



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

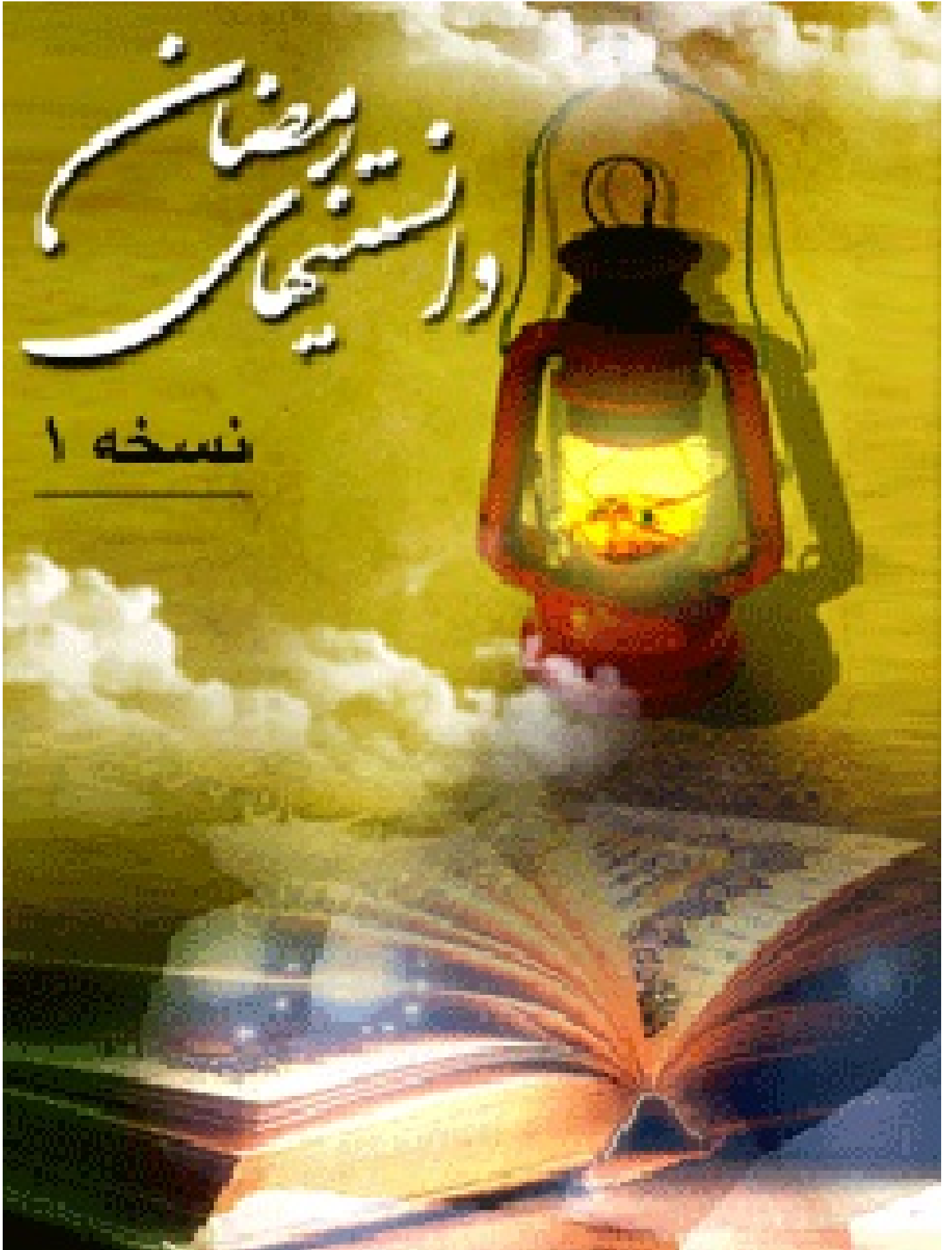


عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

وارثتہ صحیحہ میں رمضان

نسخہ ۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانستنی‌های رمضان ۱

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---|
| ۵ | فهرست |
| ۲۷ | دانستنی‌های رمضان ۱ |
| ۲۷ | مشخصات کتاب |
| ۲۷ | ۱ - خطبه شعبانیه |
| ۲۷ | متن خطبه |
| ۲۸ | ترجمه خطبه |
| ۲۹ | ۲ - رمضان در مفاتیح الجنان |
| ۲۹ | در فضیلت ماه مبارک رمضان |
| ۳۰ | در اوقات فضیلت و کثرت استغفار و دعا |
| ۳۱ | اعمال مشترکه ماه رمضان |
| ۳۱ | دعا بعد از هر فریضه |
| ۳۱ | دعا عقب نمازهای فریضه |
| ۳۲ | دعای طلب حجّ از حضرت صادق علیه‌السلام |
| ۳۳ | آداب افطار و سایر اعمال در شب‌های ماه رمضان |
| ۳۳ | دعای افتتاح |
| ۳۵ | دعای هر شب |
| ۳۵ | نمازی در شب‌های ماه رمضان |
| ۳۶ | کیفیت هزار رکعت نماز |
| ۳۶ | اعمال سحرهای ماه رمضان |
| ۳۶ | دعای سحر معروف |
| ۳۷ | دعای ابوحمزه ثمالی |
| ۳۹ | تسبیحات در سحر |
| ۳۹ | دعا و اعمال روزهای ماه مبارک رمضان |

- ۳۹ ذکر دعا در هر روز
- ۴۱ تسبیحات هر روز ماه رمضان
- ۴۲ صلوات هر روز ماه رمضان
- ۴۴ اعمال مخصوصه شب و روز ماه مبارک رمضان
- ۴۴ دعا و اعمال شب اول ماه رمضان
- ۴۵ دعای امام جواد علیه‌السلام بعد از نماز مغرب
- ۴۶ دعای مأثور از حضرت صادق علیه‌السلام
- ۴۶ خواندن دعای چهل و چهارم صحیفه سجادیه
- ۴۶ دعای حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب اول ماه رمضان
- ۴۷ دعاء و اعمال روز اول
- ۴۷ دعای روز اول ماه رمضان از امام موسی کاظم علیه‌السلام
- ۴۸ روز ششم ماه مبارک رمضان
- ۴۸ شروع لیالی بیض در ماه رمضان
- ۴۸ اعمال شب پانزدهم ماه رمضان
- ۴۹ اعمال مشترکه شب‌های قدر
- ۵۰ اعمال مخصوصه شب‌های قدر
- ۵۰ اعمال شب نوزدهم
- ۵۰ اعمال شب بیست و یکم
- ۵۱ دعای شب بیست و یکم
- ۵۱ دعای شب بیست و دوم
- ۵۲ دعای شب بیست و سوم
- ۵۲ دعای شب بیست و چهارم
- ۵۲ دعای شب بیست و پنجم
- ۵۲ دعای شب بیست و ششم

- ۵۳ دعای شب بیست و هفتم
- ۵۳ دعای شب بیست و هشتم
- ۵۳ دعای شب بیست و نهم
- ۵۳ دعای شب سی ام
- ۵۴ بقیه اعمال شب بیست و یکم
- ۵۴ بقیه اعمال شب بیست و سوم
- ۵۵ اعمال شب آخر ماه
- ۵۶ روز سی ام
- ۵۷ دعا‌های روزهای ماه رمضان
- ۵۷ دعای روز اول
- ۵۷ دعای روز دوم
- ۵۷ دعای روز سوم
- ۵۸ دعای روز چهارم
- ۵۸ دعای روز پنجم
- ۵۸ دعای روز ششم
- ۵۸ دعای روز هفتم
- ۵۸ دعای روز هشتم
- ۵۸ دعای روز نهم
- ۵۸ دعای روز دهم
- ۵۹ دعای روز یازدهم
- ۵۹ دعای روز دوازدهم
- ۵۹ دعای روز سیزدهم
- ۵۹ دعای روز چهاردهم
- ۵۹ دعای روز پانزدهم

- ۵۹ دعای روز شانزدهم
- ۶۰ دعای روز هفدهم
- ۶۰ دعای روز هجدهم
- ۶۰ دعای روز نوزدهم
- ۶۰ دعای روز بیستم
- ۶۰ دعای روز بیست و یکم
- ۶۰ دعای روز بیست و دوم
- ۶۰ دعای روز بیست و سوم
- ۶۱ دعای روز بیست و چهارم
- ۶۱ دعای روز بیست و پنجم
- ۶۱ دعای روز بیست و ششم
- ۶۱ دعای روز بیست و هفتم
- ۶۱ دعای روز بیست و هشتم
- ۶۱ دعای روز بیست و نهم
- ۶۱ دعای روز سی ام
- ۶۲ ۳ - احکام روزه مطابق با فتوای مرحوم امام خمینی ره
- ۶۲ روزه
- ۶۲ نیت
- ۶۳ چیزهایی که روزه را باطل می‌کند
- ۶۳ نه چیز روزه را باطل می‌کند
- ۶۳ ۱ - خوردن و آشامیدن
- ۶۴ ۲ - جماع
- ۶۴ ۳ - استمناء
- ۶۵ ۴ - دروغ بستن به خدا و پیغمبر

- ۵ - رساندن غبار غلیظ به حلق ۶۵
- ۶ - فرو بردن سر در آب ۶۵
- ۷ - باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح ۶۶
- ۸ - اماله کردن ۶۷
- ۹ - قی کردن ۶۷
- احکام چیزهایی که روزه را باطل می‌کند ۶۸
- آنچه برای روزه‌دار مکروه است ۶۸
- جاهایی که قضا و کفاره واجب است ۶۸
- کفاره روزه ۶۹
- جاهایی که فقط قضای روزه واجب است ۷۰
- احکام روزه قضا ۷۱
- احکام روزه مسافر ۷۲
- کسانی که روزه بر آنها واجب نیست ۷۲
- راه ثابت شدن اول ماه ۷۳
- روزه‌های حرام و مکروه ۷۴
- روزه‌های مستحب ۷۴
- ۴ - روزه از نظر قرآن کریم ۷۵
- روزه از نظر قرآن ۷۵
- ویژگی‌های بیانی آیات تشریح روزه ۷۵
- یا ایها الذین آمنوا... ۷۶
- «کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم» ۷۷
- «لعلکم تتقون» ۷۷
- ایاما معدودات ۷۸
- فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر ۷۹

- و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین ۸۰
- و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون ۸۲
- شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی ۸۳
- هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان ۸۹
- فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ۸۹
- و من کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر ۸۹
- یرید الله بکم الیسر، و لا یرید بکم العسر، و لتکملوا العدة ۹۰
- و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون... ۹۰
- بحث روایتی ۹۰
- پی نوشتها ۹۴
- ۵ - چهل حدیث روزه گردآورنده محمد حسین فلاح زاده ۹۶
- ۱ - پایه‌های اسلام ۹۶
- ۲ - فلسفه روزه ۹۶
- ۳ - روزه آزمون اخلاص ۹۶
- ۴ - روزه یاد آور قیامت ۹۶
- ۵ - روزه زکات بدن ۹۶
- ۶ - روزه سپر آتش ۹۶
- ۷ - اهمیت روزه ۹۶
- ۸ - روزه نفس ۹۷
- ۹ - روزه واقعی ۹۷
- ۱۰ - برترین روزه ۹۷
- ۱۱ - روزه چشم و گوش ۹۷
- ۱۲ - روزه اعضا و جوارح ۹۷
- ۱۳ - روزه ناقص ۹۷

- ۹۷ ۱۴ - روزه بی ارزش
- ۹۷ ۱۵ - روزه و صبر
- ۹۸ ۱۶ - روزه و صدقه
- ۹۸ ۱۷ - پاداش روزه
- ۹۸ ۱۸ - جرعه نوشان بهشت
- ۹۸ ۱۹ - خوشا به حال روزه داران
- ۹۸ ۲۰ - مژده به روزه‌داران
- ۹۸ ۲۱ - شادی روزه دار
- ۹۸ ۲۲ - بهشت و باب روزه‌داران
- ۹۹ ۲۳ - دعای روزه داران
- ۹۹ ۲۴ - بهار مومنان
- ۹۹ ۲۵ - روزه مستحبی
- ۹۹ ۲۶ - روزه ماه رجب
- ۹۹ ۲۷ - روزه ماه شعبان
- ۹۹ ۲۸ - افطاری دادن (۱)
- ۹۹ ۲۹ - افطاری دادن (۲)
- ۱۰۰ ۳۰ - روزه خواری
- ۱۰۰ ۳۱ - رمضان ماه خدا
- ۱۰۰ ۳۲ - رمضان ماه رحمت
- ۱۰۰ ۳۳ - فضیلت ماه رمضان
- ۱۰۰ ۳۴ - اهمیت ماه رمضان
- ۱۰۰ ۳۵ - قرآن و ماه رمضان
- ۱۰۰ ۳۶ - شب سرنوشت ساز
- ۱۰۱ ۳۷ - برتری شب قدر

- ۳۸ - تقدیر اعمال ۱۰۱
- ۳۹ - احیاء شب قدر ۱۰۱
- ۴۰ - زکات فطره ۱۰۱
- ۶ - توصیه‌ای بهداشتی در ماه مبارک رمضان ۱۰۱
- توصیه‌ها ۱۰۱
- از چه چیزهایی پرهیز کنیم؟ ۱۰۲
- چه غذاهایی را مصرف کنیم؟ ۱۰۲
- یبوست ۱۰۲
- سوء هاضمه و نفخ ۱۰۲
- ضعف (افت فشار خون) ۱۰۲
- سردرد ۱۰۲
- کاهش قند خون ۱۰۳
- انقباضات عضلانی ۱۰۳
- سنگ کلیه ۱۰۳
- درد مفاصل ۱۰۳
- ۷ - آداب و شرایط روزه ۱۰۳
- آداب ۱۰۳
- روزه چهار گروه مقبول نیست ۱۰۴
- پنج خصلت موجب افطار روزه و بطلان وضوء می‌شود. ۱۰۴
- کیفیت روزه داری از صحف ادریس علیه‌السلام ۱۰۴
- اثرات منفی غیبت و نمایی در روزه ۱۰۵
- روزه حجاب زبان و گوش و چشم از گناه است ۱۰۵
- پی نوشتها ۱۰۵
- ۸ - فلسفه و حکمت روزه ۱۰۵

- ۱۰۵ فلسفه روزه
- ۱۰۵ مرکز بیماریها معده است
- ۱۰۶ پیامبر (ص) سه باب از علوم بروی ما گشود
- ۱۰۶ امام علی (ع) در فلسفه روزه چه می‌فرماید؟
- ۱۰۶ روزه برای آزمایش اخلاص مردم است
- ۱۰۶ روزه موجب سلامتی است
- ۱۰۷ ابعادی در فلسفه روزه از بیان امام صادق (ع)
- ۱۰۷ خصال هفتگانه مخصوص روزه داران
- ۱۰۷ فلسفه و دلایل وجوب روزه از امام رضا (ع)
- ۱۰۸ بحثی دیگر در فلسفه روزه از امام رضا (ع)
- ۱۰۹ مجرای نفوذ شیطان را با روزه ضیق نمائید
- ۱۰۹ روزه رابطه مستقیم با اخلاص دارد
- ۱۰۹ پی نوشتها
- ۱۰۹ ۹ - مناسبت‌های ماه مبارک رمضان
- ۱۰۹ ماه مسجد النبی (ص) دچار آتش سوزی شد روز اول
- ۱۱۰ ولایتعهدی امام رضا (ع) در اول ماه رمضان
- ۱۱۰ غزوه تبوک یا فاضحه در روز سوم ماه رمضان
- ۱۱۰ وفات حضرت ابوطالب (ع) در روز هفتم
- ۱۱۰ وفات حضرت خدیجه روز دهم ماه رمضان
- ۱۱۱ حدیث مواخاة و عقد برادری در اسلام روز دوازدهم رمضان
- ۱۱۱ ولادت امام مجتبی سبط اکبر (ع) در روز پانزدهم
- ۱۱۲ وقوع غزوه بدر در ۷۱ یا ۹۱ ماه رمضان
- ۱۱۲ پای علی (ع) بر دوش پیامبر (ص) جهت شکستن بتها
- ۱۱۲ شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) در بیست و یکم ماه رمضان

- ۱۱۳ فتح اندلس توسط طارق بن زیاد
- ۱۱۳ روز قدس روز مقابله مستضعفین علیه مستکبرین آخرین جمعه ماه رمضان
- ۱۱۴ پی نوشتها
- ۱۱۴ ۱۰ - چهل داستان از امام حسن مجتبی علیه‌السلام
- ۱۱۴ پیشگفتار
- ۱۱۵ خلاصه حالات چهارمین معصوم، دومین اختر امامت
- ۱۱۶ فرخنده میلاد اولین سبط فروزنده
- ۱۱۶ مراسم نامگذاری و بیمه ساختن نوزاد
- ۱۱۶ راهنمایی طفل چهار ماهه
- ۱۱۷ روش ارشاد و هدایت
- ۱۱۷ پاسخ کودک در کلاس، از علوم مختلف
- ۱۱۸ سبطلی در آغوش جبرئیل علیه‌السلام
- ۱۱۹ توجیه جابر با رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۱۹ لیست اسامی شیعه
- ۱۲۰ مسائل حضرت خضر و جواب امام علیهما‌السلام
- ۱۲۰ حضور حق و باطل در کاخ پادشاه روم
- ۱۲۱ تحقیق از آهو برای یافتن برادر
- ۱۲۲ نتیجه خوشحال کردن سگ
- ۱۲۳ آزمایش امت و مظلومیت رهبر
- ۱۲۴ فلسفه صلح یا عهدنامه و ظهور حجت
- ۱۲۴ کدام بهترند، دشمنان یا دوستان؟
- ۱۲۵ معجزه پسر همچون پدر
- ۱۲۵ روئیدن رطب بر نخل خشکیده
- ۱۲۶ نصیحت فرزند جهت یاری برادر

- ۱۲۶ رسوائی توطئه‌گر و زن شدن یک مرد
- ۱۲۷ زن شدن مردی در قبال توهین
- ۱۲۸ خیر دادن از غیب در کودکی
- ۱۲۹ تقاضای فرزند به جای قیمت روغن
- ۱۲۹ اشتهای خربزه و فرود به همراه گلابی
- ۱۳۰ زنده نمودن دو مرده گنهکار
- ۱۳۰ پاداش هدیه و علم آموزی
- ۱۳۱ عکس العمل در قبال توهین و استهزاء
- ۱۳۱ برخورد سازنده در قبال استهزاء جاهل
- ۱۳۲ دریافت هدیه از طاغوت
- ۱۳۲ پذیرائی از هفتاد میهمان و سخن آهو
- ۱۳۳ ترور توسط جیره خواران مزدور
- ۱۳۳ جواب تسلیت یا هشدار باش
- ۱۳۴ ترس از مرگ به جهت تخریب خانه
- ۱۳۴ ایثار پیرزن و عکس العمل امام
- ۱۳۵ فائده گذشت و ملاحظت
- ۱۳۵ جنّ حامی گمشدگان با خدا
- ۱۳۶ جواب شش موضوع مبهم
- ۱۳۷ مجازات زن بدکاره با کنیز
- ۱۳۸ نصایحی سعادت بخش در لحظاتی حساس
- ۱۳۸ دو آپارتمان سبز و قرمز
- ۱۳۹ پیش بینی خطر در تشییع جنازه
- ۱۴۰ پنج درس ارزنده و آموزنده
- ۱۴۰ ۱۱ - چهل حدیث گهربار منتخب از امام حسن مجتبی علیه‌السلام

| | |
|-----|-------------------|
| ۱۴۰ | حدیث اول |
| ۱۴۰ | حدیث دوم |
| ۱۴۱ | حدیث سوم |
| ۱۴۱ | حدیث چهارم |
| ۱۴۱ | حدیث پنجم |
| ۱۴۱ | حدیث ششم |
| ۱۴۱ | حدیث هفتم |
| ۱۴۱ | حدیث هشتم |
| ۱۴۲ | حدیث نهم |
| ۱۴۲ | حدیث دهم |
| ۱۴۲ | حدیث یازدهم |
| ۱۴۲ | حدیث دوازدهم |
| ۱۴۲ | حدیث سیزدهم |
| ۱۴۲ | حدیث چهاردهم |
| ۱۴۳ | حدیث پانزدهم |
| ۱۴۳ | حدیث شانزدهم |
| ۱۴۳ | حدیث هفدهم |
| ۱۴۳ | حدیث هجدهم |
| ۱۴۳ | حدیث نوزدهم |
| ۱۴۳ | حدیث بیستم |
| ۱۴۳ | حدیث بیست و یکم |
| ۱۴۴ | حدیث بیست و دوم |
| ۱۴۴ | حدیث بیست و سوم |
| ۱۴۴ | حدیث بیست و چهارم |

| | |
|-----|--|
| ۱۴۴ | حدیث بیست و پنجم |
| ۱۴۴ | حدیث بیست و ششم |
| ۱۴۴ | حدیث بیست و هفتم |
| ۱۴۴ | حدیث بیست و هشتم |
| ۱۴۵ | حدیث بیست و نهم |
| ۱۴۵ | حدیث سی ام |
| ۱۴۵ | حدیث سی و یک |
| ۱۴۵ | حدیث سی و دوم |
| ۱۴۵ | حدیث سی و سوم |
| ۱۴۵ | حدیث سی و چهارم |
| ۱۴۵ | حدیث سی و پنجم |
| ۱۴۶ | حدیث سی و ششم |
| ۱۴۶ | حدیث سی و هفتم |
| ۱۴۶ | حدیث سی و هشتم |
| ۱۴۶ | حدیث سی و نهم |
| ۱۴۶ | حدیث چهلم |
| ۱۴۶ | پی نوشت ها |
| ۱۴۸ | ۱۲ - تفسیر سوره قدر از تفسیر المیزان |
| ۱۴۸ | سوره قدر آیات ۱ - ۵ |
| ۱۴۸ | بیان آیات |
| ۱۴۹ | انا انزلناه فی لیلة القدر |
| ۱۵۰ | و ما ادریک ما لیلة القدر |
| ۱۵۰ | لیلة القدر خیر من الف شهر |
| ۱۵۰ | تنزل الملائكة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر |

- ۱۵۱ سلام هی حتی مطلع الفجر
- ۱۵۱ بحث روایتی
- ۱۵۳ پی نوشتها
- ۱۵۳ ۱۳ - آخرین برگ از زندگی حضرت علی علیه‌السلام
- ۱۵۳ آخرین برگ
- ۱۵۵ امام (ع) در شب شهادت
- ۱۵۸ در سوگ علی علیه‌السلام
- ۱۵۹ پی نوشتها
- ۱۶۰ ۱۴ - ضربه ابن ملجم
- ۱۶۰ شهادت در محراب عبادت
- ۱۶۲ پی نوشتها
- ۱۶۲ ۱۵ - زمان و مکان و چگونگی شهادت حضرت علی علیه‌السلام
- ۱۶۲ زمان و مکان و چگونگی شهادت
- ۱۶۲ امام علیه‌السلام در شب شهادت
- ۱۶۴ پی نوشتها
- ۱۶۵ ۱۶ - ابن ملجم و انگیزه هایش
- ۱۶۵ ابن ملجم و انگیزه هایش
- ۱۶۶ پی نوشتها
- ۱۶۶ ۱۷ - قطام افسانه یا واقعیت
- ۱۶۶ قطام افسانه یا واقعیت
- ۱۶۶ پی نوشتها
- ۱۶۶ ۱۸ - وصیت علی علیه‌السلام
- ۱۶۷ وصیت آقا امیر المومنین
- ۱۶۷ پی نوشتها

- ۱۹_ داستانهایی از امام علی علیه‌السلام ۱۶۸
- یگانگی نور پیامبر (صلی الله علیه و اله) با علی علیه‌السلام ۱۶۸
- توصیف علی (ع) از زبان پیامبر (ص) ۱۶۹
- رسول خدا صلی الله علیه و آله و تصویر مظلومیت علی (ع) ۱۶۹
- تزویج علی (ع) با حضرت زهرا علیهما‌السلام ۱۷۰
- علی علیه‌السلام و تشکر از همسر ۱۷۱
- تهیه انار برای حضرت فاطمه علیها السلام ۱۷۲
- عبادات و مناجات امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۱۷۳
- بیست سؤال قیصر روم ۱۷۴
- جواب سه سؤال از علی علیه‌السلام ۱۷۶
- قضاوت علی علیه‌السلام ۱۷۷
- نمونه‌ای از قضاوت‌های علی علیه‌السلام در عصر خلفا ۱۷۷
- حکم حضرت درباره پدر جوان ۱۷۸
- از دواج مادر با پسر!! ۱۷۹
- زنی در نکاح فرزندش ۱۷۹
- فرزند سفیدپوست از والدین سیاه پوست ۱۸۰
- کیفر بی تفاوت ۱۸۱
- شیر نوزاد پسر سنگین تر است! ۱۸۱
- اسلام را پذیرفتند... ۱۸۱
- نصرانی مسلمان شد... ۱۸۲
- امام علی علیه‌السلام دعای مشلول را تعلیم داد ۱۸۳
- در وادی یابس چه گذشت؟ ۱۸۴
- جوان قانون شکن ۱۸۵
- علی علیه‌السلام و بیت المال ۱۸۵

- ۱۸۶ علی علیه‌السلام و یتیمان
- ۱۸۶ امام درباره مصائب و گناهان چه فرمود؟
- ۱۸۷ گردن بند گران قیمت
- ۱۸۷ ترس از گناه
- ۱۸۸ قطیفه بر دوش
- ۱۸۸ علی علیه‌السلام در اوج عطوفت و بزرگواری
- ۱۸۸ رعایت آداب اسلامی در اوج قدرت
- ۱۸۸ بی ارزشی حکومت از نظر علی علیه‌السلام
- ۱۸۹ مجسمه انوشیروان سخن می‌گوید
- ۱۸۹ آیا قلب برادرت با ما بود؟
- ۱۸۹ شراب در ماه رمضان
- ۱۹۰ ساده زیستی در اسلام
- ۱۹۰ میانه روی در زندگی
- ۱۹۱ چرا دعاهای ما مستجاب نمی‌شود
- ۱۹۱ درمان گناه
- ۱۹۲ مناظره هشام بن حکم...
- ۱۹۳ انگیزه شروع جنگ نهروان
- ۱۹۴ قدرت و نیروی امام علی علیه‌السلام
- ۱۹۵ مبارزه علی علیه‌السلام با عمرو بن عبدود
- ۱۹۶ علی علیه‌السلام و رأس الجالوت
- ۱۹۹ نظر امام به عضدالدوله و عمران
- ۲۰۰ سیاست علی علیه‌السلام با سایر سیاستمداران فرق دارد
- ۲۰۱ مقایسه سیاست علی علیه‌السلام با عمر در شورای شش نفری
- ۲۰۲ علی علیه‌السلام دست مهمانش را می‌شوید!

- ۲۰۳ مثنی که بر سینه علی علیه‌السلام زدند!!
- ۲۰۳ جاذبه علی علیه‌السلام دربار معاویه را تسخیر کرد!
- ۲۰۴ مدح علی علیه‌السلام در حضور معاویه!!
- ۲۰۴ فراریان عدالت علی علیه‌السلام زبان به مدح وی گشودند
- ۲۰۵ ابو امامه معاویه را مفتضح ساخت!
- ۲۰۵ فرزند عمر و مدح علی علیه‌السلام
- ۲۰۶ یاد علی علیه‌السلام در حال احتضار
- ۲۰۶ نمونه‌ای از دوستان امام علی علیه‌السلام
- ۲۰۷ زبان معلم را از پشت گردن در آوردند!
- ۲۰۷ از من بپرسید...
- ۲۰۷ وقتی عمر از علی علیه‌السلام می‌گوید!
- ۲۰۸ اعترافات ابوبکر به اعلیت علی علیه‌السلام
- ۲۰۹ عمر اعلیت علی علیه‌السلام را تایید می‌کند
- ۲۰۹ اعتراف خلیفه سوم به اعلیت علی علیه‌السلام
- ۲۱۰ سوء قصد نافرجام به جان علی علیه‌السلام
- ۲۱۱ نمونه‌ای از احمقان تاریخ
- ۲۱۱ حسادت و بی‌تحملی زنان
- ۲۱۲ فضائل علی علیه‌السلام از زبان مخالفان
- ۲۱۴ فضائل آن حضرت که با قسم یاد شده است
- ۲۱۵ گفتار دانشمندان درباره امام علی علیه‌السلام
- ۲۱۶ دشمن علی علیه‌السلام کافر است
- ۲۱۷ جمال و شمایل امام علی علیه‌السلام
- ۲۱۸ فروتنی امام علی علیه‌السلام
- ۲۱۸ مهابت امام علی علیه‌السلام

- ۲۱۹ نماز خالصانه... ..
- ۲۱۹ نجوای شبانه... ..
- ۲۲۰ سفره افطار... ..
- ۲۲۱ عبادت امام علی علیه‌السلام... ..
- ۲۲۱ اخلاص امام علی علیه‌السلام... ..
- ۲۲۳ صفات و خصال امام علی علیه‌السلام... ..
- ۲۲۳ استجابت دعای امام علی علیه‌السلام... ..
- ۲۲۵ جوانمردی امام علی علیه‌السلام... ..
- ۲۲۵ بردباری و گذشت امام علی علیه‌السلام... ..
- ۲۲۶ علی علیه‌السلام از عدالت می‌گوید... ..
- ۲۲۷ عدالت امام علی علیه‌السلام... ..
- ۲۲۸ امام علی علیه‌السلام و پاسداری از حقوق مردم... ..
- ۲۳۰ امام علی علیه‌السلام از زبان یاران... ..
- ۲۳۰ حجر و معاویه... ..
- ۲۳۰ عمرو بن حمق و معاویه... ..
- ۲۳۱ عدی بن حاتم... ..
- ۲۳۱ در اندیشه سرانجام... ..
- ۲۳۱ مظلومیت امام علی علیه‌السلام... ..
- ۲۳۲ مظلومیت آن حضرت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله... ..
- ۲۳۳ شهادت و وصیت امام علی علیه‌السلام... ..
- ۲۳۳ وصیت امام علی علیه‌السلام در بستر شهادت... ..
- ۲۳۴ امام در بستر شهادت... ..
- ۲۳۵ علی علیه‌السلام مظهر عدالت... ..
- ۲۳۶ ماجرای مشک غسل... ..

- ۲۳۷ یا علی چرا در کوفه مانده‌ای؟
- ۲۳۷ اگر آنچه پدرت می‌بیند بینی گریه نمی‌کنی
- ۲۳۷ زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ۲۳۸ پی نوشتها
- ۲۴۳ ۲۰ - اشعار در وصف امیر المومنین علی علیه‌السلام
- ۲۴۳ علی ای همای رحمت
- ۲۴۳ شب و علی
- ۲۴۴ ابر رحمت
- ۲۴۴ سردار اتقیا
- ۲۴۴ ۲۱ - سی روزه و مصیبت از علی علیه‌السلام
- ۲۴۴ فکر علی علیه‌السلام در شب نوزدهم
- ۲۴۴ حالات علی علیه‌السلام در شب نوزدهم
- ۲۴۵ کمر بند شهادت محکم
- ۲۴۵ شب ضربت
- ۲۴۵ نایل آمدن به وصال محبوب
- ۲۴۵ کمر بند از بهر مرگ ای علی
- ۲۴۶ علت کم غذا خوردن
- ۲۴۶ اولین نوحه کنندگان علی علیه‌السلام
- ۲۴۶ دیدن پیامبر در خواب
- ۲۴۶ غذای امام در شب ضربت خوردن
- ۲۴۷ نگاه کردن به آسمان
- ۲۴۷ گریه فرزندان
- ۲۴۷ نزدیکی اجل
- ۲۴۸ شب ضربت به فکر غذای مرغابیان

- ۲۴۸ کمر مرگ بستن
- ۲۴۸ نگرانی زینب سلام الله علیها
- ۲۴۸ درد دل آخر با امام حسن علیه السلام
- ۲۴۹ آخرین رمضان علی علیه السلام
- ۲۵۰ نفرین علی علیه السلام
- ۲۵۰ ضربتی بر جای ضربت ملعون دیگر
- ۲۵۰ آخرین اذان علی علیه السلام
- ۲۵۱ بیدار کردن قاتل خود
- ۲۵۱ ضربت در سجده اول
- ۲۵۱ لرزیدن زمین
- ۲۵۲ دویدن فرزندان به سمت مسجد
- ۲۵۲ سر علی علیه السلام در دامن امام حسن علیه السلام
- ۲۵۲ تمام شدن اندوه علی علیه السلام
- ۲۵۲ گریه امام حسن علیه السلام
- ۲۵۳ دستگیری قاتل علی علیه السلام
- ۲۵۳ چگونگی دستگیری قاتل
- ۲۵۴ پی نوشتها
- ۲۵۴ ۲۲ - زندگینامه علامه مجلسی
- ۲۵۴ ولادت
- ۲۵۴ خاندان
- ۲۵۵ شخصیت معنوی
- ۲۵۶ اوضاع سیاسی
- ۲۵۶ سالشمار
- ۲۵۶ منزلت اجتماعی

- ۲۵۶ مسلک علمی
- ۲۵۶ لقب «علامه»
- ۲۵۷ شیخ الاسلام اصفهان
- ۲۵۷ اساتید
- ۲۵۷ شاگردان
- ۲۵۷ تألیفات
- ۲۵۸ وفات
- ۲۵۸ ۲۳ - وداع با ماه خدا
- ۲۵۸ وداع با ماه دوست
- ۲۵۸ رمضان بهترین بخشش خداوند
- ۲۵۹ رمضان ماه منفعت
- ۲۵۹ ماه حسابرسی
- ۲۵۹ هجران جانکاه
- ۲۶۰ سلام بر تو ای عید اولیاء خدا
- ۲۶۰ ماه چه و چگونه خواستن از خداوند
- ۲۶۱ وداعی غم انگیز با یاری عزیز
- ۲۶۱ وداع با ماه رقت قلوب و قلت ذنوب
- ۲۶۲ ماه پیروزی بر شیطان
- ۲۶۲ ماه آزادی
- ۲۶۲ ماه محو کننده گناه
- ۲۶۳ وداع با ماه بی رقیب
- ۲۶۳ اشاره
- ۲۶۳ مهمان بی زحمت
- ۲۶۴ پی نوشتها

- ۲۶۴ عید سعید فطر - ۲۴
- ۲۶۴ وقت نماز عید
- ۲۶۴ چگونگی نماز عید
- ۲۶۵ احکام کلی
- ۲۶۵ پی نوشتها
- ۲۶۵ عید فطر
- ۲۶۶ و در قنوت نماز عید می‌خوانیم
- ۲۶۷ پی نوشتها
- ۲۶۷ مفهوم عید
- ۲۶۷ پی نوشتها
- ۲۶۸ نکات عید
- ۲۶۸ پی نوشتها
- ۲۶۸ ۲۵ - وجوب زکات فطره و شرایط آن
- ۲۶۸ وجوب زکات فطره و شرایطش
- ۲۶۹ پی نوشتها
- ۲۶۹ احکام زکات
- ۲۶۹ پی نوشتها
- ۲۶۹ ۲۶ - دعای جوشن کبیر
- ۲۶۹ دعای جوشن کبیر
- ۲۷۴ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

دانستنی‌های رمضان ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۷ عنوان و نام پدیدآور: دانستنی‌های رمضان ۱/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان. مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۷. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه وضعیت فهرست نویسی: فیبا عنوان دیگر: شرح روائی دعا‌های روزهای ماه مبارک رمضان موضوع: دعا‌های ماه رمضان موضوع: دعاها

۱ - خطبه شعبانیه

متن خطبه

خطبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در فضیلت ماه مبارک رمضان معروف به خطبه شعبانیه اُمالی الصدوق ۶۹ المجلس العشرون حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرضا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ اميرالمؤمنين عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَأَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَلَيْلِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِيِ وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضَيْقِ اللَّهِ وَجَعَلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ أَنْفُسًا كُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَنَوْمٌ فِيهِ عِبَادَةٌ وَعَمَلٌ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بَيِّنَاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوفِّقَكُمْ لِصِيَامِهِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ فَإِنَّ السَّقَى مِنْ حَرَمِ عُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ وَادْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَعَطَشِكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَعَطَشَهُ وَتَصَدَّقُوا عَلَى فَقْرَائِكُمْ وَمَسَاكِينِكُمْ - وَوَقِّرُوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَغَضُّوا عَمَّا لَا يَحِلُّ النَّظَرُ إِلَيْهِ أَبْصَارَكُمْ وَعَمَّا لَا يَحِلُّ الِاسْتِمَاعُ إِلَيْهِ أَسْمَاعَكُمْ وَتَحَنَّنُوا عَلَى أَيَّامِ النَّاسِ يَتَحَنَّنْ عَلَى أَيَّتَامِكُمْ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَارْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالدُّعَاءِ فِي أَوْقَاتِ صِيَامَتِكُمْ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا بِالرَّحْمَةِ إِلَى عِبَادِهِ يُجِيبُهُمْ إِذَا نَاجَوْهُ وَ يُسَبِّحُهُمْ إِذَا نَادَوْهُ وَيُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوهُ وَيَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِذَا دَعَوْهُ أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَكُفُّوهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ وَظُهُورَكُمْ تَقِيلُهُ مِنْ أَوْزَارِكُمْ فَخَفِّفُوا عَنْهَا بِطَوْلِ سُجُودِكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ أَنْ لَا يَعْدِبَ الْمُصَلِّينَ وَالسَّاجِدِينَ وَأَنْ لَا يُرْوِعَهُمْ بِالنَّارِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ فَطَرَ مِنْكُمْ صَائِمًا مُؤْمِنًا فِي هَذَا الشَّهْرِ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عِثْقٌ نَسِيمٌ وَمَغْفِرَةٌ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَيْسَ كُنَّا نَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ ص اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ مِنْ مِيَاءٍ أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ حَسَنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ خُلِقَ كَانَ لَهُ جَوَازٌ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَمَنْ خَفَفَ فِي هَذَا الشَّهْرِ عَمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ خَفَفَ اللَّهُ عَلَيْهِ حِسَابَهُ وَمَنْ كَفَّ فِيهِ شَرَّهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَمَنْ أَكْرَمَ فِيهِ يَتِيمًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَمَنْ وَصَلَ فِيهِ رَحِمَهُ وَصَلَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَمَنْ قَطَعَ فِيهِ رَحِمَهُ قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ رَحْمَتَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَمَنْ تَطَوَّعَ فِيهِ بِصِيَامِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَمَنْ أَدَى فِيهِ فَرَضًا كَانَ لَهُ ثَوَابٌ مِنْ أَدَى سَبْعِينَ فَرِيضَةً فِيمَا سِوَاهِ مِنَ الشُّهُورِ وَمَنْ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ عَلَى نَقْلِ اللَّهِ مِيزَانَهُ يَوْمَ تَخْفُ الْمَوَازِينُ وَمَنْ تَلَمَّا فِيهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أُجْرٍ مِنْ حَتَمِ الْقُرْآنِ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُفْتَحَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَهَا يُعْلَقَ عَلَيْكُمْ وَأَبْوَابَ النَّارِ مُغْلَقَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَهَا يُفْتَحَ عَلَيْكُمْ وَالشَّيَاطِينَ مَغْلُولَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يَسْلُطُوا عَلَيْكُمْ قَالَ اميرالمؤمنين ع فَقُمْتُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ فَقَالَ

يَا أَيُّهَا الْحَسَنُ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بَكَى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ يَا عَلِيُّ أَبُوكِ
لَمَّا يُشْتَحَلُ مِنْكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ كَأَنِّي بِكَ وَأَنْتَ تُصَلِّي لِرَبِّكَ وَقَدْ انْبَعَثَ أَشَقَى الْأَوْلِيَيْنِ وَالْآخِرِينَ شَقِيقُ عَاقِرٍ نَاقَةٌ تَمُودٌ فَضَرَبَكَ
ضَرْبَةً عَلَى قَوْزِكَ فَخَضَبَ مِنْهَا لِحْيَتَكَ قَالَ امِيرَالْمُؤْمِنِينَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي فَقَالَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ ثُمَّ
قَالَ ص يَا عَلِيُّ مَنْ قَتَلَكَ فَقَدْ قَتَلَنِي وَمَنْ أْبْغَضَكَ فَقَدْ أْبْغَضَنِي وَمَنْ سَبَّكَ فَقَدْ سَبَّ بَنِي لَأَنَّكَ مِنِّي كَنَفْسِي رُوحُكَ مِنْ رُوحِي وَ
طِينَتُكَ مِنْ طِينَتِي إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَنِي وَإِيَّاكَ وَاصْطَفَانِي وَإِيَّاكَ وَاخْتَارَنِي لِلنُّبُوَّةِ وَاخْتَارَكَ لِلْإِمَامَةِ فَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَكَ
فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوَّتِي يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصَيْبِي وَابُو وَوَلَدِي وَزَوْجُ ابْنَتِي وَخَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي أَمْرُكَ أَمْرِي وَنَهْيُكَ نَهْيِي
أُقْسِمُ بِالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ وَجَعَلَنِي خَيْرَ الْبَرِيَّةِ إِنَّكَ لَحُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَأَمِينُهُ عَلَى سِرِّهِ وَخَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ.

ترجمه خطبه

علی بن ابی طالب گوید رسول خدا {صلی الله وعلیه و آله} یک روز این خطبه را برای ما خواند - آیا مردم ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش بشما رو کرده است، ماهی است که پیش خدا بهترین ماه است و روزهایش بهترین روزها و شبهایش بهترین شبها و ساعاتش بهترین ساعات آن ماهی است که در آن دعوت شدید به مهمانی خدا و اهل کرامت خدائید در آن نفس‌های شما در آن تسیح است و خواب شما در آن عبادتست کردارتان در آن پذیرفته و دعایتان مستجاب از خدا بخواهید با نیت درست و دل‌های پاک که شما را برای روزه در آن و خواندن قرآن موفق دارد بدبخت آنکه از آمرزش خدا در این ماه محروم گردد. به گرسنگی و تشنگی خود در آن گرسنگی و تشنگی روز قیامت را یاد کنید و بر فقراء و مساکین خود صدقه دهید و بزرگان خود را احترام کنید و خردان را ترحم کنید و صلہ رحم کنید و زبانها نگهدارید و از آنچه خدا دیدنش را حلال نکرده چشم پوشید و آنچه را از شنیدنش حلال نکرده گوش ببندید و بر یتیمان مردم مهر ورزید تا بر یتیمان شما مهر ورزند و به خدا از گناهان خود توبه کنید و در وقت نماز دست بدعا بردارید که بهترین ساعتها است خدا در آن نظر لطف به بندگان خود دارد به مناجات آنها پاسخ دهد و فریاد آنها را لبیک گوید و درخواست آنها را بدهد و دعای آنها را مستجاب کند ایا مردم نفس شما گرو کردار شما است آن را به استغفار رها کنید دوش شما از گناهان شما بار سنگینی دارد به طول سجود آن را سبک کنید و بدانید که خدای تعالی ذکره به عزت خود قسم خورده که نمازخوانان و ساجدان را عذاب نکند و آنها را روز قیامت به هراس دوزخ نیندازد، ایا مردم هر کدام شما یک روزه دار را افطار دهد در این ماه نزد خدا ثواب آزاد کردن بندهای دارد و گناهان گذشته‌اش آمرزیده گردد. عرض شد: یا رسول الله همه ماها بر آن توانائی نداریم، فرمود: از خدا پرهیزید گرچه با نیمه خرمائی باشد و گرچه به شربتی آب باشد ایا مردم هر که در این ماه خوش خلقی کند جواز صراط او باشد در روزی که همه قدمها بلغزد هر که در آن تخفیف دهد بر مملوکان خود خدا حسابش را تخفیف دهد و هر که شر خود را باز دارد خدا خشم خود را از او باز دارد روزی که ملاقاتش کند و هر که در آن یتیمی را گرمی دارد خدا روز ملاقاتش او را گرمی دارد و هر که در آن صلہ رحم کند روز ملاقات با او صلہ نماید به رحمت خود و هر که قطع رحم کند خدا در روز ملاقاتش رحمت خود از او ببرد (۱) هر که نماز مستحبی بخواند خدا برات آزادی از آتش برایش بنویسد و هر که در آن واجبی ادا کند ثواب کسی دارد که هفتاد واجب در ماه‌های دیگر ادا کند و هر که در آن بر من بسیار صلوات فرستد خدا روزی که میزانه سبک است میزانش را سنگین کند هر که یک آیه قرآن در آن بخواند چون کسی باشد که در ماه‌های دیگر یک ختم قرآن بخواند ایا مردم درهای بهشت در این ماه گشوده از خدا بخواهید که آنها را نبندد بروی شما، درهای دوزخ در این ماه بسته است از پروردگار خود بخواهید که بروی شما آنها را نگشاید شیاطین در آن ببندند از خدا پروردگار خود بخواهید که دیگر آنها را بر شما مسلط نکند. امیرالمؤمنین فرمود: من برخاستم و عرض کردم: یا رسول الله! کدام عمل در این ماه بهتر است. فرمود: ای ابوالحسن بهترین عمل در این ماه ورع از محارم خدای عز و جل است سپس گریست عرض کردم یا

رسول اللّه چرا گریه کنی؟ فرمود: برای آنچه در این ماه از تو حلال شمارند گویا تو را می‌نگرم که نماز برای پروردگارت می‌خوانی و شقی‌تر اولین و آخرین که جفت پی‌کننده شتر ثمود است برانگیخته شود و ضربتی بر فرقت زند و ریش را خضاب کند امیرالمؤمنین فرمود: گفتم یا رسول اللّه این در صورتی است که دین من سالم است؟ فرمود: با سلامتی دین تو است سپس فرمود: ای علی هر که تو را بکشد مرا کشته و هر که تو را به خشم آرد مرا بخشم آورده و هر که تو را دشنام دهد مرا دشنام داده زیرا تو جان منی روح از روح من و گلت از گل منست به راستی خدای تبارک و تعالی آفریده مرا با تو و مرا برای نبوت اختیار کرده و تو را برای امامت هر که منکر امامت تو است منکر نبوت منست ای علی تو وصی من و پدر فرزندان من و شوهر دختر من و خلیفه من بر امت منی در زندگی من و پس از مردن من فرمانت فرمان من و غدقنت غدقن منست سوگند به آن که مرا به نبوت گسیل کرده و بهتر خلق ساخته که تو حجت خدائی بر خلقش و امین اوئی بر سرش و خلیفه اوئی بر بندگانش.

۲- رمضان در مفاتیح الجنان

در فضیلت ماه مبارک رمضان

شیخ صدوق به سند معتبره روایت کرده از حضرت امام رضا علیه‌السلام از پدران بزرگواران خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه و علی اولاده‌السلام که فرمود: خطبه‌ای خواند برای ما روزی حضرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله پس فرمود: ائِهَا النَّاسُ! به درستی که رو کرده است به سوی شما ماه خدا با برکت و رحمت و آمرزش ماهی است که نزد خدا بهترین ماهها است و روزهایش بهترین روزها است و شبهایش بهترین شبها است و ساعتهاش بهترین ساعتها است و آن ماهیست که خوانده‌اند شما را در آن به سوی ضیافت خدا و گردیده‌اید در آن از اهل کرامت خدا نَفَس‌های شما در آن ثواب تسبیح دارد و خواب شما ثواب عبادت دارد و عمل‌های شما در آن مقبولست و دعا‌های شما در آن مستجابست پس سؤال کنید از پروردگار خود به نیت‌های درست و دل‌های پاکیزه از گناهان و صفات ذمیمه که توفیق دهد شما را برای روزه داشتن آن و تلاوت کردن قرآن در آن. به درستی که شقی و بد عاقبت کسی است که محروم گردد از آمرزش خدا در این ماه عظیم و یاد کنید به گرسنگی و تشنگی شما در این ماه تشنگی و گرسنگی روز قیامت را و تصدّق کنید بر فقیران و مسکینان خود و تعظیم نمائید پیران خود را و رحم کنید کودکان خود را و نوازش نمائید خویشان خود را و نگاه دارید. زبان‌های خود را از آنچه نباید گفت و بپوشید دیده‌های خود را از آنچه حلال نیست شما را نظر کردن به سوی آن و باز دارید گوش‌های خود را از آنچه حلال نیست شما را شنیدن آن و مهربانی کنید با یتیمان مردم تا مهربانی کنند بعد از شما با یتیمان شما و بازگشت کنید به سوی خدا از گناهان خود و بلند کنید دست‌های خود را به دعا در اوقات نمازهای خود زیرا که وقت نمازها بهترین ساعتها است نظر می‌کند حق تعالی در این اوقات به رحمت به سوی بندگان خود و جواب می‌گوید ایشان را هرگاه او را مناجات کند و لئیک می‌گوید ایشان را هرگاه او را ندا کنند و مستجاب می‌گرداند هرگاه او را بخواند ای گروه مردمان به درستی که جان‌های شما در گرو کرده‌های شما است پس از گرو بدر آورید به طلب آمرزش از خدا و پشت‌های شما گران بار است از گناهان شما پس سبک گردانید آنها را به طول دادن سجده‌ها و بدانید که حق تعالی سوگند یاد کرده است به عزّت و جلال خود که عذاب نکند نماز گزارندگان و سجده کنندگان در این ماه را و نترساند ایشان را به آتش جهنم در روز قیامت. ائِهَا النَّاسُ! هر که از شما افطار دهد روزه دار مؤمنی را در این ماه از برای او خواهد بود نزد خدا ثواب بنده آزاد کردن و آمرزش گناهان گذشته پس بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله همه ما قدرت بر آن نداریم حضرت فرمود: بپرهیزید از آتش جهنم به افطار فرمودن روزه داران اگرچه به نصف دانه خرما باشد و اگر چه به یک شربت آبی باشد به درستی که خدا این ثواب را می‌دهد کسی را که چنین کند اگر قادر بر زیاده از این نباشد ائِهَا النَّاسُ! هر که خُلق خود را در این ماه نیکو گرداند بر

صراط آسان بگذرد در روزی که قدمها بر آن لغزد و هر که سبک گرداند در این ماه خدمت غلام و کنیز خود را خدا در قیامت حساب او را آسان گرداند و هر که در این ماه شرّ خود را از مردم باز دارد حق تعالی غضب خود را در قیامت از او باز دارد و هر که در این ماه یتیم بی پدری را گرامی دارد خدا او را در قیامت گرامی دارد و هر که در این ماه صلّه و احسان کند با خویشان خود خدا وصل کند او را به رحمت خود در قیامت و هر که در این ماه قطع احسان خود از خویشان خود بکند خدا در قیامت قطع رحمت خود از او بکند و هر که نماز سنتی در این ماه بکند خدا برای او برات بیزاری از آتش جهنم بنویسد و هر که در این ماه نماز واجبی را ادا کند خدا عطا کند به او ثواب هفتاد نماز واجب که در ماه‌های دیگر کرده شود و هر که در این ماه بسیار بر من صلوات فرستد خدا سنگین گرداند ترازوی عمل او را در روزی که ترازوهای اعمال سبک باشد و کسی که یک آیه از قرآن در این ماه بخواند ثواب کسی دارد که در ماه‌های دیگر ختم قرآن کرده باشد اَيُّهَا النَّاسُ! به درستی که درهای بهشت در این ماه گشاده است پس سؤال کنید از پروردگار خود که بروی شما نه بندد و درهای جهنم در این ماه بسته است پس سؤال کنید از پروردگار. تبارک و تعالی به تلاوت کردن قرآن مجید در شبها و روزهای این ماه و به ایستادن به نماز و جِدّ و جهد کردن در عبادت و به جا آوردن نمازها. (پایان)

در اوقات فضیلت و کثرت استغفار و دعا

فَعَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ مَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي شَهْرِ امَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَمُود: هر که در ماه رمضان آمرزیده نشود رَمَضانَ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ إِلَى قَابِلٍ إِلَّا أَنْ يَشْهَدَ عَرَفَةَ و نگاه دارد خود را از سال آینده آمرزیده نشود مگر آنکه در عرفات حاضر شود چیزهایی خدا حرام کرده است و از افطار کردن بر چیزهای حرام و رفتار کن به نحوی که مولای ما حضرت صادق علیه السلام وصیت نموده و فرموده که هرگاه روزه داری می‌باید که روزه دارد گوش و چشم و مو و پوست و جمیع اعضای تو یعنی از محرمات بلکه از مکروهات و فرمود: باید که روز روزه تو مانند روز افطار تو نباشد و نیز فرموده که روزه نه همین از خوردن و آشامیدن است تنها بلکه باید در روز روزه نگاه دارید زبان خود را از دروغ و بیوشانید دیده‌های خود را از حرام و با یکدیگر نزاع مکنید و حسد مبرید و غیبت مکنید و مجادله مکنید و سوگند دروغ مخورید بلکه سوگند راست نیز و دشنام مدهید و فحش مگوئید و ستم مکنید و بی‌خردی مکنید و دلتنگ مشوید و غافل مشوید از یاد خدا و از نماز و خاموش باشید از آنچه نباید گفت و صبر کنید و راستگو باشید و دوری کنید از اهل شرّ و اجتناب کنید از گفتار بد و دروغ و افتراء و خصومت کردن با مردم و گمان بد بردن و غیبت کردن و سخن چینی کردن و خود را مُشْرِف به آخرت دانید و منتظر فَرَج و ظُهور قائم آل محمّد علیه السلام باشید و آرزومند ثواب‌های آخرت باشید و توشه اعمال صالحه برای سفر آخرت بردارید و بر شما باد به آرام دل و آرام تن و خضوع و خشوع و شکستگی و مذلت مانند بنده‌ای که از آقای خود ترسد و ترسان باشید از عذاب خدا و امیدوار باشید رحمت او را و باید پاک باشد ای روزه دار دل تو از عیبها و باطن تو از حيله‌ها و مکرها و پاکیزه باشد بدن تو از کثافتها و بیزاری بجوی. به سوی خدا از آنچه غیر اوست و در روزه ولایت خود را خالص گردانی از برای او و خاموش باشی از آنچه حق تعالی نهی کرده است تو را از آن در آشکارا و پنهان و بررسی از خداوند قهار آنچه سزاوار ترسیدن او است در پنهان و آشکار و ببخشی روح و بدن خود را به خدای عزوجلّ در ایام روزه خود و فارغ گردانی دل خود را از برای محبت او و یاد او و بدن خود را به کار فرمائی در آنچه خدا تو را امر کرده است به آن و خواننده است به سوی آن اگر همه اینها را به عمل آوری آنچه سزاوار روزه داشتن است به عمل آورده‌ای و فرموده خدا را اطاعت کرده‌ای و آنچه کم کنی از آنها که بیان کردم از برای تو به قدر آن از روزه تو کم می‌شود از فضل آن و ثواب آن به درستی که پدرم گفت رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله شَنِید که زنی در روز روزه‌ای جاریه خود را دشنام داد حضرت طعمای طلبید آن زن را گفت بخور زن گفت من روزه‌ام فرمود: چگونه روزه‌ای که جاریه خود را دشنام دادی روزه از خوردن و آشامیدن تنها نیست به

درستی که حق تعالی روزه را حجابی گردانیده است از سایر امور قبیحه از کردار بد و گفتار بد چه بسیار کمند روزه داران و چه بسیارند گرسنگی کشندگان! و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود که: چه بسیار روزه داری که بهره‌ای نیست او را از روزه به غیر از تشنگی و گرسنگی و چه بسیار عبادت کننده‌ای که نیست او را بهره‌ای از عبادت به غیر تعب ای خوشا خواب زیرکان که بهتر از بیداری و عبادت احمقان است و خوشا افطار کردن زیرکان که بهتر از روزه داشتن بی‌خردان است و روایت شده از جابر بن یزید از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام که حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ و آله به جابر بن عبدالله فرمود: ای جابر! این ماه رمضانست هر که روزه بدارد روز آن را و بایستد به عبادت پاره‌ای از شبش را و باز دارد از حرام شکم و فرج خود را و نگاه دارد زبان خود را بیرون رود از گناهان خود مثل بیرون رفتن او از ماه جابر گفت یا رسول الله چه نیکو است این حدیث که فرمودی فرمود: ای جابر و چقدر سخت است این شرطهایی که نمودم (پایان)

اعمال مشترک ماه رمضان

دعا بعد از هر فریضه

سید بن طاوس روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهم‌السلام که فرمودند: می‌گوئی در ماه رمضان از اول تا به آخر آن بعد از هر فریضه: **اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَيْجَ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِي هَذَا وَفِي كُلِّ عَامٍ مَا أَبْقَيْتَنِي فِي يُسْرِ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ وَ سَعَةٍ رِزْقٍ وَلَا تُخْلِنِي مِنْ تِلْكَ الْمَوَاقِفِ الْكَرِيمَةِ وَالْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ وَ زِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آله وَ فِي جَمِيعِ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَكُنْ لِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ فِيمَا تَقْضِي وَ تَقْدِرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَخْتُومِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَ لَا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمُبْرُورِ حُجُّهُمْ الْمَشْكُورِ سَعِيَّتُهُمْ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ الْمُكْفَرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِي وَ تَقْدِرُ أَنْ تُطِيلَ عُمْرِي وَ تُوسِعَ عَلَيَّ رِزْقِي وَ تُؤَدِّيَ عَنِّي أَمَانَتِي وَ دِينِي آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. ترجمه: خدایا! روزیم گردان حج خانه کعبه را در این سال و در هر سال تا زنده هستم در آسایش و تندرستی از جانب تو و وسعت روزی و دورم مکن از این اماکن گرامی و مشاهد شریفه و زیارت قبر پیامبرت که درود تو بر او و آتش باد در همه حاجت‌های دنیا و آخرت پشیمان من باش خدایا! از تو خواهم در آنچه بنا هست درباره‌اش حکم فرمائی و مقدر کنی در آن فرمان حتمی و مسلم در شب قدر از آن تقدیری که برگشت ندارد و تغییر نپذیرد که مرا از حاجیان خانه محترم کعبه ات ثبت فرمائی آن حاجیانی که حجشان درست و سعیشان مورد تقدیر و سپاس است و گناهانشان آمرزیده و کارهای بدشان بخشیده شده است و قرار ده در همان قضا و تقدیرات که عمر مرا طولانی گردانی و روزیم را فراخ کنی و امانت و قرضم را اداء فرمائی، اجابت فرما ای پروردگار جهانیان. (پایان)**

دعا عقب نمازهای فریضه

و می‌خوانی عقب نمازهای فریضه: **يَا عَلِيُّ يَا عَظِيمُ يَا غَفُورُ يَا رَحِيمُ أَنْتَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَ هَذَا شَهْرٌ عَظَمْتُهُ وَ كَرَمْتُهُ وَ شَرَفْتُهُ وَ فَضَلْتُهُ عَلَيَّ الشُّهُورِ وَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي فَضَلْتَ صِيَامَهُ عَلَيَّ وَ هُوَ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانَ وَ جَعَلْتَ فِيهِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ جَعَلْتَهَا خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ فَيَا ذَالِمْنَ وَ لَا يُؤْمِنُ عَلَيْكَ مِنْ عَلَيَّ بِفِكَاكِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ فَيَمَنْ تَمَنَّ عَلَيَّ وَ أَدْخَلَنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ** ای والا! ای بزرگ! ای آمرزنده! ای مهربان! تویی پروردگار بزرگی که نیست مانند او چیزی و او شنوا و بینا است و این ماهی است که آنرا بزرگ و گرامی داشته و او را شرافت و برتری داده‌ای بر ماه‌های دیگر و این ماهی است که روزه آن را بر من واجب کرده و این ماه رمضان است همان ماهی که قرآن را در آن فرو فرستادی آن قرآنی که راهنمای مردم و نشانه‌های روشنی از هدایت و جدا ساختن (میان حق و باطل) است و قراردادی

در این ماه شب قدر را و آن را بهتر از هزار ماه کردی پس ای منت داری که کسی بر تو منت ندارد منت نه بر من به آزاد ساختنم از آتش در میان آنانکه بر آنها منت نهی و داخل بهشتم گردان به رحمت ای مهربانترین مهربانان. (پایان) دعا بعد از هر نماز واجب نقل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شیخ کفعمی در مصباح و بلد الامین و شیخ شهید در مجموعه خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: هر که این دعا را در ماه رمضان بعد از هر نماز واجب بخواند حق تعالی بیمارزد گناهان او را تا روز قیامت و دعا این است: **اللَّهُمَّ ادْخُلْ عَلَيَّ أَهْلَ الْقُبُورِ السُّرُورَ اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ اللَّهُمَّ اكْسُ كُلَّ عَزِيَانٍ اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَنْ كُلِّ مَكْرُوبٍ اللَّهُمَّ رُدَّ كُلَّ غَرِيبٍ اللَّهُمَّ فُكِّ كُلَّ أَسِيرٍ اللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ اشْفِ كُلَّ مَرِيضٍ اللَّهُمَّ سُدِّ فَقْرَنَا بِغِنَاكَ اللَّهُمَّ غَيِّرْ سَوْءَ حَالِنَا بِحُسْنِ حَالِكَ اللَّهُمَّ اقْضِ عَنَّا الدَّيْنَ وَ اغْنِنَا مِنَ الْفَقْرِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** ترجمه: خدایا! بفرست بر خفتگان در گور نشاط و سرور خدایا! دارا کن هر نداری را خدایا! سیر کن هر گرسنه‌ای را خدایا! بپوشان هر برهنه را خدایا! ادا کن قرض هر قرضداری را خدایا! بگشا اندوه هر غمزده را خدایا! به وطن بازگردان هر دور از وطنی را خدایا! آزاد کن هر اسیری را خدایا! اصلاح کن هر فسادی را از کار مسلمین خدایا! درمان کن هر بیماری را خدایا! ببند رخنه فقر ما را به وسیله دارائی خود خدایا! بدی حال ما را به خوبی حال خودت مبدل کن خدایا! ادا کن از ما قرض و بدهیمان را و بی نیازمان کن از نداری که راستی تو بر هر چیز توانائی. (پایان)

دعای طلب حج از حضرت صادق علیه السلام

و شیخ کلینی در کافی روایت کرده از ابو بصیر که حضرت صادق علیه السلام در ماه رمضان این دعا را می‌خواند **اللَّهُمَّ إِنِّي بَكَ وَ مِنْكَ أَطْلُبُ حَاجَتِي وَ مَنْ طَلَبَ حَاجَةً إِلَى النَّاسِ فَإِنِّي لَا أَطْلُبُ حَاجَتِي إِلَّا مِنْكَ وَ خِدَاكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَسْئَلُكَ بِفَضْلِكَ وَ رِضْوَانِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَجْعَلَ لِي فِي عَامِي هَذَا إِلَى بَيْتِكَ الْحَرَامِ سَبِيلًا حَجَّةً مَبْرُورَةً مُتَقَبَّلَةً زَاكِيَةً خَالِصَةً لَكَ تَقَرُّ بِهَا عَيْنِي وَ تَرْفَعُ بِهَا دَرَجَتِي وَ تَرْزُقَنِي أَنْ أَغْضَ بَصِيرِي وَ أَنْ أَحْفَظَ فَرْجِي وَ أَنْ أَكْفَ بِهَا عَنْ جَمِيعِ مَحَارِمِكَ حَتَّى لَا يَكُونَ شَيْءٌ آثَرَ عِنْدِي مِنْ طَاعَتِكَ وَ خَشْيَتِكَ وَ الْعَمَلِ بِمَا أَحْبَبْتَ وَ التَّرَكِّ لِمَا كَرِهْتَ وَ نَهَيْتَ عَنْهُ وَ اجْعَلْ ذَلِكَ فِي يُسْرٍ وَ يَسَارٍ وَ عَافِيَةٍ وَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ وَ أَسْئَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ وَفَاتِي قِتْلًا - فِي سَبِيلِكَ تَحْتَ رَايَةِ نَبِيِّكَ مَعَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَسْئَلُكَ أَنْ تَقْتُلَ بِي أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءَ رَسُولِكَ وَ أَسْئَلُكَ أَنْ تُكْرِمَنِي بِهَوَانٍ مَنْ شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَ لَا تُهْنِي بِكَرَامَةٍ أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا حَسْبِي اللَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ. ترجمه: خدایا! من بوسیله تو و از شخص تو می‌جویم حاجتم را و هر که حاجت خویش از مردم می‌جوید ولی من نجویم حاجتم را جز از تو تنها که شریکی نداری و از تو خواهم به حق فضل و خوشنودیت که درود فرستی بر محمد و خاندان او و اینکه در این سال برای رسیدن من به خانه محترم کعبه راهی قرار دهی که حجتی صحیح و پذیرفته و پاکیزه و خالص برای تو انجام دهم آن چنانکه دیده‌ام بدان روشن شود و درجه‌ام بدان بالا رود و روزیم کن که دیده‌ام را بپوشانم و عورتم را (از گناه) نگهدارم و خود را از همه کارهای حرام تو باز دارم تا بدان حد که هیچ چیزی در پیش من محبوبتر از اطاعت و ترس از تو و انجام آنچه دوست داری و نکردن آنچه را ناخوش داری و آنرا قدغن کرده‌ای نباشد و قرار ده همه اینها را در گشایش و آسودگی و تندرستی با هر چه نعمت که به من داده‌ای و از تو خواهم که مرگ مرا کشته شدن در راهت قرار دهی که در زیر پرچم پیغمبرت با دوستانت کشته شوم و از تو خواهم که دشمنان خود و دشمنان پیامبرت را بدست من بکشی و از تو خواهم که مرا گرامی داری به خوار کردن هر یک از خلق خود که خواهی ولی خوارم نکنی به گرامی داشتن هیچیک از دوستانت خدایا! قرار ده برای من با پیامبرت راهی خدا مرا بس است و آنچه خواهد شود مؤلف گوید: که این دعاء موسوم به دعای حج است سید در اقبال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده خواندن آن را در شب‌های ماه رمضان بعد از مغرب و کفعمی در بلد الامین گفته که مستحب است خواندن آن در هر روز از ماه رمضان و در شب اول نیز و شیخ مفید در مقنعه برای خصوص شب اول نقل کرده بعد از نماز مغرب و**

بدان که بهترین اعمال در شبها و روزهای ماه مبارک رمضان خواندن قرآن است و بسیار باید خواند چه آنکه قرآن در این ماه نازل شده است و وارد شده که هر چیزی را بهاریست و بهار قرآن ماه رمضانست و در ماه‌های دیگر هر ماهی یک ختم سنت است و اقلش شش روز است و در ماه رمضان در هر سه روز یک ختم سنت است و اگر روزی یک ختم تواند بکند خوبست علامه مجلسی رَحْمَةُ اللهِ فرموده که در حدیث است که بعضی از ائمه علیهم السلام در این ماه چهل ختم قرآن و زیاده می‌کردند و اگر هر ختم قرآنی را ثوابش را به روح مقدس یکی از چهارده معصوم علیهم السلام هدیه کند ثوابش مضاعف گردد و از روایتی ظاهر می‌شود که اجر چنین کسی آن است که با ایشان باشد در روز قیامت و در این ماه دعا و صلوات و استغفار بسیار باید نمود و لا اله الا الله بسیار باید گفت و روایت شده که جناب امام زین العابدین علیه‌السلام چون ماه رمضان داخل می‌شد تکلم نمی‌کرد مگر به دعاء و تسبیح و استغفار و تکبیر و باید اهتمام بسیار نمود به عبادت و نافله‌های شب و روز

آداب افطار و سایر اعمال در شب‌های ماه رمضان

اول: افطار است و مستحب است که بعد از نماز شام افطار کند مگر آنکه ضعف بر او غلبه کرده باشد یا جمعی منتظر او باشند دوم: آنکه افطار کند با چیز پاکیزه از حرام و شُبُهات و بهتر آن است که به خرمای حلال افطار کند تا ثواب نمازش چهارصد برابر گردد و به خرما و آب و به رطب و به لبن و به حلوا و به نبات و به آب گرم به هر کدام که افطار کند نیز خوب است سوم آنکه در وقت افطار دعاهای وارده آن را بخواند از جمله آنکه بگوید: اَللّٰهُمَّ لَكَ صِيْمَةٌ وَ عَلٰى رِزْقِكَ اَفْطَرْتُ وَ عَلَيَّكَ تَوَكَّلْتُ رُزْقِيْ تُو افطار کنم و بر تو توکل کنم تا خدا عطا کند به او ثواب هر کسی را که در این خدایا! برای تو روزه گرفتم و با روز روزه داشته و اگر دعای اَللّٰهُمَّ رَبِّ النَّوْرِ الْعَظِيْمِ را که سید و کفعمی روایت کرده‌اند بخواند فضیلت بسیار یابد و روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام هر گاه می‌خواست افطار کند می‌گفت: بِسْمِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ لَكَ صِيْمْنَا وَ عَلٰى رِزْقِكَ اَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ خدایا! برای تو روزه گرفتیم و با روزی تو افطار کنیم پس از ما بپذیر که به راستی تو شنوا و دانایی چهارم: در لقمه اول بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ يَا وَّاسِعَ الْمَغْفِرَةِ اغْفِرْ لِيْ تا خدا او را بیامزد و در خبر است که در آخر هر روز از روزهای ماه رمضان خدا هزار هزار کس را از آتش جهنم آزاد می‌کند پس از حق تعالی بخواه که تو را یکی از آنها قرار دهد پنجم: در وقت افطار سوره قدر بخواند ششم: در وقت افطار تصدق کند و افطار دهد روزه داران را اگر چه به چند دانه خرما یا شربتی آب باشد و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله مَرُوِيْسْت که کسی که افطار دهد روزه داری را از برای او خواهد بود مثل اجر آن روزه دار بدون آنکه از اجر او چیزی کم شود و هم از برای او خواهد بود مثل آن عمل نیکویی که به جا آورد آن افطار کننده به قوه آن طعام و آیه الله علامه حلّی در رساله سَيِّعِدِيَّه از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده که: فرمود: هر مؤمنی که اطعام کند مؤمنی را لقمه‌ای در ماه رمضان بنویسد حق تعالی برای او اجر کسی که سی بنده مؤمن آزاد کرده باشد و از برای او باشد نزد حق تعالی یک دعای مستجاب هفتم: در هر شب خواندن هزار مرتبه «اَنَا اَنْزَلْنَاهُ» وارد است هشتم: در هر شب صد مرتبه «حَمَّ دُخَان» را بخواند اگر میسر شود نهم: سید روایت کرده که هر که این دعا را بخواند در هر شب ماه رمضان آمرزیده شود گناهان چهل سال او اَللّٰهُمَّ رَبِّ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِيْ اَنْزَلْتَ فِيْهِ الْقُرْآنَ وَ اَفْتَرَضْتَ عَلٰى عِبَادِكَ فِيْهِ الصِّيَامَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَرْزُقْنِيْ حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِيْ عَامِيْ هَذَا وَ فِيْ كُلِّ عَامٍ وَ اغْفِرْ لِيْ تِلْكَ الدُّنُوْبَ الْعِظَامَ فَاِنَّهُ لَا يَغْفُرُهَا غَيْرُكَ يَا رَحْمٰنُ يَا عَلٰمُ خدایا! ای پروردگار ماه رمضان که در آن قرآن را فرستادی و بر بندگان روزه را در این ماه واجب کردی درود فرست بر محمد و آل محمد و روزیم گردان حج خانه محترم خود کعبه را در این سال و در هر سال و بیامرز برایم این گناهان بزرگ را که به راستی نیامرز آنها را جز تو ای بخشاینده و ای بسیار دانا دهم: در هر شب بخواند بعد از مغرب دعای حج را که در قسم اول گذشت. (پایان)

یازدهم: بخواند در هر شب از ماه رمضان اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَبِيحُ النَّسَاءَ بِحَمْدِكَ وَأَنْتَ مُسَبِّحٌ لِلصَّوَابِ بِمَنِّكَ وَأَيَّدْتَ أَنْتَ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدَّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ وَأَعْظَمَ الْمُتَجَبِّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ اللَّهُمَّ أَذْنَتْ لِي فِي دُعَايِكَ وَمَسْئَلَتِكَ فَاسْمِعْ يَا سَمِيعٌ مَدْحَتِي وَأَجِبْ يَا رَحِيمٌ دَعْوَتِي وَأَقِلْ يَا غَفُورٌ عَثْرَتِي فَكَمْ يَا إِلَهِي مِنْ كَرَمِيهِ قَدْ فَرَجْتَهَا وَهُمُومٌ قَدْ كَشَفْتَهَا وَعَثْرَةٌ قَدْ أَقْلَتْهَا وَرَحْمَةٌ قَدْ نَشَرْتَهَا وَحَلَقَةٌ بَلَاءٍ قَدْ فَكَّكَتْهَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وُلْدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرُهُ تَكْبِيرًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَلَا مُنَازِعَ لَهُ فِي أَمْرِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ فِي خَلْقِهِ وَلَا شَبِيهَ لَهُ فِي عَظَمَتِهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ أَمْرُهُ وَحَمِيدُهُ الظَّاهِرُ بِالْكَرَمِ مَخْدُومُهُ الْبَاسِطُ بِالْجُودِ يَدُهُ الَّذِي لَا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ وَلَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا وَكَرَمًا إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَلِيلًا مِنْ كَثِيرٍ مَعَ حَاجَةٍ بِي إِلَيْهِ عَظِيمَةٍ وَغِنَاكَ عَنْهُ قَدِيمٌ وَهُوَ عِنْدِي كَثِيرٌ وَهُوَ عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسِيرٌ اللَّهُمَّ إِنْ عَفَوْتَ عَنْ ذَنْبِي وَتَجَاوَزْتَ عَنْ خَطِيئَتِي وَصَفَحْتَ عَنْ ظُلْمِي وَسَتَرْتَ عَلَيَّ قَبِيحَ عَمَلِي وَحَلَمْتَ عَنْ كَثِيرِ جُرْمِي عِنْدَ مَا كَانَ مِنْ خَطَايَايَ وَعَمِيدِي أَطْمَعُنِي فِي أَنْ أَسْأَلُكَ مَا لَا أَسْتَوْجِبُهُ مِنْكَ الَّذِي رَزَقْتَنِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَأَرَيْتَنِي مَنْ قُدْرَتِكَ وَعَرَفْتَنِي مَنْ إِجَابَتِكَ فَصَبْرْتُ أَدْعُوكَ آمِنًا وَأَسْأَلُكَ مَسْتَأْنَسًا لَا خَائِفًا وَلَا وَجَلًا مُدِلًّا عَلَيْكَ فِيمَا قَصَيْدْتُ فِيهِ إِلَيْكَ فَإِنْ أَبْطَأَ عَنِّي عَثَبْتُ بِجَهْلِي عَلَيْكَ وَلَعَلَّ الَّذِي أَبْطَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ فَلَمْ أَرَمْوَلًا كَرِيمًا أَصْبَرَ عَلَى عِبَادَتِكَ لِيَمِينِكَ عَلَيَّ يَا رَبَّ إِنَّكَ تَدْعُونِي فَأَوْلَى عَنكَ وَتَحَبَّبَ إِلَيَّ فَاتَّبَعْتُ إِلَيْكَ وَتَوَدَّدَ إِلَيَّ فَلَا أَقْبِلُ مِنْكَ كَدًّا لِي التَّطَوُّلُ عَلَيْكَ فَلَمْ يَمْنَعَكَ ذَلِكَ مِنَ الرَّحْمَةِ لِي وَالْإِحْسَانِ إِلَيَّ وَالتَّفَضُّلِ عَلَيَّ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ فَارْحَمْ عَبْدَكَ الْجَاهِلَ وَجُدْ عَلَيْهِ بِفَضْلِ إِحْسَانِكَ إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ مَالِكِ الْمُلْكِ مُجْرِي الْفُلْكِ مَسِيرِ الْبِحَارِ فَالِقِ الْإِضْيَاحِ دَيَّانِ الدِّينِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى حِلْمِهِ بَعْدَ عِلْمِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى عَفْوِهِ بَعْدَ قُدْرَتِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى طَوْلِ أَنْتَاهِ فِي غَضَبِهِ وَهُوَ قَادِرٌ عَلَى مَا يُرِيدُ الْحَمْدُ لِلَّهِ خَالِقِ الْخَلْقِ بَاسِطِ الرِّزْقِ فَالِقِ الْإِضْيَاحِ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ الَّذِي بَعِيدٌ فَلَا يُرَى وَقَرَبٌ فَشَهِدَ النَّجْوَى تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُنَازِعٌ يُعَادِلُهُ وَلَا شَبِيهَ يُشَاكِلُهُ وَلَا ظَهِيرٌ يُعَاضِدُهُ فَهَرَبَتْهُ الْأَعْرَاءُ وَتَوَاضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظَمَاءُ فَلَبَّغَ بِمُجْدَرَتِهِ مَا يَشَاءُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُجِيبُنِي حِينَ أُنَادِيهِ وَيَسْتُرُ عَلَيَّ كُلَّ عَوْرَةٍ وَأَنَا أَعْصِيهِ وَيَعْظُمُ النِّعْمَةَ عَلَيَّ فَلَا أُجِزُّهُ مِنْ مَوْهَبِهِ هَتَيْتُهُ قَدْ أَعْطَانِي وَعَظِيمَتُهُ مَخُوفَةٌ قَدْ كَفَانِي وَبَهْجَتُهُ مُونِقَةٌ قَدْ أَرَانِي فَأَتُنِي عَلَيْهِ حَامِدًا وَأَذْكُرُهُ مَسْبِيحًا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُهْتَكُ حَجَابُهُ وَلَا يُغْلَقُ بَابُهُ وَلَا يُرَدُّ سَأَلُهُ وَلَا يُخَيَّبُ أَمَلُهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ وَيُنَجِّي الصَّالِحِينَ وَيَرْفَعُ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَيَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَهُلِكَ مُلُوكًا وَيَسْتَخْلِفُ آخِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ قَاصِمِ الْجَبَّارِينَ مُبِيرِ الظَّالِمِينَ مُدْرِكِ الْهَارِبِينَ نَكَالِ الظَّالِمِينَ صَرِيحِ الْمُسْتَضْرَحِينَ مَوْضِعِ حَاجَاتِ الطَّالِبِينَ مُعْتَمِدِ الْمُؤْمِنِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مِنْ حَشِيَّتِهِ تَزَعُدُ السَّمَاءُ وَسُكَّانُهَا وَتَرْجُفُ الْأَرْضُ وَعُمَارُهَا وَتَمُوجُ الْبِحَارُ وَمَنْ يَسْبُحُ فِي عَمْرَاتِهَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَخْلُقُ وَلَمْ يَخْلُقْ وَيَرْزُقْ وَلَا يَرْزُقْ وَلَا يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ وَيُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَيُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَآمِنْتَ وَصِيْفِكَ وَحَبِيبِكَ وَخَيْرَتِكَ مَنْ خَلَقَكَ وَحَافِظَ سِرِّكَ وَمُبْلِغَ رِسَالَتِكَ أَفْضَلَ وَأَحْسَنَ وَأَجْمَلَ وَأَكْمَلَ وَأَرْكَى وَأَنْمَى وَأَطْيَبَ وَأَطْهَرَ وَأَسْنَى وَأَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ وَتَحَنَّنْتَ وَسَلَّمْتَ عَلَيَّ مِنْ عِبَادِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَصَفْوَتِكَ وَأَهْلِ الْكِرَامَةِ عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَيَّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَبْدِكَ وَوَلِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ وَحُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَآيَتِكَ الْكُبْرَى وَالنَّبَأِ الْعَظِيمِ وَصَلِّ عَلَيَّ الصِّدِّيقَةَ الطَّاهِرَةَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَصَلِّ عَلَيَّ سِبْطِي الرَّحْمَةَ وَإِمَامِي الْهُدَى الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيِّدَيَّ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَصَلِّ عَلَيَّ أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ عَلَيَّ بَنِي الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرَ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ وَالْخَلِيفَةَ الْهَادِيَّ الْمُهَدِيَّ حُجَجَكَ عَلَى عِبَادِكَ وَمُنَابِتَكَ فِي بِلَادِكَ صِلَوْهُ كَثِيرَةً دَائِمَةً اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَيَّ وَلِيَّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُتَنْظَرِ وَحُفَّهُ بِمَلَأَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ

أَيْدُهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَالْقَائِمَ بِدِينِكَ اسْتَخْلِفْهُ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ مَكَرَنَ لَهُ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَىٰ بَيْنَهُ لَهُ أَبَدُهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمِنَّا يُعْبُدُكَ لَا يُشْرِكُ بِكَ شَيْئًا اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَأَعِزِّزْ بِهِ وَانصُرْهُ وَانصُرْ بِهِ وَانصُرْهُ نَصِيرًا عَزِيزًا وَافْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا وَاجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِيَ بِشَيْءٍ مِنْ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَآهْلَهُ وَتُدِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَآهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنْ الدُّعَاءِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةَ إِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ مَا عَرَفْنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمَلْنَاهُ وَمَا قَصِرْنَا عَنْهُ فَبَلِّغْنَاهُ اللَّهُمَّ الْمُمْ بِهٍ شَعْنًا وَاشْعَبَ بِهِ صِدْعًا وَارْتُقْ بِهِ فَتْقًا وَكَثْرِيهِ قَلْتًا وَأَعِزِّزْ بِهِ ذَلَّتْنَا وَأَغْنِ بِهِ عَائِلَنَا وَأَقْضِ بِهِ عَنْ مُغْرَمِنَا وَاجْزِبْ بِهِ فَقْرَنَا وَسُدِّ بِهِ خَلَّتْنَا وَيَسِّرْ بِهِ عُسْرَنَا وَيَبِضْ بِهِ وُجُوهَنَا وَفُكِّ بِهِ أَسْرَنَا وَأَنْجِحْ بِهِ طَلِبَتَنَا وَأَنْجِزْ بِهِ مَوَاعِيدَنَا وَاسْتَجِبْ بِهِ دَعْوَتَنَا وَأَعْطِنَا بِهِ سُؤْلَنَا وَبَلِّغْنَا بِهِ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ آمَانًا وَأَعْطِنَا بِهِ فَوْقَ رَغْبَتِنَا يَا خَيْرَ الْمُسْتُمُولِينَ وَأَوْسَعَ الْمُعْطِينَ إِشْفِ بِهِ صُدُورَنَا وَأَذْهِبْ بِهِ غَيْظَ قُلُوبِنَا وَاهْدِنَا بِهِ لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ يَا ذِيكَ أَنْكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَانصُرْنَا بِهِ عَلَى عِدْوِكَ وَعِدْوِنَا إِلَى الْحَقِّ آمِينَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبِينَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغَيْبَهُ وَلِينَا وَكَثْرَةَ عِدْوِنَا وَقَلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعِنَا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلْهُ وَبِضْرٍ تَكْشِفُهُ وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ وَسُلْطَانٍ حَقٍّ تَظْهَرُهُ وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تَجَلِّلُنَاهَا وَعَافِيَةٍ مِنْكَ تَلْبِسُنَاهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

دعای هر شب

دوازدهم: در هر شب بخواند: اللَّهُمَّ بِرَحْمَتِكَ فِي الصَّالِحِينَ فَادْخُلْنَا وَفِي عَلِيِّينَ فَارْقَعْنَا وَبِكَاسٍ مِنْ مَعِينٍ مِنْ عَيْنٍ سَلْسِيلٍ فَاسْقِنَا وَمِنْ الْخُورِ الْعَيْنِ بِرَحْمَتِكَ فَزَوِّجْنَا وَمِنْ الْوَالِدَانِ الْمُخْلَدِينَ كَانَهُمْ لَوْلَوْ مَكُونٌ فَادْخُلْنَا وَمِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ وَلُحُومِ الطَّيْرِ فَاطْعِمْنَا وَمِنْ ثِيَابِ السُّنْدُسِ وَالْحَرِيرِ وَالِاسْتَبْرَقِ فَالْبَسْنَا وَلَيْلَةَ الْقَدْرِ وَحَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ وَقَتْلًا فِي سَبِيلِكَ فَوْقَ لَنَا وَصَالِحِ الدُّعَاءِ وَالْمَسْئَلَةِ فَاسْتَجِبْ لَنَا وَإِذَا جَمَعْتَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَارْحَمْنَا وَبِرَأْتِهِ مِنَ النَّارِ فَارْحَمْنَا لَنَا وَفِي جَهَنَّمَ فَلَا تَغْلُنَا وَفِي عَذَابِكَ وَهَوَانِكَ فَلَا تَبْتَلِنَا وَمِنْ الرُّقُومِ وَالضَّرِيعِ فَلَا تُطْعِمْنَا وَمَعَ الشَّيَاطِينِ فَلَا تَجْعَلْنَا وَفِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِنَا فَلَا تَكْتَبِنَا وَمِنْ ثِيَابِ النَّارِ وَسَرَابِيلِ الْقَطْرَانِ فَلَا تَلْبِسْنَا وَمِنْ كُلِّ سُوءٍ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَانصُرْنَا سِيزِدْهُم: از حضرت صادق علیه السلام روایت است که در به حق کلمه «لا اله الا انت» ما را نجات بخش هر شب ماه رمضان می خوانی اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَ فِيمَا تَقْضِي وَتَقْدِرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَخْتُومِ فِي الْأَمْرِ الْحَكِيمِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَلَا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجَّهِمُ الْمَشْكُورِ سَعْيِهِمُ الْمَعْفُورِ ذُنُوبِهِمُ الْمَكْفُورِ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَنْ تَجْعَلَ فِيمَا تَقْضِي وَتَقْدِرُ أَنْ تُطِيلَ عُمُرِي فِي خَيْرٍ وَعَافِيَةٍ وَتُوسِعَ فِي رِزْقِي وَتَجْعَلَنِي مِمَّنْ تَنْصُرُهُ بِهِ لَدِينِكَ وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي چهاردهم: در انیس الصالحین است که در هر شب از شب‌های ماه رمضان بخواند اَعُوذُ بِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ أَنْ يَنْقِضِي عَنِّي شَهْرَ رَمَضَانَ أَوْ يَطَّلِعَ الْفَجْرُ مِنْ لَيْلَتِي هَذِهِ وَلَكَ قَبْلِي تَبِعُهُ أَوْ ذَنْبٌ تُعَذِّبُنِي عَلَيْهِ

نمازی در شب‌های ماه رمضان

پانزدهم: شیخ کفعمی در حاشیه بلد الامین از سید بن باقی نقل کرده که: فرموده مستحب است در هر شب ماه رمضان دو رکعت نماز در هر رکعت حمد و توحید سه مرتبه و چون سلام داد بگوید: سُبْحَانَ مَنْ هُوَ حَفِیظٌ لَا یَعْفُلُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ رَحِیمٌ لَا یَعْجَلُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا یَسِهُو سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا یَلْهُو پس بگوید تسبیحات اربع را هفت مرتبه پس بگوید: سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ يَا عَظِيمٌ اَعْفِرْ لِي الذَّنْبَ الْعَظِيمَ پس ده مرتبه صلوات بفرستد بر پیغمبر و آل او علیهم السلام کسی که این دو رکعت نماز را به جا آورد پیامرزد حق تعالی از برای او هفتاد هزار گناه... الخ شانزدهم: در خبر است که هر که در هر شب از ماه رمضان سوره اِنَّا فَتَحْنَا در نماز مستحبی بخواند آن سال محفوظ بماند

کیفیت هزار رکعت نماز

و بدان که از اعمالی که در شب‌های ماه رمضان مستحب است به جا آورده شود هزار رکعت نماز است در مجموع این ماه که مشایخ و اعظم علماء در کتب خود که در فقه یا عبادات نوشته‌اند به آن اشاره نموده‌اند و اما کیفیت به جا آوردن آن پس احادیث در باب آن مختلف است و آنچه موافق روایت ابن ابی قزوه است از حضرت جواد علیه‌السلام و مختار شیخ مفید در کتاب غریبه و اشراف بلکه مختار مشهور است آنست که: در دهه اول و دهه دوم ماه رمضان در هر شبی بیست رکعت خوانده شود هر دو رکعت به یک سلام به این طریق که هشت رکعت آن را بعد از نماز مغرب بخواند و دوازده رکعت دیگر را بعد از نماز عشاء و در دهه آخر در هر شب سی رکعت بخواند باز هشت رکعت آن را بعد از نماز مغرب و بیست و دو رکعت دیگر را بعد از نماز عشاء و مجموع این نمازها هفتصد رکعت می‌شود و باقیمانده را که سیصد رکعت است در شب‌های قدر بخواند یعنی شب نوزدهم صد رکعت و شب بیست و یکم صد رکعت و شب بیست و سیم صد رکعت پس مجموع هزار رکعت شود و به ترتیب دیگر نیز وارد شده و تفصیل کلام در جای دیگر است و این مقام را گنجایش بسط نیست و امید که اهل خیر در عمل به این هزار رکعت نماز مسامحه و سهل انگاری نکرده از فیض آن خود را بهره مند نمایند و روایت شده که می‌خوانی بعد از هر دو رکعت از نافله‌های ماه رمضان: **اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِي وَتَقْدِرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ وَفِيمَا تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حُجَّتِهِمُ الْمَشْكُورِ سَعْيِهِمُ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ وَأَسْئَلُكَ أَنْ تَطِيلَ عُمُرِي فِي طَاعَتِكَ وَتُوسِعَ لِي فِي رِزْقِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.**

اعمال سحرهای ماه رمضان

قسم سوم در اعمال سحرهای ماه مبارک رمضان است و آن چند امر است: اول: سحر خوردن و ترک نکردن سحور را اگر چه به یک دانه خرما یا زبون یا شربت آب باشد و بهترین سحورها سویق یعنی قاوت و خرما است و وارد شده که حق تعالی و ملائکه صلوات می‌فرستد بر آنها که استغفار می‌کنند در سحرها و سحور می‌خورند دوم: سوره انا انزلناه در وقت سحور بخواند که هر که این سوره مبارکه را در وقت افطار کردن و سحر خوردن بخواند در مابین این دو وقت ثواب کسی داشته باشد که در راه خدا در خون خود بغلطد

دعای سحر معروف

سوم: بخواند دعای عظیم الشانی را که از حضرت امام رضا علیه‌السلام نقل شده که فرموده این دعایی است که حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام در سحرهای ماه رمضان می‌خواندند **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ بَهَائِكَ بِأَبْهَاءِ وَكُلِّ بَهَائِكَ بِهِيُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِبَهَائِكَ كُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ جَمَالِكَ بِأَجْمَلِهِ وَكُلِّ جَمَالِكَ جَمِيلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِجَمَالِكَ كُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ جَلَالِكَ بِأَجْلِهِ وَكُلِّ جَلَالِكَ جَلِيلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِجَلَالِكَ كُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ بِأَعْظَمِهَا وَكُلِّ عَظَمَتِكَ عَظِيمَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ نُورِكَ بِأَنْوَرِهِ وَكُلِّ نُورِكَ نَيْرِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِنُورِكَ كُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ بِأَوْسَعِهَا وَكُلِّ رَحْمَتِكَ وَاسِعَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ كَلِمَاتِكَ تَامَةً اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِكَلِمَاتِكَ كُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ كَمَالِكَ بِأَكْمَلِهِ وَكُلِّ كَمَالِكَ كَامِلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِكَمَالِكَ كُلِّهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ أَسْمَائِكَ بِأَكْبَرِهَا وَكُلِّ أَسْمَائِكَ كَبِيرَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِأَسْمَائِكَ كُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِعِزَّتِكَ كُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ مَشِيَّتِكَ بِأَمْضَاهَا وَكُلِّ مَشِيَّتِكَ مَاضِيَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِمَشِيَّتِكَ كُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ قُدْرَتِكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي اسْتَطَلَّتْ بِهَا عَلَى كَلِشِيِّ وَكُلِّ قُدْرَتِكَ مُسْتَطِيلَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِقُدْرَتِكَ كُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ**

مِنْ عِلْمِكَ بِانْفِذِهِ وَكُلِّ عِلْمِكَ نَافِذُ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِعِلْمِكَ كَلِمَةَ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِارِضَاةٍ وَكُلِّ قَوْلِكَ رِضَى اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِقَوْلِكَ كَلِمَةَ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ مِنْ مَسْأَلِكَ بِاِحْبَابِ الْيَكِّ وَكُلِّ مَسْأَلِكَ الْيَكِّ حَبِيْبَةً اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِمَسْأَلِكَ كَلِمَةَ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ مِنْ شَرْفِكَ بِاَشْرَفِهِ وَكُلِّ شَرْفِكَ شَرِيفُ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِشَرْفِكَ كَلِمَةَ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ مِنْ سُلْطَانِكَ بِاَدْوَمِهِ وَكُلِّ سُلْطَانِكَ دَائِمُ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِسُلْطَانِكَ كَلِمَةَ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ مِنْ مُلْكِكَ بِاَفْخَرِهِ وَكُلِّ مُلْكِكَ فَخْرُ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِمُلْكِكَ كَلِمَةَ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ مِنْ عُلُوِّكَ بِاَعْلَاهُ وَكُلِّ عُلُوِّكَ عَالِ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِعُلُوِّكَ كَلِمَةَ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ مِنْ مَنِكَ بِاَقْدَمِهِ وَكُلِّ مَنِكَ قَدِيْمُ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِمَنِكَ كَلِمَةَ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ مِنْ اَيَاتِكَ بِاَكْرَمِهَا وَكُلِّ اَيَاتِكَ كَرِيْمَةُ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِاَيَاتِكَ كَلِمَةَ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِمَا اَنْتَ فِيْهِ مِنَ الشَّانِ وَالْجَبْرُوْتِ وَاسْئَلُكَ بِكُلِّ شَأْنٍ وَحِيْدِهِ وَجَبْرُوْتٍ وَحِيْدِهَا اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَسْئَلُكَ بِمَا تُجِيْبُنِيْ [بِهِ] حِيْنَ اَسْئَلُكَ فَاجِبْنِيْ يَا اَللهُ (پایان)

دعای ابو حمزه ثمالی

چهارم: در مصباح شیخ است که روایت کرده ابو حمزه ثمالی که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ماه رمضان بیشتر از شب را نماز می کرد و چون سحر می شد این دعا را می خواند: الهی لا تُؤدِبْنِيْ بِعُقُوْبَتِكَ وَلا تَمَكِّرْ بِيْ فِيْ حِيلَتِكَ مِنْ اَيْنَ لِيْ الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلا يُوْحِيْدُ اِلَّا مِنْ عِنْدِكَ وَمِنْ اَيْنَ لِيْ النِّجَاةُ وَلا تُشِيْطِطْ عَلَيَّ اِلَّا بِكَ لا اَلَّذِيْ اَحْسَنَ اَسِيْتَعْنِيْ عَنْ عَوْنِكَ وَرَحْمَتِكَ وَلا اَلَّذِيْ اَسَاءَ وَاجْتَرَّ عَلَيْكَ وَ لَمْ يُزِصِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ بگويد تا آنکه نفس قطع شود [بِكَ] عَرَفْتِكَ وَ اَنْتَ دَلَلْتَنِيْ عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِيْ اِلَيْكَ وَ لَوْلَا- اَنْتَ لَمْ اَدْرِ مَا اَنْتَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِيْ اَدْعُوهُ فَيَجِيْبُنِيْ وَ اِنْ كُنْتُ بَطِيْئًا حِيْنَ يَدْعُوْنِيْ وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِيْ اَسِيْلُهُ فَيُعْطِينِيْ وَ اِنْ كُنْتُ بَخِيْلًا حِيْنَ يَسْتَفْرِضُنِيْ وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِيْ اُنَادِيْهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِيْ وَ اَخْلُوْ بِهٖ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّيْ بِغَيْرِ شَفِيْعٍ فَيَقْضِيْ لِيْ حَاجَتِيْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِيْ لا- اَدْعُوْ غَيْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِيْ دُعَائِيْ وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِيْ لا- اَرْجُوْ غَيْرَهُ وَ لَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لا- اَخْلَفَ رَجَائِيْ وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِيْ وَكَلَنِيْ اِلَيْهِ فَاكْرَمَنِيْ وَ لَمْ يَكُنْ لِيْ اِلَّا النَّاسَ فَيَهَيِّبُوْنِيْ وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِيْ تَحَبَّبَ اِلَيَّ وَ هُوَ غَنِيٌّ عَنِّيْ وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِيْ يَعْلَمُ عَنِّيْ حَتَّى كَانْتَنِيْ لا ذَنْبَ لِيْ فَزَيَّرْتَنِيْ اَحْمَدُ شَيْءٌ عِنْدِيْ وَ اَحَقُّ بِحَمْدِيْ اللّٰهِمَّ اِنِّىْ اَجِدُ سُبُلَ الْمَطْلَبِ اِلَيْكَ مُسْرَعَةً وَ مَنَاهِلَ الرَّجَاءِ اِلَيْكَ مُتْرَعَةً وَ الْاِسْتِعَاثَةَ بِفَضْلِكَ لِمَنْ اَمْلَكَ مَبَاخِرَةً وَ اَبْوَابَ الدُّعَاءِ اِلَيْكَ لِلصَّارِحِيْنَ مَفْتُوحَةً وَ اَعْلَمُ اَنَّكَ لِلرَّاجِيْ بِمَوْضِعِ اِجَابَتِهِ وَ لِلْمَلْهُوْفِيْنَ بِمَرْصِدِ اِغَاثَتِهِ وَ اَنَّ فِيْ اللّٰهِفِ اِلَى جُودِكَ وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ عَوْضًا مِنْ مَنَعِ الْبَاخِلِيْنَ وَ مَنُودِخَةً عَمَّا فِيْ اَيْدِي الْمُسِيْئَاتِيْرِيْنَ وَ اَنَّ الرَّاحِلَ اِلَيْكَ قَرِيْبَ الْمَسَافَةِ وَ اَنَّكَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِكَ اِلَّا اَنْ تَحْبِبَهُمُ الْاَعْمَالُ دُونَكَ وَ قَدْ قَصَدْتُ اِلَيْكَ بِطَلْبَتِيْ وَ تَوَجَّهْتُ اِلَيْكَ بِحَاجَتِيْ وَ جَعَلْتُ بِكَ اَسِيْتَعَانِيْ وَ بَدَعَانِكَ تَوْسُلِيْ مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِمَاعِكَ مِنِّيْ وَ لا اسْتِيْجَابَ لِعَفْوِكَ عَنِّيْ بَلْ لِنِقْتِيْ بِكَرَمِكَ وَ سِيْكُونِيْ اِلَى صِدْقِ وَعْدِكَ وَ لَجَائِيْ اِلَى الْاِيْمَانِ بِتَوْحِيْدِكَ وَ يَقِيْنِيْ بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّيْ اَنْ لا رَبَّ اِلَّا [لِي] غَيْرُكَ وَ لا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ وَ حَدِّكَ لا شَرِيْكَ لَكَ اللّٰهِمَّ اَنْتَ الْقَائِلُ وَ قَوْلُكَ حَقُّ وَ وَعْدُكَ صِدْقٌ وَ اسْتَلْوُ اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيْمًا وَ لَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ يَا سَيِّدِيْ اَنْ تَأْمُرَ بِالسُّوَالِ وَ تَمْنَعُ الْعَطِيَّةَ وَ اَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْعَطِيَّاتِ عَلَى اَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَ الْعَائِدُ عَلَيْهِمْ بِتَحْنِنِ رَافَتِكَ اَللهِيْ رَبِّيْتَنِيْ فِيْ نِعْمِكَ وَ اِحْسَانِكَ صَغِيْرًا وَ نَوَهْتَ بِاسْمِيْ كَبِيْرًا فَيَا مَنْ رَبَّنِيْ فِي الدُّنْيَا بِاِحْسَانِهِ وَ تَفَضُّلِهِ وَ نِعْمِهِ وَ اَشَارَ لِيْ فِي الْاٰخِرَةِ اِلَى عَفْوِهِ وَ كَرَمِهِ مَعْرِفَتِيْ يَا مَوْلَايَ دَلِيْلِيْ عَلَيْكَ وَ حُبِّيْ لِمَكَ شَفِيْعِيْ اِلَيْكَ وَ اَنَا وَاثِقٌ مِنْ دَلِيْلِيْ بِدَلَالَتِكَ وَ سَاكِنٌ مِنْ شَفِيْعِيْ اِلَى شَفَاعَتِكَ اَدْعُوْكَ يَا سَيِّدِيْ بِلِسَانٍ قَدْ اَحْرَسَهُ ذَنْبُهُ رَبِّ اُنَاجِيْكَ بِقَلْبٍ قَدْ اَوْبَقَهُ جُرْمُهُ اَدْعُوْكَ يَا رَبِّ رَاهِبًا رَاغِبًا رَاجِيًّا خَائِفًا اِذَا رَاَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوْبِيْ فَزِعْتُ وَ اِذَا رَاَيْتُ كَرَمَكَ طَمِعْتُ فَاِنْ عَفَوْتَ فَخَيْرٌ رَاحِمٌ وَ اِنْ عَذَّبْتَ فَغَيْرُ ظَالِمٍ حُجَّتِيْ يَا اَللهُ فِيْ جُرْأَتِيْ عَلَى مَسِيئَتِكَ مَعَ اِيْتَانِيْ مَا تَكْرَهُ جُودَكَ وَ كَرَمَكَ وَ عِيْدَتِيْ فِيْ شِدَّتِيْ مَعَ فَلَئِهِ حَيَاتِيْ رَافَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ قَدْ رَجَوْتُ اَنْ لا تَخِيْبَ بَيْنَ ذِيْنٍ وَ ذِيْنٍ مُّبْتِيْ فَحَقِّقْ رَجَائِيْ وَ اسْمِعْ دُعَائِيْ يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ اَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ عَظُمَ يَا سَيِّدِيْ اَمَلِيْ وَ سَاءَ عَمَلِيْ فَاعْطِنِيْ مِنْ عَفْوِكَ بِمُقْسَدَارِ اَمَلِيْ وَ لا تُؤَاخِذْنِيْ بِاَسْوَأِ عَمَلِيْ فَاِنَّ كَرَمَكَ يَجْلُ عَنْ مُجَازَاةِ الْمُنْذَبِيْنَ وَ حِلْمَكَ يَكْبُرُ عَنْ مُكَافَاةِ الْمُقْصِرِيْنَ وَ اَنَا يَا سَيِّدِيْ

عَائِدُ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُنْتَجِزٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا وَ مَا أَنَا يَا رَبِّ وَمَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ أَيُّ رَبِّ جَلَلْنِي بِسَمْتِكَ وَ اغْفُ عَن تَوْبِيحِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ فَلَوْ اطَّعَ الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرَكَ مَا فَعَلْتَهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبِيَّةِ لَا اجْتَنَبْتُهُ لَا لِأَنَّكَ أَهْوَى النَّاطِرِينَ وَ أَخَفَ الْمُطَّلِعِينَ [عَلَى] بَلْ لِأَنَّكَ يَا رَبِّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ سَتَّارُ الْعُيُوبِ غَفَّارُ الذُّنُوبِ عَلَامُ الْعُيُوبِ تَسْتُرُ الذَّنْبَ بِكَرَمِكَ وَ تُوَخِّرُ الْعُقُوبِيَّةَ بِحِلْمِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ وَ عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ وَ يَحْمِلُنِي وَ يُجَرِّئُنِي عَلِيمُ عَصِيَّتِكَ حِلْمُكَ عَنِّي وَ يَدْعُونِي إِلَى قَلْبِهِ الْحَيَاءِ سِتْرَكَ عَلَيَّ وَ يَسْرِعُنِي إِلَى التَّوْبِ عَلَى مَحَارِمِكَ مَعْرِفَتِي بِسِعَةِ رَحْمَتِكَ وَ عَظِيمِ عَفْوِكَ يَا حَلِيمٌ يَا كَرِيمٌ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمٌ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ يَا قَابِلَ التَّوْبِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ أَيْنَ سَتْرَكَ الْجَمِيلِ أَيْنَ عَفْوَكَ الْجَلِيلِ أَيْنَ فَرْجَكَ الْقَرِيبِ أَيْنَ غِيَاثَكَ السَّرِيعِ أَيْنَ رَحْمَتَكَ الْوَاسِعَةَ أَيْنَ عَطَايَاكَ الْفَاضِلَةَ أَيْنَ مَوَاهِبِكَ الْهَنِيئَةَ أَيْنَ صِنَائِعَكَ السَّيِّئَةَ أَيْنَ فَضْلَكَ الْعَظِيمِ أَيْنَ مَنِّكَ الْجَسِيمِ أَيْنَ إِحْسَانِكَ الْقَدِيمِ أَيْنَ كَرَمِكَ يَا كَرِيمٌ بِهِ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَاسْتَنْفِذْنِي وَ بِرَحْمَتِكَ فَخَلِّصْنِي يَا مُحْسِنٌ يَا مُجْمِلٌ يَا مُعْتَمِدٌ يَا مُفْضِلٌ لَسْتُ أَتَكَلُّ فِي النَّجَاءِ مِنْ عِقَابِكَ عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا لِأَنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ تُبْدِي بِالْإِحْسَانِ نِعْمًا وَ تَغْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا فَمَا نَدْرِي مَا تَشْكُرُ أَجْمِلٌ مَا تَنْشُرُ أَمْ قَبِيحٌ مَا تَسْتُرُ أَمْ عَظِيمٌ مَا أَبْلَيْتَ وَ أَوْلَيْتَ أَمْ كَثِيرٌ مَا مِنْهُ نَجَيْتَ وَ عَافَيْتَ يَا حَبِيبٌ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيْكَ وَ يَا قُرَّةَ عَيْنٍ مَنْ لَا ذِيكَ وَ انْفَطَعَ إِلَيْكَ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ نَحْنُ الْمُسِيئُونَ فَتَجَاوَزْ يَا رَبِّ عَن قَبِيحِ مَا عَدَدْنَا بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ وَ أَيُّ جَهْلِ يَا رَبِّ لَا يَسَعُهُ جُودُكَ أَوْ أَيُّ زَمَانٍ أَطْوَلُ مِنْ أَنَا بِكَ وَ مَا قَدْرُ أَعْمَالِنَا فِي جَنْبِ نِعْمِكَ وَ كَيْفَ نَسْتَكْتِزُ أَعْمَالًا نَقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ فَوَ عَزَّتْكَ يَا سَيِّدِي لَوْ نَهَرْتَنِي مَا بَرَحْتُ مِنْ بَابِكَ وَ لَا كَفَفْتُ عَن تَمَلُّقِكَ لِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ أَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ وَ تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ لَا تُسْئَلُ عَن فِعْلِكَ وَ لَا تُتَارَعُ فِي مُلْكِكَ وَ لَا تُشَارَكُ فِي أَمْرِكَ وَ لَا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ وَ لَا يَعْتَرِضُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَدْبِيرِكَ لَكَ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ يَا رَبِّ هَذَا مَقَامٌ مِنْ لَذِيكَ وَ اسْتِجَارَ بِكَرَمِكَ وَ الْفِ إِحْسَانِكَ وَ نِعْمِكَ وَ أَنْتَ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَضِيقُ عَفْوَكَ وَ لَا يَنْقُصُ فَضْلَكَ وَ لَا تَقِلُّ رَحْمَتَكَ وَ قَدْ تَوَقَّفْنَا مِنْكَ بِالصَّفْحِ الْقَدِيمِ وَ الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ الرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ افْتَرَاكَ يَا رَبِّ تُخَلِّفُ ظُنُونَنَا أَوْ تُخَيِّبُ آمَالَنَا كَلَّا يَا كَرِيمٌ فَلَيْسَ هَذَا ظُنُّنَا بِكَ وَ لَا هَذَا فَيْكَ طَمَعُنَا يَا رَبِّ إِنْ لَنَا فَيْكَ أَمَلًا طَوِيلًا كَثِيرًا إِنْ لَنَا فَيْكَ رَجَاءً عَظِيمًا عَصِيَّيْنَاكَ وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْنَا وَ دَعْوَانَاكَ وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَشْفِي تَجِيبَ لَنَا فَحَقِّقْ رَجَاءَنَا مَوْلَانَا فَصَدِّ عَلَيْنَا مَا نَسِيَتْ وَجِبْ بِأَعْمَالِنَا وَ لَكِنْ عَلِمْنَا فِينَا وَ عَلِمْنَا بِأَنَّكَ لَا تَصْرِفُنَا عَنْكَ وَ إِنْ كُنَّا غَيْرَ مُسْتَوْجِبِينَ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَ عَلَى الْمُذْنِبِينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ فَامْنُنْ عَلَيْنَا بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ جِدْ عَلَيْنَا فَإِنَّا مُحْتَاجُونَ إِلَى نَيْلِكَ يَا غَفَّارُ بِنُورِكَ اهْتَدَيْنَا وَ بِفَضْلِكَ اسْتَعَيْنَا وَ بِنِعْمَتِكَ اضْمَحْنَا وَ أَمْسَيْنَا ذُنُوبَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَسِيْتَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ مِنْهَا وَ نَتُوبُ إِلَيْكَ تَتَحَبَّبُ إِلَيْنَا بِالنِّعَمِ وَ نَعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَارِلُ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ مَلِكُ كَرِيمٌ يَأْتِيكَ عَنَّا بِهِ عَمَلٌ قَبِيحٌ فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَحُوطَنَا بِنِعْمِكَ وَ تَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِالْإِيكُ فَسِيَّحَانِكَ مَا أَخْلَمَكَ وَ أَغْظَمَكَ وَ أَكْرَمَكَ مُبْدِيًا وَ مُعِيدًا تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ وَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ وَ كَرَّمَ صِنَائِعُكَ وَ فِعَالُكَ أَنْتَ الْهَى أَوْسَعُ فَضْلًا وَ أَعْظَمُ حِلْمًا مِنْ أَنْ تُقَايِسَنِي بِفِعْلِي وَ حَظِيَّتِي فَالْعَفْوُ الْعَفْوُ سَيِّدِي سَيِّدِي سَيِّدِي اللَّهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِكَ وَ أَعْدْنَا مِنْ سَخَطِكَ وَ اجْرْنَا مِنْ عَذَابِكَ وَ ارْزُقْنَا مِنْ مَوَاهِبِكَ وَ أَنْعِمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَ ارْزُقْنَا حَاجَ بَيْتِكَ وَ زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ وَ رِضْوَانِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ وَ ارْزُقْنَا عَمَلًا بِطَاعَتِكَ وَ تَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِكَ وَ سِيَّئِهِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَتِي وَ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صِيغِيرًا اجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا وَ بِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَانًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ وَ تَابِعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحِينَا وَ مِيتِنَا وَ شَاهِدِنَا وَ غَائِبِنَا ذَكْرِنَا وَ أَنْثَانَا الْقِيَامَةِ وَ هَبْ لِي الْعَافِيَةَ حَتَّى تُهَيِّبَنِي الْمَعِيشَةَ وَ اخْتِمْ لِي بِخَيْرٍ حَتَّى لَا تَضُرَّنِي الذُّنُوبُ اللَّهُمَّ رَضِنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي حَتَّى لَا أَسْئَلُ أَحَدًا شَيْئًا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْتَحْ لِي خَزَائِنَ رَحْمَتِكَ وَ ارْحَمْنِي رَحْمَةً لَا تُعَذِّبُنِي بَعْدَهَا أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا لَا تُفْقِرُنِي إِلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ سِوَاكَ تَزِيدُنِي بِذَلِكَ شُكْرًا وَ إِلَيْكَ فَاقَةً وَ فَقْرًا وَ بِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ غِنًا وَ

تَعَفُّفًا يَا مُحْسِنًا يَا مُجِيلًا يَا مُنْعِمًا يَا مُفْضِلًا يَا مَلِيكَ يَا مُقْتَدِرًا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاكْفِنِي الْمُهَمَّ كُلَّهُ وَأَقْضِ لِي بِالْحُسْنَى وَ بَارِكْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي وَأَقْضِ لِي جَمِيعَ حَوَائِجِي اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي مَا أَخَافُ تَعْسِيرَهُ فَإِنَّ تَيْسِيرَ مَا أَخَافُ تَعْسِيرُهُ عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسِيرٌ وَ سَهْلٌ لِي مَا أَخَافُ حُزُونَتَهُ وَ نَفْسٍ عَنِّي مَا أَخَافُ ضَيْقَهُ وَ كَفَّ عَنِّي مَا أَخَافُ هَمَّهُ وَ اصْرِفْ عَنِّي مَا أَخَافُ بَلِيَّتَهُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ امْلَأْ قَلْبِي حُبًّا لِمَكَ وَ حَشِيئَةً مِنْكَ وَ تَضِيدًا لَكَ وَ اِيْمَانًا بِكَ وَ فَرَقًا مِنْكَ وَ شَوْقًا إِلَيْكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ اللَّهُمَّ إِنَّ لَكَ حُقُوقًا فَتَصَدَّقْ بِهَا عَلَيَّ وَ لِلنَّاسِ قَبْلِي تَبِعَاتٌ فَتَحَمَّلْهَا عَنِّي وَ قَدْ أَوْجَبْتَ لِكُلِّ ضَيْفٍ قَرِيًّا وَ أَنَا ضَيْفُكَ فَاجْعَلْ قَرَايَ اللَّيْلَةَ الْجَنَّةَ يَا وَهَّابَ الْجَنَّةِ يَا وَهَّابَ الْمَغْفِرَةَ وَ لَا- حَوْلَ وَ لَا- قُوَّةَ إِلَّا بِكَ (پایان) مختصرترین دعای سحر هفتم: می‌خوانی این دعا را که مختصرترین دعاهاى سحر است و در اقبال است: يَا مُفْرَعِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَ يَا غَوْثِي عِنْدَ شِدَّتِي إِلَيْكَ فَرِّعْتُ وَ بَكَ اسْتَعْتْتُ وَ بَكَ لُدْتُ لَا الْوُدَّ بِسِوَاكَ وَ لَا أَطْلُبُ الْفَرَجَ إِلَّا مِنْكَ فَمَاغْنِنِي وَ فَرِّجْ عَنِّي يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَغْفُو عَنِ الْكَثِيرِ أَقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَيْلُكَ اِيْمَانًا تَبَاشَّرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا حَتَّى اعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضِيَنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا عِمْدَتِي فِي كُرْبَتِي وَ يَا صَاحِبِي فِي شِدَّتِي وَ يَا وِلِيَّيَ فِي نِعْمَتِي وَ يَا غَايَتِي فِي رَغْبَتِي أَنْتَ السَّاتِرُ عَوْرَتِي وَ الْأَمِينُ رَوْعَتِي وَ الْمُقِيلُ عَثْرَتِي فَاعْفِرْ لِي خَطِيئَتِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. (پایان)

تسبیحات در سحر

هشتم: می‌خوانی این تسبیحات را که در اقبال است نیز سُبْحَانَ مَنْ يَعْلَمُ جَوَارِحَ الْقُلُوبِ سُبْحَانَ مَنْ يُحْصِي عَدَدَ الذُّنُوبِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ سُبْحَانَ رَبِّ الْوُدُودِ سُبْحَانَ الْفُؤَادِ الْوَتْرِ سُبْحَانَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يُؤْخِذُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِالْوَانِ الْعَذَابِ سُبْحَانَ الْحَنَّانِ الْمَنَّانِ سُبْحَانَ الرَّؤُفِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ الْجَبَّارِ الْجَوَادِ سُبْحَانَ الْكَرِيمِ الْحَلِيمِ سُبْحَانَ الْبَصِيرِ الْعَلِيمِ سُبْحَانَ الْبَصِيرِ الْوَاسِعِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَلَى أَقْبَالِ النَّهَارِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَلَى إِذْبَارِ النَّهَارِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَلَى إِذْبَارِ اللَّيْلِ وَ أَقْبَالِ النَّهَارِ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ الْمَجْدُ وَ الْعِظْمَةُ وَ الْكِبْرِيَاءُ مَعَ كُلِّ نَفْسٍ وَ كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ وَ كُلِّ لَمَحَةٍ سَبَقَ فِي عِلْمِهِ سُبْحَانَكَ مِلًّا مَا أَحْصَى كِتَابُكَ سُبْحَانَكَ زَنَةَ عَوْشِكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ وَ بَدَانَ كَمَا عِلْمَاءُ فَرَمُودَه‌اند كه اگر نیت روزه را بعد از سُحُور بکنند بهتر است و از اول شب تا به آخر شب نیت می‌توان کرد و همین که می‌داند و قصد دارد که فردا از برای خدا روزه می‌گیرد و امساک از مفطرات می‌کند بس است و شایسته است که در سحرها نماز شب را ترک نکند و تهجد به عمل آورد.

دعا و اعمال روزهای ماه مبارک رمضان

ذکر دعا در هر روز

اول بخواند هر روز این دعا را که شیخ و سید نقل کرده‌اند اللَّهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ وَ هَذَا شَهْرُ الصِّيَامِ وَ هَذَا شَهْرُ الْقِيَامِ وَ هَذَا شَهْرُ الْإِنَابَةِ وَ هَذَا شَهْرُ التَّوْبَةِ وَ هَذَا شَهْرُ الْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ هَذَا شَهْرُ الْعِتْقِ مِنَ النَّارِ وَ الْفَوْزِ بِالْجَنَّةِ وَ هَذَا شَهْرٌ فِيهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرِ اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اعْنِي عَلَى صِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ وَ سَلِّمْهُ لِي وَ سَلِّمْهُ فِيهِ وَ اعْنِي عَلَيْهِ بِأَفْضَلِ عَوْنِكَ وَ وَفِّقْنِي فِيهِ لِطَاعَتِكَ وَ طَاعَةِ رَسُولِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فَرِّغْنِي فِيهِ لِعِبَادَتِكَ وَ دُعَائِكَ وَ تِلَاوَةِ كِتَابِكَ وَ اعْظِمْ لِي فِيهِ الْبَرَكَاتِ وَ أَحْسِنْ لِي فِيهِ الْعَافِيَةَ وَ اصْحَحْ فِيهِ يَدَيَّ وَ أَوْسِعْ لِي فِيهِ رِزْقِي وَ اكْفِنِي فِيهِ مَا أَهَمَّنِي وَ اسْتَجِبْ فِيهِ دُعَائِي وَ بَلِّغْنِي فِيهِ رَجَائِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَذْهِبْ عَنِّي فِيهِ النُّعَاسَ وَ الْكُسْلَ وَ السَّامَةَ وَ الْفُتْرَةَ وَ الْقَسْوَةَ وَ الْعَفْلَةَ وَ الْعِرَّةَ وَ جَبْنِي فِيهِ الْعِلَلَ وَ الْأَسْقَامَ وَ الْأَهْمُومَ وَ الْأَحْزَانَ وَ الْأَعْرَاضَ وَ الْأَمْرَاضَ وَ الْخَطَايَا وَ الذُّنُوبَ وَ اصْرِفْ عَنِّي فِيهِ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ وَ الْجَهْدَ وَ الْبَلَاءَ وَ التَّعَبَ وَ الْعَنَاءَ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اعِدْنِي فِيهِ مِنْ

الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَهَمَزِهِ وَلَمَزِهِ وَنَفْثِهِ وَنَفْخِهِ وَشَوْسِيَّتِهِ وَتَشْبِيهِهِ وَكَيْدِهِ وَمَكْرِهِ وَحَبَائِلِهِ وَخَدَعِهِ وَأَمَانِيهِ وَعُزُورِهِ وَفِتْنَتِهِ وَشَرِكِهِ وَ
 أَخْرَابِهِ وَاتِّبَاعِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَشُرَكَائِهِ وَجَمِيعِ مَكَائِدِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا قِيَامَهُ وَصِيَامَهُ وَبُلُوغَ الْأَمَلِ فِيهِ
 وَفِي قِيَامِهِ وَاسْتِكْمَالَ مَا يُرْضِيكَ عَنِّي صَبْرًا وَاحْتِسَابًا وَإِيمَانًا وَبِقِينًا ثُمَّ تَقَبَّلْ ذَلِكَ مِنِّي بِالْأَضْعَافِ الْكَثِيرَةِ وَالْأَجْرِ الْعَظِيمِ يَا رَبَّ
 الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي الْحَرَجَ وَالْعُمْرَةَ وَالْإِجْتِهَادَ وَالْقُوَّةَ وَالنَّشَاطَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالْقُرْبَى وَالْخَيْرَ
 الْمَقْبُولَ وَالرَّغْبَةَ وَالرَّهْبَةَ وَالتَّضَرُّعَ وَالْخُشُوعَ وَالرِّقَّةَ وَالتَّيَّةَ الصَّادِقَةَ وَصَدَقَ اللِّسَانَ وَالْوَجَلَ مِنْكَ وَالرَّجَاءَ لَكَ وَالتَّوَكُّلَ عَلَيْكَ وَ
 الثِّقَةَ بِكَ وَالْوَرَعَ عَنْ مَحَارِمِكَ مَعَ صَالِحِ الْقَوْلِ وَمَقْبُولِ السَّعْيِ وَمَرْفُوعِ الْعَمَلِ وَمُسْتَجَابِ الدَّعْوَةِ وَلَا تَحُلْ بَيْنِي وَبَيْنَ شَيْءٍ مِنْ
 ذَلِكَ بَعْرَضٍ وَلَا مَرَضٍ وَلَا هَمٍّ وَلَا غَمٍّ وَلَا سِقْمٍ وَلَا غَفْلَةٍ وَلَا نِسْيَانٍ بَلْ بِالتَّعَاهُدِ وَالتَّحْفُظِ لَكَ وَفِيكَ وَالرِّعَايَةِ لِحَقِّكَ وَالْوَفَاءِ
 بَعَهْدِكَ وَوَعْدِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَقْسِمُ لِي فِيهِ أَفْضَلَ مَا تُفْسِدُهُ لِعِبَادِكَ الصَّالِحِينَ
 وَأَعْطِنِي فِيهِ أَفْضَلَ مَا تُعْطِي أَوْلِيَاءَكَ الْمُقْرَبِينَ مِنَ الرَّحِمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ وَالتَّحْنِ وَالْإِجَابَةِ وَالْعَفْوِ وَالْمَغْفِرَةِ الدَّائِمَةِ وَالْعَافِيَةِ وَالْمُعَافَاةَ وَ
 الْعِثْقَ مِنَ النَّارِ وَالْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَخَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ دُعَائِي فِيهِ إِلَيْكَ وَاصِلًا وَرَحْمَتَكَ وَ
 خَيْرَكَ إِلَيَّ فِيهِ نَازِلًا وَعَمَلِي فِيهِ مَقْبُولًا وَسَعْيِي فِيهِ مَشْكُورًا وَذَنْبِي فِيهِ مَغْفُورًا حَتَّى يَكُونَ نَصِيبِي فِيهِ الْأَكْثَرَ وَحَظِّي فِيهِ الْأَوْفَرَ اللَّهُمَّ
 صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَوَفِّقْنِي فِيهِ لِلْيَلَّةِ الْقَدْرِ عَلَى أَفْضَلِ حَالٍ تُحِبُّ أَنْ يَكُونَ عَلَيْهَا أَحَدٌ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَارْضَاهَا لَكَ ثُمَّ اجْعَلْهَا
 لِي خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَارْزُقْنِي فِيهَا أَفْضَلَ مَا رَزَقْتَ أَحَدًا مِمَّنْ بَلَغَتْهُ إِبَاهَا وَأَكْرَمْتَهُ بِهَا وَاجْعَلْنِي فِيهَا مِنْ عَتَقَائِكَ مِنْ جَهَنَّمَ وَطَلْقَائِكَ
 مِنَ النَّارِ وَشِعْدَاءِ خَلْقِكَ بِمَغْفِرَتِكَ وَرِضْوَانِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا فِي شَهْرِنَا هَذَا الْجِدَّ وَ
 الْإِجْتِهَادَ وَالْقُوَّةَ وَالنَّشَاطَ وَمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى اللَّهُمَّ رَبَّ الْفَجْرِ وَلَيَالِ عَشْرِ وَالسَّعْيِ وَالْوَتْرِ وَرَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ وَمَا أَنْزَلْتَ فِيهِ مِنَ
 الْقُرْآنِ وَرَبَّ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ وَعِزْرَائِيلَ وَجَمِيعِ الْمَلَائِكَةِ الْمُقْرَبِينَ وَرَبَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَرَبَّ
 مُوسَى وَعِيسَى وَجَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صَلِّ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ وَ
 بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ وَبِحَقِّكَ الْعَظِيمِ لَمَّا صَلَّيْتَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَنَظَرْتَ إِلَيَّ نَظْرَةً رَحِيمَةً تَرْضَى بِهَا عَنِّي رِضَى لَا سَخَطَ عَلَيَّ
 بَعِيدَهُ أَبَدًا وَأَعْطَيْتَنِي جَمِيعَ سُؤْلِي وَرَغْبَتِي وَأُمِّيَّتِي وَإِرَادَتِي وَصِرْفَتَ عَنِّي مَا أَكْرَهُ وَأَخْذَرُ وَأَخَافُ عَلَى نَفْسِي وَمَا لَا أَخَافُ وَعَنْ
 أَهْلِي وَمَالِي وَإِخْوَانِي وَدُرَيْتِي اللَّهُمَّ إِلَيْكَ فَرَرْنَا مِنْ دُنُوبِنَا فَأَوْنَا تَائِبِينَ وَتُبْ عَلَيْنَا مُسْتَعْفِرِينَ وَاعْفُفْ لَنَا مُتَعَوِّذِينَ وَاعِدْنَا مُسْتَجِيرِينَ وَ
 اجْرُنَا مُسْتَسْلِمِينَ وَلَا تَحْذُلْنَا رَاهِبِينَ وَآمِنًا رَاغِبِينَ وَشَفِيعِنَا سَائِلِينَ وَأَعْطِنَا إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ قَرِيبٌ مُجِيبُ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا عَبْدُكَ
 وَأَحَقُّ مَنْ سَأَلَ الْعَبْدُ رَبَّهُ وَلَمْ يَسْأَلِ الْعِبَادُ مِثْلَكَ كَرَمًا وَجُودًا يَا مُوَضَّعَ شِكْوَى السَّائِلِينَ يَا مُنْتَهَى حَاجَةِ الرَّاغِبِينَ يَا غِيَاثَ
 الْمُسْتَغِيثِينَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ يَا مَلْجَأَ الْهَارِبِينَ يَا صَدْرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ يَا رَبَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ يَا كَاشِفَ كَرْبِ
 الْمَكْرُوبِينَ وَيَا فَارِحَ هَمِّ الْمَهْمُومِينَ وَيَا كَاشِفَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
 وَاعْفُفْ لِي ذُنُوبِي وَعُيُوبِي وَإِسَائِي وَظُلْمِي وَجُرْمِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي وَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ وَرَحْمَتِكَ فَإِنَّهُ لَا يَمْلِكُهَا غَيْرُكَ وَ
 اعْرِفْ عَنِّي وَاعْفُفْ لِي كُلَّ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِي وَأَعَصَيْتَنِي فِيهَا بَقِيَّتِي مِنْ عُمْرِي وَأَسْتُرْ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَتِي وَوَالِدِي وَقَرَابَتِي وَأَهْلِي
 حُرَاتِي وَ[كُلُّ] مَنْ كَانَ مِنِّي بِسَبِيلِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ بِيَدِكَ وَأَنْتَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ فَلَا تُخَيِّبْنِي
 يَا سَيِّدِي وَلَا تَرُدَّ دُعَائِي وَلَا يَدِي إِلَى نَحْرِي حَتَّى تَفْعَلَ ذَلِكَ بِي وَتَسْتَجِيبَ لِي جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ وَتَرِيدَنِي مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّكَ عَلَى
 كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَنَحْنُ إِلَيْكَ رَاغِبُونَ اللَّهُمَّ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ أَنْ كُنْتُ قَضَيْتَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ تَنْزُلَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي السُّعْدَاءِ وَ
 رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَائِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا لَا يَشُوبُهُ شَكٌّ وَرِضَى بِمَا قَسَمْتَ
 لِي وَآتَيْتَنِي فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقَبِي عَذَابِ النَّارِ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ قَضَيْتَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ تَنْزُلَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهِ فَاجِرْنِي
 إِلَى ذَلِكَ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَطَاعَتَكَ وَحُسْنَ عِبَادَتِكَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ يَا أَرْحَمَ

الرَّاحِمِينَ يَا حَمْدُ يَا صَمَدُ يَا رَبَّ مُحَمَّدٍ اغْضَبِ الْيَوْمَ لِمُحَمَّدٍ وَلَا بَرَّارٍ عَتَرْتَهُ وَأَقْتُلْ أَعْدَائَهُمْ بَدَدًا وَأَخْصِ لَهُمْ عَدَدًا وَلَا تَدْعُ عَلَيَّ ظَهْرَ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا يَا حَسَنَ الصُّحْبَةِ يَا خَلِيفَةَ النَّبِيِّينَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ الْبَدِيءُ الْبَدِيحُ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِكَ شَيْءٌ وَالِدَائِمُ غَيْرُ الْعَافِلِ وَالْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَنْتَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنِ أَنْتَ خَلِيفَةُ مُحَمَّدٍ وَنَاصِرُ مُحَمَّدٍ وَمُفْضِلُ مُحَمَّدٍ اسْأَلُكَ أَنْ تَنْصُرَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَخَلِيفَةَ مُحَمَّدٍ وَالْقَائِمَ بِالْقِسْطِ مِنْ أَوْصِيَاءِ مُحَمَّدٍ صِلْ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اعْطِفْ عَلَيْهِمْ نَصْرَكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِحَقِّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنِي مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاجْعَلْ عَاقِبَةَ أَمْرِي إِلَى غُفْرَانِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَكَذَلِكَ نَسَبْتَ نَفْسَكَ يَا سَيِّدِي بِاللَّطِيفِ بَلِي أَنْكَ لَطِيفٌ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَالطُّفُّ بِي لِمَا تَشَاءُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ فِي عَامِنَا هَذَا وَتَطَوُّلَ عَلَيَّ بِجَمِيعِ حَوَائِجِي لِلْآخِرَةِ وَالْدُّنْيَا بِسَهْمِ رَجَائِي بِكَ يَا رَبِّي وَتَوْبُ إِلَيْهِ أَنْ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ رَبِّ إِنِّي عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاعْفُزْ لِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْحَلِيمُ الْعَظِيمُ الْكَرِيمُ الْغَفَّارُ لِلذَّنْبِ الْعَظِيمِ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ أَنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي فِي مَا تَقْضِي وَتَقْدِرُ مِنَ الْأَمْرِ الْعَظِيمِ الْمَحْتُمِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَلَا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حُجَّتِهِمُ الْمَشْكُورِ سِعِّيهِمُ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمُ الْمَكْفُورِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي فِي مَا تَقْضِي وَتَقْدِرُ أَنْ تُطِيلَ عُمُرِي وَتُوسِّعَ فِي رِزْقِي وَتُؤَدِّيَ عَنِّي أَمَانَتِي وَتُدِينِي آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَمَخْرَجًا وَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ وَاحْرُسْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَرِسُ وَمِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَرِسُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ كَثِيرًا

تسبیحات هر روز ماه رمضان

دوم: و فرموده‌اند می‌خوانی این تسبیحات را در هر روز ماه رمضان از اول تا به آخر و آن ده جزء است هر جزء آن مشتمل بر ده سُبْحَانَ اللَّهِ (۱) سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَالنَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّشَيْءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يَرَى وَمَا لَا يَرَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يَرَى وَمَا لَا يَرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مَدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْغَافِلِ وَالنَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّشَيْءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يَرَى وَمَا لَا يَرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مَدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الْبَصِيرِ الَّذِي لَيْسَ شَيْءٌ أَبْصَرَ مِنْهُ يُبْصِرُ مَنْ فَوْقَ عَرْشِهِ مَا تَحْتَ سَبْعِ أَرْضِينَ وَيَسْمَعُ مَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ يَسْمَعُ الْأَيْنِ وَالشَّكْوَى وَيَسْمَعُ السِّرَّ وَأَخْفَى وَيَسْمَعُ وَسَاوِسَ الصُّدُورِ وَلَا يَصِفُّ سَمْعُهُ صَوْتٌ (۲) سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّشَيْءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يَرَى وَمَا لَا يَرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مَدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الْبَصِيرِ الَّذِي لَيْسَ شَيْءٌ أَبْصَرَ مِنْهُ يُبْصِرُ مَنْ فَوْقَ عَرْشِهِ مَا تَحْتَ سَبْعِ أَرْضِينَ وَيَبْصُرُ مَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ لَا تُغْشَى بَصَرُهُ الظُّلْمَةَ وَلَا يَسْتَتِرُ مِنْهُ بَسْتَرٌ وَلَا يُوَارِي مِنْهُ جِدَارٌ وَلَا يَغِيبُ عَنْهُ بُرٌّ وَلَا بَحْرٌ وَلَا يَكُنُّ مِنْهُ جَبَلٌ مَا فِي أَصْلِهِ وَلَا قَلْبٌ مَا فِيهِ وَلَا جَنْبٌ مَا فِي قَلْبِهِ وَلَا يَسْتَتِرُ مِنْهُ صَغِيرٌ وَلَا كَبِيرٌ وَلَا يَسْتَتَخْفَى مِنْهُ صَغِيرٌ لِصِغَرِهِ وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳) سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَالنَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّشَيْءٍ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يَرَى وَمَا لَا يَرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مَدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي يُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمِيدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ شَأْنِهِ وَيُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَيُنْزِلُ الْمَاءَ مِنَ السَّمَاءِ كَلِمَتِهِ وَيُنْبِتُ النَّبَاتَ بِقُدْرَتِهِ وَيَسْقِطُ الْوَرَقَ بِعِلْمِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ (۴) سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُصَوِّرِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ

الظُّلُمَاتِ وَ النُّورِ سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ ؕ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي يَغْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَرَ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي يُمِيتُ الْأَحْيَاءَ وَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ يَغْلَمُ مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ يَقْرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى (۵) سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَصُورِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ ؕ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَغْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۷) سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَصُورِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ ؕ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَا يُخْصِي مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَ لَا يَجْزِي بِالْآئِهِ الشَّيْءُ أَكْزُونَ الْعِبَادُونَ وَ هُوَ كَمَا قَالَ وَ فَوْقَ مَا نَقُولُ وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا آتَنِي عَلَى نَفْسِهِ وَ لَا- يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَا- يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۸) سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَصُورِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ ؕ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي يَغْلَمُ مَا يَلْبِغُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ لَا يَشْغَلُهُ مَا يَلْبِغُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا عَمَّا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا عَمَّا يَلْبِغُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ لَا يَشْغَلُهُ عِلْمٌ شَيْءٍ عَنْ عِلْمِ شَيْءٍ وَ لَا يَشْغَلُهُ خَلْقُ شَيْءٍ عَنْ خَلْقِ شَيْءٍ وَ لَا حِفْظُ شَيْءٍ عَنْ حِفْظِ شَيْءٍ وَ لَا يُسَاوِيهِ شَيْءٌ وَ لَا يَعْدِلُهُ شَيْءٌ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۹) سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَصُورِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ ؕ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي يَغْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنْ أَرَادَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَتِهِ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۰) سُبْحَانَ اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمَصُورِ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ الْأَزْوَاجِ كُلِّهَا سُبْحَانَ اللَّهِ جَاعِلِ الظُّلُمَاتِ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبِّ وَ النَّوَى سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ كُلِّ شَيْءٍ ؕ سُبْحَانَ اللَّهِ خَالِقِ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى سُبْحَانَ اللَّهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي يَغْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَ لَا آذَنِي مِنْ ذَلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنْ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

صلوات هر روز ماه رمضان

سُورم وَ نيز فرموده‌اند می‌خوانی این صلوات را در هر روز ماه رمضان اِنْ اللّٰهَ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلٰی النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا لِيُنْفِكَ يَا رَبِّ وَ سَعْدِيكَ وَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ عَلٰی إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ اللَّهُمَّ ارْحَمْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ كَمَا رَحِمْتَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ

مَجِيدُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّمْتَ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ اللّٰهُمَّ امْنُنْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا مَنَنْتَ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا شَرَّفْتَنَا بِهِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَّخْمُودًا يَغِطُّهُ بِهِ الْاَوْلُوْنَ وَ الْاٰخِرُونَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ السَّلَامُ كُلَّمَا طَلَعَتْ شَمْسٌ اَوْ غَرَبَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ السَّلَامُ كُلَّمَا طَرَفَتْ عَيْنٌ اَوْ بَرَقَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ السَّلَامُ كُلَّمَا ذَكَرَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ السَّلَامُ كُلَّمَا سَبَّحَ اللّٰهُ مَلَكًا اَوْ قَدَسِيَهُ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي الْاَوَّلِينَ وَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي الْاٰخِرِينَ وَ الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةَ اللّٰهُمَّ رَبَّ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَ رَبَّ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ رَبَّ الْحِجْلِ وَ الْحَرَامِ اَبْلُغْ مُحَمَّدًا نَبِيَّكَ عَنَّا السَّلَامَ اللّٰهُمَّ اَعْطِ مُحَمَّدًا مِنَ الْبَهَاءِ وَ النَّصْرَةِ وَ الشُّرُورِ وَ الْكِرَامَةِ وَ الْعِظَةِ وَ الْوَسِيْلَةِ وَ الْمَنْزِلَةَ وَ الْمَقَامَ وَ الشَّرْفَ وَ الرَّفْعَةَ وَ الشَّفَاعَةَ عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَفْضَلَ مَا تُعْطِيْ اَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ وَ اَعْطِ مُحَمَّدًا فَوْقَ مَا تُعْطِي الْخَلَائِقَ مِنَ الْخَيْرِ اَضْعُ اَفَا كَثِيْرَةً لَا يُحْصِيْهِ ا غَيْرِكَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَطْيَبَ وَ اَطْهَرَ وَ اَزْكَى وَ اَنْمَى وَ اَفْضَلَ مَا صِلَيْتَ عَلَى اَحَدٍ مِنَ الْاَوَّلِيْنَ وَ الْاٰخِرِيْنَ وَ عَلَى اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ امير المؤمنين وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعِيَابِ عَلَى مَنْ شَرِكَ فِي دَمِهِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى فاطمة بنتِ نبيِّكَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ وَ الْعَنْ مَنْ اَذَى نَبِيَّكَ فِيهَا اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ اِمَامِي الْمُسْلِمِيْنَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُمَا وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُمَا وَ ضَاعِفِ الْعِيَابِ عَلَى مَنْ شَرِكَ فِي دِمَائِهِمَا اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعِيَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعِيَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعِيَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعِيَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعِيَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعِيَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ ضَاعِفِ الْعِيَابِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ اِمَامِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ وَالٍ مِنْ وَالَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ عَجَلْ فَرَجَهُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْقَاسِمِ وَ الطَّاهِرِ ابْنَيْ نَبِيِّكَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رُفِيَّةِ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ الْعَنْ مَنْ اَذَى نَبِيَّكَ فِيهَا اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى اُمِّ كَلثُومِ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ الْعَنْ مَنْ اَذَى نَبِيَّكَ فِيهَا اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ اللّٰهُمَّ اٰخُلِفْ نَبِيَّكَ فِي اَهْلِ بَيْتِهِ اللّٰهُمَّ مَكِّنْ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ عِيَدِيْهِمْ وَ مِيَدِيْهِمْ وَ اَنْصَارِهِمْ عَلَى الْحَقِّ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ اللّٰهُمَّ اَطْلُبْ بِذَخْلِهِمْ وَ وِثْرِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ وَ كَفِّ عَنَّا وَ عَنْهُمْ وَ عَن كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَأْسِ كُلِّ بَاغٍ وَ طَاغٍ وَ كُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ اٰخِذٌ بِنَاصِيَتَيْهَا اِنَّكَ اَشَدُّ بَأْسًا وَ اَشَدُّ تَنْكِيلًا سَيِّدُ بَنِ طَاوُسِ فَرْمُودَةَ وَ مِي گُونِي: يَا عُدَّتِي فِي كُرْبَتِي وَ يَا صَاحِبِي فِي شِدَّتِي وَ يَا وِلِيَّيَ فِي نِعْمَتِي وَ يَا غَايَتِي فِي رَغْبَتِي اَنْتَ السَّائِرُ عَوْرَتِي وَ الْمُؤْمِنُ رُوعَتِي وَ الْمُقْبِلُ عَثْرَتِي فَاعْفِرْ لِي خَطِيئَتِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ وَ مِي گُونِي اللّٰهُمَّ اِنِّي اَدْعُوكَ لَهُمْ لَا يُفَرِّجُهُ غَيْرُكَ وَ لِرَحْمَتِهِ لَا تُنَالُ اِلَّا بِكَ وَ لِكَرْبِهِ لَا يَكْتَسِبُهُ اِلَّا اَنْتَ وَ لِرَغْبَتِهِ لَا تَبْلُغُ اِلَّا بِكَ وَ لِحَاجَتِهِ لَا يَقْضِيهَا اِلَّا اَنْتَ اللّٰهُمَّ فَكَمَا كَانَ مِنْ شَانِكَ مَا اَذَنْتَ لِي بِهِ مِنْ مَسْئَلَتِكَ وَ رَحْمَتِي بِهِ مِنْ ذِكْرِكَ فَلْيَكُنْ مِنْ شَانِكَ سَيِّدِي الْاِجَابَةُ لِي فِيمَا دَعَوْتُكَ وَ عَوَّيْتُ الْاِفْضَالَ فِيمَا رَجَوْتُكَ وَ النَّجَاهُ مِمَّا فَرَعْتُ اِلَيْكَ فِيهِ فَاِنْ لَمْ اَكُنْ اَهْلًا اَنْ اَبْلُغَ رَحْمَتَكَ فَاِنْ رَحْمَتَكَ اَهْلٌ اَنْ تَبْلُغَنِي وَ تَسَعِي وَ اِنْ لَمْ اَكُنْ لِلْاِجَابَةِ اَهْلًا فَانْتِ اَهْلُ الْفَضْلِ وَ رَحْمَتِكَ وَ سَعَتْ كُلُّشَيْءٍ فَلْتَسَعِ عَنِّي رَحْمَتَكَ يَا اِلَهِي يَا كَرِيْمُ اَسْئَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيْمِ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ وَ اَنْ تُفَرِّجَ هَمِّي وَ تَكْشِفَ كُرْبِي وَ عَمِّي وَ تَرْحَمَنِي بِرَحْمَتِكَ وَ تَرْزُقَنِي مِنْ فَضْلِكَ اِنَّكَ سَيِّمِعَالِدُعَاءٍ قَرِيْبٌ مُجِيْبٌ چهارم: وَ نيز شيخ و سيّد فرموده‌اند در هر روز بخوان اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ بِاَفْضَلِهِ وَ كُلِّ فَضْلِكَ فَاضِلُ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِفَضْلِكَ كُلِّهِ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ مِنْ رِزْقِكَ بِاعْمِيهِ وَ كُلِّ رِزْقِكَ عَامُ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِرِزْقِكَ كُلِّهِ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ مِنْ عَطَائِكَ بِاَهْنَاءِهِ وَ كُلِّ عَطَائِكَ هَنِيءٌ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِعَطَائِكَ كُلِّهِ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ مِنْ خَيْرِكَ بِاعْجَلِهِ وَ كُلِّ خَيْرِكَ عَاجِلُ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِخَيْرِكَ كُلِّهِ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ مِنْ اِحْسَانِكَ بِاَحْسَنِيهِ وَ كُلِّ اِحْسَانِكَ حَسَنُ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ

يَا حَسْبَكَ كَلِمَةُ اللَّهِ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا تُجِيبُنِي بِهِ حِينَ أَسْأَلُكَ فَاجِبْنِي يَا اللَّهُ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ الْمُؤْتَمِرِ وَرَسُولِكَ الْمُضِيَّ طَفِي وَآمِيَّتِكَ وَنَجِيَّتِكَ دُونَ خَلْقِكَ وَنَجِيَّتِكَ مِنْ عِبَادِكَ وَنَيْبِكَ بِالصِّدْقِ وَحَبِيبِكَ وَصَلِّ عَلَى رَسُولِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنَ الْعَالَمِينَ الْبَشِيرِ التَّذِيرِ السِّحْرَاجِ الْمُتِيرِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَبْرَارِ الطَّاهِرِينَ وَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ الَّذِينَ اسْتَخْلَصَتْهُمْ لِنَفْسِكَ وَ حَبَبَتْهُمْ عَنْ خَلْقِكَ وَ عَلَى أَنْبِيَائِكَ الَّذِينَ يُنْبِئُونَ عَنْكَ بِالصِّدْقِ وَ عَلَى رُسُلِكَ الَّذِينَ خَصَصْتَهُمْ بِوَحْيِكَ وَ فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ بِرِسَالَاتِكَ وَ عَلَى عِبَادِكَ الصِّالِحِينَ الَّذِينَ أَدْخَلْتَهُمْ فِي رَحْمَتِكَ الْأَنْعَمِ الْمُهْتَدِينَ الرَّاشِدِينَ وَ أَوْلِيَائِكَ الْمُطَهَّرِينَ وَ عَلَى جَبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ مَلِكِ الْمَوْتِ وَ عَلَى رِضْوَانَ خَازِنِ الْجَنَانِ وَ عَلَى مَالِكِ خَازِنِ النَّارِ وَ رُوحِ الْقُدُسِ وَ الرُّوحِ الْأَمِينِ وَ حَمَلَةَ عَرْشِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْحَافِظِينَ عَلَى بِلْدَانِكَ الَّتِي تُحِبُّ أَنْ يُصَلِّيَ بِهَا عَلَيْهِنَّ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلُ الْأَرْضِينَ صَلَوةً طَيِّبَةً كَثِيرَةً مَبَارَكَةً زَاكِيَةً نَامِيَةً ظَاهِرَةً بَاطِنَةً شَرِيفَةً فَاضِلَةً تُبَيِّنُ بِهَا فَضْلَهُمْ عَلَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ اللَّهُمَّ وَ اعْطِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَ الشَّرْفَ وَ الْفَضِيلَةَ وَ اجْزِهِ خَيْرَ مَا جَزَيْتَ نَبِيًّا عَنْ أُمَّتِهِ اللَّهُمَّ وَ اعْطِ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَعَ كُلِّ زُلْفَةٍ زُلْفَةً وَ مَعَ كُلِّ وَسِيلَةٍ وَسِيلَةً وَ مَعَ كُلِّ فَضِيلَةٍ فَضِيلَةً وَ مَعَ كُلِّ شَرَفٍ شَرَفًا تُعْطِي مُحَمَّدًا وَ آلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَتَ أَحَدًا مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْأَذَى الْمُرْسَلِينَ مِنْكَ مَجْلِسًا وَ أَسْحَبًا فِي الْجَنَّةِ عِنْدَكَ مَنْرًا وَ اقْرَبَهُمْ إِلَيْكَ وَسِيلَةً وَ اجْعَلْهُ أَوْلَى شَافِعٍ أَوْلَى مُشْفَعٍ أَوْلَى قَائِلٍ وَ أَنْجَحِ سَائِلٍ وَ ابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمُحْمُودَ الَّذِي يَغِطُّهُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَ الْآخِرُونَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ اسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَسْمَعَ صَوْتِي وَ تُجِيبَ دَعْوَتِي وَ تَجَاوِزَ عَنِّي خَطِيئَتِي وَ تَصْفَحَ عَنِّي ظُلْمِي وَ تُنَجِّحَ طَلِبَتِي وَ تَقْضِيَ حَاجَتِي وَ تُنْجِزَ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَ تُقِيلَ عَثْرَتِي وَ تَغْفِرَ ذُنُوبِي وَ تَغْفُوَ عَنِّي جُزْمِي وَ تُقْبِلَ عَلَيَّ وَ لَا تُعْرِضَ عَنِّي وَ تَرْحَمْنِي وَ لَا تُعَذِّبْنِي وَ تُعَافِنِي وَ لَا تُتَبِّلَنِي وَ تَرْزُقْنِي مِنَ الرِّزْقِ الطَّيِّبِ وَ أَوْسَعِهِ وَ لَا- تَحْرَمْنِي يَا رَبِّ وَ أَفْضِ عَنِّي دِينِي وَ ضَعْ عَنِّي وَزْرِي وَ لَا تُحْمِلْنِي مَا لَا طَاقَةَ لِي بِهِ يَا مَوْلَايَ وَ ادْخُلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ ادْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صِلْ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَيْنِهِمْ وَ عَلَيْنَا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ بِسْمِ اللَّهِ بِرَبِّهِ بَكَو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي بِسْمِ اللَّهِ بِرَبِّهِ بَكَو: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَلِيلًا مِنْ كَثِيرٍ مَعَ حَاجَةٍ بِي إِلَيْهِ عَظِيمَةٍ وَ غِنَاكَ عَنْهُ قَدِيمٌ وَ هُوَ عِنْدِي كَثِيرٌ وَ هُوَ عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسِيرٌ فَاثْمُنْ عَلَيَّ بِهِنَّ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ پنجم: خواندن این دعا است: اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي وَ چون طولانی است به جهت اختصار آن را ذکر نکردیم هر که طالب است به اقبال یا زادالمعاد رجوع کند ششم: شیخ مفید در کتاب مقنعه روایت کرده از ثقه جلیل علی بن مهزیار از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که: مستحب است آنکه بسیار بگوئی در هر وقت از شب و روز ماه رمضان از اول ماه تا آخر: يَا ذَا الَّذِي كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ ثُمَّ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ثُمَّ يَبْقَى وَ يَفْنَى كُلُّ شَيْءٍ يَا ذَا الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ يَا ذَا الَّذِي لَيْسَ فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ لَا فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى وَ لَا فَوْقَهُنَّ وَ لَا تَحْتَهُنَّ وَ لَا يَبْتَهُنَّ إِلَهٌ يُعْبَدُ غَيْرُهُ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهِ إِلَّا أَنْتَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوةً لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا إِلَّا أَنْتَ هفتم: شیخ کفعمی در بلد الامین و مصباح از اختیار سید بن باقی نقل کرده که: هر که بخواند این دعا را در هر روز ماه رمضان بیامرزد حق تعالی گناهان چهل ساله او را: اللَّهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَ افْتَرَضْتَ عَلَيَّ عِبَادَكَ فِيهِ الصِّيَامَ ارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي هَذَا الْعَامِ فِي كُلِّ عَامٍ وَ اغْفِرْ لِي الدُّنُوبَ الْعِظَامَ فَإِنَّهُ لَا يُغْفَرُهَا غَيْرُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ هفتم: در هر روز صد مرتبه این ذکر را بگویند که محدث فیض در خلاصه الاذکار ذکر فرموده: سُبْحَانَ الصَّارِ النَّافِعِ سُبْحَانَ الْقَاضِي بِالْحَقِّ سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى سُبْحَانَ وَ بِحَمْدِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى نَهْم: شیخ مفید در مقنعه فرموده و از سنین ماه رمضان صلوات فرستادن بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است در هر روز صد مرتبه و اگر زیادت فرستاد افضل است.

اعمال مخصوصه شب و روز ماه مبارک رمضان

دعا و اعمال شب اول ماه رمضان

شب اول در آن چند عمل است اول آنکه طلب هلال کند و بعضی استهلال این ماه را واجب دانسته‌اند دوم: چون رؤیت هلال کرد اشاره به هلال نکند بلکه رو به قبله کند و دستها را به آسمان بلند کند و خطاب کند هلال را و بگوید: رَبِّی وَ رَبُّكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ اللَّهُمَّ أَهْلُهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْمُسَارَعَةِ إِلَى مَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَهْرِنَا هَذَا وَ ارْزُقْنَا حَیْرَهُ وَ عَوْنَهُ وَ اصْرِفْ عَنَّا ضُرَّهُ وَ شَرَّهُ وَ بَلَاءَهُ وَ فِتْنَتَهُ وَ رَوایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون رؤیت می کرد هلال ما رمضان را روی شریف را به جانب قبله می فرمود: وَ مِی كَفْتُ اللَّهُمَّ أَهْلُهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ وَالْعَافِيَةِ الْمَجَلَّلَةِ وَ دِفَاعِ الْأَسْقَامِ وَالْعَوْنِ عَلَى الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ وَالْقِيَامِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ اللَّهُمَّ سَلِّمْنَا لِسَهْرِ رَمَضَانَ وَ تَسَلَّمْنَا مِنَّا وَ سَلِّمْنَا فِيهِ حَتَّى يَنْقَضِيَ عَنَّا شَهْرُ رَمَضَانَ وَ قَدْ عَفَوْتَ عَنَّا وَ غَفَرْتَ لَنَا وَ رَحِمْتَنَا وَ از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون رؤیت هلال نمودی بگو: اللَّهُمَّ قَدْ حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ قَدْ افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا صِيَامَهُ وَ أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْقُرْآنَ اللَّهُمَّ أَعْنَا عَلَى صِيَامِهِ وَ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَ سَلِّمْنَا فِيهِ وَ سَلِّمْنَا مِنْهُ وَ سَلِّمْنَا لَنَا فِي يُسْرِ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ سَوْم: بخواند دعاء چهل و سَوْم صحیفه کامله را در وقت رؤیت هلال سید بن طاوس روایت کرده که روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در راهی می گذشت که نظر کرد به هلال ماه رمضان پس آن حضرت ایستاد و گفت: أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ الدَّائِبُ السَّرِيعُ الْمُتَرَدِّدُ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ الْمُتَصَرِّفُ فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ ائْتَتْ بِمَنْ نُورَ بَكَ الظُّلْمَ وَ أَوْضَحَ بِكَ الْبُهْمَ وَ جَعَلَكَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْكِهِ وَ عِلْمَهُ مِنْ عِلْمَاتِ سُلْطَانِهِ فَحَدِّ بِكَ الزَّمَانَ وَ ائْتَهَنَكَ بِالْكَمَالَ وَالنُّفُصَانَ وَالطُّلُوعَ وَالْأَقْوَالَ وَالْإِنَارَةَ وَ الْكُفُوفِ فِي كُلِّ ذَلِكَ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ وَ إِلَى إِرَادَتِهِ سَرِيعٌ سُبْحَانَهُ مَا عَجَبَ مَا دَبَّرَ مِنْ أَمْرِكَ وَ الْإِطْفَ مَا صَيَّرَ فِي شَأْنِكَ جَعَلَكَ مِفْتَاحَ شَهْرِ حَادِثٍ لِأَمْرِ حَادِثٍ فَاسْتَأْذِنَ اللَّهُ رَبِّي وَ رَبُّكَ وَ خَالِقِي وَ خَالِقِكَ وَ مُقَدِّرِي وَ مُقَدِّرِكَ وَ مَصُورِي وَ مَصُورِكَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ يَجْعَلَكَ هِلَالَ بَرَكَةٍ لَا تَمَحُفُّهَا الْإِيَامُ وَ طَهَارَةٌ لَا تُدْنِسُهَا الْإِثَامُ هِلَالَ أَمْنٍ مِنَ الْآفَاتِ وَ سَلَامَةٍ مِنَ السَّيِّئَاتِ هِلَالَ سَعْدٍ لَا نَحْسَ فِيهِ وَ يُثْمَنٍ لَا نَكَدَ مَعَهُ وَ يُشِيرُ لَا يُمَازِجُهُ عُشِيرٌ وَ خَيْرٌ لَا يَشُوبُهُ شُرٌّ هِلَالَ أَمْنٍ وَ إِيْمَانٍ وَ نِعْمَةٍ وَ إِحْسَانٍ وَ سَلَامَةٍ وَ إِسْلَامٍ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَرْضِي مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ وَ أَزْكَى مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ وَ أَسْعَدَ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ وَ وَفَّقْنَا اللَّهُمَّ فِيهِ لِلطَّاعَةِ وَ التَّوْبَةِ وَ اعْصِمْنَا فِيهِ مِنَ الْإِثَامِ وَ الْحَوْبَةِ وَ أَوْزِعْنَا فِيهِ شُكْرَ النِّعْمَةِ وَ الْبِسِنَا فِيهِ جُنْحَ الْعَافِيَةِ وَ ائْتِمَّ عَلَيْنَا بِاسْتِكْمَالِ طَاعَتِكَ فِيهِ الِئْمَنَةَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَانُ الْحَمِيدُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ وَ اجْعَلْ لَنَا فِيهِ عَوْنًا مِنْكَ عَلَى مَا نَدَّبْنَا إِلَيْهِ مِنْ مُفْتَرَضِ طَاعَتِكَ وَ تَقَبَّلْهَا إِنَّكَ الْأَكْرَمُ مِنْ كُلِّ كَرِيمٍ وَ الْأَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ اٰمِيْنَ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ چهارم: مجامعت با حلال خود کند و این از خصوصیات این ماه است و الا در در ماه‌های دیگر جماع در شب اول مکروه است پنجم: غسل شب اول ماه کند و روایت شده که هر که در شب اول ماه رمضان غسل کند خارش بدن به او نرسد تا ماه رمضان آینده ششم: در نهر جاری غسل کند و سی کف آب بر سر بریزد تا با طهارت معنوی باشد تا ماه رمضان آینده هفتم: زیارت قبر امام حسین علیه السلام کند تا گناهانش ریخته شود و ثواب حججاج و معتمرین آن سال را دریابد هشتم: از این شب ابتدا کند به خواندن هزار رکعت نماز این ماه به نحوی که در آخر قسم دوم ذکر شد نهم: دو رکعت نماز کند در این شب در هر رکعت حمد و سوره انعام بخواند و سؤال کند که حق تعالی کفایت کند او را و نگاه دارد او را از آنچه می‌ترسد و از دردها دهم: بخواند دعای اللهم ان هذا الشهر المبارك که در شب آخر ماه شعبان گذشت

دعای امام جواد علیه السلام بعد از نماز مغرب

یازدهم: بعد از نماز مغرب دستها را بلند کند و بخواند این دعاء وارده از حضرت جواد علیه السلام را که در اقبالست: اللَّهُمَّ يَا مَنْ يَمْلِكُ التَّدْبِيرَ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ تَجْنُ الصَّمِيرُ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ نَوَى فَعْمَلٍ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنْ شَقِيٍّ فَكَيْسِلْ وَ لَا مَمَّنْ هُوَ عَلَى غَيْرِ عَمَلٍ يَنْكُلُ اللَّهُمَّ صَبِّحْ أَيْدَانَنَا مِنَ الْعِلَالِ وَ أَعْنَا عَلَى مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا مِنَ الْعَمَلِ حَتَّى يَنْقَضِيَ عَنَّا شَهْرُكَ هَذَا وَ قَدْ آدَيْنَا مَفْرُوضَكَ فِيهِ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ أَعْنَا عَلَى صِيَامِهِ وَ وَفَّقْنَا لِقِيَامِهِ وَ نَشْطُنَا فِيهِ لِلصَّلَاةِ وَ

لَا تَحْجُبْنَا مِنَ الْقِرَائَةِ وَ سَهِّلْ لَنَا فِيهِ ابْتِءَ الزَّكْوَةَ اللَّهُمَّ لَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا وَ صَبًّا وَ لَا تَعْبًا وَ لَا سَقْمًا وَ لَا عَطْبًا اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا الْإِفْطَارَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ اللَّهُمَّ سَهِّلْ لَنَا فِيهِ مَا قَسَمْتَهُ مِنْ رِزْقِكَ وَ يَسِّرْ مَا قَدَرْتَهُ مِنْ أَمْرِكَ وَ اجْعَلْهُ حَلَالًا طَيِّبًا نَقِيًّا مِنَ الْأَثَامِ خَالِصًا مِنَ الْأَصَارِ وَ الْأَجْرَامِ اللَّهُمَّ لَا تُطْعِمُنَا إِلَّا طَيِّبًا غَيْرَ حَبِيثٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ اجْعَلْ رِزْقَكَ لَنَا حَلَالًا لَا يَشُوْبُهُ دَنَسٌ وَ لَا أَشِقَامٌ يَا مَنْ عَلِمَهُ بِالسِّحْرِ كَعَلِمِهِ بِالْأَعْلَانِ يَا مُتَفَضِّلاً عَلَى عِبَادِهِ بِالْإِحْسَانِ يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خَبِيرٌ اللَّهُمَّ ذَكَرَكَ وَ جَنَّبْنَا عُسْرَكَ وَ أَنْلْنَا يُسْرَكَ وَ أَهْدَيْنَا لِلرَّشَادِ وَ وَفَّقْنَا لِلسَّدَادِ وَ أَعَصَمْنَا مِنَ الْبَلَايَا وَ ضَيَّعْنَا مِنَ الْأَوْزَارِ وَ الْخَطَايَا يَا مَنْ لَا يَغْفُرُ عَظِيمَ الذُّنُوبِ غَيْرُهُ وَ لَا يَكْشِفُ السُّوءَ إِلَّا هُوَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ وَ اجْعَلْ صِيَامَنَا مَقْبُولًا وَ بِالْبُرِّ وَ التَّقْوَى مَوْصُولًا وَ كَذَلِكَ فَاجْعَلْ سَعِينَا مَشْكُورًا وَ قِيَامَنَا مَبْرُورًا وَ قُرَانًا مَرْفُوعًا وَ دُعَاءَنَا مَسْمُوعًا وَ أَهْدِنَا لِلْحَسَنِيِّ وَ جَنَّبْنَا الْعُسْرِي وَ يَسِّرْنَا لِلْيُسْرَى وَ أَعْلِلْ لَنَا الدَّرَجَاتِ وَ ضَاعِفِ لَنَا الْحَسَنَاتِ وَ أَقْبَلْ مِنَّا الصُّومَ وَ الصَّلَاةَ وَ اسْمِعْ مِنَّا الدَّعَوَاتِ وَ اغْفِرْ لَنَا الْخَطِيئَاتِ وَ تَجَاوَزْ عَنَّا الْمَسِيئَاتِ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْعَامِلِينَ الْفَائِزِينَ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ حَتَّى يَنْقُضَةَ شَهْرُ رَمَضَانَ عَنَّا وَ قَدْ قَبِلْتَ فِيهِ صِيَامَنَا وَ قِيَامَنَا وَ زَكَيْتَ فِيهِ أَعْمَالَنَا وَ غَفَرْتَ فِيهِ ذُنُوبَنَا وَ أَجَزَلْتَ فِيهِ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ نَصَبْنَا فَإِنَّكَ إِلَهُ الْمُجِيبِ وَ الرَّبُّ الْقَرِيبُ وَ أَنْتَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ

دعای مأثور از حضرت صادق علیه السلام

دوازدهم: بخواند در این شب این دعای مأثور از حضرت صادق علیه السلام را که در اقبال است: اللَّهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ مُنَزَّلَ الْقُرْآنِ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَ أَنْزَلْتَ فِيهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا صِيَامَهُ وَ أَعِنَّا عَلَى قِيَامِهِ اللَّهُمَّ سَلِّمْهُ لَنَا وَ سَلِّمْهُ فِيهِ وَ تَسَلِّمْهُ مِنَّا فِي يُسْرِ مِنْكَ وَ مَعَاوَةٍ وَ اجْعَلْ فِيهَا تَقْضَى وَ تَقْدِيرٌ مِنَ الْأَمْرِ الْمَخْتُومِ وَ فِيمَا تَفَرَّقَ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَ لَا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حُجَّتُهُمْ الْمَشْكُورِ سَعِيَّتُهُمْ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمْ الْمَكْفَرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَ اجْعَلْ فِيهَا تَقْضَى وَ تَقْدِيرٌ أَنْ تُطِيلَ عُمرِي وَ تُوسِعَ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ

خواندن دعای چهل و چهارم صحیفه سجادیه

سیزدهم: بخواند دعای چهل و چهارم صحیفه کامله را چهاردهم: بخواند: اللَّهُمَّ أَنْ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ ... الخ که سید در اقبال نقل فرموده و بسیار طولانی است پانزدهم: بخواند اللَّهُمَّ إِنَّهُ قَدْ دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ اللَّهُمَّ رَبَّ شَهْرِ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَ جَعَلْتَهُ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ اللَّهُمَّ فَارِكْ لَنَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ أَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ وَ صِلَوَاتِهِ وَ تَقَبَّلْهُ مِنَّا رُوَايَاتِ اسْتِ كَه حَضَرَتِ رَسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ چُون ماه رمضان داخل می شد این دعا را می خواند

دعای حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب اول ماه رمضان

شانزدهم: و نیز روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شب اول ماه رمضان این دعا را می خواندند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَكْرَمَنَا بِكَ أَيُّهَا الشَّهْرُ الْمُبَارَكُ اللَّهُمَّ فَفَوْنَا عَلَى صِيَامِنَا وَ قِيَامِنَا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْوَاحِدُ فَلَا وَ لَدَّ لَكَ وَ أَنْتَ الصَّمَدُ فَلَا - شِبْهَ لَكَ وَ أَنْتَ الْعَزِيزُ فَلَا - يُعْزُكَ شَيْءٌ وَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ وَ أَنْتَ الْمَوْلَى وَ أَنَا الْعَبْدُ وَ أَنْتَ الْغَفُورُ وَ أَنَا الْمَذْنُوبُ وَ أَنْتَ الرَّحِيمُ وَ أَنَا الْمَخْطُوبُ وَ أَنْتَ الْخَالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ وَ أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ أَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي وَ تَرْحَمَنِي وَ تَجَاوَزَ عَنِّي اِتِّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هفدهم: در باب اول گذشت ذکر استحباب خواندن دعای جوشن کبیر در اول ماه رمضان هیجدهم: بخواند دعای حج را که در اول ماه گذشت نوزدهم: چون ماه رمضان شروع شود سزاوار است تکثیر تلاوت قرآن و مروی است که حضرت صادق علیه السلام در وقت تلاوت قرآن قبل از قرائت این دعا را می خواندند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا كِتَابُكَ الْمُنَزَّلُ مِنْ عِنْدِكَ عَلَى رَسُولِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ كَلَامِيكَ التَّاطِقُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكَ جَعَلْتَهُ هَادِيًا مِنْكَ إِلَى

خَلْقِكَ وَ حَبْلًا مَّتَّصَةً لَا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عِبَادِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي نَشَرْتُ عَهْدَكَ وَ كِتَابَكَ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ عِبَادَةً وَ قِرَائَتِي فِيهِ فِكْرًا وَ فِكْرِي فِيهِ اِعْتِبَارًا وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ اَتَعَطَّ بِبَيَانِ مَوَاعِظِكَ فِيهِ وَ اجْتَنَّبَ مَعَاصِيكَ وَ لَا تَطْنَعْ عِنْدَ قِرَائَتِي عَلَى سَمْعِي وَ لَا تَجْعَلْ عَلَى بَصْرِي غِشَاوَةً وَ لَا تَجْعَلْ قِرَائَتِي قِرَائَةً لَا تَدْبُرُ فِيهَا بَلِ اجْعَلْنِي اَتَدَبَّرُ آيَاتِهِ وَ أَحْكَامَهُ آخِذًا بِشَرَائِعِ دِينِكَ وَ لَا تَجْعَلْ نَظْرِي فِيهِ غَفْلَةً وَ لَا قِرَائَتِي هَيْدْرًا إِنَّكَ أَنْتَ الرَّؤُوفُ الرَّحِيمُ وَ بَعْدَ از قرائت قرآن مجید این دعا را می خوانند: اللَّهُمَّ إِنِّي قَدِّ قَرَأْتُ مَا قَضَيْتَ مِنْ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ الصِّادِقِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَمَّكَ الْحَمِيدُ رَبَّنَا اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يُحِلُّ حَلَالَهُ وَ يُحْرِمُ حَرَامَهُ وَ يُؤْمِنُ بِمُحْكَمِهِ وَ مُتَشَابِهِهِ وَ اجْعَلْهُ لِي أُنْسًا فِي قَبْرِي وَ أُنْسًا فِي حَشْرِي وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ تُرْقِيهِ بِكُلِّ آيَةٍ قَرَأَهَا دَرَجَةً فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ

دعاء و اعمال روز اول

و در آن چند عملست اول: غسل کردن در آب جاری و ریختن سی کف آب بر سر که باعث ایمنی از جمیع دردها و بیماریها است در تمام سال دوم: کفی از گلاب بر رو بزند تا از خواری و پریشانی نجات یابد و قدری هم بر سر خود بزند تا در آن سال از سرسام ایمن شود سوم: دو رکعت نماز اول ماه و تصدق را به عمل آورد چهارم: دو رکعت نماز کند در رکعت اول حمد و انا فتحنا و در رکعت دوم حمید و هر سوره که خواهد بخواند تا حق تعالی جمیع بدیها را در آن سال از او دور گرداند و در حفظ خدا باشد تا سال آینده پنجم: بعد از طلوع فجر این دعا بخواند: اللَّهُمَّ قَدْ حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ قَدْ افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا صِيَامَهُ وَ أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ اللَّهُمَّ اَعِنَا عَلَى صِيَامِهِ وَ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَ تَسَلَّمْهُ مِنَّا وَ سَلِّمْهُ لَنَا فِي يُسْرِ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ششم: بخواند دعاء چهل و چهارم صحیفه کامله

دعای روز اول ماه رمضان از امام موسی کاظم علیه السلام

را اگر در شب نخوانده هفتم: علامه مجلسی در زادالمعاد فرموده کلینی و شیخ طوسی و دیگران به سند صحیح روایت کرده اند که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که: در ماه مبارک رمضان در اول سال یعنی روز اول ماه چنانچه علماء فهمیده اند این دعا را بخوان و فرمود که: هر که این دعا را برای رضای خدا و بی شائبه اغراض فاسده و ریا بخواند در آن سال به او نرسد فتنه و گمراهی و نه آفتی که ضرر رساند بدین او یا بدن او و حق تعالی او را حفظ کند از شر آنچه در آن سال واقع می شود از بلاها و دعا این است: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي دَانَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ بِعَظَمَتِكَ الَّتِي تَوَاضَعُ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَ بِعِزَّتِكَ الَّتِي قَهَرَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ بِقُوَّتِكَ الَّتِي خَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَ بِجَبْرُوتِكَ الَّتِي غَلَبَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَ بِعِلْمِكَ الَّذِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا أَوَّلُ قَبْلِ كُلِّ شَيْءٍ [و یا باقیاً بعید کُلِّ شَيْءٍ] يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النِّقَمَ وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَقْطَعُ الرَّجَاءَ وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُدِيلُ الْأَعْدَاءَ وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُرْدُ الدُّعَاءَ وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي يُسَيِّحُ بِهَا نُزُولَ الْبَلَاءِ وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُحْبِسُ غَيْثَ السَّمَاءِ وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَكْشِفُ الْغَطَاءَ وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُعْجِلُ الْفَنَاءَ وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُورِثُ النَّدَمَ وَ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ وَ أَلْبَسْنِي دِرْعَكَ الْحَصِينَةَ الَّتِي لَا تُرَامُ وَ عَافِنِي مِنْ شَرِّ مَا أَحَادِثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فِي مُسْتَقْبَلِ سَنَتِي هَذِهِ اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ رَبَّ إِسْرَافِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ جِبْرَائِيلَ وَ رَبَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ أَسْئَلُكَ بِكَ وَ بِمَا سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ يَا عَظِيمُ أَنْتَ الَّذِي تَمُنُّ بِالْعَظِيمِ وَ تَدْفَعُ كُلَّ مَخْذُورٍ وَ تُعْطِي كُلَّ جَزِيلٍ وَ تُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ بِالْقَلِيلِ وَ بِالكَثِيرِ وَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ يَا قَدِيرُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَلْبَسْنِي فِي مُسْتَقْبَلِ سَنَتِي هَذِهِ سِتْرَكَ وَ نَصْرُ وَ جِهِي بِتُورِكَ وَ أَحْبَبْنِي بِمَحَبَّتِكَ وَ بَلِّغْنِي رِضْوَانِكَ وَ شَرِيفَ كَرَامَتِكَ وَ جَسِيمَ عَطِيَّتِكَ وَ اعْطِنِي مِنْ خَيْرِ مَا عِنْدَكَ وَ مِنْ خَيْرِ مَا أَنْتَ مُعْطِيهِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ وَ أَلْبَسْنِي مَعَ ذَلِكَ عَافِيَتِكَ يَا مُؤْضِعَ كُلِّ شَكْوَى

و یا شاهد کل نجوی و یا عالم کل خفیه و یا دافع ما تشاء من بلیه یا کریم العفو یا حسن التجاوز توفی علی مایه ابراهیم و فطرته و علی دین محمد صلی الله علیه و آله و سنته و علی خیر الوفاة فتوفی مولیاً لا ولیاً لک و مُعَدِیاً لِإِعْدَائِکَ اللَّهُمَّ وَ جَنِّبْنِی فِی هَذِهِ السَّنَةِ کُلَّ عَمَلٍ أَوْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ یُبَاعِدُنِی مِنْکَ وَ اجْلِبْنِی اِلَی کُلِّ عَمَلٍ أَوْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ یُقْرِبُنِی مِنْکَ فِی هَذِهِ السَّنَةِ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ وَ اٰمَنْعْنِی مِنْ کُلِّ عَمَلٍ أَوْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ یُکُونُ مِنِّی اَخَافُ ضَرَرَ عَاقِبَتِهِ وَ اَخَافُ مَقْتِکَ اِیَّای عَلَیْهِ حِذَارٌ اَنْ تَصْرِفَ وَجْهَکَ الْکَرِیْمَ عَنِّی فَاسْتَوْجِبْ بِه نَقْصاً مِنْ حَظِّ لِی عِنْدَکَ یَا رُوْفُ یَا رَحِیْمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی فِی مُسْتَقْبَلِ سَنَتِی هَذِهِ فِی حِفْظِکَ فِی جِوَارِکَ وَ فِی کَنْفِکَ وَ جَلِّلْنِی سِتْرَ عَافِیَتِکَ وَ هَبْ لِی کِرَامَتِکَ عَزَّ جَارِکَ وَ جَلَّ ثَنَاؤُکَ وَ لَا اِلهَ غَیْرُکَ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی تَابِعاً لِصَالِحِی مَنْ مَضَى مِنْ اَوْلِیَائِکَ وَ الْحَقِیْقِی بَیْهَمْ وَ اجْعَلْنِی مُسْلِماً لِمَنْ قَالَ بِالْصِدْقِ عَلَیْکَ مِنْهُمْ وَ اَعُوذُ بِکَ اللَّهُمَّ اَنْ تُحِیْطَ بِی خَطِیئَتِی وَ ظَلَمِی وَ اِسْرَافِی عَلَی نَفْسِی وَ اِتِبَاعِی لِهَوَایِ وَ اِسْتِغَالِی بِشَهْوَاتِی فِیْحَوْلِ ذَلِکَ بَیْنِی وَ بَیْنَ رَحْمَتِکَ وَ رِضْوَانِکَ فَاکُوْنْ مُنِیْباً عِنْدَکَ مُتَعَرِضاً لِسَخَطِکَ وَ نِقْمَتِکَ اللَّهُمَّ وَ فِی کُلِّ عَمَلٍ صَالِحٍ تَرْضِی بِه عَنِّی وَ قَرَّبْنِی لَیْکَ زُلْفَى اللَّهُمَّ کَمَا کَفَّیْتَ نَبِیْکَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هُوَلْ عُدُوْهِ وَ فَرَجْتَ هَمَّهُ وَ کَشَفْتَ عَمَّهُ وَ صَدَقْتَهُ وَ عَیَّدْتَکَ وَ اَنْجَزْتَ لَهُ عَهْدَکَ اللَّهُمَّ فَبِذَلِکَ فَاکْفِنِی هُوَلْ هَذِهِ السَّنَةِ وَ آفَاتِهَا وَ اَسِیْقَامِهَا وَ فِتْنَتِهَا وَ شُرُوْرَهَا وَ اَحْزَانِهَا وَ ضِیْقَ الْمَعَاشِ فِیْهَا وَ یَلْغُنِی بِرَحْمَتِکَ کِمَالَ الْعَافِیَةِ بِتَمَامِ دَوَامِ النِّعْمَةِ عِنْدِی اِلَی مُتْنَهی اَجْلِی اَسِیْئَلُکَ سَؤَالَ مَنْ اَسَاءَ وَ ظَلَمَ وَ اَسِیْئَلُکَ اَنْ تَعْتَرِفَ وَ اَسِیْئَلُکَ اَنْ تَغْفِرَ لِی مَا مَضَى مِنَ الذُّنُوْبِ الَّتِی حَصَرْتَهَا حَفِظْتِکَ وَ اَحْصَيْتَهَا کِرَاماً مَلَائِکَتِکَ عَلَیَّ وَ اَنْ تَعْصِمَنِی اِل - هِی مِنْ الذُّنُوْبِ فِیْمَا بَقِیَ مِنْ عُمْرِی اِلَی مُتْنَهی اَجْلِی یَا اللهُ یَا رَحْمَنُ یَا رَحِیْمُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ وَ اِتَنِی کُلَّ مَا سِئَلْتُکَ وَ رَغِبْتُ اِلَیْکَ فِیْهِ فَانْکَ اَمْرَتَنِی بِالْذُّعَاءِ وَ تَكَفَّلْتَ لِی بِالْاِجَابَةِ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ فَقِیْرٌ گَوِیْدٌ کِه سَیْدِ اِیْن دَعَا رَا دَر شَبِ اَوَّلِ مَاہ ذِکَرِ فَرْمُودِه

روز ششم ماه مبارک رمضان

روز ششم سنه دویست و یک مردم بیعت کردند با حضرت امام رضا علیه السلام و سید روایت کرده که برای شکرانه این نعمت دو رکعت نماز در این روز بگذارند در هر رکعت بعد از حمد بیست و پنج مرتبه توحید بخوانند

شروع لیالی بیض در ماه رمضان

شب سیزدهم: اول لیالی بیض است و در آن سه عملست اول غسل دوم: چهار رکعت نماز در هر رکعت حمد و بیست و پنج مرتبه توحید سوم: دو رکعت نماز که در شب سیزدهم رجب و شعبان نیز خوانده می شود در هر رکعت بعد از حمد یس و تبارک الملک و توحید بخواند و در شب چهاردهم این نماز خوانده می شود به چهار رکعت به دو سلام و در سابق در شرح دعای مجیر گذشت که هر که آن را در ایام البیض ماه رمضان بخواند گناهانش آمرزیده شود اگرچه به عدد قطرات باران و برگ درختان و ریگ بیابان باشد

اعمال شب پانزدهم ماه رمضان

شب پانزدهم از لیالی متبرکه است و در آن چند عملست: اول غسل دوم: زیارت امام حسین علیه السلام سوم: شش رکعت نماز به حمد و یس و تبارک و توحید چهارم: صد رکعت نماز در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه توحید بخواند شیخ مفید در مقنعه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که هر که این عمل را به جا آورد حق تعالی بفرستد به سوی او ده ملائکه که دفع کنند از او دشمنان او را از جن و انس و بفرستد سی فرشته نزد میوت او که او را ایمن کنند از آتش پنجم: روایت شده که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند که چه می فرمائی در حق کسی که حاضر شود نزد قبر حسین علیه السلام در شب نیمه ماه

رمضان فرمود: به به کسی که نماز گذارد نزد قبر آن حضرت در شب نیمه ماه رمضان ده رکعت بعد از نماز عشاء و این نماز غیر از نافله شب باشد و بخواند در هر رکعت بعد از حمد قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ده مرتبه و پناه ببرد به خداوند تعالی از آتش جهنم حق تعالی او را آزاد از آتش ثبت فرماید و از دنیا نرود تا در خواب به بیند ملائکه‌ای که بشارت دهند او را به بهشت و ملائکه‌ای که ایمن گردانند او را از آتش روز نیمه سَنَه دَوْم: ولادت با سعادت حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام واقع شد و شیخ مفید فرموده که تولد امام محمد تقی علیه‌السلام در سنه صد و نود و پنج در این روز بوده لکن مشهور در غیر این روز است به هر حال روز بسیار شریفی است و صدقات و مَبَرَّات در آن فضیلت بسیار دارد شب هفدهم: شب بسیار مبارکی است و در آن شب لشکر حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِاللَّشْكَرِ كَفَّارِ قَرِيشِ ملاقات کردند در بدر و در روزش جنگ بدر واقع شد و حق تعالی لشکر آن حضرت را بر مشرکین ظفر داد و آن اعظم فتوحات اسلام بود لهذا علماء فرموده‌اند که در آن روز مستحب است صدقه و شکر خدا بسیار نمودن و غسل و عبادت در شبش نیز فضیلت عظیم دارد. مؤلف گوید که: روایات بسیار وارد شده که در آن شب یَدْر حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ با اصحاب فرمود: کیست امشب برای ما برود از چاه آب بکشد بیاورد اصحاب سُکوت کردند و هیچکدام اقدام بر این کار نکردند حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشکی برداشت به طلب آب بیرون رفت و آن شب شبی بود سرد و باد می‌آمد و ظلمت داشت پس رسید به چاه آب و آن چاهی بود بسیار گود و تاریک و آن حضرت دَلْوِی نیافت تا از چاه آب کشد لاجَرَم به چاه پایین رفت و مشک را پر کرد و بیرون آمد رو کرد به آمدن که ناگاه باد سختی برخورد به آن حضرت که آن جناب از سختی آن نشست تا برطرف شد پس برخاست و حرکت فرمود که: ناگاه باد سختی دیگر مانند آن آمد آن حضرت نشست تا او نیز رد شد دیگر باره برخواست برود برود مرتبه سیم نیز همان نحو بادی رسید و آن حضرت نشست و چون رد شد برخاست و خود را به حضرت رسول صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رسانید حضرت پرسید که یا اَبَاالحسن برای چه دیر آمدی عرض کرد که سه مرتبه بادی به من رسید که بسیار سخت بود و مرا لرزه فراگرفت و مکتم به جهت برطرف شدن آن بادهای بود فرمود: آیا دانستی آنها چه بود یا علی عرض کرد نه فرمود: آن اول جبرئیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند و دیگری میکائیل بود با هزار فرشته که بر تو سلام کرد و سلام کردند و پس از آن اسرافیل بود با هزار ملائکه که سلام کرد بر تو و سلام کردند و اینها فرود آمدند به جهت مَدَدِ ما. فقیر گوید که: اشاره به همین است قول آن کسی که گفته که از برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام در یک شب سه هزار و سه منقبت بوده

اعمال مشترک شب‌های قدر

شب نوزدهم: اول شب‌های قدر است و شب قدر همان شبی است که در تمام سال شبی به خوبی و فضیلت آن نمی‌رسد و عمل در آن بهتر است از عمل در هزار ماه و در آن شب تقدیر امور سال می‌شود و ملائکه و روح که اعظم ملائکه است در آن شب به اذن پروردگار به زمین نازل می‌شوند و به خدمت امام زمان علیه‌السلام مشرف می‌شوند و آنچه برای هر کس مقدر شده است بر امام زمان علیه‌السلام عرض می‌کنند و اعمال شب‌های قدر بر دو نوع است یکی آنکه در هر سه شب باید کرد و دیگر آنکه مخصوص است به هر شبی امّا اول پس آن چند چیز است اول غسل است علامه مجلسی فرموده که غسل این شبها را مقارن غروب آفتاب کردن بهتر است که نماز شام را با غسل بکنند دَوْم: دو رکعت نماز است در هر رکعت بعد از حمد هفت مرتبه توحید بخواند و بعد از فراغ هفتاد مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ بگوید در روایت نبوی صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ است که از جای خود برنخیزد تا حق تعالی او را و پدر و مادرش را بیامزد «الخبر» سَوْم: قرآن المُنزَلِ وَ مَا فِيهِ وَ فِيهِ اَسْمُكَ الْاَكْبَرُ وَ اَسْمَاؤُكَ الْحُسْنٰی وَ مَا يُخَافُ وَ يُرْجٰی اَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عَتَقَائِكَ مِنَ النَّارِ پس هر حاجت که دارد بخواند چهارم: آنکه مُصْحَفِ شریف را بگیرد و بر سر بگذارد و بگوید: اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَ بِحَقِّ مَنْ اَرْسَلْتَهُ بِهِ وَ بِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَخْتَهُ فِيهِ وَ بِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ فَلَا اَحَدٌ اَعْرَفُ بِحَقِّكَ مِنْكَ پس ده مرتبه بگوید:

بِكَ يَا اللَّهُ و ده مرتبه بِمُحَمَّدٍ و ده مرتبه بَعْلَى و ده مرتبه بِفَاطِمَةَ و ده مرتبه بِالْحَسَنِ و ده مرتبه بِالْحُسَيْنِ و ده مرتبه بَعْلَى بْنِ الْحُسَيْنِ و ده مرتبه بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ و ده مرتبه بِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ و ده مرتبه بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ و ده مرتبه بَعْلَى بْنِ مُوسَى و ده مرتبه بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ و ده مرتبه بَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ و ده مرتبه بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ و ده مرتبه بِالْحُجَّجِ پس هر حاجت که داری طلب کن پنجم: زیارت کند امام حسین علیه‌السلام را در خبر است که چون شب قدر می‌شود منادی از آسمان هفتم ندا می‌کند از بطنان عرش که حق تعالی آمرزیده هر که را که به زیارت قبر حسین علیه‌السلام آمده ششم: احیا بدارد این شبها را همانا روایت شده هر که احیا کند شب قدر را گناهان او آمرزیده شود هر چند به عدد ستارگان آسمان و سنگینی کوهها و کیل دریاها باشد هفتم: صد رکعت نماز کند که فضیلت بسیار دارد و افضل آنست که در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه توحید بخواند هشتم بخواند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَبْدًا دَاخِرًا لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَلَا أَضِرُّهُ عَنْهَا سُوءًا أَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِي وَأَعْتَرِفُ لَكَ بِضَعْفِ قُوَّتِي وَقَلَّةِ حِيلَتِي فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِنَ الْمَغْفِرَةِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَأَتِمِّمْ عَلَيَّ مَا آتَيْتَنِي فَإِنِّي عَبْدُكَ الْمَسِيكِينِ الْمُسْتَكِينِ الضَّعِيفِ الْفَقِيرِ الْمَهِينِ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي نَاسِيًا لِذِكْرِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي وَلَا [غَافِلًا] لِإِحْسَانِكَ فِيمَا أَعْطَيْتَنِي وَلَا إِيسَاءً مِنْ إِجَابَتِكَ وَإِنْ أَبْطَأَتْ عَنِّي فِي سِرَاءٍ أَوْ ضَرَاءٍ أَوْ شِدَّةٍ أَوْ رَخَاءٍ أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَلَاءٍ أَوْ بُؤْسٍ أَوْ نِعْمَاءٍ إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ وَابْنِ دَعَا رَا كَعَمَى از امام زین العابدین علیه‌السلام روایت کرده که در این شبها می‌خوانده در حال قیام و قعود و رکوع و سجود و علامه مجلسی (ره) فرموده که بهترین اعمال در این شبها طلب آمرزش و دعا از برای مطالب دنیا و آخرت خود و پدر و مادر و خویشان خود و برادران مؤمن زنده و مرده ایشان است و اذکار و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام آنچه مقدور شود و در بعضی از روایات وارد شده است که دعاء جوشن کبیر را در این سه شب بخوانند فقیر گوید که: دعاء جوشن در سابق گذشت و روایت شده که خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض شد که: اگر من درک کنم شب قدر را چه از خداوند خود بخواهم؟ فرمود: عافیت را.

اعمال مخصوصه شبهای قدر

اعمال شب نوزدهم

و اما دوّم یعنی اعمال مخصوصه این شبها پس اعمال شب نوزدهم چند چیز است اول: صد مرتبه اشْتَعَفُ اللَّهُ رَبِّي وَآتُوبُ إِلَيْهِ دوّم: صد مرتبه اللَّهُمَّ الْعَنُ قَتْلَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سُوْم: بخواند دعاء یا ذَا الَّذِي كَانَ رَا که در قسم چهارم گذشت. چهارم بخواند: اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِي وَتَقْدِرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمُحْتَمِومِ وَفِيمَا تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَفِي الْقَضَاءِ الَّذِي لَا يُرَدُّ وَلَا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجْرَةِ الْجَنَّةِ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حُجْرَتِهِ الْمَشْكُورِ سَعِيْبِهِمُ الْمَغْفُورِ ذُنُوبُهُمُ الْمَكْفَرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتُهُمْ وَاجْعَلْ فِيمَا تَقْضِي وَتَقْدِرُ أَنْ تُطِيلَ عُمْرِي وَتُوسِعَ عَلَيَّ فِي رِزْقِي وَتَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا وَبِهِ جَايِ اَيْنِ كَلِمَةِ حَاجَتِ خُودِ رَا ذَكَرْ كَنْد

اعمال شب بیست و یکم

فضیلتش زیادت از شب نوزدهم است و باید اعمال آن شب را از غسل و احیاء و زیارت و نماز هفت قل هُو الله و قرآن بر سر گرفتن و صد رکعت نماز و دعای جوشن کبیر و غیرها در این شب به عمل آورد و در روایات تأکید شده در غسل و احیاء و جدّ و جهد در عبادت در این شب و شب بیست و سیّم و آنکه شب قدر یکی از این دو شب است و در چند روایت است که از معصوم سؤال کردند که معین فرماید که شب قدر کدامیک از این دو شب است تعیین نکردند بلکه فرمودند: مَا أَيْسَرُ لَيْلَتَيْنِ فِيمَا تَطْلُبُ يَا أَنْكَه فرمودند: مَا عَلَيَّكَ أَنْ تَفْعَلَ خَيْرًا فِي لَيْلَتَيْنِ وَنَحْوِ ذَلِكَ وَقَالَ شَيْخُنَا الصَّهْبِيُّ فِيمَا أَمَلِي عَلَى الْمَشَايِخِ فِي مَجْلِسِ وَاحِدٍ مِنْ مَذْهَبِ

الإمامية وَ مَنْ أَحْيَى هَاتَيْنِ اللَّيْلَتَيْنِ بِمُذَاكَرَةِ الْعِلْمِ فَهُوَ أَفْضَلُ أَعْمَالِ دَهَةِ آخِرِ مَآهِ رَمَضَانَ: و بالجمله از این شب شروع کند به دعاهاى شب‌هاى دهه آخر که از جمله این دعا است که شیخ کلینی در کافی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: می‌گویی در دهه آخر ماه رمضان در هر شب: أَعُوذُ بِجَلَالِ وَ جِهْدِكَ الْكَرِيمِ أَنْ يَنْقُضَةَ عَنِّي شَهْرَ رَمَضَانَ أَوْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ مِنْ لَيْلَتِي هَذِهِ وَ لَكَ قَبْلِي ذَنْبٌ أَوْ تَبِعَهُ تُعَذِّبُنِي عَلَيْهِ وَ كَفَعُمِي فِي حَاشِيَةِ بَلَدِ الْأَمِينِ نَقَلَ كَرَمَةً أَنَّ هَذِهِ صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ دَهَةِ آخِرِ بَعْدَ أَزْوَاجِ فَرَايِضِ وَ نَوَافِلِ مِي خَوَانِد: اللَّهُمَّ أَدِّعْنَا حَقَّ مَا مَضَى مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ اغْفِرْ لَنَا تَقْصِيرَنَا فِيهِ وَ تَسَلَّمَهُ مِنَّا مَقْبُولًا وَ لَا تُؤْخِذْنَا بِإِسْرَافِنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمَرْحُومِينَ وَ لَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْمَحْرُومِينَ وَ فرمود: هر که بگوید این را بیامرزد حق تعالی تقصیری که از او سرزده در ایام گذشته از ماه رمضان و نگه دارد او را از معاصی در بقیه ماه. و از جمله سید بن طاوس در اقبال از ابن ابی عمیر از مُرَازِمِ نَقَلَ كَرَمَةً: حضرت صادق علیه‌السلام در هر شب از دهه آخر می‌خواند: اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ شَهْرَ رَمَضَانَ الْأَنْدَى أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هِدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْقُرْآنَ فَعَظَّمْتَ حُرْمَةَ شَهْرِ رَمَضَانَ بِمَا أَنْزَلْتَ فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ حَصَّصْتَهُ بِلَيْلِهِ الْقَدْرِ وَ جَعَلْتَهَا خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرِ اللَّهِمْ وَ هَذِهِ أَيَّامُ شَهْرِ رَمَضَانَ قَدْ انْقَضَتْ وَ لِيَالِيهِ قَدْ تَصَرَّمْتَ وَ قَدْ صِرْتُ يَا إِلَهِي مِنْهُ إِلَى مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي وَ أَحْصَى لِعِيدِهِ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ فَاسْتَلِّكَ بِمَا سَلَّكَ بِهِ مَلَائِكَتُكَ الْمُفْرَبُونَ وَ أَنْبِيَائُكَ الْمُرْسَلُونَ وَ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُفُكَّ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ تُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَ أَنْ تَتَفَضَّلَ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ وَ كَرَمِكَ وَ تَتَقَبَّلَ تَقَرُّبِي وَ تَسْتَجِيبَ دُعَائِي وَ تَمُنَّ عَلَيَّ بِالْأَمْنِ يَوْمَ الْخَوْفِ مِنْ كُلِّ هَوْلٍ أَعِيدَتْهُ لِيَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَهِي وَ أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَ بِجَلَالِكَ الْعَظِيمِ أَنْ يَنْقُضَةَ عَنِّي أَيَّامَ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ لِيَالِيهِ وَ لَكَ قَبْلِي تَبِعَةٌ أَوْ ذَنْبٌ تُوْ أَخِذْنِي بِهِ أَوْ حَظِيئَةٌ تُرِيدُ أَنْ تَقْتَصَّهَا مِنِّي لَمْ تَغْفِرْهَا لِي سَيِّدِي سَيِّدِي سَيِّدِي اسْتَلِّكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ إِذْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْ كُنْتَ رَضِيْتَ عَنِّي فِي هَذَا الشَّهْرِ فَارْزُقْ عَنِّي رِضًا وَ أَنْ لَمْ تُكُنْ رَضِيْتَ عَنِّي فَمِنَ الْآنَ فَارْضَ عَنِّي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا إِلَهَ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَ بَسِيَارِ بَگُو: يَا مُلَيْنَ الْحَدِيدِ لِدَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا كَاشِفَ الضَّرِّ وَ الْكُرْبِ الْعِظَامِ عَنِ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ مَفْرَجِ هَمِّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ مُنْفِسِ غَمِّ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا أَنْتَ أَهْلُهُ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ أَفْعَلْ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ

دعای شب بیست و یکم

و از جمله این دعاها است که در کافی مسندا و در مقنعه و مصباح مُرْسَلًا نَقَلَ كَرَمَةً شده که می‌گوئی در ليله اولی یعنی در شب بیست و یکم: يَا مُوَلِّجَ اللَّيْلِ فِي النَّهَارِ وَ مُوَلِّجَ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ وَ مُخْرِجَ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجَ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ يَا رَازِقَ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ يَا إِلَهَ يَا رَحْمَنُ يَا إِلَهَ يَا رَحِيمُ يَا إِلَهَ يَا إِلَهَ يَا إِلَهَ يَا إِلَهَ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبْرِيَاءُ وَ الْأَلَاءُ اسْتَلِّكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَائَتِي مَغْفُورَةً وَ أَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تَبَاشِّرُ بِهِ قَلْبِي وَ إِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَ تُرَضِّعَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ الرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَ الْإِنَابَةَ وَ التَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ

دعای شب بیست و دوم

يَا سَالِحَ النَّهَارِ مِنَ اللَّيْلِ فَإِذَا نَحْنُ مُظْلَمُونَ وَ مُجْرَى الشَّمْسِ لِمُسْتَقَرِّهَا بِتَقْدِيرِكَ يَا عَزِيزُ يَا عَلِيمُ وَ مُقَدِّرَ الْقَمَرِ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ يَا نُورَ كُلِّ نُورٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ وَ وَلِيَّ كُلِّ نِعْمَةٍ يَا إِلَهَ يَا رَحْمَنُ يَا إِلَهَ يَا قُدُّوسُ يَا أَحَدُ يَا وَاحِدُ يَا فَرْدُ يَا إِلَهَ يَا إِلَهَ يَا إِلَهَ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَ الْكِبْرِيَاءُ وَ الْأَلَاءُ اسْتَلِّكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَ رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَ إِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَ إِسَائَتِي مَغْفُورَةً وَ أَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تَبَاشِّرُ بِهِ قَلْبِي وَ إِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَ تُرَضِّعَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَ ارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَ شُكْرَكَ وَ

الرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

دعای شب بیست و سوم

یا رَبِّ لَيْلَهُ الْقَدْرِ وَجَاعِلَهَا خَيْرًا مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَرَبَّ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْجِبَالِ وَالْبِحَارِ وَالظُّلْمِ وَالْأَنْوَارِ وَالْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ يَا بَارِيَّ يَا مُصَوِّرُ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا اللَّهُ يَا قَيُّوْمُ يَا اللَّهُ يَا بَدِيعُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ اسْتَلْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَائِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتَرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَرَوَيْتَ كَرْدَةَ مُحَمَّدَ بْنَ عَيْسَى بِه سَنَدِ خُودِ از صَالِحِينَ كِه فَرَمُودَنَد: مَكْرَرِ مِي كَنِي دَر شَبِ بِيَسْتِ وَ سِيَمِ از ماه رمضان این دعا را در حال سجود و قیام و قعود و بر هر حالی که هستی در تمام ماه و هر چه ممکن است شود و هر زمانی که حاضر شود تو را یعنی یادت آید این دعا در روزگار حیات می‌گویی بعد از ستایش کردن حق تعالی به بزرگواری و فرستادن صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ فَلان بن فلان و به جای فلان بن فلان بگو: الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَيِّكُنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا وَمِي خَوَانِي نِيْزِ يَأْمِيْدِيْبِرِ الْأُمُورِ يَأْبَعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ يَأْمُجْرِي الْبُحُورِ يَأْمَلِّينَ الْحَدِيدَ لِتَدَاوُدَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَفْعَلُ بِي كَذَا وَكَذَا وَبِه جَايِ اَيْنِ كَلِمَه حَاجَاتِ خُودِ رَا بَخُوهَدِ اللَّيْلَةَ اللَّيْلَةَ وَبَلَنَدِ كُنِ دَسْتِ هَايِ خُودِ رَا بِه سُوِيِ آسْمَانِ عِنِي دَر وَقْتِ كَفْتَنِ يَأْمِيْدِيْبِرِ الْأُمُورِ تَا آخِرِ وَبِگُو اَيْنِ دَعَا رَا دَر حَالِ رُكُوعِ وَ سَجُودِ وَ ايسْتَاهِدِ وَ نَشِسْتِه وَ مَكْرَرِ كُنِ آنْرا وَ بِگُو آنْرا نِيْزِ دَر شَبِ آخِرِ ماهِ رَمَضَانَ.

دعای شب بیست و چهارم

يَا فَالِقَ الْإِضْبَاحِ وَجَاعِلَ اللَّيْلِ سَكَنًا وَالسَّمْسِ وَالْقَمَرِ حُسْبَانًا يَا عَزِيزُ يَا عَلِيمُ يَا ذَا الْمَنِّ وَالطُّوْلِ وَالْقُوَّةِ وَالْحَوْلِ وَالْفَضْلِ وَالْإِنْعَامِ وَالْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا اللَّهُ يَا فَزْدُ يَا وَثْرُ يَا اللَّهُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ اسْتَلْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَائِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَرَضِيَّ بِمَا قَسَمْتَ لِي وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

دعای شب بیست و پنجم

يَا جَاعِلَ اللَّيْلِ لِبَاسًا وَالنَّهَارِ مَعَاشًا وَالْأَرْضِ مِهَادًا وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا يَا اللَّهُ يَا قَاهِرُ يَا اللَّهُ يَا جَبَّارُ يَا اللَّهُ يَا سَمِيعُ يَا اللَّهُ يَا قَرِيبُ يَا اللَّهُ يَا مُجِيبُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ اسْتَلْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَائِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَرَضِيَّ بِمَا قَسَمْتَ لِي وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

دعای شب بیست و ششم

یا جَاعِلَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ اَيَّتَيْنِ يَأْتِيهِ مِنَ مَحَابَةِ اللَّيْلِ وَجَعَلَ اَيَّةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِيَتَّبِعُوا فَضْلًا مِنْهُ وَرِضْوَانًا يَا مُفْصِلَ كَلِمَتِي تَفْصِيلًا يَا مَاجِدُ يَا وَهَّابِيَا اللَّهُ يَا جَوَادُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ [وَالْتَوْبَةَ] وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ

دعای شب بیست و هفتم

يَا مَادَّ الظِّلِّ وَلَوْ شِئْتَ لَجَعَلْتَهُ سَاكِنًا وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبِضْتَهُ [إِلَيْكَ] قَبْضًا يَسِيرًا يَا ذَا الْجُودِ وَالطَّوْلِ وَالْكَبْرِيَاءِ وَالْأَلَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةُ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا قُدُّوسُ يَا سَلَامُ يَا مُؤْمِنُ يَا مُهَيِّمُنُ يَا عَزِيزُ يَا جَبَّارُ يَا مُكَبِّرُ يَا اللَّهُ يَا خَالِقُ يَا بَارِئُ يَا مُصَوِّرُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ.

دعای شب بیست و هشتم

يَا خَازِنَ اللَّيْلِ فِي السَّمَاءِ وَخَازِنَ النَّوْرِ فِي السَّمَاءِ وَمَانِعَ السَّمَاءِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَحِ اِسْمِهِمْ أَنْ تَزُولَا يَا عَلِيمُ يَا عَظِيمُ [يَا غَفُورُ يَا دَائِمُ يَا اللَّهُ يَا وَارِثُ يَا بَاعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ [وَالْتَوْبَةَ] وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ

دعای شب بیست و نهم

يَا مُكَوِّرَ اللَّيْلِ عَلَى النَّهَارِ وَمُكَوِّرَ النَّهَارِ عَلَى اللَّيْلِ يَا عَلِيمُ يَا حَكِيمُ يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ وَسَيِّدَ السَّادَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ

دعای شب سی ام

الْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ اللَّهُ كَمَا يَتَّبَعِي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَعِزِّ جَلَالِهِ وَكَمَا هُوَ أَهْلُهُ يَا قُدُّوسُ يَا نُورُ يَا نُورَ الْقُدْسِ يَا سُبُوحُ يَا مُنْتَهَى التَّسْبِيحِ يَا رَحْمَنُ يَا فَاعِلَ الرَّحْمَةِ يَا اللَّهُ يَا عَلِيمُ يَا كَبِيرُ يَا اللَّهُ يَا لَطِيفُ يَا جَلِيلُ يَا اللَّهُ يَا سَمِيعُ يَا بَصِيرُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَالْأَمْثَالُ الْعُلْيَا وَالْكَبْرِيَاءُ وَالْأَلَاءُ أَسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ اسْمِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ فِي السُّعْدَاءِ وَرُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَاتِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتُرْضِيَنِي بِمَا قَسَمْتَ لِي وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَقَفْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ

رُوحِي مَعَ الشُّهَدَاءِ وَإِحْسَانِي فِي عِلِّيِّينَ وَإِسَائِي مَغْفُورَةً وَأَنْ تَهَبَ لِي يَقِينًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَإِيمَانًا يُذْهِبُ الشَّكَّ عَنِّي وَتَرْضَى بِنِي بِمَا قَسَيْمَتْ لِي وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الْحَرِيقِ وَارْزُقْنِي فِيهَا ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَالرَّغْبَةَ إِلَيْكَ وَالْإِنَابَةَ وَالتَّوْبَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِمَا وَفَّقْتَ لَهُ مُحَمَّدًا وَالْأُمَّةَ مُحَمَّدًا وَاللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ

بقیه اعمال شب بیست و یکم

کفعمی از سید بن باقی نقل کرده که: در شب بیست و یکم می‌خوانی: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ اَقْسِمِ لِي حَلْمًا يَسُدُّ عَنِّي بَابَ الْجَهْلِ وَ هُدًى تَمُنُّ بِهٖ عَلٰی مَنْ كُلِّ ضَلَالَةٍ وَ غَنِيَّ تَسُدُّ بِهٖ عَنِّي بَابَ كُلِّ فَقْرٍ وَ قُوَّةٌ تَرُدُّ بِهَا عَنِّي كُلَّ ضَعْفٍ وَ عِزًّا تُكْرِمُنِي بِهٖ عَنْ كُلِّ ذُلٍّ وَ رِفْعَةً تَرْفَعُنِي بِهَا عَنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ اَمْنًا تَرُدُّ بِهٖ عَنِّي كُلَّ خَوْفٍ وَ عَافِيَةً تَسْتُرُنِي بِهَا عَنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَ عِلْمًا تَفْتَحُ لِي بِهٖ كُلَّ يَقِيْنٍ وَ يَقِيْنًا تُذْهِبُ بِهٖ عَنِّي كُلَّ شَكٍّ وَ دُعَاءً تَبْسُطُ لِي بِهٖ الْاِجَابَةَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ السَّاعَةِ يَا كَرِيْمُ وَ خَوْفًا تَنْشُرُ لِي بِهٖ كُلَّ رَحْمَةٍ وَ عَضِيْمَةً تُحَوِّلُ بِهَا بَيْنِي وَ بَيْنَ الذُّنُوْبِ حَتَّى اُفْلِحَ بِهَا عِنْدَ الْمَعْصُوْمِيْنَ عِنْدَكَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ وَ رَوَايَتِ شَدَّةٌ كِه دَر شَبِّ بِيَسْتِ وَ يَكْمِ حَمَّادِ بِنِ عَثْمَانَ بَرِ حَضْرَتِ صَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَارَدَ شَدَّ حَضْرَتِ سَوَّالِ كَرَدَ كِه غَسَلِ كَرْدِه‌اى؟ عَرَضِ كَرَد: بَلِي فِدَايَتِ شَوْم. پَسِ حَضْرَتِ حَصِيْرِي طَلِيْدِ وَ حَمَّادِ رَا نَزْدِيَكِ خُودِ طَلِيْدِ وَ مَشْغُولِ نَمَازِ شَدَّ وَ پِيُوسْتِهٖ اَنَ حَضْرَتِ نَمَازِ خُواندِ وَ حَمَّادِ نِيْزِ خُودِ رَا بِهٖ اَنَ حَضْرَتِ چَسْبَانِيْدِهٖ بُوْدِ وَ نَمَازِ مِيْ خُواندِ تا از نَمَازِهاى خُويْشِ فَاَرُغِ شَدْنَدِ پَسِ اَنَ حَضْرَتِ دَعَا كَرَدِ وَ حَمَّادِ اَمِيْنِ كَفْتِ تا صَبِيْحِ طُلُوعِ كَرَدِ اَنَ جَنابِ اِذَانَ وَ اِقَامَهٖ كَفْتِ وَ بَعْضِ از عِلْمَانَ خُودِ رَا طَلِيْدِ وَ پِيْشِ اِيْستادِ وَ نَمَازِ صَبِيْحِ خُواندِ دَر رَكَعَتِ اوَّلِ حَمْدِ وَ قَدْرِ وَ دَرِ دوِيْمِ حَمْدِ وَ تَوْحِيْدِ خُواندِ وَ بَعْدِ از نَمَازِ مَشْغُولِ بِهٖ تَسْبِيْحِ وَ تَحْمِيْدِ وَ تَقْدِيْسِ وَ ثَنائِ بَرِ خُداِ وَ صَلَواتِ بَرِ پِيْغَمْبَرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ دَعَا بَرَاىِ مُؤْمِنِيْنَ وَ مُؤْمِنَاتِ وَ مَسْلَمِيْنَ وَ مَسْلَمَاتِ شَدَّ پَسِ سَرِ بِهٖ سَجْدِهٖ نِهادِ وَ مَقْدَارِ يَكِ سَاعَتِ بِهٖ جَزِ نَفْسِ چِيْزِيْ از اَنَ جَنابِ شَنِيْدِهٖ نَشَدِ پَسِ از اَنَ اِيْنِ دَعَا رَا خُواند: لا اِلهَ اِلاَّ اَنْتَ مُقَلَّبَ الْقُلُوْبِ وَ الْاَبْصَارِ ... تا اَخْرَ دَعَا؛ كِه دَر اِقْبَالَسْتِ وَ شَيْخِ كَلِيْنِيْ رَوَايَتِ كَرْدِهٖ كِه حَضْرَتِ باقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَر شَبِّ بِيَسْتِ وَ يَكْمِ وَ سِيْمِ دَعَا مِيْ خُواندِ تا نِيْمِهٖ شَبِّ وَ بَعْدِ از اَنَ شَرْوَعِ مِيْ نَمُودِ بِهٖ نَمَازِ خُواندنِ وَ بَدَانَ كِه دَرِ هَرِ شَبِّ از شَبِّهاى اِيْنِ دِهَهٖ غَسَلِ مَسْتَحَبِ اسْتِ وَ رَوَايَتِ شَدَّةٌ كِه حَضْرَتِ رَسُوْلِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ دَرِ هَرِ شَبِّ اِيْنِ دِهَهٖ غَسَلِ مِيْ كَرْدِ وَ اِعْتِكَافِ دَرِ اِيْنِ دِهَهٖ مَسْتَحَبِ اسْتِ وَ فَضِيْلَتِ بَسِيَارِ دَارَدِ وَ اَفْضَلِ اَوْقاتِ اِعْتِكَافِ اسْتِ وَ رَوَايَتِ شَدَّةٌ كِه مَقَابِلِ دوِ حَجِّ وَ دوِ عَمْرَهٖ اسْت: وَ كَانَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ اِذَا كَانَ رَسْمِ رَسُوْلِ خُداِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ چَنانِ بُوْدِ كِه چُونِ الْعُشْرِ الْاَوَاخِرِ اَعْتَكَفَ فِي الْمَسْجِدِ وَ ضَرَبَتْ لَهُ قُبَّةٌ مِنْ شَعْرِ وَ شَمَّرَ الْمِيْزَرَ وَ طَوَى فِرَاشَهُ دِهَهٖ اَخْرَ مَاحِ رَمَضَانَ مِيْ شَدَّ دَرِ مَسْجِدِ مَعْتَكَفِ مِيْ شَدَّ وَ چادَرِيْ مَوْثِنِ بَرَايْشِ مِيْ زَدْنَدِ وَ كَمَرَ رَا مَحْكَمِ [مِيْ بَسْتِ وَ بَسْتَرِ خُويْشِ رَا جَمْعِ مِيْ كَرْدَنَد] وَ بَدَانَ كِه دَرِ اِيْنِ شَبِّ دَرِ سَنَهٖ چَهْلَمِ وَاقَعِ شَدَّ شِهادَتِ مَوْلَاىِ مِيْ بَسْتِ وَ بَسْتَرِ خُوابِ رَا جَمْعِ مِيْ كَرْدِ ما حَضْرَتِ اميرالمؤمنين عليه السلام و در اين شب تجديد مي‌شود احزان آل محمد عليهم السلام و اشياع ايشان و روايت شده كه در آن شب مانند شب شهادت امام حسين عليه السلام برداشته نشد سنگي از روي زمين مگر آنكه در زير آن خون تازه بود شيخ مفيد فرموده كه در اين شب صلوات بسيار بفرستد و سعي و كوشش كند در نفرين بر ظالمان آل محمد عليهم السلام و لعن بر قاتل اميرالمؤمنين عليه السلام روز بيست و يكم روز قتل حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام و مناسب است زيارت آن جناب و كلمات حضرت خضر عليه السلام كه به منزله زيارت آن حضرت است در اين روز.

بقیه اعمال شب بیست و سوم

دَرِ هَدِيَّةِ الزَّائِرِ ذَكَرَ شَدَّةٌ از دوِ شَبِّ قَدْرِ سَابِقِ اَفْضَلِ اسْتِ وَ از اِحَادِيْثِ بَسِيَارِ مُسْتَفَادِ مِيْ شُودِ كِه شَبِّ قَدْرِ هَمِيْنِ اسْتِ وَ اِيْنِ شَبِّ جَهَنِيْ اسْتِ وَ دَرِ اِيْنِ شَبِّ جَمِيْعِ اُمُورِ بَرِ وُفُقِ حَكْمَتِ مَقْدَرِ مِيْ كَرْدَدِ وَ از بَرَاىِ اِيْنِ شَبِّ غَيْرِ از اِعْمَالِيْ كِه با دوِ شَبِّ سَابِقِ شَرِيَكَسْتِ

چند عمل دیگر است اول: خواندن سوره عنکبوت و روم که حضرت صادق علیه‌السلام قسم یاد فرموده که خواننده این دو سوره در این شب از اهل بهشت است دوم: خواندن حم دُخان سوم: خواندن سوره قدر هزار مرتبه چهارم: آنکه تکرار کند در این شب بلکه در تمام اوقات این دعا را «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ ... الخ» و ذکر آن در ضمن ادعیه شب‌های دهه آخر بعد از دعای شب بیست و سوم گذشت پنجم: بخواند: اللَّهُمَّ امْدِدْ لِي فِي عُمُرِي وَ أَوْسِعْ لِي فِي رِزْقِي وَ اصْحَحْ لِي جِسْمِي وَ بَلِّغْنِي أَمَلِي وَ اِنْ كُنْتُ مِنَ الْأَشْقِيَاءِ فَأَمْحِنِي مِنَ الْأَشْقِيَاءِ وَ اَكْتُبْنِي مِنَ السُّعْدَاءِ فَإِنَّكَ قُلْتَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ عَلَى نَبِيِّكَ الْمُرْسَلِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُام الْكِتَابِ ششم بخواند: اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِي وَ فِيمَا تَقْدِرُ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُومِ وَ فِيمَا تَفْرُقُ مِنَ الْأَمْرِ الْحَكِيمِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِنَ الْقَضَاءِ الَّتِي لَا يُرَدُّ وَ لَا يُبَدَّلُ أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِي هَذَا الْمَبْرُورِ حُجَّتِهِمُ الْمَشْكُورِ سَعْيِهِمْ الْمَغْفُورِ دُنُوبِهِمُ الْمَكْفَرِ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ اجْعَلْ فِيمَا تَقْضِي وَ تَقْدِرُ أَنْ تُطِيلَ عُمُرِي وَ تُوسِّعَ لِي فِي رِزْقِي هفتم: بخواند این دعا را که در اقبال است: يَا بَاطِنًا فِي ظُهُورِهِ وَ يَا ظَاهِرًا فِي بَطُونِهِ وَ يَا بَاطِنًا لَيْسَ يَخْفَى وَ يَا ظَاهِرًا لَيْسَ يُرَى يَا مَوْصُوفًا لَا يَبْلُغُ بِكَيْفُونَتِهِ مَوْصُوفٌ وَ لَا حُدَّ مَحْدُودٌ وَ يَا غَائِبًا غَيْرَ مَفْقُودٍ وَ يَا شَاهِدًا غَيْرَ مَشْهُودٍ يُطَلَّبُ فَيَصَابُ وَ لَمْ يَحُلْ مِنْهُ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا بَيْنَهُمَا طَوْفَةً عَيْنٍ لَا يُدْرِكُ بِكَيْفٍ وَ لَا يُؤَيِّنُ بَإَيِّنٍ وَ لَا بِحَيْثٍ أَنْتَ نُورُ النُّورِ وَ رَبُّ الْأَرْبَابِ أَحَطَّتْ بِجَمِيعِ الْأُمُورِ سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَ لَا هَكَذَا غَيْرُهُ پس دعا می‌کنی بدانچه خواهی هشتم: آنکه غیر از غسل اول شب غسلی نیز در آخر شب کند و بدان که از برای غسل و احیاء این شب و زیارت امام حسین علیه‌السلام و صد رکعت نماز فضیلت بسیار و تأکید شده شیخ در تهذیب روایت کرده از ابوبصیر از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود: در شبی که امید می‌رود شب قدر باشد صد رکعت نماز کن بخوان در هر رکعت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را ده مرتبه گفتم فدایت شوم اگر قوت نداشته باشم ایستاده به جا آورم فرمود: نشسته به جا آور گفتم اگر قوت نداشته باشم نشسته به جا آورم فرمود: بجا آور به همان حالی که به قفا خفته‌ای در فراش خود و از دعائم الاسلام روایت است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دهه آخر ماه رمضان رختخواب خود را جمع می‌کرد و کمر خود را محکم می‌بست برای عبادت و در شب بیست و سیم اهل خود را بیدار می‌کرد و آنها را که خواب زُبوده بود آب به صورتشان می‌پاشید و حضرت فاطمه صلوات الله علیها نمی‌گذاشت در این شب احدی از اهلش بخوابد و علاج می‌فرمود: خواب آنها را به کمی طعام و مهیا می‌کرد آنها را برای احیاء آن شب از روز یعنی امر می‌فرمود که: روز را خواب و استراحت کنند که شب خوابشان نبرد و احیا بدارند و می‌فرمود: محروم کسی است که از خیر امشب محروم بماند و روایت شده که حضرت صادق علیه‌السلام سخت مریض شده بود چون شب بیست و سیم ماه رمضان شد موالی خود را امر فرمود که: حرکتش دادند به مسجد بردند و آن شب را در مسجد بود تا به صبح علامه مجلسی (ره) فرموده که هر مقدار قرآن که ممکن باشد در این شب بخواند و دعاهای صحیفه کامله را بخواند خصوصاً دعای مکارم الاخلاق و دعای توبه و روزهای این شبها را نیز باید حرمت داشت و به عبادت و تلاوت و دعا به سیر آورد زیرا که در احادیث معتبره وارد شده است که روز قدر در فضیلت مثل شب قدر است. شب بیست و هفتم بالخصوص غسل وارد شده و منقول است که حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام در این شب این دعا را مکرر می‌خواند. از اول شب تا به آخر شب: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ الدَّارِ الْعُرُورِ وَ الْإِنَائِيَّةِ إِلَى الدَّارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفُوتِ

اعمال شب آخر ماه

شب بسیار مبارکی است و از برای این شب چند عمل است اول: غسل دوم: زیارت امام حسین علیه‌السلام سوم: خواندن سوره انعام و کهف و یس و صد مرتبه اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ چهارم: بخواند این دعا را که شیخ کلینی از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده: اللَّهُمَّ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أَنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَ قَدْ تَصَرَّمْتَ وَ أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ يَا رَبِّ أَنْ يَطَّلَعَ الْفَجْرُ مِنْ لَيْلَتِي هَذِهِ أَوْ يَتَصَرَّمْ

شَهْرَ رَمَضَانَ وَ لَكَ قَبْلِي تَبِعَةٌ أَوْ ذَنْبٌ تُرِيدُ أَنْ تُعَدِّبَنِي بِهِ يَوْمَ الْقَاكِ پنجم: بخواند دعای یا مُدَبِّرِ الْأُمُورِ که در اعمال شب بیست و سوم گذشت ششم: وداع کند ماه رمضان را به دعاهاى وداع که شیخ کلینی و صدوق و شیخ مفید و طوسی و سید بن طاووس رضوان الله علیهم نقل کرده‌اند و شاید بهترین آنها دعای چهل و پنجم صحیفه کامله باشد و سید بن طاووس روایت کرده است از حضرت صادق علیه‌السلام که هر که در شب آخر ماه رمضان وداع کند آن ماه شریف را و بگوید: **اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ صِيَامِي لِشَهْرِ رَمَضَانَ وَ أَعُوذُ بِكَ أَنْ يَطَّلِعَ فَجْرُ هَذِهِ اللَّيْلَةِ إِلَّا وَقَدْ غَفَرْتَ لِي** بیامرزد حق تعالی او را پیش از آنکه صبح کند و روزی فرماید او را توبه و انابه سید و شیخ صدوق از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده‌اند که گفت رفتم به خدمت حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ در جمعه آخر ماه رمضان چون نظر آن حضرت بر من افتاد فرمود که: ای جابر این آخر جمعه‌ای است از ماه رمضان پس آن را وداع کن و بگو: **اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ صِيَامِنَا إِنِّي إِيَّاهُ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاجْعَلْنِي مَرْحُومًا وَ لَا تَجْعَلْنِي مَخْرُومًا** از روزی مان در ماه رمضان و اگر چنین کرده‌ای پس مرا مورد رحمت قرار ده و قرارم مده در زمره محرومان پس به درستی که هر که این دعا را در این روز بخواند به یکی از دو خصلت نیکو ظفر می‌یابد یا به رسیدن به ماه رمضان آینده یا به آرزوی خدا و رحمت بی انتها و سید بن طاووس و کفعمی نقل کرده‌اند از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ که فرمود: هر که در شب آخر ماه رمضان ده رکعت نماز گذارد بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ده مرتبه بگوید در رکوع و سجود ده مرتبه **سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ** و بعد از هر دو رکعت تشهد بخواند و سلام دهد و چون از تمام ده رکعت فارغ شد و سلام داد هزار مرتبه استغفار کند **[أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ]** و بعد از استغفار سر به سجده گذارد و بگوید در حال سجود: **يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا رَحْمَنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا إِلَهَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ** اِغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ تَقَبَّلْ مِنَّا صِيَامَاتِنَا وَ صِيَامَنَا وَ قِيَامَاتِنَا قسم به حق آنکه مرا به راستی به نبوت مبعوث فرموده که جبرئیل مرا خبر داد از اسرافیل از پروردگار خود تبارک و تعالی که سر از سجده برداشته باشد که بیامرزد خدا او را و قبول فرماید از او ماه رمضان را و بگذرد از گناهان او «الخبر» و این نماز در شب عید فطر نیز روایت شده و لکن در آن روایتست که: تسبیح اربع را در رکوع و سجود عوض تسبیح رکوع و سجود بخواند و به جای **اِغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا** تا به آخر دارد **اِغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ تَقَبَّلْ صَوْمِي وَ صَلَوَتِي وَ قِيَامِي**

روز سی ام

سید برای روز آخر دعائی نقل کرده که: اولش این است **اللَّهُمَّ اِنِّكَ اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ** و چون در این روز غالب مردم قرآن ختم می‌کنند سزاوار است که بعد از ختم بخوانند دعای چهل و دوم صحیفه کامله را و اگر خواسته باشند این دعای مختصر را بخوانند که شیخ از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده: **اللَّهُمَّ اشْرِخْ بِالْقُرْآنِ صَدْرِي وَ اسْتَعْمِلْ بِالْقُرْآنِ بَدْنِي وَ نَوِّرْ بِالْقُرْآنِ بَصْرِي وَ اَطْلِقْ بِالْقُرْآنِ لِسَانِي وَ اعْنِي عَلَيْهِ مَا ابْقَيْتَنِي فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ وَ نِيْزِ بَخَوَانِدِ اِيْنِ دَعَا رَا كِه اَز حَضْرَتِ امِيْرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَام نِيْزِ رُوَايَتِ شُدِه: **اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْتُلِكُ اِحْبَاتِ الْمُخْبِتِينَ وَ اِخْلَاصِ الْمُؤْمِنِينَ وَ مُرَافَقَةَ الْاَبْرَارِ وَ اسْتِحْقَاقَ حَقَائِقِ الْاِيْمَانِ وَ الْغَنِيْمَةَ مِنْ كُلِّ بَرٍّ وَ السَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ اِثْمٍ وَ وُجُوبَ رَحْمَتِكَ وَ عَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ وَ الْفَوْزَ بِالْجَنَّةِ وَ النِّجَاةَ مِنَ النَّارِ** نمازهای شب‌های ماه رمضان «خاتمه» در بیان نمازهای شبها و دعاهاى روزها که مشهور است و علامه مجلسی (ره) در زادالمعاد در فصل آخر اعمال ماه رمضان ذکر فرموده و احقر در اینجا اکتفا می‌کنم به آنچه که آن بزرگوار نگاهشته فرموده نماز شب اول چهار رکعت در هر رکعت بعد از حمد پانزده مرتبه توحید دوم: چهار رکعت در هر رکعت بعد از حمد بیست مرتبه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ سُوْم:** ده رکعت در هر رکعت حمد و پنجاه مرتبه توحید چهارم: هشت رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** پنجم: دو رکعت در هر رکعت حمد و پنجاه مرتبه توحید و بعد از سلام صد مرتبه **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ** ششم: چهار رکعت در هر رکعت حمد و سوره **تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمَلِكُ** هفتم: چهار رکعت در هر رکعت حمد و سیزده مرتبه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** هشتم: دو رکعت در هر رکعت حمد و ده مرتبه توحید و بعد از سلام**

هزار مرتبه **سُبْحَانَ اللَّهِ نَهْم**: شش رکعت میان نماز شام و خفتن در هر رکعت حمد و هفت مرتبه آیه الکرسی و بعد از اتمام پنجاه مرتبه **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ دَهْم**: بیست رکعت در هر رکعت حمد و سی مرتبه توحید یازدهم: دو رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ دَوَاذَهْم**: هشت رکعت در هر رکعت حمد و سی مرتبه **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ سِيزْدَهْم**: چهار رکعت در هر رکعت حمد و بیست و پنج مرتبه توحید چهاردهم: شش رکعت در هر رکعت حمد و سی مرتبه **إِذَا زُلْزِلَتْ** پانزدهم: چهار رکعت در دو رکعت اول بعد از حمد صد مرتبه توحید و در دو رکعت دیگر پنجاه مرتبه توحید شانزدهم: دوازده رکعت در هر رکعت حمد و دوازده مرتبه **أَلْهِيْكُمْ التَّكَاثُرُ هَفْدَهْم**: دو رکعت در رکعت اول حمد و هر سوره که خواهد و در رکعت دوم حمد و صد مرتبه توحید و بعد از سلام صد مرتبه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هِجْدَهْم**: چهار رکعت در هر رکعت حمد و بیست و پنج مرتبه **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ نَوْزْدَهْم**: پنجاه رکعت با حمد و پنجاه مرتبه **إِذَا زُلْزِلَتْ** و گویا مراد آن باشد که در هر رکعت یک مرتبه بخواند زیرا که مشکل است در یک شب دو هزار و پانصد مرتبه **إِذَا زُلْزِلَتْ** خواندن بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم در هر یک هشت رکعت به هر سوره که میسر شود بیست و پنجم هشت رکعت در هر رکعت حمد و ده مرتبه توحید بیست و ششم هشت رکعت در هر رکعت حمد و صد مرتبه توحید بیست و هفتم چهار رکعت در هر رکعت حمد و **تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ** و اگر نتواند بیست و پنج مرتبه توحید بیست و هشتم شش رکعت در هر رکعت حمد و صد مرتبه آیه الکرسی و صد مرتبه توحید و صد مرتبه **كَوْثَرُ** و بعد از نماز صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد فقیر گوید نماز شب بیست و هشتم موافق آنچه من یافتم بدین کیفیت است شش رکعت نماز کند به فاتحه کتاب و ده مرتبه آیه الکرسی و ده مرتبه کوثر و ده مرتبه قل هو الله احد و صد مرتبه صلوات بفرستد بر پیغمبر **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ** بیست و نهم دو رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه توحید سی ام دوازده رکعت در هر رکعت حمد و بیست مرتبه توحید و بعد از فارغ شدن صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد و این نمازها چنانچه مذکور شد هر دو رکعت به یک سلام است

دعاهای روزهای ماه رمضان

دعای روز اول

اللَّهُمَّ اجْعَلْ صِيَامِي فِيهِ صِيَامَ الصَّيَّامِينَ وَ قِيَامِي فِيهِ قِيَامَ الْقَائِمِينَ وَ نَبِّهْنِي فِيهِ عَنِ نَوْمِ الْغَافِلِينَ وَ هَبْ لِي جُرْمِي فِيهِ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَ اعْفُ عَنِّي يَا عَافِيًا عَنِ الْمُجْرِمِينَ. خدایا! قرار بده روزه مرا در آن روزه داران واقعی و قیام و عبادتم در آن قیام شب زنده داران و بیدارم نما در آن از خواب بی خبران و ببخش به من جنایتم را در این روز ای معبود جهانیان و در گذر از من ای بخشنده جنایات کاران.

دعای روز دوم

اللَّهُمَّ قَرَّبْنِي فِيهِ إِلَى مَرْضَاتِكَ وَ جَنَّبْنِي فِيهِ مِنْ سَيِّئَاتِكَ وَ نَقِمَاتِكَ وَ وَفَّقْنِي فِيهِ لِقَاءَهُ آيَاتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. خدایا! نزدیک کن مرا در این ماه به سوی خشنودیت و بر کنارم دار در آن از خشم و انتقامت و توفیق ده مرا در آن برای خواندن آیات قرآن به رحمت خودت ای مهربانترین مهربانان.

دعای روز سوم

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي فِيهِ الذَّهْنَ وَ التَّنْبِيَةَ وَ بَاعِدْنِي فِيهِ مِنَ السَّفَاهَةِ وَ التَّمْوِيهِ وَ اجْعَلْ لِي نَصِيبًا مِنْ كُلِّ خَيْرٍ تُنَزِّلُ فِيهِ بِجُودِكَ يَا أَجْوَدَ الْأَجْوَدِينَ

خدایا! روزی کن مرا در آن روز هوش و خودآگاهی را و دور بدار در آن روز از نادانی و گمراهی و قرار بده مرا بهره و فایده از هر چیزی که فرود آوردی در آن به بخشش خودت ای بخشنده ترین بخشنندگان.

دعای روز چهارم

اللهم قونی فیهِ علی إقامیه أمرک و اذقنی فیهِ حلاوة ذکرک و اوزعنی فیهِ لأداء شکرک بکرمک و احفظنی فیهِ بحفظک و سترک یا أبصر الناظرین خدایا! نیرومندم نما در آن روز به پا داشتن دستور فرمانت و بچشان در آن شیرینی یادت را و مهیا کن مرا در آن روز رای انجام سپاسگزاری به کرم خودت نگهدار مرا در این روز به نگاه داریت و پرده پوشی خودت ای بیناترین بینایان.

دعای روز پنجم

اللهم اجعلنی فیهِ من المسیتغفرین و اجعلنی فیهِ من عبادک الصالحین القانتین واجعلنی فیهِ من اولیائک المقربین برأفتک یا ارحم الراحمین. خدایا! قرار بده در این روز از آموزش جویان و قرار بده مرا در این روز از بندگان شایسته و فرمانبرداریت و قرار بده مرا در این روز از دوستان نزدیکت به مهربانی خودت ای مهربان ترین مهربانان.

دعای روز ششم

اللهم لا تخذلنی فیهِ لتعرض معصیتک ولا تضربنی بسياط نقمتک و زخرنی فیهِ من موجبات سیخطک بمنک و یا ایدیک یا منتهی رغبة الراغبین خدایا! وا مگذار مرا در این روز در پی نافرمانیت روم و مزین مرا با تازیانه کیفر و دور و برکنارم بدار از موجبات خشمت به حق احسان و نعمت‌های بی شمار تو ای حد نهایی علاقه و اشتیاق مشتاقان.

دعای روز هفتم

اللهم اعنی فیهِ علی صیامه و قیامه و جنبنی فیهِ من هفواته و آثامه و ارزقنی فیهِ ذکرک بدو امه بتوفیقک یا هادی المضلین خدایا! یاری کن مرا در این روز بر روزه گرفتن و عبادت و برکنارم دار در آن از بیهودگی و گناهان و روزیم کن در آن یادت را برای همیشه به توفیق خودت ای راهنمای گمراهان.

دعای روز هشتم

اللهم ارزقنی فیهِ رحمه الأیتام و إطعام الطعام و إفشاء السلام و صیحة الکرام بطولک یا ملجأ الآملین. خدایا! روزیم کن در آن ترحم بر یتیمان و طعام نمودن بر مردمان و افشاء سلام و مصاحبت کریمان به فضل خودت ای پناه آرزومندان.

دعای روز نهم

اللهم اجعل لی فیهِ نصیباً من رحمتک الواسعة و اهدنی فیهِ لبراهینک الشاطعة و خذ بناصیتی الی مراضاتک الجامعة بمحبتک یا أمل المشتاقین. خدایا! قرار بده برایم در آن بهره‌ای از رحمت فراوانت و راهنمائیم کن در آن به برهان و راه‌های درخشان و بگير عنانم به سوی رضایت همه جانبه ات به دوستی خود ای آرزوی مشتاقان.

دعای روز دهم

اللهم اجعلني فيه من المتوكلين عليك واجعلني فيه من المقربين اليك يا احسانك يا غايه الطالبين. خدایا! قرار بده مرا در این روز از متوکلان بدرگاهت و مقرر کن در آن از کامروایان حضرتت و مقرر فرما در آن از مقربان درگاهت به احسانت ای نهایت همت جویندگان.

دعای روز یازدهم

اللهم حَبِّبْ اليّ فيه الإحسانَ و كَرِّهْ اليّ فيه الفُسوقَ و العِصِيانَ و حَرِّمْ عَلَيّ فيه السِّخَطَ و التَّيْرَانَ بِعَوْنِكَ يا غياثَ المُسْتَغِيثِينَ. خدایا! دوست گردان بمن در این روز نیکی را و ناپسند بدار در این روز فسق و نافرمانی را و حرام کن بر من در آن خشم و سوزندگی را به یاریت ای دادرس داد خواهان.

دعای روز دوازدهم

اللهم زَيِّنِي فيه بالسَّيْرِ والعَفَافِ واشتُرني فيه بلباسِ القُنُوعِ والكِفَافِ واحمِلني فيه على العَدْلِ والإنصافِ و امْنِي فيه من كلِّ ما أخافُ بِعِصْمَتِكَ يا عِصْمَةَ الخائِفينَ. خدایا! زینت ده مرا در آن با پوشش و پاکدامنی و بیوشانم در آن جامه قناعت و خودداری و وادارم نما در آن بر عدل و انصاف و آسوده‌ام دار در آن از هر چیز که میترسم به نگاهداری خودت ای نگهدار ترسناکان.

دعای روز سیزدهم

اللهم طَهِّرني فيه من الدَّنَسِ والأقْدارِ و صَيِّرني فيه على كائِناتِ الأقدارِ و وَقِّفني فيه للتَّقَى و صِيْحِبْهُ الأبرارِ بِعَوْنِكَ يا قُرَّةَ عَيْنِ المَساكينِ خدایا! پاکیزه‌ام کن در این روز از چرک و کثافت و شکیبائیم ده در آن به آنچه مقدر است شدنی‌ها و توفیقم ده در آن برای تقوی و هم نشینی با نیکان به یاریت ای روشنی چشم مستمندان.

دعای روز چهاردهم

اللهم لا تَوَاحِدُنِي فيه بالعتَرَاتِ و اقلنِي فيه من الخَطايا والهَفَواتِ ولا تَجْعَلنِي فيه عَرَضاً للبلایا والآفاتِ بِعِزَّتِكَ يا عَزَّ المُسْلِمِينَ. خدایا! مؤاخذه نکن مرا در این روز به لغزشها و درگذر از من در آن از خطاها و بیهودگیها و قرار مده مرا در آن نشانه تیر بلاها و آفات ای عزت دهنده مسلمانان.

دعای روز پانزدهم

اللهم ارزُقني فيه طاعةَ الخاشِعِينَ واشْرَحْ فيه صِدْرِي بِإِناءِةِ المُحِبِّينَ بِأَمَانِكَ يا أمانَ الخائِفينَ. خدایا! روزی کن مرا در آن فرمانبرداری فروتنان و بگشا سینه‌ام در آن به بازگشت دلدادگان به امان دادنت ای امان ترسناکان.

دعای روز شانزدهم

اللهم وَقِّفني فيه لِمُوافِقَةِ الأبرارِ و جَنِّبني فيه مُرافِقَةَ الأشرارِ و أُونِي فيه بِرَحْمَتِكَ الي دارِ القَرارِ بِالهِيبَتِكَ يا إِلَهَ العالَمِينَ. خدایا! توفیقم ده در آن به سازش کردن نیکان و دورم دار در آن از رفاقت بدان و جایم ده در آن با مهرت به سوی خانه آرامش به خدایی خودت ای معبود جهانیان.

دعای روز هفدهم

اللهم اهْدِنِي فِيهِ لِصَالِحِ الْأَعْمَالِ وَأَفْضِ لِي فِيهِ الْحَوَائِجِ وَالْأَمَالِ يَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّفْسِيرِ وَالسُّؤَالِ يَا عَالِمًا بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ. خدایا! راهنمائیم کن در آن به کارهای شایسته و اعمال نیک و برآور برابیم حاجتها و آرزوهایم ای که نیازی به سويت تفسير و سؤال ندارد ای دانای به آنچه در سینه‌های جهانیان است درود فرست بر محمد و آل او پاکیزگان.

دعای روز هجدهم

اللهم تَبَهَّنِي فِيهِ لِبَرَكَاتِ أَسْحَارِهِ وَنُورِ فِيهِ قَلْبِي بِضِيَاءِ أَنْوَارِهِ وَخُذْ بِكُلِّ أَعْضَائِي إِلَى اتِّبَاعِ آثَارِهِ بِنُورِكَ يَا مُنَوِّرَ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ. خدایا! آگاهم نما در آن برای برکات سحرهایش و روشن کن در آن دلم را به پرتو انوارش و بکار به همه اعضايم به پیروی آثارش به نور خودت ای روشنی بخش دل‌های حق شناسان.

دعای روز نوزدهم

اللهم وَفِّرْ فِيهِ حَظِّي مِنْ بَرَكَاتِهِ وَسَهِّلْ سَبِيلِي إِلَى خَيْرَاتِهِ وَلَا تَحْرِمْنِي قَبُولَ حَسَنَاتِهِ يَا هَادِيًا إِلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ. خدایا! زیاد بگردان در آن بهره مرا از برکاتش و آسان کن راه مرا به سوی خیرهایش و محروم نکن ما را از پذیرفتن نیکیهایش ای راهنمای به سوی حق آشکار.

دعای روز بیستم

اللهم افْتَحْ لِي فِيهِ أَبْوَابَ الْجَنَانِ وَاعْلِقْ عَنِّي فِيهِ أَبْوَابَ النَّيرانِ وَوَقِّفْنِي فِيهِ لِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ يَا مُنْزِلَ السِّكِينَةِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ. خدایا! بگشا برایم در آن درهای بهشت و ببند برایم درهای آتش دوزخ را و توفیقم ده در آن برای تلاوت قرآن ای نازل کننده آرامش در دل‌های مؤمنان.

دعای روز بیست و یکم

اللهم اجْعَلْ لِي فِيهِ إِلَى مَرْضَاتِكَ دَلِيلًا وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ عَلَيَّ سَبِيلًا وَاجْعَلِ الْجَنَّةَ لِي مَنْزِلًا وَمَقِيلًا يَا قَاضِيَ حَوَائِجِ الطَّالِبِينَ. خدایا! قرار بده برایم در آن به سوی خوشنودی هایت راهنمایی و قرار مده شیطان را در آن بر من راهی و قرار بده بهشت را برایم منزل و آسایشگاه ای برآورنده حاجت‌های جویندگان.

دعای روز بیست و دوم

اللهم افْتَحْ لِي فِيهِ أَبْوَابَ فَضْلِكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ فِيهِ بَرَكَاتِكَ وَوَقِّفْنِي فِيهِ لِمَوْجِبَاتِ مَرْضَاتِكَ وَاسْتِكْنَى فِيهِ بُحْبُوحَاتِ جَنَّاتِكَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ. خدایا! بگشا به رویم در این ماه درهای فضل و فرود آر برایم در آن برکات را و توفیقم ده در آن برای موجبات خوشنودیت و مسکنم ده در آن وسط‌های بهشت ای اجابت کننده خواسته‌ها و دعا‌های بیچارگان.

دعای روز بیست و سوم

اللهم اغْسِلْنِي فِيهِ مِنَ الذُّنُوبِ وَطَهِّرْنِي فِيهِ مِنَ الْعُيُوبِ وَامْتَحِنْ قَلْبِي فِيهِ بِتَقْوَى الْقُلُوبِ يَا مُقِيلَ عَثَرَاتِ الْمُذْنِبِينَ. خدایا! بشوی مرا در

این ماه از گناه و پاکم نما در آن از عیب‌ها و آزمایش کن دلم را در آن به پرهیزکاری دلها ای چشم پوش لغزش‌های گناهکاران.

دعای روز بیست و چهارم

اللهم إني أسألك فيهِ ما يُرضيك و أعودُ بِكَ ممّا يؤذيك و أسألك التّوفيقَ فيهِ لأنّ أطيعك و لا أعصيك يا جواد السّائلين. خدایا! من از تو می‌خواهم در آن آنچه تو را خوشنود کند و پناه می‌برم به تو از آنچه تو را بیازارد و از تو خواهم توفیق در آن برای اینکه فرمانت برم و نافرمانی تو ننمایم ای بخشنده سائلان.

دعای روز بیست و پنجم

اللهم اجعلني فيهِ محبباً لأولياءك و مُعادياً لأعدائك مُسئئناً بسئنه خاتم أنبيائك يا عاصم قلوب النّبيين. خدایا! قرار بده در این روز دوست دوستان و دشمن دشمنان و پیرو راه و روش خاتم پیغمبرانت ای نگهدار دل‌های پیامبران.

دعای روز بیست و ششم

اللهم اجعل سعي فيهِ مشكوراً و ذنبي فيهِ مغفوراً و عملي فيهِ مقبولاً و عيبي فيهِ مستوراً يا أسمع السّامعين. خدایا! قرار بده کوشش مرا در این ماه قدردانی شده و گناه مرا در این ماه آمرزیده و کردارم را در آن مورد قبول و عیب مرا در آن پوشیده‌ای شنواترین شنوایان.

دعای روز بیست و هفتم

اللهم ارزقني فيهِ فضلاً لئله القدر و صيرَ أموري فيهِ من العسرِ الى اليسرِ و اقبلَ معاذيري و حطّ عني الذّنْب و الوزرِ يا رؤوفاً بعباده الصّالحين. خدایا! روزی کن مرا در آن فضیلت شب قدر را و بگردان در آن کارهای مرا از سختی به آسانی و بپذیر عذرهایم و بریز از من گناه و بار گران را ای مهربان به بندگان شایسته خویش.

دعای روز بیست و هشتم

اللهم وقرّ حظي فيهِ من النّوافلِ و اكرمني فيهِ بإخضرارِ المسائلِ و قرب فيهِ و سيلتي اليك من بين الوسائلِ يا من لا يشغله الحاح المُلحّين. خدایا! زیاد کن بهره مرا در آن از اقدام به مستحبات و گرامی دار در آن به حاضر کردن و یا داشتن مسائل و نزدیک گردان در آن وسیله‌ام به سویت از میان وسیله‌ها ای آنکه سرگرمش نکند اصرار و سماجت اصرار کنندگان.

دعای روز بیست و نهم

اللهم غشني بالرحمة و ارزقني فيهِ التّوفيق و العزيمة و طهر قلبی من غياهِب التّهمه يا رحيماً بعباده المؤمنين. خدایا! بیوشان در آن با مهر و رحمت و روزی کن مرا در آن توفیق و خودداری و پاک کن دلم را از تیرگیها و گرفتگی‌های تهمت ای مهربان به بندگان با ایمان خود.

دعای روز سی ام

اللهم اجعل صيامي فيهِ بالشّكر و القبولِ على ما تزوّاه و يزوّاه الرّسولُ مُحكمَةً فروعهُ بالأصولِ بحقّ سيّدنا محمّد و آلِهِ الطّاهرين و

الحمد لله رب العالمین. خدایا! قرار بده روزه مرا در این ماه مورد قدردانی و قبول بر طبق خوشنودی تو و پسند رسول تو باشد و استوار باشد فرعش بر اصل به حق آقای ما محمد و خاندان پاکش و ستایش خاص پروردگار جهانیان است.

۳- احکام روزه مطابق با فتوای مرحوم امام خمینی ره

روزه

روزه آن است که انسان برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند و شرح آنها بعدا گفته می‌شود، خودداری نماید.

نیت

۱۵۵۰ لازم نیست انسان نیت روزه را از قلب خود بگذرانند یا مثلا بگویند فردا را روزه می‌گیرم بلکه همین قدر که برای انجام فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد، کافی است و برای آن که یقین کند تمام این مدت را روزه بوده، باید مقداری پیش از اذان صبح و مقداری هم بعد از مغرب از انجام کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید. ۱۵۵۱ انسان می‌تواند در هر شب از ماه رمضان برا روزه فردای آن نیت کند بهتر است که شب اول ماه نیت روزه همه ماه را بنماید. ۱۵۵۲ از اول شب ماه رمضان تا اذان صبح، هر وقت نیت روزه فردا را بکند اشکال ندارد. ۱۵۵۳ وقت نیت روزه مستحبی از اول شب است تا موقعی که به اندازه نیت کردن به مغرب وقت مانده باشد، که اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیت روزه مستحبی کند، روزه او صحیح است. ۱۵۵۴ کسی که پیش از اذان صبح بدون نیت روزه خوابیده است، اگر پیش از ظهر بیدار شود و نیت کند، روزه او صحیح است چه روزه او واجب باشد چه مستحب، و اگر بعد از ظهر بیدار شود، نمی‌تواند نیت روزه واجب نماید. ۱۵۵۵ اگر بخواهد غیر روزه رمضان، روزه دیگری بگیرد باید آن را معین نماید، مثلا نیت کند که روزه قضا یا روزه نذر می‌گیرم، ولی در ماه رمضان لازم نیست نیت کند که روزه ماه رمضان می‌گیرم، بلکه اگر نداند ماه رمضان است، یا فراموش نماید و روزه دیگری را نیت کند، روزه ماه رمضان حساب می‌شود. ۱۵۵۶ اگر بداند ماه رمضان است و عمدتاً نیت روزه غیر رمضان کند، نه روزه رمضان حساب می‌شود و نه روزهای که قصد کرده است. ۱۵۵۷ اگر مثلاً به نیت روز اول ماه روزه بگیرد، بعد بفهمد دوم یا سوم بوده، روزه او صحیح است. ۱۵۵۸ اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بیهوش شود و در بین روز به هوش آید، بنابر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام نماید و اگر تمام نکرد، قضای آن را به جا آورد. ۱۵۵۹ اگر پیش از اذان صبح نیت کند و مست شود و در بین روز بیهوش آید، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را تمام کند و قضای آن را هم به جا آورد. ۱۵۶۰ اگر پیش از اذان صبح نیت کند و بخوابد و بعد از مغرب بیدار شود، روزه اش صحیح است. ۱۵۶۱ اگر نداند یا فراموش کند که ماه رمضان است و پیش از ظهر ملتفت شود، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، باید نیت کند و روزه او صحیح است و اگر کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد، یا بعد از ظهر ملتفت شود که ماه رمضان است، روزه او باطل می‌باشد ولی باید تا مغرب کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد و بعد از رمضان هم روزه آن روز را قضا نماید. ۱۵۶۲ اگر بچه پیش از اذان صبح ماه رمضان بالغ شود، باید روزه بگیرد، و اگر بعد از اذان بالغ شود، روزه آن روز بر او واجب نیست. ۱۵۶۳ کسی که برای به جا آوردن روزه میتی اجیر شده اگر روزه مستحبی بگیرد اشکال ندارد، ولی کسی که روزه قضا یا روزه واجب دیگری دارد، نمی‌تواند روزه مستحبی بگیرد. و چنانچه فراموش کند و روزه مستحب بگیرد، در صورتی که پیش از ظهر یادش بیاید، روزه مستحبی او به هم می‌خورد و می‌تواند نیت خود را به روزه واجب برگرداند. و اگر بعد از ظهر ملتفت

شود، روزه او باطل است، و اگر بعد از مغرب یادش بیاید، روزه‌اش صحیح است، اگر چه بیاشکال نیست. ۱۵۶۴ اگر غیر از روزه ماه رمضان، روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد، مثلاً نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه عمداً تا اذان صبح نیت نکند، روزه‌اش باطل است، و اگر نداند که روزه آن روز بر او واجب است، یا فراموش کند و پیش از ظهر یادش بیاید، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، روزه او صحیح و گرنه باطل می‌باشد. ۱۵۶۵ اگر برای روزه واجب غیر معینی مثل روزه کفاره، عمداً تا نزدیک ظهر نیت نکند، اشکال ندارد. بلکه اگر پیش از نیت تصمیم داشته باشد که روزه نگیرد، یا تردید داشته باشد که بگیرد یا نه، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، و پیش از ظهر نیت کند، روزه او صحیح است. ۱۵۶۶ اگر در ماه رمضان پیش از ظهر کافر مسلمان شود و از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، نمی‌تواند روزه بگیرد و قضا هم ندارد. ۱۵۶۷ اگر مریض پیش از ظهر ماه رمضان خوب شود و از اذان صبح تا آن وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، باید نیت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد، و چنانچه بعد از ظهر خوب شود، روزه آن روز بر او واجب نیست. ۱۵۶۸ روزی را که انسان شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان واجب نیست روزه بگیرد، و اگر بخواهد روزه بگیرد می‌تواند نیت روزه رمضان کند، ولی اگر نیت روزه قضا و مانند آن بنماید و چنانچه بعد معلوم شود رمضان بوده، از رمضان حساب می‌شود. ۱۵۶۹ اگر روزی را که شک دارد آخر شعبان است یا اول رمضان، به نیت روزه قضا یا روزه مستحبی و مانند آن روزه بگیرد، و در بین روز بفهمد که ماه رمضان است باید نیت روزه رمضان کند. ۱۵۷۰ اگر در روزه واجب معینی مثل روزه رمضان از نیت روزه گرفتن برگردد، روزه‌اش باطل است، ولی چنانچه نیت کند که چیزی را که روزه را باطل می‌کند به جا آورد در صورتی که آن را انجام ندهد، روزه‌اش باطل نمی‌شود. ۱۵۷۱ در روزه مستحب و روزه واجبی که وقت آن معین نیست مثل روزه کفاره، اگر قصد کند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، یا مردد شود که به جا آورد یا نه، چنانچه به جا نیاید و پیش از ظهر دوباره نیت روزه کند، روزه او صحیح است.

چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

نه چیز روزه را باطل می‌کند

اول: خوردن و آشامیدن. دوم: جماع. سوم: استمنا، و استمنا آن است که انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون آید. چهارم: دروغ بستن به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر علیهم السلام. پنجم: رساندن غبار غلیظ به حلق. ششم: فرو بردن تمام سر در آب. هفتم: باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح. هشتم: اماله کردن با چیزهای روان. نهم: قی کردن. و احکام اینها در مسایل آینده گفته می‌شود.

۱ - خوردن و آشامیدن

۱۵۷۳ اگر روزه‌دار عمداً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه او باطل می‌شود، چه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد مثل نان و آب، چه معمول نباشد مثل خاک و شیره درخت، و چه کم باشد یا زیاد. حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره به دهان ببرد و رطوبت آن را فرو برد، روزه او باطل می‌شود، مگر آنکه رطوبت مسواک در آب دهان به طوری از بین برود که رطوبت خارج به آن گفته نشود. ۱۵۷۴ اگر موقعی که مشغول غذا خوردن است بفهمد صبح شده، باید لقمه را از دهان بیرون آورد. و چنانچه عمداً فرو برد، روزه‌اش باطل است و به دستوری که بعداً گفته خواهد شد، کفاره هم بر او واجب می‌شود. ۱۵۷۵ اگر روزه‌دار سهواً چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه‌اش باطل نمی‌شود. ۱۵۷۶ احتیاط واجب آن است که روزه‌دار از استعمال آمپولی که به

جای غذا به کار می‌رود، خودداری کند. ولی تزریق آمپولی که عضو را بی حس می‌کند یا به جای دوا استعمال می‌شود، اشکال ندارد. ۱۵۷۷ اگر روزه‌دار چیزی را که لای دندان مانده است، عمدتاً فرو ببرد، روزه‌اش باطل می‌شود. ۱۵۷۸ کسی که می‌خواهد روزه بگیرد، لازم نیست پیش از اذان دندانهایش را خلال کند، ولی اگر بداند غذایی که لای دندان مانده در روز فرو می‌رود، چنانچه خلال نکند و چیزی از آن فرو رود روزه‌اش باطل می‌شود. بلکه اگر فرو هم نرود، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن روز را بگیرد. ۱۵۷۹ فرو بردن آب دهان، اگر چه به واسطه خیال کردن ترشی و مانند آن در دهان جمع شده باشد، روزه را باطل نمی‌کند. ۱۵۸۰ فرو بردن اخلاط سر و سینه، تا به فضای دهان نرسیده، اشکال ندارد. ولی اگر داخل فضای دهان شود، احتیاط واجب آن است که آن را فرو نبرد. ۱۵۸۱ اگر روزه‌دار به قدری تشنه شود که بترسد از تشنگی بمیرد، می‌تواند به اندازه‌های که از مردن نجات پیدا کند آب بیاشامد، ولی روزه او باطل می‌شود. و اگر ماه رمضان باشد، باید در بقیه روز از به جا آوردن کاری که روزه را باطل می‌کند، خودداری نماید. ۱۵۸۲ جویدن غذا برای بچه یا پرنده و چشیدن غذا و مانند اینها که معمولاً به حلق نمی‌رسد، اگر چه اتفاقاً به حلق برسد، روزه را باطل نمی‌کند. ولی اگر انسان از اول بداند که به حلق می‌رسد، چنانچه فرو رود، روزه‌اش باطل می‌شود، و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب است. ۱۵۸۳ انسان نمی‌تواند برای ضعف روزه را بخورد، ولی اگر ضعف او به قدری است که معمولاً نمی‌شود آن را تحمل کرد، خوردن روزه اشکال ندارد.

۲ - جماع

۱۵۸۴ جماع روزه را باطل می‌کند، اگر چه به مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید. ۱۵۸۵ اگر کمتر از مقدار ختنه‌گاه داخل شود و منی هم بیرون نیاید، روزه باطل نمی‌شود، ولی کسی که آلتش را بریده‌اند اگر کمتر از ختنه‌گاه را هم داخل کند، روزه‌اش باطل می‌شود. ۱۵۸۶ اگر شک کند که به اندازه ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه او صحیح است. و کسی که آلتش را بریده‌اند، اگر شک کند که دخول شده یا نه، روزه او صحیح است. ۱۵۸۷ اگر فراموش کند که روزه است و جماع نماید، یا او را به جماع مجبور نمایند، به طوری که از خود اختیاری نداشته باشد، روزه او باطل نمی‌شود. ولی چنانچه در بین جماع یادش بیاید یا دیگر مجبور نباشد، باید فوراً از حال جماع خارج شود، و اگر خارج نشود، روزه او باطل است.

۳ - استمناء

۱۵۸۸ اگر روزه‌دار استمناء کند، یعنی با خود کاری کند که منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل می‌شود. ۱۵۸۹ اگر بی اختیار منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل نیست. ولی اگر کاری کند که بی اختیار منی از او بیرون آید، روزه‌اش باطل می‌شود. ۱۵۹۰ هرگاه روزه‌دار بداند که اگر در روز بخوابد، محتلم می‌شود، یعنی در خواب منی از او بیرون می‌آید، می‌تواند در روز بخوابد. و چنانچه بخوابد و محتلم هم بشود، روزه‌اش صحیح است. ۱۵۹۱ اگر روزه‌دار در حال بیرون آمدن منی از خواب بیدار شود، واجب نیست از بیرون آمدن آن جلوگیری کند. ۱۵۹۲ روزه‌داری که محتلم شده، می‌تواند بول کند و به دستوری که در مساله گفته شد، استبرا نماید. ولی اگر بداند به واسطه بول یا استبرا کردن باقی مانده منی از مجری بیرون می‌آید، در صورتی که غسل کرده باشد، نمی‌تواند استبرا کند. ۱۵۹۳ روزه‌داری که محتلم شده، اگر بداند منی در مجری مانده و در صورتی که پیش از غسل بول نکند بعد از غسل منی از او بیرون می‌آید، بنابر احتیاط واجب باید پیش از غسل بول کند. ۱۵۹۴ اگر به قصد بیرون آمدن منی کاری بکند، در صورتی که منی از او بیرون نیاید، روزه‌اش باطل نمی‌شود. ۱۵۹۵ اگر روزه‌دار بدون قصد بیرون آمدن منی با کسی بازی و شوخی کند، در صورتی که عادت نداشته باشد که بعد از بازی و شوخی منی از او خارج شود، اگرچه اتفاقاً منی بیرون آید، روزه او صحیح است. ولی اگر شوخی را ادامه دهد تا آن جا که نزدیک است منی خارج شود، و خودداری نکند تا خارج گردد،

روزه‌اش باطل است.

۴ - دروغ بستن به خدا و پیغمبر

۱۵۹۶ اگر روزه‌دار به گفتن یا به نوشتن یا به اشاره و مانند اینها، به خدا و پیغمبر و جانشینان آن حضرت عمدا نسبت دروغ بدهد، اگر چه فوراً بگوید دروغ گفتم، یا توبه کند، روزه او باطل است. و احتیاط واجب آن است که حضرت زهرا سلام الله علیها و سایر پیغمبران و جانشینان آنان هم در این حکم فرقی ندارند. ۱۵۹۷ اگر بخواهد خبری را که نمیداند راست است یا دروغ نقل کند، بنابر احتیاط واجب باید از کسی که آن خبر را گفته یا از کتابی که آن خبر در آن نوشته شده، نقل نماید. لیکن اگر خودش هم خبر بدهد، روزه‌اش باطل نمی‌شود. ۱۵۹۸ اگر چیزی را به اعتقاد این که راست است از قول خدا یا پیغمبر نقل کند و بعد بفهمد دروغ بوده، روزه‌اش باطل نمی‌شود. ۱۵۹۹ اگر بداند دروغ بستن به خدا و پیغمبر روزه را باطل می‌کند و چیزی را که میداند دروغ است به آنان نسبت دهد و بعدا بفهمد آن چه را که گفته، راست بوده، روزه‌اش صحیح است. ۱۶۰۰ اگر دروغی را که دیگری ساخته عمدا به خدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر نسبت دهد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر از قول کسی که آن دروغ را ساخته نقل کند، اشکال ندارد. ۱۶۰۱ اگر از روزه‌دار پرسند که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین مطلبی فرموده‌اند و او جایی که در جواب باید بگوید نه، عمدا بگوید بلی، یا جایی که باید بگوید بلی، عمدا بگوید نه، روزه‌اش باطل می‌شود. ۱۶۰۲ اگر از قول خدا یا پیغمبر حرف راستی را بگوید، بعد بگوید دروغ گفتم، یا در شب دروغی را به آنان نسبت دهد و فردای آن روز که روزه می‌باشد بگوید آنچه دیشب گفتم راست است، روزه‌اش باطل می‌شود.

۵ - رساندن غبار غلیظ به حلق

۱۶۰۳ رساندن غبار غلیظ به حلق روزه را باطل می‌کند، چه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است، مثل آرد، یا غبار چیزی باشد که خوردن آن حرام است. ۱۶۰۴ اگر به واسطه باد غبار غلیظی پیدا شود و انسان با این که متوجه است مواظبت نکند و به حلق برسد، روزه‌اش باطل می‌شود. ۱۶۰۵ احتیاط واجب آن است که روزه‌دار دود سیگار و تنباکو و مانند اینها را هم به حلق نرساند. ولی بخار غلیظ روزه را باطل نمی‌کند، مگر این که در دهان به صورت آب در آید و فرو دهد. ۱۶۰۶ اگر مواظبت نکند و غبار یا بخار یا دود و مانند اینها داخل حلق شود، چنانچه یقین داشته که به حلق نمی‌رسد روزه‌اش صحیح است. ۱۶۰۷ اگر فراموش کند که روزه است و مواظبت نکند، یا بیاختیار غبار و مانند آن به حلق او برسد، روزه‌اش باطل نمی‌شود، و چنانچه ممکن است باید آن را بیرون آورد.

۶ - فرو بردن سر در آب

۱۶۰۸ اگر روزه‌دار عمدا تمام سر را در آب فرو برد، اگرچه باقی بدن او از آب بیرون باشد، بنا بر احتیاط واجب باید قضای آن روزه را بگیرد. ولی اگر تمام بدن را آب بگیرد و مقداری از سر بیرون باشد روزه او باطل نمی‌شود. ۱۶۰۹ اگر نصف سر را یک دفعه و نصف دیگر آن را دفعه دیگر در آب فرو برد، روزه‌اش باطل نمی‌شود. ۱۶۱۰ اگر شک کند که تمام سر زیر آب رفته یا نه روزه‌اش صحیح است. ۱۶۱۱ اگر سر زیر آب برود ولی مقداری از موها بیرون بماند، روزه باطل می‌شود. ۱۶۱۲ احتیاط واجب آن است که سر را در گلاب فرو نبرد، ولی در آب‌های مضاف دیگر و در چیزهای دیگر که روان است، اشکال ندارد. ۱۶۱۳ اگر روزه‌دار بیاختیار در آب بیفتد و تمام سر او را آب بگیرد، یا فراموش کند که روزه است و سر در آب فرو برد، روزه او باطل نمی‌شود. ۱۶۱۴ اگر عادتاً با افتادن در آب سرش زیر آب می‌رود، چنانچه با توجه به این مطلب خود را در آب بیندازد و سرش زیر

آب برود روزه‌اش باطل می‌شود. ۱۶۱۵ اگر فراموش کند که روزه است و سر را در آب فرو برد یا دیگری به زور سر او را در آب فرو برد، چنانچه در زیر آب یادش بیاید که روزه است یا آن کس دست خود را بردارد، باید فوراً سر را بیرون آورد، و چنانچه بیرون نیاورد، روزه‌اش باطل می‌شود. ۱۶۱۶ اگر فراموش کند که روزه است و به نیت غسل سر را در آب فرو برد، روزه و غسل او صحیح است. ۱۶۱۷ اگر بداند که روزه است و عمدتاً برای غسل سر را در آب فرو برد، چنانچه روزه او روزه واجب باشد که مثل روزه کفاره وقت معینی ندارد، غسل صحیح و روزه باطل می‌باشد. ولی اگر واجب معین باشد، اگر به فرو بردن سر در آب قصد غسل کند، روزه او باطل است و بنابر احتیاط واجب غسل او هم باطل است، مگر آن که در زیر آب یا در حال خارج شدن از آب نیت غسل کند، که در این صورت غسل او صحیح است. و اما اگر روزه ماه رمضان باشد، هم غسل و هم روزه باطل است، مگر آن که در همان زیر آب توبه نماید و در حال خارج شدن از آب نیت غسل کند، که در این صورت غسل او صحیح است. ۱۶۱۸ اگر برای آنکه کسی را از غرق شدن نجات دهد، سر را در آب فرو برد، اگرچه نجات دادن او واجب باشد، روزه‌اش باطل است.

۷ - باقی ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

۱۶۱۹ اگر جنب عمدتاً تا اذان صبح غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است عمدتاً تیمم ننماید، روزه‌اش باطل است. ۱۶۲۰ اگر در روزه واجب که مثل روزه ماه رمضان وقت آن معین است، تا اذان صبح غسل نکند و تیمم هم ننماید، روزه‌اش صحیح است. ۱۶۲۱ کسی که جنب است و می‌خواهد روزه واجب بگیرد که مثل روزه رمضان وقت آن معین است، چنانچه عمدتاً غسل نکند تا وقت تنگ شود، می‌تواند با تیمم روزه بگیرد و صحیح است. ۱۶۲۲ اگر جنب در ماه رمضان غسل را فراموش کند و بعد از یک روز یادش بیاید، باید روزه آن روز را قضا نماید، و اگر بعد از چند روز یادش بیاید، باید روزه هر چند روزی را که یقین دارد جنب بوده قضا نماید. مثلاً- اگر نمیداند سه روز جنب بوده یا چهار روز، باید روزه سه روز را قضا کند. ۱۶۲۳ کسی که در شب ماه رمضان برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت ندارد، اگر خود را جنب کند روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود، ولی اگر برای تیمم وقت دارد، چنانچه خود را جنب کند، با تیمم روزه او صحیح است، ولی گناهکار است. ۱۶۲۴ اگر گمان کند که به اندازه غسل وقت دارد و خود را جنب کند و بعد بفهمد وقت تنگ بوده، چنانچه تیمم کند روزه‌اش صحیح است. ۱۶۲۵ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و میداند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود، نباید بخوابد، و چنانچه بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزه‌اش باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود. ۱۶۲۶ هرگاه جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود، اگر احتمال بدهد که اگر دوباره بخوابد بیدار می‌شود برای غسل، می‌تواند بخوابد. ۱۶۲۷ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و میداند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه تصمیم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند و با این تصمیم بخوابد و تا اذان خواب بماند، روزه‌اش صحیح است. ۱۶۲۸ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و میداند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه غفلت داشته باشد که بعد از بیدار شدن باید غسل کند، در صورتی که بخوابد و تا اذان صبح خواب بماند، روزه‌اش صحیح است. ۱۶۲۹ کسی که در شب ماه رمضان جنب است و میداند یا احتمال می‌دهد که اگر بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود، چنانچه نخواهد بعد از بیدار شدن غسل کند، یا تردید داشته باشد که غسل کند یا نه، در صورتی که بخوابد و بیدار نشود، روزه‌اش باطل است. ۱۶۳۰ اگر جنب در شب ماه رمضان بخوابد و بیدار شود و بداند یا احتمال دهد که اگر دوباره بخوابد پیش از اذان صبح بیدار می‌شود و تصمیم هم داشته باشد که بعد از بیدار شدن غسل کند، چنانچه دوباره بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، باید روزه آن روز را قضا کند، و همچنین است اگر از خواب دوم بیدار شود و برای مرتبه سوم بخوابد، و کفاره بر او واجب نمی‌شود. ۱۶۳۱ خوابی را که در آن محتلم شده نباید خواب اول حساب کرد، بلکه اگر از آن خواب بیدار شود و دوباره بخوابد، خواب اول حساب می‌شود. ۱۶۳۲ اگر روزه‌دار در روز محتلم شود،

واجب نیست فوراً غسل کند. ۱۶۳۳ هرگاه در ماه رمضان بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده، اگرچه بدانند پیش از اذان محتلم شده، روزه او صحیح است. ۱۶۳۴ کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، هرگاه تا اذان صبح جنب بماند، اگرچه از روی عمد نباشد، روزه او باطل است. ۱۶۳۵ کسی که می‌خواهد قضای روزه رمضان را بگیرد، اگرچه بعد از اذان صبح بیدار شود و ببیند محتلم شده و بدانند پیش از اذان محتلم شده است، چنانچه وقت روزه تنگ است، مثلاً پنج روز روزه رمضان دارد، و پنج روز هم به رمضان مانده است، بعد از رمضان عوض آن را به جا آورد، و اگر وقت قضای روزه تنگ نیست روزه بگیرد. ۱۶۳۶ اگر در روزه واجبی غیر روزه رمضان و قضای آن، تا اذان صبح جنب بماند، روزه‌اش صحیح است، چه وقت آن معین باشد و چه نباشد. ۱۶۳۷ اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و عمدتاً غسل نکند، یا اگر وظیفه او تیمم است تیمم نکند، روزه‌اش باطل است. ۱۶۳۸ اگر زن پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد، چنانچه بخواهد روزه ماه رمضان یا قضای آن را بگیرد، باید تیمم نماید و روزه‌اش صحیح است، و اگر بخواهد روزه مستحب یا روزه واجب مثل روزه کفاره و روزه نذری بگیرد، اگرچه بدون تیمم هم روزه‌اش صحیح است، ولی احتیاط مستحب آن است که تیمم کند. ۱۶۳۹ اگر زن نزدیک اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای هیچ کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، یا بعد از اذان بفهمد که پیش از اذان پاک شده، روزه او صحیح است، ولی اگر در وسعت وقت قضای رمضان را گرفته باشد، صحیح بودن آن اشکال دارد. ۱۶۴۰ اگر زن بعد از اذان صبح از خون حیض یا نفاس پاک شود، یا در بین روز خون حیض یا نفاس ببیند، اگرچه نزدیک مغرب باشد، روزه او باطل است. ۱۶۴۱ اگر زن غسل حیض یا نفاس را فراموش کند و بعد از یک روز یا چند روز یادش بیاید، روزه‌هایی که گرفته صحیح است. ۱۶۴۲ اگر زن پیش از اذان صبح در ماه رمضان از حیض یا نفاس پاک شود و در غسل کردن کوتاهی کند و تا اذان غسل نکند و در تنگی وقت تیمم هم نکند، روزه‌اش باطل است. ولی چنانچه کوتاهی نکند، مثلاً منتظر باشد که حمام زنانه شود، اگرچه سه مرتبه بخوابد و تا اذان غسل نکند، در صورتی که تیمم کند روزه او صحیح است. ۱۶۴۳ اگر زنی که در حال استحاضه است، غسل‌های خود را به تفصیلی که در احکام استحاضه در مساله به بعد گفته شد به جا آورد، روزه او صحیح است. ۱۶۴۴ کسی که مس میت کرده، یعنی جایی از بدن خود را به بدن میت رسانده، می‌تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد. و اگر در حال روزه هم میت را مس نماید، روزه او باطل نمی‌شود.

۸ - اماله کردن

۱۶۴۵ اماله کردن با چیز روان اگرچه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه را باطل می‌کند، ولی استعمال شیاف‌هایی که برای معالجه است اشکال ندارد، و احتیاط واجب آن است که از استعمال شیاف‌هایی که برای کیف کردن است، مثل شیاف تریاک یا برای تغذیه از این مجرا است، خودداری نمایند.

۹ - قی کردن

۱۶۴۶ هرگاه روزه‌دار عمدتاً قی کند - اگرچه به واسطه مرض و مانند آن ناچار باشد - روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر سهواً یا بیاختیار قی کند، اشکال ندارد. ۱۶۴۷ اگر در شب چیزی بخورد که میدانند به واسطه خوردن آن در روز بیاختیار قی می‌کند، احتیاط واجب آن است که روزه آن روز را قضا نماید. ۱۶۴۸ اگر روزه‌دار بتواند از قی کردن خودداری کند، چنانچه برای او ضرر و مشقت نداشته باشد، باید خودداری نماید. ۱۶۴۹ اگر مگس در گلوی روزه‌دار برود، چنانچه به قدری پایین رود که به فرو بردن آن خوردن نمی‌گویند، لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است، و اگر به این مقدار پایین نرود، باید آن را بیرون آورد، اگرچه موجب شود که قی کند و روزه‌اش باطل شود، و چنانچه فرو برد روزه‌اش باطل می‌شود، و بنا بر احتیاط واجب باید

کفاره جمع بدهد. ۱۶۵۰ اگر سهوا چیزی را فرو ببرد و پیش از رسیدن به شکم یادش بیاید که روزه است، چنانچه به قدری پایین رفته باشد که اگر آن را داخل شکم کند خوردن نمی‌گویند، لازم نیست آن را بیرون آورد و روزه او صحیح است. ۱۶۵۱ اگر یقین داشته باشد که به واسطه آروغ زدن چیزی از گلو بیرون می‌آید، نباید عمدا آروغ بزند، ولی اگر یقین نداشته باشد اشکال ندارد. ۱۶۵۲ اگر آروغ بزند و بدون اختیار چیزی در گلو یا دهانش بیاید آن را بیرون بریزد، و اگر بی اختیار فرو رود، روزه‌اش صحیح است.

احکام چیزهایی که روزه را باطل می‌کند

۱۶۵۳ اگر انسان عمدا و از روی اختیار کاری که روزه را باطل می‌کند، انجام دهد، روزه او باطل می‌شود و چنانچه از روی عمد نباشد اشکال ندارد، ولی جنب اگر بخوابد و به تفصیلی که در مساله گفته شد تا اذان صبح غسل نکند، روزه او باطل است. ۱۶۵۴ اگر روزه‌دار سهوا یکی از کارهایی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و به خیال این که روزه‌اش باطل شده، عمدا دوباره یکی از آنها را به جا آورد، روزه او باطل می‌شود. ۱۶۵۵ اگر چیزی به زور در گلوئی روزه‌دار بریزند، یا سر او را به زور در آب فرو برند، روزه او باطل نمی‌شود، ولی اگر مجبورش کنند که روزه خود را باطل کند مثلا به او بگویند اگر غذا نخوری ضرر مالی یا جانی به تو می‌زنیم و خودش برای جلوگیری از ضرر، چیزی بخورد، روزه او باطل می‌شود. ۱۶۵۶ روزه‌دار نباید جایی برود که میدانند چیزی در گلویش می‌ریزند یا مجبورش می‌کنند که خودش روزه خود را باطل کند، اما اگر قصد رفتن کند و نرود یا بعد از رفتن چیزی به خوردش ندهند، روزه او صحیح است، و چنانچه از روی ناچاری کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، روزه او باطل می‌شود، ولی اگر چیزی در گلویش بریزند، باطل شدن روزه او محل اشکال است.

آنچه برای روزه‌دار مکروه است

۱۶۵۷ چند چیز برای روزه‌دار مکروه است و از آن جمله است: دوا ریختن به چشم و سرمه کشیدن در صورتی که مزه یا بوی آن به حلق برسد، انجام دادن هر کاری که مانند خون گرفتن و حمام رفتن باعث ضعف می‌شود، انفیة کشیدن اگر نداند که به حلق می‌رسد و اگر بداند به حلق می‌رسد جایز نیست، بو کردن گیاه‌های معطر، نشستن زن در آب، استعمال شیاف، تر کردن لباسی که در بدن است، کشیدن دندان و هر کاری که به واسطه آن از دهان خون بیاید، مسواک کردن به چوب تر، و نیز مکروه است انسان بدون قصد بیرون آمدن منی زن خود را بیوسد یا کاری کند که شهوت خود را به حرکت آورد، و اگر به قصد بیرون آمدن منی باشد، در صورتی که منی بیرون آید، روزه او باطل است.

جاهایی که قضا و کفاره واجب است

۱۶۵۸ اگر در روزه ماه رمضان عمدا قی کند یا در شب جنب شود و به تفصیلی که در مساله گفته شد سه مرتبه بیدار شود و بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، فقط باید قضای آن روز را بگیرد، و چنانچه عمدا اماله کند یا سر زیر آب ببرد، بنا بر احتیاط واجب باید کفاره هم بدهد، ولی اگر کار دیگری که روزه را باطل می‌کند عمدا انجام دهد، در صورتی که می‌دانسته آن کار روزه را باطل می‌کند، قضا و کفاره براو واجب می‌شود. ۱۶۵۹ اگر به واسطه ندانستن مساله کاری انجام دهد که روزه را باطل می‌کند، چنانچه می‌توانسته مساله را یاد بگیرد، بنا بر احتیاط واجب کفاره بر او ثابت می‌شود، و اگر نمی‌توانسته مساله را یاد بگیرد یا اصلا ملتفت مساله نبوده یا یقین داشته که فلان چیز روزه را باطل نمی‌کند، کفاره بر او واجب نیست.

کفاره روزه

۱۶۶۰ کسی که کفاره روزه رمضان بر او واجب است، باید یک بنده آزاد کند یا به دستوری که در مساله بعد گفته می‌شود، دو ماه روزه بگیرد یا شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام، یک مد که تقریباً ده سیر است، طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها بدهد، و چنانچه اینها برایش ممکن نباشد، هر چند مد که می‌تواند به فقرا طعام بدهد و اگر نتواند طعام بدهد باید استغفار کند، اگر چه مثلاً بک مرتبه بگوید: «استغفرالله»، و احتیاط واجب در فرض اخیر آن است که هر وقت بتواند، کفاره را بدهد. ۱۶۶۱ کسی که می‌خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، باید سی و یک روز آن را پی در پی بگیرد، و اگر بقیه آن پی در پی نباشد، اشکال ندارد. ۱۶۶۲ کسی که می‌خواهد دو ماه کفاره روزه رمضان را بگیرد، نباید موقعی شروع کند که در بین سی و یک روز، روزی باشد که مانند عید قربان روزه آن حرام است. ۱۶۶۳ کسی که باید پی در پی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز روزه نگیرد، یا وقتی شروع کند که در بین آن به روزی برسد که روزه آن واجب است، مثلاً به روزی برسد که نذر کرده آن روز را روزه بگیرد، باید روزه‌ها را از سر بگیرد. ۱۶۶۴ اگر در بین روزهایی که باید پی در پی روزه بگیرد، عذری مثل حیض یا نفاس یا سفری که در رفتن آن مجبور است، برای او پیش آید، بعد از برطرف شدن عذر واجب نیست روزه‌ها را از سر بگیرد، بلکه بقیه را بعد از برطرف شدن عذر بجا می‌آورد. ۱۶۶۵ اگر به چیز حرامی روزه خود را باطل کند، چه آن چیز اصلاً حرام باشد مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد مثل نزدیکی کردن با عیال خود در حال حیض، بنا بر احتیاط کفاره جمع بر او واجب می‌شود، یعنی باید یک بنده آزاد کند و دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند، یا به هر کدام آنها یک مد که تقریباً ده سیر است گندم یا جو یا نان و مانند اینها بدهد، و چنانچه هر سه برایش ممکن نباشد، هر کدام آنها را که ممکن است باید انجام دهد. ۱۶۶۶ اگر روزه‌دار دروغی را به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دهد، کفاره جمع که تفصیل آن در مساله پیش گفته شد بنابر احتیاط بر او واجب می‌شود. ۱۶۶۷ اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه جماع کند، یک کفاره بر او واجب است، ولی اگر جماع او حرام باشد یک کفاره جمع واجب می‌شود. ۱۶۶۸ اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان چند مرتبه غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، برای همه آنها یک کفاره کافی است. ۱۶۶۹ اگر روزه‌دار جماع حرام کند و بعد با حلال خود جماع نماید، یک کفاره جمع کافی است. ۱۶۷۰ اگر روزه‌دار کاری که حلال است و روزه را باطل می‌کند، انجام دهد، مثلاً آب بیاشامد، و بعد کار دیگری که حرام است و روزه را باطل می‌کند انجام دهد، مثلاً غذای حرامی بخورد، یک کفاره کافی است. ۱۶۷۱ اگر روزه‌دار آروغ بزند و چیزی در دهانش بیاید، چنانچه عمداً آن را فرو ببرد، روزه‌اش باطل است و باید قضای آن را بگیرد و کفاره هم بر او واجب می‌شود، و اگر خوردن آن چیز حرام باشد، مثلاً موقع آروغ زدن خون یا غذایی که از صورت غذا بودن خارج شده به دهان او بیاید و عمداً آن را فرو ببرد، باید قضای آن روزه را بگیرد، و بنابر احتیاط کفاره جمع هم بر او واجب می‌شود. ۱۶۷۲ اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد، چنانچه در آن روز عمداً روزه خود را باطل کند، باید یک بنده آزاد نماید، یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد، یا به شصت فقیر طعام دهد. ۱۶۷۳ اگر به گفته کسی که می‌گوید مغرب شده افطار کند، و بعد بفهمد مغرب نبوده است، قضا و کفاره بر او واجب می‌شود. ولی اگر خبر دهنده عادل بوده، فقط قضای آن روزه واجب است. ۱۶۷۴ کسی که عمداً روزه خود را باطل کرده، اگر بعد از ظهر مسافرت کند، یا پیش از ظهر برای فرار از کفاره سفر نماید، کفاره از او ساقط نمی‌شود، بلکه اگر قبل از ظهر مسافرتی برای او پیش آمد کند، بنابر احتیاط کفاره بر او واجب است. ۱۶۷۵ اگر عمداً روزه خود را باطل کند، و بعد عذری مانند حیض یا نفاس یا مرض برای او پیدا شود، کفاره بر او واجب نیست. ۱۶۷۶ اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است، و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود که آخر شعبان بوده، کفاره بر او واجب نیست. ۱۶۷۷ اگر انسان شک کند که آخر رمضان است یا اول شوال، و عمداً روزه خود را باطل کند، بعد معلوم شود اول شوال بوده، کفاره بر او واجب نیست. ۱۶۷۸ اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن خود که روزه‌دار است جماع کند، چنانچه زن را مجبور کرده باشد، کفاره

روزه خودش و روزه زن را باید بدهد، و اگر زن به جماع راضی بوده، بر هر کدام یک کفاره واجب می‌شود. ۱۶۷۹ اگر زنی شوهر خود را مجبور کند که جماع نماید، یا کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، واجب نیست که کفاره روزه شوهر را بدهد. ۱۶۸۰ اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن خود که روزه‌دار است جماع کند، چنانچه به طوری زن را مجبور کرده باشد که از خود اختیاری نداشته باشد، و در بین جماع زن راضی شود، باید مرد دو کفاره و زن یک کفاره بدهد، و اگر با اراده و اختیار عمل را انجام دهد، اگرچه مجبورش کرده باشد، مرد باید کفاره خودش و زن را بدهد. ۱۶۸۱ اگر روزه‌دار در ماه رمضان با زن روزه‌دار خود که خواب است جماع نماید، یک کفاره بر او واجب می‌شود، و روزه زن صحیح است و کفاره هم بر او واجب نیست. ۱۶۸۲ اگر مرد زن خود را مجبور کند که غیر جماع کار دیگری که روزه را باطل می‌کند به جا آورد، کفاره زن را نباید بدهد، و بر خود زن هم کفاره واجب نیست. ۱۶۸۳ کسی که به واسطه مسافرت یا مرض روزه نمی‌گیرد، نمی‌تواند زن روزه‌دار خود را مجبور به جماع کند، ولی اگر او را مجبور نماید، بنا بر احتیاط باید کفاره‌اش را بدهد. ۱۶۸۴ انسان نباید در به جا آوردن کفاره کوتاهی کند، ولی لازم نیست فوراً آن را انجام دهد. ۱۶۸۵ اگر کفاره بر انسان واجب شود و چند سال آن را به جا نیاورد، چیزی بر آن اضافه نمی‌شود. ۱۶۸۶ کسی که باید برای کفاره یک روز شصت فقیر را طعام بدهد، اگر به شصت فقیر دسترسی دارد، نباید به هر کدام از آنها بیشتر از یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، یا یک فقیر را بیشتر از یک مرتبه سیر نماید، ولی چنانچه انسان اطمینان داشته باشد که فقیر طعام را به عیالات خود می‌دهد یا به آنها می‌خوراند، می‌تواند برای هر یک از عیالات فقیر اگرچه صغیر باشند یک مد به آن فقیر بدهد. ۱۶۸۷ کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر بعد از ظهر عمدا کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، باید به ده فقیر هر کدام یک مد که تقریباً ده سیر است طعام بدهد، و اگر نمی‌تواند بنا بر احتیاط واجب باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

جاهایی که فقط قضای روزه واجب است

۱۶۸۸ در چند صورت فقط قضای روزه بر انسان واجب است، و کفاره واجب نیست: اول: آنکه روزه‌دار در روز ماه رمضان عمدا قی کند. دوم: آنکه در شب ماه رمضان جنب باشد و به تفصیلی که در مساله گفته شد تا اذان صبح از خواب سوم بیدار نشود. سوم: عملی که روزه را باطل می‌کند به جا نیاورد، ولی نیت روزه نکند یا کند، یا قصد کند که روزه نباشد. چهارم: آنکه در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند، و با حال جنابت یک روز یا چند روز روزه بگیرد. پنجم: آنکه در ماه رمضان بدون این که تحقیق کند صبح شده یا نه، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده و نیز اگر بعد از تحقیق با این که گمان دارد صبح شده، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده قضای آن روزه بر او واجب است. ولی اگر بعد از تحقیق گمان یا یقین کند که صبح شده و چیزی بخورد، و بعد معلوم شود صبح بوده، قضا واجب نیست، بلکه اگر بعد از تحقیق شک کند که صبح شده یا نه و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد بعد معلوم شود صبح بوده، قضا واجب نیست. ششم: آنکه کسی بگوید صبح نشده و انسان به گفته او کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است. هفتم: آنکه کسی بگوید صبح شده و انسان به گفته او یقین نکند، یا خیال کند شوخی می‌کند و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده است. هشتم: آنکه به گفته کس دیگر که عادل باشد افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است نهم: آنکه در هوای صاف به واسطه تاریکی یقین کند که مغرب شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده است. ولی اگر در هوای ابر به گمان این که مغرب شده افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نبوده، قضا لازم نیست. دهم: آنکه برای خنک شدن، یا بی جهت مضمضه کند، یعنی آب در دهان بگرداند و بیاختیار فرو رود، ولی اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد، یا برای وضو مضمضه کند و بیاختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست. ۱۶۸۹ اگر غیر آب چیز دیگری را در دهان برود و بیاختیار فرو

رود، یا آب داخل بینی کند و بیاختیار فرو رود، قضا بر او واجب نیست. ۱۶۹۰ مضمضه زیاد برای روزه‌دار مکروه است، و اگر بعد از مضمضه بخواهد آب دهان را فرو برد، بهتر است سه مرتبه آب دهان را بیرون بریزد. ۱۶۹۱ اگر انسان بداند که به واسطه مضمضه، بیاختیار یا از روی فراموشی آب وارد گلویش می‌شود، نباید مضمضه کند. ۱۶۹۲ اگر در ماه رمضان بعد از تحقیق یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، بعد معلوم شود صبح بوده، قضا لازم نیست. ۱۶۹۳ اگر انسان شک کند که مغرب شده یا نه، نمی‌تواند افطار کند، ولی اگر شک کند که صبح شده یا نه، پیش از تحقیق هم می‌تواند کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

احکام روزه قضا

۱۶۹۴ اگر دیوانه عاقل شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که دیوانه بوده قضا نماید. ۱۶۹۵ اگر کافر مسلمان شود، واجب نیست روزه‌های وقتی را که کافر بوده قضا نماید، ولی اگر مسلمانی کافر شود و دوباره مسلمان گردد، روزه‌های وقتی را که کافر بوده باید قضا نماید. ۱۶۹۶ روزه‌های که از انسان به واسطه مستی فوت شده باید قضا نماید، اگرچه چیزی را که به واسطه آن مست شده برای معالجه خورده باشد، بلکه اگر نیت روزه کرده و مست شده و در حال مستی روزه را ادامه داده تا از مستی خارج شده باشد، بنا بر احتیاط واجب باید روزه آن روز را تمام کند و بعدا قضا نماید. ۱۶۹۷ اگر برای عذری چند روز روزه نگیرد و بعد شک کند که چه وقت عذر او برطرف شده، می‌تواند مقدار کمتر را که احتمال می‌دهد روزه نگرفته قضا نماید، مثلا کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمیداند پنجم رمضان از سفر برگشته یا ششم، می‌تواند پنج روز روزه بگیرد. و نیز کسی هم که نمیداند چه وقت عذر برایش پیدا شده، می‌تواند مقدار کمتر را قضا نماید، مثلا اگر در آخرهای ماه رمضان مسافرت کند و بعد از رمضان برگردد و نداند که بیست و پنجم رمضان مسافرت کرده یا بیست و ششم، می‌تواند مقدار کمتر یعنی پنج روز را قضا کند. ۱۶۹۸ اگر از چند ماه رمضان روزه قضا داشته باشد، قضای هر کدام را که اول بگیرد مانعی ندارد، ولی اگر وقت قضای رمضان آخر تنگ باشد، مثلا پنج روز از رمضان آخر قضا داشته باشد و پنج روز هم به رمضان مانده باشد، باید اول، قضای رمضان آخر را بگیرد. ۱۶۹۹ اگر قضای روزه چند رمضان بر او واجب باشد، و در نیت معین نکند روزه‌های را که می‌گیرد قضای کدام رمضان است، قضای سال اول حساب می‌شود. ۱۷۰۰ کسی که قضای روزه رمضان را گرفته، اگر وقت قضای روزه او تنگ نباشد، می‌تواند پیش از ظهر روزه خود را باطل نماید. ۱۷۰۱ اگر قضای روزه ماه رمضان شخص دیگری را گرفته باشد، ۱۷۰۲ اگر به واسطه مرض یا حیض یا نفاس، روزه رمضان را نگیرد و پیش از تمام شدن رمضان بمیرد، لازم نیست روزه‌هایی را که نگرفته، برای او قضا کنند، اگر چه مستحب است. ۱۷۰۳ اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و مرض او تا رمضان سال بعد طول بکشد، قضای روزه‌هایی را که نگرفته بر او واجب نیست، و باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. ولی اگر به واسطه عذر دیگری، مثلا برای مسافرت روزه نگرفته باشد و عذر او تا رمضان بعد باقی بماند، روزه‌هایی را که نگرفته، باید قضا کند، و احتیاط مستحب آن است که برای هر روز یک مد طعام هم به فقیر بدهد. ۱۷۰۴ اگر به واسطه مرضی روزه رمضان را نگیرد و بعد از رمضان مرض او برطرف شود ولی عذر دیگری پیدا کند که نتواند تا رمضان بعد قضای روزه را بگیرد، باید روزه‌هایی را که نگرفته، قضا نماید. و نیز اگر در ماه رمضان غیر مرض، عذر دیگری داشته باشد و بعد از رمضان آن عذر برطرف شود و تا رمضان سال بعد به واسطه مرض نتواند روزه بگیرد، روزه‌هایی را که نگرفته، باید قضا کند. ۱۷۰۵ اگر در ماه رمضان به واسطه عذری روزه نگیرد و بعد از رمضان عذر او برطرف شود و تا رمضان آینده عمدا قضای روزه را نگیرد، باید روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها هم به فقیر بدهد. ۱۷۰۶ اگر در قضای روزه کوتاهی کند تا وقت تنگ شود و در تنگی وقت عذری پیدا کند، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد، بلکه اگر

موقعی که عذر دارد، تصمیم داشته باشد که بعد از برطرف شدن عذر روزه‌های خود را قضا کند، و پیش از آن که قضا نماید در تنگی وقت عذر پیدا کند، باید قضای آن را بگیرد، و احتیاط واجب آن است که برای هر روز هم یک مد غذا به فقیر بدهد. ۱۷۰۷ اگر مرض انسان چند سال طول بکشد، بعد از آن که خوب شد اگر تا رمضان آینده به مقدار قضا داشته باشد، باید قضای رمضان آخر را بگیرد و برای هر روز از سال‌های پیش یک مد که تقریباً ده سیر است، طعام یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. ۱۷۰۸ کسی که باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، می‌تواند کفاره چند روز را به یک فقیر بدهد. ۱۷۰۹ اگر قضای روزه رمضان را چند سال تاخیر بیندازد، باید قضا را بگیرد و برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد. ۱۷۱۰ اگر روزه رمضان را عمداً نگیرد، باید قضای آن را به جا آورد و برای هر روز دو ماه روزه بگیرد، یا به شصت فقیر طعام بدهد، یا یک بنده آزاد کند. و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن روزه را به جا نیاورد، برای هر روز نیز دادن یک مد طعام لازم است. ۱۷۱۱ اگر روزه رمضان را عمداً نگیرد و در روز کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، مثلاً چند مرتبه جماع کند، یک کفاره کافی است. ۱۷۱۲ بعد از مرگ پدر، پسر بزرگتر باید قضای نماز و روزه او را به تفصیلی که در مساله گفته شد به جا آورد، ولی قضای روزه مادر بر پسر واجب نیست. ۱۷۱۳ اگر پدر غیر از روزه رمضان، روزه واجب دیگری را مانند روزه نذر نگرفته باشد، باید پسر بزرگتر قضا نماید.

احکام روزه مسافر

۱۷۱۴ مسافری که باید نمازهای چهار رکعتی را در سفر دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد. و مسافری که نمازش را تمام می‌خواند، مثل کسی که شغلش مسافرت، یا سفر او سفر معصیت است، باید در سفر روزه بگیرد. ۱۷۱۵ مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی اگر برای فرار از روزه باشد، مکروه است. ۱۷۱۶ اگر غیر روزه رمضان روزه معین دیگری بر انسان واجب باشد، بنا بر احتیاط واجب نباید در آن روز مسافرت کند، و اگر در سفر باشد، باید قصد کند که ده روز در جایی بماند و آن روز را روزه بگیرد، ولی اگر نذر کرده باشد روز معینی را روزه بگیرد، می‌تواند در آن روز مسافرت نماید. ۱۷۱۷ اگر نذر کند روزه بگیرد و روز آن را معین نکند، نمی‌تواند آن را در سفر به جا آورد. ولی چنانچه نذر کند که روز معینی را در سفر روزه بگیرد، باید آن را در سفر به جا آورد. و نیز اگر نذر کند روز معینی را چه مسافر باشد یا نباشد، روزه بگیرد، باید آن روز را اگرچه مسافر باشد روزه بگیرد. ۱۷۱۸ مسافر می‌تواند برای خواستن حاجت، سه روز در مدینه طیبه روزه مستحبی بگیرد. ۱۷۱۹ کسی که نیتداند روزه مسافر باطل است، اگر در سفر روزه بگیرد و در بین روز مساله را بفهمد، روزه‌اش باطل می‌شود، و اگر تا مغرب نفهمد، روزه‌اش صحیح است. ۱۷۲۰ اگر فراموش کند که مسافر است، یا فراموش کند که روزه مسافر باطل می‌باشد و در سفر روزه بگیرد، روزه او باطل است. ۱۷۲۱ اگر روزه‌دار بعد از ظهر مسافرت نماید، باید روزه خود را تمام کند، و اگر پیش از ظهر مسافرت کند، وقتی به حد ترخص برسد، یعنی به جایی برسد که دیوار شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود، باید روزه خود را باطل کند، و اگر پیش از آن روزه را باطل کند، بنا بر احتیاط کفاره نیز بر او واجب است. ۱۷۲۲ اگر مسافر پیش از ظهر به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند، چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام ندهد، باید آن روز را روزه بگیرد، و اگر انجام داده روزه آن روز بر او واجب نیست. ۱۷۲۳ اگر مسافر بعد از ظهر به وطنش برسد، یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند، نباید آن روز را روزه بگیرد. ۱۷۲۴ مسافر و کسی که از روزه گرفتن عذر دارد، مکروه است در روز ماه رمضان جماع نماید و در خوردن و آشامیدن کاملاً خود را سیر کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

۱۷۲۵ کسی که به واسطه پیری نمی‌تواند روزه بگیرد، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست، ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد که تقریباً ده سیر است گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. ۱۷۲۶ کسی که به واسطه پیری روزه نگرفته، اگر بعد از ماه رمضان بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید قضای روزهایی را که نگرفته به جا آورد. ۱۷۲۷ اگر انسان مرضی دارد که زیاد تشنه می‌شود و نمی‌تواند تشنگی را تحمل کند، یا برای او مشقت دارد، روزه بر او واجب نیست. ولی در صورت دوم باید برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. و احتیاط واجب آن است که بیشتر از مقداری که ناچار است آب نیاشامد، و چنانچه بعد بتواند روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب باید روزه‌هایی را که نگرفته قضا نماید. ۱۷۲۸ زنی که زاییدن او نزدیک است و روزه برای حملش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، و باید برای هر روز یک مد طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. و نیز اگر روزه برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست. و بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد، و در هر دو صورت روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید. ۱۷۲۹ زنی که بچه شیر می‌دهد و شیر او کم است، چه مادر بچه یا دایه او باشد، یا بی‌اجرت شیر دهد، اگر روزه برای بچه‌ای که شیر می‌دهد ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز یک مد طعام، یعنی گندم یا جو و مانند اینها به فقیر بدهد. و نیز اگر برای خودش ضرر دارد، روزه بر او واجب نیست، و بنابر احتیاط واجب باید برای هر روز یک مد طعام به فقیر بدهد و در هر دو صورت روزه‌هایی را که نگرفته باید قضا نماید. ولی اگر کسی پیدا شود که بی‌اجرت بچه را شیر دهد، یا برای شیر دادن بچه از پدر یا مادر بچه یا از کس دیگر که اجرت او را بدهد اجرت بگیرد، احتیاط واجب آن است که بچه را به او بدهد و روزه بگیرد.

راه ثابت شدن اول ماه

۱۷۳۰ اول ماه به پنج چیز ثابت می‌شود: اول: آنکه خود انسان ماه را ببیند. دوم: عده‌ای که از گفته آنان یقین پیدا می‌شود بگویند ماه را دیده‌ایم. و همچنین است هر چیزی که به واسطه آن یقین پیدا شود. سوم: دو مرد عادل بگویند که در شب ماه را دیده‌ایم، ولی اگر صفت ماه را بر خلاف یکدیگر بگویند، یا شهادتشان خلاف واقع باشد، مثل این که بگویند داخل دایره ماه طرف افق بود، اول ماه ثابت نمی‌شود. اما اگر در تشخیص بعضی خصوصیات اختلاف داشته باشند، مثل آن که یکی بگوید ماه بلند بود و دیگری بگوید نبود، به گفته آنان اول ماه ثابت می‌شود. چهارم: سی روز از اول ماه شعبان بگذرد که به واسطه آن اول ماه رمضان ثابت می‌شود، و سی روز از اول رمضان بگذرد که به واسطه آن اول ماه شوال ثابت می‌شود. پنجم: حاکم شرع حکم کند که اول ماه است. ۱۷۳۱ اگر حاکم شرع حکم کند که اول ماه است، کسی هم که تقلید او را نمی‌کند، باید به حکم او عمل نماید، ولی کسی که میدانند حاکم شرع اشتباه کرده، نمی‌تواند به حکم او عمل نماید. ۱۷۳۲ اول ماه با پیشگویی منجمین ثابت نمی‌شود، ولی اگر انسان از گفته آنان یقین پیدا کند، باید به آن عمل نماید. ۱۷۳۳ بلند بودن ماه یا دیر غروب کردن آن، دلیل نمی‌شود که شب پیش، شب اول ماه بوده است. ۱۷۳۴ اگر اول ماه رمضان برای کسی ثابت نشود و روزه نگیرد، چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده‌ایم، باید روزه آن روز را قضا نماید. ۱۷۳۵ اگر در شهری اول ماه ثابت شود، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد، مگر آن دو شهر با هم نزدیک باشند، یا انسان بداند که افق آنها یکی است. ۱۷۳۶ اول ماه به تلگراف ثابت نمی‌شود، مگر دو شهری که از یکی به دیگری تلگراف کرده‌اند نزدیک یا هم افق باشند و انسان بداند تلگراف از روی حکم حاکم شرع یا شهادت دو مرد عادل بوده است. ۱۷۳۷ روزی را که انسان نمیداند آخر رمضان است یا اول شوال، باید روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب بفهمد که اول شوال است، باید افطار کند. ۱۷۳۸ اگر زندانی نتواند به ماه رمضان یقین کند، باید به گمان عمل نماید، و اگر آن هم ممکن نباشد، هر ماهی را که روزه بگیرد صحیح است. و بنابر احتیاط واجب باید بعد از گذشتن یازده ماه از ماهی که روزه گرفته، دوباره یک ماه روزه بگیرد. ولی اگر بعد گمان پیدا کرد، باید به آن عمل نماید.

روزه‌های حرام و مکروه

۱۷۳۹ روزه عید فطر و قربان حرام است، و نیز روزی را که انسان نمیداند آخر شعبان است یا اول رمضان، اگر به نیت اول رمضان روزه بگیرد، حرام می‌باشد. ۱۷۴۰ اگر زن به واسطه گرفتن روزه مستحبی حق شوهرش از بین برود، و همچنین اگر شوهر او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کند، بنابر احتیاط واجب باید خودداری کند. ۱۷۴۱ روزه مستحبی اولاد اگر اسباب اذیت پدر و مادر یا جد شود، جایز نیست، بلکه اگر اسباب اذیت آنان نشود، ولی او را از گرفتن روزه مستحبی جلوگیری کنند، احتیاط واجب آن است که روزه نگیرد. ۱۷۴۲ اگر پسر بدون اجازه پدر روزه مستحبی بگیرد، و در بین روز پدر او را نهی کند، باید افطار کند. ۱۷۴۳ کسی که میداند روزه برای او ضرر ندارد، اگرچه دکتر بگوید ضرر دارد، باید روزه بگیرد. و کسی که یقین یا گمان دارد که روزه برایش ضرر دارد، اگرچه دکتر بگوید ضرر ندارد، باید روزه نگیرد، و اگر روزه بگیرد، صحیح نیست، مگر آن که به قصد قربت بگیرد و بعد معلوم شود ضرر نداشته. ۱۷۴۴ اگر انسان احتمال بدهد که روزه برایش ضرر دارد و از آن احتمال ترس برای او پیدا شود، چنانچه احتمال او در نظر مردم به جا باشد، نباید روزه بگیرد، و اگر روزه بگیرد صحیح نیست، مگر آن که به قصد قربت گرفته باشد و بعد معلوم شود ضرر نداشته. ۱۷۴۵ کسی که عقیده‌اش این است که روزه برای او ضرر ندارد، اگر روزه بگیرد و بعد از مغرب بفهمد روزه برای او ضرر داشته، باید قضای آن را به جا آورد. ۱۷۴۶ غیر از روزه‌هایی که گفته شد، روزه‌های حرام دیگری هم هست که در کتاب‌های مفصل گفته شده است. ۱۷۴۷ روزه روز عاشورا و روزی که انسان شک دارد روز عرفه است یا عید قربان، مکروه است.

روزه‌های مستحب

۱۷۴۸ روزه تمام روزهای سال غیر از روزه‌های حرام و مکروه که گفته شد مستحب است. و برای بعضی از روزها بیشتر سفارش شده است، که از آن جمله است: ۱- پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر هر ماه، و چهارشنبه اولی که بعد از روز دهم ماه است. و اگر کسی اینها را به جا نیاورد مستحب است قضا نماید، و چنانچه اصلاً نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز یک مد طعام یا ۶/۲۱ نخود نقره به فقیر بدهد. ۲- سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه. ۳- تمام ماه رجب و شعبان و بعضی از این دو ماه اگر چه یک روز باشد. ۴- روز عید نوروز، روز بیست و پنجم و بیست و نهم ذیقعد، روز اول تا روز نهم ذیحجه، روز عرفه ولی اگر به واسطه ضعف روزه، نتواند دعا‌های روز عرفه را بخواند، روزه آن روز مکروه است، عید سعید غدیر ۸۱ ذیحجه روز اول و سوم محرم، میلاد مسعود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ۷۱ ربیع الاول روز مبعث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ۷۲ رجب و اگر کسی روزه مستحبی بگیرد واجب نیست آن را به آخر برساند، بلکه اگر برادر مؤمنش او را به غذا دعوت کند، مستحب است دعوت او را قبول کند، و در بین روز افطار نماید. مواردی که مستحب است انسان از کارهایی که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید ۱۷۴۹ برای شش نفر مستحب است در ماه رمضان اگر چه روزه نیستند از کارهای که روزه را باطل می‌کند خودداری نمایند: اول: مسافری که در سفر، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد و پیش از ظهر به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز بماند، برسد. دوم: مسافری که بعد از ظهر به وطنش یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند برسد. سوم: مریضی که پیش از ظهر خوب شود و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام داده باشد. چهارم: مریضی که بعد از ظهر خوب شود. پنجم: زنی که در بین روز از خون حیض یا نفاس پاک شود. ششم: کافری که در روز ماه رمضان مسلمان شود. ۱۷۵۰ مستحب است روزه‌دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار کردن بخواند، ولی اگر کسی منتظر اوست یا میل زیادی به غذا دارد که نمی‌تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است اول افطار کند. ولی به قدری که ممکن است نماز را در وقت فضیلت آن به جا آورد.

۴- روزه از نظر قرآن کریم

روزه از نظر قرآن

سوره بقره، آیات ۵۸۱ - ۳۸۱ یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون. (۱۸۳) ایاما معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدۀ من ایام اخر و علی الذین یطیقونه فدیۀ طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون. (۱۸۴) شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و من کان مریضا او علی سفر فعدۀ من ایام اخر یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و لتکملوا العدة و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون. (۱۸۵) ترجمه آیات ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه بر شما واجب شده همانطور که بر اقوام قبل از شما واجب شده بود شاید با تقوا شوید (۱۸۳). و این روزهایی چند است پس هر کس از شما مریض و یا مسافر باشد باید ایامی دیگر به جای آن بگیرید و اما کسانی که به هیچ وجه نمی‌توانند روزه بگیرند عوض روزه برای هر روز یک مسکین طعام دهند و اگر کسی عمل خیری را داوطلبانه انجام دهد برایش بهتر است و اینکه روزه بگیرید برایتان خیر است اگر بنای عمل کردن دارید (۱۸۴). و آن ایام کوتاه ماه رمضان است که قرآن در آن نازل شده تا هدایت مردم و بیاناتی از هدایت و جدا سازنده حق از باطل باشد پس هر کس این ماه را درک کرد باید روزه‌اش بگیرد و هر کس مریض و یا مسافر باشد به جای آن چند روزی از ماه‌های دیگر بگیرد خدا برای شما آسانی و سهولت را خواسته و دشواری نخواست و منظور اینست که عده سی روزه ماه را تکمیل کرده باشید و خدا را در برابر اینکه هدایتان کرد تکبیر گفته و شاید شکرگزاری کرده باشید (۱۸۵).

ویژگی‌های بیانی آیات تشریح روزه

سیاق این سه آیه دلالت دارد بر اینکه: اولاً- هر سه با هم نازل شده‌اند، برای اینکه ظرف (ایام) در ابتدای آیه دوم متعلق به کلمه (صیام) در آیه اول است و جمله (شهر رمضان) در آیه سوم یا خبر استبرای مبتدائی حذف شده که عبارت است از ضمیری که به کلمه (ایاما) بر می‌گردد، و تقدیر جمله (هی شهر رمضان) است و یا مبتدائی استبرای خبری که حذف شده و تقدیرش «شهر رمضان هو الذی کتب علیکم صیامه» است و یا بدل از کلمه صیام در جمله (کتب علیکم الصیام) در آیه اول است، و به هر تقدیر جمله (شهر رمضان) بیان و توضیحی استبرای روشن کردن جمله (ایاما معدودات) ایام معدوده‌ای که روزه در آنها واجب شده. پس به دلیلی که ذکر شد آیات سه‌گانه مورد بحث به هم متصل، و نظیر کلام واحدی است که یک غرض را دربردارد، و آن غرض عبارت است از بیان وجوب روزه ماه رمضان. و ثانیاً دلالت دارد بر اینکه قسمتی از گفتار این سه آیه به منزله توطئه و زمینه چینی برای قسمت دیگر آن است، یعنی دو آیه اول به منزله مقدمه استبرای آیه سوم، چون در آیه سوم تکلیفی واجب می‌شود که صاحب کلام، اطمینان ندارد از اینکه شنونده از اطاعت آن سرپیچی نکند، برای اینکه تکلیف نامبرده تکلیفی است که بالطبع برای مخاطب، شاق و سنگین است، و به این منظور، دو آیه اول از جملاتی ترکیب شده که هیچ یک از آنها از هدایت ذهن مخاطب به تشریح روزه رمضان خالی نیست، بلکه در همه آنها به تدریج ذهن شنونده را به سوی آن توجه می‌دهد، و به این وسیله استیحا و اضطراب ذهن او را از بین می‌برد، و در نتیجه علاقمند به روزه می‌کند، تا با اشاره به تخفیف و تسهیلی که در تشریح این حکم رعایت شده، و نیز با ذکر فوائد و خیر دنیوی و اخروی که در آن است، حدت و شدت دلخواهی و استکبار او را بشکند. و به همین جهت بعد از آنکه در جمله «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام»، مساله وجوب روزه بر مسلمانان را خاطر نشان کرد، بلافاصله فرمود: «کما کتب علی الذین من قبلکم» و فهمانید که شما مسلمانان نباید از تشریح روزه وحشت کنید، و آن را گران بشمارید، چون این حکم منحصر به شما نبوده، بلکه حکمی است که در امت‌های سابق نیز تشریح شده بود. (لعلکم تتقون)، یعنی علاوه بر

اینکه عمل به این دستور، همان فائده‌های را دارد که شما به امید رسیدن به آن ایمان آوردید، و آن، عبارت است از تقوا، و علاوه بر این، این عمل که گفتیم در آن، امید تقوا برای شما هست، همچنانکه برای امت‌های قبل از شما بود، عملی نیست که تمامی اوقات شما را و حتی بیشتر اوقاتتان را بگیرد، بلکه عملی است که در ایامی قلیل و معدود انجام می‌شود، (ایاما معدودات) آری نکره (و بدون الف و لام) آمدن کلمه (ایاما) دلالت بر ناچیزی ایام دارد، و در اینکه ایام را به وصف معدود توصیف کرد، خود اشعاری است به اهمیت نداشتن آن، همچنانکه همین توصیف در آیه: «و شروه بثمان بخش دراهم معدوده» (۱) می‌فهماند که یوسف ع را به چند درهم ناچیز فروختند. علاوه بر اینکه ما در تشریح این حکم رعایت اشخاصی را هم که این تکلیف برایشان طاقت فرسا است کرده‌ایم، و اینگونه افراد باید به جای روزه فدیة بدهند، آنهم فدیة مختصری که همه بتوانند بدهند، و آن عبارت است از طعام یک مسکین. «فمن كان منكم مریضا او علی سفر - تا جمله - فدیة طعام مسکین» و وقتی این عمل هم خیر شما را دربردارد، و هم تا جائی که ممکن بوده رعایت آسانی آن شده خیر شما در این است که به طوع و رغبت خود روزه را بیاورید، و بدون کراهت و سنگینی و بی‌پروا انجامش دهید، «فمن تطوع خیرا فهو خیر له» برای اینکه عمل نیک را به طوع و رغبت انجام دادن بهتر است، از اینکه به کراهت انجام دهند. بنابر آنچه گفته شد زمینه گفتار در دو آیه اول مقدمه استبرای آیه سوم که می‌فرماید: «فمن شهد منكم الشهر فلیصمه ... الخ»، و بنا بر این پس جمله‌ی «کتب علیکم الصیام» در آیه اول جمله‌ای استخبری که می‌خواهد از تحقق چنین تکلیفی خبر دهد، نه اینکه در همین جمله تکلیف کرده باشد، آنطور که در آیه شریفه: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی» (۲) و آیه‌ی «کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین» (۳) تکلیف کرده چون هر چند در هر سه آیه تعبیر به (کتب علیکم) آمده، لیکن بین قصاص در مورد کشتگان - در آیه دوم - و وصیت به والدین و اقرباء - در آیه سوم، و بین مساله صیام - در آیه مورد بحث فرق است، و آن این است که قصاص در قتل امری است سازگار با حس انتقام جوئی امری است که دل‌های صاحبان خون تشنه آن است، صاحبان خون به حکم غریزه و طبیعت نمی‌توانند قاتل عزیز و پاره تن خود را زنده و سالم ببینند، و نمی‌توانند این معنا را تحمل کنند که نسبت به جنایتی که به ایشان شده بی‌اعتنائی شود، و همچنین وصیت و سفارش والدین و خویشان که مطابق با حس ترحم و شفقت و رافت به ارحام است، آنهم در هنگامی که می‌خواهد بوسیله مرگ برای همیشه از آنان جدا شود. پس قصاص و وصیت دو حکم مقبول به طبع، و موافق با مقتضای طبیعت آدمی است، و انشاء آن احتیاج به مقدمه و زمینه چینی ندارد، به خلاف حکم روزه که عبارت است از محرومیت نفوس از بزرگترین مشتهیات، و مهمترین تمایلاتش، یعنی خوردن و نوشیدن و جماع، که چون محرومیت از آنها ثقیل بر طبع و مصیبتی برای نفس آدمی است. در توجیه حکم ناگزیر از این است که قبلا - برای شنوندگان - با در نظر گرفتن اینکه عموم مردمند و بیشتر مردم عوام و پیرو مشتهیات نفسند - مقدمه‌ای بچیند، و دل‌هاشان را علاقه‌مند بدان سازد، تا تشنه پذیرش آن شوند، بدین جهت است که گفتیم آیه‌ی «کتب علیکم القصاص ... الخ» و آیه‌ی «کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ... الخ»، انشاء حکم است، و حاجتی به زمینه چینی ندارد، به خلاف آیه‌ی «کتب علیکم الصیام» تا آخر دو آیه که مشتمل بر هفت فقره است و خبر می‌دهد از اینکه بعدها چنین حکمی انشاء می‌شود.

یا ایها الذین آمنوا...

اینگونه خطاب (ای کسانی که ایمان آورده‌اید) به منظور توجه دادن مردم به صفت ایمانشان است، و گرنه می‌فرمود: (ای مردم) لیکن خواست بفهماند با توجه به اینکه دارای ایمانید باید هر حکمی را که از ناحیه پروردگارتان می‌آید بپذیرید، هر چند که بر خلاف مشتهیات، و ناسازگار با عادات شما باشد. در اینجا ممکن است بررسی: علت این تعبیر در آیه مورد بحث روشن شد لیکن این معنا روشن نشد که چرا همین تعبیر در ابتدای آیه قصاص آمده، ولی در آیه وصیت نیامده؟ در پاسخ می‌گوئیم: علتش این است

که حکم قصاص هر چند مطابق میل و طبیعت آدمی است لیکن در عصر نزول آیه، مسیحیان با آن مخالف بودند، و آنها عفو را بر قصاص ترجیح میدادند، و لذا لازم بود در توجیه حکم قصاص در میان ملت اسلام، ایمان ملت خاطر نشان گردد و گفته شود ایمان شما شما را محکوم می‌کند به اینکه احکام الهی را بپذیرید، هر چند که دیگران مخالف آن باشند، و در آیه وصیت چون چنین مخالفتی در کار نبود، آن آیه به خطاب (یا ایها الذین آمنوا) آغاز نشد.

«کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم»

کلمه کتابت معنایش معروف است، لیکن گاهی کنایه می‌شود از واجب شدن عملی، و یا تصمیم بر عملی و یا قضای حتمی که بر چیزی رانده شده، که در آیهی «کتب الله لا غلبن انا و رسلی» (۴) کنایه از قضاء حتمی، و در آیهی «و نکتب ما قدموا و آثارهم» (۵) کنایه از عزیمت و قضاء حتمی است و در آیهی «و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس» (۶) کنایه از وجوب و وضع قانون و جعل حکم قطعی است. و کلمه (صیام) و کلمه (صوم) در لغت مصدر، و به معنای خودداری از عمل است، مثلاً صوم از خوردن، و صوم از نوشیدن، و از جماع و از سخن گفتن و راه رفتن و امثال آن به معنای خودداری از آنها است، و چه بسا در معنای آن این قید را اضافه کرده باشند، که به معنای خودداری از خصوص کارهایی است که دل آدمی مشتاق آن باشد، و اشتیهای آن را داشته باشد. صاحب این گفتار گفته: معنای صوم در اصل لغت خودداری از خصوص چنین کارهایی بوده، و لیکن بعدها در شرع در خصوص خودداری از کارهای معینی استعمال شده، و آن هم خودداری از طلوع فجر تا مغرب و توام با نیت است و منظور از «الذین من قبلکم» امت‌های گذشته و قبل از ظهور اسلام است، امت‌های انبیاء قبل، چون امت موسی و عیسی و غیر ایشان است. چون هر جا که در قرآن کریم این کلمه به چشم می‌خورد معهود همین معنا است، البته این به آن معنا نیست که جمله «کما کتب علی الذین من قبلکم» در مقام اطلاق از حیث اشخاص است و می‌خواهد بفرماید: تمامی تک تک امتها روزه داشته‌اند و نیز به آن معنا نیست که بفهماند روزه اسلام شبیه روزه امت‌های پیشین است، پس آیه شریفه نه دلالت بر این دارد که تمامی امتها بدون استثناء روزه داشته‌اند، و نه دلالت دارد بر اینکه روزه همه امتها مانند روزه ما مسلمانان در خصوص رمضان و از ساعت فلان تا ساعت فلان و دارای همه خصوصیات روزه ما بوده، بلکه تنها در این مقام است که اصل روزه و خودداری را در امت‌های پیشین اثبات کند، و بفرماید: امت‌های پیشین هم روزه داشته‌اند. و مراد از جملهی (الذین من قبلکم ... الخ) امت‌های گذشته دارای ملت و دین است البته همانطور که گفتیم نه همه آنها، و قرآن کریم معین نکرده که این امتها کدامند، چیزی که هست از ظاهر جملهی (کما کتب ... الخ) بر می‌آید که امت‌های نامبرده اهل ملت و دین بوده‌اند که روزه داشته‌اند، و از تورات و انجیل موجود در دست یهود و نصارا هیچ دلیلی که دلالت کند بر وجوب روزه بر این دو ملت دیده نمی‌شود، تنها در این دو کتاب فراهائی است که روزه را مدح می‌کند، و آن را عظیم می‌شمارد. و اما خود یهود و نصارا را می‌بینیم که تا عصر حاضر در سال چند روز به اشکالی مختلف روزه می‌گیرند، یا از خوردن گوشت و یا از شیر و یا از مطلق خوردن و نوشیدن خودداری می‌کنند و نیز در قرآن کریم داستان روزه زکریا و قصه روزه مریم از سخن گفتن آمده است. و در غیر قرآن مساله روزه از اقوام بی دین نیز نقل شده، همچنانکه از مصریان قدیم و یونانیان و رومیان قدیم و حتی وثنی‌های هندی تا به امروز نقل شده، که هر یک برای خود روزهای داشته و دارند، بلکه می‌توان گفت عبادت و وسیله تقرب بودن روزه از اموری است که فطرت آدمی به آن حکم می‌کند، که بحثش خواهد آمد ان شاء الله. و بعضی گفته‌اند که مراد از جمله (الذین من قبلکم) یهود و نصارا و یا انبیای سابق است، که بر طبق هر یک از این دو قول روایاتی هم آمده، ولی روایاتی است که خالی از ضعف نیست.

و ثنیه (همانطور که اشاره شد) به منظور تقرب و ارضای آله خود و در هنگامی که جرمی مرتکب میشدند به منظور خاموش کردن فوران خشم خدایان روزه می‌گرفتند، و همچنین وقتی حاجتی داشتند به منظور برآمدنش دستبه این عبادت میزدند و این قسم روزه در حقیقت معامله و مبادله بوده، عابد با روزه گرفتن احتیاج معبود را بر می‌آورده تا معبود هم حاجت عابد را بر آورد، و یا او رضایت این را به دست می‌آورده، تا این هم رضایت او را حاصل کند. ولی در اسلام روزه معامله و مبادله نیست، برای اینکه خدای عزوجل بزرگتر از آن است که در حقش فقر و احتیاج و یا تاثر و اذیت تصور شود، و سخن کوتاه آنکه خدای سبحان بری از هر نقص است، پس هر اثر خوبی که عبادتها داشته باشد، حال هر عبادتی که باشد تنها عاید خود عابد می‌شود، نه خدای تعالی و تقدس، همچنانکه اثر سوء گناهان نیز هر چه باشد به خود بندگان برمیگردد «ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها» (۷) این معنائی است که قرآن کریم در تعلیماتش بدان اشاره می‌کند، و آثار اطاعتها و نافرمانیها را به انسان بر می‌گرداند انسانی که جز فقر و احتیاج چیزی ندارد، و باز قرآن در باره‌اش می‌فرماید: «یا ایها الناس! انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی» (۸). و در خصوص روزه، همین برگشتن آثار اطاعت به انسان را در جمله‌ی (لعلکم تتقون) بیان کرده، می‌فرماید: فائده روزه تقوا است، و آن خود سودی است که عاید خود شما می‌شود، و فائده داشتن تقوا مطلبی است که احدی در آن شک ندارد، چون هر انسانی به فطرت خود این معنا را درک می‌کند، که اگر بخواهد به عالم طهارت و رفعت متصل شود، و به مقام بلند کمال و روحانیت ارتقاء یابد، اولین چیزی که لازم است بدان ملتزم شود این است که از افسار گسیختگی خود جلوگیری کند، و بدون هیچ قید و شرطی سرگرم لذت‌های جسمی و شهوات بدنی نباشد، و خود را بزرگتر از آن بداند که زندگی مادی را هدف بپندارد، و سخن کوتاه آنکه از هر چیزی که او را از پروردگار تبارک و تعالی مشغول سازد بپرهیزد. و این تقوا تنها از راه روزه و خودداری از شهوات بدست می‌آید، و نزدیکترین راه و مؤثرترین رژیم معنوی و عمومی‌ترین آن به طوری که همه مردم در همه اعصار بتوانند از آن بهره‌مند شوند، و نیز هم اهل آخرت از آن رژیم سود ببرند، و هم شکم‌بارگان اهل دنیا، عبارت است از خودداری از شهوتی که همه مردم در همه اعصار مبتلای بدانند، و آن عبارت است از شهوت شکم از خوردن و آشامیدن، و شهوت جنسی که اگر مدتی از این سه چیز پرهیز کنند، و این ورزش را تمرین نمایند، به تدریج نیروی خویشنداری از گناهان در آنان قوت می‌گیرد و نیز به تدریج بر اراده خود مسلط می‌شوند، آن وقت در برابر هر گناهی عنان اختیار از کف نمیدهند، و نیز در تقرب به خدای سبحان دچار سستی نمی‌گردند، چون پر واضح است کسی که خدا را در دعوتش به اجتناب از خوردن و نوشیدن و عمل جنسی که امری مباح است اجابت می‌کند، قهرا در اجابت دعوت به اجتناب از گناهان و نافرمانیها شنواتر، و مطیعتر خواهد بود، این است معنای آنکه فرمود: (لعلکم تتقون).

ایام معدودات

منسوب آمدن کلمه (ایام) بنابر ظرفیت و به تقدیر کلمه (فی) است، و این ظرف (در ایامی معدود) متعلق است به کلمه (صیام)، و ما در سابق هم گفتیم که نکره آمدن ایام و اتصاف آن به صفت (معدودات) برای این است که بفهماند تکلیف نامبرده ناچیز و بدون مشقت است، تا به این وسیله مکلف را در انجام آن دل و جرات دهد، و از آنجا که ما در سابق گفتیم آیه‌ی «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن ... الخ» بیان ایام است، قهرا مراد از ایام معدودات همان ماه رمضان خواهد بود. بعضی از مفسرین گفته‌اند: که مراد از ایام معدودات روزه مستحبی سه روز در هر ماه و روز عاشورا است، و بعضی دیگر گفته‌اند: ایام البیض یعنی سیزده و چهارده و پانزدهم هر ماه، و نیز روزه عاشوراء است، که مسلمانان و رسول خدا (ص) در این ایام روزه می‌گرفتند، آنگاه آیه شریفه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن ... الخ» نازل شد، و روزه‌های چند روز نامبرده نسخ گردید، و برای همیشه روزه رمضان واجب گشت. صاحبان این دو قول هر کدام به یک دسته روایات وارده از طرق اهل سنت و جماعت تمسک کرده‌اند، روایاتی که صرفنظر از سند، در بین خود تعارض دارند، و به همین جهت قابل اعتماد نیستند. دلیل عمده‌ای که ضعف این قول را روشن می‌کند دو چیز

است. اول اینکه: روزه همانطور که دیگران هم گفته‌اند یک عبادت عمومی و همگانی است، و اگر منظور از آیه شریفه مورد بحث آن بوده باشد که اینان گفتند، قطعاً تاریخ آن را ضبط می‌کرد، و دیگر اختلافی در ثبوتش پدید نمی‌آمد و به همین دلیل نسخ آن نیز ثابت میشد و کسی در آن اختلاف نمی‌کرد و می‌بینیم که اینطور نیست، و در هر دو قسمت اختلاف شدید هست. علاوه بر اینکه ملحق شدن عاشورا به سه روز در هر ماه و وجوب یا استحباب روزه آن به عنوان یک عید از اعیاد اسلامی از بدعت‌هایی است که بنی امیه (لعنهم الله) آن را ابداع کردند، بدین جهت ابداع کردند که در آن روز در واقعه کربلا ذریه رسول خدا (ص) و اهل بیت او را از بین بردند، مردانشان را کشتند و زنان و ذراری ایشان را به اسارت برده اموالشان را غارت کردند، و از خوشحالی و مسرت آن روز را مبارک شمرده، برای خود عید گرفتند، و روزه آنرا تشریح کردند تا از روزه گرفتن آن روز برکت بگیرند. و باز به همین منظور برای روزه آن روز فضائلی جعل کردند، و برکاتی تراشیدند، و احادیثی (به این مضمون که عاشورا یکی از اعیاد اسلامی است، و بلکه از اعیاد عامه‌ای است که حتی مشرکین جاهلیت و یهود و نصارا هم از زمان بعثت موسی و عیسی آن را پاس میدارند) جعل کردند، در حالیکه هیچ یک از این مضامین درست نیست، نه یهود عاشورا را عید می‌دانسته و نه نصارا، و نه مردم جاهلیت و نه اسلام، چون عاشورا نه یک روز ملی بوده تا نظیر نوروز و مهرگان عید ملی و قومی بشود، و نیز در آن روز هیچ واقعه‌ای از قبیل فتح و پیروزی برای ملت اسلام اتفاق نیفتاده، تا نظیر مبعث و میلاد رسول خدا (ص) روزی تاریخی برای اسلام باشد، و هیچ جهت دینی هم ندارد تا نظیر فطر و قربان عیدی دینی باشد، پس عزت و احترامی که بنی امیه برای عاشورا درست کرده‌اند عزتی است بدون جهت. دلیل دوم: بر ضعف این قول این است که آیه سوم از آیات مورد بحث یعنی آیه‌ی (شهر رمضان... الخ) سیاقی دارد که با نازل شدنش جدای از دو آیه دیگر نمی‌سازد، تا نسخ آیه‌های قبل باشد: چون ظاهر سیاق این است که جمله (شهر رمضان) خبر باشد برای مبتدائی که حذف شده، و یا مبتدائی باشد برای خبری که حذف شده، که توضیحش گذشت در نتیجه بیانی خواهد بود برای جمله‌ی (ایاما معدودات) و با در نظر گرفتن این معنا هر سه آیه کلام واحدی خواهد بود، که غرض واحدی را دنبال می‌کند، و آن عبارت است از واجب بودن روزه ماه رمضان. و اما اینکه کلمه (شهر رمضان) مبتداء و جمله‌ی «الذی انزل فیه القرآن» خبر آن باشد، هر چند نظریه‌ای است که آیه شریفه را مستقل از ما قبل می‌کند، و بنابر آن، آیه شریفه صلاحیت آن را دارد که به تنهایی نازل شده باشد، لیکن صلاحیت آن را ندارد که نسخ آیه قبلش باشد، برای اینکه میان نسخ و منسوخ باید منافاتی باشد، و میان این آیه و آیه قبلش هیچ منافاتی نیست، تا این نسخ آن باشد با اینکه گفتیم در نسخ باید منافات و تباینی در بین باشد. ضعیفتر از این قول، گفتار جمعی دیگر است، که از کلماتشان بر می‌آید که خواسته‌اند بگویند آیه دوم یعنی آیه‌ی (ایاما معدودات... الخ) نسخ آیه اول، یعنی آیه‌ی (کتب علیکم الصیام) است، به این بیان که قبل از اسلام روزه بر نصارا نیز واجب بود، ولی نصارا در آن کم و زیاد کردند، تا بالاخره بر عدد پنجاه روز قرار گرفت، آنگاه خدای تعالی برای مسلمین روزه رمضان را تشریح کرد، پس رسول خدا (ص) و مسلمانان در صدر اسلام و قبل از تشریح روزه رمضان همان روزه پنجاه روز مسیحیان را می‌گرفتند، و آیه اول هم همین را تشریح کرده، می‌فرماید شما مسلمانان نیز همان روزه مسیحیان را بگیرید، ولی آیه دوم وقتی نازل شد حکم آیه اول را نسخ کرد، چون فرمود: روزه در چند روز معینی واجب است. و وجه ضعیفتر بودن این قول از قول قبلی این است که همه ایرادهائی که به وجه قبلی وارد بود بر آن وارد است، علاوه بر اینکه متمم بودن آیه دومی برای اولی روشنتر از متمم بودن سومی برای دومی است، و نیز روایاتی که این قائل قول خود را مستند به آنها کرده جعلی بودن و مخالفتش با قرآن و با سیاق آیه روشنتر از مخالفت روایات قول اول با آیه است.

فمن کان منکم مریضاً او علی سفر فعدّه من ایام اخر

حرف فاء در ابتداء آیه می‌فهماند که مطلب آیه نتیجه و فرع آیه قبل است، که (کتب علیکم... الخ)، و نیز (ایاما معدودات... الخ)

الخ)، و معنای مجموع آن چنین می‌شود: روزه بر شما واجب شده، و نیز عدد معینی در آن رعایت شده، و همانطور که از اصل روزه رفع ید نمی‌شود، از عدد آن نیز صرف‌نظر نمی‌شود، پس اگر در ایام رمضان عارضه‌ای چون مرض و سفر پیش آید که حکم و جوب روزه را در آن ایام معدوده یعنی ایام رمضان بردارد از این ایام معدوده صرف‌نظر نمی‌شود، و باید به همان عدد در سایر روزها روزه گرفت، و این همان حقیقتی است که آیه سوم (و لتكملوا العدة... الخ) متعرض است، پس جمله‌ی (ایاما معدودات... الخ) همانطور که به بیان گذشته معنای تحقیر و ناچیز بودن ایام را افاده می‌کند، این معنا را هم افاده می‌کند، که همین عدد ناچیز رکنی است که در غرض و حکم روزه ماخوذ شده است. کلمه (مرض) به معنای خلاف صحت و سلامتی است و کلمه (سفر) از ماده (س) - ف - ر گرفته شده، که به معنای کشف است و گویا سفر را از این جهت سفر می‌خوانند که مسافر برای بیرون شدن از وطن از خانه‌اش منکشف و ظاهر می‌شود، و گویا اینکه فرمود: (او علی سفر) و مانند کلمه (مریضا) نفرمود: (مسافرا)، برای اشاره به این معنا بوده که آن مسافری روزه‌اش شکسته می‌شود که در حال حاضر مسافر باشد، نه در گذشته، (مثل کسی که در سفر ده روز در محلی اقامت کرده است، که چنین کسی قبلا- مسافر بوده، و فعلا- مقیم است، و روزه‌اش صحیح است) و نه در آینده (مثل کسی که می‌خواهد بعد از ظهر حرکت کند که چنین کسی روزه آن روزش صحیح است). بیشتر دانشمندان و علمای اهل سنت گفته‌اند: از آیه‌ی «فمن كان منكم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر... الخ»، استفاده می‌شود که مسافر می‌تواند روزه نگیرد، نه اینکه روزه گرفتن برایش حرام است، پس مریض و مسافر، هم می‌توانند روزه بگیرند، و هم اینکه افطار نموده به همان عدد از روزهای دیگر سال روزه بگیرند. لیکن این حرف صحیح نیست، زیرا گفتیم ظاهر جمله‌ی (فعدة من ایام اخر) (کسی که مریض و مسافر باشد باید چند روزی در ایام دیگر سال روزه بگیرد) عزیزت است، نه رخصت، یعنی از ظاهر آن بر می‌آید که مریض و مسافر نباید در رمضان روزه بگیرند، و این معنا از ائمه اهل بیت ع نیز روایت شده، و مذهب جمعی از صحابه از قبیل عبد الرحمان بن عوف، و عمر بن خطاب، و عبد الله بن عمر، و ابی هریره، و عروه بن زبیر، نیز همین است، پس جمله نامبرده حجتی است علیه علمای نامبرده از اهل سنت. ایشان برای توجیه نظریه خود چیزی در آیه تقدیر گرفته گفته‌اند، تقدیرش «فمن كان مریضا او علی سفر فافطر فعدة من ایام اخر» است، یعنی هر کس مریض یا مسافر باشد، و به همین جهت افطار کرده باشد به همان عدد از روزهای دیگر روزه بگیرد. و این تقدیر دو اشکال دارد، اول اینکه اصولا- همانطوری که گفته‌اند تقدیر گرفتن خلاف ظاهر است، (وقتی گوینده‌های سخن می‌گویند تمامی کلماتی که در افاده منظورش دخالت دارد در کلام خود می‌آورد، و چیزی را نگفته نمی‌گذارد) مگر آنکه به اتکاء قرینه‌ای که در کلامش هست یک کلمه را حذف کند، چون یقین دارد خواننده یا شنونده با وجود آن قرینه میفهمد که فلان کلمه حذف شده است و اما بدون قرینه دست به چنین حذفی نمی‌زنند. اشکال دوم اینکه: به فرضی که تسلیم شویم و قبول کنیم که کلمه (فافطر) در آیه حذف شده، تازه این کلام هم دلالتی بر رخصت ندارد، (کدام شنونده‌ای از عبارت «و هر کس مریض یا مسافر باشد، و افطار کرده باشد در ایامی دیگر روزه بگیرد»، میفهمد روزه در سفر و مرض جایز است؟) آری نهایت چیزی که از عبارت «فمن كان مریضا او علی سفر فافطر»، در این مقام (که به گفته سایر مفسرین نیز مقام تشریح است) استفاده می‌شود، این است که افطارش گناه نبوده چون جایز بوده، البته جواز به معنای اعم از جوب و استحباب و اباحه، جوازی که با جوب و استحباب و اباحه میسازد، و اما اینکه به معنای سومی یعنی الزامی نبودن افطار باشد به هیچ وجه لفظ آیه بر آن دلالت ندارد، بلکه باز هم بر خلاف آن دلالت می‌کند، چون قانونگذار حکیم در مقام تشریح خود، هرگز در بیان آنچه باید بیان کند کوتاهی نمی‌کند، و این خود روشن است.

و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین

کلمه «یطیقون» از مصدر اطاقه است، و اطاقه همانطور که بعضی گفته‌اند به معنای به کار بستن تمامی قدرت در عمل است که

لازمه آن این است که عمل نامبرده آنقدر دشوار باشد، که همه نیروی انسان در انجامش مصرف شود، در نتیجه معنای جمله «و علی الذین یطیقونه» این است که هر کس روزه برایش مشقت داشته باشد، و کلمه «فدیه» به معنای بدل و عوض است و در اینجا به معنای عوض مالی است، که همان طعام مسکین یعنی سیر کردن یک مسکین گرسنه است از غذائی که خود انسان می‌خورد، البته نه آن غذای ساده‌ای که گاهی می‌خورد، و نه آن غذای لذیذی که باز گاه گاه می‌خورد، بلکه از غذای متوسطی که غالباً استفاده می‌کند، و حکم این فدیة نیز مانند حکم قضای روزه مریض و مسافر واجب است، چون تعبیر «و علی الذین» تعبیری است که وجوب تعیینی را می‌رساند، نه تخییری و نه رخصت را. بعضی از مفسرین گفته‌اند جمله نامبرده نیز رخصت را می‌رساند و سپس نسخ شده چون خدای سبحان در اول، همه مردم را که می‌توانند روزه بگیرند مخیر کرد بین روزه گرفتن و کفاره دادن از هر روز به طعام یک مسکین، چون مردم در آن ایام عادت به روزه نداشتند، بعدها که رفته رفته عادت کردند، این آیه به وسیله آیهی «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه ... الخ» نسخ شد. بعضی دیگر از همین مفسرین گفته‌اند: تنها نسبت به اشخاص توانا نسخ شد و قرار شد حتماً روزه بگیرند، و اما مثل پیر زن و پیر مرد سالخورده و زن حامله و زن بچه شیرده آیه نسخ نشد، و حکم جواز افطار و فدیة دادن باقی ماند. و به جان خودم اینگونه تفسیرها بازی کردن با قرآن و پاره پاره کردن آیات آن است، و اگر خواننده عزیز در آیات سهگانه مورد بحث دقت کند خواهد دید که هر سه یک غرض را دنبال می‌کند، و یک سیاق متصل و جملائی به هم پیوسته و بیانی روشن دارد، آنگاه اگر این کلام واحد و پیوسته را با نظریه این مفسرین تطبیق دهد، خواهد دید که دیگر آن سیاق پیوسته را ندارد، جملائی با یکدیگر متنافی است، اولش آخرش را نقض می‌کند، یک جا می‌گوید: «کتب علیکم الصیام» روزه بر شما واجب شده، دنبالش می‌گوید آنهایی که می‌توانند روزه بگیرند می‌توانند افطار نموده به جای آن طعام دهند، و در آخر می‌گوید: روزه بر همه شما واجب است تا حکم آخری ناسخ حکم فدیة نسبت به خصوص قادران باشد، و حکم فدیة نسبت به غیر قادران به حال خود باقی بماند، با اینکه در آیه شریفه بنا بر این تصویر حکم غیر قادرین اصلاً بیان نشده است. مگر اینکه کسی بگوید کلمه «یطیقونه» قبل از نسخ شدن به معنای قدرت داشتن است، و بعد از نسخ به معنای قدرت نداشتن، و این پیدا است که چقدر بی‌پایه است. و سخن کوتاه اینکه بنا بر این باید جملهی «و علی الذین یطیقونه ... الخ» که در وسط آیات قرار گرفته ناسخ جملهی «کتب علیکم الصیام» در اول آیات باشد، که با آن تنافی دارد، آن وقت این سؤال پیش می‌آید که چرا بدون هیچ علتی حکم ناسخ را مقید به کسانی کرده که توانائی ندارند. و نیز لازمه این تفسیر این است که جملهی «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه» تنها ناسخ حکم کسانی باشد که قادر بر روزه‌اند، نه آنهایی که از روزه عاجزند با اینکه ظاهر عبارت ناسخ مطلق است، هم قادر را شامل می‌شود و هم عاجز را، علاوه بر اینکه اصلاً منسوخ شامل حکم عاجز نبود، تا ناسخ بخواهد آن حکم را برای عاجز باقی بدارد، و این تالی فاسدها فاحشترین تالی فاسدهایند. حال اگر علاوه بر نسخ هائی که از آقایان برای تو خواننده عزیز نقل کردیم، نسخ‌های دیگری که در باره این سه آیه ذکر کرده‌اند اضافه کنی، آن وقت تفسیری عجیب خواهی دید، و آن نسخ‌ها این است که گفته‌اند جملهی «شهر رمضان» ناسخ جملهی «ایاما معدودات ... الخ» است، و جمله «ایاما معدودات» هم ناسخ جمله «کتب علیکم الصیام» است. بد نیست دوباره نسخ‌هایی را که آقایان در سه آیه قرآن قائل شده‌اند بشماریم، تا بازیگری با کلام خدا بر ایمان روشنتر بشود: ۱ - جملهی «و علی الذین یطیقونه ... الخ» ناسخ جملهی «کتب علیکم الصیام» است. ۲ - جملهی «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه» ناسخ حکم «و علی الذین یطیقونه» است. ۳ - جملهی «شهر رمضان» ناسخ جمله «ایاما معدودات» است. ۴ - جملهی «ایاما معدودات ... الخ» ناسخ «کتب علیکم الصیام» است. «مترجم» «فمن تطوع خیراً فهو خیر له» کلمه تطوع از ماده «ط - و - ع» است. و معنای طوع مقابل معنای کراهت است، و یا بگو به این معنا است که انسان کاری را به رضا و رغبت خود انجام دهد، آنگاه همین طوع وقتی به باب تفعل می‌رود و به صورت تطوع در می‌آید. معنای داوطلب بودن هم بر آن اضافه می‌شود پس تطوع به معنای این است که انسان خودش داوطلبانه کاری را انجام دهد که اطاعت خدا هم هست، بدون اینکه در انجام آن کراهتی داشته باشد، و اظهار ناراحتی و

گرانباری کند، حال چه اینکه آن عمل الزامی و واجب باشد. و چه غیر الزامی و مستحب. این معنای اصلی کلمه تطوع بوده، پس اگر می‌بینیم که فعلا- در خصوص افعال مستحب استعمال می‌شود یک اصطلاحی است جدید، که بعد از نزول قرآن در بین مسلمانان رائج گشته، و منشا هم این بوده که معمولا عمل نیکی که یک مسلمان داوطلبانه انجام می‌دهد عمل مستحب است، و اما عمل واجب هر چه هم که به طوع و رغبت انجام شود باز بوئی از اکراه و اجبار در آن هست. و سخن کوتاه آنکه کلمه «تطوع» همانطور که دیگران هم گفته‌اند دلالتی بر خصوص استحباب ندارد، نه ماده‌اش «ط - و - ع» و نه هیاتش «تفعل» در نتیجه می‌توان گفت حرف «فاء» که در آغاز جمله آمده جمله را فرع و نتیجه معنایی می‌کند که از کلام سابق استفاده میشد، و معنای مجموع کلام - و خدا داناتر است - این می‌شود: روزه بر شما واجب شده است، و در آن خیر و صلاح شما رعایت شده، علاوه بر اینکه با داشتن این فریضه شما هم جزء امت‌هائی می‌شوید که قبل از شما بودند، با این تفاوت که در این فریضه تخفیف و تسهیلی برای شما منظور شده است، پس آن را به طوع و رغبت بیاورید، نه با کراهت چون هر کس عمل خیر را به طوع بیاورد بهتر است تا همان عمل را به کره بیاورد. از اینجا روشن می‌شود که جمله‌ی «فمن تطوع خیرا» از قبیل به کار بردن سبب در جای مسبب است، ساده‌تر بگویم در این جمله سخن از خصوص روزه نشده بلکه سخن از مطلق تطوع خیر شده، که سبب تطوع در روزه است، نظیر آیه‌ی «قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک و لکن الظالمین بایات الله یجحدون» (۹) یعنی غم مخور و صبر کن که علت تکذیب ایشان انکار آیات خدا است، چون در این آیه نیز سبب تکذیب در جای تکذیب نشسته. بعضی از مفسرین گفته‌اند جمله مورد بحث یعنی «فمن تطوع خیرا فهو خیر له» مرتبط به جمله قبل است، که می‌فرمود: «و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین ... الخ»، و معنای مجموع آن دو جمله این است که کسی که بیشتر از طعام یک مسکین فدیة بدهد، مثلا برای یک روز روزه دو نفر مسکین را طعام دهد و یا طعام دو مسکین را به یک نفر بدهد برایش بهتر است. اشکالی که بر این تفسیر وارد است همانست که گفتیم: کلمه «تطوع» اختصاص به مستحبات ندارد علاوه بر اینکه بنا بر این تفسیر فاء تفریع بی‌معنا می‌شود چون در نتیجه قرار گرفتن تطوع به آن معنا «بیش از طعام یک مسکین دادن» بر حکم فدیة هیچ نکته معقولی بنظر نمی‌رسد، علاوه بر اینکه اصولا کلمه «تطوع بخیر» هیچ دلالتی بر زیادتر دادن ندارد.

و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون

این جمله متمم جمله قبلی است، و معنایش به حسب تقدیر - به آن بیانی که گذشت - این می‌شود با روزهای که بر شما واجب شده تطوع کنید، و آن را داوطلبانه بیاورید، که تطوع به کار خیر بهتر است، و روزه هم که خیر شما است پس تطوع به روزه هم خیری علاوه بر خیر دیگر است. بعضی از مفسرین گفته‌اند: جمله مورد بحث یعنی «و ان تصوموا خیر لکم» خطاب به کسانی است که از روزه گرفتن معذورند، نه عموم مؤمنین که در جمله «روزه بر شما واجب شده» مخاطب بودند، چون ظاهر عبارت نامبرده رجحان روزه است، و معلوم است که رجحان با ترک هم می‌سازد، در نتیجه عبارت ظاهر در استحباب روزه می‌شود نه وجوب که منافی با ترک است، و چون میدانیم روزه واجب است ناگزیر عبارت نامبرده را حمل می‌کنیم بر رجحان و استحباب روزه برای کسانی که از ناحیه شرع مجاز در ترک آنند، مانند مریض و مسافر که می‌گوئیم روزهای که بر همه واجب است بر مریض و مسافر مستحب است، و بهتر آن است که آنها نیز روزه را بر افطار ترجیح دهند، و در عین حال قضای آنها هم بگیرند. اما این تفسیر به خاطر اشکالاتی که بر آن وارد است صحیح نیست. اشکال اول اینکه: دلیلی بر طبق آن نیست. اشکال دوم اینکه: اگر مراد از جمله‌ی «و ان تصوموا خیر لکم» استحباب روزه برای مریض و مسافر بود، با در نظر گرفتن اینکه در جمله‌ی «فمن کان منکم مریضا ... الخ» مریض و مسافر غایب به حساب آمده‌اند، جا داشت در جمله بعدی هم غایب به حساب آمده، در باره‌شان بفرماید: «و ان یصوموا خیر لهم» مریض و مسافر اگر روزه بگیرند بر ایشان بهتر است، ولی فرمود: «اگر روزه بگیرید برایتان بهتر است» پس معلوم

می‌شود در جمله دوم روی سخن با خصوص مسافر و مریض نیست. اشکال سوم اینکه: جمله اولی به خوبی دلالت دارد بر اینکه مریض و مسافر مختارند در گرفتن و نگرفتن روزه، نه اینکه گرفتن روزه رجحان داشته باشد، بلکه جمله بعدیش که می‌فرماید: «فعدة من ايام اخر» صریح در این است که حتما باید در روزهای دیگر روزه بگیرند، آن وقت چطور مفسرین نامبرده می‌توانند بگویند آیه در صدد بیان رجحان روزه بر ترک آن است. اشکال چهارم اینکه: اگر جمله اولی «فمن كان منكم ... الخ» در صدد بیان ترخیص روزه برای مسافر و مریض باشد، و بگوید گرفتن و نگرفتن روزه برای معذورین یکسان است، البته جا داشت در جمله بعدی بفرماید بلکه گرفتن آن بهتر است، تا یک طرف تخییر را ترجیح داده و بیانگر رجحان آن باشد، ولی جمله اولی در مقام بیان روزه رمضان و روزه ایام دیگر سال است، و با چنین زمینه‌ای دیگر ممکن نیست تنها از جمله‌ی «و ان تصوموا خیر لکم» و بدون هیچ قرینه‌ای در کلام استفاده کنیم که می‌خواهد روزه رمضان را بر روزه غیر رمضان ترجیح دهد. اشکال پنجم اینکه: مقام آیات، مقام بیان حکم نیست، تا ظهور رجحان از جمله «فمن كان» با حکم وجوبی منافات پیدا کند، بلکه مقام، همانطور که در سابق هم گذشت مقام بیان ملاک تشریح است، و اینکه اگر شارع اسلام حکمی را صادر می‌کند خالی از فلسفه و حکمت و خیر و نیکوئی نیست، و عینا نظیر آیه‌ی «فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم» (۱۰)، و آیه‌ی «فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون» (۱۱)، و آیه‌ی «تؤمنون بالله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون» (۱۲) است که در هر سه آیه می‌فرماید، حکمی که شده برای شما خیر است و آیات در این باب بسیار است

شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی

ماه رمضان نهمین ماه از ماه‌های سال قمری و عربی است، که بین ماه شعبان و شوال واقع است، و در قرآن کریم از ماه‌های دوازدهگانه غیر از ماه رمضان نام هیچ ماه دیگری نیامده. و کلمه نزول به معنای پائین آمدن و وارد شدن از نقطه بلند است، و فرق میان انزال و تنزیل این است که انزال به معنای نازل کردن دفعی و یک پارچه است، و تنزیل به معنای نازل کردن تدریجی است، و کلمه «قرآن» اسم کتابی است که خدای تعالی آنرا بر پیامبر گرامیش محمد ص نازل کرده، و به این جهت آن را قرآن نامیده که «قبلا از جنس خواندنیها نبود، و به منظور اینکه درخور فهم بشر شود نازلش کرد و در نتیجه کتابی خواندنی شد» چنانکه فرمود: «انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون» (۱۳) و این کلمه هم بر مجموع قرآن اطلاق می‌شود و هم بر اجزای آن. و این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه قرآن یک پارچه در ماه رمضان نازل شده، از سوی دیگر ظاهر آیه شریفه: «و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث، و نزلناه تنزیلا» (۱۴) دلالت دارد بر اینکه قرآن کریم به تدریج و در مجموع مدت دعوت رسول خدا (ص) یعنی در مدت تقریبا بیست و سه سال نازل شده، تاریخ هم مؤید این معنا است، و از همین جهت بعضی گمان کرده‌اند که آیه مورد بحث با این آیه منافات دارد. و بعضی دیگر در پاسخ گفته‌اند: قرآن کریم دو بار نازل شده، یک بار در ماه رمضان به طور یک پارچه به آسمان دنیا نازل شد و بار دیگر از آسمان دنیا به تدریج بر زمین نازل شده، و این پاسخی است که مفسرین نامبرده آنرا از روایات گرفته‌اند که بعضی از آنها را در بحث روایتی آینده نقل خواهیم کرد. ان شاء الله ولی بعضی دیگر به این مفسرین اشکال کرده‌اند، که در آیه مورد بحث که تعبیر به انزال - یعنی نازل شدن یک پارچه - فرموده دنبالش فرموده: «هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان» به این منظور نازل شده که باید هدایتگر مردم و فارق میان حق و باطل باشد، و دلالتی روشن از هدایت ارائه دهد، و این معنا با نازل شدن به آسمان دنیا نمی‌سازد، چون بنا بر این تفسیر قرآن کریم سالها در آسمان دنیا بود، در حالی که هدایتگر برای مردم نبود. بعضی دیگر از این ایراد پاسخ داده‌اند به اینکه هدایت بودن قرآن البته به این معنا که می‌تواند هادی مردم باشد و مردم را از ضلالت نجات دهد و فارق میان حق و باطل باشد، معنائی است که منافات ندارد با اینکه چند سالی در آسمان دنیا بدون هدایت فعلی و خلاصه راکد مانده باشد، تا وقتی زمان به کار افتادنش رسید از آسمان به زمین نازل گردد، و نظائر آن بسیار است، مانند

قوانینی که از مجلس قانونگذاری گذشته تا هر وقت زمان بکار بردن فلان ماده‌اش رسید آنرا به کار ببرند، و از قوه به فعلیت در آورند. این بود پرسش و پاسخهایی که پیرامون آیه کرده‌اند، و لیکن حق مطلب این است که حکم قوانین و دستورات با حکم خطباتی که متوجه اشخاص می‌شود فرق دارد، در خطبات باید قبل از صدور خطاب مخاطبی باشد، هر چند به مدتی اندک آنگاه به او خطاب کنند، و معنا ندارد خطاب از مقام مخاطب جلوتر باشد، و در قرآن کریم از این خطابها بسیار است، مانند خطاب در آیه «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاورکما» (۱۵). و خطاب در آیه «و اذا راوا تجاراً او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائماً» (۱۶) و آیه «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه، فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر، و ما بدلوا تبدیلاً» (۱۷) که در این سه آیه و امثال آن خطابها متوجه مخاطبینی است که قبل از خطاب وجود داشته‌اند. علاوه بر اینکه در قرآن کریم ناسخ و منسوخ هست و معنا ندارد که ناسخ و منسوخ هر دو در یک زمان نازل شوند. بعضی از مفسرین پاسخ داده‌اند که مراد از نزول قرآن در ماه رمضان نزول آن قسمتی از قرآن است که در رمضان نازل شده. ولی این جواب هم درست نیست، برای اینکه مشهور در نزد مفسرین این است که رسول خدا (ص) که مبعوث به قرآن بوده در روز بیست و هفتم از ماه رجب مبعوث شده، و بین رجب تا رمضان بیش از یک ماه فاصله است، آن وقت چگونه ممکن است در این مدت بعثت آن جناب از نزول قرآن خالی باشد. از این هم که بگذریم آیه‌های اول سوره «علق» شهادت می‌دهد که این سوره اولین سوره‌های بوده که نازل شده، و در اولین روز بعثت نازل شده، و همچنین سوره «مدرثر» شهادت می‌دهد که در روزهای اول دعوت نازل شده، و به هر حال بسیار بعید است که اولین آیه نازل، در ماه رمضان باشد علاوه بر اینکه جمله مورد بحث که می‌فرماید: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» دلالت صریحی ندارد بر اینکه مراد از قرآن اولین قسمت نازل آن باشد، پس حمل آیه بر اولین جزء نازل آن حملی است بدون دلیل. و نظیر این آیه در دلالت بر اینکه قرآن در یک زمان نازل شده آیه «و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلۃ مبارکۃ انا کنا منذرین» (۱۸) و آیه «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» (۱۹) می‌باشد چونکه از این آیات بر می‌آید همه قرآن در یک زمان نازل شده، و ظاهر آنها نمی‌سازد با اینکه منظور نزول اولین قسمت نازل آن باشد، و یا منظور اولین روز انزال آن باشد، قرینه‌ای هم در کلام نیست که بخاطر آن قرینه بتوانیم دست از ظاهر آن برداریم. و آنچه از تدبر در آیات کتاب بر می‌آید مطلبی دیگر غیر از همه این مطالب است، چون در آیاتی که می‌گوید قرآن در ماه رمضان و یا در شبی از شب‌های آن نازل شد تعبیر به انزال آمده، که دلالت بر نازل کردن یکپارچه قرآن دارد، و در هیچ یک از آنها تعبیر به تزیل نیامده، مثلاً یکجا فرموده: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» (۲۰) جای دیگر فرموده: «حم و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلۃ مبارکۃ» (۲۱)، و در جای دیگر فرموده: «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» (۲۲). و این تعبیر و نازل شدن یکپارچه به دو اعتبار می‌تواند باشد، یکی به اعتبار اینکه مجموع و روی هم رفته قرآن و یا بعضی از آن یکپارچه و یک دفعه نازل شده هر چند که تک تک آیاتش به تدریج نازل شده باشد، همچنانکه در مورد باران با اینکه قطره قطره نازل می‌شود، ولی به اعتبار اینکه مجموع باران‌ها و قطرات مفید فائده بوده تعبیر می‌کند به اینکه «کماء انزلناه من السماء» (۲۳) و نیز به همین اعتبار فرموده: «کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته» (۲۴). دوم به اعتبار اینکه کتاب ماورای آنچه ما با فهم عادی خود از آن می‌فهمیم، که معلوم است فهم عادی ما مستلزم آن است که آیاتش را جدا جدا تدبر کنیم، و خود هم جدا جدا و به تدریج نازل شود، حقیقت دیگری دارد که به لحاظ آن حقیقت امری واحد و غیر تدریجی است، و نزولش به انزال - یک دفعه - است، نه تزیل (نزول بتدریج). و همین اعتبار دومی از آیات کریمه قرآن استفاده می‌شود مانند آیه «کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» (۲۵) چون کلمه «احکمت» از احکام است و احکام در مقابل «تفصیل» است، و تفصیل عبارت است از اینکه کتاب را فصل فصل و قطعه قطعه کنند، در نتیجه احکام به معنای آن است که به نحوی باشد که جزء جزء نداشته و اجزایش از یکدیگر متمایز نباشد، چون همه‌اش به یک معنا بر می‌گردد، که آن معنا جزء و فصل ندارد و آیه شریفه صریح است در اینکه این تفصیل که ما امروز در قرآن مشاهده می‌کنیم تفصیلی است که بعدها به قرآن داده شده، و گرنه در آغاز محکم و بدون

جزء و فصل بوده. از این آیه روشنتر، آیهی «و لقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم هدى و رحمه لقوم يؤمنون. هل ينظرون الا تاويله يوم ياتي تاويله يقول الذين نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق» (۲۶). و آیهی «و ما كان هذا القرآن ان يفترى من دون الله، و لكن تصديق الذى بين يديه و تفصيل الكتاب لا ريب فيه من رب العالمين» تا آنجا که می‌فرماید: «بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه و لما ياتهم تاويله» (۲۷) چه از این آیات و مخصوصا آیه شریفه سوره یونس به خوبی استفاده می‌شود که مساله تفصیل و جداسازی امری است که بعدها بر کتاب خدا عارض شده است و قبلا به این صورت نبوده. پس کتاب به خودی خود چیزی است، و تفصیلی که عارض بر آن شده چیزی دیگر، و کفاری که کتاب را تکذیب کردند تکذیبشان مربوط به تفصیل کتاب است، و ناشی از این است که فراموش کردند این تفصیل به چه چیز برگشت می‌کند و به زودی در قیامت میفهمند و جز فهمیدن چاره‌های ندارند، آن وقت پشیمان می‌شوند در حالی که پشیمانی سودی برایشان نداشته، و راه‌گریزی هم ندارند، و این آیه اشعاری هم به این معنا دارد که کتاب اصلی تاویل کتاب خواندنی یعنی قرآن است. از آیه مورد بحث روشنتر این آیه شریفه است: «حم و الكتاب المبين، انا جعلناه قرآنا عربيا لعلكم تعقلون و انه فى ام الكتاب لدینا لعلی حکیم» (۲۸) چون این آیه ظهور در این معنا دارد که قرآن قبلا در کتاب مبینی بوده که خواندنی و عربی نبوده، و بعدها خواندنی و عربی شده، و لباس الفاظ آنهم به واژه عربیت پوشیده، تا مردم آن را بفهمند و گرنه همین کتاب قبلا در «ام الكتاب»، که نزد خدا مقامی بلند داشته است، بوده مقامی که دست خرد بدان نمی‌رسد، کتابی که حکیم است، یعنی مانند کتاب قرآن آیه و سوره سوره نیست. و آیات شریفه «فلا اقسام بمواقع النجوم، و انه لقسم لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم، فى کتاب مکنون، لا- یمسه الا- المطهرون، تنزيل من رب العالمين» (۲۹) نیز در سیاق آیه سوره زخرف است، چون از ظاهر آن به خوبی بر می‌آید، قرآن کریم در کتاب مکنون و پنهان از دید بشر قرار داشته، در کتابی که جز پاکان کسی با آن تماس ندارد، و از آن کتاب که نزد رب العالمین است نازل شده است، و اما قبل از نازل شدن موقعیتی در کتاب مکنون داشته، مکنون از اغیار همان که در آیه سوره زخرف ام الكتابش خوانده، و در سوره بروج لوح محفوظش نامیده و فرموده: «بل هو قرآن مجید فى لوح محفوظ» (۳۰) بلکه این لوح از این جهت محفوظ است که دگرگونگی در آن راه ندارد، و معلوم است قرآنی که باید به تدریج نازل شود (چون به عالمی نازل می‌شود که زمان و تدرج بر همه آن حاکم است) هرگز از ناسخ و منسوخ و از تدرج خالی نیست و این تدرج خود نوعی تبدل است، پس کتاب مبین که اصل قرآن است و خالی از تفصیل و تدرج است، امری است غیر این قرآن نازل شده، و قرآن به منزله لباسی استبرای آن امر. و همین معنا یعنی اینکه قرآن، نازل شده و بشری شده کتاب مبین (که ما آن را حقیقت کتاب مینامیم) باشد، و به منزله لباسی باشد برای اندام صاحب لباس، و مثال باشد برای حقیقت و نیز به منزله مثل باشد برای غرض صاحب کلام، خود مصحح آن است که احیانا آن حقیقت را هم قرآن بنامیم همچنانکه در آیه شریفه: «بل هو قرآن مجید فى لوح محفوظ» (۳۱) و آیاتی دیگر این تعبیر آمده، و همین نکته باعث می‌شود که آیهی «شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن» (۳۲)، و آیهی «انا انزلناه فى لیلۃ القدر» (۳۳)، و آیهی «انا انزلناه فى لیلۃ مبارکة» (۳۴) را که دلالت دارند بر اینکه قرآن یک دفعه نازل شده حمل کنیم بر نازل شدن حقیقت قرآن، یعنی کتاب مبین، بر قلب رسول خدا (ص) در یک شب، همچنانکه همین قرآن بعد از آنکه بشری و خواندنی و مفصل شد، تدریجا در مدت بیست و سه سال دعوت نبویه نازل شده است. این نزول تدریجی از آیات زیر استفاده می‌شود: «و لا- تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه» (۳۵) و آیات «لا تحرك به لسانك لتعجل به، ان علینا جمعه و قرآنه، فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانہ» (۳۶) چون از این آیات بر می‌آید که رسول خدا (ص) می‌دانسته چه آیه‌ای بر او نازل می‌شود، و به همین جهت قبل از آنکه وحی آیه‌ای تمام شود او از پیش، آیه را می‌خوانده، و خدای تعالی از این کار نهی فرمود، که ان شاء الله توضیحش در جای مناسب خواهد آمد. و سخن کوتاه آنکه: اگر کسی در آیات قرآنی تدبر و دقت کند هیچ چاره‌ای جز این ندارد که اعتراف کند به اینکه آیات قرآنی دلالت دارد بر اینکه این قرآنی که تدریجا بر رسول خدا (ص) نازل شده متکی بر حقیقتی است متعالی و بس بلند که عقول عامه بشر قاصر از درک آن، و دست

افکار ملوث به لوث هوسها و قذارت‌های مادی‌شان از رسیدن به آن حقیقت کوتاه است، و اینکه نخست این حقیقت بر رسول خدا (ص) نازل شده بود و به وی تعلیم داده بود که منظورش از کتاب (که بعداً تدریجاً نازل می‌شود) چیست. و ما ان شاء الله در بحث پیرامون تاویل و تنزیل در تفسیر آیه شریفه: «هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات» (۳۷) باز در این باره سخن خواهیم گفت. این آن مطلبی است که گفتیم با دقت و تدبر از آیات کریمه قرآن به دست می‌آید بلکه محدثین که کارشان تنها نقل حدیث است و نیز علمای علم کلام و همچنین علمای مادی این عصر از آنجا که منکر ماورای ماده و محسوساتند ناگزیر شده‌اند این آیات و نظائر آن را که دلالت دارند بر اینکه مثلاً قرآن هدایت و رحمت و نور و روح و مواقع نجوم و کتاب مبین است، و یا در لوح محفوظ و نازل از ناحیه خدا است، و یا در صحف مطهره است، و یا تعبیرات دیگری که از قرآن شده، همه را حمل کنند بر اقسامی از استعاره و مجازگوئی، و با این عمل خود قرآن را همپایه یک کتاب شعری کرده‌اند، (که به قول معروف هر چه گزافتر و دروغتر باشد شیرینتر و شیواتر است). بعضی دیگر از اهل بحث و تحقیق در معنای اینکه چگونه ممکن است قرآن در ماه رمضان نازل شده باشد؟ گفتاری دارد که خلاصه‌اش از نظر خواننده می‌گذرد. هیچ شکی نیست در اینکه بعثت رسول خدا (ص) قرین و توأم با نزول اولین بخش آن بوده، و در آن بخش به وی دستور داده که مردم را تبلیغ و انداز کن، از سوی دیگر در این نیز هیچ شکی نیست که بعثت و نزول اولین بخش قرآن، در شب اتفاق افتاده، برای اینکه آیه شریفه: «انا انزلناه فی لیلة مبارکه انا کنا منذرین» (۳۸)، صریحاً می‌فرماید: که قرآن در شب نازل شده، و باز شکی نیست که آن شب از شب‌های رمضان بوده، برای اینکه در سوره بقره آیه ۵۸۱ می‌فرماید: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن». پس تا اینجا هیچ شکی نیست تنها گفتگو در این است که منظور این آیات تمام قرآن است یا بعضی از آن؟ در پاسخ از این سؤال می‌گوئیم: گو اینکه همه قرآن در یک شب نازل نشده، اما همینکه سوره حمد که مشتمل بر بسیاری از معارف قرآن است در یک شب نازل شده، مثل این است که همه قرآن در یک شب نازل شده باشد، و به همین اعتبار می‌شود گفت: «ما قرآن را در فلان شب نازل کردیم» پاسخ دیگری که می‌توان گفت اینکه: کلمه قرآن همانطور که بر همه آیات بین دو جلد اطلاق می‌شود، بر بعضی از آن نیز اطلاق می‌گردد، همانطور که بر سایر کتب آسمانی از قبیل تورات و انجیل و زبور نیز اطلاق می‌گردد، و این خود اصطلاحی است از قرآن کریم. آنگاه اضافه کرده: که اولین بخشی که نازل شده «اقرء باسم ربک الذی خلق» (... ۳۹) است که در شب بیست و پنجم رمضان نازل شد، در حالی که رسول خدا (ص) در وسط بیابان بود، و به طرف خانه خدیجه می‌آمد، همینکه این آیات به وی وحی شد به خاطرش رسید از جبرئیل پرسد: چگونه پروردگار خود را یاد کند، دوباره جبرئیل خود را به وی نشان داد و تعلیمش داد که بگوید: «بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین» تا آخر سوره حمد، و سپس کیفیت نماز را به او یاد داد، و از نظرش غائب شد، رسول خدا (ص) به خود آمد در حالی که اثری از جبرئیل نیافت، تنها از آنچه دیده بود، تعبیری و کوفتگی در خود احساس کرد، تعبیری که همواره بعد از دیدن جبرئیل به او دست میداد، و چون اولین بار بود که به چنین منظره‌ای بر می‌خورد و نمی‌دانست که از طرف خدا مبعوث به نبوت و هدایت خلق شده، لذا وقتی به خانه درآمد از شدت خستگی آن شب را تا به صبح خوابید، صبح آن شب مجدداً فرشته وحی نزد او برگشت و این سوره را بر او نازل کرد: «یا ایها المدثر قم فانذر.» (۴۰) آنگاه مفسر نامبرده می‌گوید پس معنای نازل شدن قرآن همین نازل شدن سوره حمد است، که در ماه رمضان و مصادف با شب قدر نازل شده، و اما آنچه در کتب شیعه دیده می‌شود که بعثت در روز بیست و هفتم رجب بوده، روایاتی است که علاوه بر اینکه جز در بعضی از کتب شیعه که تاریخ تالیفش جلوتر از قرن چهارم هجرت نیست، یافت نمی‌شود مخالف کتاب خدا نیز هست، چون متوجه شدید که کتاب خدا نزول قرآن را در ماه رمضان دانسته. سپس اضافه می‌کند: که در این میان روایات دیگری هست مؤید آن روایات که می‌گوید معنای نزول قرآن در ماه رمضان این است که قرآن قبل از بعثت رسول خدا (ص) یک جا از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شد، و جبرئیل آن را در بیت المعمور به ملائکه املاء کرد، تا آنکه بعد از بعثت به تدریج بر رسول خدا (ص) نازل شد. و این روایات اوهامی استخرافی که دست اجانب آنها را با روایات اسلام

آمیخته کرده و به چند جهت مردود است، ۱ - مخالف کتاب خدا هستند ۲ - لوح محفوظ را جزء ماورای طبیعت دانسته در حالی که لوح محفوظ عبارت است از عالم طبیعت و بیت المعمور عبارت است از کره زمین، که با سکونت بشر معمور و آباد گشت، این بود خلاصه گفتار آن مفسر. مؤلف: من نمیدانم کدام یک از جملات این مفسر که سراسر آن فاسد است قابل اصلاح است تا به وجهی از وجوه با حق و حقیقت منطبق شود، چون در چنین صورتی قضیه شبیه مثل معروف می‌شود که می‌گویند وصله از خود جامه بیشتر است. زیرا اولاً این افسانه که وی از پیش خود در باره بعثت درست کرده و یا اینکه گفته اولین بخش نازل شده چیست «اقرء باسم ربک» وقتی نازل شد که رسول خدا (ص) در راه بود، و بعد از آن سوره حمد نازل شد، و آنگاه نماز را به آن جناب تعلیم داده و آن حضرت داخل خانه شد و از خستگی به خواب رفت، و صبح آن شب سوره مدثر نازل شده، امر به تبلیغش نمود همه اینها مطالبی است که نه آیه محکمه دلالت بر آن دارد، و نه سنت قائمه، بلکه تنها و تنها قصه‌ای است تخیلی که نه با کتاب موافق است و نه با حدیث، و بیان ناسازگاریش خواهد آمد. و ثانیاً وی گفته: که به طور مسلم بعثت و نزول قرآن و امر به تبلیغ هر سه مقارن هم اتفاق افتاد، و در مقام تفسیر و توضیح این سخن گفته است: نبوت با نزول قرآن آغاز شد و رسول خدا (ص) تنها در یک شب نبی و غیر رسول بود، و صبح همان شب به مقام رسالت هم رسید، چون سوره «مدثر» او را امر به تبلیغ نمود، ولی این مفسر هرگز نمی‌تواند بر طبق گفته‌های خود دلیلی از کتاب یا سنت بیاورد، و عجب اینجا است که مساله را از مسلمات گرفته، در حالی که چنین نیست اما از نظر سنت مسلم نیست برای اینکه کتب سنت چه آنها که علمای اهل سنت تالیف کرده‌اند، و چه آنها که علمای امامیه تالیف کرده‌اند، همه بعد از دو قرن و بیشتر از عصر رسول خدا (ص) تدوین شده‌اند، هر چند که مفسر نامبرده این اشکال را منحصر به کتب شیعه وارد دانسته، ولی تمامی کتب عامه نیز اینطور بوده‌اند، اگر در روایات شیعه دسیسه شده باشد. در روایات عامه نیز شده است و اما کتب تاریخ علاوه بر اینکه متعرض این جزئیات نشده احتمال دسیسه در آنها بیشتر است، و اگر بیشتر هم نباشد حداقل مانند کتب حدیث در معرض آن بوده است. و اما کتاب خدا که برای اهل فنی روشن است که دلالت آیات آن بر مساله بعثت قاصرتر از دلالت روایات است، بلکه می‌توان گفت آیات قرآن بر خلاف آنچه مفسر نامبرده در مساله بعثت گفته دلالت دارد، و رسماً افسانه و بافته‌های او را تکذیب می‌کند، چون سوره علق به طوری که اهل حدیث گفته‌اند و به شهادت پنج آیه اول آن اولین سوره‌های بوده که بر رسول خدا (ص) نازل شده، و احدی از مفسرین نگفته و حتی احتمالش را هم نداده که تکه تکه نازل شده باشد، و حداقل احتمال میدهیم که یک باره نازل شده باشد، مشتمل بر این نکته است که رسول خدا (ص) در انظار مردم نماز می‌خوانده، و بعضی از مردم او را از این کار نهی می‌کردند، و در مجالس قریش از او بدگویی می‌کرده‌اند، و اگر قبل از سوره علق قرآن بر آن جناب نازل نشده بود، پس رسول خدا (ص) چگونه نماز می‌خوانده، و در نمازش چه می‌گفته؟ سوره علق هم از نماز به غیر از امر سجده که دستوری دیگر نداده، پس معلوم می‌شود آن جناب قبل از سوره علق نمازی داشته و کسانی بوده‌اند که آن جناب را از نماز نهی می‌کرده‌اند، و از نهی خود سببردار نبوده‌اند، مگر اینکه بگوئی منظور از این نماز گزار شخصی دیگر غیر از رسول خدا (ص) است، و این حرف بطلانش روشن است، برای اینکه در آخر سوره به خود آن جناب خطاب نموده می‌فرماید: «کلا لا تطعه» آن کسی را که به تو می‌گوید نماز مخوان اطاعت مکن، بلکه همچنان خدا را سجده کن، و به او نزدیک شو. اینک آیاتی از همین سوره که دلالت بر بطلان قول مزبور دارد: «ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارایت ان کان علی الهدی. او امر بالتقوی. ارایت ان کذب و تولی. الم یعلم بان الله یری؟ کلا لئن لم ینته لنسفا بالناصیه. ناصیه کاذبه خاطئه. فلیدع نادیه. سندع الزبانیه. کلا لا تطعه و اسجد و اقترب.» (۴۱) پس از این سوره استفاده می‌شود که رسول خدا (ص) قبل از نازل شدن اولین سوره از قرآن هم نماز می‌خوانده، و خود بر طریق هدایت بوده و احیاناً دیگران را هم امر به تقوا می‌کرده، و این همان نبوت است، ولی رسالت نیست، و به همین جهت این وضع آن جناب را انداز ننماید، پس آن جناب قبل از بعثت هم نبی بوده، و نماز می‌خوانده، با اینکه هنوز قرآن بر او نازل نشده بود، و سوره حمد که جزء نماز است نیامده، و مامور به تبلیغ نشده بود. و اما

سوره حمد، مدتها بعد از بعثت نازل شد، و اگر نزولش بلافاصله بعد از سوره علق بود، و به قول این مفسر در قلب رسول خدا (ص) خطور کرده بود جا داشت بفرماید: «قل بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمین»... و یا بفرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم قل الحمد لله رب العالمین»... مترجم: (چون سوره علق به عبارتی آغاز شده که معنای «قل» را می‌دهد اگر سوره حمد هم بلافاصله با آن سوره نازل شده بود باید کلمه «قل» و یا «اقرء» در اول آن قرار میداشت). و نیز لازم بود که در این سوره گفتار در جمله «مالک یوم الدین» تمام شود زیرا بقیه سوره از غرض بیگانه است از طرفی ختم شدن سوره در جمله «مالک یوم الدین» از نظر بلاغت قرآن شریف مناسبتر و لایقتر بود. بله در سوره حجر که به شهادت مضامین آیاتش از سوره‌های مکی است و بیانش خواهد آمد فرموده: «و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم» (۴۲) و مراد از کلمه «سبع مثانی» سوره حمد است که در آیه شریفه در مقابل قرآن عظیم قرار گرفته و این منتها درجه تجلیل و تعظیم از سوره حمد است و لیکن با همه این احوال سوره حمد قرآن نامیده نشده بلکه هفت آیه از آیات قرآن معرفی شده به دلیل اینکه آیهی «کتابا متشابها مثانی» (۴۳) همه قرآن مثانی خوانده شده و در آیه سوره حجر سوره حمد هفت عدد از آن مثانی خوانده شده. و با این حال از آنجا که سوره حجر مشتمل بر نامی از سوره حمد است معلوم می‌شود سوره حمد قبل از سوره حجر نازل شده. و نیز از آنجائی که سوره حجر مشتمل بر آیهی «فاصدع بما تؤمروا عرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزین» (۴۴...۴۴) میفهمیم که رسول خدا (ص) مدتی دست از انذار کشیده بود و در این آیه مجددا مامور بدان شده که می‌فرماید: «فاصدع» پس از سوره حجر دو چیز استفاده شد یکی ترک انذار و دیگر نزول سوره حمد قبل از آن و شما از کجا ثابت می‌کنید که نزول حمد قبل از ترک انذار بوده؟ و اما سوره مدثر و مطالبی را که مشتمل است چون آیهی «قم فانذر» اگر گفته شود همه آن یک باره نازل شده حال آیهی «قم فانذر» حال آیهی «فاصدع بما تؤمر» در سوره حجر است و نیز حال جمله «و اعرض عن المشرکین» در سوره حجر حال جمله «ذرنی و من خلقت وحیدا» در سوره مدثر است و هر دو مضمونی نزدیک به هم دارند، از هر دو فهمیده می‌شود اولاً کسانی مزاحم دعوت رسول خدا (ص) بوده‌اند و در ثانی رسول خدا (ص) مدتی انذار را تعطیل کرده بود. و چنانچه سوره مدثر قطعه قطعه نازل شده باز از سیاق آن بر می‌آید که تنها صدر آن در آغاز رسالت نازل شده و بقیه بعد از تعطیل انذار آمده است. و ثالثاً اینکه می‌گوید: (روایاتی که می‌گویند قرآن قبل از بعثت و یکپارچه در شب قدر از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شده و بعد از بعثت به تدریج از بیت المعمور بر رسول خدا (ص) نازل میشده روایاتی است جعلی و خرافی چون مخالف کتاب است و مضمونی مستقیم ندارد، بلکه مراد از لوح محفوظ عالم طبیعت و مراد از بیت المعمور کره زمین است) گفتاری استخفا و افتراء و به دلیل اینکه اولاً: ظاهر هیچ آیه‌ای از آیات قرآن مخالف با این روایات نیست و بیانش از نظر خواننده گذشت. و ثانیاً: در روایات نامبرده نفرموده‌اند: قرآن قبل از بعثت، یک جا به بیت المعمور نازل شد، و کلمه یک جا را مفسر نامبرده در اثر دقت نکردن در روایات اضافه کرده و ثالثاً: تفسیر لوح محفوظ به عالم طبیعت تفسیری است بسیار زشت و خنده آور، و ما نمیدانیم بنا به گفته وی به چه مناسبت عالم طبیعت در کلام خدا لوح محفوظ خوانده شده؟ آیا از این جهت است که عالم طبیعت از تغیر و دگرگونی محفوظ است؟ که عالم طبیعت جای همه دگرگونیها است چون عالم حرکات است و ذوات موجودات سیال و صفاتشان هر لحظه در تغیر است. و یا از این جهت لوح محفوظ خوانده شده که تکوینا و یا تشریعا از فساد و تباهی محفوظ است؟ که این نیز خلاف واقع است، برای اینکه عالم طبیعت عالم کون و فساد است. و یا بدین جهت بوده که از اطلاع اغیار محفوظ است یعنی غیر اهل اطلاع کسی از اسرار آن آگاه نیست همچنانکه آیه شریفه: «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا- یمسه الا- المطهرون» (۴۵) خبر میدهد؟ که این نیز صحیح نیست برای اینکه ادراک هر صاحب ادراکی نسبت به عالم طبیعت یکسان است و بعد از همه این اشکالات اشکال مهمی که به وی وارد است این است که این مفسر در توجیه نازل شدن قرآن در ماه رمضان هیچ وجه صحیحی که هم در جای خود صحیح باشد، و هم لفظ آیه آن را بپذیرد، نیاورده، چون خلاصه گفتارش این شد که معنای جمله «انزل فیہ القرآن» این است که «کانما انزل فیہ القرآن» یعنی گویا قرآن در ماه رمضان نازل شده و

معنای آیه‌ی «انا انزلناه فی لیلة» «کانا انزلناه فی لیلة» است، یعنی گویا ما قرآن را در یک شب نازل کردیم، و حال آنکه نه اهل لغت چنین معنایی از چنین عبارتی می‌فهمند، و نه اهل عرف و آشنای به سیاق کلام. و اگر جایز باشد کسی بگوید نزول قرآن در شب قدر به خاطر نزول سوره حمد است، که مشتمل بر رؤوس مطالب قرآن است، باید جایز باشد که دیگری بگوید معنای نزول قرآن نزول همه آن، یعنی اجمال معارف آن است بر قلب رسول خدا ص، و هیچ مانعی هم ندارد که کسی این حرف را بزند و بیانش در سابق گذشت. البته در گفتار مفسر نامبرده اشکال‌های دیگری نیز هست، که چون بیرون از غرض ما بود متعرض آنها نشدیم.

هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان

کلمه ناس - که عبارت است از طبقه پائین افراد جامعه که سطح فکرشان نازلترین سطح است، بیشتر در همین طبقه اطلاق می‌شود چنانکه آیه‌ی «و لکن اکثر الناس لا- يعلمون» (۴۶) و آیه‌ی «و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون» (۴۷) اطلاق گردیده، معلوم می‌شود ناس معنایی اعم از علما و غیر علما دارد. و این اکثریت همانهاست که اساس زندگیشان بر تقلید است و خود نیروی تشخیص و تمیز در امور معنوی به وسیله دلیل و برهان را ندارند، و نمی‌توانند از راه دلیل میان حق و باطل را تشخیص دهند، مگر آنکه کسی دیگر ایشان را هدایت نموده حق را بر ایشان روشن سازد، و قرآن کریم همان روشنگری است که می‌تواند برای این طبقه حق را از باطل جدا کند، و بهترین هدایت است. اما خواصی از مردم که در ناحیه علم و عمل تکامل یافته‌اند، و استعداد اقتباس از انوار هدایت الهیه و اعتماد به فرقان میان حق و باطل را دارند، قرآن کریم برای آنان بینات و شواهدی از هدایت است، و نیز برای آنان جنبه فرقان را دارد، چون این طبقه را به سوی حق هدایت نموده، حق را برایشان مشخص می‌کند، و روشن می‌کند که چگونه باید میان حق و باطل فرق گذاشت، همچنانکه فرمود: «یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام، و یخرجهم من الظلمات الی النور باذن و یهدیهم الی صراط مستقیم.» (۴۸) از اینجا علت اینکه چرا میان «هدی» و میان «بینات من الهدی» مقابله انداخت؟ روشن می‌گردد، چون مقابله میان آن دو مقابله میان عام و خاص است، قرآن برای بعضی افراد هدایت، و برای بعضی دیگر بیناتی از هدایت است.

فمن شهد منکم الشهر فلیصمه

کلمه «شهادت» به معنای حاضر بودن در جریان، و اطلاع یافتن از آن است، (وقتی می‌گوئیم من در وقوع فلان امر شاهد بودم، یعنی حاضر بودم، و در نتیجه حضورم از جریان اطلاع یافتم)، و شاهد ماه رمضان بودن، به این معنا است که انسان همچنان زنده و هوشیار بماند، تا ماه رمضان فرا رسد، و آدمی از فرا رسیدنش آگاه شود، و این شهادت هم نسبت به تمامی ماه صادق است، و هم نسبت به بعضی از آن، (مانند اینکه آدمی در اوائل ماه، مسافر باشد و در اواخر آن حاضر شود) و اما اینکه مراد از شهود شهر این باشد که انسان شاهد رؤیت هلال رمضان باشد در حالی که مسافر هم نباشد، صحیح نیست چون دلیلی در لفظ آیه بر آن نیست، بلکه از راه ملازمه آنها در بعضی از اوقات و به کمک قرائن می‌توان چنین معنایی را بر آیه تحمیل کرد، و لیکن در آیه هیچ قرینه‌ای بر این معنا وجود ندارد.

و من کان منکم مریضا او علی سفر فعدّه من ایام اخر

وارد ساختن این جمله در آیه مورد بحث از قبیل تکرار به منظور تاکید و غیره نیست، چون قبلا هم گفتیم دو آیه قبلی در مقام بیان حکم نبودند، و تنها در مقام زمینه چینی بودند، و فقط آیه سوم حکم را بیان می‌کند، پس آیه سوم مشتمل بر جمله تکراری نیست.

یرید الله بکم الیسر، و لا یرید بکم العسر، و لتکملوا العده

کانه این جمله می‌خواهد مجموع مطالب آیه را تعلیل کند، هم استثنا شدن مریض و مسافر و افطار کردن آن دو در ماه رمضان را، و هم روزه گرفتن در ایام دیگر سال را، چیزی که هست اینکه جمله اول مطلب اول را تعلیل می‌کند و می‌فرماید چون خدا سهولت را برایتان خواسته، و جمله آخر یعنی «و لتکملوا العده» مطلب بعد را و می‌فرماید اینکه گفتیم به همان عدد از روزهای دیگر سال را روزه بگیرید برای این بود که تکمیل سی روز امری واجب است. و حرف «لام» در جمله «و لتکملوا العده ... الخ» لام غایت است، و جمله عطف است بر جمله‌ی «یرید ... الخ»، چون آن جمله نیز مشتمل بر معنای غایت بود، و تقدیر کلام این است که: اگر ما شما را دستور دادیم که در سفر و مرض روزه را بخورید برای این بود که بار تکلیف شما را سبک کنیم، و هم برای اینکه عدد سی روزه را تکمیل کرده باشیم، و بعید نیست که ایراد جمله‌ی «و لتکملوا العده» باعث شده که دیگر مانند آیه قبلی حکم آن صورت را که روزه طاقت فرسا باشد بیان نکند چون هم بیان آیه قبلی برای اینجا نیز کافی بود و هم کلمه «سختی بر شما نخواست» دلالت بر آن می‌کرد.

و لتکبروا الله علی ما هدیکم و لعلکم تشکرون ...

ظاهر دو جمله مورد بحث به طوریکه لام غایت (البته غایت به معنای غرض که آن نیز اصطلاح دیگری است) اشعار دارد، این است که می‌خواهند غایت و نتیجه اصل روزه را بیان کنند، نه حکم استثنای مریض و مسافر را چون وقتی می‌بینیم جمله «شهر رمضان» را مقید کرد به جمله‌ی «الذی انزل فی القرآن»، ... می‌فهمیم که میان وجوب روزه رمضان و نازل شدن قرآن در رمضان یک نحوه ارتباط و پیوستگی وجود دارد، در نتیجه برگشت معنای غایت به این می‌شود که تلبس و اشتغال به روزه برای اظهار کبریائی حق تعالی است به خاطر اینکه قرآن را بر ایشان نازل فرمود، و ربوبیت خود و عبودیت بندگان را اعلام داشت، و نیز بدین منظور بود که در مقابل اینکه به سوی حق هدایتشان فرموده و با کتاب خود برایشان حق را از باطل جدا کرده شکرش را به جای آرند. و چون روزه وقتی متصف به این صفت می‌شود، یعنی وقتی شکر نعمت‌های خدا می‌شود که مشتمل بر حقیقت معنای روزه باشد، یعنی از روی اخلاص انجام شود، و روزه‌دار از آلودگی‌های طبیعت پاک باشد، و از بزرگترین مشتهیات نفس چشم‌پوشد، لذا دنبال آیه نفرمود: «و لیتشکروا الله»، چون شکر تنها با روزه واقعی محقق می‌شود، بلکه در مقابل فرمود: «و لتکبروا الله علی ما هدیکم» برای اینکه تکبیر و بزرگداشت خدا با صورت روزه هم انجام می‌شود، چه اینکه این صورت، حقیقت هم داشته باشد و یا نداشته باشد، و به همین جهت مساله شکر را با کلمه «لعل؛ امید است»، از تکبیر جدا کرد، و فرمود، «و لتکبروا الله علی ما هدیکم، و لعلکم تشکرون» همانطور که در اول آیات، در باره روزه فرمود: «لعلکم تتقون».

بحث روایتی

در حدیث قدسی (یعنی احادیثی که سلسله سندش منتهی به خود خدای تعالی می‌شود) آمده: که خدای تعالی فرمود: روزه فقط برای من است، و من خود جزای آن را میدهم. (۴۹) مؤلف: این روایت را شیعه و سنی البته با مختصر اختلافی نقل کرده‌اند و وجه اینکه روزه برای خدای سبحان است این است که تنها عبادتی است که از امور عدمی تشکیل می‌شود، بخلاف عبادت‌های دیگر، از قبیل نماز، و حج و امثال آن، که از امور وجودی ترکیب می‌یابند، و یا حداقل امور وجودی هم در آنها دخالت دارند، و معلوم است که فعل وجودی نمی‌تواند محض و خالص در اظهار عبودیت عبد و ربوبیت رب سبحان باشد، چون خالی از نقایص مادی و آفت محدودیت و اثبات انانیت نیست، و ممکن است در انجام آن قصد غیر خدا هم به میان آید، و سهمی از آن را برای غیر خدا انجام

دهد، چنانکه در موارد ریا و سمعه و سجده برای غیر خدا این آفتها مشاهده می‌شود، بخلاف عملی که همه‌اش نفی است، یعنی روزه که عبارت است از نخوردن، ننوشیدن، و فلان و بهمان نکردن، که صاحبش خود را بالاتر از اسارت در برابر مادیات می‌بیند، و با خویشنداری خود را از لوث شهوات نفس پاک نگه میدارد، و این امور عدمی چیزی نیست که غیر خدا هم سهمی از آن داشته باشد، زیرا امری است تنها میان بنده و پروردگارش و طبعاً کسی جز خدا از آن با خبر نمی‌شود. و اینکه فرموده: و «انا اجزی به» اگر کلمه «اجزی» را به صیغه معلوم بخوانیم، یعنی من جزای آن را میدهم آن وقت دلالت می‌کند بر اینکه در دادن اجر به بنده، کسی میان او و خدا فاصله و واسطه نمی‌شود، همانطور که بنده هم در بندگی و عبادت خدا به وسیله روزه کسی را دخیل قرار نداد، و نگذاشت کسی از روزه‌داریش با خبر شود، چنانکه در باره صدقه آمده است: صدقه را تنها خدا می‌گیرد، و بین صدقه دهنده و خدا کسی واسطه نیست، و در قرآن هم آمده: «و یاخذ الصدقات» (۵۰) و اما اگر «اجزی» را به صیغه مجهول بخوانیم، معنایش این می‌شود: «خود من جزای روزه قرار می‌گیرم» آن وقت عبارت کنایه می‌شود از نزدیکی روزه‌دار به خدای تعالی. و در کافی از امام صادق روایت آورده که رسول خدا (ص) در اوائل بعثت مدتی پشت سر هم روزه می‌گرفت، به طوری که اشخاص مطلع می‌گفتند دیگر ترک نمی‌کند و سپس مدتی روزه را ترک می‌کرد به طوری که اشخاص می‌گفتند دیگر روزه نمی‌گیرد، بعد از مدتی این رسم را رها کرد، یک روز روزه می‌گرفت، و یک روز افطار می‌کرد، که این همان روزه داوود پیغمبر است، بعد از مدتی این رسم را کنار گذاشت، و در هر ماه ایام البیض آن ماه یعنی «سیزده و چهارده و پانزدهم» آن را روزه می‌گرفت، و سپس این را هم ترک کرد، و در هر ده روز دو پنجشنبه و بین آن دو یک چهارشنبه روزه می‌گرفت، و این رسم را تا آخر عمر ادامه داد. (۵۱) و از «عنبسۃ العابد» روایت شده که گفت: رسول خدا (ص) در ایامی که از دنیا رفت، در این رسم و برنامه بود که همساله شعبان و رمضان و سه روز از هر ماه را روزه می‌گرفت. (۵۲) مؤلف: اخبار از طریق اهل بیت ع در این باب بسیار است، و این همان روزه سنتی است که رسول خدا (ص) می‌گرفت و گرنه روزه واجب تنها همان روزه رمضان است. و در تفسیر عیاشی از امام صادق ع روایت کرده که در تفسیر آیهی «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» فرموده: این مخصوص مؤمنین است. (۵۳) و از جمیل روایت آورده که گفت: از امام صادق ع از معنای آیهی «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام»، و «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القتال» پرسیدم. فرمود: همه این خطابه‌ها شامل حال گمراهان و منافقین و خلاصه تمامی افرادی که به ظاهر شهادت به توحید و نبوت و معاد داده‌اند می‌شود. (۵۴) و در فقیه از حفص روایت کرده که گفت از امام صادق ع شنیدم می‌فرمود: روزه ماه رمضان قبل از امت اسلام بر هیچ امتی واجب نبود، عرضه داشتیم: پس اینکه خدای عزوجل می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام» کما کتب علی الذین من قبلکم» چیست؟ فرمود: بله ماه رمضان قبل از امت اسلام روزه‌اش واجب بوده، اما نه بر امتها بلکه تنها بر انبیای آنان، خداوند امت اسلام را بر سایر امم برتری داده، چیزی را که بر رسول خود واجب کرده بود بر امتش هم واجب فرمود. (۵۵) مؤلف: این روایت به خاطر اینکه اسماعیل بن محمد در سند آن هست ضعیف است، و این معنا در روایتی دیگر از عالم ع آمده که آنهم مرسل است، یعنی اصلاً سندش ذکر نشده، و به نظر می‌رسد هر دو روایت یکی باشد، و به هر حال از اخبار آحاد است، و ظاهر آیه هم مساعد با این نیست که مراد از جمله «کما کتب علی الذین من قبلکم» تنها خصوص انبیا باشد، و به فرضی که چنین چیزی منظور بوده، از آنجائی که مقام مقام زمینه چینی و تشویق و ترغیب بوده، تصریح به اسم آن انبیا از کنایه بهتر و مؤثرتر بود، و خدا دانا است. و در کافی از کسی که از امام صادق ع سؤال نموده روایت کرده که گفت: پرسیدم آیا کلمه «قرآن» و کلمه «فرقان» به یک معنا است؟ و یا هر یک معنایی جداگانه دارد؟ فرمود: قرآن همه کتاب خدا است، و فرقان تنها آن آیاتی است که احکام واجب را در بر دارد. (۵۶) و در کتاب جوامع از آن جناب ع روایت کرده که فرمود: فرقان عبارت است از هر آیه محکمی که در قرآن است. و در تفسیر عیاشی و قمی از آن جناب ع روایت آورده‌اند که فرمود: فرقان عبارت است از هر امر محکمی که در قرآن است، و کتاب عبارت است از آن آیاتی که انبیای قبل را تصدیق می‌کند. (۵۷) مؤلف: خود کلمه «فرقان» و کلمه «کتاب» هم با

معنائی که در روایت برای آن دو شده سازگار است، و در بعضی از اخبار آمده که کلمه «رمضان» یکی از اسمای خدای تعالی است پس دیگر شایسته نیست کسی بگوید رمضان آمد و رمضان رفت، بلکه باید گفت: ماه رمضان آمد و ماه رمضان رفت، (تا آخر حدیث) و این روایت خبر واحدی است که در باب خودش غریب است، و این کلام از میان مفسرین از قناده نیز نقل شده. ولی در اخباری که راجع به اسمای خدای تعالی وارد شده نام «رمضان» دیده نمی‌شود، علاوه بر اینکه کلمه «رمضان» بدون اینکه کلمه «ماه» قبل از آن آید و نیز کلمه «رمضانان» «دو رمضان» در روایات وارد از رسول خدا (ص) و ائمه اهل بیت ع بسیار آمده، و این جدا بعید است که احتمال دهیم هر جا کلمه «رمضان» در احادیث آمده «شهر رمضان» بوده، و راوی کلمه «شهر» را از آن انداخته باشد. (۵۸) و در تفسیر عیاشی از صباح بن نباته روایت شده که گفت: من به امام صادق ع عرضه داشتم: این ابی یعفور به من دستور داد چند مساله را از شما پرسم حضرت پرسید آن مسائل چیست؟ عرضه داشتم: او از شما می‌پرسد: وقتی ماه رمضان آمد و من در منزل باشم آیا جایز است مسافرت کنم؟ فرمود: خدای تعالی می‌فرماید: «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه»، پس هر کس ماه رمضان را درک کند و در میان خانوادهاش باشد نمی‌تواند مسافرت کند، مگر برای حج و یا عمره، و یا برای طلب مالی که می‌ترسد اگر به دنبالش نرود تلف بشود. (۵۹) مؤلف: و این نکته استفاده لطیفی است که امام از اطلاق آیه برای حکم کراهت سفر کرده است چون مسافرت در رمضان جایز است اما با کراهت. و در کافی از علی بن الحسین ع روایت آورده که فرمود: اما روزه در سفر و در حال مرض، عامه در آن اختلاف کرده‌اند، بعضی گفته‌اند: مریض و مسافر می‌تواند روزه بگیرد، و بعضی دیگر گفته‌اند نباید بگیرد، طایفه سوم گفته‌اند مختار است، اگر خواست بگیرد و اگر نخواست نگیرد، ولی ما می‌گوئیم باید در این دو حال حتما روزه را بشکنند، و افطار کنند، (منظور این است که روزه نباید بگیرد، پس اگر در سفر و یا حال مرض روزه بگیرد روزه‌اش درست نیست باید آن چند روز را دوباره قضا کند) برای اینکه خدای عزوجل می‌فرماید، «فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدّه من ایام اخر». (۶۰) مؤلف: این روایت را عیاشی نیز نقل کرده است. و در تفسیر عیاشی از امام باقر ع روایت آورده که در تفسیر جمله «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه» فرموده: چقدر این بیان برای کسی که تعقلش کند روشن است! برای اینکه در عبارتی کوتاه این معنا را رسانده، که هر کس ماه رمضان را درک کرد باید روزه‌اش را بگیرد، و هر کس در ماه رمضان مسافرت کرد باید روزه‌اش را بخورد. (۶۱) مؤلف: روایات وارد از ائمه اهل بیت ع در اینکه مریض و مسافر حتما باید روزه‌اش را بخورد بسیار زیاد است، و این مذهب ائمه اهل بیت ع است، (بخلاف علمای اهل سنت که روزه رمضان را برای مسافر و مریض اختیاری میدانند)، و آیه شریفه به طوری که خواننده توجه فرمود: بر مذهب ائمه اهل بیت ع دلالت دارد. (۶۲) و نیز در تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت آمده که گفت: من از امام (ع) از معنای جمله‌ی «و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین» پرسیدم فرمود: منظور بیماران و سالخورده‌گانی است که توانائی روزه گرفتن ندارند. (۶۳) و باز در همان تفسیر از امام باقر ع در تفسیر همان آیه نقل کرده، که فرمود: منظور سالخورده و کسی است که عطش آزارش می‌دهد. (۶۴) و نیز در همان تفسیر از امام صادق ع روایت آورده که فرمود: منظور زنی است که از جان فرزندش بترسد و سالخورده‌گانی که روزه برایشان طاقت فرسا باشد. (۶۵) مؤلف: روایات در تفسیر آیه، از ائمه ع بسیار است، و در روایت ابی بصیر مراد از مریض آن بیمارانی اند که قبل از ایام ماه رمضان بیمار باشند و نتوانند قضای روزه رمضان را در سایر ایام سال به جا آورند، چون واضح است که کلمه «مریض» در جمله‌ی «فمن کان منکم مریضا» شامل مریض نامبرده نمی‌شود، و کلمه «عطاش» که در روایت آمده به معنای بیماری عطش است. (۶۶) (که ظاهرا همان مرض قند باشد). «مترجم» باز در همان تفسیر از سعید از امام صادق ع روایت آمده که فرمود: در عید فطر هم تکبیر هست، عرضه داشتم تکبیر که غیر از روز قربان نیست. فرمود: چرا در عید فطر هم هست، لیکن مستحب است که در مغرب و عشاء و فجر و ظهر و عصر و دو رکعت نماز عید گفته شود. (۶۷) و در کافی از سعید نقاش روایت کرده که گفت امام صادق ع فرمود: برای من در شب عید فطر تکبیر هست، اما واجب نیست بلکه مستحب است، می‌گوید، پرسیدم این تکبیر در چه وقت مستحب است؟ فرمود: در شب عید در مغرب

و عشا و در نماز صبح و نماز عید آنگاه قطع می‌شود، می‌گوید عرضه داشتم: چگونه تکبیر بگویم؟ فرمود: می‌گوئی «الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا» و منظور از کلام خدا که می‌فرماید: «و لتکملوا العده» همین است، چون معنایش این است که نماز را کامل کنید. و خدا را در برابر اینکه هدایتتان کرده تکبیر کنید، و تکبیر همین است که بگوئید: «الله اکبر، لا اله الا الله، و الله اکبر، و لله الحمد» راوی می‌گوید: در روایت دیگری آمده که تکبیر آخر را چهار بار باید گفت. (۶۸) مؤلف: اختلاف این دو روایت که یکی تکبیر را در ظهر و عصر نیز مستحب میدانند و دیگری نمیدانند ممکن است حمل شود بر مراتب استحباب، یعنی دومی مستحب باشد، و اولی مستحتر، و اینکه فرمود: منظور از «و لتکملوا العده» اکمال نماز است شاید منظور این باشد که با خواندن نماز عید، عدد روزه را تکمیل کنید و باز خود تکبیرات را بگوئید، که خدا شما را هدایت کرد، و این با معنایی که ما از ظاهر جمله، «و لتکبروا الله علی ما هدیکم»... فهمیدیم منافات ندارد، برای اینکه کلام امام استفاده حکم استحبابی از مورد وجوب است، نظیر آنکه در سابق در جمله‌ی «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه» گذشت، که گفتم از آن، کراهت مسافرت در ماه رمضان برای کسی که اول ماه را در کُ کند استفاده کرده‌اند، و اختلاف آخر تکبیرات در دو جای روایت اخیر مؤید این احتمال است که بعضی داده و گفته‌اند در جمله‌ی «و لتکبروا الله علی ما هدیکم» تکبیر به دلیل اینکه با حرف «علی» متعدی شده متضمن معنای حمد است. و در تفسیر عیاشی از ابن ابی عمیر از امام صادق روایت کرده که گفت: به آن حضرت عرضه داشتم: فدایت شوم احادیثی که در بین ما بر سر زبانها جریان دارد مبنی بر اینکه رسول خدا (ص) بیست و نه روز روزه می‌گرفت، بیشتر است از احادیثی که می‌گویند، سی روز روزه می‌گرفت؟ آیا احادیث اول درست است؟ فرمود: یک کلمه از آنها سخن خدا نیست، و رسول خدا (ص) غیر از سی روز روزه نگرفته، و علتش هم این است که قرآن می‌فرماید: «و لتکملوا العده» و آیا رسول خدا (ص) آن را ناقص می‌کرد؟ (۶۹) مؤلف: اینکه امام فرمود: «آیا رسول خدا (ص) آنرا ناقص می‌کرد» استفهامی است انکاری، و روایت دلالت دارد بر بیانی که ما کردیم، و گفتیم ظاهر تکمیل، تکمیل ماه رمضان است. و در محاسن برقی از بعضی راویان شیعه نقل کرده که: او بدون ذکر سند گفته منظور از تکبیر در جمله‌ی «و لتکبروا الله علی ما هدیکم» تعظیم، و منظور از هدایت، ولایت است. (۷۰) مؤلف: اینکه هدایت به معنای ولایت باشد از باب تطبیق کلی بر مصداق است و ممکن است از قبیل همان قسم بیاناتی باشد که نامش را تاویل گذاشته‌اند، چنانکه در بعضی از روایات آمده و در معنای دو کلمه «یسر و عسر» فرموده‌اند: یسر ولایت و عسر مخالفت با خدا و دوستی با دشمنان خداست. و در کافی از حفص بن غیاث از امام صادق نقل کرده که: گفت: از آن جناب از کلام خدای عزوجل پرسیدم، که می‌فرماید: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن»، چطور می‌فرماید قرآن در ماه رمضان نازل شد، با اینکه در دو دهه بین اول و آخرش نازل شده؟ (۷۱) امام (ع) فرمود: قرآن در ماه رمضان یک باره به بیت المعمور نازل شد و سپس در طول بیست سال به تدریج به زمین نازل گردید، آنگاه فرمود: رسول خدا (ص) فرموده صحف ابراهیم در اولین شب از ماه رمضان نازل شد، و تورات در روز ششم رمضان، و زبور در هیجدهم رمضان و قرآن در بیست و سوم از ماه رمضان نازل شده. مؤلف: این روایت را که کافی از امام صادق و آن جناب از رسول خدا (ص) نقل کرده الدر المنثور به چند طریق آن را از واثله بن اسقع از رسول خدا (ص) نقل کرده است (۷۲). و نیز در کافی و فقیه از یعقوب روایت کرده که گفت: مردی را شنیدم که از امام صادق ع از شب قدر می‌پرسید، که آیا گذشته و یا هم‌ساله هست؟ فرمود: اگر شب قدر از بین برود، و برداشته شود، قرآن هم برداشته می‌شود. (۷۳) و در الدر المنثور از ابن عباس روایت کرده که در باره ماه رمضان و ليله مبارکه و ليله قدر گفت: ليله قدر همان ليله مبارکه است که در ماه رمضان واقع است، که در آن ماه قرآن کریم از ذکر به بیت المعمور نازل شد، و بیت المعمور همان موقع ستارگان در آسمان دنیا است، که قرآن در آنجا قرار گرفت، و سپس به تدریج به رسول خدا (ص) نازل شد، قسمتی در امر و قسمتی در نهی و آیاتی در باره جنگها نازل میشد. (۷۴) مؤلف: این معنا از غیر ابن عباس مانند سعید بن جبیر نیز روایت شده، و از گفتار ابن عباس چنین بر می‌آید که این نظریه خود را از آیات قرآنی استفاده کرده، مانند آیه‌ی «و الذکر

الحکیم» (۷۵) و آیات «و کتاب مسطور فی رق منشور و البیت المعمور و السقف المرفوع» (۷۶) و آیات «فلا اقسام بمواقع النجوم، و انه لقسام لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون» (۷۷) و آیه‌ی «و زینا السماء الدنیا بمصابیح و حفظا» (۷۸) که ارتباط گفتار ابن عباس با همه این آیات روشن است، تنها نقطه ابهامی که در کلام وی هست و معلوم نیست که از کجای قرآن استفاده کرده، این است که گفته: محل ستارگان، آسمان اول، و موطن قرآن است، و دلالت آیات سوره واقعه بر این معنا روشن نیست. بله در روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام آمده که بیت المعمور در آسمان است که ان شاء الله بحث ما پیرامون آن خواهد آمد. مطلب دیگری که تذکرش لازم است، این است که احادیث هم مانند قرآن کریم محکم و متشابه دارد، و اشاره و رمز در میان احادیث بسیار شایع است، و مخصوصا در مثل این گونه حقایق (که فهم بشر از درکش عاجز است) مانند لوح، و قلم، و حجب، و آسمان و بیت معمور، و بحر مسجور، لا جرم بر یک فرد دانشمند لازم است که برای به دست آوردن معنای واقعی کلام سعی کند قرائن کلام را بدست آورد.

پی نوشتها

۱- و او را (یوسف را) به بهای ناچیزی، درهمی چند فروختند. سوره یوسف آیه ۲۰۲ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما در باره کشتگان قصاص مقرر شد. سوره بقره آیه ۳۸۷۱ - بر شما مقرر شد هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد اگر مالی به جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان وصیت کند. «سوره بقره آیه ۰۸۱» ۴ - خدا قضاء رانده که من و رسولانم غلبه خواهیم کرد. سوره مجادله آیه ۵۱۲ - مینویسیم آنچه از پیش فرستادند، و آنچه اثر که از دنبال دارند. سوره یس آیه ۶۲۱ - و بر ایشان (بنی اسرائیل) نوشتیم که شخص در مقابل شخص است (یعنی اگر کسی دیگری را کشت اولیاء مقتول حق دارند قاتل را بکشند و جان او برابر مقتول است). سوره مائده آیه ۷۵۴ - اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید، و اگر بدی کنید نیز به خود کرده‌اید. سوره اسراء آیه ۸۷ - هان ای مردم شما همان محتاجان به خدائید، و خدا همانا بی نیاز است. سوره فاطر آیه ۹۵۱ - ما خبر داریم از اینکه سخن آنان تو را اندوهناک کرده، ولی آنها تو را تکذیب نمی کنند، بلکه ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند سوره انعام آیه ۳۳۳ - به سوی آفریننده تان بازگشت کنید و خودتان را (یعنی کسانی را که گوساله پرستیده‌اند) بکشید آن برای شما بهتر است. سوره بقره آیه ۱۱۴۵ - بشتابید به سوی ذکر خدا و سوداگری را واگذارید این برای شما بهتر است. سوره جمعه آیه ۱۲۹ - ایمان به خدای آورید و در راه خدا با مال و جان خود جهادی کنید این برای شما بهتر است اگر بدانید. سوره صف آیه ۱۱.۱۳ - ما آن را (قرآن را) کتابی خواندنی و عربی کردیم باشد که شما درکش کنید. سوره زخرف آیه ۱۴۳ - و قرآنی که آن را قسمت قسمت کردیم تا کم کم بر مردمش، بخوانی و به تدریج نازلش کردیم. سوره اسراء آیه ۱۵۶۰۱ - خدا سخن آن کس که در باره همسرش با تو مجادله می کرد و به خدا شکوه می کرد شنید، و خدا همه گفتگوی شما را میشنود. سوره مجادله آیه ۱۶۱ - و چون تجارت یا لهوی می بینند تو را در وسط سخن در حالی که ایستاده‌ای رها می کنند سوره جمعه آیه ۱۷۱۱ - مردانی که عهد خود را که با خدا بسته‌اند وفا می کنند، بعضی از ایشان عمرشان سرآمده، و بعضی دیگر منتظر سرآمدن عمرند، و کمترین گوش‌های از عهد خود را دگرگون نمی سازند. سوره احزاب آیه ۱۸۳۲ - سوگند به کتاب روشننگر که ما آن را در شبی با برکت نازل کردیم، که ما همواره کار بیم رسانی را داشته‌ایم. سوره دخان آیه ۱۹۳ - ما آن را در شب قدر نازل کردیم. سوره قدر آیه ۲۰۱ - سوره بقره آیه ۵۸۱ - سوره دخان آیه ۲۲۳ - سوره قدر آیه ۲۳۱ - مثل آبی که ما آن را از بالا نازل کرده‌ایم. سوره یونس آیه ۴۲ - کتابی که ما نازلش کردیم بر تو کتابی پر برکت تا در آیاتش تدبر کنند. سوره ص آیه ۲۵۹۲ - کتابی است که قبلا نزد حکیم خبیر، فشرده بود، و سپس آیاتش از هم جدا شد. سوره هود آیه ۲۶۱ - محققا برای آنها کتابی آورده‌ایم که از روی علم تفصیل دادیم کتابی که هدایت و رحمت استبرای قومی که ایمان آورند آیا جز تاویل آن را منتظرند روزی که تاویلش بیاید آنها

که از پیش آن را فراموش کرده‌اند اقرار می‌کنند که رسولان پروردگار ما به حق آمده و حق گفتند. سوره اعراف آیه ۲۵ - ۲۷۳۵ - این کتابی نیست که بتوان به خدا افتراء زد، لیکن مصدق کتب آسمانی عصر خودش و تفصیل همان کتابها است کتابی است بدون شک از ناحیه رب العالمین (تا آنجا که می‌فرماید): بلکه اینان چیزی را تکذیب می‌کنند که احاطه علمی بدان ندارند، و هنوز تاویلش نیامده. سوره یونس آیه ۹۳ - ۲۸۷۳ - حم سوگند به کتاب روشنگر که ما آن را کتابی خواندنی و عربی کردیم، تا شاید شما تعقل کنید، و گرنه آن کتاب در کتابی اصلی بود، که نزد ما مقامی بلند و فرزانه دارد. سوره زخرف آیه ۱ - ۲۹۴ - سوگند به جایگاه‌های ستارگان نخورم، و آن اگر بدانید سوگندی بزرگ است محققا قرآنی است ارجمند در نامه‌ای نهفته، جز پاک شدگان به آن دسترسی نیابند نازل کردنی از پروردگار جهانیان است. سوره واقعه آیه ۰۸ - ۳۰ - آن قرآنی مجید است که در لوح محفوظ قرار دارد. سوره بروج آیه ۲۲ - ۳۱ - بلکه آن قرآنی است ارجمند در لوحی محفوظ. سوره بروج آیه ۲۲ - ۳۲ - ماه رمضان که در آن قرآن را نازل کردیم. سوره بقره آیه ۵۸۱ - ۳۳ - ما نازل کردیم قرآن را در شب قدر. سوره قدر آیه ۱ - ۳۴ - ما نازل کردیم قرآن را در شبی مبارک. سوره دخان آیه ۲ - ۳۵ - در قرآن قبل از تمام شدن وحیش عجله مکن. سوره طه آیه ۱۱ - ۳۶ - زبان خود را بدان حرکت مده، که به آن عجله کرده باشی، چونکه جمع آن و نیز خواندنش به عهده ما است، پس همینکه آنرا خواندیم خواندنش را پیروی کن، و سپس به عهده ما است که آنرا بیان کنیم. سوره قیامت آیات ۵۱ - ۳۷ - سوره آل عمران آیه ۷ - ۳۸ - ما نازل کردیم قرآن را در شبی مبارک و ما هستیم بیم دهندگان. سوره دخان آیه ۲ - ۳۹ - سوره علق آیه ۱ - ۴۰ - ای جامه بخود پیچیده برخیز و بترسان. سوره مدثر آیه ۲ - ۴۱ - آیا دیدی آن کسی را که بندهای را از اینکه نماز بخواند نهی می‌کرد، تو ای نهی کننده هیچ میدانی که اگر آن بنده بر راه راست باشد، و یا به پرهیزکاری دستور دهد، دیگر جا ندارد که تو او را از نمازش نهی کنی، ای پیامبر تو بگو آیا میدانی آن نهی کننده را که اگر تو را تکذیب کند، و از تو روی بگرداند چه کیفی خواهد داشت؟ راستی آیا او نمیداند که خدا رفتار او را می‌بیند، و از قصد او اطلاع دارد؟ بداند که جریان به این سادگی‌ها نیست اگر از آزار پیامبر دست برندارد موی پیشانی او را که موی پیشانی مردی دروغگو و خطاکار است خواهیم گرفت، پس باید اهل مجلس و قبیله و عشیره خود را بخواند، تا او را یاری دهند ما هم به زودی زبانه دوزخ را علیه او خواهیم خواند، تا او را فراگیرد. نه چنان است فرمان او مبر و نماز را ترک مکن همچنان سجده کن و نزدیک شو. سوره علق آیه ۹۱ - ۴۲ - و همانا تو را هفت آیه و این قرآن بزرگ را دادیم. سوره حجر آیه ۷۸ - ۴۳ - سوره زمر آیه ۳۲ - ۴۴ - آنچه را دستور داده‌ای آشکار کن و از مشرکان روی گردان. سوره حجر آیه ۵۹ - ۴۵ - سوره واقعه آیه ۹۷ - ۴۶ - ولی بیشتر مردم نمیدانند. سوره روم آیه ۰۳ - ۴۷ - و این مثلها را برای مردم می‌زنیم و لیکن به جز دانایان آن را نمیفهمند. سوره عنکبوت آیه ۳۴ - ۴۸ - خداوند به وسیله قرآن کسانی را که پیرو خوشنودی اویند به سوی راه‌های سلامت هدایت نموده از ظلمتها به سوی نور بیرون می‌کند با اذن خودش و به سوی صراط مستقیمشان راه می‌نماید. سوره مائده آیه ۶۱ - ۴۹ - بحار الانوار ج ۶۹ ص ۵۴۲ حدیث ۴۱ - ۵۰ - و خداوند می‌گیرد صدقات را. سوره توبه آیه ۵۱ - ۵۱ - ۵۲ - فروع کافی ج ۴ باب صوم رسول الله ص ۹۸ و ۵۳ - ۵۴ - تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۸۷ - ۵۵ - فقیه ج ۲ ص ۱۶ حدیث ۴۱ - ۵۶ - اصول کافی ج ۲ ص ۳۶ - ۵۷ - تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۹ و ۹ - تفسیر قمی ج ۱ ص ۶۹ - ۵۸ - وسائل ج ۷ ص ۲۳۲ - ۵۹ - تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۰۸ - ۶۰ - فروع کافی ج ۴ ص ۶۸ - ۶۱ - عیاشی ج ۱ ص ۱۸ - ۶۲ - وسائل ج ۷ ص ۴۵۱ و ص ۳۲۱ - ۶۳ - تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۸۷ - ۶۴ - ۶۵ - تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۸۷ - ۶۶ - ۶۷ - تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۸ - ۶۸ - فروع کافی ج ۴ ص ۶۶۱ - ۶۹ - تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۸ - ۷۰ - محاسن ص ۷۰۱ باب ولایت ۷۱ - اصول کافی ج ۲ ص ۸۲۶ - ۷۲ - الدر المنثور ج ۱ ص ۹۸۱ - ۷۳ - فروع کافی ج ۴ ص ۸۵۱ حدیث ۷ و فقیه ج ۲ ص ۱۰۱ - ۷۴ - الدر المنثور ج ۱ ص ۹۸۱ - ۷۵ - سوره آل عمران آیه ۸۵ - ۷۶ - سوگند به کتاب سطر بندی شده در اوراقی انتشار پذیر، و سوگند به بیت معمور و سقف بلند گشته. سوره طور آیه ۵ - ۷۷ - سوگند به محل ستارگان که این سوگند اگر بدانید سوگندی است عظیم، که قرآن کریم در کتاب پنهان بوده، کتابی که جز پاکان با آن تماس

ندارند. سوره واقعه آیه ۹۷، ۷۸ - ما آسمان دنیا را به چراغهایی زینت دادیم. «سوره فصلت آیه ۲۱». ترجمه المیزان جلد دوم صفحه ۳ استاد علامه طباطبایی رضوان الله تعالی

۵ - چهل حدیث روزه گرد آورنده محمد حسین فلاح زاده

۱ - پایه‌های اسلام

قال الباقر علیه السلام: بنی الاسلام علی خمسۃ اشیاء، علی الصلوٰة و الزکاة و الحج و الصوم و الولاية. امام باقر علیه السلام فرمود: اسلام بر پنج چیز استوار است، بر نماز و زکات حج و روزه و ولایت (رهبری اسلامی). فروع کافی، ج ۴ ص ۲۶، ح ۱

۲ - فلسفه روزه

قال الصادق علیه السلام: انما فرض الله الصیام لیستوی به الغنی و الفقیر. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند روزه را واجب کرده تا بدین وسیله دارا و ندار (غنی و فقیر) مساوی گردند. من لا یحضره الفقیه، ج ۲ ص ۳۴، ح ۱

۳ - روزه آزمون اخلاص

قال امیرالمومنین علیه السلام: فرض الله ... الصیام ابتلاء لاخلاص الخلق امام علی علیه السلام فرمود: خداوند روزه را واجب کرد تا به وسیله آن اخلاص خلق را بیازماید. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲

۴ - روزه یاد آور قیامت

قال الرضا علیه السلام: انما امروا بالصوم لکی یعرفوا الم الجوع و العطش فیستدلوا علی فقر الاخر. امام رضا علیه السلام فرمود: مردم به انجام روزه امر شده‌اند تا درد گرسنگی و تشنگی را بفهمند و به واسطه آن فقر و بیچارگی آخرت را ببینند. وسائل الشیعه، ج ۴ ص ۴ ح ۵ علل الشرایع، ص ۰۱

۵ - روزه زکات بدن

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لکل شیئی زکاة و زکاة الابدان الصیام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدنها روزه است. الکافی، ج ۴، ص ۲۶، ح ۳

۶ - روزه سپر آتش

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الصوم جنۃ من النار. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزه سپر آتش «جهنم» است. یعنی به واسطه روزه گرفتن انسان از آتش جهنم در امان خواهد بود. الکافی، ج ۴ ص ۲۶۱

۷ - اهمیت روزه

الصوم فی الحر جهاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزه گرفتن در گرما، جهاد است. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۷۵۲

۸- روزه نفس

قال امیرالمومنین علیه‌السلام: صوم النفس عن لذات الدنيا انفع الصیام. امیرالمؤمنان علی علیه‌السلام فرمود: روزه نفس از لذت‌های دنیوی سودمندترین روزه‌هاست. غرر الحکم، ج ۱ ص ۶۱۴ ح ۴۶

۹- روزه واقعی

قال امیرالمومنین علیه‌السلام: الصیام اجتناب المحارم كما يمتنع الرجل من الطعام و الشراب. امام علی علیه‌السلام فرمود: روزه پرهیز از حرامهاست همچنانکه شخص از خوردنی و نوشیدنی پرهیز می‌کند. بحار ج ۳۹ ص ۹۴۲

۱۰- برترین روزه

قال امیرالمومنین علیه‌السلام: صوم القلب خیر من صیام اللسان و صوم اللسان خیر من صیام البطن. امام علی علیه‌السلام فرمود: روزه قلب بهتر از روزه زبان است و روزه زبان بهتر از روزه شکم است. غرر الحکم، ج ۱ ص ۷۱۴ ح ۰۸

۱۱- روزه چشم و گوش

قال الصادق علیه‌السلام اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک و شعرک و جلدک. امام صادق علیه‌السلام فرمود: آنگاه که روزه می‌گیری باید چشم و گوش و مو و پوست تو هم روزه‌دار باشند. (یعنی از گناهان پرهیز کنند). لکافی ج ۴ ص ۷۸ ح ۱

۱۲- روزه اعضا و جوارح

عن فاطمه الزهرا سلام الله علیها ما یصنع الصائم بصیامه اذا لم یصن لسانه و سمعه و بصره و جوارحه. حضرت زهرا علیها السلام فرمود: روزه‌داری که زبان و گوش و چشم و جوارح خود را حفظ نکرده روزه‌اش به چه کارش خواهد آمد. بحار، ج ۳۹ ص ۵۹۲

۱۳- روزه ناقص

قال الباقر علیه‌السلام لا صیام لمن عصی الامام و لا صیام لعبد ابق حتی یرجع و لا صیام لامراه ناشزه حتی تتوب و لا صیام لولد عاق حتی یر. امام باقر علیه‌السلام فرمود: روزه این افراد کامل نیست: ۱- کسی که امام (رهبر) را نافرمانی کند. ۲- بنده فراری تا زمانی که برگردد. ۳- زنی که اطاعت شوهر نکرده تا اینکه توبه کند. ۴- فرزندی که نافرمان شده تا اینکه فرمانبردار شود. بحار الانوار ج ۳۹ ص ۵۹۲.

۱۴- روزه بی ارزش

قال امیرالمومنین علیه‌السلام: کم من صائم لیس له من صیامه الا الجوع و الظما و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و العناء. امام علی علیه‌السلام فرمود: چه بسا روزه‌داری که از روزه‌اش جز گرسنگی و تشنگی بهره‌ای ندارد و چه بسا شب زنده‌داری که از نمازش جز بیخوابی و سختی سودی نمیرد. نهج البلاغه، حکمت ۵۴۱

۱۵- روزه و صبر

عن الصادق علیه‌السلام فی قول الله عزوجل «و استعینوا بالصبر و الصلوۃ» قال: الصبر الصوم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: خداوند عزوجل که فرموده است: از صبر و نماز کمک بگیرید، صبر، روزه است. وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۸۹۲، ح ۳

۱۶ - روزه و صدقه

قال الصادق علیه‌السلام صدقه درهم افضل من صیام یوم. امام صادق علیه‌السلام فرمود: یک درهم صدقه دادن از یک روز روزه مستحبی برتر و والاتر است. وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۸۱۲، ح ۶

۱۷ - پاداش روزه

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال الله تعالی الصوم لی و انا اجزی به رسول خدا فرمود: خدای تعالی فرموده است: روزه برای من است و من پاداش آن را میدهم. وسائل الشیعه ج ۷ ص ۴۹۲، ح ۵۱ و ۶۱؛ ۷۲ و ۰۳.

۱۸ - جرعه نوشان بهشت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله من منعه الصوم من طعام یشتهیه کان حقا علی الله ان یطعمه من طعام الجنۃ و یسقیه من شرابها. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که روزه او را از غذاهای مورد علاقه‌اش باز دارد برخداست که به او از غذاهای بهشتی بخوراند و از شراب‌های بهشتی به او بنوشاند. بحارالانوار ج ۳۹ ص ۱۳۳

۱۹ - خوشا به حال روزه داران

قال رسول الله صلی الله علیه و آله طوبی لمن ظما او جاع لله اولئک الذین یشبعون یوم القیامۃ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال کسانی که برای خدا گرسنه و تشنه شده‌اند اینان در روز قیامت سیر می‌شوند. وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۹۹۲، ح ۲.

۲۰ - مزه به روزه‌داران

قال الصادق علیه‌السلام من صام لله عزوجل یوما فی شدۃ الحر فاصابه ظما و کل الله به الف ملک یمسحون وجهه و یشرونه حتی اذا افطر. امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس که در روز بسیار گرم برای خدا روزه بگیرد و تشنه شود خداوند هزار فرشته را می‌گمارد تا دست به چهره او بکشند و او را بشارت دهند تا هنگامی که افطار کند. الکافی، ج ۴ ص ۴۶ ح ۸ بحارالانوار ج ۳۹ ص ۷۴۲

۲۱ - شادی روزه دار

قال الصادق علیه‌السلام للصائم فرحان فرحه عند افطاره و فرحه عند لقاء ربه امام صادق علیه‌السلام فرمود: برای روزه دار دو سرور و خوشحالی است: ۱ - هنگام افطار ۲ - هنگام لقاء پروردگار (وقت مردن و در قیامت) وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۰۹۲ و ۴۹۲ ح ۶ و ۶۲.

۲۲ - بهشت و باب روزه‌داران

قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان للجنۃ بابا یدعی الریان لا یدخل منه الا الصائمون. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برای بهشت دری استبنام «ریان» که از آن فقط روزه داران وارد می‌شوند. وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۵۹۲، ح ۱۳. معانی الاخبار ص ۶۱۱

۲۳ - دعای روزه داران

قال الكاظم عليه السلام دعوة الصائم تستجاب عند افطاره امام كاظم عليه السلام فرمود: دعای شخص روزه‌دار هنگام افطار مستجاب می‌شود. بحار الانوار ج ۲۹ ص ۵۵۲ ح ۳۳.

۲۴ - بهار مومنان

قال رسول الله صلى الله عليه و آله الشتاء ربيع المومن يطول فيه ليله فيستعين به على قيامه و يقصر فيه نهاره فيستعين به على صيامه. رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: زمستان بهار مومن است از شب‌های طولانی‌اش برای شب زنده‌داری و از روزهای کوتاهش برای روزه داری بهره می‌گیرد. وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۲۰۳، ح ۳.

۲۵ - روزه مستحبی

قال الصادق عليه السلام: من جاء بالحسنه فله عشر امثالها من ذلك صيام ثلاثة ايام من كل شهر. امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر آن پاداش دارد و از جمله آنها سه روز روزه در هر ماه است. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۱۳، ح ۳۳

۲۶ - روزه ماه رجب

قال الكاظم عليه السلام رجب نهر في الجنة اشد بياضا من اللبن و احلى من العسل فمن صام يوما من رجب سقاه الله من ذلك النهر. امام كاظم عليه السلام فرمود: رجب نام نهری است در بهشت از شیر سفیدتر و از عسل شیرینتر هر کس یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد خداوند از آن نهر به او می‌نوشاند. من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۵ ح ۲ و وسائل الشیعه ج ۷ ص ۱۵۳ ح ۳

۲۷ - روزه ماه شعبان

من صام ثلاثة ايام من اخر شعبان و وصلها بشهر رمضان كتب الله له صوم شهرين متتابعين. امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس سه روز آخر ماه شعبان را روزه بگیرد و به روزه ماه رمضان وصل کند خداوند ثواب روزه دو ماه پی در پی را برایش محسوب می‌کند. وسائل الشیعه ج ۷ ص ۵۷۳، ح ۲۲

۲۸ - افطاری دادن (۱)

قال الصادق عليه السلام: من فطر صائما فله مثل اجره امام صادق عليه السلام فرمود: هر کس روزه داری را افطار دهد، برای او هم مثل اجر روزه دار است. الکافی، ج ۴ ص ۸۶، ح ۱

۲۹ - افطاری دادن (۲)

قال الكاظم عليه السلام فطرك اخاك الصائم خیر من صيامك. امام كاظم عليه السلام فرمود: افطاری دادن به برادر روزه‌دارت از گرفتن روزه (مستحبی) بهتر است. الکافی، ج ۴ ص ۸۶، ح ۲

۳۰ - روزه خواری

قال الصادق علیه السلام: من افطر یوما من شهر رمضان خرج روح الایمان منه امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس یک روز ماه رمضان را (بدون عذر)، بخورد - روح ایمان از او جدا می‌شود و مسائل الشیعیه، ج ۷ ص ۱۸۱، ح ۴ و ۵ من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۳۷، ح ۹

۳۱ - رمضان ماه خدا

قال امیرالمومنین شهر رمضان شهر الله و شعبان شهر رسول الله و رجب شهری امام علی علیه السلام فرمود: رمضان ماه خدا و شعبان ماه رسول خدا و رجب ماه من است. و مسائل الشیعیه، ج ۷ ص ۶۶۲، ح ۳۲.

۳۲ - رمضان ماه رحمت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله ... و هو شهر اوله رحمه و اوسطه مغفرة و اخره عتق من النار. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رمضان ماهی است که ابتدایش رحمت است و میانه‌اش مغفرت و پایانش آزادی از آتش جهنم. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۳

۳۳ - فضیلت ماه رمضان

قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان ابواب السماء تفتح فی اول لیلئ من شهر رمضان و لا تغلق الی اخر لیلئ منه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: درهای آسمان در اولین شب ماه رمضان گشوده می‌شود و تا آخرین شب آن بسته نخواهد شد. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۴۴۳

۳۴ - اهمیت ماه رمضان

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو یعلم العبد ما فی رمضان لود ان یکون رمضان السنئ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بنده «خدا» می‌دانست که در ماه رمضان چیست [چه برکتی وجود دارد] دوست میداشت که تمام سال، رمضان باشد. بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۶۴۳

۳۵ - قرآن و ماه رمضان

قال الرضا علیه السلام من قرا فی شهر رمضان آیه من کتاب الله کان کمن ختم القرآن فی غیره من الشهور. امام رضا علیه السلام فرمود: هر کس ماه رمضان یک آیه از کتاب خدا را قرائت کند مثل اینست که در ماه‌های دیگر تمام قرآن را بخواند. بحار الانوار ج ۳۹، ص ۶۴۳

۳۶ - شب سرنوشت ساز

قال الصادق علیه السلام: راس السنئ لیلئ القدر یکتب فیها ما یکون من السنئ الی السنئ. امام صادق علیه السلام فرمود: آغاز سال (حساب اعمال) شب قدر است. در آن شب برنامه سال آینده نوشته می‌شود. و مسائل الشیعیه، ج ۷ ص ۸۵۲، ح ۸

۳۷- برتری شب قدر

قيل لابي عبد الله عليه السلام كيف تكون ليلة القدر خيرا من الف شهر؟ قال: العمل الصالح فيها خير من العمل في الف شهر ليس فيها ليلة القدر. از امام صادق عليه السلام سوال شد: چگونه شب قدر از هزار ماه بهتر است؟ حضرت فرمود: کار نیک در آن شب از کار در هزار ماه که در آنها شب قدر نباشد بهتر است. وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۶۵۲، ح ۲

۳۸- تقدیر اعمال

قال الصادق عليه السلام: التقدير في ليلة تسعة عشر و الابرام في ليلة احدى و عشرين و الامضاء في ليلة ثلاث و عشرين. امام صادق عليه السلام فرمود: بر آورد اعمال در شب نوزدهم انجام می‌گیرد و تصویب آن در شب بیست و یکم و تنفیذ آن در شب بیست سوم. وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۹۵۲

۳۹- احیاء شب قدر

عن فضيل بن يسار قال: كان ابو جعفر عليه السلام اذا كان ليلة احدى و عشرين و ليلة ثلاث و عشرين اخذ في الدعاء حتى يزول الليل فاذا زال الليل صلى. فضيل بن يسار گوید: امام باقر عليه السلام در شب بیست و یکم و بیست سوم ماه رمضان مشغول دعا میشد تا شب بسر آید و آنگاه که شب به پایان می‌رسید نماز صبح را می‌خواند. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۰۶۲، ح ۴

۴۰- زکات فطره

قال الصادق عليه السلام: ان من تمام الصوم اعطاء الزكاة یعنی الفطرة كما ان الصلوة على النبي صلى الله عليه و آله من تمام الصلوة. امام صادق عليه السلام فرمود: تکمیل روزه به پرداخت زکاء یعنی فطره است، همچنان که صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله کمال نماز است. وسائل الشیعه، ج ۶ ص ۱۲۲، ح ۵

۶- توصیه‌های بهداشتی در ماه مبارک رمضان**توصیه‌ها**

در ماه مبارک رمضان، رژیم غذایی ما نباید به نسبت قبل خیلی تغییر کند و در صورت امکان باید ساده باشد. رژیم غذایی همچنین باید طوری تنظیم شود که بر روی وزن تأثیر زیادی نداشته باشد. البته اگر فرد دچار اضافه وزن می‌باشد، ماه رمضان فرصت مناسبی است تا وزن به حالت طبیعی برگردد. با توجه به ساعات طولانی ناشتا بودن، باید غذاهایی را مصرف کنیم که به کندی هضم می‌شوند مثل غذاهای حاوی فیبر زیاد. غذاهای دیر هضم معمولاً ۸ ساعت در دستگاه گوارش می‌مانند در حالیکه غذاهای سریع الهضم فقط ۳ تا ۴ ساعت در معده باقی می‌مانند غذاهای دیر هضم عبارتند از: حبوبات و غلات مثل جو، گندم، جو دوسر، لوبیا، عدس، آرد، غلات برنج با پوست و غیره (که کربوهیدراتها نامیده می‌شوند). غذاهای سریع الهضم عبارتند از: غذاهایی که حاوی قند، آرد سفید و غیره هستند (که به این گروه کربوهیدرات‌های تصفیه شده گفته می‌شود). غذاهای حاوی فیبر عبارتند از: غذاهای حاوی سبوس، گندم سبوس دار، غلات و حبوبات، سبزیها مانند لوبیای سبز، نخود، ذرت، اسفناج، برگ چغندر، میوه‌های با پوست، میوه خشک شده مثل برگه زردآلو، انجیر، آلو خشک، بادام و غیره. غذاهای مصرفی باید در حالت تعادل با یکدیگر باشند. و از

همه گروه‌های غذایی مثل میوه سبزیجات، گوشت، مرغ، ماهی، نان، حبوبات و محصولات لبنی در رژیم غذایی باید وجود داشته باشد. غذاهای سرخ شده باید محدود شوند زیرا باعث عدم هضم، سوزش سردل و اختلال در وزن می‌شوند.

از چه چیزهایی پرهیز کنیم؟

۱ - غذاهای سرخ کردنی و چرب ۲ - غذاهای حاوی قند زیاد ۳ - خوردن غذای زیاد به خصوص هنگام سحر ۴ - خوردن چای زیاد هنگام سحر، چای باعث افزایش ادرار شده و از این طریق نمک‌های معدنی که در طول روز بدن به آنها نیاز دارد دفع می‌شوند. ۵ - سیگار: اگر شما نمی‌توانید سیگار را به یکباره قطع کنید از هفته‌های قبل از ماه رمضان شروع به مصرف کم آن کنید.

چه غذاهایی را مصرف کنیم؟

۱ - مصرف کربو هیدرات‌های مرکب در سحر که مدت طولانی تری هضم می‌شوند و باعث می‌شوند که شما کمتر گرسنه شوید. ۲ - حلیم یک منبع عالی پروتئین بوده و از غذاهائی است که دیر هضم می‌شود. ۳ - خرما یک منبع عالی قند، فیبر، کربوهیدرات، پتاسیم و منیزیوم می‌باشد. ۴ - مغز بادام غنی از پروتئین و فیبر بوده و حداقل چربی را دارا می‌باشد. مصرف زیاد آب یا آب میوه در صورت امکان در فاصله بین افطار و زمان خواب باعث تأمین آب مورد نیاز بدن می‌شود.

یبوست

یبوست می‌تواند باعث ایجاد بواسیر و شقاق‌های دردناک مقعد شود و باعث سوء هاضمه به همراه نفخ می‌شود. علل یبوست: مصرف کربو هیدرات‌های تصفیه شده، مصرف کم آب و میزان ناکافی فیبر در غذا از علل عمده یبوست می‌باشند. درمان: اجتناب از مصرف زیاد کربو هیدرات‌های تصفیه شده، افزایش مصرف آب، استفاده از سبوس در نانها، استفاده از آردهای قهوه‌ای

سوء هاضمه و نفخ

علل: پرخوری، مصرف زیاد غذاهای چرب و سرخ شده، غذاهای تند و غذاهایی که ایجاد نفخ می‌کنند مثل تخم مرغ، کلم، عدس، نوشابه‌های گازدار درمان: از پرخوری اجتناب کنید، آب میوه یا آب بنوشید. از غذاهای سرخ کردنی اجتناب کنید.

ضعف (افت فشار خون)

افزایش تعریق، ضعف، خستگی، کم شدن انرژی، سرگیجه به خصوص هنگام برخاستن، ظاهر رنگ پریده و احساس افتادن علائم افت فشار خون می‌باشند که بیشتر هنگام بعد از ظهر اتفاق می‌افتد. علل: مصرف کمتر مایعات و کاهش مصرف نمک درمان: به مکان‌های گرم بروید و مصرف نمک و مایعات را افزایش دهید. توجه: افت فشار خون باید با گرفتن فشار خون در هنگام بروز علائم تأیید شود. افراد دارای فشار خون بالا ممکن است در طول ماه رمضان نیاز به تنظیم مجدد داروهای خود توسط پزشک داشته باشند.

سردرد

علل: عدم مصرف کافئین و تنباکو، انجام کار زیاد در طول روز، کم خوابی و گرسنگی که معمولاً در طول روز بیشتر شده و در

انتهای روز بدتر می‌شود. سردرد وقتی با افت فشار خون همراه شود می‌تواند منجر به سردرد شدید و حالت تهوع قبل از افطار شود. درمان: در طول یکی دو هفته قبل از ماه رمضان بصورت تدریجی کافئین و تنباکو را قطع کنید. چای سبز و بدون کافئین ممکن است جایگزین خوبی باشد. همچنین برنامه خود را در طول ماه رمضان طوری ترتیب دهید تا خواب کافی داشته باشید.

کاهش قند خون

ضعف، سرگیجه، خستگی، کاهش تمرکز، تعریق زیاد، احساس لرز، عدم توانایی برای فعالیت‌های فیزیکی، سردرد، تپش قلب از علائم کاهش قند خون می‌باشند. علل در افراد غیر دیابتی: خوردن مقدار زیاد قند مثل کربو هیدرات‌های تصفیه شده مخصوصاً در هنگام سحر باعث می‌شود که بدن مقدار زیادی انسولین تولید کرده و باعث افت قند خون بشود. درمان: خوردن غذا هنگام سحر و محدود کردن نوشیدنی‌ها و غذاهای حاوی قند. توجه: افراد دیابتی ممکن است به تنظیم مجدد داروهای خود در ماه رمضان احتیاج داشته باشند و باید با پزشک خود مشورت کنند.

انقباضات عضلانی

علل: مصرف ناکافی غذاهای حاوی کلسیم، پتاسیم و منیزیم درمان: خوردن غذاهای غنی از مواد معدنی فوق برای مثال: سبزیجات، میوه جات، محصولات لبنی، گوشت، خرما توجه: افراد تحت درمان فشار خون بالا- و افراد دچار سنگ کلیه باید با پزشک خود مشورت کنند. زخم معده، سوزش سردل، التهاب معده افزایش سطح اسید در معده خالی در ماه رمضان باعث تشدید مسائل فوق می‌شود. این شکل بصورت احساس سوزش در ناحیه معده و زیر دنده‌ها ظاهر شده و می‌تواند بطرف حلق گسترش یابد. غذاهای تند، قهوه و کواکولا این حالت را بدتر می‌کنند درمان‌های طبی برای کنترل سطح اسید در معده وجود دارند و افراد مبتلا قبل از روزه گرفتن باید با پزشک خود مشورت کنند.

سنگ کلیه

سنگ کلیه ممکن است در افرادی که آب کم می‌نوشند ایجاد شود. بنابراین مصرف زیاد مایعات برای جلوگیری از تشکیل سنگ ضروری می‌باشد.

درد مفاصل

علل: در طول ماه رمضان که نمازهای بیشتری خوانده می‌شود فشار روی مفاصل زانو افزایش می‌یابد. در افراد مسن و یا افراد دچار التهاب مفاصل این مسئله باعث درد، سفتی، تورم و احساس ناراحتی می‌شود. درمان: وزن را کم کنید تا زانوها مجبور نباشند وزن بیشتری را تحمل کنند. قبل از ماه رمضان اندام تحتانی را ورزش دهید تا برای فشار اضافی وارده آماده باشند. آمادگی بدنی باعث می‌شود تا نماز راحت تر خوانده شود.

۷- آداب و شرایط روزه

آداب

روزه فقط امساک از اکل و شرب نیست، بلکه شرائطی دیگر هم همراه آن است، تعهد و مسؤولیت‌های انسان در برابر روزه، این

فریضه الهی زیاد است.

روزه چهار گروه مقبول نیست

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: لا صیام لمن عصی الامام، و لا صیام لعبد آبق حتی یرجع، و لا صیام لامراه ناشزه حتی تتوب، و لا صیام لولد عاق حتی یر، (۱) روزه نیست برای کسی که امام و پیشوای خود را نافرمانی کند و از او اطاعت ننماید، و صحیح نیست روزه عبد فراری، تا مراجعت کند و به خدمت باز نگردد، و روزه زن ناشزه درست نمی‌باشد تا توبه کند و در اختیار همسرش قرار گیرد و همچنین روزه فرزند عاق شده پدر و مادر تا خوب نشود و اصلاح نگردد، مورد قبول قرار نمی‌گیرد، و روزه به حساب نمی‌آید بلی یکی از ابعاد سیاسی این حدیث شریف، اطاعت و فرمانبری پیروان و رهروان مسلمان از راهبر و پیشوای مذهبی است. فاطمه سلام الله علیها در آداب صائم سخن می‌گوید حضرت فاطمه علیها السلام سیده نسوان عالم در آداب روزه‌دار می‌فرماید: عن جعفر بن محمد عن آبائه عن فاطمه علیهم السلام: «انها قالت: ما یصنع الصائم بصیامه اذا لم یصن لسانه و سمعه و بصره و جوارحه» (۲). جعفر بن محمد علیهما السلام از آباء گرامیش از فاطمه دخت گرام رسول الله صلی الله علیه و آله اجمعین روایت می‌نماید: که حضرت زهرا علیها السلام فرمود: صائم با روزه خویش کاری نکرده (یعنی حق روزه را ادا نکرده) هرگاه زبان و گوش و چشم و جوارحش را از (آنچه که بر آنها حرام است) حفظ نکرده باشد. یعنی روزه یک مسمای واقعی از حفظ شکم از کل خوردنیها و نوشیدنیها و مبطلات دیگر و خلاصه‌ای از اجتناب از گناهان و معصیت خداوند می‌باشد، زیرا روزه‌دار بدون پرهیز از تمامی محرّمات روزه واقعی را در خویش تحقق نبخشیده است.

پنج خصلت موجب افطار روزه و بطلان وضوء می‌شود.

اگرچه امروز فقهای عالی مقام این موارد را مبطل روزه و وضوء نمیدانند زیرا کمتر کسی است در زمان ما و فرهنگ طاغوت زده و غرب زده ما از این اوصاف رذیله بپرهیزد، آن خصال پنج گانه از بیان پیامبر گرامی اسلام چنین است: «خمس خصال یفطرن الصائم، و ینقضن الوضوء الکذب، و الغیبه و النمیمه، و النظر بشهوّه، و الیمین الکاذبه» (۳) پنج صفت است که روزه را باطل و وضوء را می‌شکنند، دروغ و غیبت و سخن چینی و نظر شهوت انگیز، و قسم دروغ. این اوصاف ذمیمه به راستی اثر معنوی و روحانی روزه و وضوء که یک عبادت است در اسلام خنثی می‌کند، و اجر و ثواب روزه و وضوء را نابود می‌نماید.

کیفیت روزه داری از صحف ادریس علیه‌السلام

در صحف ادریس علیه‌السلام است: «اذا دخلتم فی الصیام فطهروا نفوسکم من کل دنس و نجس و صوموا لله بقلوب خالصه صافیه منزّهه عن الافکار السيئه و الهواجس المنکره فان الله سیحبس القلوب اللطخه و النیات المدخوله و مع صیام افواکم من الماکل، فلتصم جوارحکم من المائم فان الله لا یرضی منکم ان تصوموا من المطاعم فقط لکن من المناکیر کلها و الفواحش باسرها» (۴) حضرت ادریس پیامبر علیه‌السلام در صحف خویش فرمود: هرگاه وارد ماه صیام شدید، پس خویشتن را از هر پلیدی و ناپاکی پاک سازید، (درون خود را برای پذیرش عبادت ویژه خداوند پاکسازی نمائید) و روزه بگیرید برای خداوند با قلبی خالص و نورانی و پاک از فکرهای بد، و صداها نامفهوم و بی معنی و زشت، زیرا خداوند حبس می‌نماید دل‌های ناپاک و نیت‌های غیر خالص شما را و دهن‌های شما نباید فقط با امساک از خوردنیها صائم و روزه‌دار باشد. بلکه باید جوارح شما از گناهان نیز روزه باشد (یعنی اعضاء شما هم باید از معصیت خدا امساک نماید) و همانا خداوند راضی نمی‌گردد و خشنود نمی‌شود از شما به اینکه فقط از خوردنیها پرهیز کنید، بلکه از کل منکرات و زشتیها باید پرهیز نمائید تا آنجا که تغییر حالت پیدا کنید.

اثرات منفی غیبت و نمازی در روزه

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «اجتنبوا الغیبة غیبة المؤمن، و احذرو النمیمة، فانهما یفطران الصائم و لا غیبة الفاجر و شارب الخمر و اللالعاب بالشطرنج و القمار» (۵) از غیبت مؤمن اجتناب کنید، و از نمازی پرهیزید، به راستی که غیبت و نمازی روزه صائم را باطل می‌نماید، (و اثرات و ثواب روزه را زایل می‌گرداند)، ولی از فاجر و شارب الخمر و شطرنج‌باز و قمار باز غیبتی نیست، (یعنی آنان از خود هتک حرمت نموده‌اند، و آبرو از خویش برده‌اند).

روزه حجاب زبان و گوش و چشم از گناه است

از فقه الرضا علیه‌السلام روایت شده که حضرت رضا علیه‌السلام در رابطه با شرایط روزه و روزه‌داری چنین فرمود: «و اعلم یرحمک الله ان الصوم حجاب ضربه الله عزوجل علی الالسن و الالبصار و سائر الجوارح لما له فی عادة من شره و طهارة تلک الحقیقه حتی یستر به من النار، و قد جعل الله علی کل جارحه حقا للصیام فمن ادی حقها کان صائما و من ترک شیئا منها نقص من فضل صومه بحسب ما ترک منها» (۶). بدان (ای روزه‌دار) خدای رحمت کند، که به راستی روزه ستر و حجابی است، که خداوند او را بر زبانها و گوشها و چشمها و سائر جوارح زده است، هرگاه معتاد بر زشتیها و شر و فساد باشند، (چون زبان و گوش و چشم و سایر جوارح هرگاه تحت کنترل دقیق ایمان و دین شخص باشند، از شر آنان کاملا در امان می‌باشد) که طهارت (و حجاب صوم) بر اسماع و ابصار و غیره، او را از آتش جهنم می‌پوشاند و حجابی محکم از آتش برای او خواهند شد. به تحقیق خداوند بر هر «آدم» خسته‌ای برای روزه گرفتن حقی مقرر فرموده است، پس اگر آن حق را اداء کند (و به خوبی حق روزه‌داری را به جای آورد) هرآینه صائم و روزه‌دار است، (یعنی به جای آورده حق روزه را) و هر کس بعضی از آن شرایط را ترک نموده، از فضیلت و ثواب روزه‌اش به قدر و بحسب آنچه ترک کرده کاسته است.

پی‌نوشتها

- وقایع الایام خیابانی، ص ۲۳۴. ۲ - بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۵۹۲. ۳ - نهج الفصاحه، حدیث ۹۵۴۱. ۴ - نقل از وقایع الایام خیابانی، ص ۱۳۴. ۵ - فقه الرضا علیه‌السلام. ۶ - مستدرک الوسائل، نقل از: وقایع الایام خیابانی، ص ۲۳۴. روزه، درمان بیماری‌های روح و جسم ص ۲۷. سید حسین موسوی راد لاهیجی

۸ - فلسفه و حکمت روزه

فلسفه روزه

روزه از نظر بهداشت جسم و سلامت بدن و ابعاد دیگر دارای فواید فراوانی است، روزه در سلامت معده و پاکسازی آن از انواع غذاها که موجب انواع بیماریهاست اثرات فوق العاده‌ای دارد.

مرکز بیماریها معده است

پیامبر خدا فرمود: «المعدة بیت کل داء، و الحمئة راس کل دواء» (۱) معده مرکز و خانه هر دردی است، و پرهیز و اجتناب (از غذاهای نامناسب و زیاد خوری) اساس و راس هر داروی شفابخش است

پیامبر (ص) سه باب از علوم بروی ما گشود

پیامبر عظیم الشان اسلام در یک بیانیه کوتاه، اثرات و فوائد سه چیز را به این شرح بیان می‌فرماید: «اغزوا تغنموا، و صوموا تصحوا، و سافروا تستغنوا» اول، جنگ و جهاد کنید تا مستغنی شوید، که غنائم جنگی باعث استغنا می‌باشد، دوم، روزه بگیرید تا صحت و سلامتی خویش را تضمین کنید، سوم، سفر کنید تا مالدار شوید، زیرا مسافرت و حمل کالای تجارتنی از شهری به شهر دیگر یا از کشوری به کشور دیگر باعث رفع نیازمندی‌های جامعه و عمران کشورها می‌گردد، در این سه جمله پیامبر صلی الله علیه و آله سه باب از درهای علم: جهاد (که خود باعث تمکن و امکانات مالی می‌شود)، بهداشت جسم و اقتصاد جامعه را بر روی ما می‌گشاید.

امام علی (ع) در فلسفه روزه چه می‌فرماید؟

ما اگر پویای فلسفه روزه و حکمت تشریح آن باشیم و از خواص و فوائد آن بخواهیم اطلاعات بیشتری پیدا کنیم و به اشکال تراشی‌های منتقدین پاسخ اقناع کننده بدهیم به سخنان حکیمانه و دُرر بار حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج البلاغه گوش فرا میدهیم در قسمتی از این خطبه امام می‌فرماید: «و مجاهدۀ الصیام فی الایام المفروضات، تسکینا لاطرافهم، و تخشيعا لابصارهم، و تذلیلا لنفوسهم و تخفیضا لقلوبهم، و اذهابا للخیلاء عنهم لما فی ذلک من تعفیر عتاق الوجوه بالتراب تواضعا و التصاق کرائم الجوارح بالارض تصاغرا و لحقوق البطون بالمتون من الصیام تذللا» (۲) امیر مؤمنان علیه‌السلام به دنباله مطالب ارزشمندی می‌فرماید: از خدا بترسید و از کيفر تباہکاری در دنیا، و از زیان ستمگری در آخرت ... و خداوند بندگان مؤمنش را حفظ می‌فرماید، به وسیله نمازها و زکاتها، (و سپس فوائد و پاره‌های از علل و فلسفه روزه را بیان می‌فرماید) و کوشش در گرفتن روزه در روزهای واجب، برای آرام ماندن دست و پا و اندام و دیگر ایشان (از معصیت و نافرمانی) و چشم به زیر انداختنشان و فروتنی جانهاشان، و زبونی دلهاشان، و بیرون کردن کبر و خودپسندی از آنان، چون در نماز است مالیدن رخسارهای نیکو برای فروتنی، و (هنگام سجده نمودن) چسبانیدن اعضاء شریفه (هفت موضع) را به زمین برای اظهار کوچکی و «ذلت به پیشگاه با عظمتش» و در روزه رسیدن شکمها به پشتها برای خضوع و ناچیز دانستن خویش که روزه و نماز و زکات فلسفه‌اش سازندگی و تزکیه، و تذلل و تقلل به پیشگاه حضرت حق است، و از چیزهایی است که می‌تواند آدمی را از چنگ شیطان نجات بخشد، و از انواع بیماری‌های ظاهری و باطنی برهاند، و مخصوصا درس مقاومت و مبارزه را عملا- یاد آدمی دهد، مخصوصا روزه است که از امتیازات به خصوص برخوردار است، که پاداش آن فقط به خداوند بزرگ برگزار شده است. که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جائی دیگر می‌فرماید: «و الصیام ابتلاء لاخلاص الخلق» (۳)

روزه برای آزمایش اخلاص مردم است

خداوند روزه را برای آزمایش اخلاص مردم واجب فرموده است، که روزه در اخلاص عمل بسیار مؤثر است، یعنی کسی که روزه می‌گیرد و تمامی روز را با همه امکان خوردنیها و آشامیدنی‌هایی که در اختیار دارد، در عین حال امساک می‌نماید، جز اخلاص به پیشگاه حضرت حق مفهومی دیگر ندارد، و در قسمتی از نهج البلاغه می‌فرماید: «و صوم شهر رمضان فانه جنه من العقاب» (۴) و یکی از دلائل وجوب روزه این است که روزه ماه رمضان سپر است از عقاب الهی، یعنی روزه موجب غفران و آمرزش گناهان و معاصی انسان است، که به وسیله روزه نجات از آتش جهنم و عقوبت پروردگار به دست می‌آید.

روزه موجب سلامتی است

خدایا! از گرسنگی به تو پناه می‌آوریم فوائد کم خوری از نظر بهداشت و تندرستی جسم و روح، درست است که آدمی تاب گرسنگی زیاد را ندارد، و اسلام هم نخواسته است که انسان خود را در زحمت تحمل گرسنگی زیاد قرار دهد، بلکه در بعضی روایات رسیده است: «اللهم اعوذبک من الجوع» (۵) خدایا! از گرسنگی به تو پناه می‌برم، ولی در عین حال باید متوجه بود، که مقداری از گرسنگی برای انسان لازم است! و فوائد بسیاری در بردارد، و بر عکس پر خوری و سیر بیماری زیادی به همراه می‌آورد. از نظر بهداشت و تندرستی، باید غذا کمتر مصرف شود، و هنوز اشتها تمام نشده، دست از غذا خوردن بکشد، به تجربه ثابت شده است. افرادی که کم می‌خورند، از کسانی که همیشه سیر می‌خورند سالمتر می‌باشند، و تن درستترند.

ابعادی در فلسفه روزه از بیان امام صادق (ع)

هشام بن حکم از رئیس مذهب تشیع حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام می‌پرسد از علت و فلسفه روزه، امام می‌فرماید: «انما فرض الله الصیام لیستوی به الغنی و القیر و ذلک ان الغنی لم یکن لیجد مس الجوع، فیرحم الفقیر، لان الغنی کلما اراد شیئا قدر علیه، فاراد الله تعالی ان یسوی بین خلقه، و ان ینذیق الغنی مس الجوع و الالم لیرق علی الضعیف و یرحم الجائع» (۶) حضرت صادق علیه‌السلام: به راستی خداوند روزه را واجب کرد، تا به وسیله او بین اغنیاء و فقراء مساوات و برابری به وجود آید، و این برای آن است که ثروتمندانی که هرگز درد گرسنگی را احساس نکرده‌اند، به فقراء ترحم نمایند، زیرا اغنیاء هرگاه (خوردنی و آشامیدنی را) اراده نمودند (و هوس هر نوع ماکولات و مشروبات کردند) برایشان میسر است، پس خداوند متعال «روزه را واجب نموده» که تا بین بندگانش از فقیر و غنی، برابری به وجود آورد، و اینکه سرمایه داران مسلمان الم جوع و گرسنگی را لمس نمایند، تا بر ضعفاء رقت آوردند، و بر گرسنگان عالم ترحم نمایند، (و این تنها شعار اسلام است، آری تنها مکتبی که به حال گرسنگان عالم ترحم نمایند، (و این تنها شعار اسلام است، آری تنها مکتبی که به حال گرسنگان و محرومان میاندیشد اسلام است.

خصال هفتگانه مخصوص روزه داران

در حدیثی طویل حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌فرماید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما من مؤمن یصوم شهر رمضان احتسابا الا اوجب الله تبارک و تعالی له سبع خصال: اولها یندوب الحرام من جسده، و الثانیة یقرب من رحمة الله عزوجل، و الثالثة قد کفر خطیئة ابيه آدم، و الرابعة یهون الله علیه سكرات الموت و الخامسة امان من الجوع و العطش یوم القیمة و السادسة یطعمه الله عزوجل من طیبات الجنة، و السابعة یعطیه الله عزوجل برائة من النار، قال: صدقتیا محمد» (۷). هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را فقط به حساب خدا روزه بگیرد، مگر آنکه خدای تبارک و تعالی هفت خصالت را برای او واجب و لازم گرداند: ۱ - هر چه حرام در پیکرش باشد محو و ذوب گرداند، ۲ - به رحمت خدای عزوجل نزدیک می‌شود، ۳ - (با روزه خویش) خطای پدرش حضرت آدم را می‌پوشاند، ۴ - خداوند لحظات جان‌کندن را بر وی آسان گرداند، ۵ - از گرسنگی و تشنگی روز قیامت در امان خواهد بود، ۶ - خدای عزوجل از خوراکی‌های لذیذ بهشتی او را نصیب دهد، ۷ - خدای عزوجل برائت و بیزاری از آتش دوزخ را به او عطا فرماید. (پرسش کننده در این حدیث مفصل، عالم یهودی بود) که عرض کرد راست گفתי ای محمد.

فلسفه و دلایل وجوب روزه از امام رضا (ع)

امام رضا علیه‌السلام در فلسفه و دلایل وجوب روزه می‌فرماید: «انما امروا بالصوم لکی یعرفوا الم الجوع و العطش، فیستدلوا علی فقر الآخرة، و لیكون الصائم خاشعا ذلیلا مستکینا ماجورا و محتسبا عارفا، صابرا علی ما اصابه من الجوع و العطش، فیستوجب الثواب مع

ما فيه من الامساك عن الشهوات و يكون ذلك واعظا لهم في العاجل و راضيا لهم على اداء ما كلفهم و دليلا لهم في الآجل و ليعرفوا شدة مبلغ ذلك على اهل الفقر و المسكنة في الدنيا فيؤدوا اليهم ما افترض الله لهم في اموالهم» (۸) وقتی از حضرت درباره فلسفه روزه می‌پرسند، می‌فرماید: همانا (مردم) مامور به روزه شدند تا بشناسند درد و ناگواری‌های گرسنگی و تشنگی را، و آنگاه استدلال کنند بر سختی‌های گرسنگی و تشنگی و فقر آخرت، (که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه شعبانیه می‌فرمود: و اذکروا بجوعکم و عطشکم جوع يوم القيمة و عطشه، یاد آورید از گرسنگی و تشنگی روزه داریتان گرسنگیها و تشنگی‌های روز قیامت را، که این یادآوری انسان را به فکر تدارک قیامت می‌اندازد که تا سعی کند، جد و جهد بیشتری در کسب رضای خداوند و کمک به مخلوق ضعیفش بنماید و آنان را از امکانات مادی و غیر مادی خویش بهرهمند سازد). (آنگاه امام علیه‌السلام خصوصیات صائم را این چنین توصیف می‌فرماید: و هر آینه روزه‌دار باید (به پیشگاه خداوند) بنده‌ای خاشع و ذلیل و دارای استکانت و وقار باشد، (و خود و عمل خویش را) ماجور و مثاب دانسته، (و بداند که اعمال و زحماتش) به حساب می‌آید، (و نادیده گرفته نمی‌شود) و در همه حال به آنچه که انجام می‌دهد از عبادات عارف باشد، و بر آنچه که از گرسنگی و تشنگی به او می‌رسد صبر کند، و در آن هنگام با امساک از شهوات (و پیروی نکردن از نفس اماره به سوء) مستوجب ثواب فراوانی می‌شود، (و خداوند اجر و ثواب عبادت روزه‌داریش را به او مرحمت خواهد فرمود) و این اوصاف حمیده (که برای صائم ذکر شد) واعظ خوبی برای روزه‌داران در دنیا خواهد شد، (که اثرات وضعی این اوصاف کاملا در چهره و اعمال و رفتار آنان مشهود خواهد گشت) و راضی و راغب است بر روزه‌داران بر اداء آنچه که مکلف به آنند و راهنمای خوبی برای آنان است در عالم عقبی، و آنان باید بشناسند شدت و اهمیت مشکلات فقرا و بیچارگان را که تا رحمت آورند بر فقراء و مساکین در دنیا، سپس اداء نمایند حقوق آنان را که خداوند در اموالشان مقرر فرموده است. (یعنی اینطور نباشد که خود خوب بخورند و ببوشند و دیگران گرسنه باشند). شاعر عرب «حاتم بن عبد الله طائی» می‌گوید: و حسبک داء ان تيبطنه و حولك اكلاد تحن الى القدا! (۹) یعنی: این درد برای تو بس است که شب با شکم پر بخوابی و در گردت جگرها باشد که قدح پوستی را آرزو کنند (و برای آنان فراهم نشود چه جای آنکه طعام داشته باشند).

بحثی دیگر در فلسفه روزه از امام رضا (ع)

امام رضا علیه‌السلام در یک پرسش دیگر از فلسفه روزه چنین می‌فرماید: «علة الصوم لعرفان مس الجوع و العطش ليكون العبد ذليلا مستكينا ماجورا محتسبا صابرا فيكون ذلك دليلا على شدائد الآخرة، علت روزه از برای فهمیدن الم و درد گرسنگی و تشنگی است، تا بنده ذلیل و متضرع و ماجور و صابر باشد و بفهمد شدائد آخرت را، مع ما فيه من الانكسار له عن الشهوات و اعطاله في العاجل دليلا. على الآجل ليعلم مبلغ ذلك من اهل الفقر و المسكنة في الدنيا و الآخرة» (۱۰) علاوه بر این که در روزه انکسار شهوات و موعظه هست از برای امر آخرت تا بداند حال اهل فقر و فاقه را در دنیا و عقبی. بلی این است قسمتی از فلسفه روزه از بیان حضرت رضا علیه‌السلام آلائف التحیة و الثناء. بلی روزه از افضل طاعات است، زیرا که روزه مشتمل بر انکسار شهوات بهیمیه است که شریعت آسمانی و احکام الهی نیامده مگر برای تعدیل شهوات و توقیف و مهار آنها که در حد اعتدال انجام گرفته، و برای تزکیه و طهارت نفس و تصفیه آن از اخلاقیات رذیله، زیرا مقصود از صوم مجرد امساک از اکل و شرب و مباشرت با نسوان نیست، بلکه غرض نهائی آن کف نفس و نگهداری آن از شهوترانی‌های حیوانی است، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: الصوم جنه فاذا صام احدکم فلا یرفث و لا یجهل و ان امرء جادله او شاتمه فلیقل انی صائم: که روزه سپری است از برای شخص، زیرا یکی از شما اگر روزه گرفت سخن زشت نگوید، و کارهای بیهوده نکند، و اگر کسی با وی مجادله کند یا او را شماتت نماید، او بگوید من روزه هستم، مراد از این حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله این است: که روزه وقایه‌ای است که نگه میدارد آدمی را از انحرافات و لغزشها، که به واسطه آن از دشمنانی بزرگ چون شیطان نفس، دشمن درونی، خلاصی میجوید، پس نفس را کنترل

می‌نماید از شهوات نابجا، و شیطان را از خود دور می‌نماید.

مجرای نفوذ شیطان را با روزه ضیق نمائید

بر این مبنا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ان الشیطان لیجری من ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع»، که شیطان جریان مییابد و نفوذ می‌کند در فرزندان آدم، مانند جریان خون در بدن پس مجاری شیطان را در وجود خود به واسطه گرسنگی یعنی روزه تنگ نمائید، (۱۱) و الحق، که روزه بدون اثر چه فایده و ثمری دارد؟ آری فائده و اثری ندارد که آدمی غذای ناهار خویش را به افطار تاخیر اندازد، و از امساک و اجتناب از یک سری مبطلات روزه، انواع تهمت‌ها و دروغ‌ها و غیبت‌ها و شهوترانی‌ها و هتک حرمت خلق الله و حفظ نکردن ناموس خویش از نامحرمان و سوء تربیت فرزندان و سرعت غضب به حادثه کوچکی و ایجاد ضرب و شتم و صدها گناه دیگر مرتکب شود و بگوید من روزه هستم خیر؟ این نوع روزه اثری و فایده‌ای ندارد، باید روزه قدرت ساختن و اصلاح نفس داشته باشد و روزه این قدرت را دارد، لکن این مائیم ارزش و اهمیت او را تشخیص ندادیم، و از این نوع روزه‌های بی اثر ثمری جز گرسنگی و تحمل تشنگی عاید ما نمی‌شود، و چه فایده‌ای است از برای روزه‌دار که فریضه‌ای اداء کند و کبیره‌ای مرتکب گردد، و با خیانت بر بندگان خدا در مال و عرض ایشان تجاوز نماید

روزه رابطه مستقیم با اخلاص دارد

خلاصه کنم و این بخش را «فلسفه روزه و حکمت مشروعیت» به سخن مولای متقیان علیه‌السلام مزین نمایم که امام علیه‌السلام در آنجا که فلسفه پاره‌های از احکام را تشریح می‌فرماید: «و الصیام ابتلاء لاخلاص الخلق» (۱۲) خداوند، روزه را برای آزمایش اخلاص مردم مقرر و فرض فرموده است، و کسی که به پیشگاه حضرت حق اخلاص ورزد، تمامی اوصافی که در فلسفه روزه بیان شده است شامل حالش می‌شود، و روزه کاملاً با اخلاص روزه‌دار، در رابطه است.

پی نوشتها

۱ - ارکان الاسلام، ص ۸۰۱ این عبارت حدیثی است که از پیامبر اسلام در بحار الانوار، ج ۴۱ روایت شده است، لکن این کتاب به حارث بن کلداه نسبت داده است. ۲ - نهج البلاغه فیض، ص ۸۹۷. ۳ - از حکمت ۴۴۲ نهج البلاغه فیض الاسلام. ۴ - نهج البلاغه، چاپ صبحی صالح، ص ۳۶۱. ۵ - مجمع البحرین، ماده جوع. ۶ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳ - و من لا یحضره الفقیه، ص ۳۷، ج ۲. ۷ - خصال شیخ صدوق، ص ۶۸۳. ۸ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴. ۹ - حاتم به عبد الله طائی. ۱۰ - علل الشرایع صدوق علیه الرحمه. ۱۱ - از مجموعه‌های از سخنان پیشوایان معصوم (ع) استخراج شده است. ۱۲ - نهج البلاغه، ص ۷۹۱۱. روزه، درمان بیماری‌های روح و جسم ص ۱۸ سید حسین موسوی راد لاهیجی ۱۲ - نهج البلاغه، ص ۷۹۱۱. روزه، درمان بیماری‌های روح و جسم ص ۱۸ سید حسین موسوی راد لاهیجی روزه برای آزمایش اخلاص مردم است

۹ - مناسبت‌های ماه مبارک رمضان

ماه مسجد النبی (ص) دچار آتش سوزی شد روز اول

روز اول ماه رمضان بنا به نقل «سمهودی مورخ عامه» در سال ۴۵۶ هجری، مسجد النبی صلی الله علیه و آله و حجرات مقدسه آن دچار آتش سوزی شد، و به قدری شعله‌های آتش دامنه دار شد، که سقف و دیوارها را فرا گرفته و فرو ریخت این زمان مصادف با

حکومت معتصم عباسی بود، وی دستور داد، بنیان مسجد را دوباره به پای داشتند. (۱)

ولایتعهدی امام رضا (ع) در اول ماه رمضان

ایضا از وقایع روز اول ماه رمضان «بنا به نقل شیخ مفید در مسار الشیعه» روز بیعت به ولایتعهدی حضرت رضا علیه‌السلام است، و این عمل از طرف مأمون عباسی فقط یک نقشه سیاسی برای فرو نشاندن انقلابات داخلی مخصوصا جلوگیری از خروج و قیام شیعیان ایران (که در اوائل خلافت مأمون گرداننده خلافت او بودند) انجام گرفت. و دیگر ترس قیام اولاد علی علیه‌السلام از جمله عوامل ولایتعهدی حضرت رضا علیه‌السلام از طرف مأمون به شمار می‌آید. (۲)

غزوه تبوک یا فاضحه در روز سوم ماه رمضان

غزوه تبوک یا فاضحه از جنگ‌های حساس بین مسلمانان و رومیان که در سال نهم هجری بر پا شد و به صلح انجامید نیز در روز سوم ماه مبارک رمضان واقع گشت، و علت ایجاد این جنگ چنین بود که جاسوسان، به دربار امپراطوری روم «هراقلیوس» «هرقل» گزارش دادند، که پیامبر اسلام از دار دنیا رفت، امپراطور شورای نظامی تشکیل داد، و تمامی حاضران موقع را مناسب بسیج لشکر روم علیه حجاز دیدند و به سرپرستی مردی به نام یوحنا، یا «باغباد» به سوی حجاز رهسپار، و در تبوک (محلّی میان حجاز و شام) با سپاه اسلام تلاقی کردند، و سپاه اسلام در تبوک کناره چشمه آبی تمرکز یافتند، و اینکه چرا این جنگ را فاضحه می‌نامند بدان علت است که منافقان از حضور در جنگ تخلف ورزیدند، و رسوا شدند، و این جنگ را «ذوالعسره» نامند زیرا که مسلمانان از نظر آذوقه و مرکب و مهمات بسیار در عسرت و سختی به سر بردند. (۳)

وفات حضرت ابوطالب (ع) در روز هفتم

روز هفتم ماه رمضان بنا به نقل شیخ مفید قدس سره سال دهم بعثت حضرت ابوطالب عم و یار با وفای پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت. همان مرد بزرگواری که در تمام نشیب و فرازهای دوران رسالت و قبل از رسالت برادر زاده عزیزش را یاری کرد و شرفریش را از او بازداشت و قلب نازنین پیامبر صلی الله علیه و آله را در تبلیغات و رسالت الهی خوشحال و مسرور نمود، و با کلماتی نظیر: «اذهب یابن اخی فقل ما احببت فوالله لا اسلمک لشیء ابداء» ای پسر برادرم برو و هر چه دوست میداری بگو (با مشرکین و قریش) به خدا سوگند تو را در هیچ پیش آمدی و نمی‌گذارم، (نوازش می‌نمود) و از او پشتیبانی می‌کرد. کفه ایمان ابوطالب از کفه ایمان همه خلق سنگین تر است آری به این بزرگوار تهمت بی‌ایمانی می‌زنند، حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: اگر ایمان ابی طالب را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان این خلق را در کفه دیگر، ایمان او سنگین تر است. (۴) آری ابوطالب چهل و دو سال، در نهایت وفا و صمیمیت و فداکاری به کفالت و حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت، که او مانند پدری مهربان و همسرش فاطمه بنت اسد همچون مادری او را خدمت و حفاظت و پرستاری نمودند. و مرگ ابوطالب پیامبر صلی الله علیه و آله را به شدت متأثر ساخت، چرا که حضرت یگانه حامی و پناه گاه خود را بعد از خدا از دست داد، که دشمن پس از او بر پیامبر صلی الله علیه و آله جری و گستاخ گشتند. و مدفن آن حضرت در مکه قبرستان ابوطالب که به نام آن جناب نامیده شده قرار گرفت، «تغمده الله بیجوحات جنانه» (۵)

وفات حضرت خدیجه روز دهم ماه رمضان

در ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت خدیجه بانوی فداکار و همسر بی‌نهایت مهربان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز

دهم به سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت، و پیامبر صلی الله علیه و آله او را با دست مبارک خویش در حجون مکه «قبرستان ابوطالب» به خاک سپرد، و حزن در گذشت او پیامبر صلی الله علیه و آله را بسیار محزون ساخت که پیامبر صلی الله علیه و آله سال در گذشت حضرت خدیجه را «عام الحزن» سال اندوه نام نهاده، بلی خدیجه همسر بی همتای پیامبر صلی الله علیه و آله بانویی که از ثروت او اسلام رونق یافت و پشت پیامبر صلی الله علیه و آله راست شد، باید سال در گذشتش را «عام الحزن» نام نهاد و مصیب پیامبر صلی الله علیه و آله شدت گرفت، زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله مادر شایسته دخترش زهرای مرضیه را از دست داده و یاری همچون خدیجه را هرگز به دست نخواهد آورد. (۶) به خدا سوگند بهتر از خدیجه را خدا به من عوض نداده عایشه گفت پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه بیرون نمی‌رفت مگر آنکه خدیجه سلام الله علیها را یاد می‌کرد، و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا می‌نمود، روزی از روزها غیرت مرا فرا گرفت، گفتم: او پیرزنی بیش نبود، و خدا بهتر از او به شما عوض داده است، پیامبر صلی الله علیه و آله غضبناک شد، به طوری که موی جلوی سرش از غضب تکان می‌خورد سپس فرمود: نه به خدا قسم بهتر از او را خدا به من عوض نداده، او به من ایمان آورد هنگامی که مردم کافر بودند، و تصدیق کرد مرا، هنگامی که مردم مرا تکذیب می‌کردند و در اموال خود با من مواسات کرد، وقتی مردم مرا محروم ساختند، و از او فرزندان خدا روزی من کرد که از زنان دیگر محروم فرمود، «یعنی خدا فاطمه را از او به من عنایت فرمود» (۷)

حدیث مواخاه و عقد برادری در اسلام روز دوازدهم رمضان

در دوازدهم رمضان، پیامبر صلی الله علیه و آله بین اصحاب عقد برادری خواند، و بین خود و علی علیه السلام نیز برادری قرار داد، و با این عقد اخوت، برادری و مساوات و برابری را در اسلام بنیان گذاشت اهل جهان را یک عائله و افراد بشر را عضو یک خانواده شمرد، و برای همیشه نژاد پرستی و امتیازات مادی و قبیلگی و رنگ و پوست را از ساحت مقدس اسلام پاک نموده و اسف از استعمار فرهنگی و سیاسی دنیای استکبار که مانع از اجرای این اصل در روی زمین است. «ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون» (۸) این آئین شما آئین یگانه‌ای است «مشترک همه ادیان من است» و من پروردگار شمایم، پس مرا بندگی کنید. «قل یا ایها الناس! انی رسول الله الیکم جمیعا» (۹) بگو: ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، ولی این بینات و براهین ساطعات برای یهود و نصاری آن روز همچنین برای صهیونیست و امپریالیست این زمان خوش آیند نبوده و نیست، چون آنان با این مساواتها و برابریها نمی‌توانند تفوق و برتری خود را بر جهان مستضعفین محکم سازند و جلو استعمارشان از خلق، گرفته می‌شود!!

ولادت امام مجتبی سبط اکبر (ع) در روز پانزدهم

پانزدهم ماه رمضان (بنا به نقل شیخ مفید و شیخ بهائی در توضیح المقاصد) روز ولادت موفور السعادت حضرت سبط اکبر، امام حسن مجتبی علیه السلام است، و این در سال سوم هجرت واقع شده است، وقتی مژده ولادت این نور پاک را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادند، امواج سرور و شادمانی دل مبارک حضرت را فرا گرفت و مشتاقانه و با شتاب به خانه دخترش و محبوبه‌اش سیده زنان عالم رفت. فرمود: «یا اسماء هاتینی ابنی»، پسر من به من بده اسماء نوزاد مبارک را به جد بزرگوارش داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه فرمود: (که نخستین صدائی که گوش نوزاد با او آشنا شد، صدای حق جدش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود، صدای توحید، صدای تکبیر، صدای تهلیل، و صدای تصدیق به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله جد گرامیش. که خدای توفیق این سنت سنیه را به امتش و به شیعیان حضرت مجتبی علیه السلام در مورد نوزادان عنایت فرماید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی هل سمیت الولید المبارک؟» آیا این نوزاد مبارک را نام گزارده‌ای؟ عرض کرد: «ما کنت لا سبقک یا رسول الله؟» بر شما سبقت نمی‌گیرم، هنوز لحظاتی نگذشته بود که بشیر وحی جبرئیل نازل شد، و فرمان خدا را به پیامبر

صلی الله علیه و آله رسانید، یا رسول الله «سمیه حسنا» او را حسن نام گذار، پیامبر صلی الله علیه و آله شخصا برای حسن علیه‌السلام عقیقه کرد، و بسم الله گفت و دعا کرد.

وقوع غزوه بدر در ۷۱ یا ۹۱ ماه رمضان

در هفدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت، غزوه بدر واقع شد، (۱۰) این غزوه، نخستین مقابله سپاه اسلام با کفر، و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود، در این غزوه مشرکان از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند، و نفرات و افراد آنها تقریباً سه برابر سپاه اسلام بود. فتح مکه در سال هشتم هجری و بیستم ماه رمضان «انا فتحنا لک فتحا مبینا» (۱۱) به راستی ما برای تو پیروزی روشن و آشکاری ایجاد و مقرر نمودیم، طبق نقل کتاب‌های (۱۲) معتبر فتح مکه در بیستم ماه مبارک رمضان سال هشتم هجرت اتفاق افتاد. تا سال هشتم هجرت با فتوحات پی در پی و پیروزی‌هایی که نصیب اسلام شد شهر مکه، مرکز شبه جزیره و معبد همگان، و مسجد الحرام، و کعبه معظمه و قبله اسلام و مسلمین، همچنان در تصرف بت پرستان و مشرکان باقیمانده و بت پرستی و فساد و انحطاط اخلاقی و استثمار و استعباد انسانها در آنجا رایج بود، و سیصد و صتتبر کعبه نصب بود که مورد پرستش بت پرستان و قریش قرار می‌گرفت، که وقتی مکه را پیامبر صلی الله علیه و آله فتح کرد و در کنار خانه خدا پیاده شد، و بی‌امان به شکستن بتها پرداخت، بزرگ بتها، «هبل» بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با چوبی به آنها اشاره می‌کرد، یا گوشه کمان در چشم آنها می‌خلانید، و این آیه را می‌خواند، «قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا» (۱۳) پیامبر بگو که حق آمد و باطل نابود شد که هر آینه باطل نابود شدنی است، رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه‌السلام مشتی سنگریزه گرفت و بر آنها زد، و آیه‌ی «قل جاء الحق» ... را قرائت نمود همه بتها برو افتادند سپس همه را از مسجد بیرون بردند و شکستند.

پای علی (ع) بر دوش پیامبر (ص) جهت شکستن بتها

برای انداختن چند بت بزرگ از فراز دیوار کعبه، به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام پا بر کتف مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله گذاشت و بتها را بزیر افکند، و با پیامبر صلی الله علیه و آله با این وضع شکوهمند و افتخار آمیز همکاری کرد.

شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) در بیست و یکم ماه رمضان

یکی از حوادث بزرگ ماه رمضان شهادت مولای متقیان علی علیه‌السلام است، او از یاران با وفای پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی و وزیر و ابن عم و داماد آن حضرت بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق پسر عمش فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و وزیر و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا»، همانا علی علیه‌السلام برادر و وصی و وزیر و خلیفه من است در میان شما از او بشنوید و او را اطاعت کنید. (۱۴) مطلب جالب و قابل تذکر این است که آن حضرت مساله شهادت خویش را خبر داد، صاحب کشف الغمه از کرامات حضرت علی علیه‌السلام نقل می‌نماید: وقتی حضرت از قتال خوارج نهروان به کوفه برگشت، در ماه مبارک رمضان داخل مسجد شد، پس از دو رکعت نماز به منبر تشریف برد، خطبه بسیار زیبایی قرائت فرمود: «فخطب خطبه حسناء» آنگاه رو به فرزندش حضرت مجتبی علیه‌السلام کرد. فرمود: یا ابا محمد چقدر از ماه رمضان رفته؟ عرض کرد سیزده روز یا امیر المؤمنین، سپس از امام حسین علیه‌السلام پرسید یا ابا عبد الله چقدر از این ماه مانده، عرض کرد هفده روز یا امیر المؤمنین، آنگاه امام علیه‌السلام دست مبارک خویش را به محاسن شریف خویش گذاشت که در آن حال سفید بود فرمود: این محاسنم به خونم خضاب خواهد شد، سپس این بیت را در مورد قاتلش فرمود: ارید حیاته و یرید قتلی خلیلی من عذیری من مراد (۱۵)./ من خواستار

حیات و زندگی او هستم و او قصد جانم می‌کند، کسی که مورد علاقه من بود و او ابن ملجم مرادی است. «ثم قال: هذا والله قاتلی» ، سپس اشاره به او فرمود: این قاتلم می‌باشد، گفتند یا امیرالمؤمنین آیا او را نمی‌کشی. فرمود: او که هنوز با من کاری نکرده است. (۱۶) عبدالرحمان بن ملجم مرادی لعنة الله علیه وقتی این کلمات را شنید سخت ترسید و خاموش نشست تا آن حضرت از منبر فرود آمد، پس آن ملعون برخاست به عجله در برابر آن حضرت بایستاد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین من حاضریم و در خدمت شما هستم، این دست راست و چپ من است که در مقابل شما است، قطع کن دستهایم را و یا من را به قتل برسان، امام فرمود: چگونه تو را بکشم و حال آنکه جرمی از تو بر من واقع نشده است و اگر هم بدانم تو قاتل من هستی تو را نخواهم کشت، لکن بگو آیا از جهودانی زنی حاضنه داشتی؟ و روزی از روزها به تو خطاب کرد: «ای برادر کشنده‌ی شتر ثمود!» عرض کرد چنین بود یا امیر المؤمنین، حضرت دیگر سخن نگفت. (۱۷)

فتح اندلس توسط طارق بن زیاد

در رمضان سنه ۲۹ فتح اندلس به دست مسلمین به رهبری طارق بن زیاد صورت گرفت و خداوند او را بر «ملک لذریق» در کنار نهر «لکه» به پیروزی رسانید. (۱۸) مسلمانان عرب و بربرهای شمال آفریقا در سال ۲۹ هجری تحت فرماندهی سردار نامی طارق بن زیاد که خود از قوم سلحشور بربر و یکی از افسران لایق موسی بن نصیر فرمانروای آفریقا بود با ۲۱ هزار سپاهی از تنگه میان مراکش، و اسپانیا، (که امروز به نام این سردار نامی جبل الطارق نامیده شده) گذشت، و در اندک زمانی سراسر اسپانیا که شامل کشور پرتغال کنونی هم بود فتح کرد، دکتر گوستاولوبون مینویسد: این فتح با نهایت سرعت انجام گرفت، تمام شهرهای بزرگ دروازه‌ها را به روی این سپاه گشودند، و مانند قرطبه، مالقه، غرناطه، طلیطله، و شهرهایی دیگر بدون مزاحمت فتح شد و به تصرف مسلمین در آمد و در طلیطله که پایتخت مسیحیان بود، بیست و پنج تاج از سلاطین «گت» به دست مسلمانان افتاد. (۱۹)

روز قدس روز مقابله مستضعفین علیه مستکبرین آخرین جمعه ماه رمضان

یکی از وقایع تاریخی که بسیار حائز اهمیت است در اوائل پیروزی انقلاب اسلامی ایران که به دست زعیم و رهبر کبیر مسلمین جهان حضرت امام خمینی ره دایر شده، «روز جهانی قدس است» که از روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان ۹۹۳۱ قمری (۸۵۳۱ شمسی) شروع و مقرر گشت هر ساله در چنین روزی تمام مسلمین جهان راهپیمایی کنند. اینک قسمتی از پیام امام خمینی قدس سره به مناسبت روز جهانی قدس از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد: روز قدس، جهانی است، و روزی نیست که فقط اختصاص به قدس داشته باشد. روز مقابله مستضعفین با مستکبرین است، روز مقابله ملت‌هایی است که در زیر فشار ظلم آمریکا و غیر آمریکا بودند، روزی است که باید مستضعفین مجهز بشوند، در مقابل مستکبرین، و دماغ مستکبرین را به خاک بمانند، روزی است که بین منافقین و متعهدین امتیاز خواهد شد، متعهدین امروز را روز قدس میدانند و عمل می‌کنند به آنچه که باید بکنند، و منافقین و آنهایی که با ابرقدرتها در زیر پرده آشنائی دارند، و با اسرائیل دوستی دارند در این روز بی تفاوت نیستند، و یا ملتها را نمی‌گذارند که تظاهرات کنند. روز قدس، روزی است که باید سرنوشت ملت‌های مستضعف معلوم شود باید ملت‌های مستضعف در مقابل مستکبرین اعلان وجود بکنند. باید همانطور که ایران قیام کرد، و دماغ مستکبرین را به خاک مالید، و خواهد مالید، تمام ملتها قیام کنند، و این جرثومه‌های فساد را به زباله‌دانها بریزند. روز قدس، روزی است که باید همت کنند و همت کنیم که قدس را نجات بدهیم، روز قدس روزی است، که باید به این روشنفکرانی، که در زیر پرده با آمریکا و عمال آمریکا روابط دارند هشدار داد، هشدار به اینکه اگر از فضولی دست بردارند سرکوب خواهند شد. روز قدس فقط روز فلسطین نیست، روز اسلام است، و روز حکومت اسلامی است. (۲۰) سخنرانی امام خمینی ره در روز قدس با محتوای و ابعاد وسیعی که دارد، اهم نکاتش بر تجمع و اتحاد

مسلمین برای سرکوبی دشمنان اسلام تکیه شده، و اگر مسلمانان نیرومند جهان ید واحد شوند و اختلاف عقیده و اختلاف مذهب را کنار بگذارند، و برای دفاع از حریم اسلام، و قرآن، و کعبه، که مشترک بین همه اقشار مسلمین عالم است بکوشند، هرگز اجازه تجاوز کفار و منافقین را به حریم اسلام و مقدسات آن نخواهند داد، تا جائی که چند میلیون صهیونیست قبله اول مسلمین «بیت المقدس» را اشغال نموده، و در بین مسلمین تفرقه و جدائی بیندازند، و اینها هستند که شیعه را از سنی، و سنی را از شیعه جدا مینمایند، وحدت مسلمین را به هم میزنند، تا کمر مسلمین را بشکنند، و از تفرقه آنان بهره‌های خود را ببرند.

پی نوشتها

۱- الوقایع و الحوادث، ص ۲۳۱ - از همین کتاب و کتاب رمضان در تاریخ ص ۱۱. ۳ - الوقایع و الحوادث ص ۹۱ جهت اطلاع بیشتر از غائله جنگ تبوک به آدرس نامبرده مراجعه فرمائید. ۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، نقل از رمضان در تاریخ، ص ۸۴. ۵ - رمضان در تاریخ نوشته آیت الله صافی، ص ۷۵. ۶ - اسد الغابه، مسار الشیعه، مفید - نقل از رمضان در تاریخ. ۷ - اسد الغابه مسار الشیعه مفید - نقل از رمضان در تاریخ. ۸ - سوره انبیاء آیه ۲۹ - سوره اعراف، آیه ۷۵۱. ۱۰ - توضیح المقاصد، ص ۶۱ - مسار الشیعه، ص ۹۲ - نقل از رمضان در تاریخ. ۱۱ - سوره فتح، آیه ۱. ۱۲ - مسار الشیعه، ص ۳ و توضیح المقاصد، ص ۷. ۱۳ - سوره اسری، آیه ۸۱. ۱۴ - رمضان در تاریخ، ص ۴۵۲. ۱۵ و ۱۶ - کشف الغمه، ص ۴۱۴. ۱۷ - وقایع الایام خیابانی تبریزی، ص ۵۵۵ - سپس این شعر را انشاء کرد، و خطاب به نفس خویش و چنین فرمود: اشد حیا زیمک للموت فان الموت لا قیقا و لا تجزع عن الموت اذا حل بنادیکاکا. ای علی! کمر همت را برای مرگ محکم بیند، زیرا بالاخره مرگ به ملاقات تو خواهد آمد، و اظهار عجز مکن از مرگ، آن هنگام که به سراغ تو آمد و تو را در بر گرفت. ۱۸ - ارکان الاسلام، ص ۸۱. ۱۹ - تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا، پیشگفتار. ۲۰ - سخنرانی امام خمینی قدس سره در روز جهانی قدس، سنه ۸۵۳۱ تفصیل این سخنرانی در کتاب رهنمودهای امام، ص ۶۹ موجود است. روزه، درمان بیماری‌های روح و جسم ص ۶۷۱ سید حسین موسوی راد لاهیجی

۱۰ - چهل داستان از امام حسن مجتبی علیه السلام

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین شکر و سپاس بی انتها، خدای بزرگ را، که ما را از امت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین هدایت نمود. بهترین تحیت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله، و بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مخصوصا دوّمین خلیفه بر حقّش امام ابو محمّد، حسن مجتبی علیه السلام. و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت، که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند. نوشتاری که در اختیار شما خواننده گرامی قرار دارد برگرفته؛ و گلچینی است از دوران زندگی سراسر آموزنده اولین سبط اکبر، یکی از دو زینت بخش عرش الهی. چهارمین معصوم و دوّمین نور هدایت و امامت که پیغمبر اسلام جدّ بزرگوارش صلی الله علیه و آله، در شأن و عظمت او فرمود: خداوند متعال به وسیله او - یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام - میان دو گروه از امت مرا صلح خواهد داد و به واسطه وجود با برکتش، امت اسلام در سلامت و امنیت و آسایش قرار خواهند گرفت. و صدها آیه قرآن، حدیث قدسی، روایت در منقبت و عظمت آن امام مظلوم، سرا پا ایمان و تقوا، با سندهای بسیار متعدّد وارد شده است، که در کتاب‌های مختلف موجود می‌باشد. و این نوشتار گوشه‌ای از قطرات اقیانوس بیکران وجود جامع و کامل آن امام همام خواهد بود. که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر (۱)، در جهت‌های مختلف عقیدتی، سیاسی، عبادی، فرهنگی اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی،

تربیتی و ... باشد که این ذره دلنشین و لذت بخش مورد استفاده و استفاده عموم مخصوصا جوانان عزیز قرار گیرد. و ذخیره‌ای باشد «لیوم لا ینفع مال ولا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم لی و لوالدئی و لمن له علی حق»، ان شاء الله تعالی

خلاصه حالات چهارمین معصوم، دومین اختر امامت

آن حضرت روز سه شنبه یا پنج شنبه، پانزدهم ماه مبارک رمضان، سال سوم هجری (۲) در شهر مدینه منوره دیده به جهان گشود. نام: «حسن» (۳)؛ و در تورات «شُبْر» و در انجیل «طاب» می‌باشد. صیلمات الله علیه، یوم وُلِدَ و یوم اِسْتَشْهَدَ و یوم یُبْعَثُ حَیًّا. کنیه: ابو محمّد. لقب: مجتبی، طیب، سید، ولی، تقی، حجت، سبط، قائم، وزیر، امین و ... نقش انگشتر: «الْعِزَّةُ لِلَّهِ». دربان: دو نفر افتخار دربان‌ی و پیش خدمتی حضرت را کسب کردند، که یکی به نام سفینه - غلام رسول الله صلی الله علیه و آله، و دیگری به نام قیس بن عبد الرحمن بوده است. حضرت در حالی به دنیا آمد که مادرش، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام دوازده ساله بود (۴). و در هفتمین روز ولادت این نوزاد عزیز پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله دو گوسفند عقیقه نمود، و سپس موی سرش را تراشید و هم وزن آن نقره به فقیر صدقه داد. امام حسن مجتبی علیه السلام ۵۲ مرتبه پیاده برای انجام مراسم حج و زیارت خانه خدا، به مکه معظمه رفت. و در طی دو مرحله، حضرت تمامی ثروت و اموال خود را بین فقراء و تهی دستان تقسیم نمود. مدت امامت: اولین روز امامت آن حضرت، مصادف با جمعه ۱۲ ماه مبارک رمضان، سال چهارم هجری (۵) بوده است؛ که مردم با آن بزرگوار بیعت کردند و حدود ۰۱ سال امامتش به طول انجامید. حضرت در تمام دوران عمر پربرکت خویش مبارزات مختلفی بر علیه کفر و ظلم و بیدادگری داشته است. گوناگونی در برابر دستگاه حاکمه بنی امیه به سرکردگی معاویه داشت؛ ولیکن بیشتر دوستان و اصحاب دنیاپرست، به آن حضرت خیانت کرده و با ایشان برخورد منافقانه داشتند؛ و در نهایت امر، چون امام علیه السلام تنها ماند؛ و از طرفی، هسته مرکزی اسلام در معرض خطر قرار داشت، ناچار اقدام به صلح با معاویه نمود. و طبق آنچه که مورخین و محدثین گفته‌اند: حدود شش ماه و اندی پس از امامت آن بزرگوار، بین حضرت و معاویه صلح نامه‌ای به نفع اسلام و مسلمین امضاء گردید. مر: آن حضرت حدود هشت سال در حیات جد گرامیش، و حدود هشت سال و اندی هم زمان با مادر ارجمندش، و ۷۳ سال نیز در کنار پدر بزرگوارش زندگی نمود، و سپس قریب ۰۱ سال امامت و رهبری اسلام و مسلمانان را بر عهده داشت؛ و در مجموع مدت عمر پربرکت آن امام مظلوم را، بین ۷۴ تا ۰۵ سال گفته‌اند. شهادت: حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه، توسط همسرش - جعدہ دختر اشعث بن قیس کنندی - به دستور و تزویر معاویه مسموم گردید. و چهل روز پس از آن - یعنی؛ روز پنج شنبه، ۸۲ ماه صفر؛ ما بین سال ۰۵ تا ۳۵ هجری - به فیض شهادت نایل گشت. امام حسن مجتبی علیه السلام در آخرین لحظات عمر گران مایه خویش به برادرش، امام حسین علیه السلام اظهار داشت: مبادا در تشییع و تدفین جنازه‌ام خونی بر زمین ریخته شود. امام مظلوم را کنار جد بزرگوارش، رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عده‌ای به سرکردگی عایشه، مسلحانه هجوم آوردند و از ورود جنازه مطهر به محوطه حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله جلوگیری نموده؛ و آن گاه جنازه و تشییع کنندگان را تیرباران کردند. بر اساس وصیتی که حضرت فرموده بود: خونی در تشییع جنازه‌ام ریخته نشود، به ناچار پیکر مقدس آن امام مظلوم را که چندین تیر به آن اصابت کرده بود - به سمت قبرستان بقیع حرکت داده و در آنجا دفن نمودند. تعداد فرزندان: مرحوم سید محسن امین تعداد پانزده دختر و هشت پسر برای امام حسن مجتبی علیه السلام بیان نموده است، گرچه بعضی از محدثین تمامی فرزندان آن حضرت را جمعا پانزده دختر و پسر گفته‌اند. نماز حضرت: دو رکعت است، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، بیست و پنج مرتبه سوره توحید خوانده می‌شود (۶). و بعد از سلام نماز، تسبیحات حضرت زهراء علیها السلام گفته می‌شود؛ و پس از آن، خواسته‌ها و حوایج مشروعه خود را از درگاه خداوند متعال در خواست نماید که ان شاء الله برآورده خواهد شد.

فرخنده میلاد اولین سبط فروزنده

به نام هستی بخش جهان آفرین موبک باد صبا بگذشت از طرف چمن تا چمن را پر نیان سبز پوشاند به تن / سبزه اندر سبزه بینی، ارغوان در ارغوان لاله اندر لاله بینی، یاسمن در یاسمن / ساحت بستان ز فر سبزه شد باغ بهشت دامن صحرا ز بوی ناهه شد رشک ختن / نقش گل را آن چنان آراست نقاش بهار کز شگفتی ماندت انگشت حیرت در دهن / وه چه خوش بشکفته در گلزار زهرا نوگلی کز طراوت گشته رویش رشک گل‌های چمن / دیده از نور جمالش روشنی یابد چو دل بلبل از شوق وصالش در چمن نالد چو من / بلبل آن جا هر سپیده دم سراید نغمه ای در ثنای خسرو خوبان، امام ممتحن / از حریم فاطمه در نیمه ماه صیام چهره ماه حسن تابیده با وجه حسن / میوه بستان زهراء نور چشم مصطفی پاره قلب علی بن ابی طالب، حسن / در محیط علم و دانش آفتابی تابناک بر سپهر حلم و بخشش کوی پرتو فکن / پرچم صلح و صفا فراشت سبط مصطفی تا براندازد لوای کفر و آشوب و فتن (۷) /

مراسم نامگذاری و بیمه ساختن نوزاد

امام سجاد زین العابدین علیه السلام می فرماید: چون حضرت فاطمه زهراء علیها السلام اولین نوزاد خود را به دنیا آورد، از همسرش امام علی علیه السلام درخواست نمود تا نامی مناسب برای نوزادشان انتخاب نماید. امام علی علیه السلام فرمود: من در این امر هرگز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سبقت نخواهم گرفت. هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارد منزل شد، قنداقه نوزاد را که در پارچه‌ای زردرنگ پیچیده شده بود، تحویل حضرتش دادند. همین که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به قنداقه نوزاد افتاد. فرمود: مگر نگفته‌ام نوزاد را در پارچه زرد نیچید؛ و سپس پارچه زرد را باز نمود و نوزاد را در پارچه‌ای سفید قرار داد. بعد از آن خطاب به پدر نوزاد - امام علی علیه السلام - کرد، و فرمود: آیا اسمی برایش تعیین کرده‌اید؟ حضرت علی علیه السلام اظهار داشت: یا رسول الله! ما بر شما سبقت نخواهیم گرفت، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: و من نیز بر پروردگارم سبقت نمی گیرم. در همین بین خداوند متعال توسط جبرئیل علیه السلام وحی فرستاد: ای محمد! چون علی بن ابی طالب برای تو همانند هارون برای موسی است؛ پس اسم این نوزاد را همانم هارون قرار ده. حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید: فرزند هارون چه نام داشته است؟ جبرئیل علیه السلام پاسخ داد: شَبْر. حضرت رسول اظهار داشت: زبان من عربی است و زبان هارون عبری بوده است، جبرئیل پاسخ داد: نام او را حسن بگذارید. و آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش راست نوزاد اذان؛ و در گوش چپ اقامه گفت و سپس فرمود: خداوندا! این نوزاد را از تمام آفات و شرور شیطان رجیم در پناه تو قرار می‌دهم (۸). و بعد از آن دستور داد: تا برای سلامتی و بیمه شدن نوزاد از بلاها و حوادث، گوسفندی برایش عقیقه کنند؛ و در بین بیچارگان و فقراء تقسیم نمایند. و همچنین امر فرمود: تا موهای سر نوزاد را تراشیده و هم وزن آن نقره تهیه کنند و به عنوان صدقه به تهی دستان دهند (۹).

راهنمایی طفل چهار ماهه

روزی ابوسفیان وارد شهر مدینه شد تا آن که با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کند و با حضرت تجدید عهد و میثاق نماید؛ وقتی اجازه ورود خواست، حضرت رسول او را پذیرفت. پس ابوسفیان نزد امام علی علیه السلام آمد و از وی تقاضا کرد تا واسطه شود و رسول الله صلوات الله علیه او را بپذیرد. امام امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار داشت: پیامبر خدا هر تصمیمی که گرفته باشد از تصمیم خود باز نمی‌گردد. در همان موقع امام حسن مجتبی علیه السلام که در سنین چهار ماهگی بود و در آن مجلس نیز حضور داشت، با همان حالت کودکانه جلو آمد و یک دست خود را روی بینی ابوسفیان و یک دست دیگرش بر ریش او گذارد و سپس

فرمود: ای پسر سخر! بگو: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» تا آن که نزد جَدَم - رسول خدا صلی الله علیه و آله - تو را شفاعت کنم و آن بزرگوار تو را بپذیرد. ابوسفیان از دیدن چنین جریانی متحیر شد و ساکت ماند. مشاهده چنین صحنه‌ای شگفت آور، اظهار نمود: ستایش خداوندی را که در ذریه محمد صلی الله علیه و آله طفلی همانند یحیی بن زکریا علیه السلام قرار داد، که در طفولیت این چنین حکیم و سخنور باشد و افراد را راهنمایی و به سوی سعادت و خوشبختی هدایت نماید (۱۰). همچنین آورده‌اند: یکی از اصحاب پیامبر عظیم القدر اسلام صلی الله علیه و آله - به نام یعلی - حکایت کند: روزی آن حضرت را به میهمانی دعوت کرده بودند، من نیز همراه آن حضرت به راه افتادم. در بین راه، امام حسن علیه السلام را مشاهده کردیم که مشغول بازی با دیگر بچه‌ها است، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با سرعت به سوی فرزندش، حسن مجتبی علیه السلام رفت و خواست او را در آغوش گیرد که گریخت و به سمتی دیگر رفت. حضرت رسول صلوات الله علیه نیز می‌خندید و به دنبالش از سمتی به سمت دیگر می‌رفت، تا آن که سرانجام وی را در آغوش گرم خود گرفت و به سینه چسبانید و بوسیدش؛ سپس دستی بر سر و صورت او کشید و فرمود: حسن پاره تن من است و من نیز از او هستم؛ و خداوند دوست دارد هر که او را دوست بدارد. (۱۱)

روش ارشاد و هدایت

روزی امام حسن مجتبی صلوات الله علیه به همراه برادرش، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام از محلی عبور می‌کردند، پیرمردی را دیدند که وضو می‌گرفت؛ ولی وضویش را صحیح انجام نمی‌داد. وقتی کنار پیرمرد آمدند، امام حسن علیه السلام خطاب به برادرش کرد و اظهار داشت: تو خوب وضو نمی‌گیری؛ و او هم به برادرش گفت: تو خود هم نمی‌توانی خوب انجام دهی، (البته این یک نزاع مصلحتی و ظاهری بود، برای آگاه ساختن پیرمرد). و سپس هر دو پیرمرد را مخاطب قرار دادند و گفتند: ای پیرمرد! تو بیا و وضوی ما را تماشا کن؛ و قضاوت نما که وضوی کدام یک از ما دو نفر صحیح و درست می‌باشد. و هر دو مشغول گرفتن وضو شدند، هنگامی که وضویشان پایان یافت، اظهار داشتند: ای پیرمرد! اکنون بگو وضوی کدام یک از ما دو نفر بهتر و صحیح تر بود؟ پیرمرد گفت: عزیزانم! هر دو نفر شما وضویتان خوب و صحیح است، ولی من نادان و جاهل می‌باشم؛ و نمی‌توانم درست وضو بگیرم، ولیکن الان از شما یاد گرفتم؛ و توسط شما هدایت و ارشاد شدم. (۱۲) همچنین امام صادق صلوات الله فرمود: روزی حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام وارد مستراح شد و تگه نانی را در آن جا مشاهده نمود، آن را از روی زمین برداشت؛ و آن را خوب تمیز کرد و سپس تحویل غلام خود داد و فرمود: این نعمت الهی را نگهدار تا موقعی که بیرون آمدم آن را به من بازگردان. (۱۳) هنگامی که حضرت خارج شد، از غلام تگه نان را درخواست کرد؛ غلام اظهار داشت: آن را خوردم، حضرت فرمود: تو در راه خدا آزاد شدی، غلام سؤال کرد: علت آزادی من چیست؟ علیها السلام - شنیدم؛ و او از پدرش - رسول خدا صلی الله علیه و آله - حکایت فرمود: هر کس تگه نانی را در بین راه پیدا کند و آن را بردارد و تمیز نماید و بخورد، آن تگه نان، در شکمش قرار نمی‌گیرد مگر آن که خداوند متعال او را از آتش جهنم آزاد می‌گرداند. و سپس افزود: چطور من شخصی را که خداوند آزادش می‌نماید، خادم خود قرار دهم، تو آزاد هستی. (۱۴)

پاسخ کودک در کلاس، از علوم مختلف

حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم در ضمن بیانی مفصل حکایت فرماید: روزی یک نفر عرب بادیه نشین به قصد حج خانه خدا حرکت کرد و در حال احرام چند تخم کبوتر از لانه کبوتران برداشت؛ و آنها را شکست و خورد، سپس متوجه شد که در حال احرام نباید چنین می‌کرد. و چون به مدینه بازگشت از مردم سؤال نمود خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله کیست؟ و منزلش کجاست؟ او را نزد ابوبکر بردند و او پاسخ آن را مسئله را ندانست. و بالاخره در نهایت اعرابی را نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام

آوردند و حضرت پس از مذاکراتی اظهار نمود: آنچه سؤال داری از آن کودکی که در کلاس نزد معلم نشسته است پیرس که او جواب کافی را به تو خواهد داد. اعرابی گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، پیغمبر خدا رحلت کرد و دین بازیچه افراد قرار گرفت و اطرافیان او مرتد شده اند. حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: خیر، چنین نیست و افکار بیهوده در خود راه مده؛ و از این کودک آنچه می‌خواهی سؤال کن تا تو را آگاه نماید. وقتی اعرابی متوجه کودک - یعنی؛ حضرت ابو محمد حسن مجتبی علیه‌السلام - شد دید قلمی به دست گرفته و مشغول خط کشیدن روی کاغذ می‌باشد؛ و معلّم او را تشویق و تحسین نموده و به او آفرین می‌گوید. اعرابی خطاب به معلّم کرد و گفت: ای معلّم! اینقدر او را تعریف و تمجید و تحسین می‌کنی، که گویا تو شاگردی و کودک، استاد تو است؟! اشخاصی که در آن جلسه حضور داشتند خنده‌ای کردند و گفتند: ای اعرابی! تو سؤال خود را بیان کن و پراکنده گوئی مکن. اعرابی گفت: ای حسن، فدایت گردم! من از منزل به قصد حجّ خارج شدم؛ و پس از آن که احرام بستم، به لانه کبوتران برخورد کردم؛ و تخم آنها را برداشته و نیمرو کردم و خوردم و این خلاف را از روی عمد و فراموشی مسئله انجام دادم. حضرت مجتبی علیه‌السلام فرمود: ای اعرابی! کار تو عمدی نبود و در سؤال خود اشتباه کردی. اعرابی گفت: بلی، درست گفتم و من از روی نسیان و فراموشی چنین کردم، اکنون باید چه کنم. طّ کشی روی کاغذ بود فرمود: به تعداد تخم کبوتران که مصرف کرده ای، باید شتر جوان ماده تهیه کنی؛ و سپس آنها با شتر نر، جفت گیری کنند؛ و برای سال آینده هر تعداد بیچه شتری که به دنیا آمد، آنها را هدیه کعبه الهی قرار دهی و قربانی کنی تا کفّاره آن گناه باشد. اعرابی گفت: این کودک دریائی از معارف و علوم الهی است؛ و اگر مجاز باشم خواهم گفت که تو خلیفه رسول الله باید باشی. آن گاه حضرت مجتبی سلام الله علیه فرمود: من فرزند خلف رسول خدا هستم؛ و پدرم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام خلیفه بر حقّ وی خواهد بود. اعرابی گفت: پس ابوبکر چکاره است؟ فرمود: از مردم سؤال کن که او چکاره است. در همین لحظه صدای تکبیر مردم بلند شد و حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: شکر و سپاس خداوندی را که در فرزندم علم و حکمتی را قرار داد که برای حضرت داود و سلیمان علیهماالسلام قرار داده بود. (۱۵)

سبطی در آغوش جبرئیل علیه‌السلام

عبدالله بن عباس - پسر عموی پیغمبر اسلام و امام علیّ صلوات الله و سلامه علیهما - حکایت نماید: روزی در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، که حضرت فاطمه زهراء علیها السلام با حالت گریه وارد شد. رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: دخترم! چرا گریان هستی؟ اظهار داشت: ای پدرجان! امروز حسن و حسین - سلام الله علیهما - از منزل خارج شده‌اند؛ و تاکنون برنگشته‌اند و هر کجا به دنبالشان گشتم آنها را نیافتم. سپس افزود: و شوهرم علیّ علیه‌السلام هم، مدّت پنج روز است که جهت کشاورزی از منزل خارج شده و هنوز نیامده است. در این بین حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب کرد - که در جمع ایشان ابوبکر و سلمان فارسی و ابوذر حضور داشتند - و فرمود: حرکت کنید و ببینید نوران چشمم کجا رفته‌اند، آنها را بیابید و نزد من بیاورید. حدود هفتاد نفر جهت یافتن آن دو عزیز بسیج شدند؛ ولیکن همگی پس از گذشت ساعتی آمدند و گفتند: آن‌ها را نیافتیم. حضرت رسول صلوات الله علیه بسیار غمگین و افسرده خاطر شد، پس جلوی مسجد آمد و دست به دعا بلند نمود و اظهار داشت: خدایا! تو را به حقّ ابراهیم و به حقّ آدم، نور چشمانم و میوه‌های قلب مرا در هر کجا هستند از گزند هر آفتی سالم نگه دار، یا ارحم الراحمین! و چون دعای حضرت پایان یافت، جبرئیل امین علیه‌السلام فرود آمد و گفت: یا رسول الله! ناراحت مباش، حسن و حسین در دنیا و آخرت سالم و گرامی می‌باشند؛ و خداوند ملکی را مامور نموده تا محافظ آنها باشد؛ و در حال حاضر در قلعه بنی نجار در صحت و سالم آرمیده‌اند. له، با شنیدن این خبر شادمان و خوشحال گردید و آن گاه به همراه جبرئیل و میکائیل و عدّه‌ای از اصحاب به طرف حظیره و قلعه بنی نجار حرکت کردند، وقتی وارد آن قلعه شدند؛ دیدند حسن، برادرش حسین را در آغوش گرفته و هر دو دست در گردن هم کرده و به آرامی خوابیده‌اند. پس حضرت دو زانو کنار آن عزیزان نشست و

مشغول بوسیدن آنها شد تا آن که هر دو بیدار شدند. بعد از آن حضرت رسول، حسین را و جبرئیل، حسن را - که سلام و صلوات خدا بر آنان باد - در آغوش گرفته و از قلعه خارج شدند. و سپس پیغمبر فرمود: هر که حسن و حسین را دشمن دارد، اهل آتش جهنم خواهد بود؛ و هر که دوستدار آنها باشد و آنها را عزیز و گرامی دارد، اهل بهشت خواهد بود. (۱۶)

توجه جابر با رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله

جابر بن عبدالله انصاری - آن پیرمرد صحابی که سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به پنجمین امام، حضرت باقرالعلوم رسانید - حکایت نماید: سوگند به حَقَّائِیت خداوند و حَقَّائِیت رسول الله! جریانی بسیار عجیب از امام حسن صلوات الله علیه دیده‌ام، که بسیار مهم و قابل توجه است. گفت: بعد از آن که بین آن حضرت و معاویه آن قضایای مشهور واقع شد؛ و در نهایت بین آن دو، صلح گردید، و بر من بسیار سخت و گران آمد؛ و همه اصحاب و اطرافیان آن حضرت نیز از این امر ناراحت و سرگردان بودند، تا آن که روزی به خدمت حضرتش وارد شدم، آن بزرگوار فرمود: ای جابر! از من دلگیر و افسرده خاطر مباش و هرگز فرموده جدم، رسول الله صلی الله علیه و آله را از یاد مبر، که فرمود: فرزندم حسن سید جوانان اهل بهشت است؛ و خداوند به وسیله او بین دو گروه عظیم از مسلمانان صلح ایجاد نماید. جابر گوید: این توجه، آرام بخش دردهایم نگردید و با خود گفتم: منظور پیغمبر خدا صلوات الله علیه این مورد نبوده است؛ چون این حرکت سبب هلاکت مؤمنین خواهد شد. در همین لحظه امام حسن مجتبی علیه السلام دست خود را بر سینه من نهاد؛ و فرمود: هنوز مشکوک هستی؟ گفتم: بلی. فرمود: آیا دوست داری رسول الله صلی الله علیه و آله را شاهد بگیرم تا مطالبی را از وی بشنوی؟ جابر گوید: از پیشنهاد حضرت، بسیار تعجب کردم که ناگاه متوجه شدم، زمین شکافته شد و از درون آن رسول خدا به همراه علی بن ابی طالب و جعفر و حمزه صلوات الله علیهم، خارج شدند و من مبهوت و متحیر، به آنها خیره شدم. امام حسن مجتبی علیه السلام اظهار داشت: یا رسول الله! جابر نسبت به طرز عملکرد و برخورد من با معاویه مشکوک شده است؛ و تو خود از قلب او آگاه‌تری. در این هنگام پیغمبر خدا صلوات الله علیه لب به سخن گشود و فرمود: ای جابر! مؤمن نخواهی بود، مگر آن که تسلیم ائمه خود باشی و افکار و نظریات شخصی خود را کنار گذاری. و سپس افزود: ای جابر! آنچه فرزندم حسن انجام داد، تسلیم آن باش و بدان که عملکرد و کارهای او بر حق است؛ و او با این کار مؤمنین را زنده کرد؛ و بدان آنچه را که او انجام داد از طرف من و از طرف خداوند متعال بوده است. عرض کردم: یا رسول الله! من تسلیم امر شما شدم، بعد از آن مشاهده کردم که به سمت آسمان بالا رفتند و دیدم که آسمان شکافته شد و آنان درون آن وارد گشتند. (۱۷)

لیست اسامی شیعه

حذیفه یمانی حکایت کند: روزی معاویه، امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه را نزد خود احضار کرد؛ و چون حضرت از مجلس معاویه مرخص گردید، رهسپار مدینه شد و من نیز همراه آن حضرت بودم. در مسیر راه، شتری جلوتر از ما حرکت می‌کرد؛ و حضرت بیش از هر چیز متوجه و مواظب آن شتر بود و برای باری که بر پشت آن شتر حمل می‌شد اهمیت بسیاری قائل بود. عرض کردم: یا ابن رسول الله! چرا برای بار این شتر اهمیت زیادی قائل هستید، مگر در آنها چیست؟ حضرت فرمود: داخل آنها دفتری وجود دارد، که لیست اسامی تمام شیعیان و دوستان ما - اهل بیت عصمت و طهارت - در آن ثبت شده و موجود می‌باشد. به ایشان گفتم: فدایت گردم، ممکن است آن را به من نشان دهی، تا ببینم آیا اسم من نیز در آن لیست هست یا خیر؟ امام علیه السلام فرمود: فردا صبح اول وقت مانعی ندارد. پس هنگامی که صبح شد و من چون سواد نداشتم، به همراه برادر زاده‌ام - که او نیز همراه کاروان و اهل خواندن و نوشتن بود - دو نفری نزد حضرت آمدم. امام مجتبی علیه السلام فرمود: برای چه در این موقع آمده‌اید؟

عرض کردم: برای وعده‌ای که دیروز عنایت نمودی. فرمود: این کیست، که او را همراه خود آورده‌ای؟ گفتیم: او برادر زاده‌ام می‌باشد. امام علیه‌السلام بعد از آن دستور داد: بنشینید؛ و سپس به یکی از غلامان خود فرمود: آن دفتری که لیست اسامی شیعیان و دوستان ما در آن ثبت شده است، بیاور. همین که آن دفتر را آورد و برادر زاده‌ام مقداری از آن را مطالعه و نگاه کرد، گفت: این نام خودم می‌باشد که نوشته است. گفتیم: نام مرا پیدا کن؛ و او دفتر را ورق زد و چند سطری از آن را خواند و آن گاه گفت: این هم نام تو. و من بسیار خوشحال و شادمان شدم. حذیفه در پایان افزود: برادر زاده‌ام در رکاب امام حسین علیه‌السلام شرکت کرد و به درجه رفیع شهادت نایل آمد. (۱۸)

مسائل حضرت خضر و جواب امام علیهما السلام

حضرت جواد الائمه صلوات الله علیهم حکایت فرماید: روزی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به همراه فرزندش، ابو محمد حسن مجتبی؛ و نیز سلمان فارسی وارد مسجد شدند و چون در گوشه‌ای نشستند مردم نزد ایشان اجتماع کرده؛ و مردی خوش چهره با لباس‌های آراسته، نیز در میان آنان حضور داشت. پس او خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام کرد و اظهار داشت: یا امیرالمؤمنین! می‌خواهم سه مسئله از شما سؤال نمایم؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: آنچه می‌خواهی سؤال کن. آن مرد گفت: اول این که انسان می‌خواهد روحش کجا می‌رود؟ دوم آن که انسان چرا و چگونه فراموش می‌کند؛ و یا متذکر می‌گردد؟ و سومین سؤال این است که به چه دلیل و علتی فرزند شبیه به عمو، یا شبیه به دایی خود می‌شود؟ امام علی علیه‌السلام به فرزند خود - حضرت مجتبی سلام الله علیه - اشاره کرد و فرمود: ای ابو محمد! جواب مسائل این شخص را بیان نما. ود: جواب اولین سؤال، این است که چون خواب انسان را فرا گیرد، روح او در هوا بین زمین و آسمان در حال حرکت، یا سکون می‌باشد تا هنگامی که صاحبش حرکتی کند و بیدار شود؛ پس چنانچه خدای متعال اجازه فرماید روح به کالبد او باز می‌گردد؛ و گرنه تا مدت زمانی معین بین روح و جسد فاصله خواهد افتاد. آوری و فراموشی، که چگونه بر انسان عارض می‌شود، بدان که قلب انسان همچون ظرفی سرپوشیده است، پس اگر انسان بر فرستادن صلوات بر محمد و آل محمد مداومت نماید، دریچه قلب او باز و روشن می‌شود و آنچه بخواهد در سینه‌اش آشکار و هویدا می‌گردد، ولی چنانچه صلوات نفرستد و خودداری کند، قلبش تاریک می‌گردد و فکرش خاموش خواهد ماند. و امّا جواب سومین سؤال که گفتی فرزند چگونه شبیه به عمو و یا شبیه به دایی خود می‌شود، این است که اگر مرد هنگام زناشویی و مجامعت، با آرامش خاطر و بدون اضطراب عمل نماید و نطفه در رحم زن قرار گیرد، فرزند شبیه پدر یا مادر خود خواهد شد. ولی چنانچه با اضطراب و تشویش زناشویی و مجامعت انجام پذیرد، فرزند شبیه به عمو یا دایی می‌گردد. پس آن شخص اظهار نمود: من شهادت به یگانگی خداوند داده و می‌دهم، و شهادت بر بعثت و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله داده و می‌دهم و همچنین شهادت می‌دهم که تو خلیفه و جانشین بر حق پیغمبر خدا خواهی بود. و سپس نام مبارک یکایک ائمه اطهار صلوات الله علیهم را بر زبان خود جاری ساخت؛ و شهادت بر امامت و ولایت آنها داد و بعد از آن خداحافظی کرد و از مسجد خارج شد. آن گاه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به فرزند خود حضرت مجتبی سلام الله علیه فرمود: ای ابو محمد! به دنبال آن مرد حرکت کن؛ و برو ببین چه خواهد شد. حضرت امام حسن مجتبی سلام الله علیه از پدر خود اطاعت کرد و به دنبال آن شخص رفت؛ و پس از بازگشت چنین اظهار داشت: پدرجان! مرد چون از مسجد خارج شد، ناگهان ناپدید گشت و او را ندیدم. امام علی علیه‌السلام فرمود: آیا او را شناختی؟ حضرت مجتبی سلام الله علیه اظهار درشت: شما بفرمائید، که چه کسی بود؟ آن گاه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: همانا او حضرت خضر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. (۱۹)

هنگامی که جنگ و لشکرکشی بین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و معاویه بن ابوسفیان واقع شد، امام علی علیه‌السلام پیکری به سوی معاویه فرستاد که مردم را به قتل نرسانیم، بیا من و تو با هم مبارزه کنیم هر که غالب شد حق با او باشد، ولیکن معاویه نپذیرفت. و در این میان عده‌ای برای پادشاه روم گزارش دادند که دو نفر برای یکدیگر لشکرکشی کرده‌اند و تصمیم جنگ و کشتار دارند، یکی از شام و دیگری از کوفه است. پادشاه روم نامه‌ای جداگانه برای هر یک فرستاد که هر کدام یک نماینده عالم و حکیم از خانواده خود را نزد او بفرستد تا با استفاده از کتاب انجیل بگوید که حق با کدام طرف خواهد بود. پس معاویه فرزند خود، یزید را فرستاد و امام علی علیه‌السلام نیز فرزندش - حضرت مجتبی - را به سوی پادشاه روم فرستاد. ر تعظیم و تکریم کرد و دست او را بوسید، ولی موقعی که امام حسن مجتبی سلام الله علیه وارد شد اظهار داشت: الحمدلله که من یهودی و نصرانی و مجوسی نیستم؛ و خورشید و ماه و ستاره و بت و گاو نمی‌پرستم، بلکه مسلمان و خداپرست می‌باشم؛ و تعظیم و ستایش تنها مخصوص خداوند متعال، پروردگار جهانیان خواهد بود، و سپس در گوشه‌ای از مجلس نشست. و نماینده را مرخص کرد و بعد از گذشت دقایقی یزید را به حضور فرا خواند؛ و دستور داد تا سیصد و سی صندوقچه آورند که در هر کدام مجسمه یکی از پیامبران الهی بود، سپس یکایک آنها را گشود و هر مجسمه‌ای را که به یزید نشان می‌داد، می‌گفت: او را نمی‌شناسم و جواب مثبتی نمی‌داد؛ و بعد از آن سوالاتی پیرامون ارواح مؤمنین و کفار مطرح کرد و یزید هیچ جوابی نمی‌دانست. [پس از آن امام مجتبی علیه‌السلام را به حضور خواند و اظهار داشت: بدین جهت اول یزید را فرا خواندم تا بداند که هیچ نمی‌داند؛ ولی می‌دانم که تو دانا هستی؛ چون در کتاب انجیل خوانده‌ام که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است و خلیفه‌اش علی بن ابی طالب علیه‌السلام خواهد بود؛ او پدر تو می‌باشد. حضرت مجتبی علیه‌السلام فرمود: آنچه می‌خواهی از کتاب انجیل، تورات و قرآن سؤال کن تا ان شاء الله جواب گویم؟ یکی پس از دیگری به آن حضرت نشان داد و حضرت آنها را با توضیح، معرفی می‌نمود؛ و نیز مجسمه هائی از فرعون و سلاطین گذشته را نشان وی داد و حضرت آنها را با صفات و خصوصیاتشان معرفی می‌کرد، تا آن که در نهایت مجسمه‌ای را بیرون آورد که وقتی حضرت آن را دید گریان شد، پادشاه روم علت گریه امام علیه‌السلام را جویا شد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد؛ و آن گاه پاره‌ای از خصوصیات اخلاقی و اجتماعی رسول الله صلی الله علیه و آله را بیان نمود؛ و از آن جمله فرمود: جدم رسول خدا مردم را به کارهای خوب دستور می‌داد و از کارهای زشت جلوگیری می‌نمود، همیشه انگشتر به دست راست می‌کرد، و با همگان خوش صحبت و خوش برخورد بود. بعد از آن پادشاه روم هفت مسئله از حضرت مجتبی سلام الله علیه پرسید و حضرت تمامی آنها را به طور مشروح پاسخ فرمود. و چون پادشاه پاسخ سؤال‌های خود را دریافت کرد خطاب به یزید کرد و گفت: کسی این سؤال‌ها را می‌داند که یا پیغمبر خدا و یا خلیفه پیغمبر باشد؛ و یزید خاموش و سرافکنده نشسته بود. و پس از آن که مجلس خاتمه یافت جوایز و هدایای ارزنده‌ای تقدیم امام حسن مجتبی علیه‌السلام کرد و سپس به هر یک از یزید و حضرت مجتبی نامه‌ای برای پدرانشان نوشت. و محتوای نامه برای معاویه چنین بود: ای معاویه! کسی خلیفه پیغمبر می‌باشد که به تمام علوم و فنون آگاه بوده و دارای کمالات و معارف الهی باشد. محتوای نامه برای امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام چنین بود: همانا حقیقت امر و خلافت پیامبر بایستی مخصوص شما باشد؛ و پس از شما دو فرزند شما از دیگران شایسته تر می‌باشند؛ و هر که با شماها جنگ و ستیز و دشمنی نماید به لعنت و غضب پروردگار گرفتار خواهد شد. (۲۰)

تحقیق از آهو برای یافتن برادر

محدثین و مورّخین در بسیاری از کتاب‌های تاریخی آورده‌اند: حضرت رسول به همراه علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما برای جنگ از شهر مدینه خارج شده بودند. و در همان روزها، امام حسین سلام الله علیه - که کودکی خردسال بود - از منزل بیرون آمد و چون اندکی از منزل دور شد، یک نفر یهودی او را گرفت و در منزل خود مخفی کرد. حضرت فاطمه زهراء علیها السلام به

امام حسن علیه‌السلام خطاب کرد و فرمود: بلند شو، برو بین برادرت کجا رفته است، دلم آشوب گشته و بسیار ناراحت هستم. امام مجتبی علیه‌السلام فرمان مادرش را اطاعت کرده و کوچه‌های مدینه را یکی پس از دیگری گشت و برادر خود را نیافت، از شهر مدینه بیرون رفت و به باغات و نخلستان‌ها سری زد؛ و هر چه فریاد کشید و گفت: یا حسین، برادر جان، عزیزم تو کجائی؟ خبری از او نشد. در همین لحظات متوجه آهویی شد که در حال حرکت بود، امام حسن علیه‌السلام آهو را صدا زد و فرمود: آیا برادرم حسین را در این حوالی ندیدی؟ پس آهو به قدرت خدا و کرامت رسول الله صلوات الله علیه؛ به سخن آمد و گفت: برادرت را صالح یهودی گرفته؛ و او را در خانه خود مخفی و پنهان کرده است. امام حسن مجتبی علیه‌السلام پس از شنیدن سخن آهو به سمت منزل آن یهودی آمد و اظهار نمود: یا برادرم، حسین را آزاد کن و تحویل من ده و یا آن که به مادرم، فاطمه زهراء می‌گویم که شب هنگام سحر نفرین نماید و آن گاه هیچ یهودی روی زمین باقی نماند. و نیز به پدرم، علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌گویم تا همه شماها را نیست و نابود گرداند؛ و به جدّم رسول الله صلوات الله علیه می‌گویم: تا از خدا بخواهد که جان همه یهودیان را بگیرد. صالح یهودی با شنیدن چنین سخنانی از آن کودک در تعجب و تحیر قرار گرفت و اصل و نسب وی را جویا شد. طور مفصّل با ذکر نام پدر و مادر و جدّ خود، فضائلی چند نیز از ایشان بیان نمود؛ به طوری که قلب و فکر آن یهودی را روشن و به خود جلب کرد، سپس یهودی چشمانش پر از اشک گردید و در حالی که از بیان و فصاحت و بلاغت کودکی در آن سنّ و سال سخت حیرت زده و متعجب شده بود، به او می‌نگریست. و پس از آن که خوب با خود اندیشید و محتوای بیانات حضرت مجتبی علیه‌السلام را با دقت درک و هضم کرد، گفت: پیش از آن که برادرت را تحویل دهم، می‌خواهم مرا به آئین و احکام - سعادت بخش - اسلام آشنا گردانی تا توسط شما اسلام را بپذیریم و به آن ایمان آورم. معارف و احکام انسان ساز اسلام را به طور فشرده برای او بیان نمود؛ و صالح یهودی مسلمان شد و آن گاه حسین سلام الله علیه را تحویل برادرش داد و طبقی پر از سکه‌های طلا و نقره بر سر آن دو برادر ریخت و سپس آن سکه‌ها را برای سلامتی هر دوی آنها به عنوان صدقه بین فقراء و بیچارگان تقسیم کرد. و بعد از آن که امام حسن علیه‌السلام برادر خود را تحویل گرفت وی را نزد مادر خویش آورد. فردای آن روز صالح به همراه هفتاد نفر از خویشان و دوستان خود به منزل آن حضرت آمدند و همگی مسلمان شدند. و صالح ضمن عذرخواهی از جریان مخفی کردن حسین سلام الله علیه، بسیار از وی تشکر و قدردانی کرد که به وسیله بیانات شیوای معجزه آسای آن کودک، اسلام آورده است. همچنین صالح از حضرت رسول و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما عذرخواهی کرد و اسلام خود را بر ایشان عرضه کرد و تقاضای آمرزش و بخشش نمود. سپس جبرئیل علیه‌السلام فرود آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام کرد که چون صالح به وسیله امام حسن که فرزند امام و برادر امام است، مسلمان شد و ایمان آورد، خداوند او را مورد رحمت و مغفرت خود قرار داد. (۲۱)

نتیجه خوشحال کردن سگ

روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام در یکی از باغستان‌های شهر مدینه قدم می‌زد، که ناگاه چشمش به یک غلام سیاه چهره افتاد که نانی در دست دارد و یک لقمه خودش می‌خورد و یک لقمه هم به سگی که کنارش بود می‌داد تا آن که نان تمام شد. حضرت با دیدن چنین صحنه‌ای، به غلام خطاب کرد و فرمود: چرا نان را به سگ دادی و مقداری از آن را برای خود ذخیره نکردی؟ غلام به حضرت پاسخ داد: زیرا چشم‌های من از چشم‌های ملتسمانه سگ خجالت کشید و من حیا کردم او این که من نان بخورم و آن سگ گرسنه بماند. امام حسن علیه‌السلام فرمود: ارباب تو کیست؟ پاسخ گفت: مولای من ابان بن عثمان است. حضرت فرمود: این باغ مال چه کسی است؟ غلام جواب داد: این باغ مال ارباب و مولایم می‌باشد. پس از آن حضرت اظهار داشت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که از جایت بر نخیزی تا من باز گردم. سپس حضرت حرکت نمود و به سمت ارباب غلام رفت؛ و ضمن

گفتگوهایی با ابان بن عثمان، غلام و همچنین باغ را از او خریداری نمود؛ و سپس به جانب غلام بازگشت و به او فرمود: ای غلام! من تو را از مولایت خریدم. پس ناگاه غلام از جای خود برخاست و محترمانه ایستاد. سپس حضرت در ادامه سخنان خود اظهار نمود: این باغ را هم خریداری کردم؛ و هم اکنون تو را در راه خداوند متعال آزاد نموده؛ و این باغ را نیز به تو بخشیدم. (۲۲)

آزمایش امت و مظلومیت رهبر

پس از شهادت جانسوز مولای متقیان امام علی علیه السلام، عده‌ای از مردم به حضور امام حسن مجتبی علیه السلام آمده و اظهار داشتند: یابن رسول الله! تو خلیفه و جانشین پدرت هستی و ما شنونده و فرمان بر دستورات تو می‌باشیم، ما را بر آنچه صلاح می‌دانی، راهنمایی نما. امام علیه السلام فرمود: شما مردمانی دروغگو هستید و نسبت به کسی که از من برتر بود بی وفائی کردید؛ پس چگونه می‌خواهید مطیع و فرمان بر من باشید؟! و چگونه و با کدام سابقه‌ای می‌توانم به شما اعتماد کنم؟ در هر حال اگر صداقت دارید و راست می‌گوئید، وعده من و شما در نزدیکی شهر مداین می‌باشد، که محلّ تجمّع لشکر جهت رویارویی با دشمن خواهد بود. پس اکثریت آنها به امام علیه السلام پشت کرده و به خانه‌های خود بازگشتند؛ و حضرت با علم و آگاهی نسبت به اوضاع، سوار مرکب خود شد و عده قلیلی همراه حضرت روانه شدند. وفائی را از آن مردمان مشاهده نمود، در همان مکان موعود در ضمن ایراد خطبه‌ای فرمود: ای جماعت! شماها خواستید مرا مغرور نمائید، پس نیرنگ و حيله به کار گرفتید همان گونه که با پدرم چنین کردید، شماها بعد از من در رکاب شخصی کافر و ظالم خواهید جنگید، که هیچ ایمان به خداوند و رسولش ندارد. پس از آن حضرت، شخصی را از قبیله کِنده به عنوان فرمانده لشکر برگزید و او را به همراه چهار هزار نفر به میدان جنگ گسیل نمود؛ و فرمود: در سرزمین انبار توقف کنید و تا دستوری از جانب من نیامده، هیچ گونه حرکتی انجام ندهید. وقتی معاویه از چنین قضیه‌ای آگاه شد، چند نفر مامور به همراه پانصد هزار درهم برای فرمانده لشکر فرستاد و به او پیام داد: اگر به ما ملحق شوی؛ ولایت هر کجا را که مایل باشی به تو واگذار می‌کنیم. پس فرمانده لشکر چون فردی سست ایمان و دنیا طلب بود، به امام مجتبی علیه السلام خیانت کرد؛ و پول‌ها را گرفت و به همراه تعداد بسیاری از نیروهای خود به سپاه معاویه ملحق شد. چون این خبر به حضرت رسید اظهار نمود: ای جماعت! کِتّدی به من و شما خیانت کرد، و اکنون برای بار دوم تکرار می‌کنم و می‌گویم که شما مردمان بی وفا و دنیا طلب هستید، ولیکن شخص دیگری را به جای او می‌فرستم، با این که می‌دانم او نیز چون دیگران بی وفا و خائن است. آن گاه شخصی را از قبیله بنی مراد - به نام مرادی - به همراه چهار هزار نفر روانه نمود؛ و از او عهد و پیمان گرفت که به مسلمین خیانت نکند و او نیز قسم خورد که چون کوه ثابت و استوار باقی بماند. و چون لشکر آهنگ حرکت نمودند تا به سوی جبهه جنگ بروند، حضرت به آرامی فرمود: به او نیز اعتمادی نیست. و هنگامی که لشکر مرادی به انبار رسید، معاویه دو مرتبه همان برنامه کِتّدی را برای مرادی نیز اجرا کرد؛ و او هم فریب خورد و عهد و قسم خود را شکست و به لشکر معاویه پیوست. امام علیه السلام با شنیدن خبر خیانت مرادی، به پا خواست و فرمود: باز هم می‌گویم که شماها صداقت و وفا ندارید و عهدشکن هستید؛ و توجه نمودید که چگونه مرادی مانند کندی عهدشکنی و خیانت کرد. گفتند: یا ابن رسول الله! آنها خیانت کردند، لیکن ما صادقانه با شما هستیم و آنچه دستور دهی، به آن عمل می‌کنیم. حضرت فرمود: پس مرحله‌ای دیگر شما را می‌آزمایم تا حقیقت امر برای خودتان ثابت شود، وعده گاه من و شما در سرزمین نُخَیله باشد، هر که میل دارد آن جا حضور یابد؛ با این که می‌دانم شما مردمی بی وفا و عهدشکن هستید. پس هنگامی که حضرت وارد نخيله گرديد و مدت ده روز در آن جا اقامت گزید؛ ولی جز تعدادی اندک، کسی به آن مکان نیامد، پس حضرت به کوفه مراجعت نمود و بر بالای منبر رفت و فرمود: تعجب می‌کنم از گروهی بی دین و بی وفا؛ وای بر شما فریفتگان و خودفروشان! بدانید که حکومت اسلامی بر بنی امیه حرام است، ولی چنانچه حکومت دست معاویه بیفتد؛ چون شماها را مخالف حکومتش بداند کمترین ترخمی روا نمی‌دارد، بلکه با شدیدترین شکنجه‌ها

آزارتان می‌دهد و نابودتان می‌کند. سپس عده بسیاری از مردم دنیاپرست و بی وفای کوفه، نامه‌های متعددی برای معاویه به این مضمون فرستادند: اگر مایل باشی، حسن بن علی را دست گیر نموده و برایت می‌فرستیم؛ و چون رضایت و خوشنودی معاویه را آگاه شدند، بر محل سکونت و استراحت آن امام مظلوم سلام الله علیه حمله کردند؛ و به وسیله شمشیر جراحاتی بر بدن مقدس آن حضرت وارد آوردند. بعد از این حادثه دلخراش، حضرت به ناچار نامه‌ای برای معاویه به این مضمون نوشت: با این که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: خلافت و حکومت بر خاندان بنی امیه حرام است، امّا با چنین وضعیتی و موقعیتی که پیش آمده است، به ناچار با شرایطی برای صلح آماده هستیم؛ و آن را بر این اوضاع ترجیح می‌دهم. (۲۳)

فلسفه صلح یا عهدنامه و ظهور حجت

پس از آن که نیروهای رزمی و اکثر فرماندهان لشکر اسلام در جنگ با معاویه نسبت به قرآن و امام حسن مجتبی علیه‌السلام خیانت کردند؛ و حضرت جهت مصالح اسلام و مسلمین مجبور شد با حکومت معاویه آن هم طبق شرائطی صلح و عهدنامه‌ای را تنظیم و پذیرا گردد. پس از گذشت مدّتی از این جریان، عده‌ای از مردم کوفه که مدّعی شیعه و دوستی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بودند، شروع کردند به امام علیه‌السلام زخم زبان بزنند، و حضرت را به باد ملامت و سرزنش گرفتند. آن گاه امام مجتبی علیه‌السلام خطاب به این اشخاص ظاهر مسلمان کرد و اظهار نمود: وای بر شما! آیا می‌دانید چرا من چنین کردم؟ قسم به خداوند، کاری که من انجام دادم، برای شیعه از هر عملی و از هر برنامه‌ای بهتر و سودمندتر بود، آیا نمی‌دانید که من امام و رهبر واجب‌الاطاعه شما می‌باشم. و مگر نمی‌دانید که من یکی از دو سید جوانان اهل بهشت می‌باشم، که جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها در مجالس مختلف به آن تصریح نموده است؟ در این هنگام جمعیت حاضر گفتند: بلی، قبول داریم. حضرت در ادامه فرمود: و آیا می‌دانید هنگامی که حضرت خضر علیه‌السلام آن کشتی را سوراخ و معیوب نمود و نیز آن دیوار را تعمیر و اصلاح کرد و آن غلام را به قتل رسانید، موجب سخط و ناراحتی حضرت موسی علیه‌السلام قرار گرفت؟ آری چون در آن لحظه فلسفه و حکمت آن سه کار برای حضرت موسی علیه‌السلام مخفی بود، ولی در پیشگاه با عظمت پروردگار کاری صحیح و مفید بود. و سپس افزود: و آیا می‌دانید که ما اهل بیت عصمت و طهارت در مقابل طاغوت‌های زمان قرار گرفته و می‌گیریم؛ که باید نسبت به تصمیمات و انجام امور سیاسی و اجتماعی، مصلحت اندیشی کنیم؟ ولیکن بدانید هنگام ظهور و قیام مهدی موعود، امام زمان علیه‌السلام چنین نخواهد بود، و حضرت عیسی مسیح علیه‌السلام به امامت او نمازش را به جماعت می‌خواند. آری خداوند متعال زمان و کیفیت ولادت مهدی موعود علیه‌السلام را مخفی خواهد داشت؛ و بعد از ولادت، از دید افراد غایب و ناشناس می‌باشد؛ و هیچکس بر او کوچک‌ترین حقی نخواهد داشت. او عمری بسیار طولانی دارد؛ ولی در هنگام ظهور، به شکل جوانی شاداب در سنین چهل سالگی خواهد بود. (۲۴)

کدام بهترند، دشمنان یا دوستان؟

پس از جریان صلح امام حسن مجتبی علیه‌السلام با معاویه، آن حضرت مورد ضربت شمشیر قرار گرفت. یکی از دوستان حضرت به نام زید بن وهب جهنی حکایت کند: در شهر مداین به محضر امام علیه‌السلام شرفیاب شدم و ایشان را در حالی دیدم که از شدت درد و زخم آن شمشیر بی تابی و ناله می‌کرد، گفتم: یا ابن رسول الله! مردم متحیر و سرگردان شده‌اند؛ تکلیف ما چیست؟ امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند! در نظر من معاویه از این جمعیت بی ایمان برای من بهتر است، این اشخاص ادّعی شیعه و دوستی مرا دارند، ولیکن چون کرکسان در انتظار مرگ من نشسته‌اند، اینان حیثیت و آبروی مرا نابود کرده، اموال ما را به یغما بردند. سوگند به خداوند! چنانچه از معاویه پیمان ایمنی بگیرم، دیگر گزندی از او به من و خانواده‌ام نخواهد رسید؛ و چه بسا

همین کار سبب شود که مسلمانان و دیگر دوستانم از شر او در امان بمانند؛ و در غیر این صورت همین اشخاص مرا با دست بسته، تحویل معاویه خواهند داد. دوم، برای همگان و حتی برای آیندگان سودمند می‌باشد؛ و این بهتر از آن است که کوفیان مرا اسیر کرده و با دست بسته تحویل او دهند؛ و آن وقت با منت مرا آزاد نماید، که در این صورت، خاندان بنی هاشم برای همیشه تضعیف و خوار شده و مورد سرزنش و اهانت همگان قرار خواهند گرفت. زید جهنی اظهار داشت: یا ابن رسول الله! آیا در چنین حالت و موقعیتی دوستان و شیعیان خود را همچون گله گوسفند بدون چوپان و حامی رها می‌نمائی؟! امام علیه‌السلام فرمود: ای زید! من مسائلی را می‌دانم که شماها به آن آگاهی ندارید، همانا پدرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام روزی مرا شادمان و خندان دید، پس اظهار داشت: فرزندم! زمانی فرا خواهد رسید که پدرت را کشته بینی؛ و همگان از تو روی برگردانند. و بنی امیه حکومت را در دست گیرند و بیت المال را از مستحقین قطع و بین دوستان خود تقسیم نمایند. و در آن زمان مؤمنین ذلیل و خوار گردند؛ و فاسقان و فاجران قدرت و نیرو گیرند؛ حق پایمال شود و باطل رواج یابد؛ خوبان و نیکان مورد لعن و سرزنش قرار گرفته و شکنجه شوند. پس روزگار این چنین سپری شود، تا شخصی از اهل بیت رسالت در آخر زمان ظاهر گردد و عدل و داد را گسترش دهد. و خداوند در آن زمان برکات آسمانی خود را بر مؤمنین فرود فرستد؛ و گنج‌های زمین، هویدا و آشکار شود؛ و خوشا به حال کسانی که آن زمان را درک نمایند. (۲۵)

معجزه پسر همچون پدر

مرحوم شیخ مفید به نقل از امام محمد باقر علیه‌السلام حکایت نماید: روزی عده‌ای از مردم حضور امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمده و به حضرت گفتند: یا ابن رسول الله! شما نیز همچون پدرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام معجزه‌ای - که بسیار مهم باشد - برایمان آشکار ساز. امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: آیا پس از دیدن معجزه به امامت من مطمئن خواهید شد؟ و آیا ایمان خواهید آورد؟ گفتند: بلی، اعتقاد و ایمان می‌آوریم؛ و دیگر هیچ شک و شبه‌ای وجود نخواهد داشت. حضرت فرمود: آیا پدرم را می‌شناسید؟ همگی گفتند: بلی. در این هنگام، حضرت پرده‌ای را که آویزان بود کنار زد؛ پس ناگهان تمام افراد مشاهده کردند که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نشسته بود. سپس امام حسن مجتبی علیه‌السلام خطاب به جمعیت کرد و فرمود: آیا او را می‌شناسید؟ گفتند: بلی، این مولای ما امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است؛ و ما ایمان آوردیم و شهادت می‌دهیم که تو ولی و حجت بر حق خداوند هستی؛ و امام و جانشین پدرت خواهی بود. و پس از آن اظهار داشتند: ما شاهد و گواه هستیم که جنابعالی، پدرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را پس از مرگش به ما نشان دادی، همان طوری که آن حضرت، رسول الله صلی الله علیه و آله را پس از رحلتش در مسجد قبا به ابوبکر و عمر نمایاند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: وای بر حال شما! مگر این آیه شریفه قرآن را نخوانده و نشنیده‌اید که خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.» (۲۶) آن هائی را که در راه خدا به شهادت رسیدند، پندارید که مرده‌اند؛ بلکه آنان زنده و جاوید می‌باشند ولی شما درک نمی‌کنید. البته این حالت مختص کشته شدگان فی سبیل الله است، که در همه جا حاضر و ناظر خواهند بود. سپس در پایان افزود: شماها درباره ما اهل بیت رسالت و نبوت چه تصوّراتی دارید و چه می‌اندیشید؟ گفتند: یا ابن رسول الله! ما به تو ایمان آوردیم و مطمئن شدیم که تو امام و خلیفه بر حق رسول الله صلی الله علیه و آله هستی. (۲۷)

روئیدن رطب بر نخل خشکیده

امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمود: حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه در یکی از سفرهای خود برای حج عمره، بعضی از افرادی که معتقد به امامت زبیر بودند؛ حضرت را همراهی می‌کردند. پس کاروانیان در مسیر راه خود، در محلی جهت استراحت

فرود آمدند؛ و در آن مکان درخت خرماي خشکیده‌ای وجود داشت که در اثر بی آبی و تشنگی خشک شده بود. حضرت کنار آن درخت خرما رفت و نشست، در این اثنا یکی از افراد کاروان به آن حضرت نزدیک حضرت شد؛ و کنارش نشست. بعد از آن که مقداری استراحت کردند، آن شخص که معتقد به امامت زبیر بود سر خود را بالا کرد و پس از نگاهی به شاخه‌های خشکیده نخل، گفت: ای کاش این نخل رطب می‌داشت؛ و مقداری از آن را میل می‌کردیم. امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: آیا اشتها و علاقه به آن داری؟ آن شخص زبیری گفت: آری، پس حضرت دست‌های مبارک خود را به سوی آسمان بلند کرد و دعائی را زمزمه نمود. ناگهان در یک چشم به هم زدن، نخل خشکیده؛ سبز و شاداب گردید و در همان حال رطب‌های بسیاری بر آن روئید. در همین موقع ساربانانی که همراه قافله بود و کاروانیان از او شتر کرایه کرده بودند، هنگامی که این کرامت و معجزه را دید، در کمال حیرت و تعجب گفت: این سحر و جادوی عجیبی است!! امام علیه‌السلام فرمود: خیر، چنین نیست؛ بلکه دعای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است که مستجاب گردید. و سپس افراد کاروانی که همراه حضرت بودند، همگی از آن خرماهای تازه خوردند. و آن درخت تا مدت‌ها سبز و خرم بود و مردمان رهگذر از خرماهای آن استفاده می‌کردند. (۲۸)

نصیحت فرزند یاری برادر

در جریان صحرای سوزان کربلا و شهادت اصحاب و یاران باوفای امام حسین صلوات الله و سلامه علیه، حضرت قاسم - فرزند امام حسن مجتبی علیه‌السلام - نیز حضور داشت و چندین مرتبه از عموی خود تقاضای رزم کرد؛ ولی حضرت نپذیرفت. حضرت قاسم که نوجوان بود، بسیار افسرده و غمگین در گوشه‌ای نشست و گریه کرد، که چرا همه یاران به فیض سعادت و شهادت می‌رسند ولی او محروم مانده است، که ناگاه به یاد نوشته‌ای افتاد که پدرش امام حسن مجتبی علیه‌السلام بر بازویش بسته و فرموده بود: هرگاه بسیار غمگین شدی، آن را باز کن و بخوان و به آنچه در آن نوشته شده است عمل نما. با خود گفت: سال‌ها از عمر من گذشته است؛ و هرگز این چنین ناراحت و غمگین نشده‌ام، پس نوشته را از بازوی خود گشود و در آن خواند: فرزندم، قاسم! تو را سفارش می‌کنم، هرگاه در کربلا دیدی که دشمنان، اطراف عمویت حسین علیه‌السلام را محاصره کرده و قصد جان او را دارند، لحظه‌ای درنگ مکن؛ و با دشمنان خدا و دشمنان رسولش جهاد کن و از ایثار جان خویش دریغ مکن. اگر عمویت به تو اجازه رفتن به میدان رزم ندهد، التماس و اصرار کن تا رضایت و اجازه او را به دست آوری و سعادت و خوشبختی همیشگی را برای خود تأمین کنی. حضرت قاسم پس از خواندن نامه، سریع از جای خود برخاست و شتابان به سوی عموی مظلومش - امام حسین علیه‌السلام - آمد و با حالت گریه، آن نوشته را تقدیم عمویش کرد. چون امام حسین علیه‌السلام گریه ملتسانانه برادرزاده؛ و نوشته برادر خویش را مشاهده نمود، گریست و سپس نفس عمیقی کشید و فرمود: برادرزاده‌ام، قاسم! این سفارش پدرت را می‌پذیرم؛ و آن گاه او را نزد عون - پسر عمه‌اش - و حضرت ابوالفضل العباس - عمویش - برد. و سپس از خواهرش زینب پیراهنی تمیز گرفت و بر اندام قاسم پوشاند و عمامه‌ای بر سرش بست؛ و بعد از آن او را روانه میدان نمود. حضرت قاسم نزد فرمانده لشکر عمر سعد رفت؛ و فرمود: آیا از غضب و سخط خداوند نمی‌ترسی که با عمویم حسین علیه‌السلام این چنین جنگ و کارزار می‌کنی؟! و آیا از رسول خدا شرم و حیا نمی‌کنی؟! عمر سعد ملعون گفت: مطیع امر یزید گردید تا از شما دست برداریم. حضرت قاسم فرمود: خداوند تو را بدبخت نماید، تو چگونه مدعی اسلام هستی در حالی که با آل رسول جنگ می‌کنی!. و چون به لشکر حمله کرد و عده‌ای را به هلاکت رسانید، اطراف وی را محاصره کردند؛ و هر کس به نوعی ضربه‌ای از تیر، شمشیر و سنگ بر آن نوجوان عزیز وارد ساخت که در نهایت به فیض شهادت نائل آمد. (۲۹)

رسوائی توطئه‌گر و زن شدن یک مرد

روزی عمرو بن عاص نزد معاویه بن ابی سفیان آمد؛ و پس از بدگوئی بسیار از امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه، گفت: حسن بن علی مردی خجول و کم حرف است، اگر بتوانی کاری کنی که بالای منبر رود، خیلی خوب است؛ چون نمی‌تواند سخنرانی کند و با شرمندگی از منبر فرود آید و مردم نسبت به او بدبین و بی اعتماد شوند. به همین جهت معاویه جلسه مفصلی با حضور انبوه مردم تشکیل داد و به امام حسن علیه‌السلام گفت: چنانچه ممکن باشد بالای منبر بروی و قدری ما را موعظه فرمائی؟ حضرت پیشنهاد معاویه را پذیرفت و بالای منبر رفت؛ و پس از حمد و ثنای الهی و تحیت و درود بر جد بزرگوارش. فرمود: من حسن، فرزند ساقی کوثر، علی بن ابی طالب؛ و فرزند سرور زنان عالم، فاطمه دختر رسول الله می‌باشم. و سپس آن حضرت، خطبه‌ای مفصل در کمال فصاحت و بلاغت بیان نمود؛ و تمام چشم‌ها و افکار را متوجه خود ساخت. ناگاه معاویه به وحشت افتاد و در وسط خطبه و سخنرانی حضرت - مجتبی سلام الله علیه - گفت: ای ابو محمد! این سخنان را کنار بگذار و پیرامون اوصاف خرمای تازه اندکی سخن بگو. حضرت با صراحت و خونسردی. فرمود: و اما رطب، پس همانا وزش باد آن را بی محتوا می‌سازد، گرمای خورشید آن را می‌پزد، و خنکی شب آن را خوش طعم و گوارا می‌گرداند؛ و سپس به ادامه مطالب قبل پرداخت. در این هنگام معاویه سخت به وحشت افتاد، که مبادا مردم بر علیه او شورش کنند و آشوبی برپا شود، لذا دستور داد: ای ابو محمد! آنچه گفתי کافی است، از منبر فرود آی. و چون حضرت از منبر فرود آمد، معاویه گفت: آیا گمان کرده‌ای با این حرف‌ها می‌توانی خلیفه شوی؟! بدان که هرگز به چنین آرزویی نخواهی رسید. حضرت فرمود: ای معاویه! خلیفه کسی است که به کتاب خدا - قرآن - و سیره و روش رسول خدا عمل نماید، نه آن که با ظلم و جور و تعطیل احکام و حدود الهی بر جامعه، مسلط شود و یک لذت و آسایش زودگذری را برای خود تامین کند. در این میان که مرد جوانی از بنی امیه در آن مجلس حضور داشت، دهان به ناسزا گشوده و به امیرالمؤمنین علی و امام حسن مجتبی صلوات الله علیه بسیار توهین و جسارت کرد. پس حضرت دست به دعا بلند نمود و اظهار داشت: خداوندا، نعمتی را که به او داده‌ای، دگرگون ساز و او را برای عبرت و بیداری دیگران تبدیل به زن گردان. ناگهان آن جوان متوجه خود شد که دیگر نشان مردی در او نیست، ریش و محاسنش به یک باره فرو ریخت؛ و عورتش همانند عورت زنان مبدل گشت. در این لحظه حضرت به او خطاب کرد و فرمود: تو زن هستی در مجلس مردان چه می‌کنی، این جا جای تو نیست. و هنگامی که مجلس خاتمه یافت و امام حسن مجتبی سلام الله علیه خواست که از مجلس خارج شود، عمرو بن عاص جلو آمد و از حضرت چند سؤال - که به نظر خودش مشکل بود - پرسید؛ و حضرت یکایک آن سؤال‌ها را بی تأمل پاسخ داد؛ و سپس از مجلس خارج شد. معاویه به عمرو گفت: ای عمرو! فساد عجیب بر پا کردی و مردم شام را به فتنه کشاندی؛ عمرو در جواب به معاویه گفت: ناراحت مباش، مردم شام با تو هستند و تا زمانی که آنها را سیر نگه داری از تو حمایت می‌کنند جوان اموی که به شکل زن تبدیل شد و خبرش در شهر شام و دیگر شهرها منتشر گردید، بعد از گذشت چند روز از این واقعه، همسر آن جوان نزد امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمد و بسیار گریست و از آن حضرت درخواست کرد تا شوهرش همانند دیگر مردها به حالت طبیعی خود باز گردد؟ و در نهایت، دل حضرت به حال همسر آن جوان سوخت و به درگاه خداوند دعا نمود و آن جوان اموی به حالت اول خود باز گشت (۳۰).

زن شدن مردی در قبال توهین

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت نموده است: روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام در جمعی از اقشار مختلف مردم حضور داشت، که یکی از افراد آن مجلس گفت: یابن رسول الله! شما که این قدر قدرت دارید و می‌توانید با دعا معاویه را نابود کنید و زمین عراق و شام را جابه‌جا نمائید؛ و حتی کاری کنید که زن تبدیل به مرد شود؛ و یا مرد، زن گردد، چرا این همه ظلم‌های معاویه را تحمل کرده و سکوت می‌نمائید؟! ناگاه یکی از دوستان معاویه که در آن جمع حاضر بود؛ با حالت تمسخر و

توهین گفت: این شخص - یعنی؛ امام حسن مجتبی علیه‌السلام - کاری نمی‌تواند انجام دهد، چون او توان چنین کارهایی را ندارد. در همین حال حضرت به آن دوست معاویه که از اهالی شام بود خطاب کرد و فرمود: تو خجالت نمی‌کشی که در بین مردها نشسته ای، بلند شو و جای دیگر بنشین. امام صادق علیه‌السلام در ادامه فرمایش خود افزود: ناگهان مرد شامی متوجه شد که به هیئت زنان در آمده است؛ و دیگر علامت مردی در او نیست. سپس امام حسن مجتبی علیه‌السلام به آن مرد شامی که تبدیل به زن شد. فرمود: اینک همسرت به جای تو مرد گردید؛ و او با تو همبستر می‌شود و تو یک فرزند خنثی آبستن خواهی شد. چند روزی پس از گذشت از این ماجرا، هر دوی آن مرد و زن شامی نزد امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمدند و از کردار و رفتار خود پشیمان شده و توبه کردند. و حضرت در حق آنها دعا کرد و از خداوند متعال، برای آنان در خواست مغفرت نمود؛ و هر دوی آنها به دعای حضرت، به حالت اولشان باز گشتند. (۳۱)

خبر دادن از غیب در کودکی

حضرت ابوجعفر امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمع عده‌ای از اصحاب و یاران خویش حضور داشت، که ناگهان چشم حاضران به امام حسن مجتبی سلام الله علیه افتاد که با سکینه و وقار خاصی گام بر می‌داشته و به سمت جد بزرگوارش، در آن جمع می‌آمد. همین که رسول خدا چشمش بر او افتاد، تبسمی نمود. در این هنگام بلال حبشی گفت: بنگرید، همانند جدش رسول الله صلوات الله علیه حرکت می‌کند. پیغمبر خدا فرمود: همانا جبرئیل و میکائیل راهنما و نگهدار او هستند. و چون حضرت مجتبی وارد بر آن جمع شد همه به احترام وی از جای برخاستند؛ و حضرت رسول خطاب به فرزندش کرد و اظهار داشت: حسن جان! تو میوه و ثمره من، حبیب و نور چشم من و پاره تن و قلب من می‌باشی؛ و ... در همین بین یک نفر اعرابی - بیابان نشین - وارد شد و بدون آن که سلام کند، از حاضران پرسید: محمد صلی الله علیه و آله کدام یک از شما است؟ اصحاب گفتند: از او چه می‌خواهی؟ حضرت رسول صلوات الله علیه، به یاران خود فرمود: آرام باشید و سپس خود را معرفی نمود. اعرابی گفت: من همیشه مخالف و دشمن تو بوده و هستم. حضرت تبسمی نمود؛ ولی اصحاب ناراحت و خشمگین شدند، حضرت رسول به اصحاب دو مرتبه به آنان اشاره نمود که آرام باشید. اعرابی اظهار داشت: اگر تو پیغمبر بر حق؛ و فرستاده خداوند هستی علائم و نشانه‌هایی را برای من ظاهر گردان. حضرت فرمود: چنانچه مایل باشی، خبر دهم که تو چه وقت و چگونه از منزل و دیار خود خارج شده‌ای؟ و نیز خبر دهم که تو در بین خانواده خود و دیگر آشنایان و خویشانت چه شهرتی داری؟ و یا آن که اگر مایل باشی، یکی از اعضای بدن من تو را به آنچه خواسته باشی، خبر دهد. اعرابی گفت: مگر عضو انسان هم سخن می‌گوید؟! حضرت فرمود: بلی، و سپس اظهار داشت: ای حسن! بر خیز و اعرابی را قانع ساز. و چون حضرت مجتبی علیه‌السلام، با این که کودکی خردسال بود؛ پیشنهاد جدش را پذیرفت. اعرابی گفت: آیا پیغمبر نمی‌تواند کاری انجام دهد که به کودک خود واگذار می‌نماید؟! پس از آن حضرت مجتبی سلام الله علیه لب به سخن گشود و چند بیت شعر خواند؛ و سپس خطاب به اعرابی کرد و فرمود: همانا تو با کینه و عداوت وارد شدی؛ لیکن با دوستی و شادمانی و ایمان بیرون خواهی رفت. اعرابی تبسمی کرد و گفت: احسنت، سخنان خود را ادامه ده. الله علیه ضمن سخنی فرمود: تو در شبی بسیار تاریک، که باد سختی می‌وزید و ابر ترا کمی همه جا را فرا گرفته بود از منزل خود خارج شدی؛ و در بین راه بادی تند و صاعقه‌ای شدید تو را سخت به وحشت انداخت؛ و با یک چنین حالتی به راه خود ادامه دادی، تا به این جا رسیدی. اعرابی با حالت تعجب گفت: ای کودک! این حرف‌ها و مطالب را چگونه و از کجا می‌دانی؟! آن قدر بی‌پرده و صریح سخن می‌گوئی، که گویا در همه جا همراه من بوده‌ای! ظاهراً تو هم علم غیب می‌دانی؟! و سپس افزود: شناخت من در مورد شما اشتباه بوده است، من از عقیده قبلی خود دست برداشتم، هم اکنون از شما می‌خواهم که اسلام را به من بیاموزی تا ایمان آورم. حضرت مجتبی سلام الله علیه اظهار نمود: بگو: «الله اکبر»؛

و شهادت بر یگانگی خداوند؛ و رسالت رسولش بده، تا رستگار شوی. اعرابی پذیرفت و اظهار داشت: شهادت می‌دهم که خدائی جز خدای یگانه وجود ندارد و او بی شریک و بی مانند است؛ و همچنین شهادت می‌دهم براین که محمد صلی الله علیه و آله بنده و پیغمبر خدای یکتا می‌باشد. و چون اعرابی توسط سبط اکبر، حضرت مجتبی صلوات الله علیه اسلام و ایمان آورد، تمامی اصحاب و نیز خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله خوشحال و شادمان شدند. و آن گاه پیامبر خدا، آیاتی چند از قرآن؛ و بعضی از احکام سعادت بخش الهی را به آن اعرابی تعلیم نمود. بعد از این جریان، هر گاه اصحاب و انصار، امام حسن مجتبی علیه السلام را می‌دیدند به یکدیگر می‌گفتند: خداوند متعال تمام خوبی‌ها و کمالات و اسرار علوم خود را به او عنایت نموده است. (۳۲)

تقاضای فرزند به جای قیمت روغن

حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم حکایت فرماید: سن مجتبی علیه السلام از مدینه با پای پیاده، عازم مکه معظمه گردید؛ و چون با پای برهنه راه را می‌پیمود، پاهایش آسیب دیده و متورم شد، به طوری که در مسیر راه به سختی قدم برمی‌داشت، به حضرت پیشنهاد داده شد که چنانچه سوار شوی ناراحتی پاهایت برطرف خواهد شد. حضرت فرمود: خیر، من قصد کرده‌ام که پیاده بروم؛ و سپس افزود: همین که به اولین منزل برسیم، مردی سیاه پوست وارد خواهد شد و او روغنی همراه خود دارد که برای ورم و ناراحتی پا مفید و درمان کننده است؛ پس هنگام دریافت روغن هر قیمتی را که گفت قبول کنید. بعضی از همراهان حضرت گفتند: یا ابن رسول الله! در این نزدیکی منزلی نیست که کسی بیاید و روغن بفروشد؟! امام علیه السلام فرمود: چرا، منزل نزدیک است و روغن فروش نیز خواهد آمد. و چون مقدار مسافتی کوتاه به راه خود ادامه دادند، به منزلی رسیدند؛ حضرت فرمود: در همین منزل استراحت می‌کنیم. در همین بین، مردی سیاه پوست وارد آن منزل شد، همراهان حضرت از او تقاضای روغن برای ناراحتی پا کردند؟ آن مرد گفت: روغن برای چه کسی می‌خواهید؟ پاسخ دادند: برای امام حسن مجتبی فرزند امیرالمؤمنین علی علیهما السلام می‌خواهیم. مرد سیاه پوست گفت: من باید خدمت آن حضرت شرفیاب شوم و خودم روغن را تحویل ایشان دهم. روغن فروش بر حضرت وارد شد، سلام کرد و عرضه داشت: یا ابن رسول الله! من غلام شما هستم، این روغن در اختیار شما باشد و من در ازای آن چیزی نمی‌خواهم، جز آن که تقاضا مندم از خداوند متعال بخواهید تا فرزند پسر، دوستدار شما اهل بیت رسالت؛ و نیکوکار به من عطا گرداند؟ امام مجتبی علیه السلام روغن را گرفت و به او فرمود: به خانه ات بازگرد؛ مطمئن باش که خداوند فرزند پسری به تو عطا خواهد نمود؛ و سپس پاهای مبارک خود را با آن روغن ماساژ داد و ناراحتی ورم آن کاملاً خوب و برطرف گردید. اما مرد سیاه پوست؛ چون به منزل آمد، دید همسرش نوزادی پسر، صحیح و سالم وضع حمل کرده است، پس بسیار خوشحال شد و به سمت امام حسن مجتبی علیه السلام بازگشت؛ و چون به آن حضرت ملحق شد تشکر و قدردانی کرد. (۳۳)

اشتهای خربزه و فرود به همراه گلابی

حضرت سجاد زین العابدین به نقل از پدر بزرگوارش - ابا عبدالله الحسین سلام الله علیهما - حکایت نماید: روزی برادرم حسن مجتبی صلوات الله علیه مریض شد؛ و چون ناراحتیش برطرف گردید، نزد جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله - که در مسجد نشسته بود - رفت و خود را روی سینه آن بزرگوار انداخت و حضرت رسول او را در آغوش گرفت و فرمود: جدت، فدایت باد، چه چیز میل داری؟ برادرم گفت: من خربزه می‌خواهم. در زیر بال جبرئیل علیه السلام نهاد و آن را به طرف سقف مسجد حرکت داد؛ و جبرئیل علیه السلام پرواز کرد؛ و چون لحظاتی کوتاه سپری شد بازگشت، در حالی که یک گوشه از پیراهن خود را جمع کرده بود، وقتی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید، دامان خود را گشود و در آن دو خربزه و دو عدد انار و دو عدد گلابی و دو عدد سیب وجود داشت. پیامبر خدا با دیدن آن میوه‌ها تبسمی نمود و اظهار داشت: الحمد لله، که خداوند شما را همانند خوبان

بنی اسرائیل قرار داد و برایتان نعمت‌های الهی و میوه‌های بهشتی فرستاده می‌شود. آن گاه جبرئیل علیه‌السلام میوه‌ها را تحویل امام حسن مجتبی علیه‌السلام داد و فرمود: این میوه‌ها را به منزل ببر؛ و با جدت، پدرت، مادرت و برادرت تناول نمائید. حضرت مجتبی سلام الله علیه میوه‌ها را به منزل آورد؛ و هر روز مقداری از آنها را تناول می‌کردیم ولی تمام نمی‌شد تا آن که رسول خدا رحلت نمود؛ و پس از این که خربزه را میل کردیم پایان یافت. و چون حضرت فاطمه زهراء علیها السلام رحلت نمود، انار نیز به پایان رسید؛ و همین که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رحلت نمود، گلابی هم تمام گردید. سپس امام حسین علیه‌السلام افزود: و هنگامی که برادرم روزهای آخر عمرش را سپری می‌نمود، من بر بالین بستر برادرم امام حسن مجتبی علیه‌السلام نشسته بودم که یکی از آن دو سیب تمام شد؛ و در نهایت یکی دیگر از سیب‌ها - که آخرین میوه بهشتی بود - برای من باقی ماند. (۳۴)

زنده نمودن دو مرده گنهگار

علی بن رئاب - که از راویان حدیث و از اصحاب امام صادق صلوات الله و سلامه علیه است - از آن حضرت روایت کند: روزی شخصی به حضور شریف امام حسن مجتبی علیه‌السلام وارد شد و گفت: چه چیزی حضرت موسی علیه‌السلام را در مقابل حضرت خضر علیه‌السلام عاجز و ناتوان کرد؟ امام مجتبی سلام الله علیه فرمود: مهم‌ترین آن، مسئله کتف آن دو برادر یتیم بود؛ و سپس حضرت دست خود را بر شانه آن شخص تازه وارد نهاد و اظهار داشت: آرام باش و خوب مشاهده و دقت کن. ... بر زمین سائید، ناگاه زمین شکافته شد و دو نفر انسان غبار آلود، در حالی که روی تخته سنگی قرار گرفته بودند و از آنها بوی تعفن بسیار بدی به مشام می‌رسید، ظاهر گشتند، در حالی که به گردن هر یک از آنها زنجیری بزرگ بسته شده و سر هر زنجیر در دست ماموری بود. و هر یک از آن دو نفر فریاد می‌کشید: یا محمد! یا محمد! و در مقابل هر یک از دو مامور به اسیر خود می‌گفت: دروغ گفتید؛ و دروغ می‌گوئید. پس از آن امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه به زمین خطاب کرد و فرمود: ای زمین! این دورغگویان را در خود فرو ببر تا روزی که وعده الهی فرا رسد، که هرگز تاخیر و تقدیمی در آن نخواهد بود؛ فرا خواهد رسید. و آن روز موعود، روز ظهور و خروج حضرت مهدی، قائم آل محمد - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین؛ و عجل الله تعالی فی فرجه الشریف - می‌باشد که فرا خواهد رسید. سپس امام صادق علیه‌السلام در ادامه افزود: هنگامی که آن مرد، چنین صحنه‌ای را مشاهده کرد با خود گفت: این سحر و جادو بود؛ و چون خواست آن را برای دیگران بازگو کند، زبانش لال شد و دیگر نتوانست سخنی بر زبان خود جاری کند. (۳۵)

پاداش هدیه و علم آموزی

امام حسن عسکری علیه‌السلام حکایت نماید: روزی شخصی از دوستان امام حسن مجتبی علیه‌السلام هدیه‌ای به محضر آن حضرت تقدیم کرد. امام مجتبی علیه‌السلام هدیه را تحویل گرفت؛ و سپس اظهار داشت: من نیز می‌خواهم محبت تو را جبران نمایم، کدامین برایت بهتر است: آیا هدیه‌ای که ارزش آن بیست برابر هدیه تو است، تقدیم دارم؟ یا آن که علمی رابه تو بیاموزم تا بر آن شخص ناصبی که در روستای شما ساکن است، غالب و پیروز آیی و مؤمنین آن دیار را شادمان گردانی؟ ضمناً انتخاب هر کدام با خودت می‌باشد. و چنانچه بهترین را انتخاب کنی هر دو را به تو خواهم داد و اگر بدترین را برگزینی باز هم تو را در انتخاب هر یک آزاد می‌گذارم. دوست حضرت در پاسخ گفت: یا ابن رسول الله! مرا علمی بیاموز تا به واسطه آن در قبال آن ناصبی احتجاج کنم و بر او پیروز آیم و مؤمنین از حیرت و شرم او نجات یابند که همانا ارزش آن بیشتر از بیست هزار درهم خواهد داشت. امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: ارزش آن چندین برابر بیست هزار درهم است؛ و بلکه ارزشمندتر از تمام دنیا می‌باشد. سپس علمی را به او آموخت؛ و همچنین بیست هزار درهم نیز به عنوان هدیه تقدیم او نمود. امام حسن عسکری علیه‌السلام در ادامه فرمایش خود

افزود: آن شخص خداحافظی کرد و رفت؛ و پس از مناظره و احتجاج با آن ناصبی بر او پیروز شد و خبر این پیروزی - شیعه بر ناصبی - در همه جا منتشر گردید. ردیگر که محضر امام مجتبی علیه‌السلام شرفیاب شد حضرت به او فرمود: بهترین و بیشترین سود را برده‌ای: دوستی و خوشنودی خداوند و رسولش و اهل بیت علیهم‌السلام او را برای خود تامین کردی و نیز ملائکه و مؤمنین از تو شادمان گردیدند، نوش جان و گوارایت باد. (۳۶)

عکس العمل در قبال توهین و استهزاء

امام محمد باقر علیه‌السلام حکایت فرماید: روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام جلوی منزل خود روی سگویی نشسته بود، ناگاه شخصی در حالی که سوار الاغ بود وارد شد و به آن حضرت چنین گفت: سلام بر تو که مؤمنین را ذلیل و خوار گرداندی. امام مجتبی علیه‌السلام بدون توجه به توهین او، اظهار نمود: در قضاوت خویش عجله نکن، پیاده شو، بیا بنشین تا قدری استراحت کنی و با هم صحبت نمائیم. پس آن شخص از الاغ خود پیاده شد؛ و آرام آرام به سوی امام مجتبی علیه‌السلام حرکت کرد، وقتی نزدیک حضرت رسید، امام علیه‌السلام به او فرمود: چه گفتی؟ جواب داد: گفتم: السَّلامُ علیک، یا مُؤْمِنُ الْمُؤْمِنِینَ. حضرت فرمود: این موضوع را از کجا و چگونه دانستی؟ گفت: چون که خلافت و امارت مسلمین در دستان تو بود و آن را رها کردی و به این ظالم متجاوز - یعنی؛ معاویه - سپردی که روش و سیره‌اش خلاف دستور الهی است. حضرت فرمود: توجه و دقت کن تا برایت توضیح دهم: از پدرم علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله این مطلب را نقل نمود: روزگار سپری نمی‌گردد مگر آن که شخصی پرخور و بی باک بر این امت ولایت کند؛ و او معاویه است. پس آن شخص از امام مجتبی علیه‌السلام پرسید: محبت و علاقه نسبت به شما اهل بیت رسالت چگونه است؟ و چه اثری دارد؟ فرمود: به خدا قسم! محبت و علاقه نسبت به ما اهل بیت - عصمت و طهارت علیهم‌السلام - در تمام امور و حالات سودمند است، گرچه اسیر دست ظالمان باشیم. و سپس افزود: محبت و دوستی با ما - اهل بیت رسالت - سبب آمرزش گناهان می‌گردد؛ همان طوری که وزش باد - در فصل پائیز - موجب ریزش برگ درختان است. (۳۷)

برخورد سازنده در قبال استهزاء جاهل

پس از آن که عده بسیاری از یاران و اصحاب امام مجتبی علیه‌السلام در جنگ با معاویه به حضرت خیانت کردند و امام علیه‌السلام مجبور شد به جهت مصالح اسلام و مسلمین با معاویه صلح نماید. روزی آن حضرت وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله شد، عده‌ای از بنی امیه را دید که هر کدام به گونه‌ای به آن حضرت زخم زبان می‌زنند و او را مورد استهزاء قرار داده‌اند. وقتی امام مجتبی صلوات الله علیه چنین صحنه‌ای را مشاهده نمود، بدون آن که کوچکترین برخوردی با آن بی‌خردان نماید، دو رکعت نماز به جای آورد، و سپس افراد حاضر را مورد خطاب قرار داد و فرمود: دم؛ و استهزاء و مسخره کردن شما را متوجه شدم، قسم به خداوند یکتا! شماها روزی را حاکم و مالک نمی‌شوید مگر آن که ما اهل بیت رسالت دو برابر آن مدّت را حاکم خواهیم شد؛ و شما، ماه و سالی را حاکم نخواهید شد مگر آن که ما نیز دو برابر آن را بر شما حکومت می‌نمائیم. ولی بدانید که ما در حکومت و حاکمیت شما آسایش داشته و از امکانات آن تا اندازه‌ای برخورداریم؛ اما شما در حکومت ما هیچ جایگاهی ندارید و هیچ گونه آسایش و بهره‌ای نخواهید داشت. در این لحظه یکی از شونندگان بلند شد و به آن حضرت خطاب کرد و گفت: چگونه چنین باشد، در حالی که شما سخاوتمندترین، مهربان‌ترین و دلسوزترین انسان‌ها هستید؟! امام حسن مجتبی علیه‌السلام در جواب چنین اظهار نمود: برای آن که بنی امیه با حيله و سیاست شیطانی حقّ ما را غصب کرده‌اند؛ و همانا مکر و نیرنگ شیطان ثابت و پابرجا نمی‌باشد؛ بلکه متزلزل و ضعیف خواهد بود. ولیکن ما - ما اهل بیت رسالت - براساس معیار سیاست الهی و احکام قرآن، با بنی

امیه مخالف و دشمن بوده و هستیم؛ و این سیاست الهی قوی و استوار خواهد بود؛ و بر همین معیار - یعنی؛ سیاست الهی و احکام قرآن - با بنی امیه برخورد خواهیم کرد. (۳۸)

دریافت هدیه از طاغوت

امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید: روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در حضور شوهر خواهرش - عبدالله بن جعفر - به برادر خود حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام فرمود: این طاغوت حاکم - یعنی؛ معاویه بن ابی سفیان - اول ماه، هدایائی را برای ما خواهد فرستاد. حسین علیه السلام اظهار نمود: حال تکلیف ما چیست؟ و با آن هدایا چه باید کرد؟ امام حسن مجتبی سلام الله علیه فرمود: من بدهی سنگینی بر عهده‌ام قرار گرفته، به طوری که تمام فکرم را به خود مشغول کرده است، چنانچه خداوند متعال خواست و هدایایی برایم رسید، در اولین فرصت قرض خود را پرداخت می‌نمایم. پس چون اول ماه فرا رسید، معاویه مبلغ یک میلیون درهم برای امام حسن مجتبی سلام الله علیه؛ و نهصد هزار درهم برای امام حسین علیه السلام؛ و پانصد هزار درهم جهت عبدالله بن جعفر ارسال کرد. امام مجتبی سلام الله علیه آن مبلغ را دریافت نمود و قبل از هر کاری بدهکاری‌های خود را پرداخت نمود. و امام حسین علیه السلام نیز ششصد هزار درهم آن را بابت بدهی‌های خود پرداخت نمود؛ و مقداری هم بین اعضاء خانواده و دیگر دوستان تقسیم کرد و باقی مانده‌اش را جهت مخارج روزانه منزل و کمک به مراجعین و تهیدستان اختصاص داد. و امیرا عبدالله بن جعفر نیز تمام بدهی‌های خود را پرداخت کرد؛ و مقدار یک هزار درهم برایش باقی ماند که آنها را توسط همان مامور برای معاویه ارجاع داد. و همین که مامور نزد معاویه مراجعت کرد گزارش کاملی از جریان را برای معاویه تعریف کرد. (۳۹)

پذیرائی از هفتاد میهمان و سخن آهو

یکی از اصحاب امام حسن مجتبی صلوات الله علیه حکایت کند: روزی آن حضرت از شهر مدینه منوره عازم شهر شام شد. من نیز با عده‌ای - که تعداد آنها هفتاد نفر بود - به همراه حضرت حرکت کردیم. امام علیه السلام هنگام حرکت، روزه بود و هیچگونه آذوقه و زاد و توشه‌ای همراه خود برنداشته بودیم. چون مقداری از مسافت را پیمودیم، خورشید غروب کرد و نماز مغرب و عشاء را به امامت آن حضرت خواندیم؛ و بعد از نماز، حضرت دست به دعا برداشت. و هنگامی که دعایش به درگاه خداوند متعال پایان یافت، ناگاه متوجه شدیم که دری از آسمان گشوده شد و ملائکه الهی به همراه زنبیل‌هایی که پر از میوه و اشیاء خوراکی بود، وارد شدند. و سپس آن غذاهای داغ و لذیذ؛ و همچنین میوه‌ها را جلوی میهمانان امام حسن مجتبی علیه السلام چیدند؛ و همه ما به همراه آن حضرت از آن غذاها و میوه‌ها میل کردیم. و چون بسیار خوش طعم و لذیذ بود؛ و از جهتی ما نیز راه زیادی را پیموده بودیم و خسته و گرسنه شده بودیم، طبیعی بود که زیاد خوردیم. ولی بدون آن که چیزی از غذاها و میوه‌ها کم شده باشد، ملائکه‌ها آنها را جمع کرده و به آسمان بالا بردند. (۴۰) همچنین آورده‌اند: یکی از روایان حدیث و از اصحاب امام حسن مجتبی علیه السلام حکایت کند: روزی به همراه عده‌ای از دوستان در خارج از شهر مدینه، کنار آن حضرت نشسته و مشغول صحبت بودیم. ناگهان گله آهوانی را در بیابان مشاهده کردیم که دسته جمعی در حال عبور بودند. حضرت مجتبی سلام الله علیه فریادی بر آنها کشید؛ و تمامی آنها با ندادی لیک، فریاد امام علیه السلام را پاسخ گفتند و ایستادند. پس از آن حضرت به آنها اجازه حرکت داد و آنها به راه خود ادامه دادند و رفتند. جمعیت اظهار داشتند: یا ابن رسول الله! این‌ها حیواناتی وحشی بودند؛ و این کرامتی، زمینی بود؛ چنانچه ممکن باشد کرامتی بر ما ارائه فرما که آسمانی باشد. رد؛ و ناگهان گوشه‌ای از آسمان شکافته شد و نوری فرود آمد که روشنایش تمام خانه‌های شهر مدینه را فرا گرفت و پس از آن به وسیله آن نور زلزله و حرکتی عجیب در ساختمان‌ها ظاهر گشت که تمامی افراد وحشت زده شدند؛ و به امام علیه السلام گفتند: یا ابن رسول الله! دیگر بس است، همین

معجزه ما را کفایت کرد و ایمان آوردیم؛ اکنون دستور بده تا اوضاع به حالت طبیعی خود باز گردد. پس امام حسن مجتبی علیه‌السلام جمعیت را مخاطب قرار داد و فرمود: ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام - اول همه اشیاء و آخر همه امور هستیم. و ما قبل از آفرینش دنیا؛ و بلکه قبل از تمام موجودات جهان آفریده شده‌ایم و تا آخر دنیا نیز جاوید خواهیم بود و ما اگر خواهیم می‌توانیم در امور طبیعت با امر و نهی تصرف نماییم و در آنها دگرگونی به وجود آوریم. (۴۱)

ترور توسط جیره خواران مزدور

معاویه برای ولایت عهدی فرزندش یزید؛ و گرفتن بیعت از مردم، امام حسن مجتبی علیه‌السلام را در برابر سیاست شوم خود، همچون سدی محکم می‌دانست. به همین جهت دسیسه‌ای را برای ترور آن حضرت تنظیم کرد، تا توسط مزدورانی چون عمرو بن حرث، اشعث بن قیس، حجر بن حارث، شیث بن ربیع و ... امام مجتبی علیه‌السلام غافل گیر و ترور گردد. و به آنان گفت: هر یک از شما او را ترور نماید که کشته شود دویست هزار درهم و فرماندهی یکی از لشکرها را به او واگذار می‌نمایم؛ و همچنین یکی از دخترانم را نیز در اختیارش قرار می‌دهم. و چون گزارش چنین توطئه‌ای به حضرت رسید، بعد از آن برای آمدن به مسجد و اقامه نماز، زره و کلاه خود می‌پوشید و مسائل احتیاطی و امنیتی را رعایت می‌نمود. ولیکن آن دشمنان و مخالفان دین، از مکر خویش دست برنداشته و در اثناء نماز سر مبارک حضرت را مخفیانه هدف تیر قرار دادند، ولی تیرشان به خطا رفت و اثری نکرد. و روزی دیگر با خنجر مسموم بر آن حضرت حمله بردند؛ در این حمله بدن عزیز امام مجتبی علیه‌السلام مجروح گردید. و پس از آن که حضرت را به منزل آوردند، حضرت در جمع اصحاب که آن منافقین مزدور نیز حضور داشتند، چنین فرمود: همانا معاویه به آنچه وعده داده است وفا نمی‌کند؛ و جوائزی را که برای کشتن و ترور من تعیین کرده است، پرداخت نخواهد کرد. سپس حضرت افزود: من مطمئن هستم که اگر تسلیم معاویه شوم، باز هم او بهانه‌ای دیگر خواهد گرفت و مانع از عمل کردن به دین جدم خواهد شد. و من می‌بینم که در آینده‌ای نزدیک فرزندان شما مزدوران، در خانه بنی امیه از گرسنگی و تشنگی گدائی نمایند و آنها دست رد بر سینه آنها گزارند؛ و ناامیدشان کنند. و در پایان فرمایش خود فرمود: زود باشد که ستمگران جزای اعمال و کردار خود را دریابند. (۴۲) همچنین آورده‌اند: پس از آن که امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام به شهادت رسید؛ و مسلمان‌ها با - فرزند بزرگوار آن حضرت - امام حسن مجتبی علیه‌السلام بیعت کردند. و چون معاویه از این جریان آگاه شد، یک نفر را به نام حمیر به شهر کوفه فرستاد تا جاسوس معاویه باشد و ضمن ایجاد تفرقه و جو سازی، مردم را بر علیه حضرت مجتبی علیه‌السلام شورانده و تحریک نماید. همچنین شخصی را به همین منظور نیز به شهر بصره فرستاد. چون امام مجتبی علیه‌السلام از دسیسه معاویه آگاه شد، دستور داد تا حمیری را از شهر کوفه اخراج کرده و سپس او را در خارج شهر کوفه گردن زنند. و پس از آن دومین خراب کار معاویه را که از طایفه بنی سلیم بود، نیز دستور داد تا از شهر بصره اخراج نمایند؛ و او را پس از آن که اخراج کردند در بیرون شهر بصره محکوم به اعدام؛ و گردن زنند. (۴۳)

جواب تسلیت یا هشدار باش

مرحوم شیخ مفید به طور مستند از امام جعفر صادق علیه‌السلام آورده است: یکی از دختران امام حسن مجتبی علیه‌السلام وفات یافت؛ و عده‌ای از دوستان و علاقه‌مندان آن حضرت، نامه تسلیتی برای آن بزرگوار ارسال داشتند. [حضرت در جواب] آنها، ضمن نامه‌ای چنین مرقوم فرمود: نامه تسلیت آمیز شما نسبت به فوت دخترم به این جانب رسید؛ من این فاجعه را در پیشگاه خداوند محسوب می‌دارم؛ و در هر حال راضی به قضا و قدر الهی خواهم بود؛ و در برابر مصائب و بلاهائی که از طرف خداوند متعال می‌رسد، صبور و شکرگزار می‌باشم. اگر چه داغ این گونه مصائب سخت و دلخراش است؛ ولی با اندک تحمل و تدبیر، رنج این

سختی‌ها آسان و ساده می‌گردد. و چون این فرزندان گلی در باغ زندگی هستند که دست غدار روزگار آنها را بر می‌چیند و کبوتر مرگ آنها را می‌رباید؛ و عده‌ای دیگر را جایگزین و جانشین آنها می‌گردانند. و هنگامی که روح از کالبدشان پرواز نماید، در اردوگاه و لشکرگاه اموات سکونت می‌یابند؛ با همسایگانی که هیچ آشنائی و دوستی با هم نداشته‌اند هم جوار می‌گردند. اجسادشان بدون حرکت و بدون روح در زیر خاک‌ها آرمیده است؛ و نه دید و بازدید دارند و نه کسی می‌تواند با آنها ملاقات و دیدار داشته باشد. آنان دوستان و آشنایان را به غم خود گرفتار کرده‌اند؛ و خود در منزلگاهی ابدی آرمیده‌اند، منزلی که بسیار وحشتناک است؛ و به جز مور و خاک مونس‌ی ندارند. آری آنها رفتند و در چنان مسکنی سُکنی گزیده‌اند؛ و دیگران نیز به آنها ملحق خواهند شد، والسلام. (۴۴)

ترس از مرگ به جهت تخریب خانه

حضرت صادق آل محمّد صلوات الله علیهم حکایت فرماید: امام حسن مجتبی علیه‌السلام دوستی شوخ طبع داشت که مرتب به ملاقات و دیدار آن حضرت می‌آمد و نیز در جلسات شرکت می‌کرد، تا آن که مدتی گذشت؛ و هیچ خبری از این شخص نشد. حضرت از این جریان متعجب شد و از اطرافیان جویای احوال او گردید، تا آن که پس از گذشت چند روزی، مجدداً آن شخص به ملاقات امام علیه‌السلام آمد. حضرت جویای احوال او شد و به او فرمود: چند روزی است که به این جا نیامده‌ای، در چه حالت و وضعیتی هستی؟ آیا مشکل و ناراحتی خاصی برایت پیش آمده بود؟ آن شخص در پاسخ اظهار داشت: یا ابن رسول الله! در حالتی قرار گرفته‌ام که آنچه را دوست دارم، به آن دست نمی‌یابم؛ و آنچه را خداوند دوست دارد انجام نمی‌دهم؛ و آنچه را هم که شیطان می‌خواهد برآورده نمی‌کنم. امام حسن مجتبی علیه‌السلام تبسمی نمود و فرمود: یعنی چه؟ منظورت چیست؟ توضیح بده. آن شخص گفت: چون خداوند متعال دوست دارد که من بنده و مطیع و فرمان بر او باشم و معصیت او را نکنم؛ و من چنین نیستم. شیطان دوست دارد که من در همه کارهایم معصیت خدا را نمایم و نسبت به دستورات خداوند مخالفت و سرپیچی کنم و من چنین نیستم. و همچنین من مرگ را دوست ندارم؛ بلکه علاقه دارم همیشه سالم و زنده باشم، که هرگز چنین نخواهد بود. در این هنگام یکی از اشخاصی که در آن مجلس حضور داشت، گفت: یا ابن رسول الله! چرا ما از مرگ ترسناک هستیم و آن را دوست نداریم؛ و گریزان هستیم؟ امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: چون شما دنیای خود را تعمیر و آباد کرده‌اید و آخرت را تخریب و ویران ساخته‌اید. و سپس افزود: این امر طبیعی است که چون هیچ انسانی دوست ندارد از منزل و محلی که آن را آباد کرده و به ظاهر آراسته و مجهز است، از آن دست برداشته و چشم پوشی کند و به محلی خراب و نامساعد برود، چون خود را در زمره مؤمنین و مقرّبین الهی نمی‌بیند. (۴۵)

ایثار پیرزن و عکس العمل امام

روزی امام حسن مجتبی و برادرش حسین علیهما السلام به همراهی شوهر خواهرشان - عبدالله بن جعفر - به قصد مکه و انجام مراسم حجّ از شهر مدینه خارج شدند. در مسیر راه آذوقه خوراکی آنها پایان یافت و آنان تشنه و گرسنه گشتند؛ و همین طور به راه خویش ادامه دادند تا به سیاه چادری نزدیک شدند، پیرزنی را در کنار آن مشاهده کردند، به او گفتند: ما تشنه ایم، آیا نوشیدنی داری؟ پیرزن عرضه داشت: بلی، بعد از آن هر سه نفر از مرکب‌های خود پیاده شدند؛ و پیرزن بُزی را که جلوی سیاه چادر خود بسته بود، به میهمانان نشان داد و گفت: خودتان شیر آن را بدوشید و استفاده نمایید. میهمانان گفتند: آیا خوراکی داری که ما را از گرسنگی نجات دهی؟ پاسخ داد: من فقط همین حیوان را دارم، یکی از خودتان آن را ذبح نماید و آماده کند تا برایتان کباب نمایم؛ و آن را میل کنید. لذا یکی از آن سه نفر گوسفند را سر برید و پوست آن را کند؛ و پس از آماده شدن تحویل پیرزن داد؛ و

او هم آن را طبخ نمود و جلوی میهمانان عزیز نهاد؛ و آنها تناول نمودند. و هنگامی که خواستند خداحافظی نمایند و بروند گفتند: ما از خانواده قریش هستیم؛ و اکنون قصد مکه داریم، چنانچه از این مسیر بازگشتیم، حتما جبران لطف تو را خواهیم کرد. پس از رفتن میهمانان ناخوانده، شوهر پیرزن آمد؛ و چون از جریان آگاه شد، همسر خود را مورد سرزنش و توبیخ قرار داد که چرا از کسانی که نمی‌شناختی، پذیرائی کردی؟! و این جریان گذشت، تا آن که سخت در مضیقه قرار گرفتند؛ و به شهر مدینه رفتند، پیرزن از کوچه بنی هاشم حرکت می‌کرد، امام حسن مجتبی علیه‌السلام جلوی خانه‌اش روی سکوئی نشسته بود، پیرزن را شناخت. حضرت مجتبی علیه‌السلام فوراً غلام خود را به دنبال آن پیرزن فرستاد، وقتی پیرزن نزد حضرت آمد فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟ عرضه داشت: خیر. امام علیه‌السلام اظهار نمود: من آن میهمان تو هستم که در فلان روز به همراه دو نفر دیگر بر تو وارد شدیم؛ و تو به ما خدمت کردی و ما را از گرسنگی و تشنگی نجات دادی. پیرزن عرضه داشت: پدر و مادرم فدای تو باد! من به جهت خوشنودی خدا به شما خدمت کردم؛ و انتظار چیزی نداشتم. حضرت دستور داد تا تعدادی گوسفند و یک هزار دینار به پاس ایثار پیرزن تحویلش گردد و سپس او را به برادر خود - حسین علیه‌السلام - و شوهر خواهرش - عبدالله - معرفی نمود؛ و آنها هم به همان مقدار به پیرزن کمک نمودند. (۴۶)

فائده گذشت و ملاطفت

ابن عباس ضمن حدیثی حکایت کند: روزی جمعی از بنی امیه در محلی نشسته بودند و در جمع ایشان یک نفر از اهالی شام نیز حضور داشت. و امام حسن مجتبی علیه‌السلام به همراه عده‌ای از بنی هاشم از آن محل عبور می‌کردند، مرد شامی به دوستان خود گفت: این ها چه کسانی هستند، که با چنین هیبت و وقاری حرکت می‌کنند؟! گفتند: او حسن، پسر علی بن ابی طالب علیه‌السلام است؛ و همراهان او از بنی هاشم می‌باشند. مرد شامی از جای برخاست و به سمت امام حسن مجتبی علیه‌السلام و همراهانش حرکت نمود؛ و چون نزدیک حضرت رسید گفت: آیا تو حسن، پسر علی هستی؟! حضرت سلام الله علیه با آرامش و متانت فرمود: بلی. مرد شامی گفت: دوست داری همان راهی را بروی که پدرت رفت؟ حضرت فرمود: وای بر تو! آیا می‌دانی که پدرم چه سوابق درخشانی داشت؟! مرد شامی با خشونت و جسارت گفت: خداوند تو را همنشین پدرت گرداند، چون پدرت کافر بود و تو نیز همانند او کافر هستی و دین نداری. در این لحظه، یکی از همراهان حضرت سیلی محکمی به صورت مرد شامی زد و او را نقش بر زمین ساخت. امام حسن علیه‌السلام فوراً عباي خود را روی مرد شامی انداخت و از او حمایت نمود؛ و سپس به همراهان خود فرمود: شما از طرف من مرخص هستید، بروید در مسجد نماز گذارید تا من بیایم. پس از آن امام علیه‌السلام دست مرد شامی را گرفت و او را به منزل آورد و پس از رفع خستگی و خوردن غذا، یک دست لباس نیز به او هدیه داد و سپس روانه‌اش نمود. بعضی از اصحاب به حضرت مجتبی علیه‌السلام گفتند: یا ابن رسول الله! او دشمن شما بود، نباید چنین محبتی در حق او شود. حضرت فرمود: من ناموس و آبروی خود و دوستانم را با مال دنیا خریداری کردم. همچنین در ادامه روایت آمده است: پس از آن که مرد شامی رفت، به طور مکرر از او می‌شنیدند که می‌گفت: روی زمین کسی بهتر و محبوب تر از حسن بن علی علیهما السلام وجود ندارد. (۴۷)

جن حامی گمشدگان با خدا

امام جعفر صادق علیه‌السلام حکایت فرماید: ت رسول صلی الله علیه و آله مختصر ناراحتی جسمی بر او عارض شد، فاطمه زهراء به همراه امام حسن و حسین علیهم السلام به دیدار آن حضرت آمدند؛ و ایشان را در حالی مشاهده کردند که در بستر آرمیده بود، امام حسن سمت راست رسول الله؛ و حسین سمت چپ آن حضرت نشستند. و چون مدتی به طول انجامید و حضرت رسول بیدار

نگشت، فاطمه زهراء علیها السلام به دو فرزندش گفت: عزیزانم! جدّتان خواب است، برخیزید تا به منزل برویم؛ و هرگاه بیدار گردد شما را می‌آورم. آن دو برادر اظهار داشتند: ما همین جا خواهیم ماند. حضرت زهرا علیها السلام برخاست و از منزل خارج شد؛ و حسین بر بازوی چپ و حسن بر بازوی راست جدّشان خوابیدند؛ و چون ساعتی بگذشت، بیدار گشتند ولی مادرشان را ندیدند و هنوز رسول خدا در بستر خویش آرمیده بود، برخاستند و حرکت کرده تا به منزل خود بروند. آن شب بسیار تاریک و ابری بود و صدای رعد و برق زیادی به گوش می‌رسید؛ همین که امام حسن به همراه برادرش حسین علیهما السلام از منزل رسول خدا خارج شدند، نوری از آسمان ظاهر گردید؛ و ایشان با استفاده از روشنائی آن نور به سوی منزل خود روانه گردیدند. ولی آن دو کودک خردسال در مسیر، راه منزل را گم کرده و به باغی رسیدند؛ و چون خسته شده بودند، در کنار همان باغ در گوشه‌ای نشستند و پس از لحظه‌ای دست در گردن یکدیگر انداخته و خوابیدند. همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب بیدار شد، عایشه تمام جریان را برای آن حضرت تعریف کرد ناگاه حضرت از جای برخاست و اظهار داشت: خدایا! دو نور دیده‌ام کجایند؟! خدایا! آنها گرسنه و تشنه کجا رفتند؟! خداوندا! تو حافظ و نگهبان ایشان باش. و سپس برای یافتن آن دو عزیز حرکت نمود؛ و چون به آن باغ رسید، دید که حسن و حسین دست در گریبان یکدیگر کرده و خوابیده‌اند؛ و باران شدیدی شروع به باریدن کرده بود؛ ولیکن حتی قطره‌ای بر این دو برادر نریخته بود. ناگهان چشم حضرت بر مار بسیار بزرگی افتاد که دارای دو بال بود، و بال‌های خود را همانند چتر و سایبان بر آن دو برادر گشوده بود. در این هنگام پیغمبر خدا نزدیک مار آمد؛ و سرفه‌ای نمود، چون مار متوجه آن حضرت شد، به سخن آمد و گفت: خدایا! تو شاهد باش که من این دو فرزند رسول خدا را محافظت کردم و آنها را صحیح و سالم تحویل جدّشان دادم. حضرت رسول صلوات الله علیه اظهار نمود: ای مار! تو که هستی؟ پاسخ داد: من از طایفه جنیان هستم؛ که برای حراست و حفاظت این دو کودک مامور شده بودم. پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حسن و حسین علیهما السلام را در بر گرفت و یکی را بر شانه راست و دیگری را بر شانه چپ نهاد؛ و به سمت منزل روانه گشت. راه امیرالمؤمنین علیّ علیهما السلام، که به همراه یکی دو نفر از اصحاب می‌آمدند، به حضرت رسول برخورد نموده و چون مشاهده کردند که حسن بر شانه راست و حسین بر شانه چپ آن حضرت سوار می‌باشند، گفتند: یا رسول الله! یکی از آن دو عزیز را به ما بده تا بیاوریم؟ حضرت رسول صلی الله علیه و آله به حسن فرمود: مایل هستی روی شانه پدرت بروی؟ گفت: خیر، اگر بر شانه تو سوار باشم بیشتر دوست دارم؛ و حسین نیز چنین اظهار داشت. پس آن دو عزیز را با همان حالت به منزل نزد مادرشان آورد، آن گاه مادرشان مقداری خرما برایشان آورد و میل نمودند، بعد از آن حضرت زهرا علیها السلام از اتاق بیرون رفت؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون بلند شوید و با هم کشتی بگیرید و چون مشغول کشتی گرفتن شدند مادرشان آمد و دید رسول خدا حسن را ترغیب و تشویق می‌نماید که بر حسین پیروز آید. گفت: پدرجان! چرا بزرگتر را بر علیه کوچکتر تحریک می‌نمائی؟! حضرت رسول فرمود: جبرئیل حسین را ترغیب می‌نماید و من نیز حسن را ترغیب و تحریک می‌نمایم. (۴۸)

جواب نشن موضوع مبهم

مرحوم قطب الدّین راوندی در کتاب خرایج خود آورده است: روزی یک نفر از بلاد روم خدمت امام علیّ علیه السلام وارد شد و اظهار داشت: من یک نفر از رعیت تو و از اهالی این شهر هستم. حضرت فرمود: خیر، تو از رعیت من و از اهالی این شهر نیستی؛ بلکه تو از سوی پادشاه روم آمده‌ای و او چند سؤال برای معاویه فرستاده است و چون معاویه جواب آنها را نمی‌دانست به من ارجاع شده است. آن شخص اظهار داشت: بلی، صحیح فرمودی، معاویه مرا به طور محرمانه نزد شما فرستاد تا جواب مسائل را از شما دریافت دارم؛ و این موضوع را کسی غیر از ما نمی‌دانست. پس از آن امیرالمؤمنین علیّ علیه السلام فرمود: آنچه می‌خواهی از این دو فرزندم سؤال کن که جواب کافی دریافت خواهی داشت. آن شخص گفت: از آن کسی که موهای سرش تا روی گوشه‌هایش

آمده - یعنی؛ حسن مجتبی علیه‌السلام - سؤال می‌کنم. و چون آن شخص رومی نزد امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمد، پیش از آن که سخنی مطرح شود، حضرت به او فرمود: آمده‌ای تا سؤال کنی: فاصله بین حق و باطل چیست؟ و بین زمین و آسمان چه مقدار فاصله است؟ و بین مشرق تا مغرب چه مقدار مسافت است؟ و قوس و قزح - یعنی؛ رنگین کمان - چیست؟ و خنثی به چه کسی گفته می‌شود؟ و آن ده چیزی که یکی از دیگری محکم تر و سخت تر می‌باشند کدامند؟ مرد رومی با حالت تعجب گفت: بلی، سؤال‌های من همین‌ها می‌باشد. امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این موقع به پاسخ سؤال‌ها پرداخت و فرمود: بین حق و باطل چهار انگشت است، آنچه با چشم خود دیدی حق و آنچه شنیدی باطل است. فاصله بین زمین و آسمان به اندازه دعای مظلوم بر علیه ظالم است و نیز تا جایی که چشم ببیند. همچنین فاصله بین مشرق تا مغرب به مقدار سرعت گردش و حرکت خورشید در یک روز خواهد بود. و امّا قوس و قزح: قوس علامتی است از طرف خداوند رحمان برای در امان ماندن موجودات زمین از غرق شدن و دیگر حوادث مشابه آن؛ و قزح نام شیطان است. و اما خنثی به شخصی گفته می‌شود که معلوم نباشد مرد است یا زن، که اگر هیچ نشانه‌ای نداشته باشد، یا هر دو نشانه را موجود باشد به او گفته می‌شود: ادرار کن، پس اگر ادرارش به سمت جلو یا بالا بود مرد است و در غیر این صورت در حکم زن خواهد بود. و اما جواب آن ده چیز - به این شرح است - : خداوند متعال سنگ را آفرید و به دنبالش آهن را به وجود آورد که همانا آهن سنگ را قطعه قطعه می‌کند. و سپس آتش را آفرید که آهن را گداخته و آب می‌نماید. و سخت تر از آتش آب است که آتش را خاموش می‌کند. و از آب شدیدتر، ابر می‌باشد که آن را حمل و منتقل می‌کند. و از ابر نیرومندتر باد خواهد بود که ابر را به این سو، آن سو می‌برد. و از باد قدرتمندتر آن نیروئی است که باد را کنترل می‌کند. و از آن شدیدتر ملک الموت - عزرائیل - است که جان همه چیز را می‌گیرد؛ و می‌میراند. و از آن مهم‌تر خود مرگ است که جان عزرائیل را نیز می‌رباید. و از مرگ محکم تر، و نیرومندتر مشیت و اراده الهی است که مرگ را برطرف می‌نماید - و در روز واپسین، مردگان را زنده می‌گرداند - . (۴۹)

مجازات زن بدکاره با کنیز

محمد بن مسلم به نقل از حضرت باقرالعلوم؛ و از صادق آل محمد صلوات الله علیهما حکایت نماید: روزی امام حسن مجتبی علیه‌السلام در منزل پدرش امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نشسته بود که عده‌ای وارد شدند و گفتند: ما امیرالمؤمنین را می‌خواهیم. امام حسن مجتبی علیه‌السلام به آنان فرمود: چه خواسته‌ای دارید؟ گفتند: مشکلی برای ما پیش آمده است می‌خواهیم آن را حل نموده و پاسخ فرمایند. حضرت فرمود: مطلب خود را بگوئید؟ اظهار داشتند: مردی با همسر خود مجامعت نموده است؛ و پس از آن همان زن با کنیز خود ملامعه و مساحقه کرد و هم اکنون نطفه مرد توسط زن در رحم کنیز قرار گرفته؛ و به همین جهت کنیز آبستن می‌باشد، حال بفرمائید حکم آنها چیست؟ امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمود: مطلب، بسیار مشکل است و تنها حلال آن پدرم علی علیه‌السلام می‌باشد، با این حال جواب آن را می‌گویم، اگر صحیح و درست بود؛ پس خداوند متعال مرا کمک کرده و از علوم می‌باشد که از پدرم فرا گرفته‌ام. و چنانچه صحیح نبود خودم اشتباه کرده‌ام و از خدای سبحان خواستارم که مرا از خطا مصون فرماید، ان شاء الله تعالی. آن گاه در پاسخ سؤال چنین فرمود: در مرحله اول زن باید مهر المثل کنیز را که دختر بوده و آبستن شده است پردازد، چون به هنگام زایمان بکارت او از بین می‌رود. پس از آن زن را باید سنگسار کنند؛ چون شوهر داشته و چنان عمل زشتی - زنا یا محصنه - را انجام داده است. و اما نسبت به کنیز باید صبر نمایند تا زایمان نماید؛ و بعد بچه را به پدرش که صاحب نطفه باشد تحویل دهند و سپس حد مساحقه بر آن کنیز جاری شود. محمد بن مسلم گوید: جمعیت با شنیدن این جواب، از حضور امام حسن مجتبی علیه‌السلام خارج شدند و در بین راه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را ملاقات کردند؛ پس جریان خود را و نیز پاسخ امام مجتبی علیه‌السلام را برایش بازگو نمودند. امام علی علیه‌السلام فرمود: به درستی که پیش من جوابی بیش از آنچه فرزندم

حسن مجتبی برای شما بیان نموده است، نخواهد بود؛ و فرزندم جواب صحیح و کاملی را برای شما بیان نموده است. (۵۰)

نمایحی سعادت بخش در لحظاتی حساس

جناده بن ابی امیه که یکی از دوستان حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام است حکایت کند: هنگامی که حضرت را مسموم کرده بودند، در آخرین لحظات عمر شریفش، به حضور ایشان شرفیاب شدم، دیدم جلوی آن حضرت طشتی نهاده بودند، کنار بستر آن حضرت نشستم؛ پس از لحظه‌ای دیدم که خون به همراه پاره‌های جگر استفراغ می‌نماید، افسوس خوردم و با حالت غم و اندوه گفتم: چرا خودتان را معالجه و درمان نمی‌کنید؟! حضرت به سختی لب به سخن گشود و فرمود: ای بنده خدا! مگر می‌شود مرگ را معالجه کرد؟! گفتم: «اَنَا لَلَّهِ وَاَنَا لِیهِ رَاجِعُونَ»؛ همه ما از سوی خدا آمده و به سوی او باز خواهیم گشت. فرمود: به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما عهد بست که دوازده نفر مسئولیت امامت و ولایت امت را به دوش خواهند گرفت که همگی از فرزندان امام علی و فاطمه زهراء علیهما السلام می‌باشند؛ و هر یک به وسیله زهر مسموم و یا به وسیله شمشیر کشته خواهند شد. عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! چنانچه ممکن باشد مرا موعظه و نصیحتی بفرما که برایم سودمند باشد؟ امام مجتبی علیهما السلام فرمود: مهتبا باش برای سفری که در پیش داری و زاد و توشه مورد نیازت را فراهم ساز. آگاه باش! تو دنیا را می‌طلبی ولی غافل از این که مرگ هر لحظه به دنبال تو است. توجه داشته باش! تو بیش از سهمیه و قوت خود از دنیا بهره‌ای نمی‌بری؛ و هر چه زحمت بکشی برای دیگران ذخیره خواهی کرد. آگاه باش! آنچه از دنیا به دست می‌آوری، اگر حلال باشد باید محاسبه شود، و اگر حرام باشد عقاب و عذاب دارد، و چنانچه از راه مشکوک و شبهه ناک باشد مؤاخذه می‌گردد. پس سعی کن دنیا را همچون مرداری بدان که فقط به مقدار نیاز و ضرورت از آن بهره‌گیری... و برای امور دنیویطوری برنامه ریزی کن که گوئی یک زندگی جاوید و همیشگی داری؛ و برای آخرت خویش به گونه‌ای باش مثل آن که همین فردا خواهی مرد و از دنیا خواهی رفت. و بدان که عزت و سعادت هر فردی در گرو پیروی از دستورات خدا و معصیت نکردن است. پس از آن؛ نَفْسِ حضرت، قطع و چهره مبارکش به گونه‌ای زرد شد که تمام حاضران وحشت زده شدند و گریستند. (۵۱)

دو آپارتمان سبز و قرمز

محدثین و مورّخین آورده‌اند: چون امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه روزهای آخر عمر خویش را سپری می‌نمود و زهر، تمام وجودش را فرا گرفته بود و چهره مبارکش به رنگ سبز متمایل گشته بود. و در این هنگام برادرش حسین سلام الله علیه کنار او حضور داشت؛ که ناگاه امام حسن علیه‌السلام گریان شد، حسین اظهار داشت: چرا رنگ صورتت دگرگون و سبز شده است؛ و چرا گریان هستی؟ فرمود: ای برادر! هم اکنون به یاد سخنی از جدّم رسول خدا افتادم؛ و ناگهان دست در گردن هم انداخته و مدّتی گریستند. پس از آن امام حسین سلام الله علیه پرسید جدّم چه فرموده است؟ پاسخ داد: در ضمن سخنانی فرمود: آن هنگامی که به معراج رفتم و در بهشت وارد شدم و جایگاه مؤمنین را مشاهده کردم، دو قصر بسیار زیبا و عظیم مرا جلب توجه ساخت که یکی از آنها زبرجد سبز رنگ و دیگری از یاقوت قرمز بود. از جبرئیل پرسیدم: این دو قصر زیبا برای چه کسانی است؟ جبرئیل اظهار داشت: یکی از آنها برای حسن و آن دیگری از برای حسین می‌باشد. گفتم: ای برادر، جبرئیل! پس چرا هر دو یک رنگ نیستند؟ ساکت ماند و جوابی نگفت، پرسیدم: چرا حرف نمی‌زنی و جواب مرا نمی‌دهی؟ گفت: شرم دارم از این که سخنی بر زبان آورم. پس او را به خداوند متعال سوگند دادم که علت آن را بیان نماید. پاسخ داد: آن ساختمانی که سبز رنگ است برای حسن ساخته شده، چون او را به وسیله زهر مسموم می‌کنند و هنگام رحلت رنگ بدن مبارکش سبز خواهد شد. و آن دیگری که قرمز می‌باشد برای حسین تهیه شده، چون او را به قتل می‌رسانند و سر و صورت و بدن مقدّسش آغشته به خون خواهد شد. و در این

لحظه امام حسن مجتبی و برادرش حسین سلام الله علیهما و تمام کسانی که در آن مجلس حضور داشتند سخت گریستند. (۵۲) در آخرین لحظات، در فکر هدایت عمرو بن اسحاق که یکی از اصحاب حضرت ابومحمد امام حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه می‌باشد، حکایت کند: روزی من به همراه یکی از دوستانم جهت عیادت آن حضرت به محضر شریف ایشان شرفیاب گشتیم. و چون اندک زمانی نشستیم، جوایب حال و احوال آن امام مظلوم علیه‌السلام شدیم، که حضرت به من خطاب نمود و فرمود: یا ابن اسحاق! آنچه نیاز داری سؤال کن؟ عرض کردم: یا ابن رسول الله! حال شما مساعد نیست، هر گاه نگاهت شما برطرف شد و سلامتی خود را باز یافتی مسائل خود را مطرح می‌نمائیم. در همین موقع حضرت از جای خود برخاست و جهت رفع حاجت از اتاق خارج گشت و پس از گذشت لحظاتی که مراجعت نمود. فرمود: پیش از آن که مرا از دست بدهی، آنچه می‌خواهی سؤال کن. گفتم: ان شاء الله پس از آن که عافیت و سلامتی خود را باز یافتی، اگر سؤالی داشتیم به عرض عالی می‌رسانم. در این هنگام حضرت فرمود: دشمنان چندین مرتبه مرا زهر خورانیده‌اند؛ لیکن این بار به جهت شدت زهر جگرم متلاشی شده است و دیگر مرا گریزی از مرگ نیست. عمرو بن اسحاق گوید: ناگاه حال حضرت وخیم گشت؛ و لخته‌های خون قی و استفراغ می‌نمود؛ و من دیگر نتوانستیم بنشینیم، لذا مرتخص شدم تا آن حضرت اندکی بیارآمد. فردای آن روز دوباره جهت ملاقات و دیدار به حضور آن امام مظلوم شرفیاب شدم؛ و دیدم که حضرت سخت به خود می‌پیچد و می‌نالد و حسین علیه‌السلام بر بالین بسترش غمگین و افسرده حال نشسته بود و اظهار داشت: برادرم! چه کسی با تو چنین کرد؟ امام حسن مجتبی سلام الله علیه با سختی لب به سخن گشود؛ و در جواب فرمود: آیا می‌خواهی از قاتل من انتقام بگیری و قصاصش کنی؟ برادرش حسین علیه‌السلام، پاسخ داد: بلی. امام مجتبی سلام الله علیه فرمود: خداوند متعال از همه خلائق قوی تر و عالم تر است؛ و من دوست ندارم که به خاطر من، شخصی کشته گردد و خونی بر زمین ریخته شود. (۵۳)

پیش بینی خطر در تشییع جنازه

محمد بن مسلم به نقل از امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه حکایت نماید: امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرا رسید و آثار شهادت و رحلت در چهره وی نمایان شد، وصایای امامت را به برادرش ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام تحویل داد و اظهار داشت: برادرم، حسین! تو را به چند نکته مهم سفارش و توصیه می‌کنم؛ و از تو می‌خواهم که به آنها اهمیت دهی. و سپس چنین اظهار داشت: هنگامی که روح از بدنم پرواز کرد و مرا آماده دفن کردی، قبل از هر چیز جنازه‌ام را نزد قبر مطهر جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله ببری، تا با او تجدید عهد نمایم. و بعد از آن نزد قبر مادرم فاطمه زهراء علیها السلام نیز ببر، پس از آن جنازه‌ام برگردان به سوی قبرستان بقیع؛ و مرا در آنجا دفن نما. چون عایشه مصیبت بزرگی بر من وارد می‌کند که بسیار برای مؤمنین سخت و ناگوار خواهد بود، به جهت آن که عایشه دشمنی سرسختی با رسول خدا و با ما اهل بیت عصمت و طهارت دارد، بنابراین مواظب کینه و حسادت‌های او باشید. سپس امام باقر علیه‌السلام افزود: پس از آن که امام حسن مجتبی علیه‌السلام به شهادت رسید؛ و اصحاب و یاران، جنازه مطهرش را غسل داده و بر جایگاه نماز حضرت رسول بردند؛ و بر جنازه‌اش نماز گذاردند. و آن هنگام که خواستند پیکر مقدّسش را برای وداع با جدّ بزرگوارش، به سمت مسجد و قبر مطهر رسول گرامی اسلام صلوات الله علیه حرکت دهند، مامورین عایشه سریع به او خبر دادند که جنازه را به سمت قبر مطهر می‌برند و می‌خواهند او را کنار پیغمبر اسلام دفن کنند. عایشه سوار بر قاطر شده و به همراه عده‌ای دیگر بر جنازه و تشییع کنندگان حمله کردند؛ و فریادکنان گفتند: جنازه نباید وارد حرم گردد، چون من در آن خانه سهیم هستم. در این هنگام امام حسین علیه‌السلام فرمود: ای عایشه! تو و پدرت از قدیم الایام حرمت رسول خدا را شکستید؛ و بدانید که فردای قیامت باید پاسخ گوی کردار و برخوردهای خود باشید. و پس از آن، جنازه مقدّس را به سمت قبرستان بقیع حرکت دادند و در آن جا دفن کردند. (۵۴) و روایات در این باره مختلف است و در بسیاری از احادیث

آمده است که جنازه آن امام مظلوم را هدف تیرهای خویش قرار دادند و چند تیر بر پیکر مقدّس آن امام همام اصابت کرد.

پنج درس ارزنده و آموزنده

۱ - روزی معاویه، امام حسن مجتبی علیه‌السلام را مورد خطاب قرار داد و گفت: من از تو بهتر و برتر هستم. حضرت فرمود: آیا دلیل و شاهی بر مدّعی خود داری؟ معاویه پاسخ داد: بلی؛ چون اکثریت مردم موافق با من هستند و اطراف من رفت و آمد دارند، در حالی که هیچ کسی با تو نیست مگر افرادی اندک و ناچیز. امام مجتبی علیه‌السلام اظهار داشت: افرادی هم که اطراف تو قرار گرفته‌اند، دو دسته‌اند: یک دسته فرمان بر و مطیع، و دسته‌ای ناچار و مضطّر می‌باشند. پس آن هائی که از روی میل و رغبت پیرو تو می‌باشند، همانا مخالف خدا و رسول و معصیت کار هستند؛ و آن هائی که از روی ناچاری با تو می‌باشند، در پیشگاه خدا معذور خواهند بود. سپس افزود: ای معاویه! من نمی‌گویم از تو بهترم، زیرا فضایل پسندیده‌ای در تو وجود ندارد، همان طوری که خداوند تو را به جهت کارهایت از فضائل و معنویت پاک گردانده است؛ و مرا از زشتی‌ها و رذائل پاک و منزّه ساخته است. (۵۷) ۲ - در روایات متعدّدی وارد شده است: هر گاه امام حسن علیه‌السلام می‌خواست وضوء بگیرد و آماده نماز شود، رنگ چهره‌اش دگرگون و زرد می‌گشت و لرزه بر اندامش می‌افتاد، و چون علت آن را پرسیدند؟ فرمود: در حقیقت هر که بخواهد به درگاه خداوند متعال برود و با او سخن و راز و نیاز گوید باید چنین حالتی برایش پیدا شود. (۵۸) ۳ - روزی حضرت امام مجتبی علیه‌السلام مشغول خوردن غذا بود، که سگی نزدیک آن حضرت آمد، حضرت یک لقمه خود تناول می‌نمود و یک لقمه نیز جلوی سگ می‌انداخت. اصحاب گفتند: یابن رسول الله! سگ حیوانی کثیف و نجس است، اجازه فرما آن را از این جا دور کنیم؟ امام علیه‌السلام فرمود: آزادش بگذارید، این سگ گرسنه است و من از خدا شرم دارم که غذا بخورم و حیوانی گرسنه به من نگاه ملتسانه کند و محروم بماند. (۵۹) ۴ - به نقل از زید بن ارقم آورده‌اند: روزی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در مجلسی هفت عدد سنگ ریزه در دست خود گرفت؛ و در دست حضرت تسبیح گفتند. آن گاه امام حسن مجتبی علیه‌السلام، نیز آن سنگ ریزه‌ها را در دست گرفت و نیز تسبیح خدا گفتند. پس بعضی افراد حاضر در مجلس، همان ریگ‌ها را در دست گرفتند؛ ولی هیچ کلمه‌ای و حرفی از آنها شنیده نشد، هنگامی که علت آن را سؤال کردند؟ حضرت فرمود: این سنگ ریزه‌ها تسبیح خدا نمی‌گویند، مگر آن که در دست پیامبر و یا وصی او باشد؛ و اراده تسبیح نماید (۶۰) ۵ - بسیاری از مورّخین و محدّثین حکایت کرده‌اند: روزی امام حسن مجتبی صلوات الله علیه در میان جمعی از اصحاب، مارهائی را به نزد خود فرا خواند. و آنها را یکی پس از دیگری می‌گرفت و بر اطراف مچ دست و گردن خود می‌پیچید؛ و سپس رهایشان می‌نمود تا بروند. همین بین شخصی از خانواده عمر بن خطاب - که در آن مجلس - حضور داشت، گفت: این که هنر نیست، من هم می‌توانم چنین کاری را انجام دهم؛ و یکی از مارها را گرفت و چون خواست بر دست خود بیچد؛ ناگهان مار، نیشی به او زد و در همان حالت آن شخص عمری به هلاکت رسید. (۶۱)

۱۱ - چهل حدیث گهربار منتخب از امام حسن مجتبی علیه‌السلام

حدیث اول

۱ - مَنْ عَبَدَ اللَّهَ، عَبَدَ اللَّهَ لَهُ كُلَّ شَيْءٍ. (۶۳) ترجمه: فرمود: هر کسی که خداوند را عبادت و اطاعت کند، خدای متعال همه چیزها را مطیع او گرداند.

حدیث دوم

۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَنَحْنُ رِيحَانَتَا رَسُولِ اللَّهِ، وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ يَتَقَدَّمُ، أَوْ يُقَدِّمُ عَلَيْنَا أَحَدًا. (۶۴) ترجمه: دنباله وصیتش در حضور جمعی از اصحاب فرمود: و ما دو نفر - یعنی حضرت و برادرش امام حسین علیهما السلام - ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله و دو سرور جوانان اهل بهشت هستیم، پس خدا لعنت کند کسی را که بر ما پیشقدم شود یا دیگری را بر ما مقدم دارد.

حدیث سوم

۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَإِنَّ حُبَّنَا لَيَسَاقِطُ الذُّنُوبَ مِنْ بَنِي آدَمَ، كَمَا يُسَاقِطُ الرِّيحُ الْوَرَقَ مِنَ الشَّجَرِ. (۶۵) ترجمه: فرمود: همانا محبت و دوستی با ما (اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله) سبب ریزش گناهان - از نامه اعمال - می‌شود، همان طوری که وزش باد، برگ درختان را می‌ریزد.

حدیث چهارم

۴ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ بِالْأَمْسِ لَمْ يَسْبِقْهُ الْأَوْلُونَ، وَلَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ. (۶۶) ترجمه: پس از شهادت پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در جمع اصحاب فرمود: شخصی از میان شماها رفت که در گذشته مانند او نیامده است، و کسی در آینده نمی‌تواند هم تراز او قرار گیرد.

حدیث پنجم

۵ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ كَانَتْ لَهُ دَعْوَةٌ مُجَابَةً، إِمَّا مُعْجَلَةً وَإِمَّا مُؤَجَّلَةً. (۶۷) ترجمه: کسی که قرآن را - با دقت - قرائت نماید، در پایان آن - اگر مصلحت باشد - دعایش سریع مستجاب خواهد شد - و اگر مصلحت نباشد - در آینده مستجاب می‌گردد.

حدیث ششم

۶ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ فِيهِ مَصَابِيحُ التُّورِ وَ شِفَاءُ الصُّدُورِ. (۶۸) ترجمه: فرمود: همانا در این قرآن چراغ‌های هدایت به سوی نور و سعادت موجود است و این قرآن شفای دل‌ها و سینه‌ها است.

حدیث هفتم

۷ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ صَلَّى، فَجَلَسَ فِي مُصَلَّاهُ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ كَانَ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ. (۶۹) ترجمه: فرمود: هر که نماز - صبح - را به خواند و در جایگاه خود بنشیند تا خورشید طلوع کند، برایش پوششی از آتش خواهد بود.

حدیث هشتم

۸ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ مِصْمَارًا لِخَلْقِهِ، فَيَسْتَبِقُونَ فِيهِ بِطَاعَتِهِ إِلَى مَرْضَاتِهِ، فَسَبَقَ قَوْمٌ فَفَازُوا، وَ قَصَرَ آخَرُونَ فَخَابُوا. (۷۰) ترجمه: فرمود: خداوند متعال ماه رمضان را برای بندگان خود میدان مسابقه قرار داد. پس عده‌ای در آن ماه با اطاعت و عبادت به سعادت و خوشنودی الهی از یکدیگر سبقت خواهند گرفت و گروهی از روی بی‌توجهی و سهل‌انگاری خسارت و

ضرر می‌نمایند.

حدیث نهم

۹ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَدَامَ الْأَخْتِلَافَ إِلَى الْمَسْجِدِ أَصَابَ إِخِيْدِي ثَمَانٍ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَخَا مُسْتَفَادًا، وَعِلْمًا مُسْتَطْرَفًا، وَرَحْمَةً مُنْتَظَرَةً، وَكَلِمَةً تُدُلُّهُ عَلَى الْهُدَى، أَوْ تُرُدُّهُ عَنِ الرَّدَى، وَتَرْكُ الذُّنُوبِ حَيَاءً أَوْ خَشْيَةً. (۷۱) ترجمه: ت - خود را در مسجد قرار دهد یکی از هشت فایده شاملش می‌گردد: برهان و نشانه‌ای - برای معرفت -، دوست و برادری سودمند، دانش و اطلاعاتی جامع، رحمت و محبت عمومی، سخن و مطلبی که او را هدایت گر باشد، - توفیقِ اجباری - در ترک گناه به جهت شرم از مردم و یا به جهت ترس از عقاب

حدیث دهم

۱۰ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَكْثَرَ مُجَالِسَةَ الْعُلَمَاءِ أَطْلَقَ عِقَالَ لِسَانِهِ، وَفَتَقَ مَرَاتِقَ ذِهْنِهِ، وَسَرَّ مَا وَجَدَ مِنَ الزِّيَادَةِ فِي نَفْسِهِ، وَكَانَتْ لَهُ وَلايَةٌ لِمَا يَعْلَمُ، وَإِفَادَةٌ لِمَا تَعَلَّمَ. (۷۲) ترجمه: فرمود: هر که با علماء بسیار مجالست نماید، سخنش و بیانش در بیان حقایق آزاد و روشن خواهد شد، و ذهن و اندیشه‌اش باز و توسعه می‌یابد و بر معلوماتش افزوده می‌گردد و به سادگی می‌تواند دیگران را هدایت نماید.

حدیث یازدهم

۱۱ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، فَإِنَّ لَمْ تَشْتَطِعُوا حِفْظَهُ فَانْكُتِبُوا وَضَعُوهُ فِي بُيُوتِكُمْ. (۷۳) ترجمه: فرمود: علم و دانش را - از هر طریقی - فرا گیرید، و چنانچه نتوانستید آنرا در حافظه خود نگه دارید، ثبت کنید و بنویسید و در منازل خود - در جای مطمئن - قرار دهید

حدیث دوازدهم

۲۱ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنِ عَرَفَ اللَّهَ احْبَبَهُ، وَمَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا زَهَدَ فِيهَا. (۷۴) ترجمه: فرمود: هر کس خدا را بشناسد، (در عمل و گفتار) او را دوست دارد و کسی که دنیا را بشناسد آن را رها خواهد کرد.

حدیث سیزدهم

۳۱ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلَاكُ الْمَرْءِ فِي ثَلَاثٍ: الْكِبْرُ، وَالْحِرْصُ، وَالْحَسَدُ؛ فَالْكِبْرُ هَلَاكُ الدِّينِ، وَبِهِ لُعِنَ إِبْلِيسُ. وَالْحِرْصُ عَيْدُو النَّفْسِ، وَبِهِ خَرَجَ آدَمُ مِنَ الْجَنَّةِ. وَالْحَسَدُ رَائِدُ السُّوءِ، وَمِنْهُ قَتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ. (۷۵) ترجمه: هلاکت و نابودی دین و ایمان هر شخص در سه چیز است: تکبر، حرص، حسد. تکبر سبب نابودی دین و ایمان شخص می‌باشد و به وسیله تکبر شیطان - با آن همه عبادت ملعون گردید. حرص و طمع دشمن شخصیت انسان است، همان طوری که حضرت آدم علیه‌السلام به وسیله آن از بهشت خارج شد. حسد سبب همه خلاف‌ها و زشتی‌ها است و به همان جهت قایل برادر خود هابیل را به قتل رساند.

حدیث چهاردهم

۴۱ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ اَرْبَعُ اَصَابِعٍ، مَا رَأَيْتَ بَعَيْنِكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَقَدْ تَسَمِعَ بِاُذُنِكَ بَاطِلًا كَثِيرًا. (۷۶) ترجمه: فرمود: بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است، آنچه که را با چشم خود بینی حق است؛ و آنچه را شنیدی یا آن که برایت نقل کنند چه بسا باطل باشد

حدیث پانزدهم

۵۱ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَارُ اَهْوَنُ مِنَ النَّارِ. (۷۷) ترجمه: فرمود: سرزنش و ننگ شمردن مردم انسان را، آسان تر است از معصیت و گناهی که موجب آتش جهنم شود.

حدیث شانزدهم

۶۱ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا لَقِيَ أَحَدُكُمْ إِخَاهُ فَلْيَقْبَلْ مَوْضِعَ النُّورِ مِنْ جِهَتِهِ. (۷۸) ترجمه: فرمود: وقتی انسان برادر مؤمن - و دوست - خود را ملاقات نمود، باید پیشانی و سجده گاه او را ببوسد.

حدیث هفدهم

۷۱ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ اللَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا، وَ لَيْسَ بِتَارِكِكُمْ سُدًى، كَتَبَ آجَالَكُمْ، وَقَسَمَ بَيْنَكُمْ مَعَائِشَكُمْ، لِيَعْرِفَ كُلُّ ذِي لُبٍ مَنَزَلَتَهُ، وَ أَنْ مَاقَدَّرَ لَهُ أَصَابُهُ، وَ مَا صُرِفَ عَنْهُ فَلَنْ يُصِيبَهُ. (۷۹) ترجمه: فرمود: خداوند شما انسان ها را بیهوده و بدون غرض نیافریده و شما را آزاد، رها نکرده است. لحظات آخر عمر هر یک معین و ثبت می‌باشد، نیازمندی ها و روزی هر کس سهمیه بندی و تقسیم شده است تا آن که موقعیت و منزلت شعور و درک اشخاص شناخته گردد.

حدیث هجدهم

۸۱ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَبَسَ ثَوْبَ الشُّهْرَةِ، كَسَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَوْبًا مِنَ النَّارِ. (۸۰) ترجمه: فرمود: هر کس لباس شهرت - و انگشت نما، از جهت رنگ، دوخت، مد و ... بپوشد، روز قیامت خداوند، او را لباس آتشین خواهد پوشاند.

حدیث نوزدهم

۹۱ - سئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَنِ الْبُخْلِ؟ فَقَالَ: هُوَ أَنْ يَرَى الرَّجُلُ مَا انْفَقَهُ تَلْفًا، وَ مَا امْتَسَكَهُ شَرْفًا. (۸۱) ترجمه: از حضرت پیرامون بخل سؤال شد؟ در جواب فرمود: معنای آن چنین است که انسان آنچه را به دیگری کمک و انفاق کند فکر نماید که از دست داده و تلف شده است و آنچه را ذخیره کرده و نگه داشته است خیال کند برایش باقی می‌ماند و موجب شخصیت و شرافت او خواهد بود.

حدیث بیستم

۱۰۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَزُكُّ الزَّانَا، وَ كَسُسُ الْفِنَاءِ، وَ غَسْلُ الْأَنْاءِ مَجْلِيَةٌ لِلْغِنَاءِ. (۸۲) ترجمه: فرمود: انجام ندادن زنا، جاروب و نظافت کردن راهرو و درب منزل، و شستن ظروف سبب رفاه و بی‌نیازی می‌گردد.

حدیث بیست و یکم

۱۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: السِّيَاسَةُ أَنْ تَرْعَى حُقُوقَ اللَّهِ، وَحُقُوقَ الْإِنْسَانِ، وَحُقُوقَ الْأَمْوَالِ. (۸۳) ترجمه: فرمود: - مفهوم و معنای - سیاست آن است که حقوق خداوند و حقوق موجودات زنده و حقوق مردگان را رعایت کنی.

حدیث بیست و دوم

۲۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَشَاوَرَ قَوْمٌ إِلَّا هُدُوا إِلَىٰ رُشْدِهِمْ. (۸۴) ترجمه: فرمود: هیچ گروهی در کارهای - اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و - ... با یکدیگر مشورت نکرده‌اند مگر آن که به رشد فکری و عملی و ... رسیده‌اند.

حدیث بیست و سوم

۳۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْخَيْرُ الَّذِي لَا شَرَفِيهِ: الشُّكْرُ مَعَ النِّعْمَةِ، وَالصَّبْرُ عَلَى النَّازِلَةِ. (۸۵) ترجمه: فرمود: آن خوبی که شرّ و آفتی در آن نباشد شکر در مقابل نعمت‌ها و صبر و شکیبایی در برابر سختی‌ها است.

حدیث بیست و چهارم

۴۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَیَّ آدَمَ، لَمْ تَزَلْ فِي هَرْدِمِ عُمْرِكَ مُنْذُ سَقَطْتَ مِنْ بَطْنِ أُمِّكَ، فَخُذْ مِمَّا فِي يَدَيْكَ لِمَا بَيْنَ يَدَيْكَ. (۸۶) ترجمه: فرمود: ای فرزند آدم از موقعی که به دنیا آمده‌ای در حال گذراندن عمرت هستی، پس از آنچه داری برای آینده ات (قبر و قیامت) ذخیره نما.

حدیث بیست و پنجم

۵۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ مِنْ خَوْفِكَ حَتَّى تَبْلُغَ الْأَمْنَ، خَيْرٌ مِمَّنْ يُؤْمِنُكَ حَتَّى تَلْتَقِيَ الْخَوْفَ. (۸۷) ترجمه: فرمود: همانا کسی تو را - در برابر عیب‌ها و کم‌بودها - هشدار دهد تا آگاه و بیدار شوی، بهتر است از آن کسی که فقط تو را تعریف و تمجید کند تا بر عیب‌هایت افزوده گردد.

حدیث بیست و ششم

۶۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْقَرِيبُ مَنْ قَرَبْتَهُ الْمَوَدَّةَ وَإِنْ بَعُدَ نَسَبُهُ، وَالْبَعِيدُ مَنْ بَاعَدْتَهُ الْمَوَدَّةَ وَإِنْ قَرَّبَ نَسَبُهُ. (۸۸) ترجمه: فرمود: بهترین دوست نزدیک به انسان آن کسی است که در تمام حالات دلسوز و با محبت باشد گرچه خویشاوندی نزدیک نداشته باشد. و بیگانه‌ترین افراد کسی است که از محبت و دلسوزی بعید باشد گرچه از نزدیک‌ترین خویشاوندان باشد.

حدیث بیست و هفتم

۷۲ - وَ سُئِلَ عَنِ الْمُرُوَّةِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شُحُّ الرَّجُلِ عَلَى دِينِهِ، وَإِصْلَاحُهُ مَالَهُ، وَ قِيَامُهُ بِالْحُقُوقِ. (۸۹) ترجمه: از حضرت سلام الله علیه پیرامون مرؤت و جوانمردی سؤال شد. فرمود: جوانمرد کسی است که در نگهداری دین و عمل به آن تلاش نماید، در اصلاح اموال و ثروت خود همت گمارد، و در رعایت حقوق طبقات مختلف پا بر جا باشد.

حدیث بیست و هشتم

۸۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَجِبْتُ لِمَنْ يُفَكِّرُ فِي مَا كَوَّلَهُ كَيْفَ لَا يُفَكِّرُ فِي مَعْقُولِهِ، فَيَجْنِبُ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ، وَ يُودِعُ صِدْرَهُ مَا يُزْدِيهِ. (۹۰) ترجمه: فرمود: تعجب می‌کنم از کسی که در فکر خوراک و تغذیه جسم و بدن هست ولی درباره تغذیه معنوی روحی خود نمی‌اندیشد، پس از غذاهای فاسد شده و خراب دوری می‌کند. و عقل و قلب و روح خود را کاری ندارد - هر چه و هر مطلب و برنامه‌ای به هر شکل و نوعی باشد استفاده می‌کند.

حدیث بیست و نهم

۹۲ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: غَسَلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ يُنْفِي الْفَقْرَ، وَ بَعْدَهُ يُنْفِي الْهَمَّ. (۹۱) ترجمه: فرمود: شستن دست‌ها قبل از طعام فقر و تنگدستی را می‌زداید و بعد از آن ناراحتی‌ها و آفات را از بین می‌برد.

حدیث سی ام

۹۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ. (۹۲) ترجمه: فرمود: کسی که عادت سؤال و حالت پرس و جو دارد مثل آن است که نصف علم‌ها را فرا گرفته باشد.

حدیث سی و یک

۱۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْجِلْمَ زِينَةً، وَالْوَفَاءَ مَرْوَةً، وَالْعَجَلَةَ سَفَهًا. (۹۳) ترجمه: فرمود: صبر و شکیبائی زینت شخص، وفای به عهد علامت جوانمردی، و عجله و شتابزدگی (در کارها بدون اندیشه) دلیل بی‌خردی می‌باشد.

حدیث سی و دوم

۲۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ اسْتَحَفَّ بِإِخْوَانِهِ فَسَدَّتْ مَرْوَتُهُ. (۹۴) ترجمه: فرمود: کسی که دوستان و برادرانش را سبک‌شمارد و نسبت به آنها بی‌اعتنا باشد، مروّت و جوانمردیش فاسد گشته است.

حدیث سی و سوم

۳۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا يُجْزَى الْعِبَادُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. (۹۵) ترجمه: فرمود: همانا در روز قیامت بندگان به مقدار عقل و درک و شعورشان مجازات می‌شوند.

حدیث سی و چهارم

۴۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النَّاسَ عِبِيدُ الْمَالِ، وَالِدَيْنُ لَعِبُّ عَلَى أَسْتِنْتِهِمْ، يُحِيطُونَهُ مَادَرَتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ، فَمَاذَا مُحْصُوا لِأَثْلَاءِ قَلِّ الدِّيَانُونَ. (۹۶) ترجمه: فرمود: همانا مردم اسیر و بنده دنیا و اموال آن هستند، و دین را وسیله رسیدن به اهداف خود قرار داده‌اند و به هر نوعی که زندگی آنها تامین شود حرکت می‌کنند بنابراین هنگامی که در بوته آزمایش در آیند، دین‌داران اندک خواهند شد.

حدیث سی و پنجم

۵۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمِرَاحُ يَأْكُلُ الْهَيْبَةَ، وَقَدْ أَكْثَرَ مِنَ الْهَيْبَةِ الصَّيَامُ (۹۷) ترجمه: فرمود: مزاح و شوخی‌های زیاد و بیجا - شخصیت و وقار انسان را از بین می‌برد، و چه بسا افراد ساکت دارای شخصیت و وقار عظیمی می‌باشند.

حدیث سی و ششم

۶۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللُّؤْمُ أَنْ لَا تَشْكُرَ النِّعْمَةَ. (۹۸) ترجمه: فرمود: از علائم پستی شخص، شکر نکردن از ولی نعمت است.

حدیث سی و هفتم

۷۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَضَاءِ حَاجِيَةِ اخٍ لِي فِي اللَّهِ أَحَبُّ مِنِّي إِعْتِكَافِ شَهْرٍ. (۹۹) ترجمه: فرمود: هر آینه برآوردن حاجت و رفع مشکل برادر، از یک ماه اعتکاف، در مسجد - و عبادت مستحبی نزد من - بهتر و محبوب تر است.

حدیث سی و هشتم

۸۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الدُّنْيَا فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ، وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ، وَفِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ، فَأَنْزَلَ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ، خُذْمِنَهَا مَا يَكْفِيكَ. (۱۰۰) ترجمه: فرمود: چیزهای دنیا اگر حلال باشد حساب و بررسی می‌شود و اگر از حرام به دست آید عذاب و عقاب دارد و اگر حلال و حرام آن معلوم نباشد سختی و ناراحتی خواهد داشت. پس باید دنیا (و موجوداتش) را همچون میته و مرداری بشناسی که به مقدار نیاز و اضطرار از آن استفاده کنی.

حدیث سی و نهم

۹۳ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَعْمَلُ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ آيِدًا، وَأَعْمَلُ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا. (۱۰۱) ترجمه: فرمود: در دنیا چنان برنامه ریزی کن - از نظر اقتصاد و صرفه جوئی و - ... مثل آن که می‌خواهی همیشه دوام داشته باشی، و نسبت به آخرت به نوعی حرکت و کار کن مثل این که فردا خواهی مُرد

حدیث چهلم

۱۰۴ - قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْكَيْسُ الْكَيْسِ التَّقَى، وَ أَحْمَقُ الْحَمَقِ الْفُجُورُ، الْكَرِيمُ هُوَ التَّبَرُّعُ قَبْلَ السُّؤَالِ. (۱۰۲) ترجمه: فرمود: زیرک ترین و هوشیارترین افراد، شخص با تقوا و پرهیزکار می‌باشد؛ احمق و نادان ترین افراد، کسی است که تبه کار و اهل معصیت باشد؛ گرامی ترین و با شخصیت ترین افراد، آن کسی است که به نیازمندان پیش از اظهار نیازشان، کمک نماید.

پی نوشت ها

۱ - فهرست نام و مشخصات بعضی از کتاب‌هایی که مورد استفاده این مجموعه قرار گرفته است در آخرین قسمت جلد دوم همین مجموعه نفیسه موجود می‌باشد. ۲ - مطابق با دوازدهم اسفند، سال سوّم شمسی. ۳ - نام و لقب حضرت به عنوان حسن مجتبی علیه‌السلام به رقم حروف ابجد کبیر چنین می‌شود: ۸۱۱، ۶۴۴. ۴ - مرحوم سیّد محسن امین با استفاده از برخی روایات و تواریخ استفاده نموده، که امام حسن مجتبی علیه‌السلام شش ماهه متولّد شده است: اعیان الشیعه: ج ۱، ص ۲۶۵ - ۸۷۵. ۵ - مطابق با یازدهم بهمن ماه، سال سی و نهم شمسی. ۶ - ولادت و دیگر حالات امام حسن مجتبی علیه‌السلام برگرفته شده است از: الشیعه: ج

۱ دلائل الامامة طبری، مناقب ابن شهر آشوب، عیون المعجزات حسین بن عبدالوهاب، تهذیب الاحکام شیخ طوسی بحار الانوار: ج ۳۴ و ۴۴ مستدرک الوسائل جمال الاسبوع مجموعه نفیسه إحقاق الحق: ج ۹۱ تذكرة الخواص الفصول المهمة تاریخ اهل البيت و... ۷ - از شاعر محترم آقای دکتر رسا. ۸ - بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۸۳۲، ح ۳، به نقل از: أ مالی صدوق و علل الشرایع. إحقاق الحق: ج ۱۱، ص ۴ - ۹. ۹ - بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۷۵۲، ح ۹۲، به نقل از: اصول کافی. ۱۰ - الخرایج و الجرایح: ج ۱، ص ۶۳۲، ح ۱ بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۶۲۳، ح ۶. ۱۱ - بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۶۰۳، ح ۶۶. ۱۲ - حدیقه الشیعة: ج ۲، ص ۶۹۲. ۱۳ - همین داستان با تفاوت‌هایی به برخی دیگر از امامان معصوم علیهم السلام نیز نسبت داده شده است. ۱۴ - حدیقه الشیعة: ج ۲، ص ۵۹۲. ۱۵ - تهذیب شیخ طوسی: ج ۵، ص ۴۵۳، ح ۴۴۱ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۴۴۹ هداية الكبرى: ص ۸۳. ۱۶ - منتخب طریحی: ص ۹۶۲ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۹۸۲، ح ۸۹۸ بحار: ج ۳۴، ص ۲۰۳. ۱۷ - الثاقب فی المناقب: ص ۶۰۳، ح ۱ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۷، ح ۷۳۷. ۱۸ - بصائر الدرجات: ص ۲۷۱، ح ۶ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۷۳۳، ح ۲۹ بحار الانوار: ج ۶۲، ص ۴۲۱، ح ۰۹۱. ۱۹ - مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۵۸ که نویسنده محترم، این حدیث را از منابع مختلف و متعددی نقل نموده است. ۲۰ - تلخیص از تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ج ۲، ص ۸۶۲ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۴۶۳، ح ۴۲۹ بحار الانوار: ج ۰۱، ص ۲۳۱، ح ۰۲. ۲۱ - مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۳۹۲، ح ۹۹۸ منتخب طریحی: ص ۶۹۱. ۲۲ - تاریخ ابن عساکر ترجمه الامام الحسن علیه السلام: ص ۸۴۱، ح ۹۴۲ إحقاق الحق: ج ۱۱، ص ۶۴۱. ۲۳ - الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۷۵، ح ۰۴. ۲۴ - اکمال الدین شیخ صدوق: ص ۵۱۳، ح ۲ احتجاج: ج ۲، ص ۷۶، ح ۷۵۱ علل الشرایع: ص ۱۱۲، ح ۲، با اختلاف در الفاظ. ۲۵ - احتجاج: ج ۲، ص ۹۶، ص ۸۵۱. ۲۶ - سوره بقره: آیه ۴۵۱. ۲۷ - بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۸۲۳، ح ۸ الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۰۱۸ با اختصار. ۲۸ - اصول کافی: ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۴ بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۳۲۳، ح ۱ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۵۲، ح ۳۷۸۱۳ الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۱۷۵، ح ۰۱. ۲۹ - منتخب طریحی: ص ۲۷۳ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۷۶۳، ح ۱۳۹. ۳۰ - الخرایج و الجرایح: ج ۱، ص ۶۳۲ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۴۱۴، ح ۷۴۹ بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۸۸، ح ۰۲. ۳۱ - بحالا نوار: ج ۳۴، ص ۷۲۳، إ ثبات الهداة: ج ۲، ص ۶۵، ح ۱۵ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۰۶۲، ح ۰۸۸ با مختصر تفاوت. ۳۲ - الثاقب فی المناقب: ج ۳، ص ۶۱۳، ح ۳ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۹۵۳، ح ۷۲۹ با تفاوت مختصر. ۳۳ - مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۶۴۲، ح ۸۶۸ بحار الانوار: ج ۴، ص ۴۲۳، ح ۳، به نقل از: خرایج و جرایح مرحوم راوندی. ۳۴ - مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۲۶۲، ح ۲۸۸ الثاقب فی المناقب: ص ۳۵، ح ۰۲۲. ۳۵ - مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۹۵۲، ح ۹۷۸ الثاقب فی المناقب: ص ۰۱۳، ح ۰۱. ۳۶ - احتجاج طبری: ج ۱، ص ۹۱ به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص ۷۴۳. ۳۷ - اختصاص مرحوم شیخ مفید: ص ۲۸. ۳۸ - بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۰۹، ح ۰۳. ۳۹ - الخرایج و الجرایح: ج ۱، ص ۸۳۲، ح ۳ بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۳۲۳، ح ۲ مدینه المعاجز: ص ۳۴۲، ح ۵۶۸ اثبات الهداة: ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۸۳. ۴۰ - مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۵۳۲، ح ۴۵۸ اثبات الهداة: ج ۲، ص ۱۶۵، ح ۰۵۲. ۴۱ - مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۴۳۲، ح ۷۵۸ اثبات الهداة: ج ۲، ص ۲۶۵، ح ۸۲. ۴۲ - بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۳۳، ح ۰۱. ۴۳ - بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۵۴، به نقل از: ارشاد شیخ مفید. ۴۴ - بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۶۳۳، ح ۰۶، به نقل از: امالی شیخ مفید. ۴۵ - معانی الاخبار: ص ۹۸۲، ح ۰۹۲. ۴۶ - بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۱۴۳، ح ۵۱ و ص ۸۴۳ اعیان الشیعة: ج ۱، ص ۵۶۵. ۴۷ - ترجمه ال امام الحسن علیه السلام: ص ۹۴۱، به نقل از: طبقات ابن سعد. ۴۸ - بحار الانوار: ج ۶۶۲، ص ۵۲، به نقل از: امالی شیخ صدوق. ۴۹ - بحار الانوار ج ۳۴، ص ۶۲۳، ح ۵ الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۲۷۵، ح ۰۲. ۵۰ - فروع کافی: ج ۷، ص ۳۰۲، ح ۰۱. ۵۱ - بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۹۳۱، ح ۰۶. ۵۲ - مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۱۳۳، ح ۳۱۹ منتخب طریحی: ص ۰۸۱. ۵۳ - مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۵۷۳، ح ۴۳۹ كشف الغمة: ج ۱، ص ۴۸۵. ۵۴ - اصول کافی: ج ۱، ص ۰۰۳، ح ۱ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۰۴۳، ح ۴۸ و ص ۲۷۳، ح ۴۹، با مختصر تفاوت. ۵۵ - اشعار: از شاعر محترم خاکبازان. ۵۶ - اشعار: از شاعر محترم مرحوم کمپانی. ۵۷ - بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۴۰۱، ص ۵۸. ۵۸ - بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۹۳۳، ح ۰۳۱. ۵۹ -

بحار الانوار: ج ۳۴، ص ۲۵۳، ح ۹۲. ۶۰ - اثبات الهداة: ج ۲، ص ۰۶۵، ح ۰۲. ۶۱ - اثبات الهداة: ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۲۳۳ مدینه المعاجز: ج ۳، ص ۰۴۲، ح ۲۶۸. ۶۲ - اشعار: از شاعر محترم مرحوم ذاکر. ۶۳ - تنبیه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص ۷۲۴ بحار: ج ۸۶، ص ۴۸۱، ضمن ح ۴۴. ۶۴ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ۷، ص ۱۱۲. ۶۵ - کلمة الامام الحسن عليه السلام: ۷، ص ۵۲ بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۳۲، ح ۶۶. ۷ - إحقاق الحق: ج ۱۱، ص ۳۸۱، س ۲ و ص ۵۸۱. ۶۷ - دعوات الزاوندی: ص ۴۲، ح ۳۱ بحار الانوار: ج ۹۸، ص ۴۰۲، ح ۱۲. ۶۸ - بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۱۱۱، ضمن ح ۶. ۶۹ - وافی: ج ۴، ص ۳۵۵۱، ح ۲ تهذیب الا حکام: ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۶۶۱. ۷۰ - تحف العقول: ص ۴۳۲، س ۴۱، من لا يحضره الفقيه: ج ۱، ص ۱۱۵، ح ۹۷۴۱. ۷۱ - تحف العقول: ص ۵۳۲، س ۷ مستدرک: ج ۳، ص ۹۵۳، ح ۷۲. ۸۷۷۳ - إحقاق الحق: ج ۱۱، ص ۸۳۲، س ۲. ۷۳ - إحقاق الحق: ج ۱۱، ص ۵۳۲، س ۷۴. ۷ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۰۴۱. ۷۵ - اعیان الشیعة: ج ۱، ص ۷۷۵ بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۱۱۱، ح ۶. ۷۶ - تحف العقول: ص ۹۲۲، س ۵ بحار الانوار: ج ۰۱، ص ۰۳۱، ح ۰۱. ۷۷ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۸۳۱ تحف العقول: ص ۴۳۲، س ۶ بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۵۰۱، ح ۰۴. ۷۸ - تحف العقول: ص ۶۳۲، س ۳۱ بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۵۰۱، ح ۰۴. ۷۹ - تحف العقول: ص ۲۳۲، س ۲ بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۰۱۱، ح ۰۵. ۸۰ - مستدرک الوسائل: ج ۳، ص ۵۴۲، ح ۰۴. ۸۱ - اعیان الشیعة: ج ۱، ص ۷۷۵ بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۳۱۱، ح ۰۷. ۸۲ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۲۱۲ بحار الانوار: ج ۳۷، ص ۸۱۳، ح ۰۶. ۸۳ - همان مدرک: ص ۷۵. ۸۴ - تحف العقول: ص ۳۳۲ اعیان الشیعة: ج ۱، ص ۷۷۵ بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۵۰۱، ح ۰۴. ۸۵ - تحف العقول: ص ۴۳۲، س ۷ بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۵۰۱، ح ۰۴. ۸۶ - کلمة الامام الحسن عليه السلام: ص ۵۳ بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۱۱۱، ح ۰۶. ۸۷ - إحقاق الحق: ج ۱۱، ص ۲۴۲، س ۰۲. ۸۸ - تحف العقول: ص ۴۳۲، س ۳ بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۶۰۱، ح ۰۴. ۸۹ - تحف العقول: ص ۵۳۲، س ۴۱ بحار الانوار: ج ۳۷، ص ۲۱۳، ح ۰۳. ۹۰ - کلمة الامام الحسن عليه السلام، ص ۹۳ بحار الانوار: ج ۱، ص ۸۱۲، ح ۰۳۴. ۹۱ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۶۴. ۹۲ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۹۳. ۹۲۱ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۸۹۱. ۹۴ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۹۵. ۹۰۲ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۹۶. ۹۰۲ - إحقاق الحق: ج ۱۱، ص ۴۳۲، س ۸. ۹۷ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۹۳۱ بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۳۱۱، ح ۰۷. ۹۸ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۹۳۱ بحار الانوار: ج ۵۷، ص ۵۰۱، ح ۰۴. ۹۹ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۹۳۱. ۱۰۰ - کلمة الامام حسن عليه السلام: ص ۶۳ بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۸۳۱، ح ۰۶. ۱۰۱ - کلمة الامام الحسن عليه السلام ص ۷۳ بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۸۳۱، ح ۰۶. ۱۰۲ - إحقاق الحق: ج ۱۱، ص ۰۲، س ۱ بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۰۳.

۱۲ - تفسیر سوره قدر از تفسیر المیزان

سوره قدر آیات ۱ - ۵

سوره قدر مکی است و پنج آیه دارد بسم الله الرحمن الرحيم انا انزلناه فی لیلة القدر (۱) و ما ادراک ما لیلة القدر (۲) لیلة القدر خیر من الف شهر (۳) تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر (۴) سلام هی حتی مطلع الفجر (۵). ترجمه آیات به نام خداوند رحمان و رحیم. ما این قرآن عظیم الشان را (که رحمت و واسع و حکمت جامع است) در شب قدر نازل کردیم (۱). و توجه میدانی شب قدر چیست؟ (۲). شب قدر (در مقام و مرتبه) از هزار ماه بهتر و بالاتر است (۳). در این شب فرشتگان و روح (یعنی جبرئیل) به اذن خدا از هر فرمان (و دستور الهی و سرنوشت خلق) نازل می‌شوند (۴). این شب رحمت و سلامت و تهنیت است تا صبحگاه (۵).

بیان آیات

این سوره نزول قرآن در شب قدر را بیان می‌کند، و آن شب را تعظیم نموده از هزار ماه بالاتر میدانند، چون در آن شب ملائکه و روح نازل می‌شوند، و این سوره، هم احتمال مکی بودن را دارد، و هم می‌تواند مدنی باشد، و روایاتی که درباره سبب نزول آن از امامان اهل بیت علیهم السلام و از دیگران رسیده خالی از تایید مدنی بودن آن نیست، و آن روایاتی است که دلالت دارد بر اینکه این سوره بعد از خوابی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله دید، و آن خواب این بود که دید بنی امیه بر منبر او بالا می‌روند، و سخت اندوهناک شد، و خدای تعالی برای تسلیت این سوره را نازل کرد (و در آن فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه است).

انا انزلناه فی لیلة القدر

ضمیر در «انزلناه» به قرآن برمیگردد، و ظاهرش این است که: می‌خواهد بفرماید همه قرآن را در شب قدر نازل کرده، نه بعضی از آیات آن را، مؤیدش هم این است که تعبیر به انزال کرده، که ظاهر در اعتبار یکپارچگی است، نه تنزیل که ظاهر در نازل کردن تدریجی است. و در معنای آیه مورد بحث آیه زیر است که می‌فرماید: «و الکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة» (۱)، که صریحا فرموده همه کتاب را در آن شب نازل کرده، چون ظاهرش این است که نخست سوگند به همه کتاب خورده، بعد فرموده این کتاب را که به حرمتش سوگند خوردیم، در یک شب و یکپارچه نازل کردیم. پس مدلول آیات این می‌شود که قرآن کریم دو جور نازل شده، یکی یکپارچه در یک شب معین، و یکی هم به تدریج در طول بیست و سه سال نبوت که آیه شریفه «و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلا» (۲)، نزول تدریجی آن را بیان می‌کند، و همچنین آیه زیر که می‌فرماید: «و قال الذین کفروا لو لا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لثبته فؤادک و رتلناه ترتیلا» (۳). و بنا بر این، دیگر نباید به گفته بعضی (۴) اعتنا کرد که گفته‌اند: معنای آیه «انزلناه» این است که شروع به انزال آن کردیم، و منظور از انزال هم انزال چند آیه از قرآن است، که در آن شب یکباره نازل شد نه همه آن. و در کلام خدای تعالی آیه‌ای که بیان کند لیله مذکور چه شبی بوده دیده نمی‌شود به جز آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» (۵) که می‌فرماید: قرآن یکپارچه در ماه رمضان نازل شده، و با انضمام آن به آیه مورد بحث معلوم می‌شود شب قدر یکی از شب‌های ماه رمضان است، و اما اینکه کدامیک از شب‌های آن است در قرآن چیزی که بر آن دلالت کند نیامده، تنها از اخبار استفاده می‌شود، که ان شاء الله در بحث روایتی آینده بعضی از آنها از نظر خواننده میگذرد. در این سوره آن شبی که قرآن نازل شده را شب قدر نامیده، و ظاهرا مراد از قدر تقدیر و انداز‌هگیری است، پس شب قدر شب انداز‌هگیری است، خدای تعالی در آن شب حوادث یک سال را یعنی از آن شب تا شب قدر سال آینده را تقدیر می‌کند، زندگی، مرگ، رزق، سعادت، شقاوت و چیزهایی دیگر از این قبیل را مقدر می‌سازد، آیه سوره دخان هم که در وصف شب قدر است بر این معنا دلالت دارد: «فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین رحمة من ربک» (۶)، چون «فرق»، به معنای جدا سازی و مشخص کردن دو چیز از یکدیگر است، و فرق هر امر حکیم جز این معنا ندارد که آن امر و آن واقعه‌ای که باید رخ دهد را با تقدیر و انداز‌هگیری مشخص سازند. و از این استفاده می‌شود که شب قدر منحصر در شب نزول قرآن و آن سالی که قرآن در آن شب نازل شد نیست، بلکه با تکرار سنوات، آن شب هم مکرر می‌شود، پس در هر ماه رمضان از هر سال قمری شب قدری هست، که در آن شب امور سال آینده تا شب قدر سال بعد اندازه گیری و مقدر می‌شود. برای اینکه این فرض امکان دارد که در یکی از شب‌های قدر چهارده قرن گذشته قرآن یکپارچه نازل شده باشد، ولی این فرض معنا ندارد که در آن شب حوادث تمامی قرون گذشته و آینده تعیین گردد. علاوه بر این، کلمه «یفرق» به خاطر اینکه فعل مضارع است استمرار را می‌رساند، در سوره مورد بحث هم که فرموده: «شب قدر از هزار ماه بهتر است» و نیز فرموده: «ملائکه در آن شب نازل می‌شوند» مؤید این معنا است. پس وجهی برای تفسیر زیر نیست که بعضی (۷) کرده و گفته‌اند: شب قدر در تمام دهر فقط یک شب بود، و آن شبی بود که قرآن در آن نازل

گردید، و دیگر تکرار نمی‌شود. و همچنین تفسیر دیگری که بعضی (۸) کرده و گفته‌اند: تا رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود شب قدر در هر سال تکرار میشد، و بعد از رحلت آن جناب خدا شب قدر را هم از بین برد. و نیز سخن آن مفسر (۹) دیگر که گفته: شب قدر تنها یک شب معین در تمام سال است نه در ماه رمضان. و نیز سخن آن مفسر (۱۰) دیگر که گفته: شب قدر شبی است در تمام سال، ولی در هر سال یک شب نامعلومی است، در سال بعثت در ماه رمضان بوده در سال‌های دیگر در ماه‌های دیگر، مثلاً شعبان یا ذی القعدة واقع می‌شود، هیچ یک از این اقوال درست نیست. بعضی (۱۱) دیگر گفته‌اند: کلمه «قدر» به معنای منزلت است، و اگر شب نزول قرآن را شب قدر خوانده به خاطر اهمیتی بوده که به مقام و منزلت آن شب داشته، و یا عنایتی که به عبادت متعبدین در آن شب داشته. بعضی (۱۲) دیگر گفته‌اند: کلمه «قدر» به معنای ضیق و تنگی است، و شب قدر را بدان جهت قدر خوانده‌اند که زمین با نزول ملائکه تنگ می‌گردد. و این دو وجه به طوری که ملاحظه می‌کنید چنگی به دل نمی‌زند. پس حاصل آیات مورد بحث به طوری که ملاحظه کردید این شد که شب قدر بعینه یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان از هر سال است، و در هر سال در آن شب همه امور احکام می‌شود، البته منظورمان «احکام» از جهت اندازه‌گیری است، خواهید گفت پس هیچ امری از آن صورت که در شب قدر تقدیر شده باشد در جای خودش با هیچ عاملی دگرگون نمی‌شود؟ در پاسخ می‌گوییم: نه، هیچ منافاتی ندارد که در شب قدر مقدر بشود ولی در ظرف تحققش طوری دیگر محقق شود، چون کیفیت موجود شدن مقدر، امری است، و دگرگونی در تقدیر، امری دیگر است، همچنان که هیچ منافاتی ندارد که حوادث در لوح محفوظ معین شده باشد، ولی مشیت الهی آن را تغییر دهد، همچنان که در قرآن کریم آمده: «یَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أَلْكِتَابٌ» (۱۳). علاوه بر این، استحکام امور به حسب تحققش مراتبی دارد، بعضی از امور شرایط تحققش موجود است، و بعضیها ناقص است، و احتمال دارد که در شب قدر بعضی از مراتب احکام تقدیر بشود، و بعضی دیگرش به وقت دیگر موقوف گردد، اما آنچه از روایات بر می‌آید و به زودی روایاتش از نظر خواننده خواهد گذشت با این وجه سازگار نیست.

و ما ادريک ما لیلۃ القدر

این جمله کنایه است از جلالت قدر آن شب و عظمت منزلتش، چون با اینکه ممکن بود در نوبت دوم ضمیر لیلۃ القدر را بیاورد، خود آن را تکرار کرد. واضحتر بگوییم، با اینکه می‌توانست بفرماید: «و ما ادريک ما هی، هی خیر من الف شهر» برای بار دوم و بار سوم خود کلمه را آورد و فرمود: «و ما ادريک ما لیلۃ القدر لیلۃ القدر خیر من الف شهر.»

لیلۃ القدر خیر من الف شهر

این جمله به طور اجمال آنچه را که در جمله «و ما ادريک ما لیلۃ القدر» بدان اشاره شده بود، یعنی عظمت آن شب را بیان می‌کند، و می‌فرماید: بدین جهت گفتیم آن شب مقامی ارجمند دارد که از هزار شب بهتر است. و منظور از بهتر بودنش از هزار شب به طوری که مفسرین تفسیر کرده‌اند بهتر بودنش از حیث فضیلت عبادت است، و مناسب با غرض قرآن هم همین معنا است، چون همه عنایت قرآن در این است که مردم را به سوی خدا نزدیک، و به وسیله عبادت زنده کند، و زنده‌داری آن شب با عبادت بهتر است از عبادت هزار شب. و ممکن است همین معنا را از آیه سوره دخان نیز استفاده کرد، چون در آنجا شب قدر را پر برکت خوانده، و فرموده: «انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه» (۱۴). البته در این میان معنای دیگری نیز هست، که ان شاء الله در بحث روایتی آینده خواهد آمد.

تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر

کلمه «تنزل» در اصل «تتنزل» بوده، و ظاهراً مراد از روح آن روحی است که از عالم امر است و خدای تعالی در باره‌اش فرموده: «قل

الروح من امر ربی» (۱۵)، و اذن در هر چیز به معنای رخصت دادن در آن است، و یا به عبارت دیگر اعلام این معنا است که مانعی از این کار نیست. و کلمه «من» در جمله «من کل امر» به گفته بعضی (۱۶) از مفسرین به معنای باء است. بعضی (۱۷) دیگر گفته‌اند: به معنای خودش است، یعنی ابتدای غایت، ولی سببیت را هم می‌رساند، و آیه را چنین معنا می‌دهد: «ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان و به سبب هر امری الهی نازل می‌شوند.» بعضی (۱۸) دیگر گفته‌اند: باء برای تعلیل به غایت است، و معنایش این است «ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان نازل می‌شوند، برای خاطر اینکه هر امری را تدبیر کنند.» لیکن حق مطلب این است که: مراد از امر، اگر آن امر الهی باشد که آیه «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون» (۱۹) تفسیرش کرده، حرف «من» برای ابتدا خواهد بود، و در عین حال سببیت را هم می‌رساند، و به آیه چنین معنا می‌دهد: «ملائکه و روح در شب قدر به اذن پروردگارشان نازل می‌شوند، در حالی که نزولشان را ابتدا می‌کنند و هر امر الهی را صادر مینمایند.» و اگر منظور از امر مذکور هر امر کونی و حادثه‌ای باشد که باید واقع گردد، در این صورت حرف «من» به معنای لام تعلیل خواهد بود، و آیه را چنین معنا می‌دهد: ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان نازل می‌شوند برای خاطر تدبیر امری از امور عالم.

سلام هی حتی مطلع الفجر

در مفردات گفته: کلمه «سلام» و «سلامت» به معنای عاری بودن از آفات ظاهری و باطنی است (۲۰). پس جمله «سلام هی» اشاره است به اینکه عنایت الهی تعلق گرفته است به اینکه رحمتش شامل همه آن بندگان بشود که به سوی او روی می‌آورند، و نیز به اینکه در خصوص شب قدر باب نعمتش و عذابش بسته باشد، به این معنا که عذابی جدید نفرستد. و لازمه این معنا آن است که طبعاً در آن شب کید شیطانها هم مؤثر واقع نشود، همچنان که در بعضی از روایات هم به این معنا اشاره رفته است. ولی بعضی (۲۱) از مفسرین گفته‌اند: مراد از کلمه «سلام» این است که: در آن شب ملائکه از هر مؤمن مشغول به عبادت بگذرند سلام می‌دهند. برگشت این معنا هم به همان معنای اول است و این دو آیه یعنی آیه «تنزل الملائکه و الروح» تا آخر سوره در معنای تفسیری استبرای آیه قبلی که می‌فرمود «لیلة القدر خیر من الف شهر».

بحث روایتی

در تفسیر برهان از شیخ طوسی از ابوذر روایت آورده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتم یا رسول الله آیا شب قدر شبی است که در عهد انبیاء بوده و امر بر آنان نازل میشده و چون از دنیا میرفتند نزول امر در آن شب تعطیل میشده است؟ فرمود: نه بلکه شب قدر تا قیامت هست (۲۲). مؤلف: در این معنا روایات زیادی از طرق اهل سنت نیز آمده (۲۳). و در مجمع البیان است که از حماد بن عثمان از حسان ابن ابی علی نقل شده که گفت: از امام صادق علیه‌السلام از شب قدر پرسیدم. فرمود: در نوزدهم رمضان و بیست و یکم و بیست و سوم جستجویش کن (۲۴). مؤلف: در معنای این روایات روایاتی دیگر نیز هست، و در بعضی از اخبار تردید بین دو شب شده، یکی بیست و یکم و دیگری بیست و سوم، مانند روایتی که عیاشی از عبد الواحد از امام باقر (ع) روایت کرده (۲۵). و از روایاتی دیگر استفاده می‌شود که شب قدر خصوص بیست و سوم است، و اگر معینش نکرده‌اند به منظور تعظیم امر آن بوده، تا بندگان خدا با گناهان خود به امر آن اهانت نکنند (۲۶). و نیز در تفسیر عیاشی در روایت عبد الله بن بکیر از زراره از یکی از دو امام باقر و صادق علیه‌السلام آمده که فرمود: شب بیست و سوم همان شب جهنی است، و حدیث جهنی این است که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتم: منزل من از مدینه دور است، دستورم بده در شب معینی داخل مدینه شوم فرمود: شب بیست و سوم داخل شو (۲۷). مؤلف: حدیث جهنی که نامش عبد الله بن انیس انصاری بود، از طرق اهل سنت نیز روایت شده، و سیوطی آن را در الدر المنثور از مالک و بیهقی نقل کرده (۲۸). و در کافی به سند خود از زراره روایت

کرده که گفت: امام صادق علیه‌السلام فرمود: تقدیر در نوزدهم و ابرام در شب بیست و یکم و امضا در شب بیست و سوم است (۲۹). مؤلف: در این معنا هم روایات دیگری هست (۳۰). پس معلوم شد آنچه همه روایات مختلفی که از ائمه اهل بیت (ع) وارد شده در آن اتفاق دارند این است که: شب قدر تا روز قیامت باقی است، و هم‌ساله تکرار می‌شود، و نیز لیلۃ القدر شبی از شب‌های رمضان، و نیز یکی از سه شب نوزده و بیست و یک و بیست و سه است. و اما از طرق اهل سنت روایات به طور عجیبی اختلاف دارند که به هیچ وجه نمی‌شود بین آنها را جمع کرد، ولی معروف بین اهل سنت این است که شب بیست و هفتم است، و در آن شب بوده که قرآن نازل شده. از خوانندگان محترم هر که بخواهد آن روایات را ببیند باید به تفسیر الدر المنثور و سایر جوامع حدیث مراجعه کند. و در الدر المنثور است که خطیب از ابن مسیب روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در خواب به من نشان دادند که بنی امیه بر منبرم بالا می‌روند، و این معنا بر من سخت گران آمد و خدای تعالی در این مناسبت سوره «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» را نازل کرد (۳۱). مؤلف: نظیر این روایت را خطیب هم در تاریخ خود از ابن عباس آورده. و ترمذی و ابن جریر، طبرانی، ابن مردویه و بیهقی هم روایتی در معنای آن از حسن بن علی نقل کرده‌اند (۳۲). و در این میان روایات بسیاری در این معنا از طرق شیعه از ائمه اهل بیت (ع) نقل شده، و در آنها آمده که خدای تعالی لیلۃ القدر را که بهتر از هزار ماه سلطنت بنی امیه است به عنوان تسلیت به رسول خدا صلی الله علیه و آله عطا فرمود: (۳۳). و در کافی به سند خود از ابن ابی عمیر از عده‌های راویان از امام صادق علیه‌السلام روایت آورده که گفت: بعضی از اصحاب ما امامیه که به نظرم می‌آید سعید بن سمان بود از آن جناب پرسید: چگونه شب قدر از هزار ماه بهتر است؟ (با اینکه در آن هزار ماه در هر دوازده ماهش یک شب قدر است). فرمود: عبادت در شب قدر بهتر است از عبادت در هزار ماهی که در آن شب قدر نباشد (۳۴). و در همان کتاب به سند خود از فضیل، زراره و محمد بن مسلم از حرمان روایت کرده که از امام باقر (ع) از معنای آیهی «انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه» سؤال کرد. فرمود: بله شب قدر که هم‌ساله در ماه رمضان در دهه آخرش تجدید می‌شود شبی است که قرآن جز در آن شب نازل نشده، و آن شبی است که خدای تعالی در باره‌اش فرموده: «فیها یفرق کل امر حکیم». آنگاه فرمود: در آن شب هر حادثه‌ای که باید در طول آن سال واقع گردد تقدیر می‌شود، چه خیر و چه شر، چه طاعت و چه معصیت، و چه فرزندی که قرار است متولد شود، و یا اجلی که بنا است فرا رسد، و یا رزقی که قرار است (تنگ و یا وسیع) برسد، پس آنچه در این شب مقدر شود، و قضایش رانده شود قضایی است حتمی، ولی در عین حال مشیت خدای تعالی در آنها محفوظ است (و خدا با حتمی کردن مقدرات، العیاذ بالله به دست خود دستبند نمی‌زند). حرمان می‌گوید: پرسیدم منظور خدای تعالی از اینکه فرمود «شب قدر بهتر است از هزار شب» چیست؟ فرمود: عمل صالح از نماز و زکات و انواع خیرات در آن شب بهتر است از همان اعمال در هزار ماهی که در آن شب قدر نباشد، و اگر خدای تعالی جزای اعمال خیر مؤمنین را مضاعف نمی‌کرد، مؤمنین بجایی نمی‌رسیدند، ولی خدا پاداش حسنات ایشان را مضاعف می‌کند (۳۵). مؤلف: منظور امام از اینکه فرمود: «ولی در عین حال مشیت خدای تعالی در آنها محفوظ است»، این است که قدرت خدای تعالی همیشه مطلق است، او هر زمان هر کاری را بخواهد می‌کند، هر چند قبلاً خلاف آن را حتمی کرده باشد، و خلاصه حتمی کردن یک مقدر قدرت مطلقه او را مقید نمی‌کند، او می‌تواند قضای حتمی خود را هم نقض نماید هر چند که هیچ وقت چنین کاری را نمی‌کند. و در مجمع است که از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: وقتی شب قدر می‌شود ملائکه‌ای که ساکن در سدرۃ المنتهی هستند و جبرئیل یکی از ایشان است نازل می‌شوند، در حالی که جبرئیل به اتفاق سایر ساکنان نامبرده پرچمهایی را به همراه دارند، یک پرچم بالای قبر من، و یکی بر بالای بیت المقدس، و پرچمی در مسجد الحرام و پرچمی بر طور سینا نصب می‌کنند، و هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای در این نقاط نمی‌ماند مگر آنکه جبرئیل به او سلام می‌کند، مگر کسی که دائم الخمر و یا معتاد به خوردن گوشت خوک و یا زعفران مالیدن به بدن خود باشد (۳۶). و در تفسیر برهان از سعد بن عبد الله روایت کرده که به سند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت: با امام صادق علیه‌السلام بودم که سخن از پارهای

خصائص امام در هنگام ولادت به میان آمد. فرمود: وقتی شب قدر می‌شود امام مستوجب روح بیشتری می‌گردد. عرضه داشتم فدایتشوم مگر روح همان جبرئیل نیست؟ فرمود: روح از جبرئیل بزرگتر است، و جبرئیل از سنخ ملائکه است، و روح از آن سنخ نیست، مگر نمی‌بینی خدای تعالی فرموده: «تنزل الملائکه و الروح» پس معلوم می‌شود روح غیر از ملائکه است (۳۷). مؤلف: روایات در معنا و خصائص و فضائل شب قدر بسیار زیاد است، (که ما در اینجا مختصری از آن را آوردیم)، و در بعضی از آن روایات علامت‌هایی برای شب قدر ذکر شده، از قبیل این که: صبح شب قدر آفتاب بدون شعاع طلوع می‌کند، هوا در صبح آن شب معتدل است، و لیکن چون این علامتها نه دائمی است و نه اغلب چنین است، لذا از ذکر آن روایات خودداری نمودیم.

پی‌نوشتها

۱ - سوگند به کتاب مبین، ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم. سوره دخان، آیه ۳. ۲ - ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیات جدا از هم می‌باشد، تا آن را تدریجا و با آرامش بر مردم بخوانی. و به طور قطع این قرآن را ما نازل کردیم. سوره اسراء، آیه ۶۰۱. ۳ - آنانکه کافر شدند گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نشد، بلکه یکباره نازل نکردیم، تا قلب تو را ثبات و آرامش بخشیم، و بدین منظور آیه آیه‌اش کردیم. سوره فرقان، آیه ۲۳. ۴ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۱۵. ۵ - سوره بقره، آیه ۵۸۱. ۶ - در آن شب هر حادثه‌ای که باید واقع شود خصوصیاتش مشخص و محدود می‌گردد، این امری است خلف ناپذیر، امری است از ناحیه ما که این ماییم فرستنده رحمتی از ناحیه پروردگارت. سوره دخان، آیه ۶. ۷ - تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۵۳۱. ۸ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۱۵. ۹ - تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۵۳۱. ۱۰ - روح المعانی، ج ۳، ص ۱۱ و ۱۲ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۱۵. ۱۳ - خدا هر چه را که از مقدرات بخوهد محو، و هر چه را بخوهد اثبات می‌کند، و کتاب تغییر ناپذیر نزد او است. سوره رعد، آیه ۹۳. ۱۴ - ما آن را در شب مبارکی نازل کردیم. سوره دخان، آیه ۳. ۱۵ - بگو روح از امر پروردگار من است. سوره اسراء، آیه ۵۸. ۶۱ و ۱۷ و ۱۸ - روح المعانی، ج ۳، ص ۶۹۱. ۱۹ - فرمان نافذ خدا (در عالم) چنین است که وقتی اراده خلقت چیزی را بکند به محض اینکه بگوید باش، موجود می‌شود. سوره یس، آیه ۲۸. ۲۰ - مفردات راغب، ماده «سلم». ۲۱ - روح المعانی، ج ۳، ص ۷۹۱. ۲۲ - تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۸۸۴. ح ۶۲. ۲۳ - الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۷۳. ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۱۵. ۲۸ - الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۳. ۲۹ - فروع کافی، ج ۴، ص ۹۵۱، ح ۹. ۳۰ - نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۲۶. ۳۱ - الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۷۳. ۳۲ - الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۷۳. ۳۳ - نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۲۶ - ۳۴. ۳۴ - فروع کافی، ج ۴، ص ۷۵۱، ح ۴. ۳۵ - فروع کافی، ج ۴، ص ۷۵۱، ح ۶. ۳۶ - مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۵. ۳۷ - تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۸۴، ح ۱. تفسیر المیزان جلد ۲. صفحه ۹۵۵ علامه سید محمد حسین طباطبائی

۱۳ - آخرین برگ از زندگی حضرت علی علیه‌السلام

آخرین برگ

آخرین برگ از زندگی حضرت علی (ع) شهادت در محراب عبادت جنگ نهروان پایان یافت و علی (ع) به کوفه مراجعت فرمود، ولی عده‌ای از خوارج که در نهروان توبه کرده بودند دوباره زمزمه‌ی مخالفت سر دادند و بنای فتنه و آشوب گذاشتند. علی (ع) برای آنان پیام فرستاد و آنان را به آرامش دعوت کرد و از مخالفت با حکومت برحذر داشت، ولی چون از هدایت ایشان ناامید شد با قدرت آن گروه ماجراجو و طغیانگر را تار و مار کرد و در نتیجه برخی از آنان کشته و زخمی شدند و عده‌ای هم پا به فرار گذاشتند. یک از فراریان خوارج، عبدالرحمان بن ملجم از قبیله‌ی مراد بود که به مکه گریخت. فراریان خوارج مکه را مرکز

عملیات خود قرار دادند و سه تن از آنان به نام‌های عبدالرحمان بن ملجم مرادی و برک بن عبدالله تمیمی (۱) و عمرو بن بکر تمیمی (۲) در یکی از شبها گرد هم آمدند و اوضاع آن روز و خونریزیها و جنگ‌های داخلی را بررسی کردند و از نهروان و کشتگان خود یاد کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که باعث این خونریزی و برادر کشی علی (ع) و معاویه و عمروعاص هستند و اگر این سه نفر از میان برداشته شوند مسلمانان تکلیف خود را خواهند دانست و به میل خود خلیفه‌ای انتخاب خواهند کرد. پس این سه نفر با هم پیمان بستند و آن را به سوگند موکد کردند که هر یک از آنان متعهد کشتن یکی از سه نفر گردد. ابن ملجم متعهد قتل علی (ع) شد و عمرو بن بکر عهده دار کشتن عمروعاص گردید و برک بن عبدالله نیز قتل معاویه را به عهده گرفت. (۳)

نقش‌های این توطئه به طور محرمانه در مکه کشیده شد و برای اینکه هر سه نفر در یک وقت هدف خود را عملی سازند، شب نوزدهم ماه مبارک رمضان را تعیین کردند و هر یک برای انجام مأموریت خود به سوی شهر مورد نظر خود حرکت کرد. عمرو بن بکر برای کشتن عمروعاص به مصر رفت و برک بن عبدالله برای قتل معاویه به سوی شام حرکت کرد و ابن ملجم نیز راهی کوفه شد. (۴) برک بن عبدالله در شام به مسجد رفت و در شب موعود در صف اول به نماز ایستاد و در حالی که معاویه سر به سجده داشت با شمشیر به او حمله کرد ولی، در اثر اضطراب روحی و دستپاچگی، شمشیر او به خطا رفت و به جای سر بران معاویه فرود آمد و معاویه زخم شدیدی برداشت. او را فوراً به خانه‌اش منتقل کردند و بستری شد. وقتی ضارب را در پیش او حاضر کردند معاویه از او پرسید: چگونه بر این کار جرأت کردی؟ گفت: امیر مرا معاف دارد تا مژده‌ای به او بدهم. معاویه گفت: مژده‌ی تو چیست؟ برک گفت: علی را امشب یکی از همدست‌های من کشته است و اگر باور نداری مرا توقیف کن تا خبر آن به تو برسد، و اگر کشته نشده باشد من تعهد می‌کنم که بروم و او را بکشم و باز نزد تو آیم. معاویه او را تا رسیدن خبر قتل علی (ع) نگه داشت و چون خبر مسلم شد او را رها کرد و بنا به نقل دیگر همان وقت او را به قتل رساند. (۵) طیبیان چون زخم معاویه را معاینه کردند گفتند: اگر امیر اولادی نخواهد می‌توان با دوا معالجه کرد و گرنه محل زخم باید با آتش داغ شود. معاویه از داغ کردن با آتش ترسید و به قطع نسل راضی شد و گفت: یزید و عبدالله برای من کافی هستند. (۶) عمرو بن بکر نیز در همان شب در مصر به مسجد رفت و در صف اول به نماز ایستاد. از قضا در آن شب عمروعاص راتب شدیدی عارض شده بود که از التهاب و کسالت آن نتوانسته بود به مسجد برود و خارجه بن حنیفه «حذافه» (۷) را برای ادای نماز به مسجد فرستاده بود و عمرو بن بکر او را به جای عمروعاص کشت و چون جریان را دانست گفت: «اردت عمراً و اراد الله خارجه» (۸) یعنی: من کشتن عمرو را خواستم و خدا کشتن خارجه را. اما عبدالرحمان بن ملجم مرادی در روز بیستم ماه شعبان سال ۴ هجری به کوفه آمد. گویند چون علی (ع) از آمدنش با خبر شد فرمود: آیا رسیدی؟ همانا جز آن چیزی بر عهده‌ی من نمانده و اکنون هنگام آن است. ابن ملجم در خانه‌ی اشعث بن قیس فرود آمد و یک ماه در خانه‌ی او ماند و هر روز، با تیز کردن شمشیر خود را آماده می‌کرد. (۹) در آنجا با دختری به نام قطام، که او نیز از خوارج بود، مواجه شد و عاشق او گردید طبق نقل مسعودی، قطام دختر عموی ابن ملجم بود و پدر و برادرش در واقعه نهروان کشته شده بودند. قطام از زیباترین دختران کوفه بود و چون ابن ملجم او را دید همه چیز را فراموش کرد و رسماً از وی خواستگاری نمود. (۱۰) قطام گفت: من با کمال میل تو را به همسری خود می‌پذیرم مشروط بر اینکه مهریه‌ی مرا مطابق میل من قرار دهی. عبدالرحمان گفت: بگو بدانم مقصودت چیست؟ قطام که عاشق را تسلیم دید، مهر را سنگین کرد و گفت: سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب. ابن ملجم: تصور نمی‌کنم مرا بخواهی و آن وقت قتل علی را به من پیشنهاد کنی قطام تو سعی کن او را غافلگیر کنی. در آن صورت، اگر او را بکشی هر دو انتقام خود را گرفته‌ایم و روزگار خوشی خواهیم داشت و اگر در این راه کشته شوی جزای اخروی و آنچه خداوند برای تو ذخیره کرده است از نعمت‌های این جهان بهتر و پایدارتر است. ابن ملجم: بدان که من جز برای این کار به کوفه نیامده‌ام. (۱۱) شاعر درباره‌ی مهریه‌ی قطام گفت است: فلم ار مهراً ساقه ذو سماحه کمر قطام من فصیح و اعجم / ثلاثة الاف و عبد و قینه و قتل علی بالحسام المصمم / فلا مهر اعلی من علی و ان غلا و لا قتل

الا دون قتل ابن ملجم (۱۲). من ندیدم مهری را که صاحب کرمی، اعم از عرب و عجم، آن را عهده دار شود مثل مهر قطام و آن عبارت بود از: سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب (ع) به تیغ تیز برنده. و هیچ مهری گرانتر از علی (ع) نیست هر چند گرانمایه باشد و هیچ جنایتی بدتر از جنایت ابن ملجم نخواهد بود. قطام گفت: من جمعی را از قبیله‌ی خود با تو همواره می‌کنم که تو را در این باره یاری دهند و همین کار را هم کرد و مردم دیگری از خارجیان کوفه به نام وردان بن مجالد از همان قبیله‌ی تیم الرباب را با وی همراه ساخت. ابن ملجم که مصمم به قتل علی (ع) بود با یکی از خوارج به نام شیب بن بجره که از قبیله‌ی اشجع بود ملاقات کرد و به او گفت: آیا طالب شرف دنیا و آخرت هستی؟! پرسید: منظورت چیست؟ گفت: به من در قتل علی بن ابی طالب کمک کن. شیب گفت: مادرت به عزایت بنشیند، مگر تو از خدمات و سوابق و فداکاری‌های علی در زمان پیامبر (ص) اطلاع نداری؟ ابن ملجم گفت: وای بر تو، مگر نمی‌دانی که او قاتل به حکمیت مردم در کلام خدا شد و برادران نماز گزار ما را به قتل رساند؟ بنابراین، به انتقام برادران دینی خود، او را خواهیم کشت. (۱۳) پس شیب پذیرفت و ابن ملجم شمشیری تهیه کرد و آن را با زهری مهلک آب داد و سپس در موعد مقرر به مسجد کوفه آمد. آن دو در آنجا با قطام، که در روز جمعه سیزدهم ماه رمضان معتکف بود، ملاقات کردند و او به آن دو گفت که مجاشع بن وردان بن علقمه نیز داوطلب شده است که با آنان همکاری کند. چون هنگام عمل فرار رسید قطام سرهای آنان را با دستمال‌های حریر بست و هر سه شمشیرهای خود را به دست گرفتند و شب را با کسانی که در مسجد می‌ماندند به سر بردند و در مقابل یکی از درهای مسجد که معروف به «باب السده» بود نشستند. (۱۴)

امام (ع) در شب شهادت

امام (ع) در ماه رمضان آن سال پیوسته از شهادت خود خبر می‌داد. حتی در یکی از روزهای میانی ماه، هنگامی که بر فراز منبر بود، دست به محاسن شریفش کشید و فرمود: «شقیترین مردم این موها را با خون سرم رنگین خواهد کرد». همچنین فرمود: ماه رمضان فرا رسید و آن سرور ماههاست در این ماه در وضع حکومت دگرگونی پدید می‌آید. آگاه باشید که شما در این سال در یک صف (بدون امیر) حج خواهید کرد و نشانه‌اش این است که من در میان شما نیستم. (۱۵) اصحاب آن حضرت می‌گفتند: او با این سخن خبر از مرگ خود می‌دهد وی آن را درک نمی‌کنیم. (۱۶) به همین جهت، آن حضرت در روزهای آخر عمر خود، هر شب به منزل یکی از فرزندان خود می‌رفت. شبی را نزد فرزندش حسن (ع) و شبی در نزد فرزندش حسین (ع) و شبی در نزد دامادش عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب (ع) افطار می‌کرد و بیش از سه لقمه غذا تناول نمی‌فرمود. یکی از فرزندانش سبب کم خوردن وی را پرسید. امام (ع) فرمود: «امر خدا می‌آید و من می‌خواهم شکم تهی باشد. یک شب یا دو شب بیشتر نمانده است» پس در همان شب ضربت خورد. (۱۷) در شب شهادت افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود. در هنگامی افطار سه لقمه غذا خورد و سپس به عبادت پرداخت و از اول شب تا صبح در اضطراب و تشویش بود. گاهی به آسمان نگاه می‌کرد و حرکات ستارگان را در نظر می‌گرفت و هر چه طلوع فجر نزدیکتر می‌شد تشویش و ناراحتی آن حضرت بیشتر می‌شد و می‌فرمود: «به خدا قسم، نه من دروغ می‌گویم و نه آن کسی که به من خبر داده دروغ گفته است؛ این است شبی که مرا وعده‌ی شهادت داده اند.» (۱۸) این وعده را پیامبر اکرم (ص) به وی داده بود. علی (ع) خود نقل می‌کند که پیامبر (ص) در پایان خطبه‌ای که در فضیلت و احترام ماه رمضان بیان فرمود: گریه کرد عرض کردم: چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای سرنوشتی که در این ماه برای تو پیش می‌آید: «کانی بک و انت تصلی لربک و قد انبعث اشقی الاولین و الاخرین شقیق عاقر ناقه ثمود فضربک ضربه علی فرقک فحضب منها لحیتک» (۱۹) یعنی: گویا می‌بینم که تو مشغول نماز هستی و شقیترین مردم جهان، همتای کشنده‌ی ناقه‌ی ثمود، قیام می‌کند و ضربتی بر فرق تو فرود می‌آورد و محاسنت را با خون رنگین می‌سازد. بالاخره آن شب هولناک به پایان رسید و علی (ع) در تاریکی سحر ادای نماز صبح

به سوی مسجد حرکت کرد. مرغابیانی که در خانه بودند در پی او رفتند و به جامه‌اش آویختند. بعضی خواستند آنها را از او دور سازند. فرمود: «دعوهن فانهن صوائح تنبعها نوائح» یعنی: آنها را به حال خود بگذارید که فریاد کنند گانی هستند که نوحه گرانی در پی دارند. (۲۰) امام حسن (ع) گفت: این چه فال بدی است که می‌زنی؟ فرمود: ای پسر، فال بد نمی‌زنم، لیکن دل من گواهی می‌دهد که کشته خواهم شد. (۲۱) ام‌کلثوم از گفتار امام (ع) پریشان شد و عرض کرد: دستور بفرمایید که جعه‌به به مسجد برود و با مردم نماز بگذارد. حضرت فرمود: از قضای الهی نمی‌توان گریخت. آن‌گاه کمر بند خود را محکم بست و در حالی که این دو بیت را زمزمه می‌کرد عازم مسجد شد. اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لایکما و لا تجزع من الموت اذا حل بوادیکما (۲۲) [کمر خود را برای مرگ محکم ببند، زیرا مرگ تو را ملاقات خواهد کرد. و از مرگ، آن‌گاه که به سوی تو درآید، جزع و فریاد مکن امام (ع) وارد مسجد شد و به نماز ایستاد و تکبیر افتتاح گفت و پس از قرائت به سجده رفت. در این هنگام ابن ملجم در حالی که فریاد می‌زد: «الله الحکم لا لک یا علی» با شمشیر زهر آلود ضربتی بر سر مبارک علی (ع) وارد آورد. از قضا این ضربت بر محلی اصابت کرد که سابقاً شمشیر عمرو بن عبدود بر آن وارد شده بود (۲۳) و فرق مبارک آن حضرت را تا پیشانی شکافت. مرحوم شیخ طوسی در «امالی» حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا (ع) از پدران گرامیش از امام سجاد (ع) نقل می‌کند: ابن ملجم در حالی که علی (ع) در سجده بود، ضربتی بر فرق مبارک آن حضرت وارد ساخت (۲۴) مفسر معروف شیعه ابوالفتوح رازی در تفسیر خود نقل می‌کند: علی (ع) در نخستین رکعت از نمازی که ابن ملجم او را ضربت زد، یازده آیه از سوره‌ی انبیاء را تلاوت کرد. (۲۵) دانشمند معروف اهل تسنن سبط ابن جوزی می‌نویسد: هنگامی که امام در محراب قرار گرفت چند نفر به او حمله کردند و ابن ملجم ضربتی بر آن حضرت فرود آورد (۲۶) و بلافاصله با همراهانش گریختند. خون از سر علی (ع) در محراب جاری شد و محاسن شریفش را رنگین کرد. در این حال آن حضرت فرمود: «فرت و رب الکعبه»: به خدا کعبه سوگند که رستگار شدم. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «منه خلقناکم و فیها نعیدکم و منا نخرجکم تارۃ اخری» (۲۷). علی (ع) وقتی ضربت خورد فریاد زد: او را بگیرید. مردم از پی ابن ملجم شتافتند و کسی به او نزدیک نمی‌شد مگر آنکه او را با شمشیر خود می‌زد. پس قثم بن عباس پیش تاخت و او را بغل گرفت و به زمین کوبید. چون او را به نزد علی (ع) آوردند، به او گفت: پسر ملجم؟ گفت: آری وقتی حضرت ضارب را شناخت به فرزندش حسن فرمود: مواظب دشمنت باش، شکمش را سیر و بندش را محکم کن. پس اگر مردم او را به من ملحق کن تا در نزد پروردگارم با او احتجاج کنم و اگر زده ماندم یا او را می‌بخشم یا قصاص می‌کنم. (۲۸) حسنین (ع) به اتفاق بنی هاشم، علی (ع) را در گلیم گذاشتند و به خانه بردند بار دیگر ابن ملجم را به نزد آن حضرت آوردند. امیرالمؤمنین (ع) به او نگریست و فرمود: اگر من مردم او را بکشید، چنان که مرا کشته، و اگر سالم ماندم خواهم دید که رأی من درباره‌ی او چیست. فرزند مرادی گفت: من این شمشیر را به هزار درهم خریده‌ام و به هزار درهم دیگر زهر داده‌ام. پس اگر مرا خیانت کند حق تعالی او را هلاک گرداند (۲۹) در این موقع ام‌کلثوم به او گفت: ای دشمن خدا، امیرالمؤمنین را کشتی؟ آن ملعون گفت: امیرالمؤمنین را نکشته‌ام، بلکه پدر تو را کشته‌ام. ام‌کلثوم گفت: امیدوارم که آن حضرت از این جراحت شفا یابد. ابن ملجم باز با وقاحت گفت: می‌بینم که برایش گریان خواهی بود. والله که من او را ضربتی زده‌ام که اگر آن را در میان اهل زمین قسمت کنند همه را هلاک کند. (۳۰) قدری شیر برای آن حضرت آوردند. کمی از آن شیر را نوشید و فرمود: به زندانی خود نیز از این شیر بدهید و او را اذیت نکنید. هنگامی که امام (ع) ضربت خورد پزشکان کوفه به بالین وی گرد آمدند. در بین آنان از همه ماهرتر اثیر بن عمرو بود که جراحات را معالجه می‌کرد. وقتی او زخم را دید دستور دادش گوسفندی را که هنوز گرم است برای او بیاورند. سپس رگی از آن بیرون آورد و در محل ضربت قرار داد و آن‌گاه که آن را بیرون آورد گفت: یا علی وصیت‌های خود را بکن، زیرا این ضربت به مغز رسیده و معالجه موثر نیست. در این هنگام امام (ع) کاغذ و دواتی خواست و وصیت خود را خطاب به دو فرزندش حسن و حسین (ع) نوشت. این وصیت، گرچه خطاب به حسنین (ع) است ولی در حقیقت برای تمام بشر تا پایان عالم است. این

وصیت را عده‌ای از محدثان و مورخان که قبل از مرحوم سید رضی و بعد از او می‌زیسته‌اند با ذکر سند نقل کرده‌اند (۳۱) البته اصل وصیت بیشتر از آن است که مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است. اینک قسمتی از آن را می‌آوریم: اوصیکما بتقوی الله و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما و قولاً بالحق و اعمالاً للاجر و کوناً للظالم خصماً و للمظلوم عوناً. شما را به تقوا و ترس از خدا سفارش می‌کنم و اینکه در پی دنیا نباشید، گرچه دنیا به سراغ شما آید و بر آنچه از دنیا از دست می‌دهید تأسف مخورید سخن حق را بگویید و برای اجر و پاداش (الهی) کار کنید و دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید. اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتاب بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم، فانی سمعت جدکم (ص) یقول: «صلاح ذات البین الفضل من عامه الصلاة و الصیام». من، شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیتنامه‌ام به آنان می‌رسد به تقوی و ترس از خداوند و نظم امور خود و اصلاح ذات البین سفارش می‌کنم، زیرا که من از جد شما (ص) شنیدم که می‌فرمود: اصلاح میان مردم از یک سال نماز و روزه برتر است. الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم و لا یضیعوا بحضرتکم. و الله الله فی جیرانکم فانهم وصیة نبیکم. ما زال یوصی بهم حتی ظننا انه سیورتهم. خدا را خدا را در مورد یتیمان؛ نکند که گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند؛ نکند که در حضور شما، در اثر عدم رسیدگی از بین بروند. خدا را خدا را که در مورد همسایگان خود خوشرفتاری کنید، چرا که آنان مورد توصیه و سفارش پیامبر شما هستند. وی همواره نسبت به همسایگان سفارش می‌فرمود: تا آنجا که ما گمان بردیم به زودی سهمیه ات از ارث برایشان قرار خواهد داد. والله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم. والله الله فی الصلاة فانها عمود دینکم. والله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فانه ان ترک لم تناظروا. خدای را خدا را در توجه به قرآن نکند که دیگران در عمل به آن از شما پیشی گیرند. خدا را خدا را در مورد نماز، که ستون دین شماست. خدا را خدا را در مورد خانه‌ی پروردگارتان؛ تا آن هنگام که زنده هستید آن را خالی نگذارید، که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی‌شوید و بلای الهی شما را فرا می‌گیرد. و الله فی الجهاد باموالکم و انفسکم و السنتکم فی سبیل الله. و علیکم بالتواصل و التبادل و ایاکم و التدابر و التقاطع. لا تترکوا الامر بالمعروف فی النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتجباب لکم. خدا را خدا را در مورد جهاد با اموال و جانها و زبان‌های خویش در اره خدا. و بر شما لازم است که پیوندهای دوستی و محبت را محکم کنید و بذل و بخشش را فراموش نکنید و از پشت کردن به هم و قطع رابطه بر حذر باشید. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می‌شوند و سپس هر چه دعا کنید مستجاب نمی‌گردد. سپس فرمود: ای نوادگان عبدالمطلب، نکند که شما بعد از شهادت من دست خود را از آستین بیرون آورید و در خون مسلمانان فرو برید و بگویید امیر مؤمنان کشته شد و این بهانه‌ای برای خونریزی شود... الا لا تقتلن بی الاقاتلی. انظروا اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربةً بضربةً، و لا تمثلوا بالرجل، فانی سمعت رسول الله (ص) یقول: «ایاکم و المثلثة و لو بالکلب العقور». (۳۲) آگاه باشید که به قصاص خون من تنها قاتلم را باید بکشید. بنگرید که هرگاه من از این ضربت جهان را بدرود گفتم او را تنها یک ضربت بزنید تا ضربتی در برابر ضربتی باشد. و زنهار که او را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضای او را نبرید)، که من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «از مثله کردن پرهیزید، گرچه نسبت به سگ گزنده باشد». فرزندان امام (ع) خامش نشسته بودند و در حالی که غم و اندوه گلوی آنان را می‌فشرد به سخنان دلپذیر و جان پرور آن حضرت گوش فرا می‌دادند. اما در پایان این وصیت از هوش رفت و چون مجدداً چشمان خود را باز کرد فرمود: ای حسن، با تو سخنی چند دارم. امشب شب آخر عمر من است. چون در گذشتم با دست خود مرا غسل بده و کفن کن و خود شخصاً مباشر اعمال کفن و دفن من باش و بر جنازه‌ی من نماز بخوان و در تاریکی شب جنازه‌ی مرا دور از شهر کوفه مخفیانه به خاک بسیار تا کسی از آن با خبر نشود. علی (ع) دو روز زنده بود و در شب جمعه‌ی نخستین روز از دهه‌ی آخر ماه رمضان (شب بیست و یکم سال ۰۴ هجری) در سن ۳۶ سالگی بدرود حیات گفت: پسر گرامیش امام حسن (ع) او را با دست خود غسل داد و بر او نماز خواند در نماز هفت تکبیر گفت و سپس فرمود: «اما انها لا تکبر علی احد بعده» یعنی: بدانید که پس از علی (ع) بر جنازه هیچکس هفت تکبیر گفته نمی‌شود

علی (ع) در کوفه د رجایی بنام «غری» (نجف اشرف فعلی) دفن شد. دوران خلافتش چهار سال و ده ماه بود (۳۳)

در سوگ علی علیه‌السلام

پس از شهادت امام (ع) حسن بن علی (ع) به خطبه ایستاد و خدا را ستود و بر او ثنا گفت و بر پیامبر درود فرستاد و سپس گفت: «الا- انه قد مضی فی هذه اللیلة رجل لم یدرکه الاولون و لن یری مثله الاخرون من کان یقاتل و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن شماله و الله لقد توفی فی اللیلة التي قبض فیها موسی بن عمران و رفع فیها عیسی بن مریم و انزل القرآن الا و انه ما خلف صفراء و لا بیضاء الا- سبعمائة درهم فضلت من عطائه اراد ان یتناع بها خادما لاهله» (۳۴) امشب مردی در گذشت که پیشینیان به حقیقت او نرسیده‌اند و آیندگان هرگز مانند او را نخواهند دید. کسی که چون نبرد می‌کرد جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند. به خدا سوگند، در همان شبی وفات یافت که موسی بن عمران در گذشت و عیسی به آسمان برده شد و قرآن نازل گردید. بدانید که او زر و سیمی از خود برجا نگذاشت مگر هفتصد درم که از مقرری او پس انداز شده بود و می‌خواست با آن مبلغ برای خانواده‌اش خادمی بخرد. سپس قعقاع بن زراره برخاست و گفت: «رضوان الله علیک یا امیر المؤمنین، فوالله لقد کانت حیاتک مفتاح خیر و لو ان الناس قبلوک لا- کلوا من فوقهم و عن تحت ارجلهم و لکنهم غمطوا النعمة و آثروا الدنيا علی الاخرة» (۳۵) رضوان خدا بر تو باد ای امیر مؤمنان به خدا سوگند زندگیت کلید هر خیر بود، و اگر مردم ترا می‌پذیرفتند از بالای سر و زیر پای خود می‌خوردند و نعمت خدا آنان را فرا می‌گرفت؛ لیکن اینان نعمت را ناسپاسی کردند و دنیا را بر آخرت برگزیدند. ابوالاسود دوئلی ابیات زیر را در رثای علی (ع) سروده است: الا- ابلغ معاویه بن حرب فلا- قرت عیون الشامینا/ افی شهر الصیام فجعتموننا بخیر الناس طرا اجمعینا؟/ قتلتم خیر من ركب المطایا و ذلها و من ركب السفینا/ و من لبس النعال من حذاها و من قرء المثانی و المبینا/ اذا استقبلت وجه ابی حسین رایت النور فوق الناظرینا/ لقد علمت قریش حیث کانت بانک خیرهم حسبا و دینا (۳۶)./ به معاویه بن حرب بگویند که چشم‌های شماتت کنندگان روشن مباد. آیا در ماه رمضان ما را به سوگ بهترین تمام مردم نشانید؟ بهترین کسی را کشتید که بر دامها سوار شد و آنها را رام کرد، بهترین کسی که نعلین بپا کرد و بهترین کسی که آیات مثانی و کتاب مبین را خواند. اگر به روی پدر حسین بنگری فروغ او را مشاهده می‌کنی که بر فراز سر بینندگان پرتو انداخته است. ای علی، قریش هر کجا باشد دانسته است که تو در حسب و دین بهترین آنان هستی. از جمله کسانی که درباره‌ی علی (ع) مرثیه گفته است صعصعه بن صوحان است که در بلاغت و حاضر جوابی معروف بوده است. او چنین در سوگ امیرالمؤمنین (ع) سخن گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای امیر مؤمنان و گوارا باد بر تو (کرامت‌های الهی). همانا تو پاکیزه مولد و شکیبا و مجاهد بودی و به آنچه آرزو داشتی رسیدی و با خدا معامله‌ی پر سودی کردی و به سوی پروردگار خود شتافتی و او تو را با خوشی و نوید پذیرفت و فرشتگان بر تو گرد آمدند و در جوار مصطفی (ص) ساکن شدی و خداوند تو را در جوار او قرار داد و منزلتی مانند منزلت او به تو عطا کرد و از جام خود سیراب فرمود: از خدای خود (که پیروی از تو را بر ما منت نهاد و توفیق داد که به روش تو عمل کنیم و دست دوستانت بوده و دشمن دشمنانت باشیم) مسئلت می‌کنیم که ما را با تو محشور سازد، زیرا به مرتبه‌ای رسیدی که پیش از تو کسی به آن نرسید و مقامی را به دست آوردی که پیش از تو کسی به دست نیاورد. تو در راه خدا پیشاپیش پیامبر به بهترین صورت جهاد کردی و دین خدا را استوار کردی و سنت را محکم ساختی و فتنه را خاموش کردی و اسلام به تو پایدار شد و دین به تو انتظام پذیرفت و مناقبی در تو گرد آمد که در غیر تو جمع نشده است. پیش از هر کسی دعوت پیامبر (ص) را اجابت کردی و پیروی او را بر هر چیز دیگر مقدم داشتی و به یاری او پیشقدم شدی و با جان خود در راه خدا فداکاری کردی و شمشیر خود را برای یاری او از نیام برکشیدی. هر ستمکار سرسختی به وسیله‌ی تو شکست خورد و هر کافری به دست تو خوار شد. کفر و شرک و ستم با دست تو برکنده شدند و گمراهان و سرکشان را هلاک کردی. پس گوارا باد بر تو ای امیرالمؤمنین آنچه را که

خداوند از این مناقب و فضائل بر تو ارزانی داشت. نزدیکترین مردم به پیامبر بودی و قبل از همه ایمان آوردی و در علم و فهم از همه برتر و در یقین کاملتر و از همه شجاعتر و دلیرتر و سوابق تو در اسلام از همه بیشتر است. پس خداوند ما را از اجر تو محروم نسازد، زیرا تو کلید خیرات بودی و در بدیها را به روی ما بستی. اما با شهادت تو درهای بدی به روی ما باز شد و درهای خیر بسته گردید. اگر مردم سخنان تو را می‌شنیدند خیرات از بالا- سر و از پایین پای آنان روان می‌شد، ولی افسوس که دنیا را بر آخرت ترجیح دادند. خوارج و دیگر دشمنان اسلام از این جنایت هولناک ابن ملجم خوشحال بودند و از اقدام وی تمجید می‌کردند. یکی از خوارج به نام عمران بن حطان وقاشی درباره‌ی ابن قثم گفته است: یا ضربه من تقی ما اراد به‌الالا لیلغ من ذی العرش رضوانا انی لا ذکره یوما فاحسبه اوفی البریة عندالله میزاناً چه ضربتی از پرهیزگاری که جز رسیدن به رضوان الهی از آن قصدی نداشت. من وقتی او را به یاد می‌آورم تصور می‌کنم که نزد خداوند کفهی ترازویش از همه سنگینتر است. و قاضی ابو طیب طاهر بن عبدالله شافعی در پاسخ او چنین سروده است: یا ضربه من شقی ما اراد به‌الالا لیهدم للاسلام ارکانا انی لا ذکره یوما فالعنه دنیا و العن عمراً و حطاناً علیه ثم علیه الدهر متصللاً لعائن الله اسراراً و اعلاناً فاتمنا من کلاب النار جابه نص الشریعة برهاناً و تیباناً (۳۷) چه ضربتی از تبهکاری که جز ویران کردن پایه‌های دین از آن قصدی نداشت. من روزی که او را به یاد می‌آورم یک دنیا به عمران و حطان لعن می‌کنم. بر او باد پیوسته لعنت‌های خداوندی در آشکار و نهان، و شما از سگ‌های دوزخ هستید که نص شریعت بر آن شاهد و گواه است. بدین طریق شعله‌هی پر فروغ حیات انسان والایی که در کعبه زاده شد و در مسجد به شهادت رسید خاموش شد. انسانی که، پس از رسول اکرم (ص)، جهان برای او همتایی ندیده و نخواهد دید. نه در جهاد و ایثار برای او نظیری بود، نه در علم و آگاهی از اسرار هستی، نه در دیگر فضائل، تا آنجا که وجود شریفش مجموعه‌ای از اضداد بود که هرگز در شخصی گرد نمی‌آیند: جمعت فی صفاتک الاضداد فلهذا عزت لک الانداد زاهد حاکم حلیم شجاع قاتک ناسک فقیر جواد در تو صفات گوناگون گرد آمده‌اند و از این رو برای تو همتایی نمی‌توان یافت. تو همتایی نمی‌توان یافت. تو انشانس وارسته و سیاستمدار و بردبار و شجاع و عابد و جریء و تهیدست و سخاوتمند و ایثارگر هستی. نگارنده در همین جا دامن سخن را، با کمال شرمندگی، کوتاه می‌کند و می‌داند که نتوانسته است حتی نیم‌رخ ناقص از چهره‌ی ملکوتی و ممتاز امیرالمؤمنین امام علی (ع) را ترسیم کند. اما خوشحال است که به وظیفه خود عمل کرده و با در درست داشتن یک بسته نخ بی ارزش در عداد خریداران یوسف در آمده است، شاید که روزی مشمول شفاعت او گردد. جعفر سبحانی قم، مؤسسه امام صادق (ع) ۰۱ خرداد ۱۳۶۳ ه. ش، برابر با ۵۱ سؤال ۸۰۴۱ ق

پی نوشتها

۱ و ۲ - دینوری در الاخبار الطوال (ص ۳۱۲ نام برک بن عبدالله را نزال بن عامر و نام عمرو بن بکر را عبدالله بن مالک صیداوری نوشته است و مسعودی در مروج الذهب (ج ۲ ص ۳۲۴ برک به عبدالله را حجاج بن عبدالله صریمی ملقب به برک و عمرو بن بکر را زادویه نوشته است. ۳ - مقاتل الطالبيين، ص ۹۲ الامامة و السياسة، ج ۱ ص ۴۷۳۱ - تاریخ طبری، ج ۶ ص ۳۸ کامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۵۹۱ روضة الواعظین، ج ۱ ص ۱۶۱. ۵ - شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۶ ص ۴۱۱. ۶ - مقاتل الطالبيين، ص ۰۳ شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۶ ص ۳۱۱. ۷ - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۱۲. ۸ - همان، ج ۲ ص ۲۱۳. ۹ - همان، ج ۲ ص ۲۱۳. ۱۰ - مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۲۴. ۱۱ - الاخبار الطوال، ص ۳۱۲ مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۲۴. ۱۲ - الاخبار الطوال، ص ۴۱۲ کشف الغمة، ج ۱ ص ۲۸۵ مقاتل الطالبيين، ص ۷۳ مسعودی در مروج الذهب (ج ۲ ص ۴۲۴ دو بیت اخیر را به ابن ملجم نسبت داده است. ۱۳ - کشف الغمة، ج ۱ ص ۱۷۵. ۱۴ - مروج الذهب، ج ۲ ص ۴۲۴ تاریخ طبری، ج ۶ ص ۳۸ شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی الحدید، ج ۶ ص ۵۱۱ کامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۵۹۱ مقاتل الطالبيين، ص ۲۳ البداية و النهایة، ج ۷ ص ۵۲۳ الاستیعاب، ج ۲ ص

۲۸۲ روضه الواعظین، ج ۱ ص ۱۶۱. ۵۱ و ۱۶ - ارشاد مفید، ص ۱۵۱ چاپ اسلامی؛ روضه الواعظین، ج ۱ ص ۳۶۱. ۱۷ - ارشاد، ص ۱۵۱ روضه الواعظین، ج ۱ ص ۴۶۱ کشف الغمه، ج ۱ ص ۱۸۵. ۱۸ - روضه الواعظین، ج ۱ ص ۴۶۱. ۱۹ - عیون اخبار الرضا، ج ۱ ص ۷۹۲ (چاپ قم). ۲۰ - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۱۲ ارشاد، ص ۲۵۶ روضه الواعظین، ج ۱ ص ۵۶۱ مروج الذهب، ج ۲ ص ۵۲۴. ۲۱ - کشف الغمه، ج ۱ ص ۴۸۵. ۲۲ - مروج الذهب، ج ۲ ص ۹۲۴ مقاتل الطالبيين، ص ۱۳. ۲۳ - کشف الغمه، ج ۱ ص ۴۸۵. ۲۴ - بحار الانوار، نقل از امالی، ج ۹ ص ۵۶. ۲۵ - تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۴ ص ۵۲۴. ۲۶ - تذکره الخواص، ص ۷۷۱ (چاپ نجف). ۲۷ - سوره ی طه، آیه ۵۵ شما را از خاک آفریدیم و در آن بازتان می گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می آوریم. ۲۸ - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۱۲. ۲۹ - کشف الغمه، ج ۱ ص ۶۸۵ تاریخ طبری، ج ۶ ص ۵۸۱. ۳۰ - مقاتل الطالبيين، ص ۶۳ الاخبار الطوال، ص ۴۱۲ طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۴۲ کامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۹۶۱ تاریخ طبری، ج ۶ ص ۵۸ عقد الفرید، ج ۴ ص ۹۵۳ کشف الغمه، ج ۱ ص ۶۸۵. ۳۱ - ابو حاتم سجستانی، المعمرون و الوصایا، ص ۹۴۱ تاریخ طبری، ج ۶ ص ۵۸ تحف العقول، ص ۷۹۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۱۴۱ کافی، ج ۷ ص ۱۵ در مروج الذهب، (ج ۲ ص ۵۲۴ قسمتی از آن نقل شده است؛ مقاتل الطالبيين، ص ۸۳. ۳۲ - نهج البلاغه، نامه شماره ۷۴. ۳۳ - مناقب آل ابی طالب، ج ۳ ص ۳۱۳ تذکره الخواص، ص ۲۲۱ تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۱۲. ۳۳ و ۳۵ - تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۱۲. ۳۶ - مروج الذهب، ج ۲ ص ۸۲۴ تاریخ طبری، ج ۴ ص ۶۱۱ کامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۴۹۳ اغانی، ج ۱۱ ص ۲۲۱ ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبيين ص ۳۴ این اشعار را که جزئی از یک مرثیه ۱۲ بیتی است به ام الهیثم بنت الاسود نسبت داده است. ۳۷ - مروج الذهب، ج ۲ ص ۷۲۴ ابیات دیگری نیز در جواب این دو بیت عمران بن حطان گفته شده که مسعودی آنها را در کتاب خود آورده است.

۱۴ - ضربه ابن ملجم

شهادت در محراب عبادت

جنگ نهروان پایان یافت و علی علیه السلام به کوفه مراجعت فرمود، ولی عده‌های از خوارج که در نهروان توبه کرده بودند دوباره زمزمه مخالفت سر دادند و بنای فتنه و آشوب گذاشتند. علی علیه السلام برای آنان پیام فرستاد و آنان را به آرامش دعوت کرد و از مخالفت با حکومت بر حذر داشت، ولی چون از هدایت ایشان ناامید شد با قدرت آن گروه ماجراجو و طغیانگر را تار و مار کرد و در نتیجه برخی از آنان کشته و زخمی شدند و عده‌های هم پا به فرار گذاشتند. یکی از فراریان خوارج، عبدالرحمان بن ملجم از قبیله مراد بود که به مکه گریخت. فراریان خوارج مکه را مرکز عملیات خود قرار دادند و سه تن از آنان به نام‌های عبدالرحمان بن ملجم مرادی و برک بن عبد الله و عمرو بن بکر تمیمی (۲) در یکی از شبها گرد هم آمدند و اوضاع آن روز و خونریزیها و جنگ‌های داخلی را بررسی کردند و از نهروان و کشتگان خود یاد کردند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که باعث این خونریزی و برادر کشی علی علیه السلام و معاویه و عمروعاص هستند و اگر این سه نفر از میان برداشته شوند مسلمانان تکلیف خود را خواهند دانست و به میل خود خلیفه‌ای انتخاب خواهند کرد. پس این سه نفر با هم پیمان بستند و آن را به سوگند مؤکد کردند که هر یک از آنان متعهد کشتن یکی از سه نفر گردد. ابن ملجم متعهد قتل علی علیه السلام شد و عمرو بن بکر عهده‌دار کشتن عمروعاص گردید و برک بن عبد الله نیز قتل معاویه را به عهده گرفت. (۳) نقشه این توطئه به طور محرمانه در مکه کشیده شد و برای اینکه هر سه نفر در یک وقت هدف خود را عملی سازند، شب نوزدهم ماه مبارک رمضان را تعیین کردند و هر یک برای انجام ماموریت خود به سوی شهر مورد نظر خود حرکت کرد. عمرو بن بکر برای کشتن عمروعاص به مصر رفت و برک بن عبد الله برای قتل معاویه به سوی شام حرکت کرد و ابن ملجم نیز راهی کوفه شد. (۴) برک بن عبد الله در شام به مسجد رفت و در شب موعود در صف اول به

نماز ایستاد و در حالی که معاویه سر به سجده داشت با شمشیر به او حمله کرد ولی، در اثر اضطراب روحی و دستپاچگی، شمشیر او به خطا رفت و به جای سر بر ران معاویه فرود آمد و معاویه زخم شدیدی برداشت. او را فوراً به خانهاش منتقل کردند و بستری شد. وقتی ضارب را در پیش او حاضر کردند معاویه از او پرسید: چگونه بر این کار جرات کردی؟ گفت: امیر مرا معاف دارد تا مژده‌ای به او بدهم. معاویه گفت: مژده تو چیست؟ برک گفت: علی را امشب یکی از همدست‌های من کشته است و اگر باور نداری مرا توقیف کن تا خبر آن به تو برسد، و اگر کشته نشده باشد من تعهد می‌کنم که بروم و او را بکشم و باز نزد تو آیم. معاویه او را تا رسیدن خبر قتل علی علیه‌السلام نگه داشت و چون خبر مسلم شد او را رها کرد و بنا به نقل دیگر همان وقت او را به قتل رساند. (۵) طیبیان چون زخم معاویه را معاینه کردند گفتند: اگر امیر اولادی نخواهد می‌توان با دوا معالجه کرد و گرنه محل زخم باید با آتش داغ شود. معاویه از داغ کردن با آتش ترسید و به قطع نسل راضی شد و گفت: یزید و عبدالله برای من کافی هستند. (۶) عمرو بن بکر نیز در همان شب در مصر به مسجد رفت و در صف اول به نماز ایستاد. از قضا در آن شب عمرو عاص راتب شدیدی عارض شده بود که از التهاب و کسالت آن نتوانسته بود به مسجد برود و خارجه بن حنیفه (حذافه) (۷) را برای ادای نماز به مسجد فرستاده بود و عمرو بن بکر او را به جای عمرو عاص کشت و چون جریان را دانست گفت: «اردت عمرا و اراد الله خارجه» (۸). یعنی: من کشتن عمرو را خواستم و خدا کشتن خارجه را. اما عبد الرحمان بن ملجم مرادی در روز بیستم ماه شعبان سال ۴۰ هجری به کوفه آمد. گویند چون علی علیه‌السلام از آمدنش با خبر شد فرمود: آیا رسید؟ همانا جز آن چیزی بر عهده من نمانده و اکنون هنگام آن است. ابن ملجم در خانه اشعث بن قیس فرود آمد و یک ماه در خانه او ماند و هر روز، با تیز کردن شمشیر خود را آماده می‌کرد. (۹) در آنجا با دختری به نام قطام، که او نیز از خوارج بود، مواجه شد و عاشق او گردید. طبق نقل مسعودی، قطام دختر عموی ابن ملجم بود و پدر و برادرش در واقعه نهروان کشته شده بودند. قطام از زیباترین دختران کوفه بود و چون ابن ملجم او را دید همه چیز را فراموش کرد و رسماً از وی خواستگاری نمود. (۱۰) قطام گفت: من با کمال میل تو را به همسری خود می‌پذیرم مشروط بر اینکه مهریه مرا مطابق میل من قرار دهی. عبد الرحمان گفت: بگو بدانم مقصودت چیست؟ قطام که عاشق را تسلیم دید، مهر را سنگین کرد و گفت: سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب. ابن ملجم: تصور نمی‌کنم مرا بخواهی و آن وقت قتل علی را به من پیشنهاد کنی! قطام: تو سعی کن او را غافلگیر کنی. در آن صورت، اگر او را بکشی هر دو انتقام خود را گرفتاریم و روزگار خوشی خواهیم داشت و اگر در این راه کشته شوی جزای اخروی و آنچه خداوند برای تو ذخیره کرده است از نعمت‌های این جهان بهتر و پایدارتر است. ابن ملجم: بدان که من جز برای این کار به کوفه نیامده‌ام. (۱۱) شاعر در باره مهریه قطام گفته است: فلم ار مهرا ساقه ذو سماحه کمهر قطام من فصیح و اعجم ثلاثه آلاف و عبد وقینه و قتل علی بالحسام المصمم فلا مهر اعلی من علی و ان علا- و لا قتل الا دون قتل ابن ملجم (۱۲) من ندیدم مهری را که صاحب کرمی، اعم از عرب و عجم، آن را عهده دار شود مثل مهر قطام و آن عبارت بود از سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب علیه‌السلام به تیغ تیز برنده. و هیچ مهری گرانتر از علی علیه‌السلام نیست هرچند گرانمایه باشد و هیچ جنایتی بدتر از جنایت ابن ملجم نخواهد بود. قطام گفت: من جمعی را از قبیله خود با تو همراه می‌کنم که تو را در این باره یاری دهند و همین کار راهم کرد و مرد دیگری از خارجیان کوفه به نام وردان بن مجالد از همان قبیله تیم الرباب را با وی همراه ساخت. ابن ملجم که مصمم به قتل علی علیه‌السلام بود با یکی از خوارج به نام شیب بن بجره که از قبیله اشجع بود ملاقات کرد و به او گفت: آیا طالب شرف دنیا و آخرت هستی؟! پرسید: منظورت چیست؟ گفت: به من در قتل علی بن ابی طالب کمک کن. شیب گفت: مادرت به عزایت بنشیند، مگر تو از خدمات و سوابق و فداکاری‌های علی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع نداری؟ ابن ملجم گفت: وای بر تو، مگر نمی‌دانی که او قاتل به حکمیت مردم در کلام خدا شد و برادران نماز گزار ما را به قتل رساند؟ بنابراین، به انتقام برادران دینی خود، او را خواهیم کشت. (۱۳) شیب پذیرفت و ابن ملجم شمشیری تهیه کرد و آن را با زهری مهلک آب داد و سپس در موعد مقرر به

مسجد کوفه آمد. آن دو در آنجا با قظام، که در روز جمعه سیزدهم ماه رمضان معتکف بود، ملاقات کردند و او به آن دو گفت که مجاشع بن وردان بن علقمه نیز داوطلب شده است که با آنان همکاری کند. چون هنگام عمل فرا رسید قظام سرهای آنان را با دستمال‌های حریر بست و هر سه شمشیرهای خود را به دست گرفتند و شب را با کسانی که در مسجد می‌ماندند به سر بردند و در مقابل یکی از درهای مسجد که معروف به «باب السده» بود نشستند. (۱۴)

پی‌نوشتها

۱ - دینوری در الاخبار الطوال (ص ۳۱۲) نام برک بن عبد الله را نزال بن عامر و نام عمرو بن بکر را عبد الله بن مالک صیداوی نوشته است و مسعودی در مروج الذهب (ج ۲، ص ۳۲۴) برک بن عبد الله را حجاج بن عبد الله صریمی ملقب به برک و عمرو بن بکر را زادویه نوشته است. ۲ - دینوری در الاخبار الطوال (ص ۳۱۲) نام برک بن عبد الله را نزال بن عامر و نام عمرو بن بکر را عبد الله بن مالک صیداوی نوشته است و مسعودی در مروج الذهب (ج ۲، ص ۳۲۴) برک بن عبد الله را حجاج بن عبد الله صریمی ملقب به برک و عمرو بن بکر را زادویه نوشته است. ۳ - مقاتل الطالبيين، ص ۹۲ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۰۷۳۱ - تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۸ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۹۱ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۶۱. ۵ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۱۱. ۶ - مقاتل الطالبيين، ص ۰۳ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۱۱. ۷ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲. ۸ - همان، ج ۲، ص ۲۱۳. ۹ - همان، ج ۲، ص ۲۱۳. ۱۰ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۴. ۱۱ - الاخبار الطوال، ص ۳۱۲ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۴. ۱۲ - الاخبار الطوال، ص ۴۱۲ کشف الغمة، ج ۱، ص ۲۸۵ مقاتل الطالبيين، ص ۷۳. مسعودی در مروج الذهب (ج ۲، ص ۴۲۴) دو بیت اخیر را به ابن ملجم نسبت داده است. ۱۳ - کشف الغمة، ج ۱، ص ۱۷۵. ۱۴ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۴ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۸ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۱۱ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۹۱ مقاتل الطالبيين، ص ۲۳ البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۵۲۳ الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۸۲ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۶۱.

۱۵ - زمان و مکان و چگونگی شهادت حضرت علی علیه‌السلام

زمان و مکان و چگونگی شهادت

ابن ملجم که مصمم به قتل علی - علیه‌السلام بود با یکی از خوارج به نام شیب بن بجره که از قبیله اشجع بود ملاقات کرد و به او گفت: آیا طالب شرف دنیا و آخرت هستی؟ پرسید: منظورت چیست؟ گفت: به من در قتل علی بن ابی طالب کمک کن. شیب گفت: مادرت به عزایت بنشیند، مگر تو از خدمات و سوابق و فداکاری‌های علی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع نداری؟ ابن ملجم گفت: وای بر تو، مگر نمی‌دانی که او قائل به حکمیت مردم در کلام خدا شد و برادران نمازگزار ما را به قتل رساند؟ بنابراین، به انتقام برادران دینی خود، او را خواهیم کشت. (۱) شیب پذیرفت و ابن ملجم شمشیری تهیه کرد و آن را با زهری مهلک آب داد و سپس در موعد مقرر به مسجد کوفه آمد. آن دو در آنجا با قظام، که در روز جمعه سیزدهم ماه رمضان معتکف بود، ملاقات کردند و او به آن دو گفت که مجاشع بن وردان بن علقمه نیز داوطلب شده است که با آنان همکاری کند. چون هنگام عمل فرا رسید قظام سرهای آنان را با دستمال‌های حریر بست و هر سه شمشیرهای خود را به دست گرفتند و شب را با کسانی که در مسجد می‌ماندند به سر بردند و در مقابل یکی از درهای مسجد که معروف به «باب السده» بود نشستند. (۲)

امام علیه‌السلام در شب شهادت

امام - علیه‌السلام در ماه رمضان آن سال پیوسته از شهادت خود خبر میداد. حتی در یکی از روزهای میانی ماه، هنگامی که بر فراز منبر بود، دسته محاسن شریفش کشید و فرمود: «شقیترین مردم این موها را با خون سرم رنگین خواهد کرد.» همچنین فرمود: ماه رمضان فرا رسید و آن سرور ماه‌هاست. در این ماه در وضع حکومت دگرگونی پدید می‌آید. آگاه باشید که شما در این سال در یک صف (بدون امیر) حج خواهید کرد و نشانه‌اش این است که من در میان شما نیستم. (۳) اصحاب آن حضرت می‌گفتند: او با این سخن خبر از مرگ خود می‌دهد ولی آن را درک نمی‌کنیم. (۴) به همین جهت، آن حضرت در روزهای آخر عمر خود، هر شب به منزل یکی از فرزندان خود میرفت. شبی را در نزد فرزندش حسن علیه‌السلام و شبی در نزد فرزندش حسین - علیه‌السلام و شبی در نزد دامادش عبد الله بن جعفر شوهر حضرت زینب - علیها السلام - افطار می‌کرد و بیش از سه لقمه غذا تناول نمی‌فرمود. یکی از فرزندان سبب کم خوردن وی را پرسید. امام - علیه‌السلام فرمود: «امر خدا می‌آید و من می‌خواهم شکم تهی باشد. یک شب یا دو شب بیشتر نمانده است.» پس در همان شب ضربت خورد. (۵) در شب شهادت افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود. در هنگام افطار سه لقمه غذا خورد و سپس به عبادت پرداخت و از اول شب تا صبح در اضطراب و تشویش بود. گاهی به آسمان نگاه می‌کرد و حرکات ستارگان را در نظر می‌گرفت و هرچه طلوع فجر نزدیکتر میشد تشویش و ناراحتی آن حضرت بیشتر میشد و می‌فرمود: «به خدا قسم، نه من دروغ می‌گویم و نه آن کسی که به من خبر داده دروغ گفته است؛ این است شبی که مرا وعده شهادت داده‌اند.» (۶) این وعده را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وی داده بود. علی - علیه‌السلام خود نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پایان خطبه‌ای که در فضیلت و احترام ماه رمضان بیان فرمود: گریه کرد. عرض کردم: چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: برای سرنوشتی که در این ماه برای تو پیش می‌آید: «کافی بک و انت تصلی لربک و قد انبعث اشقی الاولین و الآخرین شقیق عاقر ناقه ثمود فضر بک ضربه علی فرقک فحضب منها لحتیک» (۷). یعنی: گویا می‌بینم که تو مشغول نماز هستی و شقی‌ترین مردم جهان، همتای کشنده ناقه ثمود، قیام می‌کند و ضربتی بر فرق تو فرود می‌آورد و محاسنت را با خون رنگین می‌سازد. بالاخره آن شب هولناک به پایان رسید و علی - علیه‌السلام در تاریکی سحر برای ادای نماز صبح به سوی مسجد حرکت کرد. مرغابیانی که در خانه بودند در پی او رفتند و به جامه‌اش آویختند. بعضی خواستند آنها را از او دور سازند. فرمود: «دعوهن فانهن صوائح تتبعها نوائح» یعنی: آنها را به حال خود بگذارید که فریاد کنندگانی هستند که نوحه گرانی در پی دارند. (۸) امام حسن - علیه‌السلام گفت: این چه فال بدی است که می‌زنی؟ فرمود: ای پسر، فال بد نمی‌زنم، لیکن دل من گواهی می‌دهد که کشته خواهم شد. (۹) ام کلثوم از گفتار امام - علیه‌السلام پریشان شد و عرض کرد: دستور بفرمایید که جعه‌به مسجد برود و با مردم نماز بگذارد. حضرت فرمود: از قضای الهی نمی‌توان گریخت. آن گاه کمر بند خود را محکم بست و در حالی که این دو بیت را زمزمه می‌کرد عازم مسجد شد. اشد حیا زیمک للموت و لا تجزع من الموت فان الموت لافیک اذا حل بوادیک (۱۰) کمر خود را برای مرگ محکم ببند، زیرا مرگ تو را ملاقات خواهد کرد. و از مرگ، آن گاه که به سوی تو در آید، جزع و فریاد مکن. امام - علیه‌السلام وارد مسجد شد و به نماز ایستاد و تکبیر افتتاح گفت و پس از قرائت به سجده رفت. در این هنگام ابن ملجم در حالی که فریاد می‌زد: «الله الحکم لا لک یا علی»، با شمشیر زهر آلود ضربتی بر سر مبارک علی - علیه‌السلام وارد آورد. از قضا این ضربت بر محلی اصابت کرد که سابقاً شمشیر عمرو بن عبدود بر آن وارد شده بود (۱۱) و فرق مبارک آن حضرت را تا پیشانی شکافت. مرحوم شیخ طوسی در «امالی» حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا - علیه‌السلام از پدران گرامیش از امام سجاد - علیه‌السلام نقل می‌کند: ابن ملجم در حالی که علی - علیه‌السلام در سجده بود، ضربتی بر فرق مبارک آن حضرت وارد ساخت. (۱۲) مفسر معروف شیعه ابوالفتوح رازی در تفسیر خود نقل می‌کند: علی - علیه‌السلام در نخستین رکعت از نمازی که ابن ملجم او را ضربت زد، یازده آیه از سوره انبیاء را تلاوت کرد. (۱۳) دانشمند معروف اهل تسنن سبط ابن جوزی مینویسد: هنگامی که امام در محراب قرار گرفت چند نفر به او حمله کردند و ابن ملجم ضربتی بر آن حضرت فرود آورد (۱۴) و بلافاصله با همراهانش

گریختند. خون از سر علی - علیه‌السلام در محراب جاری شد و محاسن شریفش را رنگین کرد. در این حال آن حضرت فرمود: «فرت و رب الكعبة»: به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم. سپس این آیه را تلاوت فرمود: منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارۃ اخری. (۱۵) علی - علیه‌السلام وقتی ضربت خورد فریاد زد: او را بگیرید. مردم از پی ابن ملجم شتافتند و کسی به او نزدیک نمیشد مگر آنکه او را با شمشیر خود میزد. پس قثم بن عباس پیش تاخت و او را بغل گرفت و به زمین کوبید. چون او را به نزد علی - علیه‌السلام آوردند، به او گفت: پسر ملجم؟ گفت: آری. وقتی حضرت ضارب را شناخت به فرزندش حسن فرمود: مواظب دشمنت باش، شکمش را سیر و بندش را محکم کن. پس اگر مردم او را به من ملحق کن تا در نزد پروردگرم با او احتجاج کنم و اگر زنده ماندم یا او را میبخشم یا قصاص میکنم. (۱۶) حسنین - علیهما السلام - به اتفاق بنی هاشم، علی - علیه‌السلام را در گلیم گذاشتند و به خانه بردند. بار دیگر ابن ملجم را به نزد آن حضرت آوردند. امیرالمؤمنین - علیه‌السلام به او نگریست و فرمود: اگر من مردم او را بکشید، چنان که مرا کشته، و اگر سالم ماندم خواهم دید که رای من در باره او چیست. فرزند مرادی گفت: من این شمشیر را به هزار درهم خریده‌ام و به هزار درهم دیگر زهر داده‌ام. پس اگر مرا خیانت کند حق تعالی او را هلاک گرداند. (۱۷) در این موقع ام کلثوم به او گفت: ای دشمن خدا، امیرالمؤمنین را کشتی؟ آن ملعون گفت: امیرالمؤمنین را نکشته‌ام، بلکه پدر تو را کشته‌ام. ام کلثوم گفت: امیدوارم که آن حضرت از این جراحت شفا یابد. ابن ملجم باز با وقاحت گفت: میبینم که برایش گریان خواهی بود. والله که من او را ضربتی زده‌ام که اگر آن را در میان اهل زمین قسمت کنند همه را هلاک کند. (۱۸) قدری شیر برای آن حضرت آوردند. کمی از آن شیر را نوشید و فرمود: به زندانی خود نیز از این شیر بدهید و او را اذیت نکنید. هنگامی که امام - علیه‌السلام ضربت خورد پزشکان کوفه به بالین وی گرد آمدند. در بین آنان از همه ماهرتر اثیر بن عمرو بود که جراحات را معالجه می‌کرد. وقتی او زخم را دید دستور داد شش گوسفندی را که هنوز گرم است برای او بیاورند. سپس رگی از آن بیرون آورد و در محل ضربت قرار داد و آن گاه که آن را بیرون آورد گفت: یا علی وصیت‌های خود را بکن، زیرا این ضربت به مغز رسیده و معالجه مؤثر نیست. در این هنگام امام - علیه‌السلام کاغذ و دواتی خواست و وصیت خود را خطاب به دو فرزندش حسن و حسین - علیهما السلام - نوشت.

پی نوشتها

۱ - کشف الغمۃ، ج ۱، ص ۱۷۵. ۲ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۴ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۸ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۱۱ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۹۱ مقاتل الطالیین، ص ۲۳ البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۵۲۳ الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۸۲ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۶۱. ۳ - ارشاد مفید، ص ۱۵۱ (چاپ اسلامی)؛ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۳۶۱. ۴ - ارشاد مفید، ص ۱۵۱ (چاپ اسلامی)؛ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۴۶۱ کشف الغمۃ، ج ۱، ص ۱۸۵. ۶ - روضه الواعظین، ج ۱، ص ۴۶۱. ۷ - عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۹۲، (چاپ قم). ۸ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲ ارشاد، ص ۲۵۶ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۵۶۱ مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۲۴. ۹ - کشف الغمۃ، ج ۱، ص ۴۸۵. ۱۰ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۲۴ مقاتل الطالیین، ص ۱۳. ۱۱ - کشف الغمۃ، ج ۱، ص ۴۸۵. ۱۲ - بحار الانوار، نقل از امالی، ج ۹، ص ۵۶ (طبع قدیم). ۱۳ - تفسیر ابو الفتوح رازی، ج ۴، ص ۵۲۴. ۱۴ - تذکره الخواص، ص ۷۷۱ (چاپ نجف). ۱۵ - سوره طه، آیه ۵۵: شما را از خاک آفریدیم و در آن بازتان می‌گردانیم و بار دیگر از آن بیرونتان می‌آوریم. ۱۶ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲. ۱۷ - کشف الغمۃ، ج ۱، ص ۶۸۵ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۸۱. ۱۸ - مقاتل الطالیین، ص ۶۳ الاخبار الطوال، ص ۴۱۲ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۴۲ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۹۶۱ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۸ عقد الفرید، ج ۴، ص ۹۵۳ کشف الغمۃ، ج ۱، ص ۶۸۵. فروغ ولایت ص ۳۳۷ آیت الله شیخ جعفر سبحانی

۱۶_ ابن ملجم و انگیزه هایش

ابن ملجم و انگیزه هایش

مجموع روایت‌هایی که مورخان نخستین درباره شهادت امیر مؤمنان آورده‌اند، و شیعه و اهل سنت آن را در کتاب‌های خویش نقل کرده‌اند نشان می‌دهد که علی (ع) با توطئه خوارج به شهادت رسید. این روایتها را با اندک اختلاف در کتابهایی چون تاریخ طبری، تاریخ یعقوبی، ارشاد مفید، طبقات ابن سعد، نوشته بلاذری و واقدی می‌توان یافت. و حاصل آن گفته‌ها این است که پس از پایان یافتن جنگ نهروان، دست‌های از خوارج گرد آمدند و بر کشته‌های خود می‌گریستند، و آنان را به پارسائی و عبادت وصف می‌کردند. آنگاه گفتند این فتنه‌ها که پدید آمد از سه تن برخاسته است: علی، عمرو پسر عاص و معاویه. تا این سه تن زنده‌اند کار مسلمانان راست نخواهد شد. و سه تن از آن جمع کشتن این سه تن را به عهده گرفتند. عبد الرحمن پسر ملجم از بنی مراد کشتن علی را به عهده گرفت. برک پسر عبد الله از بنی تمیم کشتن معاویه را، و عمرو بن بکر از بنی تمیم کشتن عمرو پسر عاص را. چه وقت این کار را انجام دهند؟ گفتند در ماه رمضان اینان به مسجد می‌آیند و باید در آن ماه به کار پرداخت و شب یازدهم یا سیزدهم یا هفدهم ماه رمضان و یا چنانکه میان شیعه مشهور است شب نوزدهم آن ماه را معین کردند، چرا که در این شب این سه تن از آمدن به مسجد ناچارند. آنکه مامور کشتن عمرو عاص بود دیگری را که آن شب جای او به نماز رفته بود کشت. و آنکه بر معاویه ضربت زد شمشیرش به ران او رسید و زخمی شد و با خوردن دارو از مرگ رهید. اما پسر ملجم نیت پلید خود را عملی کرد. آیا به راستی داستان چنین بوده است؟ باید گفت جای تردید است و از آغاز، نشان ساختگی بودن در آن آشکار است. پنداری داستاننویسی ماهر آنرا نوشته است. در ماه رمضان این هر سه تن به مسجد می‌آیند و شب نوزدهم آمدن آنان به مسجد حتمی است. در اینکه علی (ع) در این شب به دست پسر ملجم ضربت خورد تردیدی نیست. اما آنکه برای کشتن عمرو عاص رفت چرا مردی خارجه نام را به جای او کشت؟ آیا عمرو برای وی ناشناس بود و نتوانست او را تشخیص دهد؟ چرا آن شب عمرو به مسجد نیامد؟ آیا کسی او را از توطئه آگاه کرده بود؟ آنچه به نظر درست تر می‌آید این است که ریشه این توطئه را باید نخست در کوفه، سپس در دمشق جستجو کرد. چنانکه نوشته شد معاویه می‌دانست تا علی زنده است دستیابی به خلافت برای او ممکن نیست. اشعث پسر قیس نیز چنانکه اشارت شد با علی (ع) یکدل نبود. ابن ابی الدنیا که در سال ۱۸۲ هجری قمری در گذشته و نوشته او پیش از طبری و یعقوبی است در کتاب مقتل ال امام امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب به اسناد خود از عبد الغفار پسر قاسم انصاری چنین آورده‌است: «از بسیاری شنیدم ابن ملجم شب را نزد اشعث بود و چون سحرگاه شد بدو گفت صبح آشکار شد.» اگر آن سه تن با یکدیگر چنان قراری گذاشته بودند، چرا باید پسر ملجم با اشعث شب را در مسجد به سر برد و با او گفتگو کند. آیا می‌توان پذیرفت آنکه می‌خواهد مخفیانه علی را بکشد، راز خود را با دیگری (آنهم با اشعث) در میان نهد. بلاذری در کتاب انساب الاشراف آورده است: گفته‌اند پسر ملجم شب را نزد اشعث بن قیس بود و با وی آهسته سخن می‌گفت تا آنکه اشعث او را گفت: - «برخیز که بامداد تو را شناساند.» (۱) حجر بن عدی چون گفته او را شنید گفت: «ای یک چشم او را کشتی (۲)». نیز نوشته‌اند، بامداد آن روز که پسر ملجم، علی را ضربت زد، اشعث پسر خود را به خانه علی فرستاد و گفت بنگر در چه حالی است. او رفت و بازگشت و گفت چشم‌هایش به سرش فرو رفته. اشعث گفت: - «به خدا چشمان کسی است که آسیب به مغز او رسیده.» (۳) من نمی‌خواهم همانند تاریخ نویس معاصر اباضی، شیخ سلیمان یوسف بن داود، بگویم خوارج یاران علی بودند، و در کشتن او شرکت نداشتند و قبیله بنی مراد که ابن ملجم از آنان بود در شمار خوارج نیست، و داستان پسر ملجم و آن دو تن دیگر بر ساخته قصه پردازان معاویه است تا حقیقت را بر مردم نهران سازند. بر چند جای کتاب او، هم در حضور وی در الجزیره خرده گرفتیم و هم در نامه بدو نوشتیم. اما اگر کسی بگوید توطئه شهادت علی (ع) چنانکه بر زبانها افتاده است نیست، گفته‌اش را چندان دور از حقیقت

نمیدانم. باز هم می‌گویم جای این احتمال هست که به اصطلاح اگر سر این نخ را بگیریم و پیش برویم، به اشعث در کوفه و از آنجا به دمشق برسیم. پیش از این نوشتیم اشعث با علی دلی خوش نداشت. چون علی (ع) دست او را از حکومت بر مردم کنده باز داشته بود، نیز در منبر وی را منافق پسر کافر خواند. شهرستانی در ملل و نحل نویسد: «اشعث از همه آنان که بر علی شوریدند سختتر بود و از دین برون رفته تر.» (۴)

پی نوشتها

۱. فضح الصبح فلانا، او را آشکارا کرد. ۲. انساب الاشراف، ص ۳۹۴. ۳. مقتل ال امام امیر المؤمنین، ص ۷۳، طبقات، ابن سعد، ج ۳، ص ۷۳. ۴. الملل و النحل، ج ۱، ص ۷۱.

۱۷ - قطام افسانه یا واقعیت

قطام افسانه یا واقعیت

ابن ملجم در خانه اشعث بن قیس فرود آمد و یک ماه در خانه او ماند و هر روز، با تیز کردن شمشیر خود را آماده می‌کرد. (۱) در آنجا با دختری به نام قطام، که او نیز از خوارج بود، مواجه شد و عاشق او گردید. طبق نقل مسعودی، قطام دختر عموی ابن ملجم بود و پدر و برادرش در واقعه نهروان کشته شده بودند. قطام از زیباترین دختران کوفه بود و چون ابن ملجم او را دید همه چیز را فراموش کرد و رسماً از وی خواستگاری نمود. (۲) قطام گفت: من با کمال میل تو را به همسری خود می‌پذیرم مشروط بر اینکه مهریه مرا مطابق میل من قرار دهی. عبدالرحمان گفت: بگو بدانم مقصودت چیست؟ قطام که عاشق را تسلیم دید، مهر را سنگین کرد و گفت: سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب. ابن ملجم: تصور نمی‌کنم مرا بخواهی و آن وقت قتل علی را به من پیشنهاد کنی! قطام: تو سعی کن او را غافلگیر کنی. در آن صورت، اگر او را بکشی هر دو انتقام خود را گرفته‌ایم و روزگار خوشی خواهیم داشت و اگر در این راه کشته شوی جزای اخروی و آنچه خداوند برای تو ذخیره کرده است از نعمت‌های این جهان بهتر و پایدارتر است. ابن ملجم: بدان که من جز برای این کار به کوفه نیامده‌ام. (۳) شاعر در باره مهریه قطام گفته است: فلم ار مهرا ساقه ذو سماحة كمهر قطام من فصیح و اعجم / ثلاثة آلاف و عبد و قینه و قتل علی بالحسام المصمم / فلالمهر اعلی من علی و ان علا و لا قتل الا دون قتل ابن ملجم (۴). من ندیدم مهری را که صاحب کرمی، اعم از عرب و عجم، آن را عهده دار شود مثل مهر قطام و آن عبارت بود از سه هزار درهم و یک غلام و یک کنیز و قتل علی بن ابی طالب علیه‌السلام به تیغ تیز برنده. و هیچ مهری گرانتر از علی علیه‌السلام نیست هرچند گرانمایه باشد و هیچ جنایتی بدتر از جنایت ابن ملجم نخواهد بود. قطام گفت: من جمعی را از قبیله خود با تو همراه می‌کنم که تو را در این باره یاری دهند و همین کار را هم کرد و مرد دیگری از خارجیان کوفه به نام وردان بن مجالد از همان قبیله تیم الرباب را با وی همراه ساخت.

پی نوشتها

۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳. ۲ - مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۴. ۳ - الاخبار الطوال، ص ۳۱۲ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۴. ۴ - الاخبار الطوال، ص ۴۱۲ کشف الغمّه، ج ۱، ص ۲۸۵ مقاتل الطالبیین، ص ۷۳. مسعودی در مروج الذهب (ج ۲، ص ۴۲۴) دو بیت اخیر را به ابن ملجم نسبت داده است.

۱۸ - وصیت علی علیه‌السلام

وصیت آقا امیر المومنین

این وصیت، گرچه خطاب به حسنین - علیهما السلام - است ولی در حقیقت برای تمام بشر تا پایان عالم است. این وصیت را عده‌ای از محدثان و مورخان که قبل از مرحوم سید رضی و بعد از او می‌زیسته‌اند با ذکر سند نقل کرده‌اند. (۱) البته اصل وصیت بیشتر از آن است که مرحوم سید رضی در نهج البلاغه آورده است. اینک قسمتی از آن را می‌آوریم: اوصیکما بتقوی الله و ان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما و لا تأسفا علی شیء منها زوی عنکما و قولاً بالحق و اعمالاً للاجر و کوناً للظالم خصماً و للمظلوم عوناً. شما را به تقوی و ترس از خدا سفارش میکنم و اینکه در پی دنیا نباشید، گرچه دنیا به سراغ شما آید و بر آنچه از دنیا از دست میدهد تأسف مخورید. سخن حق را بگویید و برای اجر و پاداش (الهی) کار کنید و دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید. اوصیکما و جمیع ولدی و اهلی و من بلغه کتابی بتقوی الله و نظم امرکم و صلاح ذات بینکم، فانی سمعت جدکم صلی الله علیه و آله و سلم یقول: «صلاح ذات البین افضل من عامه الصلاة و الصیام». من، شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیتنامه‌ام به آنان می‌رسد به تقوی و ترس از خداوند و نظم امور خود و اصلاح ذات البین سفارش میکنم، زیرا که من از جد شما صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: اصلاح میان مردم از یک سال نماز و روزه برتر است. الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم و لا یضیعوا بحضرتکم. والله الله فی جیرانکم فانهم وصیة نبیکم. ما زال یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم. خدا را خدا را در مورد یتیمان؛ نکند که گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند؛ نکند که در حضور شما، در اثر عدم رسیدگی از بین بروند. خدا را خدا را که در مورد همسایگان خود خوشرفتاری کنید، چرا که آنان مورد توصیه و سفارش پیامبر شما هستند. وی همواره نسبت به همسایگان سفارش می‌فرمود: تا آنجا که ما گمان بردیم به زودی سهمیه‌ای از ارث برایشان قرار خواهد داد. و الله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم. و الله الله فی الصلاة فانها عمود دینکم. و الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتهم فانه ان ترککم لم تناظروا. خدا را خدا را در توجه به قرآن؛ نکند که دیگران در عمل به آن از شما پیشی گیرند. خدا را خدا را در مورد نماز، که ستون دین شماست. خدا را خدا را در مورد خانه پروردگارتان؛ تا آن هنگام که زنده هستید آن را خالی نگذارید، که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی‌شوید و بلائی الهی شما را فرا می‌گیرد. والله الله فی الجهاد باموالکم و انفسکم و السننکم فی سبیل الله. و علیکم بالتواصل و التبادل و ایاکم و التدابر و التقاطع. لا تترکوا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فیولی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یتستجاب لکم. خدا را خدا را در مورد جهاد با اموال و جانها و زبان‌های خویش در راه خدا. و بر شما لازم است که پیوندهای دوستی و محبت را محکم کنید و بذل و بخشش را فراموش نکنید و از پشت کردن به هم و قطع رابطه برحذر باشید. امر به معروف و نهی از منکر را ترک مکنید که اشرار بر شما مسلط می‌شوند و سپس هرچه دعا کنید مستجاب نمی‌گردد. سپس فرمود: ای نوادگان عبد المطلب، نکند که شما بعد از شهادت من دست خود را از آستین بیرون آورید و در خون مسلمانان فرو برید و بگویید امیر مؤمنان کشته شد و این بهانه‌ای برای خونریزی شود... الا لا تقتلن بی الا قاتلی. انظروا اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربةً بضربةً، و لا تمثلوا بالرجل، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: «ایاکم و المثله و لو بالکلب العقور». (۲) آگاه باشید که به قصاص خون من تنها قاتلم را باید بکشید. بنگرید که هرگاه من از این ضربت جهان را بدرود گفتم او را تنها یک ضربت بزنید تا ضربتی در برابر ضربتی باشد. و زنهار که او را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضای او را نبرید)، که من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «از مثله کردن پرهیزید، گرچه نسبت به سگ گزنده باشد.»

پی نوشتها

۴، ص ۱۴۱، کافی، ج ۷، ص ۱۵، در مروج الذهب، (ج ۲، ص ۵۲۴) قسمتی از آن نقل شده است؛ مقاتل الطالبيين، ص ۸۳. ۲ - نهج البلاغه، نامه شماره ۷۴.

۱۹_ داستانهای از امام علی علیه السلام

یکانگی نور پیامبر (صلی الله علیه و اله) با علی علیه السلام

ابن عباس گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که علی علیه السلام فراز آمد، تا چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت افتاد به رویش لبخندی زد و فرمود: مرحبا به آن که که خداوند او را پیش از هر چیز آفرید؛ خداوند پیش از هر چیز نوری آفرید و آن را دو نیم کرد، از نیم مرا و از نیم دیگر علی را آفرید، پس همه چیز از نور من و نور علی پدید آمده است، ما تسبیح خدا کردیم و فرشتگان نیز تسبیح کردند، و ما تکبیر گفتیم و فرشتگان نیز تسبیح کردند، و ما تکبیر گفتیم و فرشتگان نیز تسبیح گفتند، و این تسبیح و تکبیر آنان به آموزش من و علی بود. (۱) امام کاظم علیه السلام فرمود: خدای بزرگ نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را از اختراع و نور عظمت و جلال خویش آفرید. چون خواست محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بیافریند آن نور را دو نیم کرد، از نیم اول محمد صلی الله علیه و آله و سلم را و از نیم دیگر علی علیه السلام را آفرید، و از آن نور هیچ کس دیگر را نیافرید. (۲) در حدیثی آمده: فاطمه علیهما السلام عرضه داشت: ای رسول خدا! ندیدم درباره علی چیزی بگویی. فرمود: علی جان من است، مگر دیده‌ای که کسی درباره خود چیزی بگوید (...؟! ۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نمایندگان ثقیف فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست یا نماز می‌خوانید و زکات می‌پردازید یا آنکه مردی را به نزدتان گسیل می‌دارم که به منزله جان من است. (۴) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره برخی از یارانش پرسش کردند و حضرت پاسخ داد؛ کسی گفت: پس علی چه. فرمود: تو از مردم پرسیدی و از خودم که پرسیدی (۵) (یعنی علی علیه السلام به منزله خود من است و هر شناختی که از من دارید علی نیز همان گونه است). رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام مباحله با نصاری نجران فرمود: خداوند! این علی، جان من است و او نزد من با جانم برابر است، خداوند! این فاطمه برترین زن جهان است. خداوند! اینها (حسن و حسین) دو فرزند و دو نوه من اند، من در جنگم با هر که با آنان در جنگ است، و در صلح و سازش با هر که با آنان در صلح و سازش است. (۶) امام صادق علیه السلام فرمود: در جنگ احد هنگامی که همه از اطراف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گریختند، حضرت رو به آنان کرده، می‌فرمود: من محمدم، من رسول خدایم، من کشته نشده‌ام و نمرده‌ام. فلانی و فلانی متوجه او شده، گفتند: اینک که گریخته‌ایم نیز ما را به فسوس و مسخره گرفته است! آن گاه تنها علی علیه السلام و ابودجاجة سماک بن خرشه (رحمة الله) با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایدار ماندند، پیامبر او را فرا خواند و فرمود: ای ابودجاجة! تو هم باز گرد که بیعتم را از تو برداشتم؛ اما علی بماند زیرا او از من است و من از اویم. ابودجاجة بازگشت و در برابر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نشست و در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود گفت: نه! هرگز! به خدا سوگند (نمی‌روم)؛ و سر به آسمان برداشت و گفت: نه، به خدا سوگند، من دست از بیعت خود نمی‌کشم، من با شما بیعت کرده‌ام، پس به سوی چه کسی باز گردم ای رسول خدا؟ به سوی همسری که می‌میرد، یا خانه‌ای که ویران می‌شود، و دارایی‌ای که پایان می‌پذیرد و اجلی که نزدیک شده است؟ در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حال او رقت آورد. ابودجاجة به کارزار ادامه داد تا زخمها او را از پای در آورد و در گوشه‌ای افتاد و علی علیه السلام در گوشه دیگر بود، چون او از پای در افتاد علی علیه السلام او را به دوش گرفت و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد (... ۷) علی علیه السلام فرمود: در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون پاره تن او بودم، مردم به من مانند ستاره‌ای در افق آسمان می‌نگریستند، سپس روزگار مرا فرود آورد تا آنکه فلانی و

فلانی را با من برابر ساختند، سپس مرا با پنج نفر برابر کردند که برترین آنها عثمان بود!! گفتیم: ای اندوه! اما روزگار به این هم بسنده نکرد و از قدر من آنقدر کاست که مرا با پسر هند «معاویه» برابر ساخت! (۸)

توصیف علی (ع) از زبان پیامبر (ص)

روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم، سواره بیرون آمد در حالی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام همراه او پیاده می‌رفت. فرمود: یا ابالحسن! یا سواره بیا یا برگرد؛ زیرا خداوند مرا امر کرده که هر گاه سواره‌ام تو هم سوار شوی و پیاده باشی، هر گاه پیاده‌ام و بنشینم، چون نشسته‌ام، مگر در حدی از حدود الهی که به ناچار نشست و برخاست کنی؛ خداوند به من کرامتی نداده، مگر آنکه مثل آن را به تو عطا فرموده است؛ مرا به نبوت اختصاص داده و تو را در آن ولی (سرپرست امت) قرار داده، تا حدودش را به پا داری و در سختی امورش قیام نمایی؛ قسم به خدایی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم را به حق به نبوت برانگیخته، هر که تو را انکار کند به من ایمان نیاورده، و هر که به تو کفر بورزد ایمان به خدا نیاورده است؛ فضل تو از فضل من و فضل من برای تو و آن فضل پروردگار است و این است معنی قول خداوند: «قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفر حوا هو خیر مما یجمعون» (۹)؛ «ای پیامبر! به مردم بگو شما به فضل و رحمت خدا شادمان شوید که آن از ثروتی که اندوخته می‌کنید، بهتر است.» فضل خدا، نبوت رسول و رحمتش ولایت علی علیه‌السلام است؛ پس شیعه باید به نبوت و ولایت، خوشحال باشد و این برای آنان بهتر است از آنچه دشمنان از مال و فرزند و اهل در دنیا جمع می‌نمایند؛ قسم به خدا، یا علی! تو خلق نشدی مگر برای پرستش پروردگارت؛ و به تو معالم دین شناخته می‌شود و راه کهنه به تو اصلاح می‌گردد. هر کس از تو گمراه شد، گمراه است و خداوند هدایت نمی‌کند کسی را که ولایت تو ندارد و هدایت به تو نشده است، و این است معنی قول خداوند عزوجل: «وانی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی» (۱۰): «من زیاد آمرزنده‌ام کسی را که بازگردد و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و به راه آید»، یعنی به ولایت تو آید. خداوند مرا امر کرده است که هر حقی که بر من فرض کرده برای تو مقرر کنم؛ حق تو واجب است بر کسی که ایمان آورد؛ اگر تو نبودی حزب الله شناخته نمی‌شد، به تو دشمن خدا شناخته می‌شود، هر که با ولایت تو خدا را ملاقات نکند چیزی ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند این آیه را بر من نازل کرد: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتک» (۱۱): «ای پیامبر! آنچه به تو از خداوند، نازل شد برسان، (که آن ولایت تو یا علی علیه‌السلام بوده است)، اگر آن را نرسانی رسالت او (پروردگار) را انجام نداده‌ای»؛ من پیامبر، اگر ولایت تو را نمی‌رساندم، همه اعمالم از بین می‌رفت؛ هر که خداوند را به غیر ولایت تو ملاقات کند، عملش باطل است و این وعده‌ای است که برایم ثابت شده است؛ و نگویم چیزی را مگر آنکه پروردگار گوید، و آنچه گویم از خداست که درباره تو نازل کرده است. (۱۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و تصویر مظلومیت علی (ع)

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام اگر چه در دوران رسول خدا مورد حسادت و کینه افرادی قرار می‌گرفت، و حتی بعضی از همسران آن حضرت، از ورود علی علیه‌السلام و دیدارش با پیامبر رنج می‌بردند! ولی نبی اعظم با تمام وجود طبق دستور الهی از شخصیت و عظمت مولای متقیان دفاع کرده، و فضائل و مناقب او را به اطلاع مردم می‌رسانید. علی علیه‌السلام در عصر رسول خدا مظلوم نبود، ولی مورد کینه و بغض منافقان قرار داشت، و پیامبر اسلام نیز می‌دانست روزی این کینه‌ها بروز خواهد کرد، و به مرحله عمل خواهد رسید، و در نتیجه چه ظلمها و ستم به علی وارد خواهد شد، و لذا پیوسته در فکر و اندیشه بود، و اشکهایش به صورت مبارکش جاری می‌گشت و در برخی مواقع آینده علی علیه‌السلام را به خودش تصویر می‌فرمود، و اظهار می‌داشت که غاصبان ولایت و بداندیشان منافق چه خواند کرد، و چگونه به خانه او هجوم می‌آورند!! و چه سان فرق مبارکش را با شمشیر مسموم

می‌شکافند، و او چه وظیفه‌ای دارد، و چگونه باید عکس‌العمل نشان دهد... ما در این زمینه به دو مورد از سخنان رسول خدا اشاره می‌نماییم: الف: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراهی علی علیه‌السلام و غلامش انس بن مالک به گردش رفتند، و در باغ‌های مدینه قدم می‌زدند، و به گلها و شکوفه‌ها و فضای سبز طبیعت می‌نگریستند، علی علیه‌السلام اظهار داشت: یا رسول الله! این باغ - اشاره کرد به یکی از باغها - چقدر زیبا و با طراوت است!! پیامبر خدا فرمودند: یا علی! باغ تو در بهشت خیلی زیباتر است، و این باغ در نزد آن هیچ است. انس بن مالک که یکی از دشمنان و بدخواهان امیرالمؤمنین بود، می‌گوید: به همین ترتیب قدم زنان و گردش کنان هفت باغ را تماشا کردیم، و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به هر باغی که می‌رسید، همان جمله را اظهار می‌داشت، و رسول خدا نیز جوابش همان بود که در آغاز فرموده بود. سرانجام پیامبر عزیز اسلام در محل مناسبی توقف کرد، انس می‌گوید: ما نیز در محضر او توقف نمودیم، ناگاه آن حضرت دگرگون گردید و چهره‌اش متغیر شد، و به فکر اخبار و وقایع پس از خود افتاد: «فوضع راسه علی رأس علی و بکی، فقال علی: ما بیکیک یا رسول الله؟! قال (صلی الله علیه و آله و سلم): صغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی» پیامبر سرش را بر سر امیرالمؤمنین گذاشت و شروع به گریه نمود!! علی علیه‌السلام پرسید ای پیامبر خدا چه عاملی باعث گریه شما گردیده است؟ حضرت فرمودند: تصور آن کینه‌ها و بغض‌ها و دشمنی‌هایی که در دل کینه‌توز منافقین برای تو فراهم شده است، آنان آن دشمنی‌ها را به مرحله عمل نمی‌آورند مگر این که من از دنیا بروم. این حدیث می‌رساند که با بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه‌السلام در برابر کینه‌های منافقان و ستم‌های ستمگران بیمه گردیده، ولی پس از وی آنچنان مورد یورش و وحشیانه قرار خواهد گرفت، که تصورش دل پیامبر را می‌سوزاند و اشکهایش را جاری می‌سازد. (۱۳) ب: واقعه‌ای است که در خطبه شعبانیه اتفاق افتاد، و آن در آخرین جمعه ماه شعبان بود، و رسول خدا در مورد عظمت و ارزش ماه مبارک رمضان و تکلیف روزه داران سخن می‌گفت. علی علیه‌السلام از جایش برخاست و سؤال کرد: یا رسول الله! بهترین اعمال در این ماه چیست؟! پیامبر فرمود: اجتناب از کارهای حرام، سپس شروع به گریه کرد! علی علیه‌السلام عرض کرد: یا رسول الله! چرا گریه می‌کنید؟ پیامبر خدا فرمود: «کانی بک و انت تصلی لربک و قد انبعث اشقی الاولین شقیق عاقر ناقة ثمود، فضربک ضربۀ علی قرنک فحضب منها لحیتک» (... ۱۴) گویا می‌بینم تو را در حال نماز بدترین و شقی‌ترین اشخاص (ابن ملجم مرادی لعنه الله علیه) از پی‌کننده «شتر صالح» بر فرق مبارکت شمشیری می‌زند، و با خون آن محاسن سفیدت را رنگین می‌سازد. علی علیه‌السلام پرسید یا رسول الله! آیا دینم سالم می‌ماند، و ضرری از این جهت از شمشیر او نمی‌بینم؟ این حدیث اخلاص و عظمت علی، و شرارت و بداندیشی دشمنان آن حضرت را در بردارد (۱۵).

تزییح علی (ع) با حضرت زهرا علیهماالسلام

جابر بن عبدالله انصاری گفت: «روزی در مسجد به خدمت رسول خدا حاضر بودم، ابوبکر آمد و گفت: یا رسول الله! می‌دانی به تو چقدر محبت دارم و از بهر تو از قوم خود هجرت کردم و مال خود را صرف خدمت تو کردم و بلال را از برای تو آزاد نمودم؛ می‌خواهم فاطمه علیهماالسلام را به تزییح من درآوری! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تا وحی از طرف خداوند نرسد من این کار را نکنم؛ پس از نزد رسول خدا بیرون رفت و در راه، عمر بن خطاب او را دید و احوالش را پرسید؛ ابوبکر گفت: نزد رسول خدا بودم و چنین سخنی به او گفتم و او چنین جوابی داد. عمر به خدمت رسول خدا آمد و احوال خود از هجرت و محبت و اسلام آوردنش را بازگو کرد و تقاضای ازدواج با فاطمه علیهماالسلام را پیش کشید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: من به وحی عمل می‌کنم، تا وحی نباشد فایده‌ای ندارد. عمر گفت: از آنجا بیرون آمدم و علی علیه‌السلام را در راه دیدم. فرمود: کجا بودی؟ گفتم: به خدمت رسول الله برای تقاضای ازدواج با فاطمه علیهماالسلام رفته بودم، ولی رسول خدا به وحی حواله کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: من به خدمت رسول الله رسیدم و پهلوی او نشستم و عرض کردم: یا رسول الله! تو حق مرا می‌دانی و

حق پدرم بر تو را می‌دانی و قرابت من نسبت به خودت و جهاد با دشمنان را می‌شناسی؛ پیامبر تبسمی کرده و فرمود: یا علی علیه‌السلام آیا حاجتی داری؟ عرض کردم: تزویج فاطمه علیهما‌السلام را خواهانم. فرمود: چیزی از درهم و دینار داری؟ عرض کردم: شتر و زرهی دارم. فرمود: از حیوان سواری چاره‌ای نباشد، لکن زره را بفروش و بهای آن را پیش من آور. حضرت فرمود: زره را به بازار بردم و به چهار صد و هشتاد درهم بفروختم و در دامن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ریختم، در حالی که عده‌ای از صحابه حاضر بودند. پیامبر فرمود: خطبه بخوان و من خواندم و پیامبر صحابه را گواه گرفت، بعد فرمود: ای گروه اصحاب من، بدانید که فاطمه علیهما‌السلام را به علی علیه‌السلام به اجازه خدای تعالی دادم؛ جبرئیل به نزد آمد و گفت: خدای تعالی سلام می‌رساند و می‌گوید: فاطمه علیهما‌السلام را به علی علیه‌السلام دو هزار سال پیش از آفریدن آسمانها دادم و خطبه خوان، جبرئیل و حاملین عرش از گواهان بودند... رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مقداری از درهم را به سلمان داد و فرمود: به بازار برو و لباس و مایحتاج خانه را تهیه کن؛ مقداری پول هم به مقداد دادند و فرمودند: برای فاطمه علیهما‌السلام مشک بخر؛ مقداری پول به ابوذر دادند و فرمودند: این مقدار را به ام هانی، خواهر علی علیه‌السلام برسان تا این را بر سر فاطمه علیهما‌السلام نهد؛ به امیرالمؤمنین فرمود: برو به منزل فاطمه علیهما‌السلام، دست به او دراز مکن تا من به شما برسم؛ بعد از ساعتی پیامبر به در خانه فاطمه آمدند و در را زدند، ام هانی در را باز کرد؛ پیامبر به درون خانه تشریف آوردند؛ امیرالمؤمنین برخاست و پیامبر او را بنشانند. فرمود: ای علی علیه‌السلام! اینک جبرئیل با هفتاد هزار ملائکه بر دست راست، فاطمه علیهما‌السلام را بر تو جلوه می‌دهند؛ بعد فرمود: ای ام هانی! ظرفی پر از آب بیاور؛ ام هانی، ظرفی پر از آب حاضر کرد؛ پیامبر کفی از آب برداشت و بر سینه فاطمه علیهما‌السلام بینداخت و فرمود: خدایا! فاطمه و ذریه او را از شیطان رجیم، به تو پناه می‌دهم و کفی دیگر از آب برداشت و به میان هر دو کتف علی علیه‌السلام ریخت و فرمود: خدایا! علی علیه‌السلام و ذریه او را از شیطان رجیم به تو پناه می‌دهم؛ سپس فرمود: خداوند این وصلت شما را برای شما و به هر دوی شما مبارک گرداند. (۱۶)

علی علیه‌السلام و تشکر از همسر

شکی نیست که «فاطمه زهرا» علیهما‌السلام در خانه امیرالمؤمنین فوق العاده صبر و شکیبایی داشت، و با فقر مالی و عدم رفاه زندگی مدارا کرد و در برابر فشارهای سیاسی که به امیر مؤمنان وارد می‌شد، و روح زهرا علیهما‌السلام را به شدت آزار می‌داد تحمل کرد! و در این میادین آن چنان امتحان داد که ملائکه را به تعجب واداشت، و تاریخ اسلام را از این حوادث تلخ شرمنده ساخت!! فاطمه در حالی که همسر امیرالمؤمنین بود از دشمنش سیلی خورد!! و قباله فدکش پاره گشت!! و خانه امنش که ملائکه و عزرائیل بدون اجازه‌اش وارد نمی‌گشتند، مورد یورش وحشیانه قرار گرفت!! و «باب الله» منزل وی به آتش کشیده شد، و جنینی را که پیامبر محسنش نامیده بود در اثر حمله ناجوانمردانه شهید و سقط گردید! زهرا همه این ناملایمات را در دوران شوهرداری تحمل کرد، و هرگز در مقابل علی علیه‌السلام لب به شکایت باز نکرد!! و همه را در «خزانه اسرار» نگه داشت، و روزی در پیشگاه الهی آنها را فاش خواهد کرد... زهرا برای «ولایت علی» دست و پا می‌زد و تا چهل شب به همراه علی و دو فرزندش به در خانه‌های مهاجر و انصار می‌رفت تا از آنان کمک گیرد و حق بر باد رفته ولایت را از غاصبین باز ستاند ولی نشد که نشد! (۱۷) زهرا همان همسر با وفایی است که چون علی را به زور برای بیعت ستمگران به مسجد بردند، پیراهن رسول خدا را بر سر کرد، و دست‌های حسنین را به دست گرفت، و خطاب به خلیفه دیکتاتور فرمود: می‌خواهی علی را به شهادت رسانده مرا بیوه نموده و حسنینم را یتیم بنمایی؟! و آنگاه دست علی را گرفت، و از مهلکه شیاطین نجات داد، (۱۸) و خطاب به قبر رسول خدا گفت: «ای پدر، ای رسول خدا! بعد از تو چه مصیبت‌هایی را تحمل نمودیم! و ابوبکر و عمر چه فشارها و ستم‌هایی را در حق ما روا داشتند! سوگند به خدا تا عمر دارم با آنان حرف نمی‌زنم! (۱۹) و سپس به علی علیه‌السلام وصیت کرد که آن دو بر پیکر پاک وی نماز نخوانند!» (۲۰) زهرا با لباس

وصله دار در خانه علی علیه‌السلام زندگی کرد، و در آن خانه فرش زینت و لباس ندید، و مزه لذائذ مادی را نچشید. علی علیه‌السلام نیز متقابلاً در برابر محبت‌های زهرا و تحملات و شکیبایی وی قدردانی می‌کرد، و پیوسته وجود زهرا را یکی از افتخارات خویش می‌دانست، و در محاجه و مناظره‌هایش با دشمنان، این موضوع را مورد تاکید قرار می‌داد! علی علیه‌السلام شخصا برای خود فاطمه زهرا بارها این حقیقت را اظهار داشت، و از صبر و بردباری وی سپاسگزاری فرمود، و تا او زنده بود علی خود را نباخت، و صبر و مقاومتش را از دست نداد ... ولی پس از شهادت فاطمه، گویا علی علیه‌السلام ناتوان شده بود، و صبر و قرار نداشت، و فراق فاطمه را پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دردناکترین دردها توصیف می‌کرد، و از خدا برای خویشتن صبر و حوصله در خواست می‌نمود و بدین وسیله هم نقش فاطمه را متذکر می‌شد، و هم سپاس وی را اظهار می‌داشت!! و هنگامی که همسر با وفایش را در زیر خاک ها می‌گذاشت، خطاب به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «السلام علیک یا رسول الله، عنی و عن ابنتک النازله فی جوارک، و السریعه اللحاق بک، قل یا رسول الله عن صفیتک صبری!! ورق عنها تجلدی ... فلقد استرجعت الودیعه، و اخذت الرهنه، اما حزنی فسرمد، و اما لیلی فمسهد» (... ۲۱) سلام و درود من بر تو ای رسول خدا!! و از دختر عزیزت که پس از رحلت به سرعت به تو پیوست! ای رسول خدا!! در اثر مفارقت زهرا، توانم به ناتوانی و صبرم به کم صبری تبدیل گشته!! ای نجات دهنده عالم هستی! امانت تو باز پس داده شد و گروت از من گرفته شد! اما بدان که بعد از این دیگر حزن و اندوه من همیشگی است، و شب‌ها از فراق فاطمه خواب به چشمم نخواهد رفت! این عبارات می‌رساند که فاطمه تا چه حد در زندگی و روحیه و مقاومت علی علیه‌السلام نقش اساسی داشته و امیرالمؤمنین تا چه میزان به او علاقمند بوده، و چه سان محبت‌های او را فراموش ننموده است که حتی پس از مرگ و شهادت وی نیز از آن حضرت تشکر می‌نماید!! و همچنین در این عبارات اشاره‌ای به قبر گم شده زهرا دیده می‌شود، زیرا از واژه السلام «و نازله فی جوارک» (نازل شده در کنار) استفاده می‌گردد که در کنار قبر رسول الله دفن شده است. و هنگام دفن زهرا یک مناجاتی هم با خدا کرد و گفت: «اللهم انی راض عن ابنه نیک، اللهم آنهاقد اوحشت فانسهها» (... ۲۲) خدایا! من از دختر پیامبر تو راضی هستم، بار الها! او از قبر می‌ترسد، پس با او انس بگیر و به وی آرامش ده. این فراز نیز می‌رساند که علی علیه‌السلام از فاطمه تشکر کرده است، و رضایت خود را از او به پیشگاه الهی اعلام نموده، و اشعار می‌دارد که: حتی فاطمه زهرا با آن عظمتش به رضایت علی نیازمند است! تا وی اعلان رضایت نموده، و در وحشت قبر زهرا توصیه نماید!! چنانکه در صدر این حدیث مذکور از امام باقر علیه‌السلام آمده است: هیچ چیز به اندازه رضایت شوهر در سعادت ابدی زن مؤثر نیست. (۲۳) پس نتیجه می‌گیریم که علی علیه‌السلام نه تنها در دوران حیات فاطمه از وی تشکر می‌کرد، بلکه بعد از این دوران نیز او را فراموش نکرد، و بارها از وی به نیکی یاد می‌فرمود ... همانطوری که رسول خدا هم از زحمات و محبت‌های «خدیجه کبری» سپاسگزاری می‌کرد (... ۲۴)

تهیه انار برای حضرت فاطمه علیها السلام

روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خانه آمد، دید که حضرت فاطمه علیه‌السلام مریض و تب دار افتاده است، سر خانم را به دامن گرفت و به رخسار او می‌نگریست و اشک از دیدگان مبارکش جاری بود؛ چون زهرا کمی به حال آمد، امام فرمود: چه میل داری، از من بطلب. عرض کرد: چیزی نمی‌خواهم، دوباره امام اصرار کرد؛ عرض کرد: چیزی نمی‌خواهم؛ پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از شوهرت علی علیه‌السلام هرگز خواهش چیزی مکن که مبادا خجالت بکشد. فرمود: به حق من، آنچه می‌خواهی بگو. عرض کرد: حالا- که قسم دادی، اگر اناری باشد خوب است؛ امام از منزل بیرون آمد و جویای انار شد، عرض کردند: فصل انار گذشته لکن برای شمعون یهودی از طائف مقداری انار آورده اند. امام خود را به در خانه شمعون رسانید و در خانه‌اش را زد، شمعون بیرون آمد و تعجب کرد و عرض کرد: چه باعث شده که در خانه‌ام تشریف آوردید؟ حضرت فرمود:

شنیده‌ام از طائف اناری برایتان آورده‌اند چنانچه از آن باقی باشد یکی را به من بفروش که برای بیمار عزیزی می‌خواهم. عرض کرد: فدایت شوم! آنچه بود فروختم، حضرت فرمود: در خانه جستجو کن، شاید باقی مانده باشد؛ عرض کرد: اطمینان دارم که نیست؛ زوجه‌اش پشت در ایستاده بود، عرض کرد: ای شمعون! یک انار ذخیره در خانه است، آنگاه انار را به نزد امام آورد، و حضرت چهار درهم، عوض آن به شمعون دادند. شمعون گفت: قیمتش نیم در هم است. فرمود: چون عیالت انار را ذخیره کرده بقیه از برای او باشد؛ انار را برداشت و به سوی خانه رهسپار شد، در اثنای راه، ناله غریبی شنیده، و به طرف آن صدا رفت تا داخل خرابه‌ای شد، دید کوری مریض و غریب از شدت ضعف می‌نالید، حضرت در بالین او نشست و سر او را در کنار گرفت و جویای احوالش شد. عرض کرد: ای جوان صالح! از صالح! از اهل مدائن هستم و قرض فراوانی دارم، آمدم به این منطقه تا شاید امیر مؤمنان برای قرضم علاجه‌ای نماید که مریض شدم، امام فرمود: چه میل داری؟ عرض کرد: اگر انار باشد مایلم، حضرت فرمود: یک انار در این شهر بود که برای بیماری تحصیل کرده‌ام لکن تو را محروم نمی‌کنم، پس انار را دو نیم کرد و نصفی را به دهان مریض داد و نصف دیگر را برای فاطمه علیهما السلام برداشت؛ آنگاه فرمود: چه میل داری؟ عرض کرد: اگر نصف دیگر را حسان نمایی ممنونم. حضرت سر به زیر انداخت و به نفس خود خطاب کرد: ای علی! این مریض در خرابه غریب و تنهاست، سزاوار رعایت است، شاید خداوند به جهت فاطمه علیهما السلام وسیله دیگری تهیه نماید. پس نصف دیگر انار را به او داد تا تمام شد؛ مریض امام را دعا کرد و امام رهسپار خانه شد، اما در این فکر که جواب فاطمه علیهما السلام را چه بگوید. متحیرانه آمد تا به در خانه رسید، از داخل شدن به خانه حیا می‌کرد، لذا سر از در خانه پیش برد که بیند فاطمه علیهما السلام خواب است یا بیدار، دید فاطمه علیهما السلام تکیه کرده و عرق نموده ولی طبقی از انار فوق العاده نزدش است و تناول می‌کند. خوشحال، داخل خانه شد و از واقعه جویا شد؛ فاطمه علیهما السلام عرض کرد: یا ابن عم! چون تشریف بردید زمانی نکشید که ناگاه در خانه را زدند؛ فضا رفت، دید شخصی است که به در خانه، طبقی انار آورده است، گفت: این طبق انار را امیرالمؤمنین برای فاطمه علیهما السلام فرستاده است. (۲۵)

عبادات و مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام

عروه بن زبیر می‌گوید: «در مسجد رسول خدا نشسته بودیم و درباره اعمال اهل بدر و گذشته‌ها گفتگو می‌کردیم، ابودرداء از حاضرین بود گفت: مردم!! می‌خواهید از کسی به شما خبر دهم که از همگان، ثروتش کمتر و پارسائیش بیشتر، و در عبادت کوشاتر است؟ گفتند: آری. گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام). عروه گوید: «به خدا سوگند به خاطر این گفتار ابودرداء همه اهل مجلس از او رو گرداندند؛ زیرا اینان از دشمنان حضرت بودند و طاقت شنیدن فضایل حضرت را نداشتند. مردی از انصار، رو به او کرد و گفت: سخنی گفتمی که حاضران هیچ کدام با تو موافقت نکردند. ابو درداء گفت: مردم! چیزی را که خودم دیدم برای شما تعریف کنم: شب هنگام در قسمتی از باغات، علی علیه السلام را مشاهده کردم که از غلامان خود کناره گرفته، در لابلای درختان خرما پنهان شد، از من دور شد و من او را گم کردم. پیش خود گفتم حتماً به منزلش رفته است، چیزی نگذشت که صدای ناله‌ای حزن‌انگیز و نغمه‌ای دل‌خراش به گوشم رسید که صاحب ناله می‌گفت: «پروردگارا! چه بسیار گناهی که به خاطر حلم و گذشت خود، با عذاب کردن من، در صدد مقابله بر نیامدی، و چه بسیار جرمی که با کرم خود از کشف نمودن آن خودداری فرمودی، خداوند! اگر عمری طولانی در نافرمانیت گذرانده‌ام و نامه عمل و بار گناهم سنگین شده است، به غیر آمرزش آرزویی ندارم و به جز خشنودیت به چیزی امید ندارم.» از شنیدن ناله به جستجوی صاحب آن افتادم، ناگهان دیدم که حضرت علی علیه السلام است، در گوشه‌ای بی حرکت خود را پنهان ساختم. در آن نیمه شب، نماز بسیاری خواند؛ آنگاه به دعا و گریه پرداخت و از حال خود به درگاه الهی، شکوه می‌برد از جمله مناجات‌های حضرت، با خداوند این بود: «خداوند! آنگاه که در

عفو و بزرگواریت فکر می‌کنم، گناهانم در نظرم ساده می‌آید، پس وقتی که به یاد عقوبت‌های شدیدت می‌افتم بلیه‌ام گران می‌شد. ای وای اگر در نامه‌های عمل به گناهی برخورد کنم که من آن را فراموش کرده‌ام ولی تو آن را به حساب آورده‌ای، آنگاه خواهی گفت: او را بگیرید، وای بر این گرفتاری که بستگانش نمی‌توانند نجاتش دهند و قبیله‌اش به حالش سودی نخواهند داشت، آنگاه که دستور فرا خواندنش رسید، همگان بر او رحمشان می‌آید. وای از آن آتش که جگرها و کلیه‌ها را کباب می‌کند، وای از آن آتشی که اعضای بدن را از هم جدا می‌کند، آه از آن بیهوشی که در اثر شعله‌های سوزان دست می‌دهد.» سپس حضرت آنقدر گریه کرد که دیگر حس و حرکت از او بریده شد. پیش خود گفتم: حتما در اثر شب زنده داری خوابش گرفته است و برای نماز صبح بیدارش می‌کنم. جلو رفتم، دیدم مانند چوبی خشک روی زمین افتاده است، او را تکان دادم تکان نمی‌خورد، خواستم او را بنشانم نشد، گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون» (۲۶) حتما مرده است. به منزل حضرت رفتم تا خبر مرگش را به اهلش برسانم. فاطمه زهرا علیهما السلام فرمود: ای ابودرداء! چه خبر شده است؟ جریان را برای خانم، نقل کردم، حضرت زهرا علیهما السلام فرمود: ابودرداء به خدا علی علیه السلام باز هم مانند همیشه از ترس خدا غش کرده است، سپس مقداری آب آوردند و به صورتش پاشیدند تا به هوش آمد. همین که به هوش آمد و مرا دید که گریه می‌کنم. فرمود: ابودرداء! برای چه گریه می‌کنی؟ گفتم: از این حالتی که شما برای خودت پیش آورده‌ای. فرمود: «ابودرداء پس آنگاه که مرا برای حساب فراخوانند و اهل گناه به عذاب الهی یقین کردند مرا ببینی، چگونه خواهی بود؟ آن وقت که مامورین درشت خو و ترش رو اطراف مرا بگیرند و در پیشگاه پادشاهی جبار بایستم، در حالی که زندگان مرا تسلیم کرده‌اند و مردم دنیا به حال من ترحم کنند؛ آنجا در پیشگاه خداوندی که هیچ سری از او پوشیده نیست، اگر مرا ببینی بیش از این دلت به حال من خواهد سوخت.» ابودرداء گفت: به خدا سوگند که این حالت را در هیچ کدام از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم. (۲۷)

بیست سؤال فیصله روم

ابن مسیب نقل کرد که، عمر بن خطاب می‌گفت: «پناه می‌برم به خدا از مشکلاتی که ابوالحسن، برای حل آنها نباشد.» این سخن خلیفه جهاتی داشت؛ از جمله آنها، این بود که روزی پادشاه روم به عمر نامه نوشت و از مسائلی پرسش نمود؛ عمر آن سؤالات را بر اصحاب عرضه داشت، اما کسی نتوانست جواب بدهد، پس به امیرالمؤمنین عرضه داشت و حضرت فوراً جواب سؤالات را دادند. نامه پادشاه روم به عمر این چنین بود: «این نامه‌ای است از پادشاه بنی الاصفهر به عمر، خلیفه مسلمانان، پس از ستایش پروردگار پرسش می‌کنم از شما مسائلی را که پاسخ آن را مرقوم نمایید: ۱ - چه چیز است که خدا آن را نیافریده است؟ ۲ - خدا نمی‌داند، ۳ - نزد خدا نیست، ۴ - همه‌اش دهان است، ۵ - همه‌اش پاست، ۶ - همه‌اش چشم است، ۷ - همه‌اش بال است، ۸ - کدام مردی است که فامیل ندارد، ۹ - چهار جنبنده که در شکم مادر نبودند کدام است، ۱۰ - چه چیزی است که نفس می‌کشد، روح ندارد، ۱۱ - ناقوس چه می‌گوید، ۱۲ - آن رونده کدام است که یک بار راه رفت، ۱۳ - کدام درخت است که سواره، صد سال در سایه‌اش راه می‌رود و به پایشان نمی‌رسد و مانندش در دنیا چیست، ۱۴ - کدام مکان است که خورشید جز یک بار در آن نتابید، ۱۵ - کدام درخت است که بی آب رویید، ۱۶ - اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند و چیزی دفع نمی‌کنند؛ مانندش در دنیا چیست، ۱۷ - در سفره‌های بهشت کاسه‌هایی که در هر یک از آنها غذاهای گوناگون است و آمیخته نمی‌شوند؛ مانندش در دنیا چیست؟ ۱۸ - از سیبی در بهشت، دخترکی بیرون می‌آید در حالی که از آن سیب، چیزی کاسته نمی‌شود، ۱۹ - کنیزکی در دنیا مال دو مرد است و در آخرت، مال یکی از آنان؛ آن چگونه است؟ ۲۰ - کلیدهای بهشت چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام نامه پادشاه روم را خواندند و در پشت نامه، جواب را این طور مرقوم کردند: بسم الله الرحمن الرحیم - پس از سپاس و ستایش پروردگار؛ ای پادشاه روم! بر مطال شما واقف شدم و من به یاری خدا و قدرتش و برکت خدا و پیامبر ان، خصوصاً محمد صلی الله

علیه و آله و سلم آخرین فرستاده خدا، پاسخ تو را می‌دهم: ۱ - آن چیزی که خدا نیافریده قرآن است، زیرا آن کلام وصف خداست و همچنین کتابهایی که از جانب خدا نازل شده است، حق - سبحانه - قدیم است و صفاتش هم قدیم است. ۲ - آن چیزی که خدا نم‌داند آن است که شما نصرانیان می‌گویید: خدا را زن و فرزند و شریک است؛ خدا فرزندی نگرفته و با او خدایی نیست، نه والد است و نه مولود. ۳ - آن چیزی که نزد خدا نیست ظلم است، پروردگار به بندگان، ستمکار نیست. ۴ - چیزی که همه‌اش دهان است، آتش است؛ در هر چیزی افتد، می‌خورد. ۵ - چیزی که همه‌اش پاست، آب است. ۶ - چیزی که همه‌اش چشم است، خورشید است. ۷ - چیزی که همه‌اش بال است، باد است. ۸ - آن کس که فامیل ندارد، آدم است. ۹ - آن چهار جنبنده که در شکم مادر نبودند عصای موسی، قوچ ابراهیم، آدم و حوا می‌باشند. ۱۰ - آنکه بی روح است و نفس می‌کشد، صبح است، خدای تعالی فرمود: «و الصبح اذا تنفس» (۲۸): «سوگند به صبح آنگاه که نفس می‌کشد.» ۱۱ - ناقوس می‌گوید: «تق، تق؛ حق، حق، آهسته، آهسته؛ عدالت، عدالت؛ راستی، راستی؛ دنیا ما را فریب داد و در هوس انداخت؛ دنیا دوره به دوره سپری می‌شود؛ نمی‌گذرد روزی مگر که سست می‌کند از ما پایه‌ای، مردگان ما را خبر دادند که از این سرا کوچ می‌نماییم، پس چرا ما اینجا را برای خود وطن گرفته‌ایم؟» ۱۲ - آن رونده که یک بار راه رفت کوه سیناست، میان آن کوه و زمین مقدس (مسجد اقصی) چند روزی راه بود، بنی اسرائیل که به فرمان موسی علیه‌السلام آهنگ آن سرزمین داشتند نافرمانی کردند، خدا از آن کوه پاره‌ای برکند و دو بال از نور برایش قرار داد و بر بنی اسرائیل که در بیابان راهپیمایی می‌کردند سایبان شد و برابر سر آنان سیر می‌نمود، چنانکه خدا در قرآن فرموده است: «و چون کوه را از جا برکنند و مانند سایبان بر سرشان قرار دادیم و آنان گمان کردند بر سرشان می‌افتد.» (۲۹) و موسی بنی اسرائیل را گفت: چرا نافرمانی می‌کنید، دست از نافرمانی بردارید و گرنه کوه را بر سرتان می‌افکنم، چون توبه کردند کوه به جایش برگشت. ۱۳ - درختی که سواره، صد سال در سایه‌اش راه می‌رود و به پایانش نمی‌رسد، درخت طوبی است و آن سدره‌المنتهی است که در آسمان هفتم است، به سوی آن درخت، اعمال بنی آدم بالا می‌رود و آن از درخت‌های بهشت است، هیچ کاخی و خانه‌ای در بهشت نیست مگر شاخه‌ای از شاخه‌هایش در آن آویخته و مانند آن در دنیا خورشید است، خودش یکی ست و پرتوش در همه جاست. ۱۴ - مکانی که خورشید جز یک بار در آن نتابد، زمین دریایی است که بنی اسرائیل از آن عبور کردند و فرعونیان در آن غرق شدند، در آن هنگام که خدا برای موسی علیه‌السلام آن دریا را شکافت و آب، مانند کوهها روی هم ایستاد و زمین دریا به تابدن خورشید، خشک شد سپس آب دریا به جایش برگشت. ۱۵ - درختی که بی آب روید، درخت یونس پیغمبر است و آن معجزه‌ای بود که خدای تعالی فرمود: «و انبتنا علیه شجرة من یقطين»: «بر سرش درختی از کدو رویانیدیم.» (۳۰) ۱۶ - غذا خوردن اهل بهشت که می‌خورند و چیزی دفع نمی‌کنند، مانند آن در دنیا، بچه است در شکم مادر، از نافش می‌خورد و دفع نمی‌کند. ۱۷ - غذاهای گوناگون بهشتی که در یک کاسه است و آمیخته نمی‌شود، مانند آن در دنیا تخم مرغ است که سفیده و زرده آن آمیخته نمی‌شوند. ۱۸ - دخترکی که از سیب بهشتی بیرون می‌آید مانند آن در دنیا، کرمکی است که از سیب بیرون می‌آید و سیب تغییری نمی‌کند. ۱۹ - کنیزکی که در دنیا مال دو مرد و در آخرت مال یکی است، مانند درخت خرمايي است که در دنیا به شرکت مال مؤمنی مانند من و کافری مانند توست و آن در آخرت برای من است نه برای تو؛ زیرا در آخرت، آن درخت در بهشت است و تو داخل بهشت نمی‌شوی. ۲۰ - کلیدهای بهشت، «لااله الا الله و محمد رسول الله» است. ابن مسیب گفت: چون قیصر روم، جواب سؤالات را خواند گفت: این سخن بیرون نیامده جز از خاندان نبوت، سپس پرسید: پاسخ این سؤالات را چه کسی داده است؟ گفتند: از پس عموی محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. قیصر روم برای امیرالمؤمنین نامه‌ای نوشت: «سلام علیک؛ پس از سپاس پروردگار، بر پاسخ‌های شما واقف شدم و دانستم که شما از خاندان نبوت هستید و به شجاعت و علم، متصف می‌باشید، من خواهانم که دینتان را برای من شرح دهید و حقیقت روحی را که خدا در کتابتان گفته است برای من بیان نمایید «یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربي»؛ «از روح پرسش می‌کنند بگو روح از امر پروردگار من است.» (۳۱)

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جواب قیصر، نوشت: «پس از سپاس و ستایش پروردگار، روح نقطه‌ای است با لطافت و پرتویی است با شرافت که از ساخت‌های آفریننده‌اش و قدرت پدید آورنده‌اش می‌باشد، از گنجینه‌های مملکتش او را بیرون آورده و در نهاد بندگانش نهاده، پس روح تو پیوندی است با او، و نزد تو امانتی است از او، هر گاه گرفتی آنچه نزد او داری، می‌گیرد آنچه نزد تو دارد.» (۳۲)

جواب سه سؤال از علی علیه‌السلام

ابن عباس می‌گوید: «روزی در مجلس عمر بن خطاب نشسته بودم و کعب الاحبار نزد او بود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم در مجلس تشریف داشتند، عمر روی به کعب الاحبار نمود گفت: ای کعب! آیا از تورات چیزی در خاطر داری؟ گفت: بیشتر آن را حفظ دارم. مردی در پهلوی عمر بود گفت: از کعب سؤال کن که خداوند متعال، کجا بود قبل از اینکه عرش خود را خلق کند؟ و عرش خود را از چه چیز خلق کرده است؟ و آبی که عرش بر آن آب بود، از چه چیز خلق شده بود؟ عمر این سه سؤال را از کعب الاحبار نمود، او در جواب گفت: ما یافته‌ایم که خداوند - تبارک و تعالی - قدیم است و قبل از عرش خدای بر سر سنگ بیت المقدس در هوا بود، چون خواست عرش را خلق کند، خدا آب دهان خود را انداخت، دریاها را خلق کرد، و از آن سنگی که در زیر او بود عرش را خلق کرد و پاره‌ای از آن سنگ برای بناء بیت المقدس باقی گذارد.» ابن عباس گفت: «چون کلام کعب الاحبار به اینجا رسید، امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جای خود برخاست و به طرف منزل روانه گردید. عمر قسم داد امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که مراجعت کند و به جای خود نشیند؛ چون نشست، عمر در خواست کرد از امام و گفت: آنچه می‌دانی بفرما، که مفرج هموم و گرفتاریها هستی! حضرت رو به جانب کعب کردند و فرمودند: آنچه را گفتی، غلط بود و یهودیان هم اشتباه کردند؛ خدا از آنچه شما به هم بافته‌اید و کتاب‌های آسمانی را به دلخواه خود تحریف کردید و بر خدا، زشت ترین دروغها را بسته‌اید، منزه است؛ ای کعب الاحبار! وای بر تو! سنگی را گمان کرده‌ای که خدای بر او قرار گرفته بود! این سخنی است محال؛ سنگ نمی‌تواند احاطه بر جلال و عظمت او بنماید؛ و هوایی که ذکر کردی هرگز ممکن نیست که محیط بر ذات احدیت شده باشد. اگر سنگ و هوا با او بودند، پس بایستی آنها هم قدیم باشند و ذات خداوند منزه است از اینکه به او اشاره بشود یا مکانی برای او فرض بشود، خدا را مکان نیست، او خالق همه مکانها و زمانهاست، خدای تعالی چنان نیست که ملحدین و جاهلین گمان کرده‌اند، خدای متعال قبل از اینکه مکانی و زمانی و هوایی در وجود باشد بوده است. ذات باری تعالی، محیط بر همه اشیاء است و کائنات را بدون فکر، حادث گردانیده است، اینکه می‌گویم: خدا بود به جهت شناسانیدن بودن اوست، چون ذات خدا ما را بیان بخشید که او را به مردم بشناسانیم، چنانچه می‌فرماید: «خلق الانسان، علمه البیان» (۳۳)؛ «خلق کرد انسان را و بدو بیان آموخت» و الا خداوند متعال از کون و مکان و زمان منزه و مبراست؛ خداوند مقتدر است بر هر چه اراده علیه او تعلق بگیرد آن را ایجاد می‌فرماید، خدا نوری را خلق نمود بدون ماده و مدت، و از آن نور، ایجاد ظلمت نمود بدو ماده و مدت از لا شیء؛ یعنی هیچ چیز. خدا قادر است که ظلمت را از لا-شیء ایجاد نماید و بالاخره خدای تعالی یاقوتی از نور خلق کرد که بزرگی آن مثل بزرگی و عظمت و غلظت آسمانها و زمینه‌ای هفتگانه بود، سپس نظر هیبت به آن یاقوت نمود، آبی لرزان گردید و تا قیامت لرزان است، بعد عرش را از نور یاقوتی آفرید و بر آن آب قرار داد، و از برای عرش دوازده هزار لغت قرار داد که به آن لغتها خدای را تسبیح می‌نمایند که هر لغتی به دوازده هزار لغت، تسبیح می‌کنند که هیچ یک از لغتها به دیگری شباهت ندارند و این قول خدای تعالی است: «و کان عرشه علی الماء لیلوکم» «عرش او بر آب بود تا بیازماید شما را» (۳۴) ای کعب! وای بر تو، اگر بنا بر قول تو که دریا آب دهان خدا باشد، چگونه آن سنگ خدا را بر می‌گیرد، و چگونه آن هوا محیط به خدا می‌شود؟ عمر بن خطاب خندید و از روی استهزاء به کعب الاحبار گفت: ای کعب! این است علم و حقیقت که ابوالحسن می‌گوید، نه آن مزخرفاتی که تو بر هم بافتی! زنده نمانم در زمانی

که در آن وقت ابوالحسن را نینم.» (۳۵)

قضاوت علی علیه السلام

مردی عربی با داشتن یک ناقه (شتر ماده) به نزد رسول الله آمد و عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)! این ناقه را می‌خری؟ حضرت فرمود: به چند درهم می‌فروشی ای اعرابی؟! عرض کرد: دویست درهم، پیامبر فرمود: ناقه تو قیمتش بیش از این است و پیوسته قیمت شتر را زیاد می‌کرد تا به چهارصد درهم رساند و از اعرابی خرید و پولها را در دامن اعرابی ریخت. مرد عرب مهار ناقه را بگرفت و گفت: ناقه از من است و در هم مال من است و اگر تو را بینه و شاهد هست، حاضر کن. در این وقت، ابوبکر پیدا شد، پیامبر فرمود: بیا تا این پیر مرد، یعنی ابوبکر، بین من و تو حکم کند، و ماجرا را برای او نقل کرد. او گفت: قضیه معلوم است که اعرابی شاهد می‌طلبد و شما باید شاهد بیاوری. در این اثنا عمر نمودار شد و پیامبر فرمود: ای مرد عرب! حاضری این مردی که به طرف ما می‌آید بین ما حکم کند؟ عرض کرد: آری یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)! چون عمر نزدیک آمد، پیامبر فرمود: تو بین من و این اعرابی قضاوت کن، گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)! سخن خود را بگو. فرمود: ناقه از من و دراهم از برای اعرابی است، عمر به اعرابی گفت تو ادعای خود را بگو؟ اعرابی گفت: ناقه و دراهم هر دو از من است، اگر محمد ادعائی می‌کند باید شاهد اقامه کند؛ عمر گفت: قول اعرابی درست است و بر صحت کلامش قسم می‌خورد. پیامبر به اعرابی فرمود: من تو را محاکمه می‌کنم نزد کسی که به حکم پروردگار عزیز و جلیل بین ما حکم کند، که ناگاه علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)! شما با این مرد در چه واقعه‌ای صحبت دارید؟ حضرت فرمود: یا ابوالحسن! بین من و این مرد عرب قضاوت کن، علی علیه السلام فرمود: ای اعرابی! به پیامبر چه ادعا داری؟ گفت: پول ناقه‌ای را که به او فروخته‌ام از او می‌خواهم. علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: شما چه می‌گویید؟ فرمود: من پول تمام ناقه را پرداخته‌ام، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای اعرابی! آیا رسول خدا راست می‌گوید؟ گفت: نه هیچ چیز به من نپرداخته است، حضرت شمشیر از غلاف کشید و به یک ضربه او را به هتل رسانید. پیامبر فرمود: چرا چنین کردی؟ عرض کرد: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)! من شما را بر اوامر و نواهی خداوند متعال و بر بهشت و جهنم و ثواب و عقاب و وحی خدا تصدیق می‌کنم، چگونه می‌شود که در بهای شتر ماده این اعرابی تو را تصدیق نکنم؟ من اعرابی را از این جهت کشتم که شما را تکذیب کرد و گفت رسول خدا پول شتر را نداده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست گفتی و حکم به حق کردی ولی دیگر به مثل این کار عود مکن؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به ابوبکر و عمر نمود و فرمود: حکم خدا این بود که علی علیه السلام قضاوت کرد نه حکمی که شماها کردید. (۳۶)

نمونه‌ای از قضاوت‌های علی علیه السلام در عصر خلفا

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که شراب خورده بود به نزد ابوبکر آوردند، خلیفه از وی پرسید: آیا شراب خورده‌ای؟ او جواب داد: بلی. ابوبکر گفت: چرا شراب خورده‌ای، در حالی که حرام است؟ آن مرد گفت: اگر می‌دانستم که شراب حرام است لب به آن نمی‌زد. در حالی که جمعیت زیادی این صحنه را تماشا می‌کردند، خلیفه از حکم مساله عاجز مانده، و دست به سوی عمر دراز کرد! عمر گفت: این مساله از معضلات است و چاره اش، ابوالحسن امیرالمؤمنین، است! ابوبکر خطاب به غلامش گفت: برو علی را حاضر کن، ولی عمر گفت: سزاوار نیست علی را بیاوریم، اجازه دهید ما به منزل او برویم. آنان همراه حضرت سلمان به خانه علی آمده، و جریان را ابلاغ نمودند، حضرت فرمود: چاره کار این است که او را در بازار و کوچه بگردانید، و از مهاجرین و انصار جویا شوید، که آیا کسی حکم تحریم شراب را به وی گفته است؟ اگر حکم تحریم به

گوش او نرسیده باشد، او را آزاد کنید. خلیفه به دستور علی علیه‌السلام عمل کرد، چون کسی شهادت نداد، وی را مرخص نمودند، بدون این که بر وی حد بزنند. سلمان می‌گوید: من به علی علیه‌السلام گفتم: خوب آنان را ارشاد نمودی، حضرت جواب داد: خواستم حکم آیه سی و پنج سوره یونس را در مورد خود و آنان بار دیگر مورد تاکید قرار دهم که می‌فرماید: «آیا کسی که هدایت به حق می‌کند برای رهبری شایسته تر است؟ و یا آن کس که هدایت نمی‌شود نگر هدایتش کند؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟» (۳۷)

حکم حضرت درباره پدر جوان

روزی حضرت علی علیه‌السلام داخل مسجد شد، جوانی از روبروی آن حضرت می‌آید و می‌گرید و جمعی بر دور او هستند و او را تسلی می‌دهند؛ حضرت پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: یا علی! شریح قاضی، حکمی بر من کرده که نمی‌دانم درست است یا نه؟ این جماعت پدر مرا با خود به سفر بردند، اکنون برگشته‌اند پدرم با ایشان نیست، چون احوال پدر را از ایشان پرسیدم گفتند: پدرت مرد، گفتم: مال او چه شد؟ گفتند: مالی به جای نگذاشت، پس ایشان را نزد شریح قاضی بردم و شریح آنها را سوگند داد و آنها قسم خوردند و رفتند و حال آنکه من می‌دانم که پدرم مال زیادی با خود به سفر برده بود. پس حضرت، آن جماعت و جوان و خود جمعا نزد شریح آمدند؛ حضرت فرمود: ای شریح! چگونه میان این گروه، حکم کردی؟ شریح گفت: این جوان ادعا کرد که پدرم با اینان به سفر رفت و برنگشت، از آنها پرسیدم گفتند: مرد؛ پرسیدم مالش چه شد؟ گفتند: مالی نگذاشت؛ جوان را گفتم: گواه داری؟ گفت: نه، پس ایشان را قسم دادم. حضرت فرمود: هیهات! در چنین واقعه، اینطور حکم می‌کنی؟! والله در این واقعه حکمی بکنم که کسی پیش از من نکرده باشد، مگر داود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؛ پس حضرت فرمود: ای قنبر! پهلوانان لشکر را بطلب؛ چون حاضر شدند، بر هر یک از آن گروه، یکی از آنها را موکل گردانید، پس نظر به آن گروه کرد و فرمود: چه می‌گویید؟ گمان می‌کنید من نمی‌دانم که شما با پدر این جوان چه کردید؟ اگر این را ندانم، مرد نادانی خواهم بود. پس فرمود: اینها را پراکنده کنید و هر یک را در پشت ستونی از ستون‌های مسجد باز دارید و سرهاشان را به جامه‌هایشان بپوشانید که یکدیگر را نبینند، سپس عبدالله بن ابی رافع، کاتب خود را طلبید و فرمود: کاغذ و دواتی حاضر کن، مردم بر دور آن حضرت جمع شدند، حضرت فرمود: هرگاه من «الله اکبر» بگویم شما نیز همه «الله اکبر» بگویید. پس، حضرت یکی از ایشان را تنها طلبید و نزد خود نشاند و صورتش را گشود و فرمود: ای عبدالله بن ابی رافع! آنچه می‌گویدی تو بنویس؛ سپس شروع به سؤال کردن نمود و فرمود: چه روزی از خانه‌های خود با پدر این جوان بیرون رفتید؟ گفت: در فلان روز. فرمود: در چه ماه بود؟ گفت: در فلان ماه؛ به کدام منزل که رسیدید او مرد؟ گفت: در فلان منزل. فرمود: در خانه چه کسی مرد؟ گفت: در خانه فلان شخص. فرمود: چه مرض داشت؟ گفت: فلان مرض. فرمود: چند روز بیمار بود؟ و عدد روزهای بیماریش را گفت. پس، حضرت احوال آن مرده را به تمام سؤال کرد که، چه روز مرد؟ کی او را غسل داد؟ و کی او را دفن کرد؟ و کفن او از چه پارچه‌ای بود؟ و کی بر او نماز کرد؟ و کی او را به قبر برد، چون حضرت همه را از او سؤال نمود و او جواب گفت: «الله اکبر» فرمود: مردم هم صدا به تکبیر، بلند کردند. پس رفقای او یقین کردند که این شخص، اقرار به کشتن کرده است. حضرت دستور دادند رویش را بستند، به جای خود بردند. دیگری را طلبید و نزد خود نشانید و رویش را گشود و فرمود: گمان می‌کردی که من نمی‌دانم که شما چه کرده‌اید؟ او گفت: یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! من یکی از آنها بودم، لکن راضی به کشتن او نبودم و اقرار نمود؛ پس هر یک را که طلبید اقرار کردند و آن کسی را، که اول حضرت از او سؤال کرد، طلبید و او هم اقرار کرد که ما پدر این جوان را کشتیم و مال او را برداشتیم. حضرت مال را از آنها گرفت، به جوان داد و بابت خون بهاء حکم جاری فرمود. (۳۸)

ازدواج مادر با پسر!!

وقتی که امام علیه‌السلام به کوفه رسید، جوانی از اصحابش رغبت به نکاح کرد تا زنی را تزویج نماید. روزی آن حضرت، نماز صبح را گزارده، به یک فرمود: برو به فلان موضع که آنجا مسجدی است و بر یک جانب آن مسجد، خانه‌ای است که مرد و زنی در آنجا صدا بلند کرده‌اند، هر دو را نزد من بیاور. آن مرد رفته، زن و مرد را به نزد حضرت آورد، حضرت فرمود: امشب نزاع شما به درازا کشید؟ جوان گفت: یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! من این زن را خواستم و تزویج کردم، چون شب زفاف شد در خلوت در نفس خود نفرتی از او مانع نزدیکی شد، و اگر توانایی داشتم در شب، او را بیرون می‌کردم، پس او غضبناک شد و میان ما درگیری شد تا این وقت که مامور شما ما را به حضور شما دعوت کرد. حضرت به حضار مجلس گفت: بعضی سخنان را نتوان در میان عموم گفت لذا شما بیرون روید. وقتی همه رفتند حضرت به آن زن گفت، این جوان را می‌شناسی؟ گفت: نه، یا امیرالمؤمنین! حضرت امیر فرمود: اگر من خبر دهم چنان چه او را بشناسی، منکر نمی‌شوی؟ گفت: نه، یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: تو دختر فلان کس نیستی؟ گفت: بلی. فرمود: تو را پس عمویی نبود که به هم میل و رغبت داشتید؟ گفت: بلی. فرمود: پدر تو، تو را از او منع نمی‌کرد و او را از نزد خود اخراج نکرد؟ گفت آری. فرمود: فلان شب به خاطر کاری بیرون رفتی، و پسر عمویت به اکراه با تو نزدیکی کرد و تو از او حامله شدی و پنهان از مادرت می‌داشتی و عاقبت مادرت اطلاع یافت، از پدرت پنهان می‌داشتید، و چون وضع حمل تو نزدیک شد مادر، تو را در شب از خانه بیرون برد، و تو در فلان جا وضع حمل نمودی و آن کودک را که متولد شد در جامه‌ای پیچیده و در خارج دیوار در جایی که قضای حاجت می‌کردند گذاشتید، سگی آمد او را ببوید و تو ترسیدی که سگ او را بخورد، سنگی انداختی و بر سر آن طفل آمد و شکست، و تو ترسیدی که سگ او را بخورد، سنگی انداختی و بر سر آن طفل آمد و شکست، و تو و مادرت بر سر کودک رفتید و مادرت از جامه خود پارچه‌ای جدا کرد و سر او را بست، بعد از آن، او را گذاشتید و راه خود گرفتید و دیگر ندانستید که حال او چه شد. دختر چون اینها را از آن حضرت شنید ساکت شد. حضرت فرمود: به حق سخن گو، دختر گفت: بلی؛ قسم به خدا یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام که این کار را غیر از من و مادرم کسی نمی‌دانست؛ حضرت فرمود: خداوند ذوالجلال، مرا بر این کار مطلع ساخت و بعد فرمود: چون شما او را گذاشتید، در صبح آن شب بنو فلان آمدند او را برده و تربیت کردند تا بزرگ شد و با اینها به کوفه آمد و آن کودک، این مرد است که تو را خواست تزویج کند. اکنون پس تو است و به جوان گفت: سرت را بگشا چون گشود، اثر شکستگی بر سر او ظاهر بود؛ آنگاه فرمود: حق تعالی از آن چه بر او حرام بود نگاه داشت، فرزند خود را بگیر و برو که در میان شما ازدواج نیست. (۳۹)

زنی در نکاح فرزندش

در زمان خلافت عمر، جوانی به نزد او آمد و از مادرش شکایت کرد و ناله سر می‌داد که: خدایا! بین من و مادرم حکم کن. عمر از او پرسید: - مگر مادرت چه کرده است؟ چرا درباره او شکایت می‌کنی؟ جوان پاسخ داد: مادرم نه ماه مرا در شکم خود پرورده و دو سال تمام نیز شیر داده. اکنون که بزرگ شده‌ام و خوب و بد را تشخیص می‌دهم، مرا طرد کرده و می‌گوید تو فرزند من نیستی! حال آنکه او مادر من و من فرزند او هستم. عمر دستور داد زن را بیاورند. زن که فهمید علت احضارش چیست، به همراه چهار برادرش و نیز چهل شاهد در محکمه حاضر شد. عمر از جوان خواست تا ادعایش را مطرح نماید. جوان گفته‌های خود را تکرار کرد و قسم یاد کرد که این زن مادر من است. عمر به زن گفت: - شما در جواب چه می‌گویید؟ زن پاسخ داد: خدا را شاهد می‌گیرم و به پیغمبر سوگند یاد می‌کنم که این پسر را نمی‌شناسم. او با چنین ادعایی می‌خواهد مرا در بین قبیل و خویشاوندانم بی‌آبرو سازد. من زنی از خاندان قریشم و تابحال شوهر نکرده‌ام و هنوز هم باکره‌ام. در چنین حالتی چگونه ممکن او فرزند من باشد؟!

عمر پرسید: آیا شاهد داری؟ زن پاسخ داد: اینها همه گواهان و شهود من هستند. آن چهل نفر شهادت دادند که پسر دروغ می‌گوید و نیز گواهی دادند که این زن شوهر نکرده و هنوز هم باکره است. عمر دستور داد که پسر را زندانی کنند تا درباره شهود تحقیق شود. اگر گواهان راست گفته باشند، پسر به عنوان مفتری مجازات گردد. ماموران در حالی که پسر را به سوی زندان می‌بردند، با حضرت علی علیه‌السلام برخورد نمودند. پسر فریاد زد: - یا علی! به دادم برس، زیرا به من ظلم شده و شرح حال خود را بیان کرد. حضرت فرمود: او را نزد عمر برگردانید. چون باز گردانده شد، عمر گفت: من دستور زندان داده بودم. برای چه او را آوردید؟ گفتند: علی علیه‌السلام دستور داد برگردانید و ما از شما مکرر شنیده‌ایم که با دستور علی بن ابی طالب علیه‌السلام مخالفت نکنید. در این وقت حضرت علی علیه‌السلام وارد شد و دستور داد مادر جوان را احضار کنند. او را آوردند. آنگاه حضرت به پسر فرمود: ادعای خود را بیان کن. جوان دوباره تمام شرح حالش را بیان نمود. علی علیه‌السلام رو به عمر کرد و گفت: آیا مایلی من درباره این دو نفر قضاوت کنم؟ عمر گفت: سبحان الله! چگونه مایل نباشم و حال آنکه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده‌ام که فرمود: علی بن ابی طالب علیه‌السلام از همه شما داناتر است. حضرت به زن فرمود: درباره ادعای خود شاهد داری؟ گفت: بلی! چهل شاهد دارم که همگی حاضرند. در این وقت شاهدان جلو آمدند و مانند دفعه پیش گواهی دادند. علی علیه‌السلام فرمود: طبق رضای خداوند حکم می‌کنم. همان حکمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من آموخته است. سپس به زن فرمود: آیا در کارهای خود سرپرست و صاحب اختیار داری؟ زن پاسخ داد: بلی! این چهار نفر برادران من هستند و در مورد من اختیار دارند. آنگاه حضرت به برادران زن فرمود: - آیا درباره‌ی خود و خواهرتان به من اجازه و اختیار می‌دهید؟ گفتند: بلی! شما درباره ما صاحب اختیار هستید. حضرت فرمود: به شهادت خدای بزرگ و به شهادت تمامی مردم که در این وقت در مجلس حاضرند این زن را به عقد ازدواج این پسر در آورده‌ام و به مهریه چهارصد درهم وجه نقد که خود آن را می‌پردازم. (البته عقد صورت ظاهری داشت). حضرت فرمود: به شهادت خدای بزرگ و به شهادت تمامی مردم که در این وقت در مجلس حاضرند این زن را به عقد ازدواج این پسر در آوردم و به مهریه چهارصد درهم وجه نقد که خود آن را می‌پردازم. (البته عقد صورت ظاهری داشت). سپس به قنبر فرمود: سریعا چهارصد درهم حاضر کن. قنبر چهارصد درهم آورد. حضرت تمام پولها را در دست جوان ریخت. فرمود: این پولها را بگیر و در دامان زنت بریز و دست او را بگیر و ببر و دیگر نزد ما برنگرد مگر آنکه آثار عروسی در تو باشد، یعنی غسل کرده برگردی. پسر از جای خود حرکت کرد و پولها را در دامن زن ریخت و گفت: - برخیز! برویم. در این هنگام زن فریاد زد «النار! النار!» (آتش! آتش!) ای پسر عموی پیغمبر آیا می‌خواهی مرا همسر پسرم قرار دهی؟! به خدا قسم! این جوان فرزند من است. برادرانم مرا به شخصی شوهر دادند که پدرش غلام آزاد شده‌ای بود. این پسر را من از او آورده‌ام. وقتی بچه بزرگ شد به من گفتند: - فرزند بودن او را انکار کن و من هم طبق دستور برادرانم چنین عملی را انجام دادم ولی اکنون اعتراف می‌کنم که او فرزند من است. دلم از مهر و علاقه او لبریز است. مادر دست پسر را گرفت و از محکمه بیرون رفتند. عمر گفت: «واعمره، لولا علی لهلك عمر» - «اگر علی نبود من هلاک شده بودم.» (۴۰)

فرزند سفیدپوست از والدین سیاه پوست

حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: روزی مردی سیاه پوست در حالی که دست زن سیاه پوستش را گرفته بود، او را به حضور خلیفه ثانی آورده، و خطاب به خلیفه گفت: من و این همسر هر دو سیاه پوست هستیم، در حالی که بچه‌ای از وی به دنیا آمده سفید پوست است!! تکلیف ما چیست؟ عمر نظری به اطرافیان افکنده، و از آنان کمک خواست که چه کار کند؟ یاران عمر همگی فتوی دادند که: پدر و مادر هر دو سیاه پوست هستند، و فرزندشان سفید پوست!! بنابراین زن را سنگسار کنید! خلیفه چاره‌ای نداشت که در این معضله نیز از امیرالمؤمنین علیه‌السلام کمک بگیرد، و لذا به دامن وی متوسل شد، در حالی که نظر خلیفه

نیز اعدام و سنگسار کردن زن بود! علی علیه‌السلام از زن و مرد پرسیدند: قضیه شما چگونه است؟ آنان موضوع را توضیح دادند. علی خطاب به مرد فرمود: آیا نسبت به همسرت سوء ظن داری؟ مرد: نه اصلاً سوءظنی ندارم. علی علیه‌السلام آیا در حال حیض با همسرت نزدیکی کرده‌ای؟ مرد: در برخی شب‌ها زن به من می‌گفت که حائض است، ولی من خیال می‌کردم او به جهت سردی هوا و زحمت غسل کردن بهانه می‌آورد، و لذا با وی مقاربت نمودم. علی علیه‌السلام خطاب به زن نیز فرمود: آیا شوهرت با تو در حال حیض نزدیکی کرده است؟ زن: از شوهرم پرسیدم، من از او جلوگیری می‌کردم، ولی قبول نکرد... علی علیه‌السلام: مساله نیست، این فرزند، فرزند خود شما است، شما در حال حیض نزدیکی کرده، و در آن حال خون حیض بر نطفه غلبه کرده، و در نتیجه جنین سفید گردیده است، شما نگران نباشید، این بچه در دوران بلوغ بتدریج رنگش تغییر می‌کند، و مثل خود شما سیاه پوست می‌گردد!!! قضیه در همین جا فیصله یافت، و مردم حاضر، منتظر بلوغ آن جوان بودند، و ناگاه جوان در آن دوران به همان صورتی که مولای متقیان پیشگویی کرده بودند به سیاه پوستی تغییر رنگ داد! و بر عالم انسانیت ثابت کرد که علی هر چه می‌گوید صحیح می‌گوید، و قضاوت و داوری او مطابق واقع است. (۴۱)

کیفر بی تفاوت

از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که: در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سه نفر را برای محاکمه و داوری به حضور آن حضرت آوردند، جریان آنها به شرح زیر بود: مردی، مرد دیگری را تعقیب می‌کرد، تا او را بکشد، و آن مرد از ترس جانش فرار می‌کرد، سرانجام شخص ثالثی او را گرفت، و تحویل آن شخص قاتل داد، نفر چهارمی نیز این صحنه را تماشا می‌کرد، ولی هیچگونه کمکی در ظاهر به قاتل انجام نداد، سرانجام آن مرد، مرد فراری را به قتل رسانید!! علی علیه‌السلام در مورد کیفر آنان دستور دادند: نفر اول را که قاتل بوده، باید به قتل رسانند، و نفر دوم را که باعث قتل شده، و فراری را دستگیر کرده و به تحویل قاتل داده است، باید به حبس ابد محکوم کرد، تا تمام عمرش را در زندان سپری کند. و آن شخص ثالثی را که تماشاگر بوده، و در برابر چشمان او، مرد بی‌گناهی را به قتل رسانیده‌اند، و وی هیچگونه دفاعی نکرده است، باید چشمان او را از جایش بیرون آورده و نابینا کرد!! و بدینسان کیفر بی تفاوتی را در برابر ستمگر و ستم‌دیده مشخص ساخت. (۴۲)

شیر نوزاد پسر سنگین تر است!

در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام می‌خوانیم که می‌فرمایند: در زمان حضرت علی دو نفر زن همزمان بچه‌ای را به دنیا آوردند، جنس نوزادها، یکی پسر و دیگری دختر بود. آن زنی که دختر زائیده بود، پسر زن دیگر را برداشت، و دختر نوزادش را به جای وی گذاشت و در نتیجه میان آن دو زن مرافعه‌ای پیش آمد و قرار شد علی علیه‌السلام داوری کند. مولای متقیان در مسند قضاوت در قرار گرفته و زنان را به محاکمه کشانید، ولی هیچکدام از آنان دست از پسر برنداشتند. و حضرت دستور داد: شیر مادران آن دو بچه را وزن کردند، او را که شیرش سنگین تر بود، پسر را به وی واگذار کرد! (۴۳) نظیر این جریان در مورد دو نفر کنیز پیش آمد، که در زمان عمر اتفاق افتاد، و او از قضاوت باز ماند، و سرانجام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام قضاوت آن دو را به عهده گرفت، و برای رفع مخاصمه دستور دادند: اره‌ای بیاورند، زنان گفتند: اره را چه کار دارید؟ فرمودند: می‌خواهم بچه را دو نیم کنم، و به هر کدام نصف او را بدهم!! آن زنی که در واقع مادر بچه بود گفت: بچه مال آن زن دیگری است، من از ادعایم صرف نظر کردم. علی علیه‌السلام فرمودند: بچه مربوط به همین زن است که دلش به حال او می‌سوزد، و لذا بچه را به آن زن تحویل داد. (۴۴)

اسلام را پذیرفتند...

قومی از یهودیان نزد خلیفه دوم آمدند و گفتند: «آمدیم تا از تو مطالبی را پرسیم، اگر صحیح جواب دادی مسلمان می‌شویم و از تو متابعت می‌کنیم؛ خلیفه گفت: هر چه می‌خواهید پرسید؟ گفتند: ما را از قفل‌های آسمان هفت گانه و کلیدهای آن آگاه کن؛ از قبری که صاحبش را گردش داد مطلع ساز؛ از کسی که قومش را انداز داد نه از جن بود و نه از انس خبر ده، مکانی که آفتاب فقط یک بار بر آن تابید و دیگر بر آن نتابید نام ببر؛ از پنج جاننداری که در رحم خلق نشدند آگاه کن، از یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و دوازده تا توضیحات لازم را بده.» خلیفه سرش را به زیر انداخت و چشمان خود را باز کرد و گفت: از من مطالبی می‌پرسید که نمی‌دانم ولی پسر عموی پیامبر همه سوال‌های شما را جواب خواهد داد. پس کسی را فرستاد خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از او خواست بیاید و جواب سؤال‌های یهودیان را بده؛ حضرت وقتی تشریف آوردند، خلیفه گفت: ای ابوالحسن! این قوم یهود از من مسائلی را پرسیدند که برای هیچ یک از آنان پاسخی ندارم. آنان گفتند: اگر جواب صحیح را بگویی اسلام می‌آوریم، حضرت به آنان فرمود: ای قوم یهود! سوالات را پرسید، آنان همان سوالات را دوباره تکرار کردند و حضرت فرمود: غیر از اینها سوالات دیگری ندارید؟ عرض کردند: نه ای پدر حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام. حضرت فرمود: «قفل‌های آسمان هفتگانه شرک به خداست و کلیدش گفتن «لا اله الا الله»؛ اما آن قبری که صاحبش را گردش داد، ماهی بود که یونس را در هفت دریا سیر داد؛ آنکه قومش را انداز داد، نه از جن بود و نه انس، مورچه‌ای بود که با حضرت سلیمان بن داود صحبت کرد؛ آن مکانی که یک بار آفتاب بر آن تابید و دیگر نتابید دریا بود که خداوند حضرت موسی علیه‌السلام را از آن نجات داد و فرعون و پیروانش را در آن غرق کرد (وقتی دریا شکافته شد آفتاب تابید و بعد از غرق شدن فرعونیان دریا به هم آمده و دیگر آفتاب بر آن نتابید)؛ آن پنج موجودی که در رحم خلق نشدند: حضرت آدم و حوا و عسای موسی و شتر صالح و گوسفندی که عوض حضرت اسماعیل ذبح و قربانی شد، می‌باشند. اما جواب آن دوازده تا این است: یک، خداست؛ دو تا، آدم و حوا می‌باشند؛ سه تا، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است؛ چهار تا، تورات و انجیل و زبور و قرآن است؛ پنج تا، پنج نماز واجب شبانه روزی می‌باشند؛ شش، آن کلام خداست که آسمان و زمین را در شش روز خلق کرد؛ هفت، هشت، قول خداست که می‌فرماید: «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه»؛ «عرش پروردگار تو را بر فراز ایشان در آن روز هشت تن در بر دارند.» (۴۵)؛ نه، آن آیات و معجزات بود که موسی بن عمران داشت. اما ده، آن قول خداست: «و واعدنا موسی ثلاثین لیلۃ و اتمنناها بعشر»؛ «و وعده کردیم با موسی سی شب و تکمیل آن به ده کردیم.» (۴۶) اما، یازده قول حضرت یوسف علیه‌السلام است که به پدرش عرض کرد: «انی رایت احد عشر کوباً»؛ «ای پدر به خواب، یازده ستاره را دیدم» (۴۷)؛ اما دوازده، آن کلام حق است به حضرت موسی علیه‌السلام: «اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عیناً»؛ «ای موسی با عصایت بر سنگ بزن، پس دوازده چشمه آب از آن ظاهر شد.» (۴۸) یهودیان از جواب سوالاتشان خوشحال شدند و عرض کردند: ما شهادت می‌دهیم که خدا یکی است و پیامبر فرستاده خداست و تو پسر عموی رسول خدا می‌باشی؛ سپس رو به خلیفه کردند و گفتند: ما شهادت می‌دهیم که علی علیه‌السلام برادر رسول خداست و به این مقام امامت سزاوار است، و همگی اسلام آوردند. (۴۹)

نصرانی مسلمان شد...

شخصی نصرانی در کشور روم، هفت چیز در خواب دید و حضرت علی تفصیل خواب و تعبیر آن را بیان فرمود: و او تصدیق کرد. حضرت فرمود: خواب اول آن بود که: در خواب دیدی قصری از آسمان، آویزان است که در آن کرسی‌ها از طلا نهاده شده و کنیزان و غلامان و فرش‌های دیا در میانش می‌باشد و اطراف آن قصر را بوزینه‌ها و خوکها گرفته‌اند؛ تعبیرش این است: آن، قصر سلطان ظالم است که در آخر الزمان، چون مردم زکوة نمی‌دهند، اموال مردم را می‌گیرد و در اطراف سلطان، ستمکارانی هستند که او را در ظلم یاری می‌کنند خواب دوم: آن بود که، دیدی کرباسی از آسمان، آویزان است و مردمان آن را پاره می‌کردند تا این

که مقدار کمی باقی ماند؛ تعبیرش این است: آن کرباس مذهب‌های مختلفه است که در آخر الزمان مردمان به آنها معتقد می‌شوند و از مذهب باقی نمی‌ماند مگر به منزله نخ. خواب سوم: دیدی مرغانی از آسمان فرود آمدند و سرهای خود را در زمین نهادند و برگشتند بدون آن که سر داشته باشند؛ تعبیرش این است: که آن مرغان، اسلام است که باقی نمی‌ماند از اسلام مگر رسم و شریعت، و حقیقتش به سوی آسمان رجوع می‌کند. خواب چهارم: چهار پایانی که مخرج بول و غائط نداشتند؛ تعبیر، آن بود که توانگران اموال را جمع می‌کنند و حقوق الهی و زکوٰه را نمی‌دهند. خواب پنجم: آن که بیماری را دیدی که سالمان را عیادت کند، تعبیر، آن است که مریضان، فقراء بودند که در نزد اغنیاء حاضر شوند و چیزی از اغنیاء خواهند و آنان چیزی به ایشان نمی‌دهند. خواب ششم: حوض خشکی را دیدی که نزد آن سبزه زار و بوستانی بود؛ تعبیر حوض‌های خشک، علمایی هستند که به علم خود عمل نمی‌کنند و بوستان، مردمانی باشند که از علماء آنچه می‌شنوند عمل می‌کنند خواب هفتم: جامه‌ای سبز را دیدی که در آنها هر چیزی که در دنیا هست در آن دیده می‌شود؛ تعبیر این است: آن جامه‌ای سبز دنیا است که اهل دنیا آن را می‌گیرند و سخن از برای دنیا می‌گویند نه آخرت، و حال آن که از برای آخرت خلق شده‌اند. همین که نصرانی این خواب و تعبیرش را از معدن علم، حضرت علی علیه‌السلام شنید شهادتین را بر زبان جاری کرد و اسلام آورد. (۵۰)

امام علی علیه‌السلام دعای مشلول را تعلیم داد

امام حسین علیه‌السلام فرمود: «من با پدرم، علی علیه‌السلام در شب تاریکی به طواف خانه خدا مشغول بودیم، در این هنگام، متوجه ناله‌ای جانگداز و آهی آتشین شدیم، شخصی دست نیاز به درگاه بی نیاز دراز کرده و با سوز و گدازی بی سابقه به تضرع و زاری مشغول است. پدرم فرمود: ای حسین! آیا می‌شنوی ناله گناهکاری را که به درگاه خدا پناه آورده و با قلبی پاک، اشک ندامت و پشیمانی می‌ریزد؟ او را پیدا کن و پیش من بیاور.» امام حسین علیه‌السلام فرمود: «در آن شب تاریک، گرد خانه حق گشتم و مردم را در تاریکی، یک طرف می‌کردم تا او را در میان رکن و مقام پیدا کرده، به خدمت پدرم آوردم. حضرت علی علیه‌السلام دید جوانی است زیبا و خوش اندام با لباس‌های گرانبها؛ به او فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: مردی از اعرابم؛ پرسید: این ناله و فریاد برای چه بود؟ گفت: از من چه می‌پرسی یا علی علیه‌السلام! که بار گناهم پشتم را خمیده و نافرمانی پدر و نفرین او اساس زندگیم را درهم پاشیده و سلامتی را از من ربوده است؟! حضرت فرمود: قصه تو چیست؟ گفت: پدر پیری داشتم که به من خیلی مهربان بود، ولی من شب و روز به کاری زشت، مشغول بودم و هرچه پدرم مرا نصیحت و راهنمایی می‌کرد نمی‌پذیرفتم، بلکه گاهی او را آزار رسانده، دشنامش می‌دادم. یک روز پولی خواستم و در نزد او سراغ داشتم، برای پیدا کردن آن پول، نزدیک صندوقی که در آنجا پنهان بود، رفتم تا پول را بردارم، پدرم از من جلوگیری کرد، من دست او را فشردم و بر زمینش انداختم، خواست از جای برخیزد از شدت درد نتوانست، پولها را برداشتم و در پی کار خود رفتم، در آن دم شنیدم که گفت: به خانه خدا می‌روم و تو را نفرین می‌کنم؛ چند روز روزه گرفت و نماز خواند، پس از آن آماده سفر شد و بر شتر سوار شد و به جانب مکه حرکت کرد و رفت تا خود را به کعبه رساند؛ من شاهد کارهایش بودم، دست به پرده کعبه گرفت و با آهی سوزان مرا نفرین کرد، به خدا قسم هنوز نفرینش تمام نشده بود که این بیچارگی مرا فرا گرفت و تندرستی را از من سلب نمود؛ بعد پیراهن خود را بالا زد، دیدیم یک طرف بدن او خشک شده و حس و حرکتی ندارد. جوان گفت: بعد از این پیشامد بسیار پشیمان شدم و نزد او رفته و عذر خواهی کردم ولی او نپذیرفت و به طرف خانه رهسپار گشت. سه سال بر همین منوال گذشت و همیشه از او پوزش می‌خواستم و او رد می‌کرد تا این که سال سوم ایام حج درخواست کردم همان جایی که مرا نفرین کرده‌ای دعا کن، شاید خداوند سلامتی را به برکت دعای تو به من بازگردان، قبول کرد و با هم به طرف مکه حرکت کردیم تا به وادی اراک رسیدیم؛ شب تاریکی بود، ناگاه مرغی از کنار جاده پرواز کرد و بر اثر بال و پر زدن او، شتر پدرم رمید و او را از پشت خود بر زمین افکند، پدرم میان دو سنگ واقع شد و

از تصادم به آنها مرد و او را همان جا دفن کردم؛ این گرفتاری من فقط به واسطه نفرین و نارضایتی پدرم می‌باشد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: فریادرس تو دعایی است که پیغمبر به من تعلیم داده است، به تو می‌آموزم و هر کس آن دعا، که اسم اعظم در آن است، بخواند بیچارگی و اندوه و درد و مرض و فقر و تنگدستی از او برطرف می‌گردد و گناهانش آمرزیده می‌شود و حضرت مقداری از مزایای آن دعا را شمرد. «امام حسین علیه‌السلام فرمود: «من از امتیازات آن دعا بیشتر از جوان بر سلامتی خویش مسرور شدم. آنگاه حضرت فرمود: در شب دهم ذیحجه، دعا را بخوان، و صبحگاه پیش من آی تا تو را بینم؛ و نسخه دعا را به او داده بعد از چندی جوان با شدادی به سوی ما آمد و نسخه دعا را تسلیم کرد. وقتی که از او جستجو کردیم، سالمش یافتیم و گفت: به خدا این دعا اسم اعظم دارد، سوگند به پروردگار کعبه، دعایم مستجاب شد و حاجتم برآورده گردید. حضرت فرمود: قصه شفا یافتن خود را بگو. او گفت: در شب دهم همین که دیدگان مردم به خواب رفت دعا را به دست گرفتم و به درگاه خدا نالیدم و اشک ندامت ریختم؛ برای مرتبه دوم، خواستم بخوانم آوازی از غیب آمد: ای جوان! کافی است؛ خدا را به اسم اعظم، قسم دادی و دعایت مستجاب شد؛ پس از لحظه‌ای به خواب رفتم، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که دست بر بدن من گذاشت و فرمود: «احتفظ بالله العظیم فانک علی خیر» از خواب بیدار شدم و خود را سالم یافتیم. آن دعایی که حضرت، تعلیم داد دعای مشلول است که اول آن این است: «اللهم انی اسئلك باسمک بسم الله الرحمن الرحیم یا ذالجلال و الاکرام یا قیوم» (... ۵۱)

در وادی یابس چه گذشت؟

ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام در مورد سوره و العادیات پرسیدم، امام علیه‌السلام فرمود: این سوره در ماجرای وادی یابس (بیابان خشک) نازل شده است. پرسیدم: قضیه وادی یابس از چه قرار بود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: - در بیابان یابس دوازده هزار نفر سواره نظام بودند، باهم عهد و پیمان محکم بستند که تا آخرین لحظه، دست به دست هم دهند و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی علیه‌السلام را بکشند. جبرئیل جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نخست ابوبکر و سپس عمر را با سپاهی چهار هزار نفری به سوی ایشان فرستاد که البته بی نتیجه بازگشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرحله آخر علی علیه‌السلام را چهار هزار نفر از مهاجر و انصار به سوی وادی یابس رهسپار نمود. حضرت علی علیه‌السلام با سپاه خود به طرف آن بیابان خشک حرکت کردند. به دشمن خبر رسید که سپاه اسلام به فرماندهی علی علیه‌السلام روانه میدان شده‌اند. دویست نفر از مردان مسلح دشمن به میدان آمدند. علی علیه‌السلام با جمعی از اصحاب به سوی آنان رفتند. هنگامی که در مقابل ایشان قرار گرفتند. از سپاه اسلام پرسیده شد که شما کیستید و از کجا آمده‌اید و چه تصمیمی دارید؟ علی علیه‌السلام در پاسخ فرمود: - من علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا، برادر او و فرستاده او هستم، شما را به شهادت یکتایی خدا و بندگی و رسالت محمد دعوت می‌کنم. اگر ایمان بیاورید، در نفع و ضرر شریک مسلمانان هستید. ایشان گفتند: - سخن تو را شنیدیم، آماده جنگ باش و بدان که ما، تو و اصحاب تو را خواهیم کشت! وعده ما صبح فردا. علی علیه‌السلام فرمود: - وای بر شما! مرا به بسیاری جمعیت خود تهدید می‌کنید؟ بدانید که ما از خدا و فرشتگان و مسلمانان بر ضد شما کمک می‌جوئیم: «ولا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» دشمن به پایگاه‌های خود بازگشت و سنگر گرفت. علی علیه‌السلام نیز همراه اصحاب به پایگاه خود رفته و آماده نبرد شدند. شب هنگام، علی علیه‌السلام فرمان داد مسلمانان مرکب‌های خود را آماده کنند و افسار و زین و جهاز شتران را مهیا نمایند و در حال آماده باش کامل برای حمله صبحگاهی باشند. وقتی که سپیده سحر نمایان گشت، علی علیه‌السلام با اصحاب نماز خواندند و به سوی دشمن حمله بردند. دشمن آن چنان غافلگیر شد که تا هنگام درگیری نمی‌فهمید مسلمین از کجا بر آنان هجوم آورده‌اند. حمله چنان تند و سریع بود، که قبل از رسیدن باقی سپاه اسلام، اغلب آنان به هلاکت رسیدند. در نتیجه، زنان و کودکانشان اسیر شدند و اموالشان به دست مسلمین افتاد. جبرئیل امین،

پیروزی علی علیه‌السلام و سپاه اسلام را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خیر دادند. آن حضرت بر منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی، مسلمانان را از فتح مسلمین با خبر نموده و فرمودند: که تنها دو نفر از مسلمین به شهادت رسیده‌اند! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همه مسلمین از مدینه بیرون آمده و به استقبال علی علیه‌السلام شتافتند و در یک فرسخی مدینه، سپاه علی علیه‌السلام را خوش آمد گفتند. حضرت علی علیه‌السلام هنگامی که پیامبر را دیدند از مرکب پیاده شده، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از مرکب پیاده شدند و میان دو چشم (پیشانی) علی علیه‌السلام را بوسیدند. مسلمانان نیز مانند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، از علی علیه‌السلام قدردانی می‌کردند و کثرت غنایم جنگی و اسیران و اموال دشمن که به دست مسلمین افتاده بود را از نظر می‌گذراندند. در این حال، جبرئیل امین نازل شد و به میمنت این پیروزی سوره «عادیات» به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وحی شد: «والعادیات ضبحا، فالموریات قدحا، فالمغیرات صبحا، فاثرن به نقعا فوسطن به جمعا» (... ۵۲) اشک شوق از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرازیر گشت، و در اینجا بود که آن سخن معروف را به علی علیه‌السلام فرمود: «اگر نمی‌ترسیدم که گروهی از اتمم، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح علیه‌السلام گفته‌اند، درباره‌ی تو بگویند، در حق تو سخنی می‌گفتم که از هر کجا عبور کنی خاک زیر پای تو را برای تبرک بگیرند!» (۵۳)

جوان قانون شکن

روزی علی علیه‌السلام در شدت گرما بیرون از منزل بود سعد پسر قیس حضرت را دید و پرسید: - یا امیرالمؤمنین! در این گرمای شدید چرا از خانه بیرون آمدید؟ فرمود: - برای اینکه ستم‌دیده‌ای را یاری کنم، یا سوخته دلی را پناه دهم. در این میان زنی در حالت ترس و اضطراب آمد مقابل امام علیه‌السلام ایستاد و گفت: - یا امیرالمؤمنین شوهرم به من ستم می‌کند و قسم یاد کرده است مرا بزند. حضرت با شنیدن این سخن سر فرو افکند و لحظه‌ای فکر کرد، سپس سر برداشت و فرمود: نه به خدا قسم! بدون تاخیر باید حق مظلوم گرفته شود! این سخن را گفت و پرسید: - منزلت کجاست؟ زن منزلش را نشان داد. حضرت همراه زن حرکت کرد تا در خانه او رسید. علی علیه‌السلام در جلوی درب خانه ایستاد و با صدای بلند سلام کرد. جوانی با پیراهن رنگین از خانه بیرون آمد حضرت به وی فرمود: از خدا بترس! تو همسرت را ترسانیده‌ای و او را از منزلت بیرون کرده‌ای. جوان در کمال خشم و بی ادبانه گفت: کار همسر من به شما چه ارتباطی دارد: «والله لاحرقنها بالنار لکلما مک؛ به خدا سوگند به خاطر این سخن شما او را آتش خواهم زد!» علی علیه‌السلام از حرفهایی جوان بی ادب و قانون شکن سخت برآشفته! شمشیر از غلاف کشید و فرمود: من تو را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم، فرمان الهی را ابلاغ می‌کنم، حال تو به من تمرد کرده از فرمان الهی سرپیچی می‌کنی؟ توبه کن و الا تو را می‌کشم. در این فاصله که بین حضرت و آن جوان سخن رد و بدل می‌شد، افرادی که از آنجا عبور می‌کردند محضر امام علیه‌السلام رسیدند و به عنوان امیرالمؤمنین علیه‌السلام سلام می‌کردند و از ایشان خواستار عفو جوان بودند. جوان که حضرت را تا آن لحظه نشناخته بود از احترام مردم متوجه شد در مقابل رهبر مسلمانان خودسری می‌کند، به خود آمد و با کمال شرمندگی سر را به طرف دست علی علیه‌السلام فرود آورد و گفت: یا امیرالمؤمنین از خطای من درگذر، از فرمانت اطاعت می‌کنم و حداکثر تواضع را درباره همسر رعایت خواهم نمود. حضرت شمشیر را در نیام فرو برد و از تقصیرات جوان گذشت و امر کرد داخل منزل خود شود و به زن توصیه کرد که با همسرت طوری رفتار کن که چنین رفتار خشنی پیش نیاید. (۵۴)

علی علیه‌السلام و بیت المال

زادان نقل می‌کند: من با قبر غلام امام علی علیه‌السلام محضر امیرالمؤمنین وارد شدیم، قبر گفت: یا امیرالمؤمنین وارد شدیم، قبر گفت: یا امیرالمؤمنین چیزی برای شما ذخیره کرده‌ام. حضرت فرمود: - آن چیست؟ عرض کرد: تعدادی ظرف طلا- و نقره! چون

دیدم تمام اموال غنائم را تقسیم کردی و از آنها برای خود برنداشتی، من این طرفها را برای شما ذخیره کردم. حضرت علی علیه‌السلام شمشیر خود را کشید و به قبر فرمود: - وای بر تو! دوست داری که به خانه‌ام آتش بیاوری! خانه‌ام را بسوزانی! سپس آن طرفها را قطعه قطعه کرد و نمایندگان قبایل را طلبید، و آنها را به آنان داد، تا عادلانه بین مردم تقسیم کنند: (۵۵)

علی علیه‌السلام و یتیمان

روزی حضرت علی علیه‌السلام مشاهده نمود زنی مشک آبی به دوش گرفته و می‌رود. مشک آب را از او گرفته و به مقصد رساند؛ ضمناً از وضع او پرسش نمودم زن گفت: علی بن ابی طالب همسر مرا به ماموریت فرستاد و او کشته شد و حال چند کودک یتیم برایم مانده و قدرت اداره زندگی آنان را ندارم. احتیاج وادارم کرده که برای مردم خدمتکاری کنم. علی علیه‌السلام برگشت و آن شب را ناراحتی گذراند. صبح زنبیل طعامی با خود برداشت و به طرف خانه زن روان شد. بین راه، کسانی از علی علیه‌السلام درخواست می‌کردند زنبیل را بدهید ما حمل کنیم. حضرت می‌فرمود: - روز قیامت اعمال مرا چه کسی به دوش می‌گیرد؟ به خانه آن زن رسید و در زد. زن پرسید: کیست؟ حضرت جواب دادند: - کسی که دیروز تو را کمک کرد و مشک آب را به خانه تو رساند، برای کودکان طعامی آورده، در را باز کن! - خداوند از تو راضی شود و بین من و علی بن ابیطالب خودش حکم کند. حضرت وارد شد، به زن فرمود: - نان می‌پزی یا از کودکان نگهداری می‌کنی؟ زن گفت: - من در پختن نان تواناترم، شما کودکان مرا نگهدار! زن آرد را خمیر نمود. علی علیه‌السلام گوشتی را که همراه آورده بود کباب می‌کرد و با خرما به دهان بچه‌ها می‌گذاشت. با مهر و محبت پدران‌های لقمه بر دهان کودکان می‌گذاشت و هر بار می‌فرمود: فرزندم! علی را حلال کن! اگر در کار شما کوتاهی کرده است. خمیر که حاضر شد، علی علیه‌السلام تنور را روشن کرد. در این حال، صورت خویش را به آتش تنور نزدیک می‌کرد و می‌فرمود: - ای علی! بچش طعم آتش را! این جزای آن کسی است که از وضع یتیمها و بیوه زنان بی‌خبر باشد. اتفاقاً زنی که علی علیه‌السلام را می‌شناخت به آن منزل وارد شد. به محض اینکه حضرت را دید، با عجله خود را به زن صاحب خانه رساند و گفت: وای بر تو! این پیشوای مسلمین و زمامدار کشور، علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. زن که از گفتار خود شرمنده بود با شتاب زدگی گفت: - یا امیرالمؤمنین! از شما خجالت می‌کشم، مرا ببخش! حضرت فرمود: - از اینکه در کار تو و کودکان کوتاهی شده است، من از تو شرمنده‌ام! (۵۶)

امام درباره مصائب و گناهان چه فرمود؟

عبدالله بن یحیی بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شد، صندلی (کرسی) در برابر آن حضرت بود، حضرت امر فرمود که: بر آن کرسی بنشینند؛ عبدالله نشست، چیزی نگذشت که چیزی بر سرش افتاد و سرش شکست و خون جاری گشت. حضرت امر فرمود: آب آوردند و خون سرش را شستشو داد و فرمود: نزدیک شو به من؛ آنگاه دست بر شکاف سرش گذارد، در حالی که عبدالله سخت بی‌تابی می‌کرد، جراحات سر را به هم آورد و بهبود پذیرفت، گویا شکستگی پدید نگشته بود؛ پس از آن فرمود: «ای عبدالله! سپاس خدایی را که قرار داد گرفتاریها را کفاره گناهان پیروان ما در دنیا، تا در فرمان بردن حق، سالم بمانند و سزاوار مزد و اجر شوند.» عبدالله عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام! مجازات گناهان ما فقط در دنیاست؟» حضرت فرمود: «آری؛ مگر نشنیده‌ای گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که فرمود: «الدنيا سجن المؤمن و جنه الكافر»: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.» خداوند پیروان ما را در دنیا از گناهانشان پاکیزه گرداند به وسیله مصائب و ناراحتیها و به عفو خود، چنانکه می‌فرماید: «ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر»: آنچه مصیبت می‌بینید از کردار خود شماست، و بسیاری از آن بخشش می‌کند. (۵۷) آن‌گاه پیروان ما به قیامت وارد شوند و طاعت‌های آنان را زیاد کند و لکن دشمنان ما را خداوند در دنیا جزاء دهد به طاعتشان

گرچه وزنی ندارد، زیرا طاعتشان اخلاص ندارد و چون وارد قیامت شوند، سنگینی گناهان و کینه هایشان به محمد و آل محمد و یاران واقعی آنان، بر شانه آنهاست و در آتش فرو روند.» عبدالله عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام استفاده کردم و به من آموختی، اگر به من می‌فرمودید که چه گناهی سبب محنت مجلس شد، بسیار نیکو بود که دیگر مرتکب نشوم؟» حضرت فرمود: «هنگام نشستن، بسم الله نگفتی، این مصیبت کفاره گناهت گشت؛ مگر نمی‌دانی که پیامبر از جانب خداوند مرا حدیث کرد که خداوند فرماید: هر کاری که در آن بسم الله گفته نشود، آن کار ناتمام خواهد ماند.» عبدالله عرض کرد: «پدر و مادرم فدای شما! دیگر بسم الله را ترک نمی‌کنم.» حضرت فرمود: «پس تو سعادت‌مند خواهی گشت!» عبدالله عرض کرد: «تفسیر بسم الله چیست؟» حضرت فرمود: «بنده چون بخواهد شروع در کاری کند می‌گوید: بسم الله، یعنی من به نام این اسم، این کار را انجام دهم، پس در هر کاری که به بسم الله ابتداء کند آن عمل مبارک خواهد بود.» (۵۸)

کردن بند گران قیمت

علی بن ابی رافع می‌گوید: من نگهبان خزینه بیت المال حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام بودم. در میان بیت المال گردن بند مروارید گران قیمتی وجود داشت که در جنگ بصره به غنیمت گرفته شده بود. دختر امیرالمؤمنین کسی را نزد من فرستاد و پیغام داد که شنیده‌ام در بیت المال گردن بند مرواریدی هست. من میل دارم آن را به عنوان امانت، چند روزی به من بدهی تا در روز عید قربان خود را با آن آرایش دهم و پس از آن باز گردانم. من پیغام دادم به صورت مضمونه (که در صورت تلف به عهده گیرنده باشد) می‌توانم به او بدهم. دختر آن حضرت نیز پذیرفت. من با این شرط به مدت سه روز گردن بند را به آن بانوی گرامی دادم. اتفاقاً علی علیه‌السلام گردن بند را در گردن دخترش دیده و شناخته بود و از وی می‌پرسید: این گردن بند از کجا به دست تو رسیده است؟ او اظهار می‌کند: از علی بن ابی رافع، خزینه دار شما به مدت سه روز امانت گرفته‌ام تا در روز عید قربان خود را زینت دهم و سپس باز گردانم. علی بن ابی رافع می‌گوید: - امیرالمؤمنین علیه‌السلام مرا نزد خود احضار کرد و من خدمت آن حضرت رفتم. چون چشمش به من افتاد فرمود: - «اتخون المسلمین یا ابن ابی رافع؟» «ای پسر ابی رافع! آیا به مسلمانان خیانت می‌کنی؟!» گفتم: پناه می‌برم به خدا از اینکه به مسلمانان خیانت کنم. حضرت فرمود: پس چگونه گردن بندی را که در بیت المال مسلمانان بود بدون اجازه من و مسلمانان به دخترم دادی؟ عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! او دختر شماس است و از من خواست که گردن بند را به صورت عاریه که بازگردانده شود به او دهم تا در عید با آن خود را بیاراید. من نیز آن را به عنوان عاریه به مدت سه روز به ایشان دادم و ضمانت آن را به عهده گرفتم که صحیح و سالم به جای اصلی خود باز گردانم. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: - همین امروز باید آن را پس گرفته و به جای خود بگذاری و اگر بعد از این چنین کاری از تو دیده شود کیفر سختی خواهی دید. سپس فرمود: اگر دختر من این گردن بند را به عاریه مضمونه نمی‌گرفت، نخستین زن هاشمی‌ای بود که دست او را به عنوان دزد می‌بریدم. این سخن به گوش دختر آن حضرت رسید به نزد پدر آمده و گفت: - یا امیرالمؤمنین! من دختر شما و پاره تن شما هستم. چه کسی از من شایسته تر به استفاده از این گردن بند بود؟ حضرت فرمود: دخترم! انسان نباید به واسطه خواسته‌های نفس و خواهش‌های دل، پای از دایره حق بیرون بگذارد. آیا همه زنان مهاجر که با تو یکسانند، در این عید به مانند چنین گردن بند خود را زینت داده‌اند تا تو هم خواسته باشی در ردیف آنها قرار گرفته و از ایشان کمتر نباشی؟ (۵۹)

ترس از گناه

حضرت علی علیه‌السلام مردی را دید که آثار ترس و خوف در سیمایش آشکار است، از او پرسید: - چرا چنین حالی به تو دست داده است؟ مرد جواب داد: - من از خدای می‌ترسم؟ امام فرمود: - بنده خدا! (نمی‌خواهد از خدا بترسی) از گناهانت بترس و نیز به

خاطر ظلم‌هایی که درباره بندگان خدا انجام داده‌ای، از عدالت خدا بترس و آنچه را که به صلاح تو نهی کرده است در آن نافرمانی نکن، آنگاه از خدا نترس؛ زیرا او به کسی ظلم نمی‌کند و هیچ‌گاه بدون گناه کسی را کیفر نمی‌دهد. (۶۰)

قطیفه بر دوش

هارون پسر عتره از پدرش نقل می‌کنند: در فصل سرما در محضر مولا علی علیه‌السلام وارد شدم. قطیفه‌ای کهنه بر دوش داشت و از شدت سرما می‌لرزید. گفتم: یا امیرالمؤمنین! خداوند برای شما و خانواده تان از بیت المال مانند دیگر مسلمانان سهمی قرار داده که می‌توانید به راحتی زندگی کنید. چرا این اندازه به خود سخت می‌گیرید و اکنون از سرما می‌لرزید؟ فرمود: به خدا سوگند! از بیت المال شما حبه‌ای بر نمی‌دارم و این قطیفه‌ای که می‌بینید همراه خود از مدینه آورده‌ام، غیر از آن چیزی ندارم. (۶۱)

علی علیه‌السلام در اوج عطوفت و بزرگواری

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام پس از آن که به دست ابن ملجم ضرب خورد، از شدت زخم بی حال شده بود. وقتی که به حال آمد، امام حسن در ظرفی، شیر به حضرت داد. امام کمی از شیر خورد بقیه را به حسن داد و فرمود: این شیر را به اسیرتان (ابن ملجم) بدهید! سپس فرمود: فرزندم! به آن حقی که در گردن تو دارم، بهترین خوردنیها و نوشیدنی‌ها را به او بدهید و تا هنگام مرگم با ایشان مدارا کنید و از آنچه می‌خورید به او بخورانید و از آنچه می‌نوشید به ایشان بنوشانید تا نزد شما گرمی شود! (۶۲)

رعایت آداب اسلامی در اوج قدرت

روزی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در دوران خلافتش در خارج کوفه با یک نفر ذمی (یهودی یا مسیحی) که در پناه اسلام بود، همراه شدند. مرد ذمی گفت: بنده خدا کجا می‌روی؟ امام فرمود: به کوفه. هر دو به راه ادامه دادند تا سر دو راهی رسیدند. هنگامی که ذمی جدا شد و راه خود را پیش گرفت بروی، دید که رفیق مسلمانش از راه کوفه نرفت، همراه او می‌آید. مرد ذمی گفت: مگر شما نفرمودی به کوفه می‌روم؟ فرمود: چرا. - شما از راه کوفه نرفتی. راه کوفه آن یکی است. - می‌دانم ولی پایان خوش رفاقتی آن است که مرد، رفیق راهش را در هنگام جدایی چند قدم بدرقه کند و دستور پیغمبر ما همین است، بدین جهت می‌خواهم چند گام تو را بدرقه کنم، آنگاه به راه خود بر می‌گردم. ذمی گفت: پیغمبر شما چنین دستور داده؟ امام فرمود: بلی. - این که آیین پیغمبر شما با سرعت در جهان پیشرفت کرد و چنین پیروان زیاد پیدا نمود، حتماً به خاطر همین اخلاق بزرگواران او بوده است. مرد ذمی با امیرالمؤمنین به سوی کوفه برگشت. هنگامی که شناخت همراه خلیفه مسلمانان بوده است، مسلمان شد و اظهار داشت: من شما را گواه می‌گیرم که پیرو دین و آیین شما می‌باشم. (۶۳)

بی‌ارزشی حکومت از نظر علی علیه‌السلام

علی علیه‌السلام با سپاهیان اسلام برای سرکوبی پیمان شکنان به سوی بصره حرکت می‌کردند. در نزدیکی بصره به محل ذی قار رسیدند. در آنجا برای رفع خستگی و آماده سازی سپاه توقف نمودند. عبدالله بن عباس می‌گوید: من در آنجا به حضور امیرالمؤمنین علی رسیدم، دیدم (رئیس مسلمانان، فرمانده کل قوا) خود کفش خویش را وصله می‌زند. حضرت روی به من کرد و فرمود: ابن عباس! این کفش چه قدر می‌ارزد؟ قیمت آن چقدر است؟ گفتم: ارزشی ندارد. فرمود: سوگند به خدا! همین کفش بی ارزش از ریاست و حکومت بر شما برای من محبوبتر است. مگر این که بتوانم با این حکومت و ریاست حق را زنده کنم و باطل را براندازم. (۶۴) آری! ارزش یک حکومت، بسته به آن است که در سایه‌اش حق زنده و باطل نابود گردد و گرنه چه ارزشی دارد؟

جمعه انوشیروان سخن می‌گوید

به امام علی علیه‌السلام خبر رسید معاویه تصمیم دارد با لشکر مجهز به سرزمین‌های اسلامی حمله کند. علی علیه‌السلام برای سرکوبی دشمنان از کوفه بیرون آمد و با سپاه مجهز به سوی صفین حرکت کردند. در سر راه به شهر مدائن (پایتخت پادشاهان ساسانی) رسیدند و وارد کاخ کسری شدند. حضرت پس از ادای نماز با گروهی از یارانش مشغول گشتن ویرانه‌های کاخ انوشیروان شدند و به هر قسمت کاخ که می‌رسیدند کارهایی را که در آنجا انجام شده بود به یارانش توضیح می‌دادند به طوری که باعث تعجب اصحاب می‌شد و عاقبت یکی از آنان گفت: یا امیرالمؤمنین! آنچنان وضع کاخ را توضیح می‌دهید گویا شما مدت‌ها اینجا زندگی کرده‌اید! در آن لحظات که ویرانه‌های کاخها و تالارها را تماشا می‌کردند، ناگاه علی علیه‌السلام جمعه‌ای پوسیده را در گوشه خرابه دید، به یکی از یارانش فرمود: او را برداشته همراه من بیا! سپس علی علیه‌السلام بر ایوان کاخ مدائن آمد و در آنجا نشست و دستور داد طشتی آوردند و مقداری آب در طشت ریختند و به آورنده جمعه فرمود: آن را در طشت بگذار. وی هم جمعه را در میان طشت گذاشت. آنگاه علی علیه‌السلام خطاب به جمعه فرمود: ای جمعه! تو را قسم می‌دهم! بگو من کیستم و تو کیستی؟ جمعه با بیان رسا گفت: تو امیرالمؤمنین، سرور جانشینان و رهبر پرهیزگاران هستی و من بنده‌ای از بندگان خدا هستم. علی علیه‌السلام پرسید: حالت چگونه است؟ جواب داد: یا امیرالمؤمنین! من پادشاه عادل بودم، نسبت به زیر دستان مهر و محبت داشتم، راضی نبودم کسی در حکومت من ستم ببیند، ولی در دین مجوسی (آتش پرستی) به سر می‌بردم. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد کاخ من شکافی برداشت، آنگاه به رسالت مبعوث شد. من خواستم اسلام را بپذیرم ولی زرق و برق سلطنت مرا از ایمان و اسلام بازداشت و اکنون پشیمانم. ای کاش که من هم ایمان می‌آوردم و اینک از بهشت محروم هستم و در عین حال به خاطر عدالت از آتش دوزخ هم در امانم. وای به حال! اگر ایمان می‌آوردم من هم با تو بودم. ای امیرالمؤمنین و ای بزرگ خاندان پیامبر! سخنان جمعه پوسیده انوشیروان به قدری دل سوز بود که همه حاضران تحت تاثیر قرار گرفته با صدای بلند گریستند. (۶۵) امید است ما نیز پیش از فرا رسیدن مرگ در فکر نجات خویش باشیم.

آیا قلب برادرت با ما بود؟

اولین جنگی که در دوران زمامداری امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اتفاق افتاد، جنگ جمل بود. لشکر علی علیه‌السلام در این نبرد پیروز شد و جنگ خاتمه یافت. یکی از اصحاب حضرت که در جنگ شرکت داشت، گفت: دوست داشتم برادرم در اینجا بود و می‌دید چگونه خداوند شما را بر دشمن پیروز نمود. او نیز خوشحال می‌شد و به اجر و پاداش نایل می‌گشت. امام علیه‌السلام فرمود: آیا قلب و فکر برادرت با ما بود؟ گفت: آری! امام علیه‌السلام فرمود: بنابراین او نیز در این جنگ همراه ما بوده است. آنگاه افزود: نه تنها ایشان بلکه آنها که در صلب پدران و در رحم مادرانشان هستند، اگر در این نبرد با ما هم فکر و هم عقیده باشند، همگی با ما هستند که به زودی پا به جهان گذاشته و ایمان و دین به وسیله آنان نیرو می‌گیرد. (۶۶)

شراب در ماه رمضان

نجاشی شاعر، یکی از اطرافیان و ارادتمندان علی علیه‌السلام بود و با اشعارش سپاه علی علیه‌السلام را بر ضد معاویه تحریک می‌کرد، بارها در سپاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام با دشمن جنگید، ولی همین شخص یک بار پایش لغزید و در ماه رمضان شراب خورد. وی را پیش امیرالمؤمنین آوردند و شرابخواریش را ثابت کردند. حضرت علی خودش هشتاد تازیانه به او زد و یک شب نیز او را زندانی کرد. روز بعد دستور داد نجاشی را آوردند، حضرت بیست تازیانه دیگر بر او زد. نجاشی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین!

این بیست تازیانه برای چیست؟ علی علیه‌السلام فرمود: این بیست تازیانه به خاطر جسارت و جرات تو به شرابخواری در ماه رمضان است. (۶۷)

ساده زیستی در اسلام

شریح قاضی (۶۸) می‌گوید: خانه‌ای را به هشتاد دینار خریدم، به نام خود قباله کردم و گواهان بر آن گرفتم. خبرش به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، مرا احضار کرد و فرمود: ای شریح! شنیده‌ام خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای و بر آن قباله نوشته و چند نفر گواه گرفته‌ای؟! گفتم: آری، درست است. امام علیه‌السلام نگاه خشمگین به من کرد و فرمود: شریح از خدا بترس به زودی کسی (عزرائیل) به سوی تو خواهد آمد که نه به قباله ات نگاه می‌کند و نه به امضای آن گواهان اهمیت می‌دهد و تو را از آن خانه، حیران و سرگردان خارج می‌کند و در گودال قبرت می‌گذارد. ای شریح! خوب تامل کن! مبادا این خانه را از مال دیگران خریده باشی و بهای آن را از مال حرام پرداخته باشی که در این صورت، در دنیا و آخرت خویشتن را بدبخت ساخته‌ای. سپس فرمود: ای شریح! آگاه باش! اگر وقت خرید خانه نزد من آمده بودی برای تو قباله‌ای می‌نوشتم که به خرید این خانه حتی به یک درهم هم رغبت نمی‌کردی؛ من این چنین قباله می‌نوشتم: این خانه‌ای است که بنده خوار و ذلیل، از شخص مرده‌ای که آماده کوچ به عالم آخرت است، خریداری کرده که در سرای فریب (دنیا)، در محله فانی شوندگان و در کوچه هلاک شدگان قرار دارد، که چهار حد است: حد اول آن؛ به پیشامدهای ناگوار (آفات و بلاها) منتهی می‌شود. و حد دوم؛ به مصیبتها (مرگ عزیزان و) ... متصل است. و حد سوم؛ به هوس‌های نفسانی و آرزوهای تباه کننده اتصال دارد. و حد چهارم؛ شیطان گمراه کننده است و درب این خانه از حد چهارم باز می‌گردد. این خانه را شخص فریفته آرزوها از کسی که پس از مدت کوتاهی می‌میرد به مبلغ خارج شدن از عزت قناع و داخل شدن در پستی دنیاپرستی خریده است (... ۶۹)

میانه روی در زندگی

علاء بن زیاد یکی از ارادتمندان ثروتمند علی علیه‌السلام در بصره، بیمار بود امیرالمؤمنین به عیادت او رفت. زندگی وسیع و اتاق‌های مجلل و بزرگ توجه امام را به خود جلب کرد، معلوم بود علاء در زندگی زیاده روی کرده است. فرمود: ای علاء! تو خانه‌ای به این بزرگی را در دنیا برای چه می‌خواهی در صورتی که تو در آخرت به چنین خانه‌ای محتاج تری (زیرا که در این خانه بیش از چند روز نمی‌مانی ولی در آن خانه همیشه خواهی بود). آری! اگر بخواهی در آخرت نیز چنین خانه وسیعی داشته باشی در این خانه مهمان نوازی کن، صله رحم به جا آور و حقوق الهی و برادران دینی را پرداز! اگر این کارها را انجام دهی خداوند به شما در جهان دیگر مانند همین خانه را می‌دهد. علاء: دستور شما را اطاعت خواهم کرد. سپس عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من از برادرم عاصم شکایت دارم! حضرت فرمود: - برای چه؟ مگر چه کرده است؟ علاء در پاسخ گفت: - لباس خشن پوشیده، از دنیا کناره گیری نموده است، به طوری که زندگی را بر خود و خانواده اش تلخ کرده. فرمود: او را نزد من بیاورید! عاصم را آوردند. امیرالمؤمنین چون او را دید چهره در هم کشید و فرمود: ای دشمن جان خویشتن! شیطان عقلت را برده و تو را به این راه کشانده است، از اهل و عیالت خجالت نمی‌کشی؟ چرا به فرزندت رحم نمی‌کنی؟ گمان می‌کنی خدایی که نعمت‌های پاکیزه را بر تو حلال کرده نمی‌خواهد از آنها استفاده کنی؟ تو در پیشگاه خداوند کوچکتر از آنی که چنین اندیشه‌ای را داشته باشی. عاصم گفت: یا امیرالمؤمنین! چرا شما به خوراک سخت و لباس خشن اکتفاء نموده‌ای؟ من از تو پیروی می‌کنم. فرمود: وای بر تو! من مانند تو نیستم، من وظیفه دیگر دارم، زیرا من پیشوای مسلمانان هستم، من باید خوراک و پوشاک خود را تا آن حد پایین بیاورم که فقیرترین مردم در دورترین نقاط حکومت اسلام تلخی زندگی را تحمل کند، با این اندیشه که بگوید: رهبر و پیشوای من هم

مانند من می‌خورد و مانند من می‌پوشد، این وظیفه زمامداری من است تو هرگز چنین تکلیفی نداری. پس از سخنان حضرت، عاصم لباس معمولی پوشید و به کار و زندگی پرداخت. (۷۰)

چرا دعاهای ما مستجاب نمی‌شود

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روز جمعه در کوفه سخنرانی زیبایی کرد، در پایان سخنرانی فرمود: ای مردم! هفت مصیبت بزرگ است که باید از آنها به خدا پناه ببریم: ۱ - عالمی که بلغزد. ۲ - عابدی که از عبادت خسته گردد. ۳ - مؤمنی که فقیر شود. ۴ - امینی که خیانت کند. ۵ - توانگری که به فقر در افتد. ۶ - عزیزی که خوار گردد. ۷ - فقیری که بیمار شود. در این وقت مردی بر خواست، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! خداوند در قرآن می‌فرماید: «ادعونی استجب لکم»: مرا بخوانید، دعا کنید، تا دعایتان را مستجاب کنم. اما دعای ما مستجاب نمی‌شود؟ حضرت فرمود: علتش آن است که دل‌های شما در هشت مورد صاف نیست: یک: این که خدا را شناختید، ولی حقش را آن طور که بر شما واجب بود به جا نیاوردید، از این رو آن شناخت به درد شما نخورد. دو: به پیغمبر خدا ایمان آوردید ولی با دستورات او مخالفت کردید و شریعت او را از بین بردید! پس نتیجه ایمان شما چه شد؟ سه: قرآن را خواندید ولی به آن عمل نکردید و گفتید: قرآن را به گوش و دل می‌پذیریم اما با آن به مخالفت برخاستید. چهار: گفتید ما از آتش جهنم می‌ترسیم در عین حال با گناهان و معاصی به سوی جهنم می‌روید. پنج: گفتید ما از آتش جهنم می‌ترسیم در عین حال با گناهان و معاصی به سوی جهنم می‌روید. پنج: گفتید به بهشت علاقه‌مندیم اما در تمام حالات کارهایی انجام می‌دهید که شما را از بهشت دور می‌سازد. پس علاقه و شوق شما نسبت به بهشت کجاست؟ شش: نعمت خدا را خوردید، ولی سپاسگزاری نکردید. هفت: خداوند شما را به دشمنی با شیطان دستور داده و فرمود: «ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا»: شیطان دشمن شماست، پس شما او را دشمن بدارید! به زبان با او دشمنی کردید ولی در عمل به دوستی با او برخاستید. هشت: عیب‌های مردم را در برابر دیدگانتان قرار دادید و از عیوب خود بی‌خبر ماندید (نادیده گرفتید) و در نتیجه کسی را سرزنش می‌کنید که خود به سرزنش سزاوارتر از او هستید. با این وضع چه دعایی از شما مستجاب می‌شود؟ در صورتی که شما درهای دعا و راه‌های آن را بسته‌اید. پس از خدا بترسید و عملهایتان را اصلاح کنید و امر به معروف کنید و نهی از منکر نمایید تا خداوند دعاهایتان را مستجاب کند. (۷۱)

درمان گناه

کمیل یکی از یاران مخلص امیرالمؤمنین است، می‌گوید: از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدم، انسان گاهی گرفتار گناه می‌شود و به دنبال آن از خدا آمرزش می‌خواهد، حد آمرزش خواستن چیست؟ فرمود: حد آن توبه کردن است. کمیل: همین مقدار؟ امام علیه‌السلام نه! کمیل: پس چگونه است؟ امام: هرگاه بنده گناه کرد، با حرکت دادن بگوید استغفرالله. کمیل: منظور از حرکت دادن چیست؟ امام: حرکت دادن دو لب و زبان، به شرط این که دنبال آن حقیقت نیز باشد. کمیل: حقیقت چیست؟ امام: دل او پاک باشد و در باطن تصمیم بگیرد و به گناهی که از آن استغفار کرده باز نگردد. کمیل: اگر این کارها را انجام دادم از استغفار کنندگان هستم؟ امام: نه! کمیل: چرا؟ امام: برای این که تو هنوز به اصل آن نرسیده‌ای. کمیل: پس اصل و ریشه استغفار چیست؟ امام: انجام دادن توبه از گناهی که از آن استغفار کردی و ترک گناه. این مرحله، اولین درجه عبادت کنندگان است. به عبارت دیگر، استغفار اسمی است که شش معنی دارد؛ ۱ - پشیمانی از گذشته. ۲ - تصمیم بر بازنگشتن بدان گناه به هیچ وجه. (تصمیم بر این که گناهان گذشته را هیچ وقت تکرار نکنی). ۳ - پرداخت حق همه انسانها که به او بدهکاری. ۴ - ادای حق خداوند در تمام واجبات. ۵ - از بین بردن (آب کردن) هر گونه گوشتی که از حرام بر بدنت رویده است، به طوری که پوستت به استخوان بچسبد سپس گوشت

تازه میان آنها بروید. ۶- به تنت بچشانی رنج طاعت را، چنانچه به او چشانیده‌ای لذت گناه را. در این صورت توبه حقیقی تحقق یافته و انسان از توبه کنندگان به شمار می‌رود. (۷۲) در سرزمین وادی السلام روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کوفه حرکت کرد و به سرزمین نجف آمد و از آن هم گذشت. اسبغ بن نباته می‌گوید: ما به حضرت رسیدیم، دیدیم روی زمین دراز کشیده است. قبر گفت: یا امیرالمؤمنین! اجازه می‌دهی عبایم را زیر شما پهن کنم؟ حضرت فرمود: نه، اینجا محلی است که خاک‌های مؤمنان در آن قرار دارد و پهن کردن عبا مزاحمتی برای آنهاست. اسبغ می‌گوید: عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! خاک مؤمنان را دانستم چیست، ولی مزاحمت آنها چگونه است؟ فرمود: ای اصبغ! اگر پرده از مقابل چشمانت برداشته شود، ارواح مؤمنان را می‌بینی که در اینجا حلقه حلقه دور هم نشسته‌اند و یکدیگر را ملاقات می‌کنند و باهم مشغول صحبت هستند، اینجا جایگاه ارواح مؤمنان است و ارواح کافران در برهوت قرار گرفته‌اند! (۷۳)

مناظره هشام بن حکم...

الف: روزی امام صادق علیه‌السلام از «هشام بن حکم» پرسیدند! بگو ببینم چگونه با «عمرو بن عبید» به مناظره برخاستی؟ هشام عرض کرد: من در محضر شما شرم می‌کنم، و زبانم نیز از عظمت امامم بند می‌گردد!! امام علیه‌السلام فرمودند: هرگاه به شما دستوری را صادر کردیم بی‌درنگ اطاعت فرمائید، هشام معروض داشت: زمانی شنیدم در «مسجد بصره» «عمرو بن عبید» گروهی را به دور خود جمع کرده، و آنان را از ولایت منحرف می‌سازد، لذا برای بحث با وی عازم «بصره» شدم، و برای این کار نخست در جلسه درس او حاضر گردیده، و به سخنانش گوش دادم، همه به من تماشای می‌کردند... سرانجام سکوت را شکسته، از وی پرسیدم: ای عالم! من مرد غریبی هستم، اجازه می‌دهی سؤالاتی را از شما بنمایم؟ عمرو: بفرمائید مانعی ندارد. هشام: آیا شما چشم دارید؟ عمرو: پسر! این چه سوالی است، چیزی را که می‌بینی چگونه از آن می‌پرسی؟ هشام: سؤالات من از این قبیل است. عمرو: پرس مانعی ندارد، اگر چه سؤالات شما احمقانه است!! هشام: حالا به سوالم جواب دهید، آیا شما چشم دارید؟ عمرو: آری. هشام: از چشم چه استفاده‌ای می‌نمایی؟ عمرو: به وسیله آن اشخاص را می‌بینم و چیزها و رنگ‌ها را از هم تمیز می‌دهم. هشام: آیا شما بینی دارید؟ عمرو: بلی دارم. هشام: از آن چه بهره می‌برید؟ عمرو: بوها را می‌بویم. هشام: آیا شما دهان هم دارید؟ عمرو: بلی. هشام: از دهانتان چه استفاده می‌کنید؟ عمرو: برای چشیدن غذا به کار می‌رود. هشام: آیا شما گوش هم دارید؟ عمرو: بلی دارم. هشام: از گوش چه استفاده می‌کنید؟ عمرو: از آن برای شنیدن صداها بهره می‌گیرم. هشام: علاوه بر اینها شما عقل هم دارید؟ عمرو: بلی. هشام: قلب و عقل به چه کار آید؟ عمرو: اگر این حواس اشتباه کردند، از آن برای تشخیص خطاها استفاده می‌نمایم. هشام: آیا این حواس بی‌نیاز از قلب نیستند؟ عمرو: نه. هشام: چگونه، در حالی که همه اعضایت سالم می‌باشند؟ عمرو: ای پسر! گاهی اعضای انسان مریض می‌گردند، مثلاً در چشیدن یا دیدن یا بوئیدن یا شنیدن، باید به قلب مراجعه کرد، و از حالت شک و دو دلی نجات پیدا نمود... هشام: پس خداوند برای جلوگیری از اشتباه اعضا قلب را مرحمت فرموده است؟ عمرو: بلی هشام: ای ابا مروان! (کنیه عمرو) خداوند برای جلوگیری از خطاهای حواس پنجگانه قلب را به عنوان رهبر و امام برای هر کسی مرحمت فرموده است، آیا برای کل جامعه بشری امام و رهبری برای جلوگیری از خطاها و اشتباهات و انحراف فکری عطا نکرده است؟! عمرو در حالی که مبهور بود و جوابی نداشت دم فرو بست! هشام: چرا جواب نمی‌دهی؟ عمرو: تو هشام بن حکم هستی؟ هشام: نه! عمرو: آیا از دوستان و همنشین‌های وی می‌باشی؟ هشام: نه! عمرو: اهل کجایی! هشام: اهل کوفه. عمرو: تو همانی، تو هشام بن حکمی. هشام می‌گوید: او مرا به حضورش فرا خواند، و در کنارش نشانید و خیلی احترام کرد، ولی قدرت سخن نداشت و مات و مبهور در فکر بود. امام صادق علیه‌السلام چون این سخنان را شنید در حالی که شاد و خندان بود پرسید، هشام! چه کسی این مناظره را به تو آموخته بود؟ هشام! چه کسی این مناظره را به تو آموخته بود؟ هشام: از هیچ کس، جز این که چیزهایی از شما آموخته‌ام، و از

آنها استفاده نموده، و او را محکوم کردم. امام صادق علیه‌السلام سوگند به خدا همین مناظره در «صحف» حضرت ابراهیم و حضرت موسی موجود است. (۷۴) در این حدیث شریف که به صورت مناظره و مباحثه آمده است، ضرورت «امام معصوم و بی لغزش» روشن است ... ب: قضیه دوم که ما آن را به تخلص می‌آوریم، مربوط به مرد شامی است که برای بحث و مناظره وارد مدینه شد، و به خانه امام صادق علیه‌السلام آمده، و با جرات تمام گفت: آمده‌ام با شما به بحث و مناظره پردازم، و حضرت پس از مذاکراتی جویای اطلاعات و تخصص‌های آن مرد شامی گردید، و در هر رشته‌ای که خود را متخصص معرفی می‌کرد، یکی از شاگردان امام او را مجاب و محکوم می‌نمود. سرانجام با جوان نوری که موهای محاسنش تازه روئیده بود، وارد بحث شد، او همان «هشام بن حکم» بود، که در مورد امامت به مناظره پرداختند: مرد شامی: در مورد امامت این مرد (امام صادق) سخن بگو. هشام: آیا خدا به بندگانش بصیرتر است، یا مردم نسبت به خودشان مرد شامی: خدا. هشام: خداوند در رابطه با دین مردم نسبت به آنان چه کرده است؟ مرد شامی: آنان را مکلف ساخته، و در رابطه با تکلیفشان راهنما انتخاب کرده است. هشام: آن راهنما کیست؟ مرد شامی: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هشام: بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدا راهنما و امامشان کیست؟ مرد شامی: کتاب و سنت. هشام: آیا ما امروز برای رفع اختلاف خود می‌توانیم از کتاب و سنت استفاده کنیم؟ مرد شامی: بلی. هشام: اگر چنین است، پس چرا ما با شما اختلاف داریم، تو از شام در اثر اختلاف بلند شده و به اینجا آمده‌ای. چرا اختلاف ما رفع نشده است؟ در حالی که مرد شامی خاموش بود، امام صادق علیه‌السلام فرمودند: چرا سخن نمی‌گویی؟ مرد شامی: چه بگویم؟ اگر بگویم اختلاف نداریم دروغ گفته‌ام، و اگر بگویم، هر دو گروه حق است، صحیح نیست، و اگر اختلاف را قبول کنم محکوم گشته‌ام. به دستور امام صادق علیه‌السلام همان سوالات را مرد شامی از هشام پرسید، و او یکایک همه آنها را جواب گفت، و در پایان فرمود: راهنما و امام امروز و عصر ما این مرد بزرگوار است، و اشاره کرد به امام صادق علیه‌السلام. مرد شامی برای این ادعا دلیل خواست، حضرت در جواب او فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس، سپس به تمام سوالات مرد شامی پاسخ گفت، و کیفیت حرکت او را از شهر شام بیان داشت، و هر کاری را که مابین شام و مدینه انجام داده بود، به وی بازگو کرد!! و تمام نهران ها را آشکار ساخت، و شوق ایمان و معرفت کامل را در دل مرد شامی به مکتب ولایت شعله‌ورتر نمود، لذا مرد شامی تمام اظهارات حضرت امام صادق علیه‌السلام را تایید کرده و با گفتن شهادت: «اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمدا رسول الله، و انک وصی الانبیاء»، حقیقت ولایت را پذیرفت، و از بازگشت به وطن خود، خودداری کرد، و در صف شاگردان مکتب جعفری قرار گرفت. (۷۵)

انگیزه شروع جنگ نهروان

بعد از اینکه جنگ صفین خاتمه یافت، عده‌ای از لشکر امام جدا شدند و با کنایه و یا صریحا مطالب بی ربطی را به حضرت نسبت دادند؛ تا اینکه عده آنان به چهار هزار نفر رسید و بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام خروج کردند خوارج با عبدالله بن وهب راسبی، بیعت کردند و به طرف مدائن رفتند و عبدالله بن خباب فرماندار امام را در مدائن شهید کردند و شکم زن او را که حامله بود دریدند و دیگر زنان را نیز کشتند. امام با سی و پنج هزار نفر از کوفه بیرون شد. از بصره فرماندارش، ابن عباس، نیز ده هزار نفر را برای یاری امام، روانه کرد که افرادی همانند احنف بن قیس و حارثه بن قدامه در میان آنان بود. امام در شهر انبار توقف کرد تا لشکرش جمع شدند، آن وقت برای آنان خطبه‌ای خواند که تحریص جنگ با معاویه را در برداشت؛ لشکر از جنگ با معاویه امتناع کردند و گفتند: ابتدا باید به جنگ با خوارج پرداخت. حضرت قبول کرد و به طرف نهروان حرکت نمودند. قبلا نماینده‌ای از طرف خود به جانب ایشان، فرستاد لکن آنان نماینده امام را کشتند و پیغام دادند که، اگر از این حکمیت که قرار دادی توبه کنی ما در اطاعت تو درآیم و گرنه از ما کناره گیر تا برای خود امامی اختیار کنیم. امام پیغام فرستاد که کشندگان برادران مرا به سویم بفرستید تا از

ایشان قصاص کنم، آن وقت دست از جنگ با شما بر می‌دارم، شاید مقلب القلوب هم شمار را از این گمراهی برگرداند. خوارج در جواب پیغام دادند که، ما جمیعا قاتل اصحاب تو می‌باشیم؛ این وقت امام، اصحاب خود را به سوی جنگ با خوارج امر کرد و فرمود: به خدا قسم که از ایشان زیاده از ده نفر، جان سالم بیرون نبرد و از شما ده نفر کشته نگردد. لحظه لحظه به امام خبر می‌دادند که خوارج از نهر عبور کردند، اما قبول نمی‌کرد و سوگند یا می‌کرد که ایشان عبور نکرده‌اند و نمی‌کنند و جایگاه کشته شدن آنان در «رمیله» پایین نهر خواهد بود. بعد از مدتی امام با لشکر به نهر روان رسیدند و دیدند که خوارج در «رمیله» هستند، همانطوری که امام خبر داد، امام فرمود: الله اکبر! پیامبر خدا راست گفت. پس، دو لشکر مقابل هم صف کشیدند؛ امام پیش ایستاد و خوارج را امر فرمود که: توبه کنید و به او به پیوندند؛ ولی آنان قبول نکردند و لشکر حضرت را تیر باران نمودند. اصحاب، عرضه داشتند که خوارج ما را تیر باران کردند، امام فرمود: شما دست باز دارید تا سه مرتبه؛ تا اینکه مردی از لشکر امام را آوردند که به تیر خوارج شهید شده بود. امام فرمود: الله اکبر! الان جنگ با ایشان برایتان حلال است؛ پس فرمان جنگ داد و فرمود: بر ایشان حمله کنید. از خوارج چند نفر به میدان آمدند و رجز می‌خواندند تا امام را به قتل برسانند؛ امام همه آنان را به جهنم فرستاد. بعد از پایان جنگ، نه نفر از لشکر امام شهید شدند و ده نفر از خوارج، جان سالم بدر بردند، همانطوری که قبلا امام، خبر داده بود؛ جنگ نهر روان در سال سی و هشت هجری یعنی دو سال بعد از جنگ صفین واقع شد. (۷۶)

قدرت و نیروی امام علی علیه‌السلام

ابن ابی الحدید گوید: اما قوت و نیروی بدنی امام علیه‌السلام به پایه‌ای است که ضرب المثل شده است؛ ابن قتیبه گوید: «او با هیچ کس کشتی نگرفت مگر آنکه او را به خاک افکند». و اوست که در قلعه خیبر را از جا کند در صورتی که گروهی از مردم جمع شدند تا آن را برکنند نتوانستند. و اوست که بت هبل را که از سنگی بزرگ تراشیده بودند از بالای کعبه کند و بر زمین افکند. و اوست که در ایام خلافت خود صخره بزرگی را که روی چشمه‌ای قرار داشت و سپاهیان حضرتش نتوانستند آن را بردارند از جای برکنند و آب از زیر آن بیرون جست. (۷۷) علامه مجلسی رحمه الله گوید: ابوطالب به عادت عرب فرزندان و برادرزادگان خود را جمع می‌کرد و به کشتی گرفتن او می‌داشت، و علی علیه‌السلام با آنکه طفل بود آستین بالا- می‌زد و با برادران بزرگ و کوچک خود و عموزادگان بزرگ و کوچک خود کشتی می‌گرفت و آنان را به خاک می‌افکند و پدرش می‌گفت: علی ظهیر و پیروز شد و او را «ظهیر» نامید. چون علی علیه‌السلام بزرگ شد با مرد قوی و نیرومند کشتی می‌گرفت و او را زمین می‌زد، و مرد تنومند و دراز قامت را با دست خود می‌گرفت و به سوی خود می‌کشید و او را می‌کشت، و بسا کمر او را می‌گرفت و به هوا بلند می‌کرد، و بسا در پی اسب نر در حال دویدن می‌دوید و او را باز می‌گردانید. (۷۸) امام صادق علیه‌السلام در حدیثی فرمود: فاطمه بنت اسد - رضی الله عنها - (مادر امیر مؤمنان علیه‌السلام) گوید: او را بستم و در قنطاق پیچیدم ولی آن را پاره کرد، سپس در دو قنطاق و سه چهار و پنج و شش قنطاق که برخی از آنها از چرم و حریر بود پیچیدم باز هم همه را پاره کرد، و گفت: مادر، دست مرا نبند که من محتاجم هنگام ذکر پروردگار خود انگشتانم را به راست و چپ حرکت دهم و اظهار عجز و نیاز به درگاه خدا کنم. (۷۹) علی علیه‌السلام در گهواره بود و دستش بسته، ناگاه ماری را دید که به سوی او در حرکت است، از جای جنبید و دست خود را از بند درآورد و گلوی مار را با پنجه خود فشرد به حدی که پنجه‌اش در گلوی مار فرو رفت و همین طور او را فشرد و نگه داشت تا مرد. چون مادرش این را بدید فریاد و استغاثه کرد، اهل خانه و همسایگان جمع شدند، آنگاه مادرش گفت: تو به سان حیدره (شیر ژیان) هستی. (۸۰) علامه در علم لغت، ابن منظور، گوید: حیدره یعنی شیر از هری، از ابوالعباس احمد بن یحیی نقل کرده است که راویان اختلاف ندارند در اینکه این ابیات از علی بن ابی طالب علیه‌السلام است: انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات غلیظ القصره «اکیلکم بالسیف کیل السندره» «من آنم که مادرم حیدر نامید، به سان شیر قوی هیکل بیشه، که با شمشیر مانند پیمانه‌ای

بزرگ شما را پیمانانه می‌کنم (و گروه گروه شما را از زمین بر می‌چینم). سندر به معنای جرات آمده و رجل سندر یعنی مرد با جرات، و نیز به معنای پیمانانه بزرگ است و حیدر یعنی شیر. ابن اعرابی گفته: حیدره در میان شیران مانند شاه در میان مردم است. ابوالعباس گفته: به خاطر درشتی گردن و نیروی دستهایش شاه شیران است. و از همین ماده است غلام حادر یعنی جوان قوی هیکل زورمند، و یاء و هاء آن زایدند (و اصل آن «حدر» است). ابن بری این رجز را چنین آورده: اکیلکم بالسیف کیل السندرۃ اضرب بالسیف رقاب الکفرۃ... «با شمشیر گردن کافران را می‌زنم». ابن بری اضافه می‌کند که منظور این سخن آن است که مادرم مرا اسد (شیر) نامید و چون به جهت حفظ قافیه نمی‌توانست اسد بگوید لفظ حیدره را به کار برده است، زیرا مادرش او را حیدره نامید بلکه او را به نام پدر خودش «اسد» نامید، زیرا او فاطمه بنت است، و ابوطالب در هنگام ولادت و نامگذاری آن حضرت نبود، چون آمد نام اسد را نپسندید و او را علی نامید. و چون علی این رجز را در جنگ خیبر خواند خود را به همان نامی که مادرش بر او نهاده بود نامید. جابر انصاری گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر پس از آنکه برای علی علیه‌السلام دعا کرد پرچم را به دست او داد، او با شتاب حرکت کرد و یارانش هم می‌گفتند: بشتاب؛ (۸۱) او رفت تا به قلعه رسید، در قلعه را از جا کند و به زمین افکند، آن گاه هفتاد نفر از ما جمع شدیم و کوشیدیم تا در را به جای خود باز گردانیم. (۸۲) و له یوم خیبر فتکات کبرت منظر علی من راها یوم قال النبی انی لاعطی رایتی لیثها و حامی حماها فاستطالت اعناق کل فریق لیروا ای ماجد یعطاها فدعا این وارث العلم و الحلم مجیر الایام من باسها این ذوالنجدۃ الذی لو دعته فی الثریا مروعة لباها فاتاه الوصی ارمد عین فسقاها بریق و شفاه و مضی یطلب الصفوف فولت عنه علما بانه امضاها و یری مرحبا بکف اقتدار اقویاء الاقدار من ضعفها و دحی بابها بقوة باءس لو حمته الافلاک منه دحاها عائذ للمؤملین مجیب سامع ما تسر من نجواها انما المصطفی مدینه علم و هو الباب من اتاه اتاه و هما مقلتا العوالم یسراها علی و احمد یمناها «او (علی علیه‌السلام) در روز خیبر دلوریها از خود نشان داد که در نظر بینندگان بسیار بزرگ آمد.» (روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من پرچم خود را به شیر این امت و پاسدار آن خواهم سپرد.» (گردن همه گروهها کشیده شد تا بینند که این پرچم به کدام مرد بزرگواری سپرده می‌شود.» «پیامبر صدا زد: کجاست وارث علم و حلم، و آن که در جنگها به فریاد می‌رسد؟» «کجاست آن دلوری که اگر در ثریا شخص بیمناسکی از او کمک بخواهد به فریاد او می‌رسد؟» «در این هنگام وصی آن حضرت در حالی که درد چشم داشت پیش آمد و پیامبر آب دهان در چشم او انداخت و شفا یافت.» «و او بر صف‌های دشمن تاخت و آنها گریختند، چرا که می‌دانستند او کاری ترین مرد جنگی است.» «و با دست اقتدار خود به مرحب نشان داد که بزرگترین قدرتمندان در برابر او ناتوانند.» «و با نیروی هر چه تمام تر در قلعه را از جا کند که اگر افلاک آسمانی در برابر او مقاومت می‌کردند همه را با خاک یکسان می‌نمود.» «او پناه دهنده آرزومندان و اجابت کننده آنهاست و رازهای نهانی آنها را می‌شنود.» «بی شک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر علم است و او در آن شهر است که هر که از آن در وارد شود به شهر رسد.» «و هر دو دیدگان همه عوالمند، علی علیه‌السلام دست چپ و احمد صلی الله علیه و آله و سلم دست راست آنهاست.» (۸۳)

مبارزه علی علیه‌السلام با عمرو بن عبدود

جنگی خندق در سال پنجم هجری اتفاق افتاد. یکی از پیکارهای مهم در این جنگ، نبرد امام با عمرو بن عبدود بود؛ عمرو از شجاعان عرب بود، کسی بود که عمر گفت: «من با او همسفر شام بودم و هزار نفر، دزد بر قافله ما تاختند، عمرو به تنهایی آنها را متفرق ساخت و دست و پای شتری را به جای سپری دست گرفت و آنها را تعقیب کرد.» وقتی در جنگ خندق علی علیه‌السلام دروازه خندق را بر دشمن مسدود کرد تا وارد شهر مدینه نشوند، عمرو بن عبدود وارد شد بر وسط میدان و فریاد برآورد: کیست به جنگ من آید؟ هیچ کس از ترس، جوابی نداد؛ عمرو گفت: مسلمین کجاست هستند که به دستم کشته شوند تا به بهشت روند؟

چرا به سوی بهشت نمی‌شتابید؟ چرا نزدیک من نمی‌آیید؟ هیچ کس پاسخی نداد و سپس این اشعار را خواند: «از بس مبارز طلبیدم، سینه‌ام تنگ شد و صدایم بگرفت؛ من در جایی ایستاده‌ام که هر دلیر و جنگجویی بر جان خود می‌لرزد و می‌ترسد؛ راستی که دلیری و از جان گذشتگی از بهترین غریزه‌های جوانمردان است.» در این وقت علی علیه‌السلام برخاست و از پیامبر اجازه خواست؛ پیامبر فرمود: بنشین؛ چند مرتبه دیگر عمرو مبارز طلبید و حماسه خواند، فقط علی علیه‌السلام بلند می‌شد و می‌گفت: یا رسول الله! اگر او عمرو است، من علی بن ابیطالبم! تا اینکه پیامبر اجازه دادند و فرمودند: از خداوند مسألت دارم که تو را بر عمرو، نصرت دهد بعد سر را بلند کرد و عرض کرد: پروردگارا! برادر من و پسر عم مرا تنها مگذار! و با چشمی پر از عاطفه و اشک فرمود: برو که خدا یار و مددکار توست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به میدان آمد و این رجز را خواند: «ای عمرو! در کار جنگ شتاب مکن، آن کس که تو را جواب گوید، عاجز نیست، او دارای حسن نیت و بصیرت و راستی می‌باشد و این صفات، اساس هر رستگاریست. نزد تو نیامدم جز بر آن امید که زن نوحه گر را بر جنازه تو بنشانم و اثر ضربت شمشیری که پس از دورانی از طول زمان، نام آن بماند باقی گذارم.» عمرو از روی تکبر، پاسخی نداد؛ امام فرمود: شنیدم تو پیمان بستی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد بپذیری؟ گفت: آری. فرمود: اول، من تو را دعوت به توحید و اسلام و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌کنم؛ عمرو گفت: قبول نمی‌کنم. فرمود: دوم آنکه، از این راهی که آمدی برگرد و از جنگ با پیامبر در گذر؛ گفت: اگر این کار را کنم زنان قریش مرا سرزنش کنند، زیرا من در جنگ بدر، زخمی برداشتم و نذر کردم تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نکشم روغن بر موی سرم نمالم؛ حضرت فرمود: سوم: آنکه، تو را به مبارزه با خود می‌خوانم؛ عمرو بخندید و گفت: عرب این خواهش را از من نمی‌کند؛ من دوست ندارم تو را بکشم زیرا با پدرت ابوطالب دوست بودم و در عموهای تو کسانی هستند که از تو زورمندتر هستند؛ تو جوانی و میل ندارم به دست من کشته شوی، تو هم کفو من نیستی. فرمود: اما من دوست دارم تو را در راه خدا بکشم! عمرو گفت: چه گفתי؟ فرمود: میل دارم با تو جنگ کنم و تو را بکشم! عمرو گفت: چه گفتم؟ فرمود: میل دارم با تو جنگ کنم و تو را بکشم و برای این کار پیاده شو با هم بجنگیم. عمرو در حالی که غضبناک بود از اسب پیاده شد، بر صورت اسب بکوفت و شمشیری به پای اسب زد و اسب روی زمین بیفتاد، شمشیر دیگری به طرف علی علیه‌السلام فرود آورد که حضرت با سپر آن را رها کرد در حالیکه سپر دو نیم شد و فرقهش را شکافت، حضرت خود را به گوشه میدان رسانید و با عمامه سر خود را بست و به میدان آمد و فرمود: ای عمرو! تو خجالت نکشیدی با این شخصیت، برای خود همراه آوردی با این که من جوانم و تنها به جنگ تو آمدم. عمرو برگشت که ببیند کیست، حضرت شمشیری بی درنگ بر پای او فرود آورد و او را بر زمین انداخت. دو لشکر، منظره را می‌دیدند، و غالب شدن علی علیه‌السلام بر عمرو موجب شد که صدای تکبیر و تهلیل بلند شود؛ مشرکین رو به فرار گذاشتند و مسلمین با شادی، مشرکین را تعقیب می‌کردند تا جایی که همه مشرکین فرار کردند. امام، بعد از چند لحظه آمد که سر عمرو را جدا کند، عمرو گفت: مرا فریب دادی! فرمود: معنی جنگ همین است عمرو (به قولی) آب دهان بر صورت امام انداخت و غضبناک شد. امام از روی سینه عمرو برخاست و چند قدمی بزد و آنگاه بازگشت تا سر عمرو را از تن جدا کند. عمرو گفت: چرا منصرف شدی و اکنون باز آمدی؟ فرمود: تو آب دهان به صورت من انداختی، در آن حال من خشمناک شدم، نخواستم با آن حال غضب، سر تو را جدا کنم، بلکه با حال انبساط، برای رضای خدا سرت را از تن جدا می‌کنم. امام سر عمرو را جدا کرد و به نزد پیامبر آورد و از کلمات پیامبر در جنگ خندق این است که «ضرب زدن علی علیه‌السلام در جنگ خندق از عبادت جن و انس افضل است.» (۸۴)

علی علیه‌السلام و رأس الجالوت

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «وقتی که حضرت علی علیه‌السلام از جنگ نهروان برگشت، در مسجد کوفه نشسته بود که رئیس

یهودیان یعنی رأس الجالوت به حضور حضرت رسید و عرضه داشت: می‌خواهم چند سؤال از جنابتان بپرسم که آن را نمی‌داند مگر نبی یا وصی نبی، اگر خواهی بپرسم و گرنه در گذرم؟ حضرت فرمود: ای برادر یهود! از هر چه خواهی بپرس؛ عرض کرد: ما در کتاب خود، تورات یافتیم که وقتی پیامبری را حق تعالی بر می‌انگیزد بدو امر می‌کند که کسی را از خاندان خودش انتخاب کند تا پس از او کار گزار امتش باشد، و دستور دهد تا امت از او متابعت کنند و به وسیله‌اش عمل نمایند. خداوند، اوصیاء پیغمبران را در حیاتشان امتحان کرد و بعد از وفاتشان هم آن وصی را امتحان کند، به من بگو که خدای تعالی چند بار اوصیاء را در حیات پیامبران و چند بار بعد از وفاتشان امتحان نماید، و وقتی امتحان اوصیاء خوب از کار درآمد آخر کارشان چه شود؟ امام فرمود: به خدائی که غیر از او نیست، آن خدائی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی و انجیل را بر عیسی نازل فرمود، اگر جواب تو را بدهم اقرار و اعتراف به وصایت می‌کنی؟ گفت: آری. حضرت فرمود: به خدائی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی نازل کرد اگر جوابت را بدهم اسلام می‌آوری؟ گفت: آری. باز حضرت فرمود: خداوند - عزوجل - اوصیاء را در حیات انبیاء در هفت موضع امتحان می‌کند تا اطاعت و خدمت او را بیازماید و چون از طاعت و امتحان آنها راضی شد، به پیغمبرش امر می‌کند او را در حیاتش ولی و دوست بگیرد، و بعد از وفاتش او را وصی خود قرار بدهد و اطاعت از اوصیاء را بر گردن امت آن پیامبر می‌نهد. خداوند اوصیاء را بعد از وفات انبیاء در هفت جا امتحان می‌کند تا صبر آنان آزموده شود، پس وقتی امتحان رضایت بخش شد، عاقبت آنان با سعادت می‌شود، و با خوشبختی کامل به پیغمبرش ملحق می‌گردند. رأس الجالوت که رئیس یهودیان بود عرض کرد: درست فرمودی یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! پس مرا از امتحان شما در حیات پیامبر و بعد از وفاتش، و این که آخر کار تو به کجا می‌کشد، آگاه کن! حضرت دست او را گرفت و فرمود: ای برادر یهودی! بلند شو برویم تا تو را آگاه نمایم. جماعتی از یاران امام بلند شدند و عرض کردند: یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! ما را هم به این مطالب آگاه فرما! امام فرمود: می‌ترسم قلوب شما (از رنجها و گرفتاریم) تحمل مطالب را نداشته باشد؛ عرض کردند: برای چه یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام؟ فرمود: برای اینکه کارهای نادرست از بسیاری از شما دیدم. مالک اشتر بلند شد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین! ما را هم آگاه کن، قسم به خدا هر آینه می‌دانیم که روی کره زمین به غیر تو وصی نبی و رسولی نیست، و می‌دانیم که خداوند بعد از پیامبر آن پیامبری مبعوث نخواهد کرد و پیروی از تو به گردن ماست و اطاعت از تو پیوسته و متصل به پیروی از پیامبر اکرم می‌باشد. حضرت تقاضای مالک اشتر را پذیرفت و نشست و رو به یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهودی! خدا مرا در زندگی پیامبران در هفت جا امتحان کرد و دریافت که من به نعمت‌های او مطیع هستم، بدون اینکه از خود ستایش کنم، می‌گویم. رأس الجالوت گفت: در چه چیزهایی؟ ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام! امام فرمود: اما، مقام اول، آن بود که خدا چون وحی به پیغمبران فرستاد و رسالت را بر دوش او قرار داد، من در خاندان پیامبر، در مردان از همه کم سن تر بودم، با اینکه در خانه او و خدمتش بودم و فرمانهایش را انجام می‌دادم؛ پیامبر کوچک و بزرگ خاندان بنی عبدالمطلب را خواند و آنان را به یگانگی خدا و رسالت خویش دعوت کرد، لکن آنها امتنا کردند و انکارش نمودند و از او دوری جستند و او را پشت سر انداختند و خود را از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور کردند و گناه گرفتند؛ مردمان دیگر هم از پیامبر دور شدند و با او مخالفت کردند. چون پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان سخت بود و قلوب آنان تحمل آنان را نداشتند و عقلشان هم نمی‌رسید و این کار را بر خود بزرگ و سنگین شمردند، تنها من با سرعت و مطیعانه و با یقین، دعوت پیامبر را پذیرفتم و شک و تردید در دلم نیامد؛ سه سال با پیامبر این روش و عقیده را داشتم، در روی کره زمین غیر از من و خدیجه، دختر خویلد، کسی نبود که با پیامبر نماز بخواند و بدو عقیده مند باشد، سپس امام رو به یاران خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ همگی عرض کردند: چرا، یا امیرالمؤمنین! اما، مقام دوم؛ ای برادر یهودی! آنجا بود که قریش برای کشتن و از بین بردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشورت می‌کردند و حيله به کار می‌بردند تا اینکه آخر الامر در محل شور خود در یک روز با حضور شیطان ملعون به شکل مرد یک چشم کور از مردمان ثقیف،

جمع شدند و رأی دادند که از هر گروه و تیره از قریش مردی قوی را برگزینند، و با شمشیری جمع شوند و هنگامی که پیامبر خوابیده است، همگی با یک ضربت بر پیامبر حمله ور شوند و او را به قتل برسانند؛ وقتی پیامبر به قتل رسید ناچار هر قومی از قریش به حمایت از آن نماینده قیام و او را حفظ کند و تسلیم به قصاص نماید و در نتیجه خون پیامبر به هدر می‌رفت. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و او را از این تصمیم قریش و از آن شب و ساعتی که او را می‌خواهند به قتل برسانند خبر داد، و امر کرد که آن شب از منزل خارج شود و به غار حراء بیرون مکه پناه ببرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا از این واقعه خبر داد و مرا امر کرد که در رختخواب و فراش او بخوابم و جانم را قربانش کنم، من شتابان قبول کردم و خوشحال بودم که جان فدای پیامبر می‌شود؛ پس پیامبر از خانه خارج شد و رفت و من در بسترش خوابیدم. پهلوانان قریش با این فکر که پیامبر خوابیده و می‌توانند او را بکشند سر رسیدند، دیدند من هستم. بر آنها شمشیر کشیدم و آنان را از خود، به طوری که خدا و مردم می‌دانند دور کردم. سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: آیا چنین نیست؟ همه عرض کردند: چرا، یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! اما، مقام سوم؛ ای برادر یهودی! تو پسر ربیع و عتبه از قهرمانان قریش بودی، در روز جنگ بدر به میدان آمدی و مبارزه طلبیدند، هیچ کس از قریش نتوانستند جواب بدهند، پیامبر، من و حمزه و عیبه را برای جنگ با آنها فرستاد، با اینکه از آن دو نفر کوچکتر بودم و در جنگ کم تجربه تر، خداوند به دست من ولید و شیهه را کشت، غیر آن که قهرمانانی دیگر را در آن روز از بین بردم و اسیر گرفتم، من از دیگران بیشتر کشتم و اسیران زیادی را دستگیر نمودم، در آن روز پسر عمویم عیبه بن حرث - رحمه الله علیه - شهید شد، سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: مگر اینطور نبود؟ همگی گفتند: چرا، یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! اما، مقام چهارم؛ ای برادر یهودی! همه افراد مکه بر ما هجوم آوردند و هر که از ایل‌های عرب و قریش را تحت فرمانشان بودند علیه ما شوراندند تا خون کشته شدگان جنگ بدر را بگیرند. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و او را آگاه نمود؛ پیامبر ش با لشکرش به دره احد رفتند، مشرکین جلو آمدند و با یک حمله بر ما یورش بردند و خیلی از مسلمانان را شهید کردند و دیگران از باقی مانده لشکر فرار کردند؛ من تنها با رسول خدا ماندم در حالی که مهاجر و انصار به طرف منازلشان به مدینه برگشتند و همه می‌گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش کشته شدند، ولی خداوند جلو مشرکین را گرفت و من جلو روی رسول خدا بودم که هفتاد و چند زخم بر تنم وارد شد که جای چند تایی آن نمایان می‌باشد. حضرت لباس خود را کنار زد و دست بر زخم‌هایش کرد و نشان داد و فرمود: آنکه در آن روز گار کردم ثوابش ان شاء الله بر خداوند - عزوجل - است؛ سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: مگر اینطور نبوده است؟ گفتند: بلی یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! اما، مقام پنجم؛ ای برادر یهودی! به درستی که قریش و عرب جمع شدند و عهد بستند که از نبرد با ما دریغ نورزند، تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هر که با اوست از گروه بنی عبدالمطلب کشته شوند. پس با ساز و برگ جنگی به بیرون مدینه آمدند و بار انداختند و به خود امید داشتند که حتما پیروز می‌شوند! جبرئیل آمد و پیامبر را از این کار مشرکین خبر داد، و پیامبر برای خود و هر کس از مهاجر و انصار فرمان داد تا خندق حفر کنند. قریش آمدند و بر دور خندق ماندند و ما را محاصره کردند، و خود را قوی و ما را ضعیف می‌پنداشتند و با سر و صدای هر چه تمام تر خود را در قوی بودن جلوه می‌دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را به دین خداوند عزوجل می‌خواند و به خویشی و رحم سوگند می‌داد، لکن قبول نمی‌کردند بلکه بر سرکشی آنها افزوده می‌شد؛ پهلوان عرب و قریش آن روز، عمرو بن عبدود بود که مانند شتر مست نعره می‌زد و مبارز می‌خواست و رجز می‌خواند، یک بار نیزه‌اش را و بار دیگر شمشیرش را به حرکت در می‌آورد و کسی جلویش نمی‌رفت و به وی طمع نداشت و به غیرت نمی‌آمد و از روی بصیرت اظهار قدرت نمی‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا از جایم بلند کرد و به دست خودش عمامه بر سرم بست و همین شمشیر (ذوالفقار) را به من عطا کرد، من برای نبرد با عمرو، بیرون آمدم در حالی که زنان مدینه برایم می‌گریستند و از نبرد با عمرو، هراس داشتند؛ خداوند به دست من عمرو را کشت با اینکه عرب غیر از او پهلوانی نمی‌شناخت؛ در آن روز عمرو بن عبدود ضربتی بر سرم زد، بعد با دست خویش به فرق سر اشاره کردند. خداوند

قریش و عرب را با این ضربتم که او را از بین بردم و به آن چیزی که از من در دل‌های آنان از غلبه و آزرده‌گی‌های پیش (که اقوام آنها را کشتم) بود، گریزان نمود. پس رو به اصحابش کرد و فرمود: این طور نبود؟ همگی گفتند: چرا با امیرالمؤمنین! اما، مقام ششم؛ ای برادر یهودی! ما با پیامبر به شهر یاران تو، خیبر بر مردان یهود و قهرمان قریش و دیگران تاختیم؛ لشکرهای سواره و پیاده با تجهیزات جنگی همانند کوه جلو ما در آمدند، و دژهای محکم داشتند، و دارای نیروی برتر بودند، جوری که هر کدام از آنها به میدان می‌آمدند و مبارز طلب می‌کردند و بر یکدیگر پیش دستی می‌نمودند، همراهان ما کسی به نبرد آنان نرفت جز آنکه به قتل می‌رسید. کم کم ندای نبرد بلند شد و چشمها را خون گرفته بود و هر کسی به فکر خودش افتاده بود، و همه به یکدیگر می‌نگریستند و می‌گفتند: ای علی علیه‌السلام! تو برخیز، پیامبر مرا از جایم بلند کرد و مقابل دژ آنها فرستاد. هر کسی از آنان در آمدند را کشتم، و هر پهلوانی را نابود کردم و همانند شیر بر آنان یورش بردم تا اینکه آنان در دژ متحصن شدند، و درب قلعه را به دست خویش کردم و تنها وارد شدم، در وقتی که جز خدا هیچ کس یاورم نبود، هر کس از آنها ظاهر می‌گشت می‌کشتم و هر زنی را می‌دیدم اسیر می‌کردم تا اینکه قلعه خیبر را فتح کردم، و بعد رو به اصحابش کرد و فرمود: آیا چنین نیست؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! اما، مقام هفتم؛ ای برادر یهودی؛ ای برادر یهودی! چون پیامبر متوجه فتح مکه شد، و خواست برای آنان عذری باقی نماند، نامه‌ای نوشت و آنان را همانند روز اول اسلام به خدا دعوت کرد و از عذاب حق آنها را ترسانید و آنها را به آموزش خداوند امیدوار کرد و آخر سوره مبارکه «برائت» را برای آنان نوشت تا بر آنها خوانده شود، سپس به اصحابش پیشنهاد کرد که این نامه را کسی ببرد. همه امتناع کردند، تا اینکه پیامبر یک نفر را خواند و نامه را به او داد و او را فرستاد، لکن جبرئیل آمد و گفت: ای پیامبر! این نامه را یا خودت و یا یک نفر از خاندانت باید برسانی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داد و نامه را به وسیله من فرستاد تا به اهل مکه برسانم. من به مکه آمدم، مردم مکه آدم‌های عجیبی بودند، کسی در آنها نبود جز آنکه اگر می‌توانست، قطعه قطعه بدنم را بر سر کوه بگذارد از جان و مال و خاندانش در این راه دریغ نمی‌ورزید. من نامه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به آنها رساندم و بر آنان خواندم، همه با تهدید و وعید به من جواب دادند و زن و مرد به من بدین شدند و اظهار دشمنی کردند، و من هم پایداری و مقاومت کردم؛ بعد رو به اصحابش کرد و فرمود: آیا این طور نبود؟ گفتند یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! فرمود: ای برادر یهودی! این مقامهایی بود که پروردگار من با پیامبرش مرا در آنها امتحان کرد و همه جا فرمانبردار دید، هیچ کس در این مواضع همانند من نبود، اگر بخواهم خود را ستایش کنم جا دارد لیکن خداوند خودستایی را خوش ندارد. گفتند: راست. فرمودید: خداوند شما را به قرابت با پیامبر، برتری داده و به برادری سعادت فرموده است و نسبت شما را به او همانند هارون به موسی قرار داده است و در این مقامات، سبقت را ربودید، و کسی از مسلمانان به مانند شما نیست، هر کس تو را با پیامبر و پس از مرگ او دیده، همین اعتقاد را دارد، حال بفرمائید بعد از پیامبر خداوند شما را چگونه امتحان کرد.

(۸۵) حضرت، هفت مقام بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شرح دادند که ما به همین جا اکتفا می‌کنیم و بقیه را در جای دیگر همین مجلدات ذکر می‌نماییم. (۸۶)

نظر امام به عضدالدوله و عمران

عمران بن شاهین از اهل عراق بود و مقام ستیزگی و عصیان بر حکومت عضدالدوله دیلمی برآمد و علیه او قیام نمود؛ عضدالدوله در صدد تعقیب و دستگیری او برآمد و با کوشش و جدیتی هر چه تمام تر او را تعقیب نمود، عمران برای خود چاره‌ای ندید مگر آنکه مخفیانه به نجف اشرف فرار کند و در آنجا با لباس مبدل، روزگار را بگذراند، پس به امیرالمؤمنین علیه‌السلام پناه آورد تا او را از دست عضدالدوله نجات بخشد. عمران در تحت قبه منوره امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیوسته به دعا و نماز و نیاز مشغول بود تا اینکه یک شب آن حضرت را در خواب دید که به او فرمود: «ای عمران! فردا «فنا خسرو» برای زیارت اینجا می‌آید و حرم را برای

او قرق می‌کنند و هر کسی که در اینجاست از حرم بیرون می‌نمایند؛ حضرت با دست مبارک خود اشاره به یکی از زوایای قبه منوره نمودند و فرمودند: تو در اینجا توقف کن و بمان، تو را نمی‌بینند؛ عضدالدوله خواهد آمد و مشغول زیارت و نماز می‌شود و به درگاه خدا با تضرع و ابتهال، دعا می‌کند و خدا را به محمد و آل طاهرینش سوگند می‌دهد که او را بر تو پیروز کند. در این حال تو نزدیک او برو و بگو؛ ای پادشاه! آن کسی که در دعایت اصرار می‌کردی و خدا را به محمد و آلش سوگند می‌دادی که تو را بر او پیروز کند، کیست؟ فنا خسرو می‌گوید: مردی است که در بین ملت من اختلاف افکنده و عصای قدرت مرا شکسته و در حکومت با من منازعه نموده است؛ به او بگو: اگر کسی تو را بر او پیروز کند، مژدگانی او را چه می‌دهی؟ او می‌گوید: هر چه بخواهد می‌دهم، حتی اگر مرا الزام کند که او را عفو کنم، عفو می‌کنم. در این وقت تو خودت را به او معرفی کن و آنچه از او توقع داری از جانب او به تو خواهد رسید.» عمران می‌گوید: «همان طور که حضرت به من در عالم خواب، نشان داده و راهنمایی کرده بود واقع شد؛ عضدالدوله آمد و مشغول دعا و نماز شد و بعد برای پیرویش بر عمران خدا را به محمد و آلش قسم داد؛ من در کناری قرار گرفته بودم، نزدش آمدم همان سؤال را از او کردم و او هم در پاسخ گفت: هر کس مرا بر او پیروز کند حتی اگر خواستش عفو باشد از او هم در پاسخ گفت: هر کس مرا بر او پیروز کند حتی اگر خواستش عفو باشد از او خواهد گذشت.» عمران در این هنگام به او می‌گوید: منم عمران بن شاهین!! او می‌گوید: چه کسی تو را در اینجا راه داد و در این موقف قرار داد؟ من گفتم: این مولایم علی علیه‌السلام در خواب به من فرمود: فنا خسرو در اینجا می‌آید و به من چنین و چنان فرمود که: خدمت شما عرض کردم. عضدالدوله گفت: تو را به حق امیرالمؤمنین علیه‌السلام، سوگند می‌دهم که او به تو گفت فنا خسرو می‌آید؟ گفتم: آری قسم به حق امیرالمؤمنین علیه‌السلام. عضدالدوله گفت: هیچ کس غیر از من و مادرم و قابله نمی‌داند که اسم من، فنا خسرو است. همانجا از گناه او در گذشت و او را به وزارت منصوب کرد و دستور داد برایش لباس و خلعت وزارت آوردند و خود به کوفه حرکت کرد. عمران، نذر کرده بود که چنانچه مورد عفو عضدالدوله قرار گیرد با سر و پای برهنه به زیارت علی علیه‌السلام آید، چون به وزارت منصوب شده بود چنین اندیشید که چون شب شد و تاریکی، عالم را فرا گرفت، من از کوفه با سر و پای برهنه به زیارت روم؛ چون شب فرا رسید با سر و پای برهنه، تنها از کوفه به سمت نجف می‌آید. راوی این داستان، حسن طهال مقدادی است، گوید: جد من کلیددار بقعه‌ی نجف بود که حضرت را شب به خواب می‌بیند که حضرت به او فرمود: از خواب برخیز و برای دوست ما عمران بن شاهین در حرم را باز کن. جد من، علی بن طهال از خواب بر می‌خیزد و شمعها را روشن می‌کند و در حرم را باز می‌کند و منتظر می‌نشیند، که ناگهان می‌بیند شیخی به طرف مرقد حضرت می‌آید. چون به حرم رسید، جدم بدو می‌گوید: بفرماید ای مولای ما! عمران می‌گوید: من کیستم؟ او می‌گوید: شما عمران بن شاهین هستید! عمران گفت: من عمران بن شاهین نیستم؛ جدم می‌گوید: شما عمران هستید! الآن علی علیه‌السلام در خواب، نزد آمد و امر کرد برخیز و در را برای دوست ما باز کن. عمران گوید: به حق خدا تو را سوگند می‌دهم که، چنین گفت؟ جدم گفت: آری به حق او سوگند می‌خورم که چنین گفت. عمران خود را روی در حرم می‌اندازد و مشغول بوسیدن می‌شود و به مدیر خود در صید ماهی می‌گوید: شصت دینار به جد من بدهند. (۸۷)

سیاست علی علیه‌السلام با سایر سیاستمداران فرق دارد

پس از به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، آن حضرت به کلیه فرمانداران و استانداران اطراف نامه‌هایی نوشت و همه را به بیعت خود فرا خواند. از جمله این اشخاص معاویه بن ابوسفیان بود، که علی علیه‌السلام او را به مدینه احضار کرد. چون نامه آن سرور به معاویه رسید، و دانست که در خلافت «علی» جایگاهی نخواهد داشت، لذا او نیز نامه‌ای با مطالب و محتوای دروغین به زبیر بن العوام نوشت، و در آن، نام زبیر را به عنوان امیرالمؤمنین درج کرد، و به طور غیر واقع گزارش نمود که: من از مردم شام برای تو

بیعت گرفته‌ام و همگی با رغبت خود این امر را پذیرفته‌اند، و بدان که پس از تو نیز با طلحه بن عبیدالله بیعت کرده‌اند شما سعی کنید به عنوان خونخواهی عثمان با پسر ابوطالب به مخالفت برخاسته، و نگذارید او بر شهرهای کوفه و بصره مسلط گردد. نامه معاویه به زبیر رسید، او در پوست خود نمی‌گنجید، و هرگز احتمال خلاف نمی‌داد، و خیلی خوشحال بود، و مضمون نامه را به طلحه اطلاع داد، و سپس به همراهی او پرچم مخالفت با علی را برافراشت و جنگ جمل را پیش آوردند. طلحه و زبیر با اینکه نخستین افرادی بودند که با امیرالمؤمنین بیعت کرده بودند، و از دشمنان سرسخت عثمان به شمار می‌آمدند و حتی نمی‌گذاشتند جنازه وی پس از کشته شدنش دفن شود، ولی مع الاسف با صد و هشتاد درجه چرخش به بهانه خونخواهی او دست به مخالفت علی زده، و باعث کشته و شهید گشتن هزاران نفر گردیدند! علی علیه‌السلام چون آنان را در صحنه نبرد دید، از طریق عبدالله بن عباس به زبیر پیغام داد که: پسر دایی ات (علی) می‌گوید: چرا تا به حال ما را تایید کرده‌ای و همیشه پشتیبان ما بودی، ولی اکنون دست به مخالفت ما می‌زنی؟ مگر چه پیش آمدی ناگوار تحقق یافته است؟ و سپس او را احضار فرمود: و حدیثی را از پیامبر خدا به او متذکر گردید که رسول خدا فرموده بود: یا زبیر! تو روزی با علی به مقابله می‌پردازی، ولی این را بدان که تو در این میدان ظالم و ستمگری! زبیر چون این را بشنید، دست از جنگ برداشت، و راه به بیرون از جنگ و کشتار برگرفت (... ۸۸) در این قضیه تاریخی سیاست علی از دیگران مشخص گردیده، و در حالی که دیگران دروغ می‌گویند، تحریک نادرست و خطرناک می‌کنند، برای رسیدن به منصب و مقام، کشته شدن دیگران در سیاست آنان توجیه می‌گردد ... ولی سیاست علی علیه‌السلام از راه عاطفه و محبت و یاد کردن از جنبه‌های مثبت در گذشته، دشمن را به سر عقل می‌آورد، و از میدان جنگ به در می‌کند ... خلاصه سیاست علی در متن دین بود، و از قرآن و سنت اتخاذ می‌گردید، و هرگز از آنها تجاوز نمی‌کرد، و هر کجا تراحمی پیش می‌آمد، دینش را بر سیاست‌های غلط و قلدری ترجیح می‌داد، چنانچه خود می‌فرمایند: «انی لعالم بما یصلحکم، و یقیم اودکم، ولکنی والله لاری اصلاحکم بافساد نفسی». من می‌دانم چگونه شما را اصلاح نمایم و کجی‌ها و مخالفت‌های همه تان را برطرف کنم، ولی سوگند به خدا هرگز در این راه به خاطر اصلاح و آرام ساختن شما، من خویشتن را تباه نمی‌کنم! (۸۹) و در تاریخ آمده است که چون ابن ملجم مرادی لعنه الله علیه از یمن به کوفه آمد، و پیشگویی آن حضرت را شنید، به خدمت آن بزرگوار آمد و گفت: «یا امیرالمؤمنین اعیذک بالله، هذه یمینی و شمالی فاقطعهما او فاقتلنی، فقال علی علیه‌السلام! فکیف اقتلک و لا ذنب لک الی، و لو اعلم انک قاتلی لم اقتلک» (۹۰) یا امیرالمؤمنین! من به خدا پناه می‌برم که قاتل تو باشم، اینها دست‌های من است در اختیار شما، یا آنها را قطع کن، و یا مرا به هلاکت برسان!! علی فرمود: چگونه تو را بکشم که مرتکب جنایتی نشده‌ای، و لو من بدانم که تو قاتل من، من تو را نمی‌کشم!! آیا در دنیای گذشته و تاریخ معاصر سراغ دارید که سیاستمداری با داشتن امکاناتی، با دشمن توطئه‌گر و قاتلش چنین کند؟ آیا در نظام سیاسی، عقل می‌پذیرد که کسی محور قدرت باشد، ولی با قاتلش چنین معامله‌ای داشته باشد؟ مگر هزینه‌های گزاف در دنیای کنونی برای سازمان‌های اطلاعاتی و جاسوسی مصرف نمی‌گردد؟! و دهها و صدها سؤال و جوابی که سرانجام باید گفت: علی با دیگر سیاستمداران فرق دارد (... ۹۱)

مقایسه سیاست علی علیه‌السلام با عمر در شورای شش نفری

عمر هنگام وفاتش وصیت کرد که: از میان شش نفر صحابه بزرگ پیامبر، یکی را به عنوان خلیفه برگزینند. و آن شش نفر را مامور ساخت در مجلس خصوصی به بحث و تحلیل نشسته، پس از گفتگوی لازم، از میان خود یکی را انتخاب نمایند، و هر گاه کسی از آنان با انتخاب اکثریت شورا مخالفت نماید، گردنش را بزنند!! افراد شورای عمر عبارت بودند از: ۱ - «علی بن ابی طالب علیه‌السلام»، ۲ - «عثمان بن عفان» ۳ - «عبدالرحمن بن عوف» ۴ - «سعد بن ابی وقاص» ۵ - «طلحه بن عبیدالله» ۶ - «زبیر بن العوام» در این میان «حق و تو» با «عبدالرحمن بن عوف» بود. در مورد افراد شورا و واگذاری حق و تو به عبدالرحمن در میان مردم بحث و

گفتگو بود، از آن جمله عبدالله بن عباس که مردی سیاسی و با نفوذ و عالم بود، و به مولای متقیان ارادت خاصی داشت، عرض کرد: «ذهب الامر منا» یعنی در این شورا علی علیه‌السلام هرگز به خلافت نخواهد رسید!! زیرا ترکیب شورا از افراد مذکور طوری بود، که بر ضد علی علیه‌السلام تشکیل شده بود، و خود امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در خطبه «شقشقیه» به آن اشاره می‌کند (۹۲) در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: اگر علی مرد سیاسی است چگونه در مجلس شورای شش نفری شرکت می‌کند که می‌داند موفق نخواهد شد؟ جوابش از خود علی بن ابی طالب است، که می‌خواهد تفاوت سیاست خود را با سیاست عمر به مردم نشان دهد، و آیندگان در آن مورد داوری کنند، و یقین کنند که ولایت و خلافت علی علیه‌السلام از جانب خدا بوده، اما خلفای غاصب با انواع شیطنت‌ها و دسیسه بازی‌ها حق را از صاحب حق گرفتند!! زیرا آنان گفته بودند: پیامبر خدا فرموده است: «ان النبوة و الامامة لا يجتمعان فی بیت (۹۳)!!» رسالت و امامت هرگز در یک خانواده جمع نمی‌گردد!! و از طرفی عمر گفته بود: اهل شوری اهل بهشت هستند، و پیامبر هنگام وفاتش از آن راضی بود. و از طرفی با یکایک آنان صحبت می‌کند، و به طلحه می‌گوید: پیامبر از تو ناراضی بود!! (۹۴) و سپس به ابو طلحه انصاری می‌گوید: هر کدام از این اهل شورا که با اکثریت مخالفت نماید گردن او را بزن! علی علیه‌السلام می‌فرماید: من در شورا شرکت کردم که ثابت کنم اینها دروغ می‌گویند! اینها چنان منحرفند که به پیامبر خدا به دروغ نسبت حدیث می‌دهند! تا خلافت مرا غصب کنند، باید مردم بدانند که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع نبوت و امامت را در یک خانواده ممنوع می‌داند و از سوی دیگر همین راویان دروغگو مرا جزو همان شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه قرار می‌دهند. (۹۵) عمر از یک سو اهل شورا را اهل بهشت دانسته، و مورد رضایت پیامبر معرفی می‌کند، و از طرف دیگر دستور می‌دهد: گردن مخالف را بزنید!! او چگونه می‌گوید پیامبر از شما راضی بود، و بعد می‌گوید پیامبر از طلحه ناراضی بود؟! (۹۶) خوانندگان عزیز خود می‌توانند در این موارد داوری کنند، و ملاحظه فرمایند آیا خلفای دیگر سیاسی تر بودند یا علی بن ابی طالب؟ آیا آنان می‌گفتند اگر علی نبود ما هلاک می‌شدیم یا مولای متقیان؟! آیا آنان متناقض حرف می‌زدند یا علی بن ابی طالب؟ و بالاخره امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در جواب شیطنت‌های معاویه که او را مرد سیاست و حيله گر نامیده‌اند، می‌فرمایند: «والله ما معاوية بادهی منی، ولکنه یغدر و یفجر و لو لا کراهیة الغدر لکنت من ادهی الناس» (۹۷) سوگند به خدا که معاویه در میدان سیاست و تدبیر بر من برتری ندارد، منتهی او مرد خیانت و دروغ است، و هرگز به عهد و پیمان خود وفا نمی‌کند، و اگر نبود این که حيله گری روا نیست، من از همه مردم روی زمین زیرک تر بودم. از مجموع مطالب این قسمت نتیجه می‌گیرم که علی علیه‌السلام در میدان سیاست نیز رقیب و نظیری نداشته و ندارد، و او بر خلفا و دیگران مقدم بوده است، با این تفاوت، که سیاست علی محدود به قوانین اسلام و شرع بوده، و هرگز از آن تجاوز نمی‌کرد، ولی دیگران هیچ محدودیتی نداشته، و هر چه را مصلحت خود تشخیص می‌دادند، بی درنگ آن را پیاده می‌کردند، خواه مشروع بوده باشد یا نه! (۹۸)

علی علیه‌السلام دست مهمانش را می‌شوید!

روزی دو نفر مهمان که با هم پدر و فرزند بودند، وارد خانه علی علیه‌السلام شدند، مولای متقیان شخصا از آن پذیرایی کرد، و با هم غذا خوردند، سپس قبر غلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام آب و لگن آوردند، تا میهمانان دست‌های خویش را بشویند. علی آب و لگن را از قبر گرفت، و خواست دست‌های مهمان بزرگسالش را خود شخصا بشوید!! او فوق العاده احساس شرمندگی نمود و گفت: یا امیرالمؤمنین! شما با این همه عظمت و شخصیت می‌خواهید دست مرا بشوید، خدا مرا می‌بیند چگونه من این اسائه ادب را انجام دهم؟ حضرت فرمودند: آرام باش و دستهایت را بشوی، من هم با شما تفاوتی ندارم! و برادر شما هستم، بنابراین باید تو را خدمت کنم! و در عوض در بهشت برین به پاداش آن نائل گردم. علی مهمان را به حق ولایت خود سوگندش داد که آرام باشد به طوری که برای قبر آرام می‌شد، سپس علی آب ریخت و مهمان دستهایش را شست!! آنگاه آب و ابرق را به پسرش محمد حنفیه

داد و فرمود: پسر محمد! تو نیز آب بریز تا این پسر عزیز مهمان، دستهایش را بشوید، این را بدان که اگر او بدون همراهی پدرش به منزل ما می‌آمد، من خود به دست‌های وی آب می‌ریختم، ولی خداوند دوست ندارد در کنار پدر فرزندش نیز همانند او تکریم گردد. محمد حنفیه به دستور پدر آب ریخت، و پسر مهمان دستهایش را شست (... ۹۹) آیا کسی جز خود امیرالمؤمنین را می‌توانید پیدا کنید که در آن مقام و جایگاه سیاسی و مذهبی و مردمی باشد، و این اندازه نسبت به مهمانش متواضع و مهربان باشد؟ و چنانکه کسی به این نوع دستورات اسلام عمل کند آیا جاذبه آن قابل انکار است؟

مشتی که بر سینه علی علیه‌السلام زدند!!

روزی علی علیه‌السلام کنیزی را دید که محزون و گریان است، و چون از علتش پرسید، جواب داد: صاحبم مرا برای خرید گوشت مامور ساخت، و چون گوشت را خریدم مورد پسند وی واقع نشد، لذا آن را برگرداندم، دوباره قصاب گوشت را عوض کرد و گفت: چنانچه بار دیگر بیاوری عوض نمی‌کنم، ولی صاحبم این گوشت را نیز نپسندید، نمی‌دانم چه کار کنم؟ حضرت فرمودند: من حاضرم تو را به پیش صاحب ببرم، و از او تقاضا کنم که آزارت ندهد، و یا از قصاب بخواهم گوشت را برای بار دوم عوض کند، کدام را انتخاب می‌کنی؟ به درخواست کنیز آن حضرت به مغازه قصابی وارد شد، و از قصاب خواست که گوشت را عوض کند، و یا معامله را اقاله نماید. قصاب امیرالمؤمنین را نمی‌شناخت، و لذا مشتی بر سینه آن حضرت زد و گفت: برو بیرون به شما مربوط نیست!! علی علیه‌السلام با آن همه توان و شجاعت و قدرتی که داشت، مشت قصاب را تحمل کرد و چیزی به او نگفت!! و کنیز را به خانه‌اش برگرداند، و به ارباب سفارش کرد که وی را آزار ندهد. چون صاحب کنیز، مولای متقیان را شناخت، کنیز را به شکرانه تشریف آوردن آن حضرت آزاد ساخت. ولی از سوی دیگر چون مردم، آن حضرت را هنگام وارد شدن به مغازه قصابی دیده بودند، لذا به سراغش آمدند و گفتند: امیرالمؤمنین چه شد و کجا رفت؟ قصاب که مردی غریب و از عاشقان مولا بود، و اساساً برای دیدار آن حضرت به کوفه آمده بود، ولی علی علیه‌السلام هنگام ورود وی به کوفه، در مسافرت به سر می‌برد، جواب داد: من کجا و علی کجا؟ من که مدت‌ها است که در انتظار علی هستم ... گفتند: همان عربی که با کنیز گریان وارد مغازه ات شد علی علیه‌السلام بود!! قصاب که دید که به چه بزرگواری جسارت کرده است، گرفتار غم و اندوه شدیدی شد، و لذا دستش را با ساطور قصابی قطع کرده و بی هوش افتاد!! علی علیه‌السلام چون از این جریان آگاه گشت بر بالین قصاب آمده، و دست قطع شده را از زمین برداشت، و بلافاصله آن را در جای خود قرار داد، و از خدا خواست سلامتی را به وی برگرداند، در نتیجه دست قطع شده به برکت انفاس ملکوتی آن حضرت خوب شد ... نظیر این جریان با کمی تفاوت در مورد «بقالی» پیش آمد، که حضرت در شفاعتش از کنیزی مشت او را نیز تحمل کرد (... ۱۰۰) از این قضایا نتیجه می‌گیریم که علی علیه‌السلام دارای جاذبه‌های عجیبی بود، و دوست و دشمن، مسلمان و کافر را جذب می‌کرد، تا جایی که کسانی در این راه دست خود را قطع می‌کردند، و از آئین خود منصرف گردیده، آئین بحق علی علیه‌السلام را می‌پذیرفتند ... علی نه تنها در اخلاق و برخورد نمونه بود، و اسلام در وجود او تجسم پیدا می‌کرد، بلکه به هر موضوعی در وجود او بنگریم، وی همانند رسول خدا اسوه و الگو بود، در عدالت، ایثار، اخلاص، سوز و مسؤولیت، جوانمردی و همه سیمای واقعی قرآن و اسلام بود، و لذا جاذبه داشت، و دوست و دشمن در برابر وی خاضع بودند (... ۱۰۱)

جاذبه علی علیه‌السلام در بار معاویه را تسخیر کرد!

روزی یکی از دوستان امیرالمؤمنین «ضرار بن ضمیره» گذرش به دربار معاویه افتاد، معاویه از اوصاف و رفتار علی سؤال کرد: ضرار گفت: من علی را دیدم که نور ایمان از جوانب او پدیدار می‌گشت، و از زبانش علم و حکمت می‌بارید! هر چه می‌گفت، حقیقت

بود ... معاویه! شبی او را دیدم در تاریکی می‌نالد، اشک می‌ریزد، در حالی که محاسن صورتش را به دست گرفته بود می‌گفت: دنیا! مرا فریب مده! مدت تو کم است، عیش و نوشت پست و بی ارزش است، در کمی تو حساب و در زیادی تو عذاب است!! من تو را سه طلاقه کرده‌ام، دیگر حق رجوع نداری، آه از طولانی بودن سفر و کمی توشه! معاویه! من در فراق او می‌سوزم و مانند مادری هستم که فرزندش را در آغوشش سر ببرند!! معاویه چون اوصاف علی را شنید شروع به گریه کرد و همه یاران و دار و دسته‌اش به گریه افتادند. (۱۰۲) همین معاویه در روزهای جنگ صفین به سر می‌برد، و مشغول نبرد خونین با مولای متقیان بود، دیگر رمقی در کالبد سپاه شام باقی نمانده بود، معاویه با عمرو عاص به مشورت پرداخت؛ عمرو عاص گفت: «یا معاویه! لست مثله، هو یقاتلک علی امر و انت تقاتله علی غیره، انت ترید البقاء و هو یرید الفناء» ... ای معاویه! بدان که تو همانند علی علیه‌السلام نیستی! او با تو برای پیشرفت دین اسلام می‌جنگد، در حالی که تو برای دین نمی‌جنگی، تو می‌خواهی به لذائذ دنیا برسی، در صورتی که علی شهادت طلب و عاشق لقای الهی است. (۱۰۳)

مدح علی علیه‌السلام در حضور معاویه!!

معاویه از بزرگترین دشمنان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است، و پیوسته در کنار پدرش «ابوسفیان» با نیروی اسلام جنگیده، و سرانجام در «فتح مکه» که سال هشتم هجرت بود، به ناچار «اسلام» را پذیرفته، ولی در باطن کفر خود را حفظ کرده بود. او و همفکرانش در پی فرصت مناسب بودند، که اهداف کفرآمیز خویش را پیاده نمایند، وقتی از سوی عمر بن خطاب به فرمانداری شام منصوب گشت، بود تدریج باطن خود را ظاهر ساخت و مردم را با نیرنگ خاصی بر ضد اسلام واقعی به جنگ کشانید. (۱۰۴) معاویه چون از جنگ‌ها هدفی جز دنیا نداشت، با خود می‌گفت: «سرانجام کدامیک از من و علی زودتر از دنیا خواهیم رفت؟» و مرتب با کابینه خود این فکر را تکرار می‌کردند، روزی او گفت: من می‌توانم بدانم که من زودتر می‌میرم یا علی بن ابیطالب! و تنها وسیله‌ام وجود خود علی علیه‌السلام است؛ زیرا وی تمام علوم دنیا را می‌داند، و از هر چه تا روز رستاخیز اتفاق می‌افتد خبر می‌دهد!! بدین منظور از سه نفر را به «کوفه» فرستاد، و به آنان تعلیم کرد در سه وقت متفاوت وارد آن شهر شوند، و به یک صورت و با سازماندهی مشابه دست به شایعه بزنند و بگویند: معاویه مرده است، سرانجام علی‌السلام خبر می‌دهد که من و یا او کدامیک زودتر می‌میریم! ماموران معاویه به همان طریق وارد کوفه شدند، و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اظهار داشت: این شایعات بی اساس است، و از نقشه‌های خود معاویه است، او بر شما مسلط می‌گردد (... ۱۰۵) علی علیه‌السلام شهادت رسید، و معاویه به شام و عراق و حجاز مسلط گشت، و زمام امور مسلمانان را به دست گرفت، و سعی کرد فضائل علی علیه‌السلام را از تاریخ اسلام محو کند، ولی مقدر نشد، حتی آنان که در زمان خود علی علیه‌السلام به دربار معاویه فرار می‌کردند، و یا اضطراب امور باعث آمدن آنان می‌گشت، معاویه از آنها می‌خواست که به علی علیه‌السلام بد بگویند، ولی نتیجه معکوس می‌گرفت، زیرا خود معاویه و فراریان به دربارش همه و همه لب به مدح علی می‌گشودند، که نمونه‌هایی را ذیلا ملاحظه می‌فرمایند:

فراریان عدالت علی علیه‌السلام زبان به مدح وی گشودند

روزی نجاشی در ماه مبارک رمضان دست به شراب خواری زد، و علی علیه‌السلام حد شارب الخمر را بر وی جاری ساخت، چون او از یک خانواده شریف بود، همراه با عده‌ای از خویشاوندانش «کوفه» را به سوی «شام» ترک کردند و به دربار معاویه وارد شدند ... معاویه از آنان خواست نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بد بگویند، ولی طارق بن عبدالله نهی از میان آنان برخاست و گفت: ای معاویه! ما از کنار امام عادل و بحق فرار کرده ایم، دور او را افراد پرهیزکار و اصحاب رسول خدا فرا گرفته‌اند، آنان از ناکشین و قاسطین نیستند، این که ما فرار کرده ایم، تقصیر علی نیست، بلکه گناه ما باعث فرار ما شده است!! (۱۰۶) در این قضیه آمده است

که علی از شنیدن آن سخنان خوشحال شد و فرمود: اگر نه‌دی امروز کشته شود شهید است! آری سخنان ایشان آن هم در دربار معاویه تیری بود بر قلب چرکین خلیفه ستمگر شام، ولی فضائل و مناقب و عظمت علی علیه‌السلام آن چنان وسیع و گسترده است که معاویه جز سکوت در برابر حق نتوانست اظهار مخالفتی بنماید.

ابو امامه معاویه را مفتضح ساخت!

در تاریخ آمده است که: «ابو امامه باهلی» وارد دربار معاویه شد. خلیفه ستمگر اموی فوق‌العاده به وی احترام کرد، و غذای مخصوص را آماده ساخت و با دست خودش بر دهان ابو امامه گذاشت! و با عطر ویژه، سر و صورت وی را معطر کرد، و یک کیسه پر از دینار طلا- به وی اهدا نمود و سؤالی را مطرح کرده و از او پرسید: «یا ابا امامه! بالله انا خیر ام علی بن ابی طالب؟ ای ابا امامه! تو را به خدا سوگند، من بهترم یا علی بن ابی طالب؟ آن شیعه پاکدل جواب داد: «چرا سوگند می‌دهی، من سخن راست می‌گویم و آن اینک: «علی والله خیر منک و اکرم و اقدم اسلاما و اقرب الی رسول الله قرابه و اشد فی المشرکین نکایه... سوگند به خدا ای معاویه! علی علیه‌السلام از تو بهتر و بالاتر است! زیرا علی علیه‌السلام نخستین مؤمن بوده، و از همه به رسول خدا نزدیک تر است، و جهادش نیز با مشرکین سخت تر، و در پیش مردم محترم تر می‌باشد. معاویه! تو خودت را با چه کسی مقایسه می‌کنی؟ با علی علیه‌السلام که پسر عموی پیامبر، شوهر زهرا، و پدر امام حسن و امام حسین که سروران اهل بهشت هستند می‌باشد... ای معاویه! گمان می‌کنی من با دین و ایمان بر تو وارد شده، و بدون ایمان و همراه با کفر از اینجا خارج می‌شوم؟! چه بد فکر می‌کنی!! آنگاه آن کیسه طلا را به روی او انداخت و گفت: به خدا قسم حتی یک دینارش را نمی‌پذیرم! (۱۰۷) از این قضیه علاوه بر این که استفاده می‌گردد: ولایت علی ایمان و انکارش کفر است، شجاعت و ایمان «ابو امامه» که باعث شده است در دربار معاویه پس از آن همه احترامات بی نظیر، سرانجام زبان او به مدح و فضائل علی گشوده گردد، نیز آشکار می‌گردد.

فرزند عمر و مدح علی علیه‌السلام

عبیدالله بن عمر یک سردار ایرانی را کشته، و عثمان بن عفان از اجرای حد الهی در مورد او سر باز زده بود، از این جهت وی در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از عدالت وی ترسید و به معاویه! پیوست! معاویه از آمدن فرزند خلیفه ثانی خیلی خوشحال گشت، و از او خواست در بالای منبر مردم را بر ضد علی شورانیده و چنین قلمداد کند که او عثمان را کشته است، و هر چه می‌تواند از فحش و ناسزاگویی و... در مورد علی کوتاه نیاید. عبیدالله پس از سخنرانی مفصل کوچکترین سخنی در مورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام نگفت، چون معاویه از وی پرسید که چرا به علی علیه‌السلام بد نگفتی؟ جواب داد: معاویه! چگونه علی را متهم به قتل عثمان کنم که او کوچکترین دخالتی در این امر نداشت؟ و چگونه بر وی بد بگویم که او بدی نداشته، و دچار دروغ گردم؟ آنگاه اشعاری در مدح علی علیه‌السلام و بی‌تقصیری او، و خیانت و حقه‌بازی معاویه سرود. (۱۰۸) و نظیر این جریان در مورد برادر امیرالمؤمنین «عقیل» پیش آمد: او چون از علی علیه‌السلام درخواست بذل و بخشش از بیت المال مسلمین نمود، حضرت با مفتول داغ او را جواب گفت و با این عمل خود نشان داد که خیانت به بیت المال نتیجه‌اش ندامت ابدی، و گرفتاری به آتش سوزان است. عقیل چون از عطا‌های بی‌جای علی مایوس شد وارد شام گردید، و معاویه از او به گرمی استقبال نمود، و در یک قلم صد هزار درهم به وی بخشید! و از او خواست درباره اصحاب علی و معاویه تعریف کند، او در سخنرانی خود گفت: ای معاویه! هنگامی که به حضور علی علیه‌السلام رسیدم، دیدم محضر او همانند محضر رسول خدا است، مردم به نماز و روزه و عبادت و خودسازی مشغولند، و او در جایگاه پیامبر قرار گرفته است... اما اینک می‌بینم که منافقین دور تو را گرفته‌اند، همان افرادی که با پیامبر جنگیدند، و بارها خواستند آن حضرت را ترور کنند. (۱۰۹)

یاد علی علیه‌السلام در حال احتضار

شخص دیگری به نام عبدالله بدیل از افسران ارشد آن حضرت در جنگ صفین حضور داشت، وی در اکثر حمله‌ها فرماندهی سپاهیان حق را به عهده گرفته، و بر دشمن کور دل و ستمگر می‌تاخت و آن چنان شجاعت‌ها نشان می‌داد که معاویه و سپاهش را مرعوب می‌ساخت! سرانجام عبدالله در صفین شهید شد، او لحظات آخر عمرش را می‌گذرانید، و فقط رمقی در جان داشت، ناگاه اسود بن طهمان خزاعی در حال احتضار وی را شناخته و به کنارش آمد و گفت: خدا تو را رحمت کند، اگر می‌توانستم تو را از مهلکه نجات می‌دادم، و یا همراه تو شهید می‌شدم، ولی چه کنم دستم کوتاه است... اگر وصیتی داری به من بگو. «عبدالله» زبان بگشود و بگو. «اوصیک بتقوی الله، و ان تناصح امیرالمؤمنین، و تقابل معه حتی یظهر الحق او تلحق بالله، و ابلغ امیرالمؤمنین عنی السلام»... سفارش من به تو پس از پرهیزکاری این است که: خیر خواه امیرالمؤمنین باشی، و در کنار او با دشمنش بجنگی، تا خداوند حق را پیروز کند، و یا در این مسیر تو به شهادت برسی، سلام مرا به مولایم امیرالمؤمنین برسان... چون علی از شهادت عبدالله بدیل آگاه گشت، برای وی استرحام نموده و از نقش وی قدردانی کرد. (۱۱۰)

نمونه‌ای از دوستان امام علی علیه‌السلام

غلام سیاهی را به خدمت حضرت علی علیه‌السلام آوردند که دزدی کرده بود؛ حضرت فرمود: یا اسود! دزدی کردی؟ عرض کرد: بلی یا علی علیه‌السلام! فرمود: قیمت آنچه دزدیده‌ای به دانگ و نیم می‌رسد؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: بار دیگر از تو می‌پرسم اگر اعتراف نمایی دست راست تو را قطع می‌کنم؟ عرض کرد: بلی، یا امیرالمؤمنین! حضرت بار دیگر از وی پرسید و او اعتراف کرد؛ دست راستش را به فرموده آن حضرت، بریدند؛ آن غلام سیاه انگشتان دست بریده را بر دست دیگر گرفته و بیرون رفت؛ در حالی که خون از آن می‌چکید؛ عبدالله بن الکوا به وی رسید و گفت: غلام سیاه! دست راستت را کی بریده؟ گفت: شاه ولایت، هژیر بیشه شجاعت، امیرالمؤمنان، پیشوای متقیان، مولای من و مولای جمیع مردمان و وصی رسول آخر الزمان. ابن الکوا گفت: ای غلام! او دست تو را بریده است و تو مدح و ثنای او می‌کنی؟! گفت: چگونه مدح او نگویم که دوستی او با خون و گوشت من آمیخته است؟! آن حضرت، دست مرا به حق برید نه باطل. ابن الکوا به خدمت حضرت امیر علیه‌السلام آمد و آنچه شنیده بود، معروض داشت؛ حضرت فرمود: «ما را دوستانی هستند که اگر بنا به حق، پاره پاره شان کنیم به جز دوستی ما نیفزاید، و دشمنانی می‌باشد که اگر غسل به گلویشان فرو کنیم جز دشمنی ما نیفزاید.» پس حضرت، امام حسن علیه‌السلام را فرمود: برو غلام سیاه را باز آر. امام حسن علیه‌السلام رفت و غلام سیاه را همراه خود آورد؛ حضرت فرمود: ای غلام! من دست تو را بریدم و تو مدح و ثنای من می‌کنی؟! غلام عرض کرد: مدح و ثنای شما را حق تعالی می‌کند، من که باشم که مدح شما را کنم یا نکنم؟ حضرت، دست او را بر جای خود نهاد، ردای خود را بر وی افکند و دعایی بر آن خواند، بعضی گفته‌اند سوره حمد بود، فی الحال دست وی درست شد، چنانکه گویی هرگز نبریده‌اند. (۱۱۱) دوستان علی علیه‌السلام در راه او زنده به گور می‌گردند!! علی علیه‌السلام چون به شهادت رسیدند، فرمانداری کوفه به ترتیب به مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه واگذار شد، و آنان در این شهر که مرکز شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود به فجایع عظیمی دست یازیدند... زیاد بن ابیه با تمام قساوت چهارده نفر از سرشناسان شیعه را که حجر بن عدی در رأس آنان بود به زنجیر بسته، و به دربار معاویه فرستاد، تا خود وی در مورد آنان تصمیم بگیرد. چون گروه دستگیر شده را به پیش معاویه آوردند، خلیفه ستمگر «اموی» دستور داد: نصف آنان را بکشند، و نصف دیگر را به پیش «زیاد» برگردانند. مامور معاویه به پیش حجر و یارانش آمده و گفت: «انا امرنا ان نعرض علیکم البراءة من علی و اللعن له!! فان فعلتم ترکنا کم و ان ایتم قلناکم» ما ماموریم که به شما پیشنهاد کنیم دست از علی علیه‌السلام برداشته و او را لعن کنید!! در غیر این

صورت شما را به قتل می‌رسانیم. حجر و یارانش گفتند: ما دست از علی بر نمی‌داریم، شما هر چه می‌خواهید انجام دهید. در این هنگام قبرهای آنان را کردند، و کفن هایشان را در برابرشان قرار دادند... ولی آنان تمام شب را مشغول نماز شدند، تا شب به پایان رسیده و وعده شهادت نیر فرا رسید. حجر گفت: در این آخرین لحظه عمرم اجازه دهید دو رکعت دیگر نماز بخوانم، او پس از تحصیل اجازه نماز خواند ولی خیلی سریع آن را به پایان رسانید و گفت: به خدا سوگند! در عمرم هرگز به این سرعت نماز نخوانده‌ام، تا مبادا فکر کنید که برای ترس از شهادت نماز را به تاخیر می‌اندازم. در این حال با شمشیر گردن حجر و شش نفر از یارانش را زدند... و عبدالرحمن بن حسان را زنده در گور گذاشتند، و بدین طریق هشت نفر از آن مردان الهی به شهادت رسیدند، ولی دست از ولایت علی برداشتند، و به جهان انسانیت ثابت کردند که راه علی و عشق ولایت بر مال و اولاد و جان مقدم است. (۱۱۲)

زبان معلم را از پشت کردن در آوردند!

ابو یوسف یعقوب بن اسحاق معروف به ابن سکیت از علمای بزرگ ادبیات عرب است. متوکل خلیفه عباسی در زمان وی می‌زیست، او درخواست کرد، آن عالم بزرگ شیعی بر فرزندان خلیفه به نام‌های معتز و مؤید تدریس و تعلیم نماید. ابن سکیت این پیشنهاد و درخواست را پذیرفت، و بر فرزندان خلیفه تدریس کرد، و آنان را به رشد و کمال نسبی رساند، تا جایی که خلیفه به وجود فرزندانش افتخار می‌کرد! متوکل روزی معلم فرزندان را احضار کرد، و از او قدردانی نمود، و مجلسی را به احترام وی ترتیب داد. او آنچنان به بچه‌هایش به دیده احترام و کمالی نگریست که از ابن سکیت سؤال کرد: راستی بگو بینم فرزندان من در پیش تو محترمند یا فرزندان علی علیه‌السلام «حسن و حسین»؟! ابن سکیت گفت: چه مقایسه احمقانه‌ای متوکل! تو فرزندان را با سروران اهل بهشت مقایسه می‌کنی؟ حسنین کجا و پسران تو کجا؟ بیا اقلاً از غلام امیرالمؤمنین قبر بپرس. سوگند به خدا قبر غلام علی علیه‌السلام در پیش من از تو و فرزندان به مراتب بهتر و والاتر است!! سخن ابن سکیت قلب خلیفه مغرور و متکبر را داغدار کرد، و او نتوانست این حقیقت تلخ را بپذیرد و لذا عوض قدردانی از آن معلم آگاه دستور داد: «سلو لسانه من قفاه ففعلمو فمات» «زبان حقگوی معلم را از پشت گردنش در بیاورید!» و مزدوران بی درنگ امر خلیفه را اجرا کردند، و ابن سکیت به شهادت رسید. (۱۱۳) قابل ملاحظه است که این عالم آگاه و متدین در راه محبت علی و اولاد پاک آن حضرت به شهادت رسیده، و جانش را در طبق اخلاص گذاشت، و به راهیان راهش نشان داد که: گذاشتن از جان آسان تر است تا گذاشتن از علی علیه‌السلام و ولایت او! (۱۱۴)

از من بپرسید...

امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای مردم سخنرانی می‌کرد، در ضمن سخنرانی فرمود: مردم از من بپرسید پیش از آن که در بین شما نباشم، به خدا سوگند! از هر چیز بپرسید پاسخ خواهم گفت. سعد بن وقاص به پا خاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! چند تار مو در سر و ریش من است؟ حضرت فرمود: به خدا قسم! دوستم رسول خدا به من فرموده بود تو همین سؤال را از من خواهی کرد! آنگاه فرمود: اگر حقیقت را بگویم از من نمی‌پذیری، همین قدر بدان در بن هر موی سر و ریش تو شیطانی لانه کرده و در خانه تو گوساله‌ای (عمر بن سعد) است که فرزندم حسین را می‌کشد. عمر سعد در آن وقت کودک بود که بر سر چهار دست و پا راه می‌رفت. (۱۱۵)

وقتی عمر از علی علیه‌السلام می‌گوید!

ابووائل نقل می‌کند، روزی همراه عمر بن خطاب بودم، عمر برگشت ترسناک به عقب نگاه کرد. گفتم: چرا ترسیدی؟ گفت: وای بر تو! مگر شیر درنده، انسان بخشنده، شکافنده صفوف شجاعان و کوبنده طغیان گران و ستم پیشگان را نمی‌بینی؟ گفتم: او علی بن ابی طالب است. گفت: شما او را به خوبی نشناخته‌ای! نزدیک بیا از شجاعت و قهرمانی علی برای تو بگویم، نزدیک رفتم، گفتم: در جنگ احد، با پیامبر پیمان بستیم که فرار نکنیم و هر کس از ما فرار کند، او گمراه است و هر کدام از ما کشته شود، او شهید است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرپرست اوست. هنگامی که آتش جنگ، شعله ور شد، هر دو لشکر به یکدیگر هجوم بردند. ناگهان صد فرمانده دلاور، که هر کدام صد نفر جنگجو در اختیار داشتند، دسته دسته به ما حمله کردند، به طوری که توان جنگی را از دست دادیم و با کمال آشفتگی از میدان فرار کردیم. در میدان جنگ تنها ایشان ماند. ناگاه علی را دیدم که مانند شیر پنجه افکن، راه را بر ما بست، مقداری ماسه از زمین برداشت به صورت ما پاشید، چشمان همه ما از ماسه صدمه دید، خشمگینانه فریاد زد، زشت و سیاه باد روی شما به کجا فرار می‌کنید؟ آیا به سوی جهنم می‌گریزید؟ ما به میدان برنگشتیم. بار دیگر بر ما حمله کرد و این بار در دستش اسلحه‌ای بود که از آن خون می‌چکید، فریاد زد: شما بیعت کردید و بیعت را شکستید، سوگند به خدا شما سزاوارتر از کافران به کشته شدن هستید. به چشم‌هایش نگاه کردم، گویی مانند دو مشعل زیتون بودند که آتش از آن شعله می‌کشید و یا شبیه دو پیاله پر از خون. یقین کردم به طرف ما می‌آید و همه ما را می‌کشد، من از همه اصحاب زودتر به سویش شتافتم و گفتم: - ای ابوالحسن! خدا را! خدا را! عرب‌ها در جنگ گاهی فرار می‌کنند و گاهی حمله می‌آورند، و حمله جدید، خسارت فرار را جبران می‌کنند گویا خود را کنترل کرد و چهره‌اش را از من برگردانید. از آن وقت تا کنون، همواره آن وحشی که آن روز از هیبت علی علیه‌السلام بر دلم نشسته، هرگز فراموش نکرده‌ام! (۱۱۶)

اعترافات ابوبکر به اعلیت علی علیه‌السلام

چون ابوبکر مسند خلافت را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام غصب کرد، و در برابر فشار اعتراضات مردم به ویژه احتجاجات علی علیه‌السلام قرار گرفت، در خانه خودش را به وی مردم بست، و سپس به مسجد آمد و خطاب به مردم گفت: «اقیلونی اقیلونی فلسط بخیرکم و علی فیکم» مرا رها کنید، مرا رها کنید، من برتر و افضل شما نیستم در حالی که علی علیه‌السلام در میان شما است. (۱۱۷) و در حدیثی از انس بن مالک آمده است که یک دانشمند یهودی پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، و چون از «وصی» پیامبر سؤال کرد، او را به حضور «ابوبکر» آورده‌اند. یهودی گفت: من سؤالاتی دارم که جز پیامبر و یا وصی او کس دیگر نمی‌تواند آنها را جواب گوید: ابوبکر گفت: هر چه می‌خواهی سؤال کن. یهودی: مرا خبر ده از چیزی که برای خدا نیست، و از آنچه در نزد او نیست، و آنچه را که خدا آن را نمی‌داند!! ابوبکر چون خود را مرد میدان ندید، فوراً یهودی را متهم کرد و گفت: اینها سؤالات افراد بی دین است و آنگاه قصد کرد وی را تنبیه نماید. ابن عباس خطاب به ابوبکر گفت: با مرد یهودی انصاف نکردید، یا جوابش را بگویید و یا به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روید، زیرا من از پیامبر خدا شنیدم که او را دعا کرد... ابوبکر و یهودی و همراهان به خانه علی علیه‌السلام آمده و سؤال یهودی را مطرح ساختند. حضرت در جواب او فرمود: اما آنچه را که خدا نمی‌داند عقیده شما یهودی‌ها است که می‌گوئید «عزیر فرزند خدا است» در حالی که او برای خویش فرزندی قائل نیست. و در مورد سؤال دومتان ظلم و ستم است که نزد خدا اینها وجود ندارد. و اما این که در سؤال سوم پرسیده‌اید آن چیست که برای خدا نیست؟ آن شریک و همتا است که پروردگار عالم از آن مبرا است. چون یهودی این جواب‌ها درست را شنید، زبان به اظهار «شهادت» گشوده و گفت: «اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمدا رسول الله، و اشهد انک وصی رسول الله» در حالی که ابوبکر و مسلمانان حاضر این صحنه را تماشا می‌کردند، با شادی و خوشحالی زبان به تحسین علی علیه‌السلام گشودند و بالاتفاق گفتند: «یا علی! یا مفرج الكرب!» ای علی! ای مرد بزرگواری که غم‌ها و غصه‌ها را از ما برطرف کردی! (۱۱۸) و بدین

طریق عظمت علمی و فضیلت وی را بر خود تایید کردند. (۱۱۹)

عمر اعلیت علی علیه‌السلام را تایید می‌کند

در میان خلفای سه گانه راشدین، عمر بن خطاب منصف تر، و یا به عبارتی کم غش تر از ابوبکر و عثمان بود، و لذا با عبارات گوناگون، و در موارد مختلف، به اعلیت و ارجحیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعتراف نموده، و از محضر آن حضرت کسب فیض نموده است. ما در این بخش از بحث خود، به چند نمونه از اعترافات خلیفه ثانی اشاره می‌کنیم: «قال عمر بن خطاب: «لو لا علی لهلك عمر» (۱۲۰) و «لا بقیت لمعضله لیس لها ابو الحسن علیه‌السلام (۱۲۱) و «لا یفتین احد فی المسجد و علی حاضر» (۱۲۲) و «اقضا کم علی» (۱۲۳) و «لا- ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن!» (۱۲۴) و «لا ابقانی الله بعدک یا علی» (۱۲۵) و «اللهم لا تنزل بی شدیدة الا- و ابوالحسن الی جنبی» (۱۲۶) در این فرازها - به ترتیب شماره آنها - عمر می‌گوید: اگر علی نبود عمر هلاک می‌گردید!! من در هیچ مشکلی نباشم مگر این که علی حضور داشته باشد. هیچکس حق ندارد با حضور علی علیه‌السلام در مسجد فتوی دهد. در قضاوت علی از همه داناتر است. یا علی! خدا مرا بعد از تو نگه ندارد. خداوند! برای من مشکلی نرسان، مگر این که علی در کنارم باشد. اینها نمونه‌های بسیار معدودی از اعترافات عمر است به منزلت علمی و فضایل آن حضرت، که به طور صریح برتری آن بزرگوار را بر دیگران نشان می‌دهد. (۱۲۷)

اعتراف خلیفه سوم به اعلیت علی علیه‌السلام

خلیفه سوم عثمان بن عفان هر چند با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رابطه حسنه نداشته، و غرور و حسادت دیرینه‌اش وی را از علوم سرشار آن حضور محروم ساخته است، و دار و دسته امویان نیز از سوی دیگر دور او را گرفته، و به این فاصله افزوده‌اند، ولی در موارد معدودی ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی باعث شد که دست به سوی علی علیه‌السلام دراز نموده، مشکل خود را بر طرف سازد. در زمان عثمان دو نفر زن و مرد اسیر، که برده بودند، رابطه نامشروع برقرار کردند، و چون زن اسیر شوهر داشت و حامله بود، هنگام زایمان او فرا رسید، و پسر بچه‌ای به دنیا آورد، در مورد نوزاد، هم شوهر زن، و هم آن مرد زناکار ادعا داشتند، و عثمان از جواب مساله عاجز ماند. سرانجام به مولای متقیان مراجعه نموده و حضرت فرمودند: من در میان آنان همانند رسول خدا حکم می‌کنم که فرمودند: «بچه مال پدر است، و برای زناکار سنگی است.» (۱۲۸) سپس دستور داد به هر کدام از آن زن و مرد پنجاه تازیانه زدند. (۱۲۹) و در یک محاصمه دیگر که مردی زنش را طلاق داده بود، و سپس مرد در حال عده زن از دنیا رفته بود، و زن ادعای ارث می‌کرد، خلیفه نتوانست حکم مساله را بیان کند!! و موضوع را به اطلاع علی نرسانید و در خواست رفع مشکل نمود. علی علیه‌السلام فرمود: «تحلف انها لم تحض بعد ان طلقها ثلاث حیض و ترثه» ... زن باید برای اثبات ادعایش سوگند بخورد که بعد از طلاق سه بار خون حیض ندیده است و در آن صورت می‌توان ارث ببرد. زن برای ادعای خودش به همان کیفیت سوگند خورد، و از شوهر متوفایش ارث برد (۱۳۰) و بالاخره در یک مورد حساس دیگر، مردی جمجمه مرده‌ای را به دست گرفته، و به حضور عثمان آورد و گفت: شما اعتقاد دارید که: این، در عالم قبر معذب است، و من دست خود را بر روی آن می‌گذارم، در حالی که کوچکترین حرارتی از آن احساس نمی‌کنم. عثمان هیچگونه جوابی نداشت، و با تواضع تمام به دنبال علی علیه‌السلام فرستاد ... علی فرمود: چوب مخصوص کبریت و سنگی را آوردند، در حالی که چشمان نگران عثمان و تمام حضار خیره شده بود، حضرت آن چوب را به سنگ زد، و آتشی را پدیدار ساخت و به مرد سائل گفت: دست خود را روی سنگ و چوب بگذار، آن مرد اطاعت کرد. حضرت سؤال فرمود: آیا این دفعه اثر حرارت را در آنها احساس می‌کنی؟ مرد با تمام شرمندگی گفت: بلی ... «لو لا- علی لهلك عثمان» اگر علی نبود عثمان هلاک می‌شد. (۱۳۱) این دو نمونه از قضایای تاریخی که ذکر شد می‌رساند که

خلیفه سوم نیز اعلمیت علی را تایید نموده و مشکل علمی خود را از طریق او برطرف می‌ساخته است. (۱۳۲)

سوء قصد نافر جام به جان علی علیه‌السلام

علی علیه‌السلام پس از غضب خلافتش به طور معقول به مبارزه پرداخت، و در بحث‌ها و محاجه‌هایش در مجامع عمومی و خصوصی خلیفه را محکوم کرد، و عکس‌العمل آن در میان مردم مسلمان مشهود بود... خلیفه با توجه به این که ایمان قوی نداشت تا او را از تصمیمات خلاف شرع و تضییع حقوق مردم جلوگیری نماید، از این جهت نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که دارای آن همه فضایل بی‌نظیر بود، حساسیت نشان می‌داد، و وجود وی را تحمل نمی‌کرد!! وفات فاطمه علیهماالسلام و دفن آن حضرت که بنا به وصیتش به طور مخفی انجام گرفت، و به خلیفه و دار و دسته‌اش اطلاع داده نشد، و شبانه مراسم دفن انجام گردید، باعث اندوه فراوان مردم، و اعتراض آنان به دستگاه خلافت گردید، و گفتند: شما کاری نمودید که یگانه دختر پیامبر با دل پر و ناراحتی از شما، از دنیا برود. (۱۳۳) این جریان نیز بر شدت عداوت دستگاه خلافت افزود، و خلیفه دوم برای جبران حیثیت به باد رفته خودشان تصمیم گرفت نبش قبر نموده، و پیکر فاطمه را بیرون آورده، و مراسم نماز و غیره از طریق خلیفه انجام گردد، ولی امیرالمؤمنین فرمود: به خدا سوگند در این صورت زمین را با خون شما سیراب می‌کنم... و آنان یقین کردند که علی علیه‌السلام در این موضوع تحمل نخواهد کرد... و لذا با بی‌آبرویی به عقب نشسته و توطئه خطرناکی را پی‌ریزی کردند... ابوبکر و عمر در یک جلسه فوق‌محرمانه، خالد بن ولید را احضار نمودند و به او گفتند: خالد! امنیت دستگاه خلافت ایجاب می‌کند که کار بسیار بزرگی را به تو واگذار کند، ولی دقت کن که آن را با هوشیاری کامل انجام دهی. خالد بن ولید: شما هر چه فرمان دهید، اطاعت می‌کنم، اگر چه کشتن علی باشد!! عمر: نظر ما جز این نیست! خالد: چه موقع دوست داری این فرمان شما اجرا گردد؟ ابوبکر: هنگام نماز صبح به نماز بیا، و در کنار او قرار گیر و چون سلام نماز را گفتم، مأموریت خود را هر چه سریعتر انجام ده. در این هنگام اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر بود، و سخنان آنان را از پشت پرده گوش می‌کرد به کنیزش گفت: برو به خانه علی علیه‌السلام و این آیه را بخوان که: «ان الملاء یاتمرون بک لیقتلوك فاخرج انی لک من الناصحین» یعنی این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشستند فوراً خارج شو که من خیره خواه تو هستم. (۱۳۴) چون کنیز پیغام را رساند، امیرالمؤمنین با اطمینان خاطر فرمود: کشنده ناکثین و مارقین و قاسطین چه کسی خواهد بود؟ (۱۳۵) نماز صبح برگزار شد، و خلیفه امامت آن را به عهده گرفت، و خالد بن ولید در حالی که با شمشیرش در کنار علی علیه‌السلام قرار گرفته بود، منتظر پایان یافتن نماز و گفتن السلام علیکم ابوبکر گردید... از سوی دیگر، خلیفه عاقبت کار و شورش مردم، و کشتن علی علیه‌السلام را در جولان ذهنش می‌گذرانید، و نتیجه کار را می‌سنجید، و مرتب تشهد نماز تکرار می‌کرد، سرانجام گفت: لا یفعلن خالد ما امرته یعنی خالد آنچه را که به وی دستور داده‌ام، انجام ندهد. و بعد از سلام نماز را گفته و به پایان رسانید. علی علیه‌السلام خطاب به خالد گفت: ابوبکر تو را به چه مأموریتی دستور داده بود؟ خالد: کشتن تو!! علی علیه‌السلام: آیا این مأموریت را انجام می‌دادی؟ خالد: بلی، به خدا سوگند، اگر پیش از سلام دستورش را نقض نکرده بود، تو را می‌کشتم!! علی علیه‌السلام با دست مبارکش گلوی خالد بن ولید را فشار داد، او لباسهایش را نجس کرد، و قوه ماسکه را از دست داد، در حالی که «خالد» زیر فشار علی علیه‌السلام دست و پا می‌زد، مردم حاضر گریه می‌کردند، و توطئه‌های دستگاه خلافت را محکوم می‌نمودند... ابوبکر می‌گفت: عمر! این رسوایی نتیجه فکر شوم تو است، و عمر می‌گفت: به خدا قسم علی علیه‌السلام خالد را می‌کشد... و مردم هر چه التماس کردند علی دست از خالد برنداشت... ابوبکر و عمر به دنبال عباس بن عبدالمطلب فرستادند، تا از طریق وی علی علیه‌السلام را از کشتن خالد منصرف سازند. عباس عمومی پیامبر و علی علیه‌السلام آمد، و حضرت را به قبر پیامبر متوجه ساخته، و عرض کرد: تو را به صاحب این قبر دست از خالد بردار. علی علیه‌السلام دست خود را برداشت، و خود را کنار کشید. بنی‌هاشم و دوستان علی علیه‌السلام شمشیرها را کشیده، همراه

با ضجه و ناله زنان و فرزندان به حمایت علی علیه‌السلام برخاسته، ولی حضرت همه را آرام ساخت ... این قضیه که به طور مفصل تر در کتاب‌های شیعه آمده است، یکی از عیوبات بزرگ خلفای اول و دوم است که دهم صلاحیت آنان را نشان می‌دهد، و ابن ابی‌الحدید آن را به عنوان یکی از «مطاعن» ابوبکر نقل می‌نماید. (۱۳۶)

نمونه‌ای از احمقان تاریخ

در تاریخ آمده است که شخصی به نام حارث بن حوط به حضور علی علیه‌السلام آمده و گفت: گمان می‌کنی من طلحه و زبیر و عایشه را باطل می‌دانم؟! کنایه از این که من بین تو و آنان فرق نمی‌گذارم، و نمی‌دانم کدامیک حق، و آن دیگری باطل می‌باشید!! حضرت در جوابش فرمودند: تو در تشخیص حق و باطل دچار اشتباه شده‌ای، تو می‌خواهی برای تشخیص آنها به سراغ خود افراد روی! و این صحیح نیست، بلکه باید در شناسایی اشخاص به سراغ معیارهای حق و باطل صحیح نیست، بلکه باید در شناسایی اشخاص به سراغ معیارهای حق و باطل بشتابی و از این طریق، صحیح را از ناصحیح و صواب را از خطا تمیز دهی. حارث گفت: من به دنبال عبدالله و سعد وقاص می‌روم که راه بی‌طرفی اعلان نموده، و داخل مسائل سیاسی نمی‌گردند!! حضرت فرمودند: آنان از حق و حقیقت پشتیبانی ننموده، و بر ضد باطل قیام نکرده‌اند!! تو چگونه از راه ناصحیح آنان پیروی می‌نمایی!! در حالات آن دو نفر آمده است که: پس از قتل عثمان، سعد وقاص چند رأس گوسفند خریده و راه صحرا را پیش گرفت، و از بیعت با امیرالمؤمنین خودداری نموده و به چوپانی مشغول شد!! ولی عبدالله عمر با آن حضرت بیعت کرد، و سپس بیعت خود را شکسته، و زیر حمایت خواهرش حفصه همسر رسول خدا راه بی‌طرفی را پیش گرفت، و خانه نشینی را بر نظام اجتماعی امیرالمؤمنین ترجیح داد!! او بر همین منوال می‌گذرانید تا اینکه حجاج بن یوسف در جنگی که در مکه رخ داد، عبدالله زبیر را به دار زد و عبدالله عمر شبانگاه به منزل حجاج آمده و بدو گفت: من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «هر کس از دنیا برود و امام زمان خویش را نشناسد، مسلمان نمرده است.» اینک آمده‌ام از طریق تو برای عبدالملک مروان بیعت نمایم، هم اینک دست را بده تا با تو بیعت کنم! حجاج در حالی که با وی با تحقیر و بی‌احترامی برخورد می‌کرد، در این هنگام پایش را دراز نموده و گفت: بیا به جای دستم با پایم بیعت کن!! عبدالله عمر گفت: چرا به من اسائه ادب نموده و تحقیر می‌نمایی؟! حجاج گفت: ای احمق نادان! آیا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام امام نبود؟ چرا با او بیعت نکردی؟ آیا او امام زمان نبود؟! سوگند به خدا تو برای بیعت و دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اینجا نیامده‌ای! بلکه تو را این چوبه دار به اینجا کشانیده، و از ترس وارد شده‌ای!! (۱۳۷)

حسادت و بی‌تعملی زنان

دو نفر با هم دوست بودند، که یکی از آن دو هنگام وفاتش به دیگری گفت: من از دنیا می‌روم ولی دختر صغیری دارم که فکرم را ناراحت ساخته است، او را به تو می‌سپارم که خوب از وی مراقبت نموده، و تربیت نمایی. دختر در خانه دوست پدرش بزرگ شد، و به جمال و زیبایی رسید ... زن آن مرد از جمال و کمال دختر به وحشت افتاده، و لذا روزی که شوهرش به مسافرت رفته بود، زنان همسایه‌ها را با خود هم‌آهنگ ساخت، و با انگشتش به کمک زنان همسایه، بکارت آن دختر بیچاره را که در اختیار وی به امانت گذاشته بود، زایل کرد!! و چون شوهرش از سفر برگشت، با یک برنامه ریزی حساب شده دختر را به خلاف عفت متهم ساخته، و همان زنان را به عنوان شهود معرفی نمود!! قضیه به خلیفه زمان عمر بن خطاب کشیده شد، و او از داوری عاجز مانده و از علی علیه‌السلام کمک خواست، حضرت علی علیه‌السلام نیز در مسند قضاوت نشسته، و از زن شاهد و بینه طلب کرد و زن نیز همان همسایه‌ها را به عنوان شاهد در تایید اتهامش معرفی نمود. علی علیه‌السلام در این هنگام شمشیرش را از نیام کشید و روبروی خود قرار داد، و سپس هر یک از زنان را جداگانه در اتاقی بازداشت نموده، و شروع به محاکمه فرموده، و ابتدا از زن همان مرد پرسید

حقیقت را بگوید، ولی وی از سخنان اولش عدول نکرد!! و به بازداشتگاه بازگشت. سپس شاهد اول را آوردند، حضرت فرمود: مرا می‌شناسی؟ من علی بن ابی طالب هستم، و این شمشیر من است، زن آن مرد سخنانی را گفت و رفت... تو اگر راست نگویی با این شمشیر خونت را جاری می‌کنم!! زن چون اوضاع را مساعد حال خود ندید، خطاب به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! به من امان می‌دهی؟ علی علیه‌السلام فرمود: حرفت را بزن و راست بگو. زن گفت: واقعیت امر این است که آن زن چون زیبایی و جمال دختر را دید، ترسید که شوهرش سرانجام با وی ازدواج کند، و لذا به او شراب خوراند، و به کمک ما، با انگشتش بکارت او را زایل کرد. علی علیه‌السلام فرمود: الله اکبر من بعد از دانیال نبی، اولین کسی هستم که میان شهود فاصله انداخته و حقیقت را کشف کردم، آنگاه دستور داد: برای زن هشتاد تازیانه به عنوان حد قذف زدند، و برای آن جنایت نیز چهارصد درهم برای همگی آنان تعیین فرمودند: و سپس دستور دادند مرد این زن را طلاق داده، و با آن دختر ازدواج نماید! عمر گفت: یا اباالحسن! جریان دانیال چیست؟ حضرت آن را مشروحا بیان داشت که به اختصار از نظراتان می‌گذرد: «دانیال» چون پدر و مادر خود را از دست داده بود، در آغوش پر مهر پیر زنی پناه گرفته بود، در زمان او پادشاهی بود که دو نفر قاضی داشت و آن قاضی‌ها رفیقی داشتند که خیلی امین و صالح بود، و آن مرد نیز زنی داشت بسیار با جمال و متدین... روزی پادشاه خطاب به آن قاضی‌ها گفت: مردی درستکار و امین مورد نیاز است... آنان رفیق خود را معرفی کردند... مرد متدین هنگام مسافرت خطاب به قاضی‌ها گفت: در امور خانواده‌ام کوشا باشید! و بدین طریق گرگها را به خانه‌اش مسلط ساخت. قاضی‌ها پس از مسافرت رفیقشان، برای کمک و سرکشی به خانواده او بر در منزلش می‌آمدند... و از این راه عاشق زن او شده و او را به عمل خلاف دعوت کردند!! چون زن خواسته آنان را بر نیآورد، آنان به دروغ شهادت دادند که فلان زن زنا کرده است. پادشاه چون به قاضی‌هایش اعتماد داشت، شهادت آنان را پذیرفته و شدیداً متأثر گشت، ولی سفارش نمود که اجرای حد پس از سه روز انجام گیرد، و از طرف پادشاه اعلان شد که برای سنگسار فلان زن عابده در محل معین پس از سه روز آماده گردند!! پادشاه با وزیر در این باره مشورت می‌کرد، ولی چاره‌ای پیدا نشد!! سرانجام روز سوم وزیر بیرون رفته و دانیال را با بچه‌های دیگر مشاهده نموده که به بازی مشغول بودند، و در آن بازی دانیال به سایر بچه‌ها می‌گفت: بیائید من به عنوان پادشاه باشم، و تو فلان زن عابده، و آن دو نفر قاضی شاهد باشند، سپس شمشیرش را که از نی درست کرده بود، مقابلش گذاشت، و قاضی‌ها را از هم جدا کرد، و آنها را به محاکمه کشانید، و چون آن دو به یک صورت شهادت ندادند، حکم اعدام آن دو قاضی را صادر کرد... وزیر با خوشحالی مراجعت نمود و جریان را به پادشاه رسانید، و پادشاه طبق همان برنامه قاضی‌ها را احضار نموده و به طور جداگانه از آنان سؤالاتی نمود مثلاً: زن با چه کسی زنا کرد؟ و چه وقت زنا کرد؟ در چه روزی؟ در چه ساعتی؟ و در چه مکانی؟! چون حقیقت روشن گشت، و اختلاف شهادت، فساد درونی آنان را فاش نمود، پا شده به مردم اعلان کرد: ای مردم چون این دو قاضی باعث آبروریزی زن عابده شده، و به دروغ شهادت داده، و او را به زنا و عمل خلاف عفت متهم ساخته‌اند، برای تماشای اعدام آنان حاضر شوید، و سپس آن دو را اعدام کرد. (۱۳۸) در اینجا به این احادیث و قضایای تاریخی بسنده نموده، و از آوردن سایر احادیث و شواهد دیگر خودداری می‌نماییم و نتیجه می‌گیریم که علی علیه‌السلام در دوران خانه نشینی‌اش پیوسته به داد خلفا رسیده و اشتباهات آنان را جبران می‌کرد، و از حقوق مردم و ستمدیدگان دفاع می‌فرمود... و از این قضیه و حدیث حضرت امام صادق علیه‌السلام نیز نتیجه گرفته و به مسئولین قضایی هشدار می‌گردد که از اعتماد صد در صد به مسئولین و دست اندرکاران و قضات خویش اجتناب نموده، و بدانند که آنان مصون از خطا نبوده، و در مواردی ممکن است گرفتار هواهای خود گردیده و با آبروی مردم بازی کنند. (۱۳۹)

فضائل علی علیه‌السلام از زبان مخالفان

ابن ابی الحدید در شرح سخن علی علیه‌السلام در خطبه ۴۵۱ نهج البلاغه که فرموده است: «نحن الشعار و الاصحاب، و الخزنه و

الابواب، و لا-تؤتی الیبوت الا- من ابوابها، فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا.» «مائیم نزدیکان و یاران (پیامبر)، و گنجینه داران و درهای (علم و حکمت)، و به خانه‌ها جز از درهای آن در نیایند، و هر که از غیر در، درآید نام دزد بر او نهد.» گوید: بدان که اگر امیر مؤمنان علیه‌السلام به خود ببالد و نهایت کوشش خود را در شمارش مناقب و فضائل خویش به کاربرد با آن فصاحتی که خداوند به او عطا فرموده و ویژه او ساخته است، و همه سخن سرایان عرب در این کار به یاری او شتابند، به ده یک از آنچه پیامبر راستگو صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرموده است نمی‌رسند؛ و منظوم اخبار عام و شایعی که امامیه بدان بر امامت وی احتجاج می‌کنند مانند خبر غدیر و منزله و داستان برات و خبر مناجات (صدقه دادن هنگام رازگویی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) و داستان خبیر و خبر یوم الدار در مکه در آغاز دعوت، و امثال آن نیست، بلکه اخبار خاصی است که پیشوایان حدیث درباره او روایت نموده‌اند و کمترین آنها درباره دیگران به حصول نیپوسته است و من بخش اندکی را از آنچه علمای حدیث - آنهایی که در مورد آن حضرت متهم نیستند و بیشترشان قائل به برتری دیگران بر اویند - روایت نموده‌اند می‌آورم، زیرا روایت آنان در فضائل او بیش از روایت دیگران موجب آرامش نفس است. آن گاه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، خداوند تو را به زیوری آراسته که بندگان را به زیوری محبوب تر از آن در نظر خویش نیاراسته است و آن زیور نیکان در نزد خداست و آن زهد در دنیاست، تو را به گونه‌ای ساخته که نه تو چیزی از دنیا می‌اندوزی و نه دنیا تواند از بهره‌ای برد، و دوستی بینوایان را به تو بخشید، آن گونه که تو به پیروی آنان دلخوشی و آنان به امامت تو دلخوش.» به نمایندگان ثقیف که در اسلام آوردن بهانه تراشی می‌کردند فرمود: «یا اسلام می‌آورید یا آنکه مردی را که به منزله من است - به سوی شما گسیل می‌دارم، و او گردن شما را بزند و فرزندانان را اسیر کند و اموالتان را بگیرد. عمر گفت: من آرزوی امارت نکردم مگر آن روز، و سینه‌ام را برای آن سپر کردم؛ بدان امید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من اشاره کند. ولی آن حضرت برگشت و دست علی را گرفت و دوباره فرمود: آن مرد همین است.» (مسند احمد) «خداوند درباره علی به من سفارشی کرد، گفتم: پروردگارا، روشن تر بفرما. فرمود: بشنو، علی پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور فرمانبران من است، و او همان کلمه‌ای است که همراه اهل تقوا ساخته‌ام (۱۴۰)؛ هر که دوستش دارد مرا دوست داشته، و هر که فرمانش بود مرا فرمان برده، پس او را بدین امر مژده بده. گفتم: پروردگارا، او را مژده دادم، وی گفت: من بنده خدا و در اختیار اویم، اگر عذابم کند به گناهانم عذاب نموده و هیچ ستمی روا نداشته، و اگر آنچه را وعده‌ام داد سرانجام بخشد، باز هم او به من سزاوارتر است. پس من (پیامبر) در حق او دعا کرده، گفتم: خداوندا، دلش را جلابخش و ایمان را بهار آن قرار ده، خداوند فرمود: محققا چنین کردم، جز آنکه او را به پاره‌ای از بلاها اختصاص دادم که هیچ یک از دوستانم را بدان اختصاص ندادم. گفتم: پروردگارا، او را برادر و همراه من است (او را معاف دار)؛ فرمود: در علم من گذشته که او آزمایش خواهد شد و دیگران نیز بدو مورد آزمایش قرار خواهند گرفت. (حلیه الاولیاء از ابی برزه اسلمی و به سند و لفظ دیگری از انس بن مالک چنین آورده: «پروردگار عالمیان درباره علی به من گوشزد نمود که او پرچم هدایت، و منار ایمان، و امام دوستان من، و نور همه فرمانبران من است؛ آن گاه پیامبر فرمود: علی در فردای قیامت امین و پرچمدار من است؛ کلید گنجینه‌های رحمت پروردگارم به دست علی است.»). هر که می‌خواهد به اراده (آهنین) نوح، دانش آدم، بردباری ابراهیم، هوشیاری موسی و زهد عیسی بنگرد، پس به علی بن ابی طالب نگاه کند.» (مسند احمد و صحیح بیهقی) «هر که بدین دلشاد است که چون من زیست کند، و چون من بمیرد، و به شاخه‌ای از یاقوت - که خداوند به دست (قدرت) خویش آفرید و به آن گفت: «باش» و موجود شد - بیاویزد، پس باید که به ولای علی بن ابی طالب چنگ زند.» (حلیه الاولیاء ابونعیم) «سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، اگر گروهی چند از امت من درباره تو نمی‌گفتند آنچه را که ترسایان درباره فرزند مریم گفتند، امروز در فصل تو سخنی می‌گفتم که به هیچ گروهی از مسلمانان نگذری مگر آنکه خاک پایت را برای تبرک بگیرند.» (مسند احمد) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب عرفه به سوی حاجیان بیرون شد و فرمود: همانا خداوند به شما عموما بر فرشتگان

مباهات کرد و شما را دسته جمعی بخشید، و به علی خصوصاً بر آنان مباحثات نمود و او را به خصوص آمرزید. من بدون آنکه به جهت خویشی خود با علی ملاحظه او را کرده باشم به شما می‌گویم: «انسان خوشبخت و خوشبخت راستین کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مرگش دوست بدارد.» (احمد در کتاب فضائل علی علیه‌السلام و مسند) «من نخستین کسی هستم که در روز قیامت او را فرا خوانند، پس در سمت راست عرش زیر سایه آن بایستم و حله‌ای بر من پوشند، سپس پیامبر آن دیگر را یکی پس از دیگری فرا خوانند، آنان نیز در سمت راست عرش بایستند و حله‌هایی بر آنان پوشند. آن گاه علی بن ابی طالب را به خاطر خویشی او با من و منزلتی که با من دارد فرا خوانند و پرچم مرا که لوای حمد است به دست او دهند و آدم و همه پیامبر آن پس از او زیر آن پرچم قرار دارند. سپس به علی علیه‌السلام فرمود: تو با آن پرچم حرکت می‌کنی تا میان من و ابراهیم خلیل می‌ایستی، آن گاه حله‌ای بر تو پوشند، و منادیی از عرش ندا کند: خوب بنده‌ای است پدرت ابراهیم، و خوب برادری است برادرت علی! تو را مژدگانی باد که آن گاه که مرا خوانند تو را نیز خوانند، و آن گاه که مرا جامه پوشند تو را نیز پوشند، و آن گاه که من زنده می‌شوم تو نیز زنده می‌گردی. (۱۴۱) (فضائل علی علیه‌السلام و مسند احمد)

فضائل آن حضرت که با قسم یاد شده است

انس بن مالک گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را با ما خواند و در رکعت اول مقداری درنگ کرد تا آنجا که پنداشتیم سهو یا غفلی روی داده است، سپس سر برداشت و گفت: سمع الله لمن حمده، و بقیه نماز را کوتاه خواند، آن گاه با چهره چون ماه شب چهارده خود به ما رو کرد و فرمود: چرا برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب را نمی‌بینم؟ گفتیم: ما هم او را ندیده‌ایم ای رسول خدا، حضرت با صدای بلند فرمود: ای علی، ای پسر عمو! علی علیه‌السلام از آخر صفها پاسخ داد: لبیک یا رسول الله، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نزدیک من بیا. انس گوید: او پیوسته صفها را می‌شکافت و از سر و دوش مهاجر و انصار خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و مرتضی به مصطفی نزدیک شد! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا از صف اول باز ماندی؟ علی علیه‌السلام گفت: شک داشتم که وضو دارم یا نه، به منزل فاطمه علیهما‌السلام رفتم و حسن و حسین را صدا زدم و کسی پاسخ نداد؛ ناگاه کسی از پشت سر مرا صدا زد و گفت: ای ابوالحسن به پشت بنگر. به پشت خود برگشتم، طشتی دیدم و در آن سطلی پر از آب و بر روی آن یک حوله. حوله را برداشتم و از آن آب وضو ساختم، آبی بود به نرمی کره و طعم عسل و بوی مشک، سپس روی برگرداندم و نفهمیدم چه کسی سطل و حوله را گذاشت و چه کسی برداشت! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لبخندی در چهره‌ی علی زد و او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید و فرمود: آیا تو را مژده ندهم؟ آن سطل از بهشت بود و آب از بهشت برین، و آن که تو را برای نماز آماده ساخت جبرئیل علیه‌السلام بود، و آن که حوله به دست داد میکائیل علیه‌السلام، سوگند به آن که جانم در دست اوست، اسرافیل چندان شانه مرا گرفت (و در رکوع نگاه داشت) تا تو به نماز رسیدی، و به من گفت: درنگ کن تا آن کس که به منزله نفس تو و پسر عموی توست از راه فرا رسد! (۱۴۲) سوگند به آن که جان محمد در دست اوست، اسرافیل پیوسته دست مرا بر روی زانوهایم (در رکوع) نگاه داشت تا تو (ای علی) به نماز من بررسی و ثواب آن را دریابی. آیا مردم مرا درباره دوستی تو سرزنش می‌کنند حال آنکه خدا و فرشتگان او را در بالای آسمان تو را دوست می‌دارند؟! (۱۴۳) جابر رضی الله گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که علی بن ابی طالب علیه‌السلام از راه رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا برادرم علی به نزد شما آمد. آن گاه رو به کعبه نمود و دست به آن نهاد و فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست، این و شیعیان او در قیامت رستگارانند. سپس فرمود: او در میان شما نخستین کسی است که با من ایمان آورده، و از همه شما به عهد خدا وفادارتر، و به امر خدا عامل تر، و در میان رعیت عادل تر، و در تقسیم منصف تر و نزد خداوند ارجمندتر است. در این وقت این آیه نازل شد: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه»

(۱۴۴) «آنان که ایمان آورده و کار شایسته کردند بهترین آفریدگانند» و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه علی علیه‌السلام از راه فرا می‌رسید می‌گفتند: بهترین آفریدگان آمد. (۱۴۵) سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر نه این بود که گروهی از یاران من درباره تو همان را می‌گفتند که ترسایان درباره مسیح علیه‌السلام گفتند، همانا سخنی درباره تو می‌گفتم که بر هیچ گروهی عبور نکنی جز آنکه خاک پا و آب وضویت را برای تبرک و شفا بگیرند، ولی همین تو را بس که تو از منی و من از تو. (۱۴۶) سوگند به آن که جانم در دست اوست، همانا در میان شما مردی است که پس از من با مردم بر اساس تاویل قرآن می‌جنگد - چنانکه من با مشرکان بر اساس تنزیل آن جنگیدم - در حالی که آن مردم گواهی به یکتایی خداوند می‌دهند، و از همین رو کشتن آنان بر دیگران گران می‌آید و بر ولی خدا (علی) طعن می‌زنند و بر او خرده می‌گیرند (۱۴۷) سوگند به آنکه جانم در دست اوست، مردم به بهشت در نمی‌آیند تا ایمان آورند، و ایمان نیاورند تا شما (اهل بیت) را به خاطر خدا و رسولش دوست بدارند. (۱۴۸) سوگند به آنکه جانم در دست اوست، هیچکس ما خاندان را دشمن نمی‌دارد مگر آنکه داخل دوزخ شود. (۱۴۹) ۸ - سوگند به آنکه مرا به پیامبری برانگیخت، آنگاه که حلقه در بهشت را به دست گیرم نخست شما (اهل بیت) را داخل می‌سازم. (۱۵۰)

گفتار دانشمندان درباره امام علی علیه‌السلام

جنید را از منزلت علی بن ابی طالب علیه‌السلام در علم تصوف پرسیدند، گفت: «اگر جنگها امام می‌دادند که اندکی به ما پردازد، ما چیزها از این علم از او نقل می‌کردیم که دلها بر نمی‌تایید، آخر او امیرالمؤمنان است!» (۱۵۱) یکی از فاضلان را از فضائل حضرتش پرسیدند، گفت: چه گویم در باره رادمردی که دشمنانش از حسد و هوادارانش از ترس و تقیه فضائل او را پنهان داشتند، و با این همه فضائل آشکار او شرق و غرب عالم را پر کرده است. (۱۵۲) احمد بن حنبل: فضائلی که درباره علی بن ابی طالب علیه‌السلام رسیده درباره هیچ یک از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده است. (۱۵۳) محمد بن اسحاق واقفی: علی علیه‌السلام از معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود چون معجزه عصا برای موسی و زنده کردن مردگان برای عیسی علیه‌السلام (۱۵۴) آیه الله خویی (قدس سره): ایمان علی علیه‌السلام به قرآن - با آن همه مهارت در بلاغت - خود به تنهایی دلیل است که قرآن وحی الهی است. چرا نه، که او خداوند شیوا سخنی و رسا گویی و برترین نمونه در معارف الهی است (۱۵۵) خلیل بن احمد صاحب علم عروض: نیاز همگی به او و بی نیازی او از همه، دلیل است که او پیشوای همه است. (۱۵۶) دکتر مهدی محبوبه علی: بر معرفت احاطه یافت بی آنکه معرفت بر او احاطه یابد، و علی بر هر سوی معرفت دست یافت بی آنکه معرفت بر هر سوی وی دست یابد. (۱۵۷) دکتر سعادت: همه مورخان و سیره نویسان بر این باورند که علی بن ابی طالب را امتیازات بزرگی بود که برای دیگران فراهم نبود، او امتی بود که در یک تن تبلور یافته بود. (۱۵۸) نویسنده مسیحی عرب جرج جرداق: در نظر من، فرزند ابوطالب نخستین مرد عرب بود که با روح کلی یار و همنشین بود؛ علی شهید عظمت خود شد؛ که او در حالی جان سپرد که نماز را در میان دو لب داشت، او با دلی سرشار از عشق خدا در گذشت. هرگز تازیان قدر و مقام راستین وی را نشناختند تا آنکه از همسایگان پارسی آنان مردمی برخاستند که میان گوهر و سنگریزه فرق می‌نهادند. (۱۵۹) ابن ابی الحدید: به فصاحت بنگر که چه سان خود را در اختیار علی نهاد و ضمامش را به دست او سپرد! منزه خدای که این مرد را چنین مزایای پربها و ویژگی‌های گرانبهای بخشید! نوجوانی از فرزندان عرب مکه با آنکه آمیزشی با حکیمان نداشت، در آشنای با حکمت از افلاطون و ارسطو سر آمد، و گرچه معاشرتی با دانشمندان علم اخلاق نمود از سقراط به مسائل اخلاقی آگاهتر شد، و هر چند در میان دلاوران نبالید - که مکیان تاجر بودند نه جنگجو - اما دلاورترین بشر روی زمین گردید! به خلف احمر گفتند: کدام دلیرترند؛ علی یا انبسه یا بسطام؟ پاسخ داد: انبسه و بسطام را با افراد بشر و آدمیان سنجید نه با آن کس که از حد بشریت فراتر است. گفتند: به هر حال چیزی بگو.

گفت: خدا را سوگند، اگر علی نهیبی به روی آنان زند، هر دو قالب تهی کنند پیش از آن که به آنان بتازد! (۱۶۰) نظام: علی بن ابی طالب، گوینده را مایه گرفتاری و آزمایشی و سخت است، اگر در حق او سنگ تمام گذارد به افراط و غلو انجامد، و اگر از حقش بکاهد به زشتی و گناه در افتد؛ حد میانه هم چندان ظریف و تیززبان و بلند ستیغ است که آگاهی از آن و سعود بر آن بسی دشوار آید مگر بر گوینده زیرک و هوشمند. (۱۶۱) فخر رازی: هر که علی را پیشوای دینی خود قرار دهد، حقا به دستاویز محکمی در دین و دنیای خود چنگ زده است. (۱۶۲) ابن سینا گوید: علی بن ابی طالب - صلوات الله علیه - کلام گویا و قلب فراگیر الهی است، نسبت او با دیگر یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت معقول به محسوس بود، و ذات او از شدت نزدیکی به خدا مَمسوس در ذات خدا گشته بود. (۱۶۳) جبران خلیل: امام علی نیز به روش همه پیامبران با بینش دنیا را وداع گفت، که به شهری نه شهر خود درآمدند و به سراغ قومی نه قوم خود رفتند و در زمانی نه زمان خود زیستند. (۱۶۴) و هم او گوید: بی تردید علی یکی از سران اندیشه و روح و بیان در هر زمان و مکانی است. (۱۶۵) ابن ابی الحدید گوید: چه گویم درباره مردی که اهل ذمه با آنکه اسلام را نپذیرفته‌اند به او مهر می‌ورزند، فیلسوفان با آنکه میانه‌ای با اهل دین ندارند بزرگش می‌شمارند، شاهان روم و فرنگ شمایل او را در کنیسه‌ها و پرستشگاه‌های خود نقش می‌کنند، و شاهان ترک و دیلم عکس او را بر شمشیرهای خود حک می‌نمایند. (۱۶۶) و (۱۶۷)

دشمن علی علیه‌السلام کافر است

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که پس از من با علی درباره خلافت مقاومت و دشمنی ورزد کافر است و با خدا و رسولش جنگیده است. و هر که در حق علی شک کند کافر است. (۱۶۸) و فرمود: علی بن ابی طالب باب آمرزش خداست، هر که از آن وارد شود مؤمن است، و هر که از آن بیرون رود کافر. (۱۶۹) و به علی بن ابی طالب علیه‌السلام فرمود: من تو را نشانه‌ای میان خود و امتم قرار داده‌ام، پس هر که از تو پیروی نکند حقا کافر شده است. (۱۷۰) به روایت جابر و ابن عباس فرمود: هر که نگوید علی بهترین مردم است، حقا کافر شده است. (۱۷۱) به روایت خذیفه بن یمان فرمود: علی بهترین بشر است؛ هر که نپذیرد حقا کافر است. (۱۷۲) عطیه کوفی گوید: بر جابر بن عبدالله انصاری وارد شدیم، از پیری ابروانش بر روی دیدگانش افتاده بود، گفتیم: برای ما از علی بگو، گفت: او از بهترین بشرهاست. (۱۷۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای خذیفه، حجت خدا بر شما پس از من علی بن ابی طالب است، کفر به او کفر به خدا، شریک ساختن برای او شرک به خدا، شک در او شک در خدا، انحراف از او و طعن زدن به او انحراف از خدا و طعن در او، و انکار او انکار خداست. (۱۷۴) و فرمود: هر که پس از من امامت علی را انکار کند چون کسی است که نبوت مرا در حیاتم انکار کرده است، و هر که نبوت مرا انکار کند، ربوبیت پروردگار مرا انکار نموده است. (۱۷۵) ام سلمه - رضی الله عنها - به حسن بصری فرمود: تو را حدیثی گویم که دو گوشم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و گرنه کر شوندم، و چشمانم دیده و گرنه کور شوندم، و قلبم را فرا گرفته و گرنه خداوند بر آن مهر (نافهمی) زند، و زبانم را لال کند اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده باشم که به علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌فرمود: ای علی، هیچ بنده‌ای در قیامت خدا را با انکار ولایت تو دیدار نکند جز آنکه او را با پرستش بت و صنم دیدار کند. (۱۷۶) امام صادق علیه‌السلام فرمود: هیچ کس آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه‌السلام فرموده رد نمی‌کند مگر کافر. (۱۷۷) و فرمود: امام نشانه‌ای است میان خدای عزیز و جلیل و بندگانش، هر که (مقام) او را شناخت مؤمن است، و هر که او را انکار نمود کافر است. (۱۷۸) و فرمود: علی علیه‌السلام باب هدایت است، هر که با او مخالفت ورزد کافر است، و هر که او را انکار کند به آتش دوزخ درآید. (۱۷۹) و فرمود: از ماست امامی که اطاعتش واجب است، هر که او را انکار کند یهودی یا نصرانی خواهد مرد. (۱۸۰) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.

(۱۸۱) و فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنان علی بن ابی طالب و آخر شان قائم است ... اقرار کننده به آنان مؤمن، و انکار کننده آنان کافر است. (۱۸۲)

جمال و شمایل امام علی علیه‌السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که دوست دارد به هیبت اسرافیل، رتبه میکائیل، جلالت جبرئیل، سازگاری آدم، خداترسی نوح، دوستی ابراهیم، اندوه یعقوب، جمال یوسف، مناجات موسی، صبر ایوب، زهد یحیی، سنت یونس، پرهیز عیسی و حب و خوی محمد بنگرد، باید به علی بنگرد، باید به علی بنگرد که نود خصلت از خصلت‌های انبیا در اوست و همه را خداوند در او جمع کرده و برای احدی غیر او جمع نکرده است. (۱۸۳) علامه شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی گوید: آن حضرت میان قامت بود، چشمانی سیاه و درشت و روی زیبایی چون ماه شب چهارده و شکمی بزرگ داشت که بالای آن گنجینه علم و زیر آن جای غذا بود، محاسن شریفش پرپشت، موی سرش کم پشت، گردنش چون تنگ سیم فام بود؛ خداوند از او و مادرش و برادرانش جعفر و عقیل و عموهایش حمزه و عباس خشنود باد. (۱۸۴) ابن منظور گوید: در حدیث ابن عباس رحمه الله آمده که: علی، امیر مؤمنان، به ماه تابان و شیر دمان و نهر خروشان و فصل نوبهار می ماند؛ نور و پرتوش به ماه، شجاعت و دلاوریش به شیر، جود و سخایش به نهر، و خرمی و حیاشش به نوبهار مانند بود. (۱۸۵) و نیز گوید: در حدیث ابن عباس رحمه الله آمده: من زیباتر از شرصه علی علیه‌السلام ندیدم. شرصه یا شرصه ریختن موی دو طرف پیشانی از جلو سر است. علامه محمد بن طلحه شافعی گوید: آن حضرت سبزه و گندمگون، درشت چشم و میان قامت بود، شکمی بزرگ و محاسنی بلند و پرپشت داشت، موی جلو سرش ریخته بود و موهای سر و صورتش سپید گشته بود، هیچ یک از عالمان او را به خضاب کردن توصیف ننموده جز سوده بن حنظله که گفته است: من علی را دیدم که موی صورتش رنگین بود، و غیر او چنین نقل نکرده است، شاید آن حضرت خضاب می کرده، سپس آن را ترک کرده است. خبر گزاران گفته، بینندگان دیده، در کتاب‌های نویسندگان نوشته و بر زبان گویندگان جاری است که از صفات ویژه آن حضرت که به قامت او راست آمده «الانزع البطين» است تا آنجا که به صورت نام خاص حضرتش درآمده است. و از جمله چیزهایی که در معنای این دو صفت گوشها را می نوازد و برای شنونده لذیذتر از غذای مطبوع برای گرسنه به جان آمده و امنیت برای دل هراسان است آن که: آن حضرت چون تحت تربیت مستقیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت و از راه و روش او پیروی می نمود و شبانه روز گوش به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و جامه پیروی او را به تن داشت و همه کوشش و توجه خود را در پیروی آن حضرت به کار می برد و خلاصه بنا به گفته «هر کسی را از رفیقش بشناس» آینه تمام نمای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، خداوند او را جانی پاکیزه بخشید که از انوار منتشر در آفاق نبوت در او تابید و با صفایی که داشت صورت همه خوی‌های پسندیده و کرامت‌های اخلاقی را در خود منعکس کرد، و با داشتن نوری چنین از نزدیک شدن به کدورت کفر و ناخالصی و ستیز نفاق پاک ماند، و بدان پاکیزگی از ظلمات شرک و آلودگی‌های دروغ و افترا به کلی جدا افتاد، و از همین رو نخستین کس از مردان بود که بی تردید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد، و عشق به شکستن بتها و مجسمه‌ها و پاک کردن مسجد الحرام از بتها و خدایان باطل و نمودهای شک و گمراهی در او جان گرفت (و از همین رو او را «انزع» یعنی برکنده از شرک خواندند ...) و به جهت همراهی مداوم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خداوند پیوسته بر علم او می افزود تا آنجا که - به نقل ترمذی در کتاب صحیح خود - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن است. و آن حضرت با علم سرشار خود قضایای سخت و وقایع مشکل و احکام پیچیده را حل و فصل می نمود. در هر علمی اثری از او به چشم می خورد و در هر حکمتی که خداوند به او بخشیده بود به دیده همگان آمد او را بطین خواندند، زیرا بطین به کسی می گویند که شکمی بزرگ و پر داشته باشد، و چون درون آن حضرت سرشار از علم و حکمت بود و

انواع و اقسام علم و حکمت حکم غذای او را داشت به این اعتبار او را بطین یعنی سرشار از علم و حکمت خواندند، مانند کسی که شکمش از غذای جسمانی پر است او را بطین گویند. آری این نام برای حضرتش بدین اعتبار است و این همان معنایی است که راویان رهبر و ره یافته به زبان قلم نویسندگان اهدا نموده‌اند...

فروتنی امام علی علیه‌السلام

امام صادق علیه‌السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه‌السلام هیزم جمع می‌کرد و آب از چاه می‌کشید و جارو می‌زد، و فاطمه علیهما‌السلام آرد و خمیر می‌ساخت و نان می‌پخت. در کتاب «ابانه» ابن بطه و «فضائل» احمد آمده: آن حضرت در کوفه خرما خرید و آن را در کنار عباي خود گرفت و با خود برد، مردم دویدند که او را بگیرند و گفتند: ای امیر مؤمنان ما آن را می‌بریم. فرمود: صاحب عیال، خود به حمل آن شایسته تر است. ابو طالب مکی در «قوت القلوب» گوید: علی علیه‌السلام خرما و نمک را به دست خود حمل می‌کرد و می‌فرمود: لا ینقص الکامل من کماله ما جر من نفع الی عیاله «از کمال آدمی نمی‌کاهد که منافی را برای عیالش حمل کند و با خود ببرد.» زید بن علی گوید: آن حضرت در پنج مورد کفش‌های خود را به دست می‌گرفت و پا برهنه راه می‌رفت: روز عید فطر، روز عید قربان، روز جمعه (هر سه روز هنگام حرکت برای نماز)، برای عیادت بیماران و در تشییع جنازه، شرکت کرده، می‌فرمود: اینها جایگاهی الهی است و دوست دارم که در آنها پا برهنه باشم. زاذان گوید: آن حضرت به تنهایی در بازارها راه می‌رفت و گمشده را راهنمایی و ضعیف را یاری می‌کرد، و بر فروشنده و بقال گذر نموده قرآن را برایش می‌گشود و این آیه را می‌خواند: «تلک الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا و العاقبه للمتقین.» (۱۸۶) «این سرای آخرت را برای کسانی قرار داده‌ایم که در زمین قصد گردنکشی و تبهکاری ندارند، و عاقبت نیکو از آن پرهیزگاران است.» امام صادق علیه‌السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه‌السلام سواره به سوی یاران خود بیرون شد و آنها پشت سر او به راه افتادند، حضرت رو به آنان نموده. فرمود: آیا کاری داری؟ گفتند: نه، این امیر مؤمنان، ولی دوست داریم که تو را همراهی کنیم. فرمود: باز گردید، که همراهی پیاده با سواره، مایه فساد سواره و خواری پیاده است. و بار دیگر پشت سر حضرتش به راه افتادند، فرمودند: باز گردید، که صدای پای همراهان در پشت سر مردان، مایه فساد دل مردان احمق است. هنگام ورود امام علیه‌السلام به شهر انبار دهقان‌های آنجا پیاده در برابر او دویدند، امام فرمود: این چه کاری است که کردید؟ گفتند: ما بدین وسیله امیران خود را تعظیم می‌کنیم. فرمود: به خدا سوگند که امیران شما سودی از این کار نمی‌برند و شما هم در دنیا خود را به رنج و زحمت می‌افکنید و در آخرت به شقاوت دچار می‌سازید، و چه رنج و زحمت زیانباری است که در پس آن کیفر و عذاب باشد! و چه راحتی سودمندی است که امان از آتش را به همراه داشته باشد! (۱۸۷) و (۱۸۸)

مهابت امام علی علیه‌السلام

عدی بن حاتم در توصیف خود از آن حضرت در برابر معاویه اشاره به هیبت و مهابت ایشان نموده که ما برای مزید فایده همه خبر را می‌آوریم: محدث قمی رحمه الله گوید: روایت است که عدی بن حاتم بر معاویه بن ابی سفیان وارد شد، معاویه گفت: ای عدی، طرفات کجا شدند؟ - منظورش فرزندان او به نام‌های طریف، طارف و طرفه بود - عدی گفت: در جنگ صفین در رکاب علی بن ابی طالب علیه‌السلام کشته شدند. معاویه گفت: پسر ابوطالب با تو انصاف نداد که پسران تو را به میدان فرستاد و پسران خود را عقب نگاه داشت! عدی گفت: بلکه من با علی علیه‌السلام انصاف ندادم که او کشته شد و من زنده مانده‌ام. (۱۸۹) معاویه گفت: علی را برایم توصیف کن. عدی گفت: اگر مرا معاف بداری بهتر است. گفت: معاف نمی‌دارم. عدی گفت: به خدا سوگند او بسیار دورنگر و توانمند بود، به عدل سخن می‌گفت و به قطع داوری می‌نمود، حکمت از جوانبش و علم از نواحی وجودش

می‌جوئید، از دنیا و زرق و برقش وحشت داشت و به شب و تنهایی آن انس داشت، او به خدا سوگند اشک فراوان و اندیشه طولانی داشت، به گاه تنهایی از نفس خود حساب می‌کشید و بر گذشته‌ی خود اندوه می‌خورد و پشیمانی می‌برد، او را لباس کوتاه، زندگی و خوراک سخت خوشایند بود، (۱۹۰) تا با ما بود چون یکی از ما بود، پرسش ما را پاسخ می‌داد و ما را به خود نزدیک می‌ساخت، و با اینکه ما را به خود نزدیک می‌ساخت و خود به ما نزدیک بود، ما از مهابتش با او سخن نمی‌توانستیم گفت، و از عظمتش دیده به او نمی‌دوختیم، به هنگام لبخند دندان‌های چون رشته مرواریدش نمایان می‌شد، دینداران را بزرگ می‌شمرد و با تهیدستان دوستی می‌ورزید، قوی از او بیم ستم نداشت و ضعیف از عدالت او نومید نبود. سوگند می‌خورد که در شبی تار که پرده سیاه شب همه جا را پوشانده و ستارگان فرو رفته بودند، او را در محراب عبادت دیدم که اشکش بر محاسنش می‌غلتید و مانند مار گزیده به خود می‌پیچید و چون آدمی دردمند و اندوهگین می‌گریست؛ گویی همی اینک آن صدای او را می‌شنوم که می‌گفت: ای دنیا، آیا مزاحم من شده‌ای یا به من رو کرده‌ای؟ دیگری را بفریب، هنوز دوران تو فرا نرسیده است، من تو را سه طلاقه کرده‌ام که دیگر بازگشتی به تو نخواهم داشت، عیش تو ناچیز و ارزش تو اندک است، آه از توشه کم و درازی سفر و کمی یار دلبنده! در اینجا اشک معاویه جاری شد و شروع کرد آن را با آستین خود پاک کردن، و گفت: خدا ابوالحسن را رحمت کند، او این چنین بود؛ اکنون دوری او را چگونه تحمل می‌کنی؟ عدی گفت: مانند مادری که فرزند او را در دامنش سر بیرند، که هرگز اشکش خشک نمی‌شود و آب چشمش باز نمی‌ایستد. معاویه گفت: تا چه اندازه به یاد او هستی؟ عدی گفت: مگر روزگار می‌گذارد که او را فراموش کنم؟! (۱۹۱) به آن حضرت گفتند: به چه وسیله بر هم‌زمان خود غالب آمدی؟ فرمود: با هیچ مردی رو به رو نشدم جز آنکه خودش مرا به قتل خود یاری داد. (۱۹۲) سید رضی رحمه الله گوید: این سخن اشاره دارد به مهابت حضرتش که در دلها جای داشت. (۱۹۳)

نماز خالصانه...

برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو شتر بزرگ آوردند. حضرت به اصحاب فرمود: آیا در میان شما کسی هست دو رکعت نماز بخواند که در آن هیچ گونه فکر دنیا به خود راه ندهد، تا یکی از این دو شتر را به او بدهم. این فرمایش را چند بار تکرار فرمود، کسی از اصحاب پاسخ نداد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به پا خواست و عرض کرد: یا رسول الله! من می‌توانم آن دو رکعت نماز را بخوانم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بسیار خوب به جای آور! امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول نماز شد، هنگامی که سلام نماز را داد جبرئیل نازل شد، عرض کرد: خداوند می‌فرماید یکی از شترها را به علی بده! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شرط من این بود که هنگام نماز اندیشه‌ای از امور دنیا را به خود راه ندهد. علی در تشهد نشسته بود فکر کرد کدام یک از شترها را بگیرد. جبرئیل گفت: خداوند می‌فرماید: هدف علی این بود که کدام شتر چاقتر است او را بگیرد، بکشد و به فقرا بدهد، اندیشه‌اش برای خدا بود، نه برای خودش بود و نه برای دنیا. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر تشکر از علی علیه‌السلام هر دو شتر را به او داد. خداوند نیز در ضمن آیه‌ای از آن حضرت قدردانی نموده. فرمود: «ان فی ذلک لذکر لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید» (۱۹۴) سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس دو رکعت نماز بخواند و در آن اندیشه‌ای از امور دنیا به خود راه ندهد، خداوند از او خشنود شده و گناهانش را می‌آمرزد. (۱۹۵)

نجوای شبانه...

ابودرداء نقل می‌کند: در یکی از شب‌های ظلمانی از لابلای نخلستان بنی نجار در مدینه می‌گذشتم. ناگهان نوای غم‌انگیز و آهنگ تاثر آوری به گوشم رسید و دیدم انسانی است که در دل شب با خدای خود چنین سخن می‌گوید: - پروردگارا! چه بسیار

از گناهان مهلکم به حلم خود درگذشتی و عقوبت نکردی و چه بسیار از گناهانم را به لطف و کرمت پرده روی آنها کشیدی و آشکار نکردی. خدایا! اگر چه عمرم در نافرمانی و معصیت تو گذشته و گناهانم نامه اعمالم را پر کرده است، اما من به جز آموزش تو امیدوار نیستم و به غیر از مغفرت و خشنودی تو به چیز دیگری امید ندارم. این صدای دلنواز چنان مشغولم کرد که بی اختیار به سمت آن حرکت کرده، تا به صاحب صدا رسیدم، ناگهان چشمم به علی بن ابی طالب علیه‌السلام افتاد. خود را در میان درختان مخفی کردم تا از شنیدن راز و نیاز محروم نمانده و مانع دعا و مناجات آن حضرت نشوم. علی بن ابی طالب علیه‌السلام در آن خلوت شب دو رکعت نماز خواند و آن گاه به دعا و گریه و زاری و ناله پرداخت. باز از جمله مناجات‌های علی علیه‌السلام این بود: پروردگارا! چون در عفو و گذشت تو می‌اندیشم، گناهانم در نظرم کوچک می‌شود و هر گاه در شدت عذاب تو فکر می‌کنم، گرفتاری و مصیبت من بزرگ می‌شود. آن گاه چنین نجوا نمود: - آه! اگر در نامه اعمالم گناهانی را ببینم که خود آن را فراموشم کرده‌ام ولی تو آن را ثبت کرده باشی، پس فرمان دهی او را بگیری. وای به حال آن گرفتاری که خانواده‌اش نتوانند او را نجات بدهند و قبیله و طایفه او را سودی ندهند و فرشتگان به حال وی ترحم نکنند. سپس گفت: آه! از کشتی که دل و جگر آدمی را می‌سوزاند و اعضای بیرونی انسان را از هم جدا می‌کند. وای از شدت سوزندگی شراره‌های آتش که از جهنم بر می‌خیزد. ابو درداء می‌گوید: باز حضرت به شدت گریست. پس از مدتی دیگر نه صدایی از او به گوش می‌رسید و نه حرکت و جنبشی از او دیده می‌شد. با خود گفتم: حتما در اثر شب زنده داری خواب او را فرا گرفته. نزدیک طلوع فجر شد، خواستم ایشان را برای نماز صبح بیدار کنم. بر بالین حضرت رفتم. یک وقت دیدم ایشان را برای نماز صبح بیدار کنم. بر بالین حضرت رفتم. یک وقت دیدم ایشان مانند قطعه چوب خشک بر زمین افتاده است. تکانش دادم، حرکت نکرد. صدایش زدم، پاسخ نداد. گفتم: - «انا الله و انا الیه راجعون» به خدا علی بن ابی طالب علیه‌السلام از دنیا رفته است. ابودرداء در ادامه سخنانش اظهار می‌کند: - من به سرعت به خانه علی علیه‌السلام روانه شدم و حالت او را به اطلاع آنان رساندم. فاطمه علیه‌السلام گفت: ابودرداء! داستان چیست؟ من آنچه را که از حالات علی علیه‌السلام دیده بودم همه را گفتم. فرمود: - ابودرداء! به خدا سوگند این بیهوشی است که در اثر ترس از خدا بر او عارض شده. سپس با ظرف آبی نزد آن حضرت برگشتم و آب به سیمایش پاشیدیم. آن بزرگوار به هوش آمد و چشمانش را باز کرد و به من که به شدت می‌گریستم، نگاهی کرد و گفت: - ابودرداء! چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: به خاطر آنچه به خودت روا می‌داری گریه می‌کنم. فرمود: ای ابودرداء! چگونه می‌شود حال تو، آن وقتی که مرا برای پس دادن حساب فرا خوانند و در حالی که گناهکاران به کیفر الهی یقین دارند و فرشتگان سخت گیر دور و برم را احاطه کرده‌اند و پاسبانان جهنم منتظر فرمانند و من در پیشگاه خداوند قهار حاضر باشم و دوستان، مرا تسلیم دستور الهی کنند و اهل دنیا به حال من ترحم نمایند. البته در آن حال بیشتر به حال من ترحم خواهی کرد، زیرا که در برابر خدایی قرار می‌گیرم که هیچ چیز از نگاه او پنهان نیست. (۱۹۶)

سفره افطار...

ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید: در شب نوزدهم ماه رمضان دو قرص نان جو، یک کاسه شیر و مقداری نمک در یک ظرف برای افطار خدمت پدرم آوردم. وقتی نمازش را به اتمام رساند، برای افطار آماده شد. هنگامی که نگاهش به غذا افتاد به فکر فرو رفت. آنگاه سرش را تکان داد و با صدای بلند گریست و فرمود: - عزیزم! برای افطار پدرت دو نوع خورش (شیر و نمک)، آن هم در یک ظرف آماده ساخته‌ای؟ تو با این عمل می‌خواهی فردای قیامت برای حساب در محضر خداوند بیشتر بایستم؟ من تصمیم دارم همیشه دنباله رو برادر و پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشم. هرگز برای آن حضرت دو نوع خورش در یک ظرف آورده نشد تا آنکه چشم از جهان فرو بست. دخترم عزیزم! هر کس در دنیا خوردنیها، نوشیدنیها و لباسهایش از راه حلال و پاک تهیه گردد، روز قیامت در دادگاه الهی بیشتر خواهد ایستاد و چنانچه از راه حرام باشد علاوه بر بیشتر ایستادن عذاب

هم خواهد داشت زیرا که در حلال این دنیا حساب و در حرام آن عذاب است. (۱۹۷)

عبادت امام علی علیه‌السلام

ابن ابی الحدید گوید: او عابدترین مردم بود و بیش از همه نماز و روزه می‌گزارد و مردم نماز شب و ملازمت و آداب وردخوانی و خواندن نافله‌ها را از او آموختند. چه پنداری درباره مردی که در کار مراقبت از ذکر و اوراد خود به جایی رسید که در آن شب بسیار سرد در جنگ صفین زیراندازی برایش گسترده و در حالی که تیرها در برابرش به زمین می‌نشست و از راست و چپ بر بیخ گوش او می‌گذشت به نماز مشغول شد و هراسی به خود راه نمی‌داد و برنخاست تا از کار عبادت آسوده گشت؟! و چه پنداری درباره مردی که پیشانی مبارکش از سجده‌های دراز مانند زانوی شتر پینه بسته بود؟! و هرگاه در دعاها و مناجات‌های او ژرف بنگری و بر مضامین آن مبنی بر تعظیم و بزرگداشت خدای سبحان و خضوع در برابر هیبت او و خشوع در برابر عزت او و تواضع و فروتنی و رام بودن در برابر خداوند آگاه شوی میزان اخلاص حضرتش را خواهی شناخت و می‌فهمی که این دعاها و رازها از کدامین دل برخاسته و بر کدامین زبان روان گشته است. به امام علی بن الحسین علیه‌السلام که نهایت عبادت را داشت گفتند: عبادت شما را با عبادت جدتان چه قیاس است؟ فرمود: عبادت من در برابر عبادت جدم مانند عبادت جدم در برابر عبادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. (۱۹۸) علامه مجلسی رحمه الله از حبه عرنی روایت کرده که می‌گفت: در این بین که من و نوف در حیاط قصر حکومتی خوابیده بودیم ناگاه متوجه شدیم که امیر مؤمنان علیه‌السلام در آخر شب بیرون آمده، مانند شیدازدگان دست بر دیوار نهاده و این آیات را می‌خواند: «ان فی خلق السموات و الارض (... ۱۹۹)»، و مانند کسی که عقل از سرش پریده راه می‌رفت، و به من فرمود: ای حبه، خوابی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم؛ شما که چنین کنید پس ما باید چه کنیم؟ حضرت دیده فرو بست و گریست، سپس فرمود: ای حبه! خدا را جایگاهی است و ما را نیز در پیشگاه خدا جایگاهی، چیزی از اعمال ما بر او پوشیده نیست. ای حبه! خداوند به من و تو از رگ گردن نزدیکتر است. ای حبه! هیچ چیز، من و تو را از خدا پوشیده نمی‌دارد. سپس فرمود: ای نوف، خوابی یا بیدار؟ گفتم: نه ای امیر مؤمنان، خواب نیستم، شما امشب مرا بسیار گریاندی! فرمود: ای نوف، اگر امشب از خوف خدای متعال بسی گریستی، فردای قیامت در پیشگاه خداوند دیده ات روشن خواهد بود. ای نوف! قطره اشکی از چشم مردی از خوف خدا نریزد جز آنکه دریاهایی از آتش دوزخ را خاموش می‌سازد. ای نوف! هیچ مردی نزد خداوند بزرگتر نیست از مردی که از بیم خدا بگرید و در راه خدا دوستی و دشمنی کند. ای نوف! هر کس در راه خدا دوستی کند و چیزی را بر دوستی او ترجیح ندهد، و هر که در راه خدا دشمنی کند و منفعتی از این راه برای خود نجوید اینجاست که اگر چنین باشید حقایق ایمان را به کمال دریافته اید. آن گاه آن دو را پند و اندرز داد و در پایان فرمود: از خدا پروا داشته باشید که من شما را هشدار دادم. سپس به راه افتاد و در راه می‌گفت: «کاش می‌دانستم که آیا در هنگام غفلت من نگاه لطف از من بر می‌داری یا به من می‌نگری؟ کاش می‌دانستم که حال من در خواب‌های دراز و اندکی سپاس از نعمتهایت چگونه است؟» به خدا سوگند در همین حال بود تا سپیده صبح دمید (... ۲۰۰) نوف در وصف حضرتش به معاویه گفت: در هیچ شبی بستری برای او نگستردند، و هرگز در کاسه بزرگ (یا در وقت نیمروز) غذا نخورد. (۲۰۱) و (۲۰۲)

اخلاص امام علی علیه‌السلام

ابن شهر آشوب گوید: وقتی امیر مؤمنان علیه‌السلام بر عمرو بن عبدود دست یافت او را ضربت نزد و نکشت، او به علی علیه‌السلام دشنام داد و حدیفه پاسخش داد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای حدیفه ساکت باش، خود علی سبب درنگش را خواهد گفت. آن گاه علی علیه‌السلام عمرو را از پای درآورد. چون به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید پیامبر رسید

پیامبر سبب را پرسید، علی علیه‌السلام عرضه داشت: او به مادرم دشنام داد و آب دهان به صورتم افکند، من ترسیدم که برای تشفی خاطرم گردن او را بزنم، از این رو او را رها کردم، چون خشمم فرو نشست او را برای خدا کشتم. (۲۰۳) علامه مجلسی رحمه الله گوید: صبحگاهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد آمد و مسجد از جمعیت پر بود، پیامبر فرمود: امروز کدامین شما برای رضای خدا از مال خود انفاق کرده است؟ همه ساکت ماندند، علی علیه‌السلام گفت: من از خانه بیرون آمدم و دیناری داشتم که می‌خواستم با آن مقداری آرد بخرم، مقداد بن اسود را دیدم و چون اثر گرسنگی را در چهره او مشاهده کردم دینار خود را به او دادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحمت خدا بر تو واجب شد. مرد دیگری برخاست و گفت: من امروز بیش از علی انفاق کرده‌ام؛ مخارج سفر مرد و زنی را که قصد سفر داشتند و خرجی نداشتند هزار درهم پرداختم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساکت ماند. حاضران گفتند: ای رسول خدا، چرا به علی فرمودی: رحمت خدا بر تو واجب شد و به این مرد با آنکه بیشتر صدقه داده بود نفرمودید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر ندیده‌اید که گاه پادشاهی خادم خود را که هدیه ناچیزی برایش آورده مقام و موقعیتی نیکو می‌بخشد و از سوی خود را که هدیه ناچیزی برایش آورده مقام و موقعیتی نیکو می‌بخشد و از سوی خادم دیگرش هدیه بزرگی آورده می‌شد ولی آن را پس می‌دهد و فرستنده را به چیزی نمی‌گیرد؟ گفتند: چرا. فرمود: در این مورد همچنین است؛ رفیق شما علی دیناری را در حال طاعت و انقیاد خدا و رفع نیاز فقیری مؤمن بخشید ولی آن رفیق دیگر آن آنچه داد همه را برای معاندت و دشمنی با برادر رسول خدا داد و می‌خواست بر علی بن ابی طالب برتری جوید، خداوند هم عمل او را تباه ساخت و آن را وبال گردانید. آگاه باشید اگر با این نیت از فرش تا عرش را سیم و زر به صدقه می‌داد جز دوری از رحمت خدا و نزدیکی به خشم خدا و در آمدن در قهر الهی برای خود نمی‌افزود. (۲۰۴) علی علیه‌السلام فرمود: گروهی خدا را از روی رغبت پرستیدند و این عبادت تاجران است. گروهی خدا را از روی ترس و بیم پرستیدند و این عبادت بردگان است، و گروهی خدا را از روی شکر و سپاسگزاری پرستیدند و این عبادت آزادگان است. (۲۰۵) و فرمود: خدایا، من تو را از بیم عذاب و طمع در ثوابت نپرستیدم، بلکه تو را شایسته بندگی دیدم و پرستیدم. (۲۰۶) و فرمود: دنیا همه‌اش نادانی است جز مکان‌های علم، و علم همه‌اش حجاب است جز آنچه بدان عمل شود، و عمل همه‌اش ریا و خودنمایی است جز آنچه خالص (برای خدا) باشد، و اخلاص هم در راه خطر است تا بنده بنگرد که عاقبتش چه می‌شود. (۲۰۷) عمل اگر برای غیر خدا باشد، وزر و وبال صاحب آن است و اگر انفاق به نیت فخر و مباهات باشد، نصیب سگان و عقابان است. در این زمینه حکایت لطیفی را که دمیری در کتاب «حیاء الحیوان» آورده بنگرید: امام علامه ابوالفرج اصفهانی و دیگران حکایت کرده‌اند که: فرزاد شاعر مشهور به نام همان بن غالب، پدرش غالب رئیس قوم خود بود، زمانی مردم کوفه را قحطی و گرسنگی سختی رسید، غالب پدر فرزاد مذکور شتری را برای خانواده خود کشت و غذایی از آن تهیه کرد و چند کاسه آبگوشت برای قومی از بنی تمیم فرستاد و کاسه‌ای هم برای سحیم بن وثیل ریاحی که رئیس قوم خود بود فرستاد. سحیم کسی است که در شعر خود گفته بود: «من مردی شناخته شده و خوشنام و با تجربه و کاردانم، هرگاه عمامه بر سر نهم مرا خواهید شناخت» و حجاج هنگامی که برای امارت کوفه وارد کوفه شد در خطبه خود به این شعر تمثال جست. وقتی ظرف غذا به سحیم رسید آن را واژگون ساخت و آورنده را کتک زد و گفت: مگر من نیازمند غذای غالب هستم؟ اگر او یک شتر کشته من هم شتری می‌کشم. میان آنان مسابقه شتر کشی راه افتاد، سحیم یک شتر برای خانواده خود کشت و صبح روز بعد غالب دو شتر کشت، باز سحیم دو شتر کشت و غالب در روز سوم سه شتر کشت، باز سحیم سه شتر کشت و غالب در روز چهارم صد شتر کشت. سحیم چون آن اندازه شتر نداشت دیگر شتری نکشت اما آن را به دل گرفت. چون روزهای قحطی سپری شد و مردم وارد کوفه شدند، بنی ریاح به سحیم گفتند: ننگ روزگار را متوجه ما ساختی، چرا به اندازه غالب شتر نکشتی و ما آمادگی داشتیم که به جای هر شتری دو شتر به تو بدهیم. سحیم چنین عذر آورد که شترانش در دسترس نبودند، آن گاه سیصد شتر پی کرد و به مردم گفت: همی بخورید. این حادثه در دوران خلافت امیر مؤمنان علی بن ابی

طالب علیه‌السلام اتفاق افتاد، از آن حضرت درباره حلال بودن خوردن آنها فتوا خواستند، حضر حکم به حرمت کرد و فرمود: این شتران نه برای خوردن کشته شده‌اند و از کشتن آنها مقصودی جز فخر و مباهات در کار نبوده است. از این رو گوشت آنها را در زباله دان کوفه ریختند و خوراک سگان و عقابان و کرکسان گردید. (۲۰۸) و (۲۰۹)

صفات و خصال امام علی علیه‌السلام

امام باقر فرمود: «قسم به خداوند، روش و شیوه حضرت علی علیه‌السلام چنین بود: همانند بنده‌ها غذا می‌خورد و بر زمین می‌نشست و اگر دو پیراهن سنبلانی می‌خرید خدمتکارش را خبر می‌کرد تا هر کدام را می‌خواهد بهترینش را انتخاب کند و خود آن دیگر را می‌پوشید، هرگاه پیراهنی آستینش بلندتر بود خود آن را قطع می‌کرد و اگر دامن لباس عربی‌اش از برآمدگی و قوزک پاشنه پا می‌گذاشت آن را کوتاه می‌کرد: پنج سال خلیه بود (برای خود) نه آجری بر آجر و نه خشتی بر خشت نهاد، و نه مالک دهی، و نه طلا و نقره‌ای شد تا از خود به ارث گذاشته باشد. به مردم نان گندم و گوشت می‌خورانید ولی خودش به منزل می‌رفت و از نان جو و سرکه استفاده می‌کرد؛ اگر دو کار خداپسند برایش پیش می‌آمد، سخت‌ترین را انتخاب می‌کرد و هزار بنده را از دسترنج دستی که به خاک آلوده و با چهره‌ای عرق کرده، خرید و آزاد کرد. هیچ کس طاقت کار او را نداشت و در شب و روز هزار رکعت نماز می‌خواند، و شبیه‌ترین مردم به آن حضرت، امام زین العابدین علیه‌السلام بود و بعد از او کسی را طاقت عمل او نبود» یکی از تابعین از انس بن مالک شنید که این آیه: «امن هو قانت آناه اللیل ساجدا و قائما یحذر الاخرة و یرجو رحمة ربه» (۲۱۰) «آیا آن کس که شب را به سجده و قیام و طاعت پردازد از عذاب آخرت ترسان است و به رحمت خدا امیدوار است» درباره حضرت علی علیه‌السلام نازل شده است. آن مرد گوید: «آدمم به نزد علی علیه‌السلام تا بینم چگونه عبادت پروردگار را می‌کند؛ خدا را شاهد می‌گیرم که وقت مغرب نزد او رفتم، دیدم با اصحابش نماز می‌خواند، وقتی نماز تمام شد شروع به خواندن تعقیبات نمود تا این که برای نماز عشا برخاست؛ بعد حضرت به منزلش آمد و من هم با او به منزلش درآمدم و او در طول شب تا طلوع فجر، مشغول نماز و تلاوت قرآن بود، پس وضو را تجدید کرد و به سوی مسجد رهسپار شد، با مردم نماز جماعت را برقرار کرد، بعد مشغول تعقیب شد تا آفتاب طلوع کرد؛ بعد از آن مردم به حضرتش رجوع کردند از جمله دو مرد برای محاکمه، نزدش نشستند و پس از آن دو مرد دیگر آمدند، تا وقت ظهر حضرت مشغول قضاوت و دادرسی بود؛ وضویی برای نماز ظهر گرفت و نماز را به جماعت برقرار کرد، بعد مشغول تعقیبات شد تا نماز عصر را با آنها خواند. بعد وقت مراجعات مردم می‌رسید، دو نفر دو نفر می‌آمدند تا حضرت در موردشان فتوا دهد و قضاوت کند تا آفتاب غروب کرد. من گفتم: خدا را شاهد و گواه می‌گیرم که این آیه درباره حضرتش نازل شده است.» (۲۱۱)

استجاب دعای امام علی علیه‌السلام

طلحه بن عمیره گوید: علی علیه‌السلام درباره حدیث غدیر که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر که من مولای اویم این علی مولای اوست» مردم را سوگند داد که هر که شنیده برخیزد و گواهی دهد. دوازده نفر از انصار گواهی دادند ولی انس بن مالک در میان انصار بود و گواهی نداد. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: این انس! گفت: بله. فرمود: چرا گواهی نمی‌دهی در حال که تو هم آنچه آنان شنیده‌اند شنیده‌ای؟ گفت: ای امیر مؤمنان، سن من بالا رفته و فراموش کار شده‌ام. امیر مؤمنان علیه‌السلام گفت: خداوند! اگر او دروغ می‌گوید او را به بیماری بصر مبتلا کن که عمامه هم سفیدی آن را نپوشاند. طلحه گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که من سفیدی را در میان دو چشمش در پیشانی او دیدم. (۲۱۲) در روایت جابر آمده: خداوند تو را نمیراند تا به بیماری برصی مبتلا کند که عمامه هم آن را نپوشاند... جابر گفت: به خدا سوگند انس را دیدم که به بیماری برص مبتلا بود و

می‌خواست آن را با عمامه ببوشاند ولی عمامه آن را نمی‌پوشاند. (۲۱۳) زید بن ارقم گوید: علی علیه‌السلام در مسجد فرمود: به خدا سوگند می‌دهم مردی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که می‌فرمود: «هر که من مولای اویم علی هم مولای اوست، خداوندا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار» برخیزد و گواهی دهد. دوازده نفر از اهل بدر برخاستند؛ شش تن از راست و شش تن از چپ گواهی دادند و من هم در میان شنودگان بودم ولی کتمان کردم و گواهی ندادم خداوند هم چشم مرا کور کرد. (۲۱۴) ولید بن حارث و دیگران از رجال خود نقل کرده‌اند که: هنگامی که امیر مؤمنان علیه‌السلام از جنایت‌های بسر بن اریطه در یمن (که سی هزار نفر را کشته بود) با خبر شد، عرضه داشت: خداوندا، بسر دین خود را به دنیا فروخت تو هم عقلش را از او بگیری و از دین او چیزی به جای منه که بدان سبب مستوجب رحمت تو گردد. بسر در باقیمانده عمر دیوانه شد و شمشیر می‌طلبید، شمشیری از چوب برایش تهیه کردند و او آنقدر با چوب به این در و آن در می‌زد تا بیهوش می‌شد و چون به هوش می‌آمد باز شمشیر می‌طلبید و چوب را به دستش می‌دادند و او همان کار را تکرار می‌کرد و پیوسته چنین بود تا مرد. (۲۱۵) سعد خفاف گوید: به ابو عمرو زاذان گفتم: ای زاذان، تو بسیار خوب قرآن می‌خوانی، آن را از که آموخته‌ای؟ وی لبخندی زد و گفت: روزی امیر مؤمنان علیه‌السلام بر من گذشت و من شعر می‌خواندم و چون آواز خوشی داشتم صدایم حضرتش را خوش آمد. فرمود: ای زاذان، چرا این آواز خوش را در قرآن به کار نمی‌بری؟ گفتم: این امیر مؤمنان، مرا با قرآن چه نسبت؟ به خدا سوگند تنها از قرآن به اندازه‌ای که در نماز می‌خوانم (و یاد ندارم). فرمود: نزدیک من بیا؛ نزدیک شدم، حضرت در گوشم سخنی گفت که نفهمیدم و ندانستم چه گفت، آن گاه فرمود: دهانت را باز کن، و آب دهان در دهانم افکند؛ به خدا سوگند هنوز از خدمتش قدم برنداشته بودم که همه قرآن را با اعراب و همزه حفظ شدم و پس از آن هرگز محتاج نشدم که درباره قرآن از کسی سؤال کنم. سعد گوید: داستان زاذان را برای امام باقر علیه‌السلام باز گفتم. فرمود: زاذان راست گفته است، امیر مؤمنان علیه‌السلام برای زاذان به اسم اعظم دعا کرد که استجاب آن ردخور ندارد. (۲۱۶) علامه مجلسی رحمه الله گوید: هنگامی که جنازه براء بن معرور را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند تا بر او نماز گزارد. فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفتند: ای رسول خدا، او به قبا در پی کار یکی از مسلمانان رفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست و بر او نماز نخواند، گفتند: ای رسول خدا، چرا بر او نماز نمی‌گزاری. فرمود: خدای بزرگ مرا فرموده که نماز او را تاخیر بیندازم تا علی بر جنازه او حاضر شود و او را نسبت به سخنی که در حضور من به او گفت حلال کند تا خداوند مرگ وی را با خوردن این سم کفاره گناه وی قرار دهد. (۲۱۷) یکی از کسانی که شاهد داستان گفتگوی براء با علی علیه‌السلام بود گفت: ای رسول خدا، براء با علی شوخی کرد و سخنی جدی نگفت تا خداوند او را بدان مؤاخذه کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر جدی گفته بود خدای متعال همه اعمال او را نابود می‌ساخت گرچه از عرش تا فرش زر و سیم صدقه داده باشد، اما او شوخی کرد و در این مورد (از سوی علی) حلال شده است اما رسول خدا می‌خواهد که کسی از شما نپندارد که علی از براء ناخشنود است، از این رو می‌خواهد حلیت مجدد بطلد و برای او آموزش خواهد تا خداوند بر قرب و بلندی مقام او در بهشت بیفزاید. چیزی نگذشت که علی بن ابی طالب علیه‌السلام حاضر شد، و در برابر جنازه ایستاد و فرمود: ای براء، خدایت رحمت کند، تو مردی بسیار روزه دار و نماز گزار بودی و در راه خدا از دنیا رفتی. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر میتی از دعای رسول خدا بی‌نیاز بود، بی‌شک این دوست شما با دعایی علی درباره او بی‌نیاز شده است. سپس برخاست و بر او نماز گزارد و او را دفن کرد. چون از تجهیز وی بازگشت در مجلس عزای نشست. فرمود: شما ای اولیای براء، به تبریک سزاوارترید تا تسلیت، زیرا برای دوست شما در حجاب‌های آسمانی قبه‌ای برپا شد از آسمان فرودین تا آسمان هفتم، و در تمام حجابها تا کرسی و تا ساق عرش، و این برای روح او که به آنجا عروج کرد ساخته شد، سپس روح او را به بهشت بردند و همه خازنان بهشتی آن را دریافت کردند و همه حوریان بهشتی به دیدن او سرکشیدند و همه گفتند: خوشا به حالت، خوشا به حالت ای براء که رسول خدا منتظر ماند تا علی - که درود و سلام او بر آن دو و

خاندان گرامشان باد - حاضر شد و بر تو رحمت فرستاد و برایت آموزش طلبید؛ آگاه باش که حاملان عرش پروردگاران برای ما از خداوند گزارش دادند که فرمود: ای بنده من که در راه من جان دادی، اگر گناهی به عدد سنگریزه‌ها و همه خاکها و قطرات باران و برگ درختان و موی حیوانات و چشمکها و نفسها و حرکات و سکنت آنها داشتی همه به دعای علی علیه‌السلام برای تو آمرزیده می‌شد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس ای بندگان خدا، خود را در معرض دعای علی قرار دهید و در معرض نفرین او قرار ندهید، که هر که علی بر او نفرین کند خداوند هلاکش گرداند گرچه به عدد آفریده‌های خدا حسنه داشته باشد، چنانکه اگر کسی علی در حق او دعا کند خداوند سعادت‌مندش کند گرچه به عدد آفریده‌های خدا گناه داشته باشد. (۲۱۸) و (۲۱۹)

جوانمردی امام علی علیه‌السلام

این ابی‌الحدید گوید: در جنگ صفین هنگامی که سپاه معاویه شریعه فرات را محاصره کردند و راه آب را بر آن حضرت بستند و سران شام به معاویه گفتند: بگذار همه از تشنگی بمیرند چنانکه عثمان را تشنه کشتند، علی علیه‌السلام و یارانش از آنان خواستند که راه آب را باز کنند، سپاه معاویه گفتند: نه، به خدا سوگند تو را قطره‌ای نمی‌دهیم تا از تشنگی بمیری چنانکه عثمان لب تشنه جان سپرد. حضرت چون دید ناگزیر همه از تشنگی خواهند مرد، با یاران خود بر سپاه معاویه حملاتی پی در پی انجام داد تا پس از کشتاری فراوان که سرها و دستها از بدن جدا شدند، آنان را از جای خود دور کرد و خودشان بر آب دست یافتند و یاران معاویه در زمین خشک و بی‌آبی قرار گرفتند، یاران و شیعیان عرض کردند: ای امیر مؤمنان، آب را از آنان دریغ دار چنانکه آنان دریغ داشتند و قطره‌ای آب به آنان مده و با تیغ عطش آنان را از پای در آر و همه را دستگیر کن که دیگر نیازی به جنگ نیست. فرمود: نه، به خدا سوگند من با آنان مقابله به مثل نمی‌کنم، قسمتی از آب را برای آنان آزاد کنید. زیرا که لبه تیز تیغ ما برای آنان کافی است. (۲۲۰) شاعر گوید: ملکنا فکان العفو منا سحیة فلما ملکتم سال بالدم ابطح فحسبکم هذا التفاوت بیننا فکل اناء بالذی فیه ینضح «چون ما بر شما دست یافتیم عفو و گذشت را پیشه ساختیم و چون شما بر ما دست یافتید سرزمین حجاز از خون جاری شد.» «همین تفاوت میان ما بس که از هر کوزه همان برون تراود که در اوست.» ۲ - علامه دیار بکری گوید: روایت است هنگامی که علی علیه‌السلام عمرو بن عبدود را کشت لباس او را در نیاورد؛ خواهر عمرو بر سر جنازه برادر حاضر شد، چون لباس را به تن او دید گفت: همرمز کربمی او را به قتل رسانده است؛ آن گاه از قاتل وی پرسید، گفتند: علی بن ابی طالب بوده. وی این دو بیت را سرود: لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکنت ابکی علیه آخر الابد لکن قاتله من لایعاب به من کان یدعی قدیما بیضه البلد «اگر قاتل عمرو غیر از این قاتل (یعنی علی علیه‌السلام) بود تا پایان روزگار بر او می‌گریستم.» «اما قاتل او مردی است که عیبی بر برادرم در کشته شدن به دست او نیست، که او از قدیم بزرگترین مرد دیار عرب بوده است.» (۲۲۱) و (۲۲۲)

بردباری و گذشت امام علی علیه‌السلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضمن حدیثی طولانی فرمود: اگر بردباری به صورت مردی مجسم می‌شد به سیمای علی در می‌آمد. (۲۲۳) جابر گوید: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام شنید مردی به قبر دشنام می‌دهد و قبر قصد پاسخگویی دارد، حضرت او را صدا زد: ای قبر، آرام باش، به دشنام گوی خود اعتنا مکن تا خدای رحمان را خشنود و شیطان را خشمگین سازی و دشمنت را به کیفر رسانی. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جاندار را آفرید مؤمن پروردگار خود را به چیزی چون بردباری خشنود نسازد، و شیطان را به چیزی چون سکوت به خشم نیاورد، و هیچ عقوبتی برای احمق مانند سکوت و بی‌اعتنایی به او نیست. (۲۲۴) ابن ابی‌الحدید گوید: آن حضرت بردبارترین مردم نسبت به گنهکار و با گذشت‌ترین آنها از بدکار بود، صحت این گفتار

در جنگ جمل به چشم می‌خورد که بر مروان بن حکم - که سر سخت ترین دشمن آن حضرت بود - دست یافت و از گناه او چشم پوشید. و عبدالله بن زبیر حضرتش را در برابر مردم دشنام می‌گفت و در جنگ جمل در سخنرانی خود گفت: «این مرد لئیم پست علی بن ابی طالب به سوی شما آمده» و علی علیه‌السلام می‌فرمود: «زبیر همیشه از ما خاندان بود تا پسرش عبدالله بزرگ شد»، با این همه در همان جنگ بر او دست یافت و او را اسیر کرد اما از او درگذشت و فرمود: «از اینجا برو تا تو را نبینم» و بیش از این نگفت. و نیز پس از جنگ جمل در مکه بر سعید بن عاص که از دشمنان او بود دست یافت و چیزی به او نگفت (... ۲۲۵) قبر گوید: با امیر مؤمنان علیه‌السلام بر عثمان وارد شدم، عثمان دوست داشت با امام خلوت کند، امام بهمین اشاره کرد که دور شوم. من اندکی دور شدم، عثمان شروع کرد با تندى با امام سخن گفتن، و امام همین طور سر به زیر داشت. عثمان گفت: چرا حرف نمی‌زنی؟ فرمود: پاسخی جز آنکه ناخوشایندت دوست ندارم و سخنی که پسند تو باشد در نظر نیست. سپس از نزد عثمان بیرون آمد و این شعر را زمزمه می‌کرد: اگر پاسخ او را دهم پاسخ‌های حاضر و کوبنده‌ام دل او را به درد آورد، ولی صبر می‌کنم و خون و دل می‌خورم که اگر اقدامی علیه او کنم نیش سختی از من خواهد خورد. (۲۲۶) امام علی علیه‌السلام یکی از غلامان خود را چند بار صدا زد و او پاسخ نگفت، امام بیرون آمد دید غلام در خانه ایستاده است. فرمود: چرا پاسخ نمی‌دهی؟ گفت: حال نداشتم و می‌دانستم که شما هم ناراحت نمی‌شوید و آسیبی به من نمی‌رسانید. فرمود: سپاس خدا را که مرا از کسانی قرار داد که خلقش از او ایمنند؛ ای غلام برو که در راه خدا آزادی. (۲۲۷) امیر مؤمنان علیه‌السلام از بازار خرما فروشان می‌گذشت دختری را دید که می‌گریه، پرسید: دخترک! چرا می‌گریی؟ گفت: اربابم درهمی به من داد و فرستاد خرما بخرم و من از این مرد خرما خریدم ولی چون آن را بردم آنها نپسندیدند، اینک پس آورده‌ام ولی این فروشنده قبول نم‌کند. امام به فروشنده فرمود: ای بنده خدا، این خدمتکار است و از خود اختیار ندارد، پولش را پس بده و خرما را بگیر. فروشنده که امام را نمی‌شناخت برخاست و تخت سینه حضرت کوفت، مردم گفتند: این آقا امیر مؤمنان است! نفس آن مرد تنگ شده، رنگ از چهره‌اش پرید و خرما را گرفت و پول را پس داد. آن گاه گفت: ای امیر مومنان، از من راضی باش. فرمود: اگر خود را اصلاح کنی - یا اگر حق مردم را بدهی - چه بسیار از تو راضی خواهم بود. (۲۲۸) زن زیبایی از جایی می‌گذشت و گروهی چشم چران به او نظر دوختند، امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: چشمان این نرینه‌ها هوسران و آزمند بود و همین سبب چشم چرانی آنها شد، پس هرگاه یکی از شما زنی را دید که او را خوش آمد با همسر خود آمیزش کند که زنان همه یکی هستند. یکی از خوارج گفت: خدا بکشد این کافر را، چه داناست! یاران از جای جستند که او را بکشند. فرمود: آرام باشید که پاسخ دشنام، دشنام است یا گذشت از آن گناه. (۲۲۹) ابو هریره فردای روزی که از آن حضرت به بدی یاد کرده و سخنان ناروایی به گوش او رسانده بود خدمت حضرتش رسید و حوائجی خواست و امام همه را برآورد. یاران امام بر این کار اعتراض کردند. فرمود: من شرم دارم که جهل او بر علم من و گناهش بر عفو من و درخواستش بر بخشش من چیره آید. (۲۳۰) ابن اثیر گوید: عایشه پس از شکست در جنگ جمل به علی علیه‌السلام گفت: «چیره شدی گذشت کن» یعنی آسان گیر و بزرگوارانه چشم‌پوش، و امام گذشت نمود و این جمله ضرب‌المثل است. (۲۳۱) و (۲۳۲)

علی علیه‌السلام از عدالت می‌گوید

یکی از خصوصیات حضرت علی علیه‌السلام این بود که بیت‌المال را به طور مساوی میان مردم تقسیم می‌کرد و بین مسلمانان تبعیض قائل نمی‌شد؛ این امر باعث شده بود، برخی از طرفداران تبعیض و انحصار طلبها به معاویه بپیوندند. عده‌ای از دوستان علی علیه‌السلام به حضور حضرت رسیدند و گفتند: - چنانچه افراد سیاست و انحصار طلبها را با پول راضی کنی، برای پیشرفت امور شایسته تر است. امام علی علیه‌السلام از این پیشنهاد خشمگین شد فرمود: - آیا نظرتان این است که کسانی که تحت حکومت من هستند ظلم کنم و حق آنان را به دیگران بدهم و با تزییع حقوق آنان یارانی دور خود جمع نمایم؟ به خدا سوگند! تا دنیا وجود

دارد و آفتاب می‌تابد و ستارگان در آسمان می‌درخشند، این کار را نخواهم کرد. اگر مال، از آن خودم بود آن را به طور مساوی تقسیم می‌کردم، چه رسد به اینکه مال، مال خداست. سپس فرمود: - ای مردم! کسی که کار نیک را در جای نادرست انجام داد، چند روزی نزد افراد نا اهل و تاریک دل مورد ستایش قرار می‌گیرد و در دل ایشان محبت و دوستی می‌آفریند؛ ولی اگر روز حادثه بدی برای وی پیش بیاید و به یاریشان نیازمند شود، آنان بدترین و سرزنش کننده ترین دوستان خواهند شد. (۲۳۳)

عدالت امام علی علیه‌السلام

روش امام علیه‌السلام در عدالت مانند روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود اگر نگوییم عین همان روش بود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مشت من و مشت علی در عدالت برابر است، (۲۳۴) و فرمود: او از همه شما به عهد خدا وفادارتر، به امر خدا عامل تر، در میان رعیت عادل تر، در تقسیم مساوی قسمت کننده تر و نزد خدا با مزیت تر است. (۲۳۵) و خود حضرتش فرمود: به خدا سوگند اگر بر خار مغیلان شب را تا به صبح بر خار سعدان (۲۳۶) بیدار به سر برم، یا مرا در غل و زنجیر به روی زمین کشند نزد من محبوبتر از آن است که روز قیامت خدا و رسول را در حالی دیدار کنم که بر برخی از بندگان ستم نموده یا چیزی از کالای بی ارزش دنیا برای خود غصب کرده باشم... به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با همه آنچه در زیر افلاک آنهاست به من دهند تا با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی خدا کنم هرگز نخواهم کرد. (۲۳۷) و فرمود: آن کس که خود را پیشوای مردم قرار می‌دهد باید به آموزش خود پیش از آموزش دیگران بپردازد، و باید تادیب عملی او پیش از تادیب زبانی او باشد. و آموزگار و تادیب کننده خویش بیش از آموزگار و تادیب کننده دیگران شایسته تجلیل است. (۲۳۸) و فرمود: به خدا سوگند که من شما را به هیچ طاعتی بر نمی‌انگیزم جز آنکه خود پیش از شما بدان عمل می‌کنم، و شما را از گناهی باز نمی‌دارم جز آنکه خود پیش از شما از آن باز می‌ایستم. (۲۳۹) و در وصف مخالفان خود فرمود: رعد و برق و تهدیدهای فراوان کردند ولی در عمل سست بودند و دل و جرات جنگ نداشتند، ولی ما پیش از ضربه زدن رعد و برق و تهدید نمی‌کنیم و پیش از باریدن سیل راه نمی‌اندازیم. (۲۴۰) خواننده گرامی، اینک با ما همراه شو تا به نمونه‌هایی از عدل او بنگریم که مدعای ما در عمل ثابت شود. ابن ابی الحدید از ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده که: علی علیه‌السلام در روز دوم بیعت خود در مدینه خطبه‌ای خواند و فرمود: «هش دارید که هر زمینی که عثمان در اختیار کسی نهاده و هر مالی که از مال خدا به کسی داده باید به بیت المال بازگردد، زیرا حقوق گذشته را هیچ چیزی پایمال نتواند کرد، و اگر ببینم آنها را مهر زنان کرده‌اند و در شهرهای مختلف پراکنده‌اند باز هم به جای اولش باز خواهم گردانند، زیرا در حق وسعتی است و هر که حق بر او تنگ آید و جور و ستم بر او تنگ تر خواهد آمد.» کلبی گوید: آن گاه دستور داد هر سلاحی که در خانه عثمان پیدا شود که آن را علیه مسلمانان به کار برده گرفته شود... و دستور داد شمشیر و زره او هم مصادره شود اما متعرض سلاحی که با آن به جنگ مسلمین نیامده و اموال شخصی او که در خانه‌اش یا جای دیگر یافت می‌شود نگردند و دستور داد تا همه اموالی که عثمان اجازه داده بود در جایی خرج شود یا به کسی بدهند همه باز گردانده شود. این خبر به گوش عمرو عاص رسید - و او در آن روزها در الیه از سرزمین‌های شام به سر می‌برد؛ زیرا شنیده بود مردم بر عثمان شوریده‌اند از این رو به آنجا رفته بود - به معاویه نامه نوشت: هر اقدامی که می‌خواهی بکنی اکنون بکن زیرا پسر ابی طالب تو را از همه اموالی که در تصرف داری جدا ساخته همان گونه که پوست را از چوب جدا سازند! (۲۴۱) و نیز گوید: ابوجعفر اسکافی (متوفای سال ۰۴۲) گفته است: چون صحابه پس از کشته شدن عثمان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمع شدند تا در مساله امامت تصمیم بگیرند، ابوالهیشم بن تیهان و رفاعه بن رافع و مالک بن عجلان و ابو ایوب انصاری و عمار بن یاسر به علی علیه‌السلام اشاره داشتند و از فضل و سابقه و جهاد و خویشاوندی او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد کردند، مردم نیز پاسخ مثبت دادند، سپس هر کدام برخاسته و در خطابه‌ای فضل علی علیه‌السلام را گوشزد نمودند، برخی او را

تنها بر مردم آن زمان و برخی دیگر بر همه مسلمانان برتری دادند آن گاه با آن حضرت بیعت شد. روز دوم بیعت یعنی روز شنبه یازده شب از ذی الحجه مانده حضرت به منبر رفت و حمد و ثنای الهی را به جای آورد و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرد و بر او درود فرستاد، سپس از نعمتهایی که خدا بر مسلمانان ارزانی داشته یاد کرد، تا آنکه فرمود: «و فتنه‌ها مانند شب تار روی آورده است، و زیر بار این حکومت نمی‌رود مگر اهل صبر و بینش و آگاهی از ریزه کاری‌های آن؛ و اگر برای من پایدار بمانید شما را بر راه و روش پیامبرتان صلی الله علیه و آله و سلم سیر خواهم داد و آنچه را که بدان مامورم در میان شما اجرا خواهم کرد و خداست که باید از او یاری خواست. هس دارید که نسبت من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از وفات وی مانند همان نسبت در روزگار حیات اوست... هس دارید، مبدا گروهی از مردان شما که غرق دنیا شده‌اند، املاک و مستغلات فراوان گرد آورده، جویبارها روان ساخته، بر اسب‌های چابک سواره شده و کنیزان زیبا گرفته‌اند و همین باعث ننگ و عار آنان گردیده است، فردا روز که آنان را از همه اینها که بدان سرگردمند بازداشتیم و به حقوقی که خود بدان دانایند باز گردانیدم بر من خشم گیرند و کار مرا ناپسند دارند و گویند که پسر ابی طالب ما را از حقوقمان محروم ساخت! هس دارید، هر مردی از مهاجران و انصار از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به جهت صحبت با آن حضرت فضلی برای خود بر دیگران می‌بیند، بداند که فضل روشن فردای قیامت نزد خداست و ثواب و پاداش وی بر عهده خدا خواهد بود. و هر مردی که ندای خدا و رسول را پاسخ داده، آیین ما را تصدیق نموده، به دین ما درآمده و روی به قبله ما کرده است، مستوجب حقوق و حدود اسلام گردیده است. شما همه بندگان خدایید و مال هم مال خداست و میان شما به مساوات تقسیم خواهد شد، هیچ کس در این مورد بر دیگری برتری ندارد، و پرهیزکاران را فردای قیامت نزد خداوند بهترین جزا و برترین پاداش خواهد بود. خداوند دنیا را پاداش و ثواب پرهیزکاران نساخته و آنچه نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است. انشاءالله فردا صبح همگی نزد ما آیید که نزد ما مالی است که می‌خواهیم میان شما تقسیم کنیم، و احدی از شما باز نماند؛ عرب باشد یا عجم، حقوق دیگر بوده یا نه، همین که مسلمان آزاد باشد کافی است؛ این را می‌گویم و از خداوند برای خود و شما آمرزش می‌خواهم. سپس از منبر فرود آمد. شیخ ما ابو جعفر گوید: این نخستین سخنی بود که از او ناپسند داشتند و سبب کینه آنان شد و خوش نداشتند که آن حضرت بیت المال را به طور مساوی تقسیم کند و همه مسلمانان را سهم سازد. فردای آن روز حضرت آمد و همه مردم نیز برای دریافت مال حاضر شدند، امام به کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع فرمود: نخست مهاجران را یک یک صدا بزن و به هر کدام که حاضر شوند سه دینار بده، سپس انصار را صدا کن و به آنان نیز همین اندازه پرداخت کن، و با هر یک از مردم حاضر نیز از سرخ و سیاه همین گونه عمل کن. سهل بن حنیف گفت: ای امیر مؤمنان، این مرد دیروز غلام من بود و امروز آزادش کرده‌ام! فرمود: به او هم به اندازه تو می‌دهیم. پس به هر کدام سه دینار بخشید و احدی را بر دیگری برتری نداد. (۲۴۲) و (۲۴۳)

امام علی علیه السلام و پاسداری از حقوق مردم

پیر مرد نابینایی که گدایی می‌کرد از راه می‌گذشت، امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: این چیست؟ گفتند: این امیر مؤمنان مردی نصرانی است. فرمود: از او کار کشیدید و اینک که پیر شده و از پا افتاده کمک خود را از او دریغ می‌دارید! از بیت المال خرجی او را بدهید. (۲۴۴) امام مجتبی علیه السلام فرمود: چون علی علیه السلام طلحه و زبیر را شکست داد مردم همه گریختند و در راه بر زن بارداری گذشتند و او از ترس وضع حمل کرد و کودک زنده به دنیا آمد و چندی دست و پا زد و جان داد و پس از او مادرش از دنیا رفت. علی علیه السلام و یاران از آنجا گذشتند و آن زن و کودک را دیدند که روی زمین افتاده‌اند، از حال آنان پرسید، گفتند: او باردار بود و چون جنگ و هزیمت را دید ترسید و بچه انداخت. حضرت پرسید: کدام یک زودتر مرده‌اند؟ گفتند: کودک پیش از مادر مرده است. حضرت شوهر آن زن را که پدر کودک مرده بود فراخواند و بر اساس قانون ارث دو ثلث دیه را

به و پرداخت و برای مادر او (که مرده بود) یک ثلث سهم قرار داد، آنگاه از ارث آن زن مرده، از کودک خود که ثلث دیه بود نصف آن را به شوهر داد و باقی را به خویشان آن زن داد، و نیز از دیه آن زن نصف آن را که دو هزار و پانصد درهم بود به شوهر داد و دو هزار و پانصد درهم دیگر را به خویشان آن زن داد، زیرا جز همان کودکی که انداخته بود فرزند دیگری نداشت و همه این مبالغ را از بیت المال بصره پرداخت نمود. (۲۴۵) طبری به سند خود از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از فتح مکه خالد بن ولید را برای دعوت نه برای جنگ به سوی فرستاد و قبایلی از عرب به نام‌های سلیم و مدلج و چند قبیله دیگر نیز با او بودند و همگی به غمیصاء - که محل آبی بود برای بنی جذیمه بن عامر بن عبد مناه بن بن کنانه - فرود آمدند. بنی جذیمه در زمان جاهلیت عوف بن عبد عوف ابو عبدالرحمن بن عوف و فاکه بن مغیره را که تاجر بودند و از یمن بر آنها وارد شده بودند کشته و اموالشان را گرفته بودند، و چون اسلام پیروز شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را فرستاد، وی حرکت کرد تا به آن مکان رسید، چون خالد را دیدند سلاح برگرفتند، خالد به آنها گفت: سلاح را زمین بگذارید که مردم مسلمان شده‌اند. مردی از بنی جذیمه گوید: چون خالد ما را گفت که سلاحها را زمین بگذارید، یکی از ما که جحدم نام داشت گفت: وای بر شما ای بنی جذیمه، این خالد است، به خدا سوگند که پس از فرو نهادن سلاح جز اسارت و پس از اسارت جز زده شدن گردنها نخواهد بود، به خدا سوگند من هرگز سلاحم را زمین نخواهم نهاد. گروهی از قومه او را گرفته، گفتند: ای جحدم، می‌خواهی خون ما را بریزی؟ مردم مسلمان شده‌اند و جنگ فرو نشسته و مردم در امنیت به سر می‌برند! و او را رها نکردند تا سلاحش را گرفتند و همگی بر اساس حرف خالد سلاحها را فرو گذاشتند. آن گاه خالد دستور داد همه را گرفتند و دستهایشان را بستند و تیغ برکشید و به جان آنان افتاد و عده‌ای از آنها را کشت. چون خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید دستها را به آسمان برداشت و گفت: خداوندا، من به پیشگاه تو از این کار خالد بیزار می‌جویم. سپس علی علیه‌السلام را فرا خواند و فرمود: ای علی، به نزد آنان برو و به کارشان رسیدگی کن و امر جاهلیت را زیر پا بنه. علی علیه‌السلام با مقداری مال که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او داده بود به سوی آنان رفت و دیه کشتگان و جریمه اموالی را که از آنان تلف شده بود پرداخت؛ حتی پول ظرفی را که در آن به سگ آب می‌دادند پرداخت نمود و مقداری اضافه آمد، علی علیه‌السلام فرمود: آیا هنوز خون و مالی مانده که جریمه آن پرداخت نشده باشد؟ گفتند: نه. فرمود: من بقیه این مال را احتیاطا میان شما تقسیم می‌کنم تا اگر موردی باشد که رسول خدا و یا شما ندانسته باشید جریمه آن پرداخت شده باشد. پس از انجام این کار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت و او را از ماجرا باخبر ساخت. فرمود: کار درست و نیکویی کردی. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به قبله ایستاد و دستها را به آسمان برداشت به گونه‌ای که سپیدی زیر بازوهای حضرتش دیده می‌شد و سه بار عرضه داشت: خداوندا، من به پیشگاه تو از این کار خالد بن ولید بیزار می‌جویم. (۲۴۶) در خبر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خالد بن ولید را برای جمع آوری صدقات بنی جذیمه از بنی المصطلق ارسال داشت و خالد به جهت سابقه ریخته شدن خونی که میان او و آنان وجود داشت آنان را دستگیر کرد و عده‌ای از آنان را کشت و اموالشان را ربود. چون خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید دست به آسمان برداشت و گفت: خداوندا، من به پیشگاه تو از آنچه خالد کرده بیزارم، و گریست سپس علی را فرا خواند و با مقداری مال او را به سوی آن قبیله فرستاد و فرمود: تا دیه مردان کشته شده و عوض مال‌های ربوده شده آنان را بپردازد. امیر مؤمنان علیه‌السلام همه آنها را پرداخت حتی پولهایی برای ظروف آب سگها و ریسمان‌های چوپانان داد، و باقی مانده مال را به خاطر ترس زنان و وحشت کودکان و کارهای دیگری که شده و خبر داشتند یا نه و برای آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راضی باشند به آنان پرداخت نمود. (۲۴۷) در «مصباح الانوار» گوید: یکسال بود که امیر مؤمنان علیه‌السلام هوس جگر سرخ شده با نان تازه داشت، در یکی از روزها که روزه بود این مطلب را با امام حسین علیه‌السلام در میان گذاشت و امام آن را تهیه نمود. هنگام افطار که ظرف غذا را نزد حضرتش برد سائلی بر در خانه رسید. امیر مؤمنان علیه‌السلام

فرمود: پسر، این را برای سائل ببر تا ما در روز قیامت این نکته را در نامه عمل خود مشاهده نکنیم که: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها. (۲۴۸) «شما بهره‌های پاکیزه و لذیذ خود را در زندگانی دنیاتان بردید و از آنها کامیاب شدید» (۲۴۹)

امام علی علیه‌السلام از زبان یاران

یاران امام علیه‌السلام بسیارند و ما در اینجا به خواست خدا نام چند تن از مردان و زنان آنها را که پس از وفات آن حضرت بر معاویه وارد شدند و سخنانی میانشان رد و بدل شده است می‌آوریم، زیرا داستان آنها مشتمل بر جلالت و موقعیت آن حضرت در نظر آنان و نیز بازگو کننده بخشی از سیره و عدالت آن حضرت و وفاداری آنان به امام خویش است. علامه شیخ جعفر نقدی رحمه الله گوید: چون مردم به گرد معاویه جمع شدند، وی نامه‌ای به زیاد بن سمیه که عامل او در کوفه بود بدین مضمون نوشت: سران یاران علی بن ابی طالب را نزد من فرست و من آنها را امان دادم، و باید ده نفر باشند؛ پنج نفر از کوفیان و پنج نفر از بصریان. چون نامه به دست زیاد رسید، سراغ حجر بن عدی، عدی بن حاتم طائی، عمرو بن حمق خزاعی، هانی بن عروه مرادی و عامر بن واثله کنانی مکنی به ابوظیفیل فرستاد و آنان را فرا خواند و گفت: آماده حرکت به سوی امیر مؤمنان (معاویه) شوید که او شما را امان داده و مشتاق دیدار شماست. و به جانشین خود در بصره نوشت: احنف بن قیس، صعصعه بن صوحان، جاریه بن قدامه سعدی، خالد بن معمر سدوسی و شریک بن اعور را نزد من فرست. چون نزد ابن زیاد رفتند همه را دسته جمعی نزد معاویه فرستاد. هنگامی که بر معاویه وارد شدند یک شبانه روز آنان را به خود راه نداد و در پی سران شام فرستاد و چون آمدند و هر کدام در جای خود قرار گرفتند، معاویه به دربان گفت: حجر بن عدی را داخل ساز.

حجر و معاویه

حجر وارد شد و سلام کرد، معاویه به او گفت: ای برده زاده زشت رو، تویی که پیوندت را با ما بریدی، و در جنگ با ما جویای ثوابی، و یاور ابوتراب بر ضد مایی؟ حجر گفت: ساکت باش ای معاویه، سخن از مردی نگو که از خداوند ترسان و از موجبات خشم خدا بیزار و به اسباب رضای الهی آگاه بود، اندرون از طعام خالی می‌داشت و رکوع طولانی، سجده بسیار، خشوع آشکار، خواب اندک، قیام به حدود، سریرتی پاک، سیره‌ای پسندیده و بصیرتی نافذ داشت، پادشاهی که در عین فرمانروایی چونان یکی از ما بود، هرگز حقی را زیر پا نگذاشت و به هیچ کس ستم نکرد... آن گاه چندان گریست تا گریه گلوش را گرفت، سپس سر برداشت و گفت: اما اینکه مرا نسبت به آنچه از من سر زده توییخ می‌کنی، بدان ای معاویه که من نسبت به کارهایم از تو پوزش نمی‌خواهم و هیچ باکی ندارم، پس هر چه در دل داری آشکار کن و فرمانت را اظهار دار.

عمرو بن حمق و معاویه

معاویه به دربان گفت، او را بیرون بر و عمرو بن حمق خزاعی را داخل ساز. چون داخل شد معاویه گفت: ای اباخزاعه، سر از فرمان بر تافتی و شمشیر بر روی ما کشیدی، و سمت را به ما پیشکش نمودی، اعراض را طولانی کردی و اعراض (۲۵۰) را ناسزا گفتی، و نادانیت که باید از آن می‌پرهیختی تو را فرو افکنند؛ آیا کار خدا را با رفیقت (علی) چگونه دیدی؟ عمرو چندان گریست که به رو به زمین افتاد، مامور او را بلند کرد، عمرو گفت: ای معاویه، پدر و مادرم فدای آن کس که از او به زشتی یاد کردی و از مقام او کاستی، به خدا سوگند او به حکم خدا دانا، در طاعت خدا کوشا، در خشم خدا محدود، در دنیای فانی زاهد و به سرای باقی راغب بود، منکر و بزرگ منشی از خود بروز نداد و به آنچه موجب خشنودی خدا بود عمل می‌کرد... فقدان او ما را از هم پاشیده و پس از او آرزوی مرگ داریم.

عدی بن حاتم

معاویه به دربان گفت: او را بیرون بر و عدی بن حاتم را داخل ساز چون داخل شد معاویه گفت: روزگار از یاد علی بن ابی طالب چه به جای گذارده؟ عدی گفت: مگر جز یاد علی چیز دیگری را هم رعایت کرده است؟ معاویه گفت: او را چگونه دوست داری؟ عدی آهی از دل بر کشید و گفت: به خدا سوگند دوستی ام دوستی تازه‌ای است که هیچ گاه کهنه نمی‌شود و در سويدای دلم ریشه کرده و تا روز معاد باقی است، سینه‌ام سرشار از عشق اوست به طوری که سراسر اندامم را فرا گرفته و اندیشه‌ام را اشغال نموده است. هواداران بنی امیه به معاویه گفتند: ای امیر مؤمنان، عدی پس از جنگ صفین خوار و ذلیل گشته است. عدی گریست و اشعاری گفت که ترجمه‌اش این است: «معاویه پسر هند با من مجادله می‌کند ولی همراه به هدف خود نمی‌باید.» «مرا به یاد ابوالحسن علی می‌اندازد در حالی که اندوه بزرگی از فراق او به دل دارم.» «من پاسخ سختی برای او دارم، البته پاسخ اندک من برای امثال او کافی است.» «ولید و عمرو گویند: عدی پس از جنگ صفین خوار و ذلیل گشته است.» «گویم: راست می‌گویید، ارکان وجودم شکسته و آنان که در پناهشان بر دشمن حمله می‌بردم از من مفارقت جسته‌اند.» «زودا که هواداران پسر هند زیان بینند و هواداران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سود برند و رستگار گردند.» (۲۵۱)

در اندیشه سرانجام

سويد پسر غفله می‌گوید: پس از آنکه برای خلافت امیرالمؤمنین از مردم بیعت گرفته شد، روزی خدمت حضرت رسیدم، دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در آن خانه جز آن حصیر چیز دیگری نیست. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت المال در اختیار شماست، در این خانه جز حصیر چیز دیگری از لوازم نمی‌بینم. فرمود: پسر غفله! آدم عاقل در خانه‌ای که باید از آنجا نقل مکان کند، اسباب و وسایل جمع نمی‌کند، ما منزل امن و راحتی در پیش داریم که بهترین اسباب خود را به آنجا می‌فرستیم و به زودی به سوی آن منزل کوچ خواهیم کرد. (۲۵۲)

مظلومیت امام علی علیه‌السلام

در خبری طولانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت فرمود: بترس از کینه‌هایی که از تو در سینه‌های کسانی هست که تنها پس از مرگ من آشکار می‌کنند؛ آنان ملعون خدا و همه لعنت کنندگانند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریست، گفته شد: ای رسول خدا، از چه می‌گریید؟ فرمود: جبرئیل علیه‌السلام به من خبر داد که امت به او ستم می‌کنند و او را از حقش باز می‌دارند و با او می‌جنگند و فرزندانش را به قتل می‌رسانند. (۲۵۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: پس از مرگ من کینه‌هایی که در سینه‌های گروهی نهفته است آشکار می‌شود و همه بر ضد تو دست به دست هم دهند و تو را از حق خود باز دارند. (۲۵۴) ۵ - جابر بن عبدالله انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سكرات مرگ بود که فاطمه علیهماالسلام بر آن حضرت وارد شد، خود را به روی حضرتش افکند و می‌گریست، پیامبر چشم خود را گشود و به هوش آمد و فرمود: دختر کم، تو پس از من ستم خواهی دید و تو پس از من به استضعاف کشیده خواهی شد؛ هر که تو را بیازارد مرا آزرد، هر که تو را به خشم آرد مرا به خشم آورده، هر که تو را شادمان کند مرا شادمان نموده، هر که به تو نیکی کند به من نیکی کرده، هر که به تو جفا کند به من جفا کرده و هر که به تو ستم کند به من ستم روا داشته است، زیرا تو از منی و من از تو، و تو پاره تن منی و همان روح من هستی که میان دو پهلوی من است. سپس فرمود: من به پیشگاه پروردگار از ستمکاران امت خود به تو، شکایت می‌برم. سپس حسن و حسین علیهماالسلام وارد شدند و خود را بر روی بدن مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

سلم انداخته، می‌گریستند و می‌گفتند: فدای تو شویم ای رسول خدا! علی علیه‌السلام خواست آنها را دور سازد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر برداشت و فرمود: برادرم، ره‌اشان کن تا مرا ببینند و من هم آنان را ببویم، آنان از من توشه گیرند و من از آنان؛ زیرا آن دو پس از من به ظلم و ستم کشته خواهند شد و لعنت خدا بر قاتلان آنها. سپس فرمود: ای علی، تو پس از من مظلوم قرار خواهی گرفت و من در روز قیامت خصم کسی هستم که تو خصم او باشی. (۲۵۵) معاویه بن ثعلبه گوید: ابوذر رحمه الله در مسجد نشسته بود و علی علیه‌السلام در جلو او نماز می‌خواند، مردی بر او وارد شد و گفت ای اباذر، آیا مرا از محبوبترین مردم در نزد خود خبر نمی‌دهی؟ به خدا سوگند که می‌دانم که محبوبترین مردم نزد تو محبوبترین آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ابوذر گفت: چرا، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست محبوبترین مردم نزد من محبوبترین آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و او همین شیخ مظلوم و ستم‌دیده‌ای است که حقش را غصب کرده‌اند. (۲۵۶) امام مجتبی علیه‌السلام از پدرش علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: چون آیات اول سوره عنکبوت: الم. احسب الناس «... آیا مردم پنداشته‌اند که آنان را رها ساخته‌اند که بگویند ایمان آوردیم، و امتحان نشوند»؟ نازل شد من گفتم: ای رسول خدا، این فتنه و آزمایش چیست؟ فرمود: ای علی، تو آزموده می‌شوی و دیگران هم به تو مورد آزمایش قرار می‌گیرند، و تو (در پیشگاه خدا) از گروهی دادخواهی خواهی نمود پس برای دادخواهی آماده باش. (۲۵۷) حضرت رضا علیه‌السلام فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود: ای علی، تو حجت خدایی، تو باب خدایی، تو راه به سوی خدایی، تو آن خبر بزرگی، تو راه راستی، تو مثل اعلایی، تو امام مسلمانانی، و امیر مؤمنانی و بهترین اوصیا و سرور صدیقانی. ای علی! تو فاروق اعظم و صدیق اکبری. ای علی، تو جانشین من بر امت منی، تو ادا کننده دین منی، تو انجام دهنده وعده‌های منی. ای علی، پس از من مظلومی، ای علی، تو پس از من تنها می‌مانی. ای علی، پس از من از تو دوری می‌گزینند، من خدا و همه حاضران امتم را گواه می‌گیرم که حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنانت حزب شیطان است. (۲۵۸) و (۲۵۹)

مظلومیت آن حضرت پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله

ابن قتیبه دینوری گوید: علی - کرم الله وجهه - فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شبها بر چهارپایی می‌نشاند و در مجالس انصار می‌برد و فاطمه از آنان یاری می‌طلیید و آنان می‌گفتند: ای دختر رسول خدا، بیعت ما با این مردم انجام گرفته است و اگر همسر و پسر عموی تو پیش از ابوبکر سبقت می‌جست و از ما بیعت می‌خواست ما از او رویگردان نبودیم؛ و علی علیه‌السلام می‌فرمود: آیا می‌بایست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خانه می‌نهادم و دفن نکرده بیرون می‌آمدم و با مردم بر سر قدرت او نزاع می‌کردم؟ و فاطمه می‌گفت: ابوالحسن کاری نکرده مگر همان را که شایسته او بوده است و امت هم کاری کردند که خداوند حسابگر و بازخواست کننده آنهاست. (۲۶۰) و نیز پس از ذکر بیعت نکردن علی علیه‌السلام گوید: پس دومی نزد اولی آمده، گفت: آیا این مرد را که از بیعت با تو سر باز زده به بیعت وانی داری؟ وی به غلام خود قنفذ گفت: برو علی را نزد من فراخوان، وی نزد علی رفت، علی به او فرمود: کارت چیست؟ گفت: خلیفه رسول خدا تو را فرا می‌خواند. علی فرمود: چه زود بر رسول خدا دروغ بستید! قنفذ باز گشت و پیام را رساند. وی مدتی گریست، اما دومی بار دوم گفت: به این مردی که از بیعت با تو سر باز زده مهلت نده و او را به بیعت وادار. اولی به قنفذ گفت: نزد او باز گرد و بگو: خلیفه رسول خدا تو را برای بیعت فرا می‌خواند. قنفذ باز گشت و ماموریت خود را اجرا کرد، علی علیه‌السلام فریاد زد: سبحان الله! او مدعی مقامی شده که حق او نیست. قنفذ باز گشت و پیام را رساند. باز اولی مدتی گریست، سپس دومی برخاست و به همراه گروهی به در خانه فاطمه رفتند، در زدند، چون فاطمه صدای آنان را شنید با صدای بلند گفت: ای پدر، رسول خدا، ما چه رنجه‌ای که پس از تو از دومی و اولی دیدیم! (۲۶۱)

شهادت و وصیت امام علی علیه‌السلام

علامه طبرسی گوید: علی علیه‌السلام شصت و سه سال زندگی کرد، ده سال پیش از بعثت، و در سن ده سالگی اسلام آورد. و پس از بعثت بیست و سه سال با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زندگانی کرد، سیزده سال در مکه پیش از هجرت در امتحان و گرفتاری به سر برد و سنگین ترین بارهای رسالت آن حضرت را به دوش کشید، و ده سال پس از هجرت در مدینه در دفاع از حضرتش با مشرکان جنگید و با جان خود او را از شر دشمنان دین نگاه داشت، تا آنکه خدای متعال پیامبر خود را به سوی بهشت انتقال داد و او را به بهشت آسمانی بالا برد، و علی علیه‌السلام در آن روز سی و سه ساله بود، و سی سال پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماند و ولی امر و وصی او بود، و بیست چهار سال و چند ماه حق او را از ولایت غصب کردند و او را از تصرف در امور بازداشتند، و آن حضرت در این دوران با تقیه و مدارا می‌زیست، و پنج سال و چند ماه خلافت را به دست گرفت و در این سالها گرفتار جهاد با منافقان از ناکثین و قاسطین و مارقین (اصحاب جمل و صفین و نهروان) بود، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیزده سال از روزگار نبوت خود را ممنوع از پیاده کردن احکام آن و ترسان و محبوس و فراری و مطرود بود و نمی‌توانست با کافران به جهاد پردازد و از مؤمنان دفاع کند، سپس هجرت کرد و ده سال پس از هجرت با مشرکان به جهاد پرداخت و گرفتار منافقان بود تا خداوند او را به سوی خود برد ... آن حضرت در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهل هجری با شمشیر به قتل رسید، عبدالرحمن بن ملجم مرادی شقی ترین امت آخر زمان - لعنة الله علیه - در مسجد کوفه او را ضربت زد، بدین قرار که آن حضرت در شب نوزدهم به مسجد رفت و مردم را برای نماز صبح بیدار می‌کرد و ابن ملجم ملعون از آغاز شب در کمین حضرتش بود، چون حضرت در مسجد عبورش به او افتاد او که مطلب خود را پنهان می‌داشت و از روی نیرنگ خود را به خواب زده بود ناگهان از جای جست و ضربتی با شمشیر زهرآلود بر فرق مبارکش زد. آن حضرت روز نوزدهم و شب و روز بیستم و شب بیست و یکم را تا نزدیک ثلث اول شب زنده بود، آن گاه به شهادت رسید و در حالی که محاسن شریفش به خون سرش رنگین بود مظلومانه به دیدار خدای خود شتافت. سبب کشتن آن حضرت را داستانی دراز است که اینجا گنجایش ذکر آن را ندارد. حسن و حسین علیهماالسلام به امر آن حضرت مراسم غسل و تکفین او را عهده دار شدند و بدن شریفش را به سرزمین غری در نجف کوفه انتقال دادند و شبانه پیش از سپیده صبح در همان جا به خاک سپرده شد. حسن و حسین و محمد پسران آن حضرت علیهماالسلام و عبدالله بن جعفر علیهماالسلام وارد قبر شدند و بنا به وصیت حضرتش اثر قبر پنهان گردید. این قبر پیوسته در دولت بنی امیه پنهان بود و کسی بدان راه نمی‌برد تا آنکه امام صادق علیه‌السلام در دولت بنی عباس آن را نشان داد. (۲۶۲) و (۲۶۳)

وصیت امام علی علیه‌السلام در بستر شهادت

هنگامی که ابن ملجم - که خدا لعنتش کند - او را ضربت زد، حضرتش به حسن و حسین علیهماالسلام چنین وصیت فرمود: «شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و اینکه در طلب دنیا برنیاید گر چه دنیا در طلب شما برآید، و بر آنچه از دنیا محروم ماندید اندوه و حسرت مبرید، و حق بگوئید، و برای پاداش (اخروی) کار کنید، و دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید. شما دو نفر و همه فرزندان و خانواده‌ام و هر کس را که نامه‌ام به او می‌رسد سفارش می‌کنم به تقوای الهی و نظم کارتان و اصلاح میان خودتان، چرا که از جدتان شنیدم که می‌فرمود: «اصلاح میان دو کس از انواع نماز و روزه برتر است.» خدا را خدا را درباره یتیمان در نظر آرید، هر روز به آنان رسیدگی کنید و حتی یک روز دهان آنان را خالی نگذارید و مبادا در حضور شما تباه شوند. خدا را خدا را درباره همسایگان در نظر دارید، که آنان سخت مورد سفارش پیامبر تان هستند، پیوسته به همسایگان سفارش می‌کرد تا آنجا که پنداشتیم

آنان را ارث بر خواهد نمود. خدا را خدا را درباره قرآن یاد کنید، مبدا دیگران به عمل به آن بر شما پیشی گیرند. خدا را خدا را درباره نماز یاد کنید، که آن ستون دین است. خدا را خدا را درباره خانه پروردگارتان یاد کنید، تا زنده هستید آن را خالی (و خلوت) نگذارید؛ که اگر این خانه متروک بماند دیگر مهلت نخواهید یافت. خدا را خدا را درباره جهاد در راه خدا به مال و جان و زبانتان یاد آرید، و بر شما باد به همبستگی و رسیدگی به یکدیگر، و پرهیزید از قهر و دشمنی و بریدن از هم امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که بدانان بر شما چیره می‌شوند، آن گاه دعا می‌کنید ولی مستجاب نمی‌گردد. ای فرزندان عبدالمطلب، مبدا شما را چنان بینم که به بهانه اینکه امیر مؤمنان کشته شد دست به خون مسلمانان بیالایید؛ هش دارید که به قصاص خون من جز قاتلم را نباید بکشید؛ بنگرید هر گاه که من از این ضربت او جان سپردم تنها به کیفر این ضربت یک ضربت بر او بزنید و این مرد را مثله نکنید، (۲۶۴) چرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «از مثله کردن پرهیزید گر چه سگ هار باشد.» (۲۶۵) از وصیت دیگر آن حضرت پیش از شهادت و پس از ضربت ابن ملجم ملعون: «وصیت من به شما آن است که چیزی را با خدا شریک مسازید، و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم سفارش می‌کنم که سنت او را ضایع مگذارید، این دو ستون را به پا دارید، و این دو چراغ را افروخته بدارید، و تا از جاده حق منحرف نشده‌اید هیچ نکوهشی متوجه شما نیست. من دیشب یار و همدم شما بودم و امروز مایه عبرت شما گشته‌ام و فردا از شما جدا خواهم شد. خداوند من و شما را بیامرزد. اگر زنده ماندم خودم صاحب اختیار خون خود هستم، و اگر فانی شدم فنا می‌عاید من است، و اگر بخشیدم بخشش مایه تقرب من به خدا و نیکویی برای شماست؛ پس شما هم ببخشید «آیا نمی‌خواهید که خدا هم شما را ببخشد؟» (۲۶۶) به خدا سوگند هیچ حادثه‌ای ناگهانی از مرگ به من نرسید که آن را ناخوش دارم، و نه هیچ وارد شونده‌ای که ناپسندش دانم؛ و من تنها مانند جوینده آبی بودم که به آب رسیده، و طالب چیزی که بدان دست یافته است؛ «و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.» (۲۶۷) از این که فرمود: «به خدا سوگند هیچ حادثه‌ای ناگهانی از مرگ به من نرسید که ... معلوم می‌شود که امام علیه‌السلام پیوسته از روی شوق در انتظار شهادت به سر می‌برده و می‌دانسته است که آنچه پیامبر راستگوی امین صلی الله علیه و آله و سلم به او خبر داده ناگزیر فرا خواهد رسید، چنانکه قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و وعده او ترک و تخلف ندارد، و آن حضرت با دلی پر صبر در انتظار آن بود و - بنا به نقل گروهی از دانشمندان مانند ابن عبدالبر و دیگران - می‌فرمود: «شقی ترین این امت از چه انتظار می‌برد که این محاسن را از خون این سر سیراب سازد؟» و بارها می‌فرمود: «به خدا سوگند که موی صورتم را از خون بالای آن سیراب خواهد کرد.» (۲۶۸)

امام در بستر شهادت

اصبغ بن نباته گفت: «چون حضرت علی علیه‌السلام را ابن ملجم ضربت زد، مردم دور خانه امام جمع شدند؛ امام حسن علیه‌السلام از خانه بیرون آمد و فرمود: خدا رحمت کند شما را، بروید پس مردم رفتند ولی من نرفتم؛ بار دیگر حضرت امام حسن علیه‌السلام بیرون آمد و فرمود: ای اصبغ! آیا نشنیدی سخنانم را که از قول پدرم گفتم: بلی ولیکن چون حال حضرت خوب نیست، دوست داشتم نظری بر حضرت کنم و از او حدیثی بشنوم، خوب است اجازه ورود را از حضرت بگیرید. پس امام حسن علیه‌السلام داخل خانه شد و طولی نکشید که بیرون آمد و فرمود: داخل خانه شو؛ من به خانه درآمدم، حضرت را دیدم که دستمالی بر سرش بسته‌اند و زردی صورتش به زردی آن دستمال، غلبه کرده است و از شدت آن ضربت و شمشیر و زیادی زهر یک ران خود را بر می‌دارد و یکی دیگر را می‌گذارد. حضرت فرمود: ای اصبغ! آیا مگر قول فرزندم را از طرف من نشنیدی؟! گفتم: چرا یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! لکن دوست داشتم که نظری به شما افکنم و حدیثی از شما بشنوم. حضرت فرمود: بنشین، که دیگر نمی‌بینم تو را که حدیثی غیر از امروز از من بشنوی؛ بدان ای اصبغ! که من رفتم به عیادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنان که تو الان به

عیادت من آمدی؛ به من فرمود: ای ابالحسن! بیرون برو، و مردم را جمع کن و بعد بالای منبر برو و از مقام من یک پله پایین تر بنشین و به مردم بگو: «الا من عق والديه فلعنهُ الله عليه الا من ابق موالیه فلعنهُ الله عليه الا من ظلم اجیرا اجرته فلعنهُ الله عليه» یعنی: «هر که جفا کند به والدین خود، لعنت خدا بر او باد! هر که بگریزد از مولای خود، لعنت خدا بر او باد! هر که ظلم کند مزد اجیری را لعنت خدا بر او باد!» پس من، آنچه پیامبر فرمود: به جا آوردم. از پایین مسجد، کسی برخاست و گفت: یا ابالحسن! کلامی فرمودی مختصر، آن را شرح کن؛ من جواب نگفتم تا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و گفتم به او آنچه آن مرد گفت؛ اصیغ گفت: پس حضرت دست مرا گرفت و فرمود: بگشا دست خود را؛ پس دستم را باز نمودم، پس آن حضرت یکی از انگشتان دست مرا گرفت و فرمود: ای اصیغ! همچنان که من انگشت دست تو را گرفتم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز یکی از انگشتان مرا گرفت و در شرح آن، سه جمله فرمود: ای ابالحسن! من و تو پدران این امت هستیم هر که ما را جفا کند، لعنت خدا بر او باد! من و تو مولای این امت هستیم هر که از ما بگریزد، لعنت خدا بر او باد! من و تو اجیر این امتیم هر که ظلم به اجرت ما کند لعنت خدا بر او باد! پیامبر آمین گفت، من هم آمین گفتم. اصیغ گفت: حضرت بیهوش شد، پس بعد از مدتی به هوش آمد و فرمود: هنوز نشسته‌ای؟ گفتم: آری ای مولای من. فرمود: آیا زیاد کنم بر تو حدیثی دیگر؟ گفتم: بلی؛ خداوند خیر را بر شما زیاد کند. فرمود: ای اصیغ! ملاقات کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بعض راه‌های مدینه و من غم دار بودم به نحوی که غم در صورت من ظاهر بود. فرمود: ای ابالحسن! می‌بینم تو را که در غم می‌باشی، آیا می‌خواهی که حدیث تو را به حدیثی که دیگر غم دار نشوی؟ گفتم: بلی. فرمود: هر گاه روز قیامت شود حق تعالی منبری را نصب می‌نماید که از منبرهای پیامبران و شهیدان بلندتر است. پس امر از جانب خدا آید که بدان منبر، یک پله پایین تر از من بنشینی، و دو ملک از پله تو پایین تر بنشینند. چون بالای منبر قرار گرفتیم باقی نماند از خلق اولین و آخرین، مگر حاضر شوند؛ آن ملکی که یک پله پایین تر است می‌گوید: مردم! هر که مرا می‌شناسد، که می‌شناسد، و هر که مرا نمی‌شناسد می‌گویم: من رضوان، خازن بهشتم، خداوند مرا امر کرد که کلیدهای بهشت را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدهم و پیامبر به علی علیه‌السلام داده است. بعد آن ملکی که پایین تر از رضوان بوده، ندا می‌کند: ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد، که می‌شناسد، و هر که مرا نمی‌شناسد می‌گویم: من مالک، خازن جهنم هستم. خداوند امر کرد جهنم را به پیامبر بدهم و پیامبر به علی علیه‌السلام عطا کرده است و همه خلائق شاهد این قضیه اند. حضرت فرمود: پس من کلیدهای بهشت و دوزخ را می‌گیرم؛ بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: روز قیامت تو مرا متوسل می‌شوی و اهل بیت، تو را؛ و شیعیان اهل بیت را متوسل می‌شوند. من دست‌های خود را به هم زدم و گفتم: یا رسول الله! به بهشت می‌رویم؟ فرمود: بلی؛ به پروردگار کعبه قسم! (۲۶۹)

علی علیه‌السلام مظهر عدالت

پس از شهادت امیرالمؤمنین (ع) سوده دختر عماره برای شکایت از فرماندار ظالمی که معاویه بر آنها گماشته بود، پیش معاویه رفت. سوده در جنگ صفین همراه لشکر علی علیه‌السلام بود و مردم را بر ضد سپاه معاویه می‌شورانید. معاویه که او را می‌شناخت به حرفش گوش نداد و او را سرزنش نمود و گفت: فراموش کرده‌ای در جنگ صفین لشکر علی را علیه ما تهییج می‌کردی؟ اکنون سخن تو چیست؟ سوده گفت: خداوند در مورد ما از تو بازخواست خواهد کرد، نسبت به حقوقی که لازم است آنها را مراعات کنی. پیوسته افرادی از جانب تو بر ما حکومت می‌کنند، ستم روا می‌دارند و با قهر و غضب به ما ظلم می‌کنند و همانند خوشه گندم ما را درو کرده، اسفندگونه نابودمان می‌کنند، ما را به ذلت و خواری کشانده و خونابه مرگ بر ما می‌چشانند. این بسر بن اطاره است که از طرف تو بر ما ملاحظه نمی‌کردیم، می‌توانستیم به خوبی جلوی او را بگیریم و زیر بار ظلمش نرویم. اینک اگر او را برکنار کنی سپاسگزار خواهیم بود و گرنه، با تو دشمنی خواهیم کرد. معاویه گفت: مرا با قدرت قبیله ات تهدید می‌کنی؟ فرمان

می‌دهم تو را بر شتر چموش سوار کنند و پیش بسر بن ارطاة بازگردانند تا او هر چه تصمیم گرفت درباره تو انجام دهد. سوده کمی سر به زیر انداخت، آنگاه سر برداشت و این دو سطر شعر را خواند: درود خداوند بر آن پیکر باد که وقتی در دل خاک جای گرفت عدالت نیز با او دفن شد. آن پیکری که با حق هم پیمان بود، جز با عدالت حکومت نمی‌کرد و با ایمان و حقیقت پیوند ناگسستنی داشت. (۲۷۰) معاویه پرسید: منظورت کیست؟ سوده پاسخ داد: به خدا سوگند! منظورم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. آنگاه خاطره‌ای از حکومت و عدالت علی علیه‌السلام را چنین نقل کرد: در زمان حکومت علی علیه‌السلام یکی از ماموران برای جمع آوری صدقات آمده بود، به ما ستم می‌کرد، شکایت او را پیش علی بردیم؛ وقتی رسیدیم که برای نماز ایستاده بود. همین که چشمش به من افتاد، دست از نماز برداشت با خوشرویی و مهر و محبت فراوان به من توجه نمود. فرمود: کاری داشتی؟ عرض کردم: آری! سپس ستم مامور را شرح دادم. به محض اینکه سخنانم را شنید شروع به گریه کرد، قطرات اشک از چشمان علی علیه‌السلام فرو ریخت و بر گونه‌هایش جاری شد و گفت: «اللهم انت الشاهد علی و علیهم انی لم آمرهم بظلم خلقک و لا بترک حقک»: پروردگارا! تو گواهی من هیچگاه نگفته‌ام این ماموران بر مردم ستم کنند و حق تو را رها نمایند. فوری پاره پوستی برداشت نوشت: (۲۷۱) برای شما دلیل و برهانی آمد. شما باید در معاملات، پیمان‌ها و ترازو را درست و کامل کنید، از اموال مردم کم نکنید، در روی زمین فساد ننمایید و پس از اصلاح آن ... همین که نامه مرا خواندی اموالی که دستور جمع آوری آن را داده‌ام هر چه تا کنون گرفته‌ای نگه دار تا کسی را که می‌فرستم از تو تحویل بگیرد. والسلام. نامه را به من داد به آن شخص رسانیدم و با همان دستور از سمت خود برکنار شد. معاویه گفت: خواسته این زن هر چه هست بنویسید و او را با رضایت به وطن خود بازگردانید. (۲۷۲)

ماجرای مشک عسل

پس از شهادت علی علیه‌السلام برادرش عقیل وارد دربار معاویه شد، معاویه از عقیل داستان آهن گداخته را پرسید، عقیل از یادآوری برادری مانند علی علیه‌السلام قطره‌های اشک از دیده فرو ریخت، سپس گفت: معاویه! نخست داستان دیگری از برادرم علی نقل می‌کنم، آنگاه از آنچه پرسیدی سخن می‌گویم. روزی مهمانی به امام حسین علیه‌السلام وارد شد، حضرت برای پذیرایی او یک درهم وام گرفت، چون خورشتی نداشت از خادمشان، قنبر، خواست یکی از مشک‌های عسل را که از یمن آورده بودند باز کند، قنبر اطاعت کرد، حسین علیه‌السلام یک ظرف عسل از آن برداشت و مهمانش را با نان و عسل پذیرایی نمود. هنگامی که علی علیه‌السلام خواست عسل را میان مسلمانان تقسیم کند، دید دهانه مشک باز شده است. فرمود: - قنبر! دهانه این مشک عسل باز شده و به آن دست خورده است. قنبر عرض کرد: بلی، درست است. سپس جریان حسین علیه‌السلام را بیان نمود. امام سخت خشمگین شد، دستور داد حسین را آوردند، شلاق را بلند کرد او را بزند حسین علیه‌السلام عرض کرد: به حق عمویم جعفر از من بگذر - هر گاه امام را به حق برادرش جعفر طیار قسم می‌دادند غضبش فرو می‌نشست - امام آرام گرفت و فرزندش حسین را بخشید. سپس فرمود: چرا پیش از آن که عسل میان مسلمانان تقسیم گردد به آن دست زدی؟ عرض کرد: پدر جان! ما در آن سهمی داریم، من به عنوان قرض برداشتم وقتی که سهم ما را دادید قرضم را ادا می‌کنم. حضرت فرمود: فرزندم! اگر چه تو هم سهمی در آن داری ولی نباید قبل از آنکه حق مسلمانان داده شود از آن برداری آنگاه فرمود: اگر ندیده بودم پیغمبر خدا دندان‌های پیشین تو را می‌بوسید به خاطر پیش دستی از مسلمانان تو را کتک زده، شکنجه می‌کردم. پس از آن یک درهم به قنبر داد تا با آن از بهترین عسل خریده به جای آن بگذارد. عقیل می‌گوید: گو این که دست علی را می‌بینم دهانه مشک عسل را باز کرده و قنبر عسل خریداری شده را در آن می‌ریزد. سپس دهانه مشک را جمع کرد و بست و با حال گریه عرض کرد: «اللهم اغفر الحسین فانه لم يعلم»: بار خدایا! حسین را ببخش و از تقصیرات وی درگذر که توجه نداشت. (۲۷۳) معاویه گفت: سخن از فضایل

شخصی گفتی که کسی توان انکار آن را ندارد. خداوند رحمت کند ابوالحسن را، حقا بر گذشتگان سبقت گرفت و آیندگان نیز ناتوانند مانند او عمل کنند. اکنون داستان آهن گداخته را بگو! (۲۷۴)

یا علی چرا در کوفه مانده‌ای؟

شخصی بنام فضا که پدرش از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از رزمندگان جنگ بدر بود، و در صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام شهید شد، گوید: با پدرم در کوفه به عیادت حضرت علی علیه السلام که مریض شده بود رفتم، پدرم به حضرت گفت: چرا در میان اعراب جهینه اقامت کرده‌ای؟ به مدینه برو، اگر اجل تو فرا رسد، یارانت متولی کار تو شده و بر تو نماز گزارند! حضرت فرمود: همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با من قرار گذارد که من نمی‌میرم تا اینکه این (محاسن) از این (خون سرم) رنگین شود. (۲۷۵)

اگر آنچه پدرت می‌بیند بینی گریه نمی‌کنی

شخصی به نام حبیب بن عمر می‌گوید: به عیادت حضرت امیر علیه السلام در همان بیماری که از دنیا رفت رفتم، نگاهی به جراحت (سر) آن حضرت انداختم و گفتم: یا امیرالمؤمنین این زخم شما چیز (مهمی) نیست، و بر شما خوفی نیست، حضرت فرمود: ای حبیب به خدا قسم من همین ساعت از میان شما می‌روم. ام‌کلثوم دختر حضرت با شنیدن این جمله گریان شد، حضرت فرمود: دخترم چرا گریه می‌کنی؟ جواب داد: بابا شما فرمودی همین ساعت از من جدا می‌شوی، حضرت فرمود: دخترم گریه نکن، به خدا قسم اگر آنچه پدرت می‌بیند بینی گریه نمی‌کنی! حبیب گفت: عرض کردم یا امیرالمؤمنین شما چه می‌بینی؟ حضرت فرمود: ملائکه آسمان و پیامبران را می‌بینم که کنار یکدیگر ایستاده، همگی منتظرند مرا در آغوش بگیرند و اینکه این برادرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که نزد من نشسته و می‌فرماید: (یا علی) بیا آنچه در مقابل تو است از حالتی که تو در آنی بهتر است. راوی گوید: از منزل خارج نشدم تا آنکه حضرت از دنیا رفت. فردا صبح امام مجتبی علیه السلام بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم شب گذشته قرآن نازل شد (شب بیست و سوم رمضان) و در این شب عیسی بن مریم به آسمان برده شد و در همین شب یوشع بن نون کشته شد و در این شب امیرالمؤمنین (ع) از دنیا رفت. به خدا قسم از اوصیاء و نه کسانی که بعد از او (علی علیه السلام) می‌آیند، بر او در وارد شدن به بهشت سبقت نگیرند. هر گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را به جنگ می‌فرستاد، جبرئیل در طرف راست، و میکائیل در طرف چپ، او را یاری می‌دادند. آنگاه حضرت فرمود: او از مال دنیا طلا و نقره‌ای (هیچ پولی) باقی نگذارد، مگر هفتصد درهم که از سهم او زیاد آمده بود و می‌خواست برای خانواده‌اش خدمتکاری بگیرد. (۲۷۶)

زیارت قبر امیرالمؤمنین علیه السلام

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداوند، مخلوقی خلق نکرده که بیشتر از ملائکه باشد، و به درستی که هر روزی هفتاد هزار ملک نازل می‌شوند و به بیت المعمور می‌آیند و طواف می‌کنند، و چون از طواف فارغ شوند به طواف کعبه می‌روند و چون از طواف کعبه، فارغ شوند به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌روند و بر آن حضرت هم سلام می‌کنند؛ پس از آن به سوی قبر امیرالمؤمنین علیه السلام می‌روند و بر آن حضرت هم سلام می‌کنند، بعد نزد قبر امام حسین علیه السلام هم می‌روند و سلام می‌کنند و به آسمان می‌روند، هر روز تا قیامت، ملائکه نازل می‌شوند.» سپس فرمود: «هر که امیرالمؤمنین (ع) را زیارت کند و عارف به حق آن حضرت باشد؛ یعنی آن جناب را امام واجب‌الاطاعه و خلیفه بلافضل داند و از روی تجبر و تکبر به زیارت نیامده

باشد، حق تعالی از برای او اجر صد هزار شهید را بنویسد و گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد، و در قیامت، او را از جمله ایمان از سختی‌های آن روز مبعوث گرداند و بر او حساب را آسان گردانند؛ و چون از زیارت برگردد، ملائکه او را بدرقه نمایند تا به خانه برگردد و اگر بیمار شود، به عیادت او بیایند و اگر بمیرد، متابعت جنازه او را بکنند تا قبرش و از برای او طلب آمرزش نمایند.» و امام صادق علیه‌السلام فرمود: «هر که پیاده به زیارت امیرالمؤمنین (ع) برود، خداوند به هر گامی ثواب یک حج و یک عمره برای او بنویسد و اگر پیاده برگردد به هر گامی ثواب دو حج و دو عمره از برای او بنویسد.» و در جای دیگر امام صادق علیه‌السلام فرمود: «ای پسر مارد! هر که جدم، امیرالمؤمنین (ع) را زیارت کند و به حق او آگاه باشد، خداوند از برای او به عدد هر گامی، حج مقبول و عمره پسندیده بنویسد؛ ای پسر مارد! و الله نمی‌خورد آتش جهنم قدمی را که غبار آلود شود در زیارت حضرت امیرالمؤمنین (ع)، خواه پیاده رود و خواه سواره؛ ای پسر مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس.» و حضرتش فرمود: «دردناکی پناه به قبر آن حضرت نمی‌برد مگر آنکه حق تعالی او را شفا کرامت فرماید.» (۲۷۷)

پی‌نوشتها

- ۱ - عبقات الانوار، تعریب شده ۴/ ۵۲۱. ۲ - همان/ ۱۲۱. ۳ - کفایه الطالب، باب ۱۷، ص ۹۸۲. ۴ - ینابیع الموده/ ۸۳. ۵ - بحار الانوار ۸۳/ ۶۹۲. ۶ - همان ۷۳/ ۹۴. ۷ - بحار الانوار ۲/ ۷۰۱. ۸ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲/ ۶۲۳. نقل از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ترجمه حسین استاد ولی، ص ۵۶ - ۳۶. ۹ - یونس، آیه ۸۵. ۱۰ - طه، آیه ۲۸. ۱۱ - مائده، آیه ۷۶. ۱۲ - امالی الصدوق، ص ۹۹۳ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۵۲ - ۳۲. ۱۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۷۰۱ فرائد السمطين ج ۱ ص ۲۵۱ ح ۵۱۱. ۱۴ - بحار الانوار ج ۶۹ ص ۸۵۳ از فرازهای خطبه شعبانیه. ۱۵ - نقل از آفتاب ولایت، ص ۹۶۲ - ۷۶۲. ۱۶ - کامل بهائی، ج ۱، ص ۱۶۱ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۹۶. ۱۷ - شرح ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۳۱. ۱۸ - کافی ج ۸ ص ۷۳۲ ح ۲۳. ۱۹ - واضعه قمیص رسول الله علی راسها آخذة بیدی ابنیها ... ۱۹ - تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۲. ۲۰ - الامامه و السیاسة ج ۱ ص ۳۱. ۲۱ - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۶۵ - ۰۵. ۲۱ - نهج البلاغه خ ۳۹۱ ص ۱۵۶. ۲۲ - بحار الانوار ج ۳۰۱ ص ۶۵۲. ۲۳ - لا شفیع للمرأة انجح عند ربها من رضا زوجها. ۲۴ - نقل از آفتاب ولایت، ص ۶۹۳ - ۳۹۳. ۲۵ - مجالس المتقین شهید ثالث، ص ۳۴۲ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۶۶. ۲۶ - (بقره ۶۵۱). ۲۷ - امالی الطوسی - علی از ولایت تا شهادت، ص ۹۷۲ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۲۱ - ۲۸. ۲۸ - تکویر آیه ۸۱. ۲۹ - اعراف ۱۷۱. ۳۰ - الصافات: ۶۴۱. ۳۱ - الاسراء آیه ۵۸. ۳۲ - تذکره الخواص، ص ۴۴۱ بوستان معرفت، ص ۳۳۱ مناقب مرتضوی، ص ۶۴۲ نقل از: داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۰۴. ۳۳ - سوره الرحمن، آیه ۳ و ۴. ۳۴ - هود آیه ۲۷. ۳۵ - بحار الانوار، ج ۸ قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ص ۱۱۳ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۲۰۱. ۳۶ - وافی، ج ۲، ص ۵۶۱ من لا یحضره الفقیه قضاوت‌های امیرالمؤمنین؛ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۶۷. ۳۷ - فروع کافی ج ۷ ص ۹۴۲ ح ۴. متن آیه: «افمن یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون.» نقل از آفتاب ولایت، ص ۴۴۱ - ۳۴۱. ۳۸ - داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۵۳۱. ۳۹ - حدیقه الشیعه، ص ۳۹۱ مناقب ابن شهر آشوب؛ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۸۴۱. ۴۰ - بحار: ج ۴، ص ۶۰۳ نقل از داستان‌های بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵. ۴۱ - کافی ج ۵ ص ۶۶۵ و ۷۶۵ ح ۶۴ نقل از آفتاب ولایت ص ۷۴۱ - ۶۴۱. ۴۲ - فروع کافی ج ۷ ص ۸۸۲ ح ۴ وسایل الشیعه ج ۹۱ ص ۵۳ ح ۳. نقل از آفتاب ولایت ص ۰۵۱. ۴۳ - شرح من لا یحضره الفقیه ج ۶ ص ۶ وسائل الشیعه ج ۸۱ ص ۰۱۲ ح ۶. ۴۴ - وسائل الشیعه ج ۸۱ ص ۲۱۲ ح ۱۱. نقل از آفتاب ولایت ص ۱۵۱ - ۰۵۱. ۴۵ - الحاقه ۷۱. ۴۶ - اعراف: ۲۴۱. ۴۷ - یوسف ۴. ۴۸ - بقره/ ۰۶. ۴۹ - الخصال، ابواب الاثنی عشر، ج ۱

نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۶۰۱. ۵۰ - لب اللباب الغناء و الاسلام ص ۲۷۳ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۱۳۱. ۵۱ - بحارالانوار، ج ۹، ص ۲۶۵ پند تاریخ ج ۱ مهج الدعوات ص ۳۵۱ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۱۹۱. ۵۲ - ترجمه آیات: سوگند به اسبان دونده که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند. و سوگند به آنها (که بر اثر برخورد سمهایشان به سنگ‌های بیابان) جرقه‌های آتش افروختند و با دمیدن صبح بر دشمن یورش بردند. و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند، ناگهان در میان دشمن ظاهر شدند و ... ۵۳ - بحار، ج ۱۲ ص ۲۷ داستان‌های بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۳. ۵۴ - بحار، ج ۴، ص ۳۱۱ داستان‌های بحارالانوار ج ۱ ص ۳۴. ۵۵ - بحار، ج ۱۴، ص ۵۳۱ داستان‌های بحارالانوار، ج ۱، ص ۶۴. ۵۶ - بحار، ج ۱۴، ص ۲۵ داستان‌های بحارالانوار، ج ۱، ص ۷۴. ۵۷ - شوری ۰۳. ۵۸ - تفسیر البرهان ج ۱، ص ۵۴ نمونه معارف اسلام، ج ۲ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۸۰۲. ۵۹ - بحار، ج ۴، ص ۷۳۳ داستان‌های بحارالانوار، ج ۲، ص ۷۴. ۶۰ - بحار: ج ۰۷، ص ۲۹۳ داستان‌های بحارالانوار، ج ۲، ص ۰۵. ۶۱ - بحار: ج ۰۴، ص ۳۴۳ داستان‌های بحارالانوار، ج ۲، ص ۶۵. ۶۲ - بحار: ج ۲۴، ص ۹۸۲ داستان‌های بحارالانوار، ج ۳، ص ۷۴. ۶۳ - بحار: ج ۱۴، ص ۳۵ و ج ۴۷ ص ۷۵۱ داستان‌های بحارالانوار، ج ۳، ص ۸۴. ۶۴ - بحار: ج ۲۳، ص ۶۷ داستان‌های بحارالانوار، ج ۳، ص ۰۵. ۶۵ - بحار: ج ۱۴، ص ۴۲ داستان‌های بحارالانوار، ج ۳، ص ۶۵. ۶۶ - بحار: ج ۲۳، ص ۵۴۲ و ج ۰۰۱، ص ۶۹ داستان‌های بحارالانوار، ج ۴، ص ۰۴. ۶۷ - بحار: ج ۰۴، ص ۹۷۲ داستان‌های بحارالانوار، ج ۴، ص ۳۴. ۶۸ - شریح مردی بود کوسه که مو در صورت نداشت؛ بسیار هوشیار و زیرک بود و شناخت عجیبی در امور قضایی و حل و فصل اختلاف مردم داشت. نخست عمر بن خطاب او را برای کوفه قاضی قرار داد و در آن دیار به قضاوت اشتغال داشت. امیرالمؤمنین خواست او را عزل نماید، اهل کوفه اعتراض کردند و گفتند: نباید شریح را عزل کنی، زیرا او را عمر نصب کرده است و ما با این شرط با تو بیعت کردیم که آنچه ابوبکر و عمر انجام داده‌اند تغییر ندهید! هنگامی که مختار ثقفی به حکومت رسید، او را از کوفه به دهی که همه ساکنین آن یهودی بودند تبعید نمود و چون حجاج حاکم کوفه گشت او را به کوفه آورد با این که پیر و سالخورده بود، دستور داد به قضاوت مشغول گردد و لی شریح عذر خواست و عذرش پذیرفته شد. داستانی از او نقل شده، می‌گویند: شریح مدتی در نجف اشرف ساکن بود وقتی که به نماز و عبادت می‌پرداخت، روباهی می‌آمد و در اطراف او بازی می‌کرد و فکر او را پرت می‌نمود. (البته در محلی بیرون از شهر) این قضیه مدتی تکرار شد تا این که شریح آدمکی درست کرد و در جایی گذاشت، پس از آن روباه می‌آمد کنار آدمک (به خیال این که آدم واقعی است) بازی می‌کرد. یک وقت شریح از پشت سر آن روباه آمد و او را گرفت. به این جهت در میان عرب ضرب المثل ماند که می‌گفتند: شریح ادهی من الثعلب (شریح از روباه زیرکتر و حيله بازتر است) شریح هفتاد و پنج سال قاضی بود و دو سال آخر عمر بر کنار ماند و در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفت. (م) ۶۹ - بحار: ج ۳۳، ص ۸۵۴ و ج ۱۴، ص ۵۵۱ و ج ۷۷، ص ۹۷۲. ۷۰ - بحار: ۰۴، ص ۶۳۳ و ج ۱۴، ص ۱۲۱ داستان‌های بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۵. ۷۱ - بحار: ج ۳۹، ص ۷۷۲ نقل از داستان‌های بحارالانوار، ج ۴، ص ۷۴. ۷۲ - بحار: ج ۶، ص ۷۲ داستان‌های بحارالانوار، ج ۳، ص ۹۵. ۷۳ - بحار: ج ۶، ص ۲۴۲ داستان‌های بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۵. ۷۴ - اصول کافی ج ۱، ص ۱۷۱ - ۹۶۱. ۷۵ - حق الیقین شبر، ج ۱، ص ۶۸ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۲۱ بحار، ج ۳۲، ص ۹ تا ۳۱، ح ۲۱ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۴ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۴۲ و ۴۴۲ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۷۱ نقل از آفتاب ولایت، ص ۹۴ - ۵۴. ۷۶ - بحارالانوار تتمه المنتهی، ص ۱۲ - ۹۱ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۲۲ - ۰۲. ۷۷ - شرح نهج البلاغه ۱/۱۲. ۷۸ - بحارالانوار ۱۴/۵۷۲. ۷۹ - همان. ۸۰ - همان. ۸۱ - در نسخه‌ای دیگر: «می‌گفتند: ملایم تر برو.» ۸۲ - بحارالانوار ۱۴/۹۷۲. ۸۳ - منسوب به امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۴۳۷ - ۹۲۷. ۸۴ - زندگانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بحارالانوار تاریخ طبری ناسخ التواریخ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۹۵. ۸۵ الخصال، باب السبعه، ج ۵۴. ۸۶ - نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص

۸۷. ۸۷ - بحارالانوار، ج ۹، ص ۱۸۶ معادشناسی، ج ۵ داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۸۸.۰۹ - تمام مطالب مذکور در منابع زیر موجود است: خطبه‌های ۸ و ۱۳ ص ۰۶ و ۶۰۱ نهج البلاغه فیض الاسلام، شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۰۳۲ به بعد و ج ۲ ص ۸۵۱ و ۲۶۱ به بعد و ج ۰۱ ص ۰۶، و ج ۱۱ ص ۶۱ بحارالانوار ج ۲۳ ص ۵ به بعد و ص ۰۴۲.۹۸ - نهج البلاغه خ ۸۶ فیض الاسلام ص ۳۶۱ و ۰۴۶۱.۹۰ - محجۀ البیضاء ج ۴ ص ۰۷۹۱.۹۱ - نقل از آفتاب ولایت، ص ۹۲۱ - ۰۷۲۱.۹۲ - خطبه سوم نهج البلاغه. ۹۳ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۰۹۸۱.۹۴ - کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۶۶ کنز العمال ج ۵ ص ۵۱۷ به بعد. ۹۵ - انا اعلم ذلك (من این را می‌دانم که از خلافت محروم می‌شوم و دیگری انتخاب می‌گردد) و لکنی ادخل معهم فی الشوری لاین عمر قد اهلنی لاین للخلافه و کان قبل ذلك يقول: ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: ان النبوه و الامامه لا یجتمعان فی بیت فانا ادخل فی ذلك لاظهر للناس مناقضه فعله لروایتہ!!! ۹۶ - شرح خطبه ششقیه در شروح نهج البلاغه از جمله ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۵۸۱ به بعد و ج ۰۲ ص ۰۱۲.۹۷ - نهج البلاغه خطبه ۱۹۱ ص ۸۴۶ فیض الاسلام. ۹۸ - نقل از آفتاب ولایت، ص ۳۳۱ - ۰۳۱.۹۹ - بحارالانوار، ج ۱۴ ص ۵۵ و ۶۵ ح ۵. نقل از آفتاب ولایت ص ۴۷۱ - ۰۲۷۱.۱۰۰ - بحارالانوار ج ۱۴ ص ۸۴ ح ۰.۱۰۱ - نقل از آفتاب ولایت ص ۶۷۱ - ۰۵۷۱.۱۰۲ - «فلما سمع ذلك معاویه بکی و بکی الحاضرون.» بحارالانوار ج ۱۴ ص ۵۱ و ۰۲۱، و ج ۳۳ ص ۵۷۲ سفینه البحار ج ۲ ص ۰۷۵۶.۱۰۳ - شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۰۱۲. نقل از آفتاب ولایت ص ۸۷۱.۱۰۴ - «ما اسلموا و لكن استسلموا و اسروا الکفر فلما وجدوا اعوانا علیه اظهروه یعنی آنان مسلمان نشدند، بلکه با اجبار و کراهت خود را به اسلام زدند، و بدین وسیله کفر باطنی خود را پوشاندند، هنگامی که نیرو پیدا کردند، کفر خود را آشکار ساختند. نهج البلاغه فیض نامه ۶۱ ص ۲۶۸ ابن ابی الحدید ج ۵۱ ص ۴۱۱ و ۰۴۷۱.۱۰۵ - محجۀ البیضاء ج ۴ ص ۲۰۲ بحارالانوار ج ۳۳ ص ۰۹۷۲.۱۰۶ - شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۸۸ تا ۱۹، و با اشاره کمتر وسائل الشیعه ج ۸۱ ص ۴۷۴ ح ۱ فروع کافی ج ۷ ص ۶۱۲ ح ۵۱ بحارالانوار ج ۱۴ ص ۹ ح ۰۲.۱۰۷ ... - یا معاویه! اظننت انی ساخیرک علی علی علیه‌السلام بالطافک و طعامک و عطائک؟ فادخل الیک مؤمنا و اخرج منک کافرا ... سفینه البحار ج ۱ ص ۹۹۶ ماده سود. ۱۰۸ - شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۶ و ۲۶ و ۰۰۱ و ۰۱۰۱.۱۰۹ - شرح نهج البلاغه فیض خ ۵۱۲ ص ۳۱۷ بحار ج ۱۴ ص ۳۱۱ و ۴۱۱، و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴۲۱ و ج ۱۱ ص ۰۳۵۲.۱۱۰ - شرح ابن ابی الحدید ج ۸ ص ۱۹ و ۲۹. نقل از آفتاب ولایت ص ۶۸۱ - ۰۹۷۱.۱۱۱ - تحفه المجالس، ص ۳۱۱ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۰۶۱۲.۱۱۲ - تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۰۹۸۴ - ۰۲۷۴.۱۱۳ - سفینه البحار ج ۱ ص ۰۶۳۶.۱۱۴ - نقل از آفتاب ولایت ص ۷۸۱.۱۱۵ - بحار: ج ۰۱، ص ۵۲۱ نقل از داستانهای بحارالانوار، ج ۳، ص ۰۰۵.۱۱۶ - بحار، ج ۲، ص ۲۵ - ج ۱۴، ص ۳۷ با مختصری تفاوت؛ داستانهای بحارالانوار، ج ۱، ص ۰۰۵.۱۱۷ - حق الیقین شبر ج ۱ ص ۰۸۱ و با تفاوت الفاظ مختصر کنز العمال ج ۵ ص ۱۳۶ ش ۲۱۱۴۱ و ص ۷۰۶ ش ۳۷۰۴۱ و ص ۰۰۶ ش ۴۶۰۴۱ الامامه و السیاسه دینوری ج ۱ ص ۴۱ تاریخ طبری ج ۲ ص ۰۵۴ و ۰۶۴ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷۱ ص ۵۵۱ و ۶۵۱ و ج ۶ ص ۰۰۲.۱۱۸ - المجتبی لا- بن درید ص ۵۳ به نقل از الغدیر ج ۷ ص ۸۷۱ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ صلی الله علیه و آله ۰۷۵۲.۱۱۹ - نقل از آفتاب، ولایت ص ۲۱۲ - ۰۱۱۲.۱۲۰ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۸۱ مناقب خوارزمی ص ۸۴ و ۸۵ و ۰۶ طبقات ابن سعد ص ۰۶۸ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۵۲۳ الصواعق ص ۶۷ الغدیر ج ۳ ص ۷۹ و ۸۹ از دهها مدرک دیگر اهل سنت. ۱۲۱ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۸۱ مناقب خوارزمی ص ۸۴ و ۸۵ و ۰۶ طبقات ابن سعد ص ۰۶۸ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۵۲۳ الصواعق ص ۶۷ الغدیر ج ۳ ص ۷۹ و ۸۹ از دهها مدرک دیگر اهل سنت. ۱۲۲ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۸۱ مناقب خوارزمی ص ۸۴ و ۸۵ و ۰۶ طبقات ابن سعد ص ۰۶۸ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۵۲۳ الصواعق ص ۶۷ الغدیر ج ۳ ص ۷۹ و ۸۹ از دهها مدرک دیگر اهل سنت. ۱۲۳ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۸۱ مناقب خوارزمی ص ۸۴ و ۸۵ و ۰۶ طبقات ابن سعد ص ۰۶۸ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۵۲۳ الصواعق ص ۶۷ الغدیر ج ۳ ص ۷۹ و ۸۹ از دهها مدرک دیگر اهل

سنت. ۱۲۴ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۸۱ مناقب خوارزمی ص ۸۴ و ۸۵ و ۰۶ طبقات ابن سعد ص ۰۶۸ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۵۲۳ الصواعق ص ۶۷ الغدیر ج ۳ ص ۷۹ و ۸۹ از دهها مدرک دیگر اهل سنت. ۱۲۵ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۸۱ مناقب خوارزمی ص ۸۴ و ۸۵ و ۰۶ طبقات ابن سعد ص ۰۶۸ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۵۲۳ الصواعق ص ۶۷ الغدیر ج ۳ ص ۷۹ و ۸۹ از دهها مدرک دیگر اهل سنت. ۱۲۶ - شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۸۱ مناقب خوارزمی ص ۸۴ و ۸۵ و ۰۶ طبقات ابن سعد ص ۰۶۸ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۵۲۳ الصواعق ص ۶۷ الغدیر ج ۳ ص ۷۹ و ۸۹ از دهها مدرک دیگر اهل سنت. ۱۲۷ - نقل از آفتاب ولایت ص ۵۱۲ - ۴۱۲. ۱۲۸ - الولد للفراش و للعاهر الحجر. ۱۲۹ - مسند احمد ج ۱ ص ۴۰۱ تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۸۷۴ کنز العمال ج ۳ ص ۷۲۲ به نقل از الغدیر ج ۸ ص ۵۹۱. ۱۳۰ - مستدرک الوسائل ج ۳ باب ۱۱ «ما يتعلق بابواب میراث الأزواج» ص ۶۶۱. ۱۳۱ - الغدیر ج ۸ ص ۴۱۲. ۱۳۲ - نقل از آفتاب ولایت ص ۰۲۲ - ۸۱۲. ۱۳۳ - و الصحیح عندی انها ماتت علی ابی بکر و عمر، و انها اوصت الی یصلیا علیها نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۰۵. ۱۳۴ - سوره قصص آیه ۰۲. ۱۳۵ - این کلمه ها اصطلاحی است که به ترتیب در مورد سپاه مخالف جنگ‌های «جمل» و «نهروان» و «صفین» به کار می‌رود. ۱۳۶ - الغدیر، ج ۷۱ ص ۲۲۲ و ۳۲۲ طعن ۲۱ احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۷۱۱ و ۸۱۱ اسرار آل محمد ص ۲۰۱ بحار الانوار، ج ۸۲ ص ۵۰۳ و ج ۷۴ ص ۵۶۳. نقل از آفتاب ولایت، ص ۲۳۲ - ۹۲۲. ۱۳۷ - نهج البلاغه فیض الاسلام حکمت ۴۵۲ و ۳۱۲۱ و ۴۱۲۱ سفینه ج ۲ ص ۶۳۱. نقل از آفتاب ولایت، ص ۲۱۳ - ۰۱۳. ۱۳۸ - فروع کافی ج ۷ ص ۵۲۴ ح ۹ وسائل الشیعه ج ۸۱ ص ۳۰۲ ح ۱ بدون شرح قضیه دانیال. ۱۳۹ - آفتاب ولایت، ص ۶۲۳ - ۴۲۳. ۱۴۰ - در سوره فتح آیه ۶۲ آمده است ... فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و الزمهم کلمة التقوی «... پس خداوند آرامش خود را بر پیامبر خود و بر مؤمنان فرود آورد و کلمه تقوا را همراه آنان ساخت.» ... ۱۴۱ - امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۹ - ۸۸. ۱۴۲ - کفایة الطالب / ۰۹۲. ۱۴۳ - بحار الانوار ۷۱۱/۹۳. ۱۴۴ - سوره بینه / ۰۷. ۱۴۵ - مناقب خوارزمی / ۲۶. بحار الانوار ۰۴/۱۸. مجمع الزوائد هیشمی ۱۳۱/۹. ۱۴۶ - مناقب خوارزمی / ۶۹. بحار الانوار ۰۴/۵۰۱. ۱۴۷ - کنز العمال ۵/۳۱۶. ۱۴۸ - الصواعق المحرقة / ۲۷۱. ۱۴۹ - همان / ۴۷۱. مستدرک حاکم ۳/۰۵۱. ۱۵۰ - الصواعق المحرقة / ۲۳۲. مستدرک حاکم ۳/۰۵۱. نقل از: امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۰۱ - ۹۹. ۱۵۱ - فرائد السمطين ۱/۰۸۳. ۱۵۲ - مقدمه مناقب خوارزمی / ۸. ۱۵۳ - فرائد السمطين ۱/۹۷. ۱۵۴ - فهرست ابن ندیم / ۱۱۱. ۱۵۵ - البیان فی تفسیر القرآن / ۱۹. ۱۵۶ - عبقریة الامام، دکتر مهدی محبوبه / ۸۳۱. ۱۵۷ - همان. (علی معرفت را شناخت و معرفت علی را شناخت، و علی به معرفت رسید اما معرفت به علی نرسید.) ۱۵۸ - در مقدمه کتابش: ال امام علی. ۱۵۹ - صوت العدالة الانسانیة ۵/۲۲۲۱. ۱۶۰ - شرح نهج البلاغه ۶۱/۶۴۱ با اندکی تلخیص. ۱۶۱ - سفینه البحار ۱/۶۴۱، به نقل از جاحظ. ۱۶۲ - تفسیر کبیر ۱/۵۰۲. ۱۶۳ - حاشیه شفا / ۶۶۵ باب الخلیفة و الامام. ۱۶۴ - صورت العدالة الانسانیة ۵/۳۱۲۱. ۱۶۵ - همان. ۱۶۶ - شرح نهج البلاغه ۱/۹۲. ۱۶۷ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۹۳۱ - ۵۳۱. ۱۶۸ - مناقب ابن مغزلی / ۶۴. ۱۶۹ - کنز العمال ۱۱/۰۱۶. و در ینابیع الموده ۲/۱۶ نیز آورده و در آن به جای باب آمرزش، باب دین است. ۱۷۰ - تاریخ دمشق ۲/۹۸۴. ۱۷۱ - تاریخ بغداد ۷/۱۲۴ و ۳/۲۹۱. ۱۷۲ - تاریخ دمشق ۲/۵۴۴. و نیز در ص ۶۴۴ از شریک بن عبدالله، و در ص ۷۴۴ از محمد بن منکدر آورده است. ۱۷۳ - همان / ۷۴۴. ۱۷۴ - بحار الانوار ۸۳/۷۹. ۱۷۵ - همان / ۹۰۱. ۱۷۶ - بحار الانوار ۸۳/۱۰۱. ۱۷۷ - وسائل الشیعه ۸۱/۱۶۵ و ۰۶۵ و ۹۵۵ و ۷۶۵ و ۲۶۵. ۱۷۸ - همان. ۱۷۹ - همان. ۱۸۰ - همان. ۱۸۱ - همان. ۱۸۲ - همان. ۱۸۳ - ر. ک: ص. و نظیر آن در «روض الفائق» علامه شیخ شعیب حریفیشی، ص ۱۹۲. و در کتاب «ال امام علی فی الاحادیث النبویة» تألیف علامه سید محمد ابراهیم موحد، ص ۱۲۲ چنین است: «و به خوی و جسم و شرف و کمال منزلت محمد بنگرد.» ... ۱۸۴ - نزهة المجالس و منتخب النفائس / ۴۵۴. ۱۸۵ - لسان العرب ۴۱/۶۱۲. ماده «حیا». ۱۸۶ - سوره قصص / ۳۸. ۱۸۷ - همه اخبار این باب در بحار الانوار ۱۴ / ۳۵ - ۶۵. ۱۸۸ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۶۱۷ - ۳۱۷. ۱۸۹ - دور از حریم کوی تو شرمنده مانده‌ام شرمنده مانده‌ام

که چرا زنده مانده‌ام ۱۹۰ - عرب آن روز از روی تکبر لباس‌های بلند می‌پوشید و دامن کشان راه می‌رفت و آن حضرت لباس کوتاه می‌پوشید و از زندگی پر ناز و نعمت به دور بود. (م) ۱۹۱ - سفینه البحار ۲/۰۷۱ ماده عدی. ۱۹۲ - نهج البلاغه، حکمت ۸۱۳. ۱۹۳ - نقل از امام علی ابن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۸۲۷ - ۶۲۷. ۱۹۴ - سوره ق - آیه ۷۳. حقا در این موضوع یادآوری است برای آن کس که دارای قلب هوشیار است یا گوش دل به کلام خدا سپرده و به حقانیتش توجه کامل دارد. ۱۹۵ - بحار: ج ۶۳، ص ۱۹۱ نقل از داستان‌های بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۴. ۱۹۶ - بحار: ج ۱۴، ص ۱۱ و ج ۷۸، ص ۵۹۱ نقل از داستان‌های بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴. ۱۹۷ - بحار: ج ۲۴، ص ۶۷۲ نقل از داستان‌های بحار الانوار، ج ۲، ص ۵۴. ۱۹۸ - شرح نهج البلاغه ۱/۷۲. ۱۹۹ - سوره آل عمران/۰۹۱ به بعد. ۲۰۰ - بحار الانوار ۱۴/۲۲. ۲۰۱ - همان/۳۲. ۲۰۲ - نقل از امام علی ابن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۳۵۷ - ۱۵۷. ۲۰۳ - مستدرک الوسائل ۳/۰۲۲ به نقل از مناقب. ۲۰۴ - بحار الانوار ۱۴/۸۱. ۲۰۵ - نهج البلاغه، خطبه ۷۳۲. ۲۰۶ - بحار الانوار ۱۴/۴۱. ۲۰۷ - سفینه البحار ۱/۱۰۴ ماده خطر. ۲۰۸ - حیاة الحیوان ۲/۲۲۲ ذیل «فرع». ۲۰۹ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۷۵۷ - ۴۵۷. ۲۱۰ - زمر ۹. ۲۱۱ - امالی الصدوق ص ۲۳۲ نقل از داستان‌هایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۲۸۱. ۲۱۲ - بحار الانوار ۱۴/۴۰۲. ۲۱۳ - بحار الانوار ۱۴/۶۰۲. ۲۱۴ - همان/۵۰۲. ۲۱۵ - همان/۴۰۲. ۲۱۶ - بحار الانوار ۱۴/۵۹۱. ۲۱۷ - هنگامی که پاچه گوسفند مسمومی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند، براء پیش از پیامبر لقمه‌ای از آن برگرفت، علی علیه‌السلام به او فرمود: ای براء بر رسول خدا پیشی مگیر. براء گفت: گویی رسول خدا را بخیل می‌شماری! علی علیه‌السلام فرمود: من رسول خدا را بخیل نمی‌شمارم ولی او را بزرگ می‌دارم و احترام می‌گذارم، و من و تو و هیچ یک از خلق خدا را نرسد که در گفتار و کردار و خوردن و نوشیدن بر رسول خدا پیشی گیریم. (براء با خوردن آن لقمه مسموم شد و از دنیا رفت). ۸۲۱ - بحار الانوار ۷۱/۳۲۰ - ۱۲۳. ۲۱۹ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۴۷۷ - ۸۶۷. ۲۲۰ - شرح نهج البلاغه ۱/۳۲. ۲۲۱ - تاریخ الخمیس ۱/۸۸۴. ۲۲۲ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۶۷۷ - ۵۷۷. ۲۲۳ - فرائد السمطین ۲/۸۶. ۲۲۴ - امالی مفید، مجلسی ۴۱، ص ۸۱۱. ۲۲۵ - شرح نهج البلاغه ۱/۲۲. ۲۲۶ - بحار الانوار ۱۴/۹۴. ۲۲۷ - همان/۸۴. ۲۲۸ - بحار الانوار ۱۴/۸۴. ۲۲۹ - همان/۹۴. و در «نهج البلاغه» چنین است: «چشمان این نرینه‌ها به بالا دوخته بود و همین سبب هیجان و چشم چرانی آنها شد». ... ۰۲۳ - بحار الانوار ۱۴/۹۴. ۲۳۱ - النهایة ۲/۲۴۳. ۲۳۲ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۰۸۷ - ۷۷۷. ۲۳۳ - بحار، ج ۱۴، ص ۸۰۱ و ۱۱۱ نقل از داستان‌های بحار الانوار ج ۱ ص ۷۳ و ۸۳. ۲۳۴ - مناقب ابن مغزلی/ ۹۲۱. و در حدیث دیگری است: «دست من و دست علی بن ابی طالب در عدالت برابر است.» (همان، ص ۰۳۱) ۲۳۵ - فرائد السمطین ۱/۶۵۱. ۲۳۶ - گیاهی است که شتر می‌خورد و دارای خار و شبیه به نوک پستان است. (م) ۲۳۷ - نهج البلاغه، خطبه ۴۲۲. ۲۳۸ - همان، خطبه ۳۷. ۲۳۹ - همان، خطبه ۵۷۱. ۲۴۰ - همان، خطبه ۹. ۲۴۱ - شرح نهج البلاغه ۱/۹۶۲. ۲۴۴ - شرح نهج البلاغه ۷/۶۳. ۲۴۳ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۷۹۸ - ۴۹۷. ۲۴۴ - وسائل الشیعه ۱۱/۹۴. ۲۴۵ - وسایل الشیعه ۷۱/۳۹۳. ۲۴۶ - تاریخ طبری ۳/۶۶. ۲۴۷ - سفینه البحار ۶۰۲ ماده خلد. ۲۴۸ - سوره احقاف/ ۰۲. ۲۴۹ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۶۲۸ - ۳۲۸. ۲۵۰ - آبرو و حیثیت و ناموس. (م) ۲۵۱ - امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۰۶۸ - ۷۵۸. ۲۵۲ - بحار: ج ۰۷، ص ۱۲۳ نقل از داستان‌های بحار الانوار، ج ۴، ص ۹۳. ۲۵۳ - بحار الانوار ۸۲/۵۴. ۲۵۴ - همان/۰۵. ۲۵۵ - بحار الانوار ۸۲/۶۷. ۲۵۶ - بحار الانوار، ط کمپانی ۸/۱۷. ۲۵۷ - بحار الانوار، ۸۲/۹۶. ۲۵۸ - عیون اخبار الرضا علیه‌السلام ۲/۶. ۲۵۹ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۱۸۸ - ۴۸۸. ۲۶۰ - الامامة و السیاسة ۱/۹۱. ۲۶۱ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۵۸۷ - ۴۸۸. ۲۶۲ - تاج الموالد/ ۸۱. ۲۶۳ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۵۵۹ - ۴۵۹. ۲۶۴ - مثله کردن: بریدن انگشت و بینی و گوش و دیگر اعضای کسی. (م) ۲۶۵ - نهج البلاغه، نامه ۷۴. ۲۶۶ - اقتباس از آیه ۲۲ سوره نور. ۲۶۷ - اقتباس از آیه ۸۹۱ سوره آل عمران. ۲۶۸ - نقل از امام علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ص ۸۵۹ - ۶۵۹. ۲۶۹ -

منتهی الآمال ج ۱ ص ۷۷۱ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۲۲۱. ۲۷۰ - صلی الله له علی جسم تضمینها قبر فاصبح فيه العدل ندفونا قد حالف الحق لا بیغی به بدلا فصار بالحق و الايمان مقرونا ۲۷۱ - بسم الله الرحمن الرحيم قد جاتکم بینة من ربکم فافوا الکیل و المیزان و لاتبخسوا الناس اشیاهم و لا تفسدوا الارض بعد اصلاحها ... ۲۷۲ - بحار: ج ۱۴، ص ۹۱۱ نقل از داستان‌های بحارالانوار، ج ۴، ص ۵۳. ۲۷۳ - بحار: ج ۲۴، ص ۷۱۱ این قضیه پیش از مقام امامت امام حسین بوده و در، ج ۱۴، ص ۲۱۱ به امام حسن نسبت داده شده است. ۲۷۴ - بحار: ج ۲۴، ص ۷۱۱ نقل از داستان‌های بحارالانوار، ج ۴، ص ۳۵. ۲۷۵ - بحار، ج ۲۴، ص ۵۹۱. ۲۷۶ - مناقب اهل البیت علیه‌السلام ج ۱، ص ۶۴۱. نقل از: پیشگویی‌های امیرالمؤمنین، ص ۱۷۳. ۲۷۷ - فرجه الغری مفاتیح الجنان ص ۶۳۳ نقل از: داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام ص ۳۱۲.

۲۰ - اشعار در وصف امیر المومنین علی علیه‌السلام

علی ای همای رحمت

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را که به ماسوی فکندی همه هما را/ دل اگر خدا شناسی همه در رخ علی بین به علی شناختم من به خدا قسم خدا را/ بخدا که در دو عالم اثر از فنا نماند چو علی گرفته باشد سرچشمه بقا را/ مگر ای سحاب رحمت تو بیاری ار نه دوزخ به شرار قهر سوزد همه جان ما سوی را/ برو ای گدای مسکین! در خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را/ بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا/ چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان چو علی که می‌تواند که به سر برد وفا را/ نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت متحیرم چه نامم شه ملک لا فتی را/ بامید آنکه شاید برسد به خاکپایت چه پیامها که دارم همه سوز دل صبا را/ چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را/ چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را/ همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را/ ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریار./ محمد حسین بهجت شهریار

شب و علی

شب و علی علی آن شیر خدا شاه عرب الفتی داشته با آن دل شب/ شب ز اسرار علی آگاهست دل شب محرم سر الله است/ شب علی دید و به نزدیکی دید گرچه او نیز به تاریکی دید/ شب شفته است مناجات علی جوشش چشمه عشق ازلی/ شاه را دید و به نوشینی خواب روی بر سینه دیوار خراب/ قلعه بانی که به قصر افلاک سر دهد ناله زندانی خاک/ اشکباری که چون شمع بیزار میفشاند زر و می‌گرید زار/ دردمندی که چو لب بگشاید در و دیوار به زهار آید/ کلماتی چون در آویزه گوش مسجد کوفه هنوزش مدهوش/ فجر تا سینه آفاق شکافت چشم بیدار علی خفته نیافت/ روزه‌داری که به مهر اسحار بشکند نان جوین افطار/ ناشناسی که بتاریکی شب میبرد شام یتیمان عرب/ پادشاهی که به شب برقع پوش میکشد بار گدایان بر دوش/ تا نشد پردگی آن سر جلی نشد افشا که علی بود علی/ شاهبازی که بیال و پر راز می‌کند در ابدیت پرواز/ شهسواری که به برق شمشیر در دل شب بشکافت دل شیر/ عشقبازی که هم آغوش خطر خفت در جایگه پیغمبر/ آن دم صبح قیامت تاثیر حلقه در شد از او دامنگیر/ دست در دامن مولا زد در که علی بگذر و از ما مگذر/ شال شه و اشد و دامن بگرو زینبش دست به دامان که مَرُو/ شال میبست و ندائی مبهم که کمر بند شهادت محکم/ پیش نوایی که ز شوق دیدار می‌کند قاتل خود را بیدار/ ماه محراب عبودیت حق سر به محراب عبادت مشتق/ میزند پس لب او کاسه شیر می‌کند چشم اشارت به اسیر/ چه اسیری که همان قاتل اوست تو خدائی مگر ای دشمن

دوست/ در جهانی همه شور و همه شرها علی بشر کیف بشر/ کفن از گریه غسل خجل پیرهن از رخ وصال خجل/ شبزوان مست ولای تو علی جان عالم بفدای تو علی/ محمد حسین بهجت شهریار

ابر رحمت

ابر رحمت در مصیبت علی (ع) علی امشب چرا بهر عبادت بر نمی‌خیزد؟ چرا شیر خدا از بهر طاعت بر نمی‌خیزد؟ خداجوئی که از یاد خدا یک دم نشد غافل چه رو داده که از بهر عبادت بر نمی‌خیزد از آن ضربت که بر فرق علی زد زاده ملجم یقین دارم که از جا، تا قیامت بر نمی‌خیزد به محراب دعا در خون شناور گشته شیر حق دگر بهر دعا آن ابر رحمت بر نمی‌خیزد که زین آتش به جز دود ندامت بر نمی‌خیزد طیب آن زخم سر را دید و گفتا با غم و حسرت علی دیگر از این بستر سلامت بر نمی‌خیزد نهد سر هر کسی بر آستان مرتضی (خسرو) از این درگاه تا روز قیامت بر نمی‌خیزد سید محمد خسرو نژاد خسرو

سردار اتقیا

کس را چه زور و زهره که وصف علی کند جبار در مناقب او گفته هل اتی/ زور آزمای قلعه خیر که بند او در یکدیگر شکست به بازوی لافتی/ مردی که در مصاف، زره پیش بسته بود تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزا/ شیر خدا و صفدر میدان و بحر جود جان بخش در نماز و جهانسوز در دعا/ دیباچه مرمت و دیوان معرفت لشکر کش فتوت و سردار اتقیا/ (فردا که هر کسی به شفیع زبند دست مائیم و دست و دامن معصوم مرتضی/ شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

۲۱ - سی روزه و مصیبت از علی علیه السلام

فکر علی علیه السلام در شب نوزدهم

به گفته جرج جرداق امام (ع) در شب شهادت ساعتی زانوها را در بغل گرفت و لحظاتی به فکر فرو رفت. گذشته زندگی خود را از روزگاران دور به نظر آورد، به یاد آورد: روزگار کودکی و حیات خود را در خانه پیامبر (ص) که سایه او را بر سر داشت و دست پر مهر او را در بازو گیری از او. روزگار قبول اسلام و رنج‌ها و مرارت‌های را که در دوران قبل از هجرت متحمل شده و شاید زجرها و شکنجه‌های یاران و مؤمنان اولیه بود. شب هجرت و ساعات پر هراس شب را که به اتکای پروردگار در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید تا او جان سالم به در برد و در خدمت رشد بشریت باشد. دوران پس از هجرت تا زمان فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله که سراسر آن به جنگ و درگیری با جاهلان و مشرکان گذشت و در فاصله ۱۰ سال ۴۸ غزوه و یا کمتر را پشت سر گذارده بود. دوران سقیفه و پایه گذاری‌ها و صدمات و لطمات ناشی از آن غصب خلافتی که سبب شد او ۵۲ سال از دوران عمر خود را به دور از اعمال قدرت اسلامی بگذرانند. یاران و دوستان و وفاداران که هر کدام یا در میدان به شهادت رسیدند و یا ترور شدند و یا با مرگ طبیعی رخ به نقاب خاک کشیدند. (۳۴۶)

حالات علی علیه السلام در شب نوزدهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ از آن همه زنج‌ها و افسردگی دلش گرفت، به ویژه از آن بابت که خود را تنها یافت با قلبی پر از تاثر آماده مرگ شد. به خصوص از آن بابت که او زحمات پیامبر و مجاهدان و شهدای اسلام را در معرض هدر و تلف می‌دید. علی متأثر است از اینکه دوستان وفاداری چون مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، سلمان فارسی، ابوذر، عبدالله خباب و ... را از دست داده

و برخی از اینان به حيله و نیرنگ کشته شده‌اند و یا با رنج و تاسف از دار دنیا رفته‌اند. او در ذهن خود خیانتکاران و خائنان را به محاکمه می‌کشد و بدکاران را نمی‌بخشد، به ویژه آنها که لطماتی بر پیکر اسلام وارد آورده و زحمات رسول خدا صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته‌اند. در پیشگاه خدا به شکایت می‌پردازد و ...

کمر بند شهادت محکم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در شب شهادت حضرت علی (ع) وصفش چنان بود که گویی مرگ را انتظار می‌کشد. مرتب به آسمان و ستاره‌ها می‌نگریست و می‌فرمود: به خدا قسم، دروغ نگفته‌ام و رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دروغ نگفت. کمر بند خود را محکم بست و به شعری بدین گونه تمثال جست: اشد حیاریمک للموت ای علی کمر خود را برای مرگ محکم ببند. فان الموت لاقیکا زیرا که مرگ ترا ملاقات خواهد کرد. و لا تجزع من الموت از مرگ آه و ناله سر مده. اذا حل بوادیکا زیرا مرگ تو را به سر منزل مقصود می‌رساند. (و به سرای تو وارد شد).

شب ضربت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ابوصالح حنفی گوید: از علی (ع) شنیدم می‌فرمود: رسول خدا را در خواب دیده از پیش آمده‌ها و ناراحتی‌هایی که از مردم دیده بودم به حضرت شکایت کردم. فرمود: یا علی گریه مکن. آن گاه فرمود: توجه کن! چون توجه کردم دو مردی را دیدم که به زنجیر آویخته و سنگ پاره‌هایی بر سر آنها زده می‌شود. ابوصالح گوید: فردا به عادت همه روز برای دیدار امیرالمؤمنین رفتم در بازار قصاب‌ها خبر شهادت علی (ع) را شنیدم. (۳۴۷)

نایل آمدن به وصال محبوب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حسن بصری روایت کرده که: علی (ع) در شب نوزدهم بیدار و آن شب را بر خلاف عادت به مسجد نرفت، دخترش ام کلثوم پرسید: چرا امشب را بیدار مانده‌ای؟ فرمود: برای آن که اگر بامداد ظاهر شود کشته خواهم شد. ابن نباح در آن هنگام آمده و حضرت را به نماز دعوت کرد، علی (ع) اندکی رفت و برگشت، ام کلثوم عرض کرد: جعده را بفرما تا با مردم نماز بخواند. حضرت فرمود: آری بگویند او با مردم نماز بخواند آن گاه دقتی کرده فرمود: نه چاره از مرگ نیست و نمی‌توان از چنگ آن فرار کرد. علی (ع) در همان وقت به مسجد وارد شد و ابن ملجم که تمام شب را بیدار مانده و منتظر ورود علی (ع) بود از نسیم سحری خوابش برده بود؛ علی (ع) با پای خود او را بیدار کرده فرمود: بر خیز موقع نماز رسیده او هم از جا برخاست و کار علی را تمام کرد.

کمر بند از بهر مرگ ای علی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در حدیث آمده علی (ع) در شب نوزدهم بیدار بود و مکرر از اطاق خود بیرون می‌آمد و به طرف آسمان متوجه می‌شد و می‌فرمود: سوگند به خدا تا به حال دروغ نگفته‌ام و دروغ هم به من اطلاع نداده‌اند، امشب همان شبی است که باید به وصال محبوب نایل گردم آن گاه، به خوابگاه خود برگشت، چون بامداد دمید کمر بند خود را بر بست و می‌فرمود: کمر بند از بهر مرگ ای امیر که مرگ آید اکنون به دیدار تو مکن خوف از مرگ و آماده باش چو مرگ آید ای جان خریدار تو چون به صحن خانه رسید؛ مرغابیان چندی جلوی راه حضرت را گرفتند و فریاد می‌زدند، خواستند آنها را آرام کنند و از جلو حضرت دور سازند فرمود: آنها را واگذارید که نوحه جدایی می‌کنند سپس از خانه بیرون رفت و رسید به او آن چه زبان قلم از نگارشش لال

است. (۳۴۸)

علت کم غذا خوردن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت علی (ع) در آن ماه رمضان که شب نوزده آن ضربت خورد، شبی در نزد فرزندش حسن (ع) بود، و شبی در نزد فرزندش حسین (ع) بود، و شبی در نزد دامادش عبدالله بن جعفر افطار می‌کرد، و بیش از سه لقمه غذا تناول نمی‌کرد، یکی از فرزندانش پرسید: چرا غذا کم می‌خوری؟ در پاسخ فرمود: یا بنی یاتی امر الله و انا خمیص، انما هی لیلة او لیلتان «ای پسر، امر خدا (مرگ) خواهد آمد و من (می‌خواهم در آن حال) شکمم تهی باشد، یک شب یا دو شب بیشتر از عمرم باقی نمانده است.» (۳۴۹)

اولین نوحه کنندگان علی علیه‌السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت علی (ع) در همان شب آخر عمرش، از خانه به سوی مسجد حرکت کرد، مرغابی‌ها سر راه آن جناب فریاد می‌کردند، و مردم آنها را از او دور می‌نمودند. فرمود: اترکوهن فانهن نواجح. «آنها را واگذارید زیرا آنها نوحه‌گراند» و گاهی فرمود: و الله لتخضبن هذه من هذه «سوگند به خدا این از این و دست بر سر و محاسنش گذاشت خضاب خواهد شد.» (۳۵۰)

دیدن پیامبر در خواب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امام حسن (ع) روز نوزدهم رمضان که سحر آن به فرق مقدس علی (ع) ضربت زدند. فرمود: شب گذشته در همین مسجد (کوفه) پدرم به من فرمود: پسر! من نماز شب را خواندم و سپس خوابیدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و از وضع خودم و سستی اصحاب در امر جهاد شکایت کردم، آن حضرت به من فرمود: ادع الله ان یریحک منهم فدعوت الله «دعا کن و از خدا بخواه تا تو را از دست آنها راحت کند، من همین دعا را کردم.» (۳۵۱)

غذای امام در شب ضربت خوردن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در بعضی از کتب معتبره روایت کرده‌اند که ام‌کلثوم گفت: در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان برای افطار حضرت امیرالمؤمنین (ع) طبقی نزد او گذاشتم، دو قرص نان جو در آن بود، و کاسه‌ای از شیر نزد آن حضرت آوردم، و نمک ساییده حاضر کردم، چون حضرت از نماز فارغ شد، به آن طعام نگاه کرده و گریست و فرمود: ای دختر! دو نوع خورش برای من در یک طبق حاضر کردی؟ مگر نمی‌دانی که من متابعت برادر و پسر عموی خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌کنم، تا از دنیا رفت دو طعام از برای او حاضر نکردند. ای دختر! هر که خوردنی و آشامیدنی و پوشش او در دنیا خوب باشد، ایستادن او در روز قیامت نزد حق تعالی بیشتر است، ای دختر در حلال دنیا حساب است و در حرام او عذاب. و خیر داد مرا حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله که جبریل از برای او کلیدهای زمین را آورد و گفت: یا محمد خداوند تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید که: اگر خواهی تمام کوه‌های تهامه را برای تو طلا می‌کنم و به راه می‌اندازم، بگیر این‌ها را که کلید گنج‌های زمین است و از ثواب آخرت تو چیزی کم نمی‌شود، حضرت فرمود: بعد از آن چه خواهد بود؟ گفت: مرگ. آن جناب فرمود: هر گاه چنین است، مرا به دنیا احتیاج نیست، بگذار مرا که روزی گرسنه باشم و یک روز سیر، تا آنکه در روزی که گرسنه باشم دعا کنم پروردگار خود را و از او سؤال کنم، و در روزی که سیر باشم پروردگار خود را حمد گویم. جبریل گفت: توفیق هر چیزی یافته‌ای ای محمد. فرمود:

ای دختر این دنیا خانه فریب است و خانه مذلت و خواری است هر که چیزی به آخرت پیش می‌فرستد به او می‌رسد. ای دخترم! به خدا سوگند چیزی نمی‌خورم تا یکی از خورش‌ها را برداری، پس شیر را برداشتم، و اندکی از نان جو با نمک تناول نمود و حمد و ثنای حق تعالی به جای آورد. (۳۵۲)

نگاه کردن به آسمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امام در شب نوزدهم پیوسته مشغول رکوع و سجود بود و تضرع و زاری به سوی حق تعالی می‌نمود، بسیار از خانه بیرون می‌رفت و داخل می‌شد، به اطراف آسمان نظر می‌کرد و اضطراب می‌نمود و تضرع می‌کرد و می‌گریست، پس سوره یس را تا آخر تلاوت نمود، پس اندکی خوابیده ترسان بیدار شده جامه خود را بر روی مبارک خود کشید و بر پا ایستاد و گفت: خداوندا مرا به دیدن خود برکت ده. و کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بسیار گفت. (۳۵۳)

گریه فرزندان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ امام در شب نوزدهم رمضان نماز خواند تا بسیاری از شب گذشت، و در تعقیب نشسته بود که آن حضرت را خواب ربود، باز ترسان از خواب بیدار شد، زنان و فرزندان خود را طلبید و فرمود: در این ماه از میان شما خواهم رفت، در این شب خوابی هولناک دیدم و برای شما نقل می‌کنم، در این ساعت حضرت رسالت (ص) را در خواب دیدم می‌فرمود: ای ابوالحسن به زودی نزد ما خواهی آمد، و نزد تو خواهد آمد شقی ترین امت و محاسن تو را از خون سرت خضاب خواهد کرد، و من بسیار مشتاقم به لقای تو، و تو در دهه آخر این ماه به نزد ما خواهی آمد، زود بیا نزد ما که آنچه نزد ماست بهتر است و باقی تر است از برای تو. چون اهل و اولاد آن حضرت این سخنان جانسوز را شنیدند، صدا به گریه بلند کردند، پس قسم داد ایشان را که ساکت شوید، چون ساکت شدند، وصیت کرد ایشان را به نیکی‌ها و نهی کرد ایشان را از بدی‌ها. چون از وصیت فارغ گردید، باز مشغول عبادت شد، پیوسته در رکوع و سجود و تضرع و زاری بود، و هر ساعت از خانه بیرون می‌رفت به اطراف آسمان نظر می‌کرد، نظر در ستاره‌ها می‌کرد و می‌فرمود: به خدا سوگند که دروغ نشنیده‌ام از رسول خدا، این شبی است که مرا وعده داده است. پس برگشت به جای نماز خود و می‌گفت: اللهم بارک لی فی الموت، یعنی: خداوندا مبارک گردان برای من مرگ را، و بسیار می‌گفت: انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، پس بسیار صلوات می‌فرستاد بر محمد و آل محمد (ص) و استغفار بسیار می‌کرد. (۳۵۴)

نزدیکی اجل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ام کلثوم گفت: چون در شب شهادت، قلق و اضطراب آن حضرت را دیدم، مرا خواب نبرد گفتم: ای پدر چرا امشب خواب بر تو حرام گردیده و استراحت نمی‌فرمایی؟ گفت: ای دختر من با شجاعان بسیار جنگ کرده‌ام و خود را به احوال عظیمه افکنده‌ام، هرگز ربعی و ترسی در دلم به هم نرسیده است، امشب بسیار ترسانم؛ پس فرمود: انا لله و انا الیه راجعون، ام کلثوم گفت: ای پدر چرا در تمام این شب خبر مرگ خود را به ما می‌دهی؟ فرمود: ای دختر اجل نزدیک گردیده و آرزوها قطع شده است. ام کلثوم چون این خبر شنید بسیار گریست، حضرت فرمود: گریه مکن، من نگفتم این خبر را مگر به آنچه عهد کرده است به سوی من رسول خدا صلی الله علیه و آله (۳۵۵) مناجات در شب ضربت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ علی (ع) در شب نوزدهم، اندکی به خواب رفت و بیدار شد فرمود: دخترم! چون نزدیک وقت اذان شود، مرا خبر کن و مشغول تضرع و زاری و عبادت شد، چون نزدیک وقت نماز شد، ام کلثوم می‌گوید، آب نزد آن حضرت آوردم، برخاست و تجدید وضو کرد و جامه‌های خود را پوشید و به

جانب مسجد رفت. چون به صحن خانه رسید، مرغابی‌هایی که برای برادرم حسن هدیه آورده بودند بر سر راه او آمده بال‌ها گشودند فریاد کردند، و قبل از آن شب صدای ایشان در نمی‌آمد، حضرت فرمود: لا اله الا الله فریاد کننده چندانند که از عقبشان نوحه کنندگان خواهند بود، فردا بامداد قضای الهی ظاهر شود. (۳۵۶)

شب ضربت به فکر غذای مرغابیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ام کلثوم گفت: ای پدر چرا فال بد می‌زنی؟ فرمود: هیچ یک از ما اهل بیت فال بد نزدند و فال بد در ایشان اثر نمی‌کند، ولیکن سخن حقی بود که بر زبانه جاری شد، دخترم به حق خودم تو را سوگند می‌دهم که این مرغابیان را رها کنی که حیواناتی بی‌زبانند که حبس کرده‌ای ایشان را آب و دانه بده چون گرسنه و تشنه شوند، یا رها کن آنها را که از گیاه‌های زمین بخورند. (۳۵۷)

کمر مرگ بستن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هنگامی که علی (ع) به در خانه رسید و خواست که در را بگشاید قلاب در به کمر آن حضرت بند شد و از کمرش باز شد و افتاد، پس آن را از زمین برداشت به کمر بست و شعری چند خواند که مضمون آنها این است که: کمر خود را برای مرگ ببند. به درستی که مرگ تو را ملاقات می‌کند، و جزع مکن از مرگ وقتی که به محله تو می‌آید، مغرور مشو به دنیا هر چند موافقت نماید، چنانچه دهر که تو را خندان گردانیده است باز تو را به گریه خواهد آورد، پس فرمود: خداوندا مبارک گردان برای من مرگ را، و مبارک گردان برای من لقای خود را. ام کلثوم گفت: چون این اخبار رنج آور را شنیدم گفتم: واغوثاه و ابتهاه، در تمام این شب خبر مرگ به ما می‌گویی. فرمود: ای دختر اینها دلالت‌ها و علامت‌های مرگ است که از پی یکدیگر ظاهر می‌شود. پس در را گشوده بیرون رفت، ام کلثوم گفت: من برگشتم و آنچه از آن حضرت دیده و شنیده بودم به حضرت امام حسن نقل کردم. (۳۵۸)

نگرانی زینب سلام الله علیها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اضطراب سراسر وجود زینب را گرفته و نگران است. به نزد پدر می‌آید که بابا، امشب تو به مسجد مرو، که دلم نگران است. بگذار دیگری به جای تو رود. فرمود: لا مقر من القدر، گریز از قدر و قضای خدا ممکن نیست. اگر بلای زمینی باشد بر رفع آن قادرم اگر بلای آسمانی (مرگ) باشد که باید جاری گردد. (۳۵۹)

درد دل آخر با امام حسن علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت امام حسن (ع) برخاست و از پی پدر بزرگوار خود به مسجد رفت، پیش از آنکه داخل مسجد شود به آن حضرت رسید و گفت: ای پدر بزرگوار چرا در این وقت شب از خانه بیرون آمده‌ای؟ گفت: ای نور دیده من، خوابی وحشتناکی دیدم. جناب امام حسن (ع) گفت: ای پدر خواب خود را برای من بیان کن. فرمود: دیدم جبریل بر کوه ابوقبیس فرود آمد و دو سنگ از آن کوه برگرفت و به سوی کعبه رفت، و بر بام کعبه ایستاد و آن سنگ‌ها را بر هم زد که ریزه ریزه شدند، پس بادی وزید و آن ریزه‌های سنگ را پراکنده کرد، هیچ خانه در مکه و مدینه نماند مگر آنکه ریزه‌ای از آن سنگ در آن داخل شد. حضرت امام حسن (ع) پرسید: پدر این خواب را چگونه تعبیر کردی؟ فرمود: این خواب دلالت می‌کند بر آنکه پدر تو شهید شود، و هیچ خانه در مکه و مدینه باقی نمی‌ماند مگر آنکه اندوهی از مصیبت او در آن خانه داخل شود. حضرت امام حسن (ع) فرمود:

آیا می‌دانی که این واقعه وحشتناکی خواهد بود؟ فرمود: حبيب من رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده است که این واقعه‌های که خواهد بود. پیامبر به من فرمود: که در دهه آخر ماه مبارک رمضان شهید خواهم شد به ضربت شمشیر ابن ملجم مرادی. امام حسن (ع) فرمود: ای پدر هر گاه می‌دانی که او قاتل تو خواهد بود او را به قتل برسان. حضرت فرمود: ای فرزند گرامی! قصاص پیش از جنایت نمایم؟ فرمود: ای فرزند به رختخواب خود برگرد. امام حسن (ع) گفت: ای پدر می‌خواهم با تو بیایم. فرمود: تو را سوگند می‌دهم که برگردی، پس امام حسن علیه‌السلام به خانه برگشت و با ام‌کلثوم محزون و غمگین نشستند، بر سخنان و حالات آن حضرت می‌گریستند. (۳۶۰)

آخرین رمضان علی علیه‌السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آخرین ماه مبارک رمضان که بر علی گذشت ماه مبارک دیگری بود برای او یک صفای دیگری داشت و برای خاندان علی (ع) از همان روز اول ماه رمضان توام با یک دلهره و اضطراب بود چون آن ماه رمضان، روش علی (ع) با همه ماه رمضان‌های دیگر تفاوت داشت یکی از آن خدمات‌های قهرمانی‌اش را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم علی (ع) می‌فرماید: این آیه شریفه نازل شد: الم، احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا امنا و هم لا يفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين (۳۶۱) که خطاب به مسلمین است به مؤمنین که خیال کرده‌اند که ما آزمایش برای آنها پیش نخواهیم آورد خیر پیش می‌آوریم علی (ع) می‌فرماید: تا این آیه نازل شد فهمیدم که بعد از پیغمبر فتنه‌ها و آزمایش‌های بزرگی برای این ملت پیش می‌آید عرض کردم: یا رسول الله! مقصود از آنچه که در دین آیه آمده چیست؟ فرمود: «یا علی ان امتی سیفتنون من بعدی» (۳۶۲) بعد از من امت من مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرند بعد در آنجا می‌فرماید: به پیغمبر عرض کردم: یا رسول الله! آن گروهی که در احد شهید شدند ۰۷ نفر بودند که در رأس آنها حمزه بن عبدالمطلب بود، آنها قهرمان‌های احد بودند و من از این فیض محروم ماندم و شهادت از من دور شد خیلی ناراحت شدم که چرا من به این فیض نایل نشدم. من به ایشان عرض کردم: چرا این فیض از من گرفته شد؟ فرمود: در اینجا شهید نشدی اما عاقبت امر، تو در راه خدا شهید خواهی شد، در حالتی که در احد یک جوان ۵۲ ساله است، تازه با زهراء سلام الله علیها ازدواج کرده است یک فرزند بیشتر نداشت، امام مجتبی (ع) یک خانواده جوان همه آرزوهای شان این است که زندگی شان کم کم پیش برود علی (ع) را ببینید تنها آرزوی بزرگش این است که در راه خدا شهید بشود! پیغمبر (ص) فرمودند: علی تو شهید می‌شوی، بعد فرمود: کیف صبرک، در حین شهادت صبر تو چگونه خواهد بود؟ علی عرض کرد: یا رسول الله لیس هذا من مواطن الصبر بل من مواطن الشکر، نفرمایید چگونه صبر می‌کنی نفرمایید چگونه سپاسگزار هستی؟ فرزندان علی (ع) آمدند جلوی امیرالمؤمنین (ع) را گرفتند و گفتند: پدر جان نمی‌گذاریم شما به مسجد بروید، و حتما بایستی یک نفر دیگر را به نیابت بفرستی. اول فرمودند: خواهرزاده‌ام «جعده بن جبیره» را بگویند برود نماز جماعت را با مردم بخواند. بعد خودشان نقض کردند، فرمودند: نه خودم می‌روم. عرض کردند: اجازه بدهید کسی شما را همراهی کند. فرمود: خیر نمی‌خواهم کسی مرا همراهی کند ولی برای او شب با صفایی است این تعبیر مال خود ایشان است که فرموده‌اند: و ما کنت الا کقارب ورد، و طالب وجد (۳۶۳) بعد از این که در بستر افتاده است این جمله‌ها را می‌فرماید؛ به خدا قسم این ضربت که بر فوق من وارد شد مثل من مثل عاشقی بود که به معشوق خودش رسید، مثل آن کسی بود که در شب ظلمانی دنبال چاه آبی می‌گردد تا خیمه و خرگاهش را بردارد و به آنجا برود، اگر در آن تاریکی آن چاه آب را پیدا کند چقدر خوشحال می‌شود مثل من هم مثل همان شخص است. حافظ می‌گوید: دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند و حافظ هم اشاره به همین معنی دارد. فرمودند: من خودم می‌روم. خدا می‌داند که او چه هیجانی داشت، البته خودش می‌فرماید: من خیلی کوشش کردم که راز آن مطلب را کشف کنم،

یعنی خصوصیات آن را بعضی گفته‌اند ولی اجمالاً می‌دانند به این که یک حادثه بزرگی برای او اتفاق می‌افتد از نهج البلاغه این طور استفاده می‌شود: خیلی کوشش کردم که سر و باطن این کار را به دست بیاورم، ولی خدا اباء کرد، جز اینکه این سر را اخفاء بکند، آمد و آمد خودش اذان صبح را می‌گفت: با آن سپیده دم خداحافظی کرد و گفت: ای صبح، ای سپیده دم ای فجر از روزی که علی به این دنیا چشم گشاده است آیا روزی بوده است که تو از فخر بدمی و چشم علی خواب باشد یعنی ای سپیده دم بعد از این چشم علی برای همیشه به خواب خواهد رفت در وقتی که دارد از ماذنه پایین می‌آید، می‌فرماید: خلوا سبیل المؤمن المجاهد فی الله لا یبعد غیر الواحد و یوقظ الناس الی المساجد (۳۶۴) راه مؤمن مجاهد را باز کنید، باز خودش را به عنوان یک مؤمن مجاهد توصیف می‌کند، دلهره‌ها، اضطراب‌ها هست، علی گفته بود: پشت سر این ضجه‌ها، نوحه‌هایی هست یک وقت یک فریاد همه را متوجه کرد صدایی شنیدند که در همه جا پیچیده است: «تهدمت و الله ارکان الهدی و انطمست اعلام التقی و انفصمت العروۃ الوثقی، قتل ابن عم المصطفی، قتل الوصی المجتبی، قتل علی المرتضی قتل اشقی الاشقیاء» به خدا سوگند ستون‌های هدایت در هم شکست و نشانه‌های تقوی محو شد و دستاویز محکمی که میان خالق و مخلوق بود گسیخته گردید پسر عموی مصطفی (ص) کشته شد، علی مرتضی به شهادت رسید و بدبخت ترین اشقیاء او را شهید نمود. (۳۶۵)

نفرین علی علیه‌السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شب جمعه و شب نوزدهم ماه رمضان سال چهلیم هجرت، آخرین شب عمر امام علی (ع) بود، امام حسن (ع) می‌گوید: همراه پدرم علی (ع) به سوی مسجد رهسپار شدیم. پدرم به من فرمود: «پسرم! امشب لحظه‌ای چرت مرا فرا گرفت، در همان لحظه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، عرض کردم: «ای رسول خدا، چیست این مصائبی که از ناحیه امت تو به من رسیده است؟ که آنها به راه عداوت و انحراف افتاده‌اند.» رسول اکرم (ص) به من فرمود: ادع علیهم: «آنها را نفرین افتاده‌اند.» من امشب در مورد این امت (منحرف) چنین نفرین کردم. اللهم ابدلنی بهم خیرا منهم و ابدلهم بی من هو شر منی «خدایا! به عوض آنها، دیدار و هم نشینی با خوبان را نصیب من گردان، و به عوض من، بدان را بر آنها مسلط کن.» (۳۶۶) سحرگاه همان شب نفرین امام علی علیه‌السلام به استجابت رسید.

ضربتی بر جای ضربت ملعون دیگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ شیخ مفید به سند معتبر از امام زین العابدین (ع) روایت کرده است؛ که چون ابن ملجم قصد قتل حضرت امیرالمؤمنین (ع) را کرد، دیگری را با خود آورده بود و ضربت آن ملعون دیگر به دیوار مسجد خورد. چون حضرت نزدیک محراب آمد و مشغول نماز شد و به سجده رفت، ابن ملجم ضربتی بر سر آن حضرت زد، بر جای آن ضربتی آمد که عمرو بن عبدود بر سر آن حضرت زده بود چون صدای مردم بلند شد، حضرت امام حسن و امام حسین (ع) به مسجد دویدند ابن ملجم را گرفته در بند کردند، و پدر بزرگوار خود را برداشته به خانه بردند. سپس لبابه به نزدیک سر آن حضرت نشست و ام‌کلثوم نزد پای او نشست و صدای شیون از خانه آن حضرت بلند شد، پس آن حضرت دیده‌های مبارک خود را گشود و به سوی حسن و حسین (ع) نظر کرد و فرمود که: رفیق اعلا- و صحبت انبیاء و اوصیاء بهتر است برای دوستان خدا از دنیای بی بقا، اگر من از این ضربت کشته شوم، آن ملعون را یک ضربت بیشتر نزنید، این را فرمود: و ساعتی مدهوش شد، چون به هوش باز آمد فرمود: در این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که مرا تکلیف رفتن می‌کند و فرمود که: فردا شب نزد ما خواهی بود. (۳۶۷)

آخرین اذان علی علیه‌السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سحرگاه شب ۹۱ رمضان حضرت علی (ع) داخل مسجد شدند، قندیل‌ها خاموش شده بود و مسجد تاریک بود، حضرت چند رکعت نماز ادا کرد، ساعتی مشغول تعقیب بود، سپس برخاست و دو رکعت نماز خواند و بر بام مسجد رفت، دست‌های مبارک را بر گوش‌های خود گذاشت و اذان گفت. وقتی آن حضرت اذان می‌گفت، هیچ‌کس در کوفه نمی‌ماند مگر آنکه صدای او را می‌شنیدند. ابن ملجم ملعون در تمام شب بیدار بود و در آن امر عظیم که اراده کرده بود تفکر می‌کرد، و در میان شب قطامه به نزد او آمد گفت: کسی که چنین اراده‌ای دارد. خواب بر او حرام است، برخیز و علی را به قتل برسان و برگرد و مراد خود را از من حاصل گردان، آن ملعون گفت: علی را می‌کشم و می‌دانم که به مراد خود نمی‌رسم پس در آن وقت صدای اذان حضرت را شنیدند، آن ملعون گفت: زود برو که فرصت از دست می‌رود. (۳۶۸)

بیدار کردن قاتل خود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ در تمام آن شب، ابن ملجم ملعون با شیب و وردان در مسجد بودند و انتظار آن حضرت می‌بردند چون حضرت از اذان فارغ شد و پایین آمد و مشغول تسبیح و تقدیس حق تعالی بود و صلوات بر محمد و آل محمد می‌فرستاد، به صحن مسجد آمد و افراد خواب را برای نماز بیدار می‌کرد، تا آنکه به ابن ملجم رسید، دید که او بر رو خوابیده است. فرمود: برخیز از خواب برای نماز و چنین خواب که این خواب شیطان است، بلکه بر دست راست بخواب که خواب مؤمنان است، و بر پشت خوابیدن خواب پیغمبران است پس حضرت فرمود که: قصدی در خاطر خود داری که نزدیک است از آن آسمانها از هم پاشد و زمین شق شود و کوه‌ها سرنگون گردد، و اگر بخوایم می‌توانم خبر بدهم که در زیر جامه چه داری؛ و از آن در گذشت به نزد محراب رفت و مشغول نماز شد، و رکوع و سجود را بسیار طول داد چنانچه عادت او بود. (۳۶۹)

ضربت در سجده اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ پس آن ملعون به نزد آن ستون که حضرت نماز می‌کرد ایستاد، چون حضرت سر از سجده اول برداشت آن ملعون ضربتی بر سر آن حضرت زد درست در جای ضربت عمرو بن عبدود آمد و پیشانی او را شکافت، پس حضرت فرمود: بسم الله و بالله و علی مله رسول الله، و گفت: برب الکعبه، یعنی فایز و رستگار شدم به حق پروردگار کعبه. چون اهل مسجد صدای حضرت را شنیدند همه به سوی محراب دویدند، چون آن شمشیر را به زهر آب داده بودند، زهر در سر و بدن مقدسش دوید. چون مردم به نزدیک آن حضرت رسیدند، دیدند در محراب افتاده است و خاک برمی‌گیرد و بر جراحت خود می‌ریزد و این آیه را می‌خواند: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخرى» یعنی: از زمین خلق کرده‌ام شما را، و به زمین بر می‌گردانم شما را، و از زمین بیرون می‌آوردم شما را بار دیگر، سپس فرمود: آمد امر خدا، و راست شد گفته رسول خدا. (۳۷۰)

لرزیدن زمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قبل از ضربت ابن ملجم، شیب ضربتی حواله آن حضرت کرد و بر طاق مسجد آمد، چون ضربت ابن ملجم به سر مبارک آن حضرت رسید، زمین لرزید و دریاها طوفانی شد، درهای مسجد به هم خورد، چون حضرت را برداشتند، ردای مبارکش را بر سرش بستند، حضرت خون سر خود را بر محاسن مبارکش کشید و فرمود: این همان وعده‌ای است که خدا و رسول مرا وعده داده بودند، راست گفتند خدا و رسول. پس از ضربت بر فرق علی (ع) خروش از ملائکه آسمانها و زمین‌ها بلند شد، و باد سیاه تندی وزید که هوا را تیره کرد. و جبریل در میان آسمان و زمین صدا زد: به خدا سوگند که درهم شکست ارکان هدایت، و تاریک شد ستاره‌های علم نبوت، و بر طرف شد نشانه‌های پرهیزگاری، و گسیخته شد عروه الوثقای الهی، و کشته شد پسر عموی

محمد مصطفی وصی و برگزیده مجتبی، و شهید شد سید اوصیاء علی مرتضی، او را شهید کرد بدبخت ترین اشیاء. (۳۷۱)

دویدن فرزندان به سمت مسجد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ زمانی که ام کلثوم جبریل را شنید، سیلی به صورت خود زد و گریبان چاک کرد، فریاد و ابته، و اعلیاء، و محمداه و واسیده برآورد، پس حضرت امام حسن و امام حسین (ع) از خانه به سوی مسجد دویدند، دیدند که مردم نوحه و فریاد می‌کنند و می‌گویند: و اماماه و و امیرالمؤمنیناه، به خدا سوگند که شهید شد امام عابد مجاهد که هرگز برای بت سجده نکرده بود، و شبیه ترین مردم بود به رسول خدا (ص). چون آن دو مظلوم داخل مسجد شدند، فریاد و ابته و و اعلیاء بر آوردند می‌گفتند: کاش ما را مرگ در می‌یافت و این روز را نمی‌دیدیم. چون به نزدیک محراب آمدند، پدر بزرگوار خود را دیدند که در میان محراب افتاده است، و ابوجعه با جماعتی می‌خواهند او را بلند کنند که با مردم نماز بخواند، اما نمی‌تواند. حضرت امیرالمؤمنین (ع) امام حسن (ع) را به جای خود گذاشت که با مردم نماز گزارد، و خود نشسته نماز را به اشاره ادا کرد، خون خود را بر روی خود می‌مالید و هر ساعتی به طرفی می‌افتاد. (۳۷۲)

سر علی علیه‌السلام در دامن امام حسن علیه‌السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون حضرت امام حسن (ع) از نماز فارغ شد، سر مبارک پدر بزرگوار خود را در دامن گذاشت و گفت: ای پدر بزرگوار پشت ما را شکستی، چگونه تو را به این حال ببینیم پس حضرت دیده مبارک خود را گشود فرمود: ای فرزند گرامی بعد از امروز بر پدر تو غمی و المی و جزعی نیست، اینک جد تو محمد (ص) وجده تو خدیجه و مادرت فاطمه زهرا (ع) و حوریان جنه الماری بر دور پدر تو بر آمده‌اند و انتظار رفتن او می‌کشند، پس شاد باش دست از گریه بازدار که گریه تو ملائکه آسمانها را به گریه آورده است. (۳۷۳)

تمام شدن اندوه علی علیه‌السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون صدای وحشت انگیز شهادت علی (ع) در کوفه منتشر شد، مردان و زنان از خانه‌ها به سوی مسجد دویدند، چون به مسجد رسیدند دیدند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) سرش در دامن امام حسن (ع) است، با آنکه جای ضربت را محکم بسته‌اند خون می‌ریزد و گلگونه مبارکش از زردی به سفیدی مایل شده است، به اطراف آسمان نظر می‌کند و زبانش به تسبیح و تقدیس الهی مشغول است، و می‌گوید: پروردگارا از تو رفاقت انبیاء و اوصیاء و اعلای درجات جنه الماوی را می‌خواهم. (۳۷۴)

گریه امام حسن علیه‌السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حضرت علی (ع) ساعتی مدهوش شد و قطرات اشک از دیده‌های نور دیده مصطفی حسن مجتبی (ع) می‌ریخت، چون آب دیده آن حضرت بر روی پدر بزرگوارش ریخت چشم گشود فرمود: چرا گریه می‌کنی فرزندم، بعد از این روز بر پدر تو ترسی و وهمی نیست، اینک جد تو محمد مصطفی (ع) و خدیجه کبری و فاطمه زهرا و حوریان بهشت، نزد پدر تو حاضر شده‌اند و انتظار قدم او را می‌کشند، و ملائکه آسمان‌ها به درگاه حق تعالی صداها بلند کرده‌اند. ای فرزند گرامی بر پدر خود ناله می‌کنی و تو بعد از پدر خود به زهر ستم شهید خواهی شد، و برادرت حسین به تیغ ستم دشمنان شهید خواهد شد، و با این حال به جد و پدر و مادر خود ملحق خواهید شد. پس حضرت امام حسن (ع) گفت: ای پدر آیا نمی‌گویی که این معامله با تو

که کرد؟ فرمود: فرزند یهودیه عبدالرحمن بن ملجم مرا ضربت زد، و الحال از باب کنده داخل مسجد خواهد شد، پیوسته زهر شمشیر آن ملعون بر سر و بدن آن حضرت اثر می‌کرد و مدهوش می‌گردید، و مردم می‌گریستند، خاک مسجد را بر سر می‌ریختند. (۳۷۵)

دستگیری قاتل علی علیه‌السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ناگاه صدایی از در مسجد بلند شد و ابن ملجم را دست بسته از در مسجد به درون می‌آوردند، و مردم او را لعنت می‌کردند و آب دهان بر روی نحسش می‌انداختند و گوشش را به دندان می‌جویدند و می‌گفتند: ای دشمن خدا چه کردی؟ امت محمد را هلاک کردی، و بهترین مردم را شهید کردی آن ملعون ساکت بود و سخن نمی‌گفت، حذیفه نخعی شمشیر برهنه در دست داشت در پیش روی آن ملعون می‌آمد و مردم را می‌شکافت تا آنکه او را به نزدیک حضرت آورد، چون نظر امام حسن (ع) بر او افتاد. فرمود: ای ملعون تو کشتی امیر مؤمنان و امام مسلمانان را، آیا جزای او از تو این بود که تو را پناه داد و بر دیگران اختیار کرد و به تو عطاها فرمود، ای بدبخت ترین امت، سر به زیر افکند و جواب نگفت (۳۷۶)

چگونگی دستگیری قاتل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صداهای مردم به گریه و نوحه بلند شده بود. حضرت علی (ع) از آن مردی که آن ملعون را آورده بود پرسید که: این دشمن خدا را از کجا یافتی؟ گفت: ای مولای من دیشب با همسرم در خانه خوابیده بودم، من در خواب بودم و او بیدار بود، وقتی صدای خبر قتل امیرالمؤمنین (ع) را از میان آسمان و زمین شنیدم، مرا بیدار کرد گفت: تو در خوابی و امام تو علی بن ابیطالب شهید شده است، من از خواب جستم گفتم: خدا دهنش را بشکند، این چه حرفی است که می‌گویی، امیرالمؤمنین به مردم چه بدی کرده است که او را بکشند، او خیر خواه مسلمانان است و پدر یتیمان است و شوهر بیوه زنان است، چه کسی توانایی دارد که او را بکشد، او شیر خداست. همسرم گفت: چنین صدایی از آسمان شنیدم، گمان دارم که آن صدا را جمیع اهل کوفه شنیده باشند، در این سخن بودم که ناگاه صدایی عظیم به گوشم رسید، شنیدم کسی می‌گفت: قتل امیرالمؤمنین. پس شمشیر خود را از غلاف کشیدم، در خانه را گشودم و سراسیمه بیرون دویدم، در بین راه این ملعون را دیدم که می‌گریخت به جانب راست و چپ نظر می‌کرد، گویا راه بر او بسته شده بود، به او گفتم که: وای بر تو چرا سرگردانی؟ کیستی و اراده کجا داری؟ نام خود را نگفت و نام دیگری گفت، گفتم: از کجا می‌آیی؟ گفت: از خانه خود. گفتم: در این وقت به کجا می‌روی؟ گفت: به حیره گفتم: چرا نماز بامداد را با امیرالمؤمنین به جا نیاوردی؟ گفت: می‌ترسم که حاجت من فوت شود. گفتم: صدایی شنیدم که امیرالمؤمنین کشته شده است آیا خبر داری؟ گفت: نه. گفتم: چرا نمی‌ایستی تا پی ببری؟ گفت: پی کار خود می‌روم و حاجت من از این ضروری تر است چون این سخن را از او شنیدم، گفتم: ای ملعون کدام حاجت ضرورتر باشد از فهمیدن حال امیر مؤمنان و امام مسلمانان، از او خشمگین شدم با شمشیر بر او حمله کردم، در این حال بادی وزید و برق شمشیر از عبای او ظاهر شد، چون برق شمشیر را مشاهده کردم گفتم: این شمشیر برهنه چیست که در زیر جامه خود پنهان کرده‌ای مگر تویی قاتل امیرالمؤمنین؟ می‌خواست بگوید نه، حق تعالی بر زبانش جاری کرد گفت: بلی، پس من شمشیر حواله او کردم، او نیز شمشیر حواله من کرد، من ضربت او را رد کردم، او را بر زمین افکندم. مردم رسیدند مرا یاری کردند تا آنکه او را گرفتم و دست‌هایش را بستم به خدمت تو آوردم پس امام حسن (ع) فرمود: حمد و سپاس مخصوص خداوندی که دوست خود را یاری کرد و دشمن خود را سرنگون گردانید. (۳۷۷)

پی‌نوشتها

۳۴۶ - ال امام علی (ع) ۳۴۷ - الارشاد، ص ۰۲ ۹۱ ۳۴۸ - الارشاد، ص ۰۲ ۹۱ ۳۴۹ - ارشاد مفید، ج ۱ ص ۱۲۳ ۳۵۰ - ارشاد مفید، ج ۱ ص ۱۲۳ ۳۵۱ - عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۶۳ ۳۵۲ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۷۳۲ ۳۵۳ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۷۳۲ ۳۵۴ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۷۳۳ ۳۵۵ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۷۳۳ ۳۵۶ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۷۳۳ ۳۵۷ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۷۳۳ ۳۵۸ - تاریخ معصوم ص ۰۴۳ ۷۳۳ ۳۵۹ - در مکتب امام امیرالمؤمنین (ع) ص ۱۲۴ ۳۶۰ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۷۳۳ ۳۶۱ - سوره عنکبوت آیه ۲ ۳۶۲ - نهج البلاغه صبحی صالح ص ۰۲۲ ۳۶۳ - نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۹۷۳ ۳۶۴ - دیوان علی (ع) ۳۶۵ - منتهی الامال انسان کامل ص ۸۴ ۳۴ ۳۶۶ - اقتباس از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۱۳۱ ۳۶۷ - امالی شیخ طوسی، ص ۵۶۳ ۳۶۸ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۶۴۳ ۳۶۹ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۶۴۳ ۳۷۰ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۶۴۳ ۳۷۱ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۶۴۳ ۳۷۲ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۶۴۳ ۳۷۳ - تاریخ ۴۱ معصوم، ص ۰۴۳ ۶۴۳ ۳۷۴ - تاریخ ۴۱ معصوم، ص ۰۴۳ ۶۴۳ ۳۷۵ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۶۴۳ ۳۷۶ - تاریخ ۴۱ معصوم، ص ۰۴۳ ۶۴۳ ۳۷۷ - تاریخ ۴۱ معصوم ص ۰۴۳ ۶۴۳

۲۲ - زندگینامه علامه مجلسی

ولادت

حمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، معروف به علامه مجلسی و مجلسی ثانی در سال ۷۳۰۱ هجری در شهر اصفهان دیده به جهان گشود.

خاندان

خاندان علامه مجلسی از جمله پر افتخارترین خاندان‌های شیعه در قرون اخیر است. در این خانواده نزدیک به یکصد عالم وارسته و بزرگوار دیده می‌شود و از نزدیکان علامه پس از بررسی تنها علم و فضل مشاهده می‌کنیم: ۱ - جد بزرگ علامه، عالم بزرگوار حافظ، ابو نعیم اصفهانی صاحب کتابهایی چون «تاریخ اصفهان» و «حلیه الأولیاء» است. ۲ - پدر علامه، مولی محمد تقی مجلسی، معروف به مجلسی اول (۳۰۰۱ - ۰۷۰۱ هجری) صاحب کرامات و مقامات معنوی و روحی بلند است. او محدث و فقیهی بزرگ است و کتابهایی نیز تألیف نموده است. محمد تقی مجلسی شاگرد شیخ بهایی و میر داماد است. او در علوم مختلف اسلامی تبحر داشته و در زمان خویش مرجعیت تقلید را به عهده داشته است. وی در کنار مرجعیت، از اقامه نماز جمعه و جماعت نیز غفلت نمی‌کرد و امام جمعه اصفهان بود. از جمله پرورش یافتگان مکتبش می‌توان به: علامه مجلسی (که بیشترین استفاده را از پدر خویش برده است)، آقا حسین خوانساری و ملا صالح مازندرانی اشاره نمود. ۳ - علامه دو برادر داشت که آنها نیز مردانی متقی و زاهد بودند به نام‌های ملا عزیز الله و ملا عبد الله، که برای تبلیغ و نشر علوم اهل بیت علیهم السلام به هندوستان رفت و ساکن آنجا گردید. ۴ - خاندان علامه مجلسی نه تنها مردانی عالم و دانشمند به جامعه تحویل داده، بلکه زنان این خاندان نیز پا به پای مردان خویش قدم برداشته‌اند. علامه مجلسی چهار خواهر داشت که آنان نیز هر یک دارای تألیفات و تحقیقات ارزنده‌ای در علوم اسلامی می‌باشند. از جمله تألیفات آنان می‌توان به: شرح کافی، المشتربات فی الرجال، شرح شرایع الإسلام، شرح مطالع و شرح قصیده دعبل خزائی اشاره نمود. همسران این زنان عالم و بزرگوار نیز از علمای بزرگ بودند. کسانی همچون ملا صالح مازندرانی، ملا میرزای شیروانی، ملا علی استرآبادی و میرزا محمد فسایی. ۵ - علامه مجلسی دارای ۵ پسر بود که همگی از محضر علم و

معارف پدر بهره مند شدند و به مدارجی بالا دست یافتند. ۶ - دامادهای علامه هم که ۵ نفر بودند از طلاب و فضیلتی آن زمان بودند و علامه با عنایتی خاص نسبت به دامادها، دختران خویش را به ازدواج آنان درمی آورد. علاوه بر اینها خاندان‌های بزرگی از علمای آن عصر مرتبط با علامه مجلسی بودند، مانند وحید بهبهانی، بحر العلوم، طباطبایی بروجردی، میرزا عبد الله افندی صاحب ریاض العلماء، شهرستانی و ... مقام علمی علامه مجلسی آنچنان شهرتی در علوم مختلف اسلامی دارد که محتاج هیچ بیان و توضیحی نیست. نام علامه مجلسی چون آفتابی بر آسمان فقاقت و اجتهاد می درخشد. علامه مجلسی از جمله بزرگانی است که از جامعیت خاصی برخوردار بود. او در علوم مختلف اسلامی مانند تفسیر، حدیث، فقه، اصول، تاریخ، رجال و درایه سرآمد عصر بود. نگاهی اجمالی به مجموعه عظیم بحارالانوار این نکته را به خوبی آشکار می سازد. این علوم در کنار علوم عقلی همچون فلسفه، منطق، ریاضیات، ادبیات، لغت، جغرافیا، طب، نجوم و علوم غریبه از او شخصیتی ممتاز و بی نظیر ساخته است. نظری گذرا به «کتاب السماء و العالم» در بحارالانوار این جامعیت را به خوبی نمایان می سازد. برخی علامه مجلسی را در طول تاریخ اسلامی از حیث جامعیت در علوم و فنون گوناگون بی نظیر دانسته اند. علامه ریزی و نکته سنجی های بسیار زیبایی پیرامون روایات مشکل دارد. بیان های علامه در ذیل روایات و آیات قرآن بسیار دقیق و زیبا است و کمتر می توان در آنها خطا و اشتباهی یافت. علامه مجلسی، علاوه بر علمی چون روایات اهل بیت علیهم السلام در فقه نیز تبحری بالا داشته، گرچه اکثر مجلدات فقهی بحار مجال پاکوینس شدن نیافته است.

شخصیت معنوی

علمای دین نه تنها از استاد خود درس علم و دانش می آموزند، بلکه سیر و سلوک معنوی خویش را زیر نظر اساتید عارف بالله سپری می نمایند. علامه مجلسی همزمان با طی مدارج علمی و سریعتر از آن مدارج معنوی و کمالات روحی را پیمود تا آنجا که مصداق واقعی «عالم ربّانی» گشت. این ادعا با مروری بر سجایای اخلاقی ایشان کاملا روشن می شود. از جمله خصائص بارز اخلاقی علامه می توان به این موارد اشاره نمود: ۱ - یاد خداوند: شاگرد گرانقدر او «سید نعمت الله جزائری» در مورد استاد خود گفته است: علامه هیچگاه از یاد خدا غافل نبود و تمام اعمالش را با قصد قربت انجام می داد. ۲ - زیارت: علامه به «زیارت» ائمه هدی علیهم السلام اهمیت فراوان می داد و با وجود مشکلات آن زمان و امکانات بسیار ابتدایی برای مسافرت، چندین بار به زیارت ائمه عراق، بقیع و مشهد مقدس نائل شد و هر بار مدتی طولانی در جوار آن بزرگواران سکنی گزید. او چند بار نیز به حج خانه خدا مشرف شد. ۳ - توسل: توجه خاص به توسل به معصومین علیهم السلام باعث گردید علامه مجلسی پیرامون ادعیه و زیارات مطالب فراوانی در بحارالانوار بیاورد و به جز آن، چند کتاب مستقل نیز در موضوع ادعیه و زیارت تألیف نماید از جمله «زاد المعاد» که مرجعی مهم در کتب ادعیه متأخر است و «تحفه الزائر» و ترجمه هایی از زیارت جامعه کبیره و دعای سمات و ... ۴ - زهد و پارسایی: یک ویژگی بسیار مهم در زندگی این بزرگ مرد، زهد و پارسایی و ساده زیستی اوست. علامه در عهد صفوی می زیست و شیخ الاسلام حکومت صفوی بود و در یک کلام، تمام امکانات دولت در اختیار او بود، اما با همه اینها زندگی شخصی علامه در نهایت زهد و سادگی سپری می شد. ۵ - تواضع: تواضع علامه مجلسی از دیگر خصائص اوست. علامه هیچگاه به مقام اجتماعی و بالا و پایین بودن موقعیت یا سن افراد نگاه نمی کرد. او از سید علی خان مدنی، شارح گرانقدر صحیفه سجاده مطالب فراوانی در بحار آورده است و می دانیم که سید علی خان ۵۱ سال کوچکتر از علامه بوده و از حیث مقام و منزلت اجتماعی هم به او نمی رسید. خلاصه اینکه جمع شدن همه این خصائص روحی و کمالات معنوی با علم و دانش گسترده علامه، از او شخصیتی ممتاز ساخته بود که در تاریخ مثل و ماندنی برای او دشوار پیدا می شود.

اوضاع سیاسی

علمای بزرگوار شیعه در طول تاریخ با وجود فشارها و محرومیت‌ها و اختناق‌های فراوان زحمات ارزنده‌ای کشیده و آثاری گرانبها به یادگار نهاده‌اند. آنان با خون دل خوردن‌ها و زحمات طاقت فرسا نهال تشیع را آبیاری نمودند و این میراث عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله را به ما رساندند. در این بین هر گاه اوضاع نسبتاً مساعدی فراهم می‌شد و فشارها بر علیه شیعیان کم می‌شد شاهد شکوفایی بی نظیر فقها و علما و فیلسوفان شیعه هستیم. از جمله این موقعیتها عصر شیخ مفید و شیخ طوسی را در حکومت آل بویه می‌توان برشمرد. همچنین دوره صفویه و زمان علامه مجلسی شاهی صادق بر این گفتار است. علامه مجلسی با عنایت به انتساب شاهان صفویه به تشیع و اینکه آنان خود را منسوب به ائمه اطهار علیهم السلام می‌دانستند بیشترین استفاده را در جنبه‌های مختلف نمود. تألیف بزرگترین دائرة المعارف حدیث شیعه در غیر چنین زمانی و با عدم امکانات اقتصادی بسیار دشوار می‌نمود.

سالشمار

علامه مجلسی در زمان شاه عباس اول که مردی با سیاست و با کفایت و در عین حال، مردی سنگدل و بی رحم بود متولد شد. زمانی که شاه صفی پس از او به حکومت رسید، عراق از قلمرو حکومت ایران جدا شد. پس از شاه صفی، شاه عباس دوم که ۹ سال داشت به حکومت رسید و در مجلس تاجگذاری او بود که علامه از او خواست شراب خواری و فروش آن و برخی اعمال منکر دیگر ممنوع شود. او هم به توصیه‌های علامه عمل کرد، اما رفته رفته، او نیز چون دیگر شاهان آلوده شراب و ... شد.

منزلت اجتماعی

علامه مجلسی در میان مردم از نفوذ بی سابقه‌ای برخوردار بود. او با علم سرشار و نفوذ معنوی و بیان سحر انگیز خود مردم را از میخانه و قهوه خانه‌ها به مساجد کشاند و در عهد او مساجد از رونق خاصی برخوردار بودند. خصوصاً در ماه مبارک رمضان و شب‌های قدر جمعیت بی سابقه‌ای به مساجد روی می‌آوردند. علامه در سلاطین صفوی هم نفوذ بالایی داشت. او که سیاستمداری مقتدر بود، با تدبیر خویش در زمان سلاطین بی کفایت صفوی کشور را از حمله و تجاوز دشمنان حفظ نمود. دقیقاً پس از وفات علامه مجلسی بود که کشور دچار هرج و مرج شد و افغانها به ایران حمله کردند و حکومت صفویه را سرنگون نمودند. او با استفاده از اقتدار اجتماعی و سیاسی خویش بسیاری از نسخه‌های کمیاب کتب قدما را استنساخ کرد و میراث عظیمی از تشیع را از نابودی نجات داد.

مسلك علمی

علامه مجلسی روشی معتدل ما بین اصولی و اخباری داشت. او در عین اینکه محدثی بزرگ بود به علوم عقلی هم توجهی خاص داشت. او از جمله بزرگانی است که علوم عقلی همچون فلسفه را خوانده و از اساتید این علوم محسوب می‌گشت و در عین حال همه چیز را در منبع و سرچشمه وحی یافت و تمام همت خویش را به نشر روایات معصومین علیهم السلام اختصاص داد. تنها حساسیت علامه به انحرافات در دین بود. او که در زمان خویش شیوع صوفی گری را می‌دید دست به مبارزه‌ای قاطعانه با تصوف زد و در این مسیر با استعانت از اهل بیت علیهم السلام به پیروزی چشمگیری نائل شد.

لقب «علامه»

علامه، محمد باقر مجلسی این لقب پر افتخار را از بزرگانی همچون وحید بهبهانی، علامه بحر العلوم و شیخ اعظم انصاری اخذ کرده است. این بزرگان که هریک دریایی متلاطم از علوم و معارف اسلامی هستند با دیدن مقام و منزلت علامه مجلسی این لقب را در مورد او به کار بردند و به حق او علامه عصر خویش بود.

شیخ الاسلام اصفهان

علامه مجلسی در سال ۸۹۰۱ از سوی شاه سلیمان صفوی به سمت شیخ الاسلامی اصفهان منسوب شد. شیخ الاسلام بالاترین و مهمترین منصب دینی و اجرایی در آن عصر بود. او قاضی و حاکم در مشاجرات و دعاوی بود. تمام امور دینی زیر نظر مستقیم او انجام می‌گشت و تمام وجوهات به محضر او فرستاده می‌شد شیخ الاسلام سرپرستی درماندگان و ایتم و ... را نیز برعهده داشت. نکته مهم در اینجا آن است که علامه این منصب را با اصرار و التماس شاه پذیرفت و در همان مجلس، شاه چند بار کلمه التماس را بر زبان آورد تا علامه راضی به پذیرفتن این منصب گردد. علامه تا پایان عمر خویش عهده دار این وظیفه مهم بود.

اساتید

متأسفانه با آنکه اطلاعات ما در مورد زندگی علامه مجلسی فراوان است، پیرامون اساتید او اطلاع کمی در دست داریم. البته مشایخ روایت علامه را می‌شناسیم اما اینکه علامه محضر درسی چه کسانی را درک کرده مبهم است. از جمله اساتید و مشایخ نقل علامه‌اند: ۱ - پدرش محمد تقی مجلسی (متوفای ۱۰۷۰۱ هجری) که استاد علامه در علوم نقلی بوده است. ۲ - مرحوم آقا حسین خوانساری (متوفای ۸۹۰۱ هجری)، فرزند آقا جمال که استاد علامه در علوم عقلی بوده است. این دو بزرگوار اساتید علامه هستند، اما مشایخ نقل او: ۳ - مولا محمد صالح مازندرانی (متوفای ۶۸۰۱ هجری) ۴ - ملا محسن فیض کاشانی (متوفای ۱۹۰۱ هجری) ۵ - سید علی خان مدنی صاحب شرح معروف بر صحیفه سجادیه علیه‌السلام (متوفای ۱۰۲۱۱ هجری) ۶ - شیخ حرّ عاملی مؤلف کتاب وسائل الشیعه (متوفای ۴۰۱۱ هجری). لازم به ذکر است که این دو تن علاوه بر اجازه‌هایی که به علامه داده‌اند از ایشان اجازه هم گرفته‌اند بنا بر این جزء شاگردان علامه نیز محسوب می‌گردند.

شاگردان

بیش از یکهزار نفر از طلاب و دانش پژوهان از محضر پر فیض علامه مجلسی استفاده نموده‌اند. علامه اجازه‌های فراوانی نیز به شاگردان خویش داده است. از جمله شاگردان علامه‌اند: ۱ - سید نعمت الله جزائری ۲ - جعفر بن عبد الله کمره‌ای اصفهانی ۳ - زین العابدین بن شیخ حرّ عاملی ۴ - سلیمان بن عبد الله ماحوزی بحرانی ۵ - شیخ عبد الرزاق گیلانی ۶ - عبد الرضا کاشانی ۷ - محمد باقر بیابانکی ۸ - میرزا عبد الله افندی اصفهانی مؤلف محترم ریاض العلماء ۹ - سید علی خان مدنی مؤلف گرانقدر ریاض السالکین (شرح صحیفه سجادیه علیه‌السلام) ۱۰ - شیخ حرّ عاملی ۱۱ - ملا سیما، محمد بن اسماعیل فسایی شیرازی ۱۲ - محمد بن حسن، فاضل هندی و ...

تألیفات

علامه مجلسی عمری بسیار پر برکت داشت. او در عمر ۳۷ ساله خویش بیش از یکصد کتاب به زبان فارسی و عربی نوشت که تنها یک عنوان آن بحار الانوار است با ۱۱ جلد و عنوان دیگر مرآة العقول با ۶۲ جلد. حدود ۰۴ کتاب نیز به ایشان نسبت داده شده است. اولین تألیف علامه را کتاب الأوزان و المقادیر یا میزان المقادیر دانسته‌اند که در سال ۳۶۰۱ تألیف شده. آخرین تألیف ایشان

هم کتاب حق الیقین است مربوط به سال ۹۰۱۱ هجری، یعنی یک سال قبل از وفات ایشان. برخی کتب علامه عبارتند از: ۱- بحار الأنوار، که یک مجموعه بزرگ روایی و تاریخی است و در ضمن آن تفسیر بسیاری از آیات قرآن کریم هم آمده است. ۲- مرآة العقول، شرح کافی ثقه الاسلام کلینی است در ۶۲ جلد. ۳- ملاذ الأخیار، شرح تهذیب شیخ طوسی است در ۶۱ جلد. ۴- الفرائد الطریفه، شرح صحیفه سجاده علیه السلام است. ۵- شرح اربعین حدیث، که از بهترین کتب در این موضوع می‌باشد. ۶- حق الیقین، در اعتقادات است و به زبان فارسی نوشته شده. علامه چندین کتاب کلامی دیگر نیز دارد. ۷- زاد المعاد، در اعمال و ادعیه ماهها (فارسی) ۸- تحفه الزائر، در زیارات (فارسی) ۹- عین الحیاء، شامل مواعظ و حکم برگرفته از آیات و روایات معصومین علیهم السلام (فارسی) ۱۰- صراط النجاة ۱۱- حلیة المتقین، در آداب و مستحبات روزانه و در طول زندگی (فارسی) ۱۲- حیاة القلوب در تاریخ پیامبر ان و ائمه علیهم السلام در سه جلد (فارسی) ۱۳- مشکاة الأنوار، که مختصر حیات القلوب است (فارسی) ۱۴- جلاء العیون در تاریخ و مصائب اهل بیت علیهم السلام (فارسی) ۱۵- توقیعات امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف همراه با ترجمه آنها. ۱۶- کتب فراوانی به عنوان ترجمه احادیث خاص مانند ترجمه توحید مفضل و ... ۱۷- کتبی در موضوع ترجمه ادعیه و زیارات همچون زیارت جامعه کبیره و دعای سمات و ... ۱۸- رساله‌های فراوان فقهی که به جهت اختصار از آنها نام نمی‌بریم کتابهایی نیز در موضوعات مختلف از قبیل تفسیر، رجال، تراجم و ... از علامه به یادگار مانده است. نکته قابل توجه در آثار علامه مجلسی آن است که ایشان اکثر عناوین کتبش را کتاب‌های فارسی تشکیل می‌دهد و این نکته توجه علامه را به هدایت جامعه خویش که فارسی زبان بودند به خوبی نشان می‌دهد. (گرچه کتب عمده و منبع، همچون بحارالانوار و مرآة العقول عربی هستند).

وفات

چراغ عمر علامه مجلسی پس از ۳۷ سال نور افشانی در شب ۷۲ رمضان سال ۱۱۱۱ هجری در شهر اصفهان خاموش گشت و جهان از فیض وجود این عالم گرانمایه محروم شد. علامه هنگام مرگ کارهای نیمه تمامی داشت که موفق به اتمام آنها نشد از قبیل تکمیل بحار الأنوار، نوشتن مستدرک البحار و ... گرچه پس از ایشان شاگردان و ادامه دهندگان این راه پر فروغ خدمات ارزشمندی ارائه نمودند، اما جای خالی یک عالم فرزانه را هیچکس و هیچ چیز پر نمی‌کند.

۲۳- وداع با ماه خدا

وداع با ماه دوست

ماه مبارک رمضان یک حقیقت و باطنی دارد که این حقیقت در قیامت ظهور می‌کند. ماه مبارک رمضان را امام سجاد (ع) عید اولیاء الله میدانند. در صحیفه سجاده دعایی است به نام دعای وداع ماه مبارک رمضان. این وداع برای کسی است که با ماه مبارک رمضان مانوس بوده و ماه مبارک رمضان دوست او می‌باشد و الا آنکه با این ماه نبوده وداعی ندارد. انسان از دوستش و یا با کسی که مدتی مانوس بود، خداحافظی می‌کند. آنکه اصلاً نمیداند چه وقت ماه مبارک رمضان آمد و چه وقت سپری شد، چرا آمد و چرا سپری شد، او وداعی ندارد. اما امام سجاد (ع) آخر ماه مبارک رمضان که شد، در حد یک ضجه این دعا را می‌خواند. در مقدمه این دعا، حضرت سجاد (ع) کلیات نعمت‌های الهی را می‌شمارد و اینکه بخشش‌های خدای سبحان ابتدایی است، نه از روی استحقاق.

رمضان بهترین بخش خداوند

بعد از آن مقدمه می‌فرماید: یکی از بهترین بخشش‌های خداوند سبحان، ماه مبارک رمضان و روزه در این ماه است: «و انت جعلت من صفایا تلك الوظائف و خصائص تلك الفروض شهر رمضان ... و قد اقام فینا هذا الشهر مقام حمد و صحبنا صحبه مبرور». (۱) خدایا، نعمت‌های فراوانی به ما دادی؛ یکی از آن برجسته‌ترین نعمتها ماه مبارک رمضان است و یکی از بهترین فضیلتها روزه این ماه است که نصیب ما کردی. و هیچ زمانی به عظمت زمان ماه مبارک رمضان نیست، گذشته از آنکه شب قدر را در آن قرار دادی، این ماه را ظرف نزول قرآن کریم قرار دادی که این فیض در این ماه نازل شده است، اگر کسی با قرآن باشد همراه قرآن بالا می‌رود، و این را بر ملت مسلمان منت نهادی، زیرا دیگر ملل در ماه مبارک رمضان روزه نمی‌گرفتند و این نعمت را مخصوص مسلمین کردی. و این ماه مبارک در بین ما اقامت داشت و جای حمد و ثنا بود؛ زیرا به همراه خودش رحمت آورد و رفیق بسیار خوبی برای ما بود. ما در صحبت با او به فضایل و نعمتهایی رسیدیم. دوستی بود که به همراهش رحمت و مغفرت و برکت آورد. اینکه رسول خدا - علیه آلا ف التحیه و الثناء - در خطبه شعبانیه فرمود: «قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة و الرحمة و المغفرة»؛ این ماه، برکت و رحمت و مغفرت آورد؛ کسی که رفیق این ماه بود، برکت و رحمت و مغفرت این ماه را هم دریافت می‌کند.

رمضان ماه منفعت

«و اربحنا افضل ارباح العالمین»؛ «ماه رمضان» برترین سودهای جهانیان را به ما ارزانی داشت که هیچ تاجری در هیچ گوشه دنیا نبرده است. هیچ کسی در سراسر عالم به اندازه ما از این ماه مبارک رمضان استفاده نکرد. اگر انسان یک مسافری است که سفر ابد در پیش دارد، ره‌توشه آن سفر ابد را باید همین چند روز تهیه کند و اگر درهای آسمان به چهره مؤمن باز می‌شود و اگر مؤمن می‌تواند با وارستگی به باطن عالم راه پیدا کند و اگر بهترین فرصت ماه مبارک رمضان است؛ پس بهترین سود را ماه مبارک رمضان و اهلش دارند.

ماه حسابرسی

از «ابن طاووس» نقل شده است که فرمود: عده‌های اول سالشان اول فروردین است. یک نوجوان اول سال او اول فروردین است که تلاش می‌کند لباس نو در بر کند؛ درختها اول سالشان فروردین است که لباس‌های نو و تازه در بر می‌کنند اول سال یک کشاورز اول پاییز است که درآمد مزرعه را حساب می‌کند؛ یک تاجری که کارگاه تولیدی دارد، اول سال را در فرصت دیگری تعیین می‌کند؛ اما آنها که اهل سیر و سلو کنند، اول سالشان ماه مبارک رمضان است؛ حسابها را از ماه مبارک تا ماه مبارک بررسی می‌کنند که ماه مبارک رمضان گذشته، چه درجه‌ای داشته و امسال چه درجه‌ای دارند؟ چقدر مطلب فهمیده و چقدر مسایل برای آنها حل شده است؟ چقدر در برابر گناه قدرت تمکین داشته و چقدر در برابر دشمن، قدرت تصمیم دارند؟ ماه مبارک رمضان برای سالکان الی الله، ماه محاسبه است؛ لذا امام سجاد (ع) فرمود: هیچ کس در سراسر جهان به اندازه ما در این ماه استفاده نکرد.

هجران جانگاہ

«ثم قد فارقتنا عند تمام وقته و انقطاع مدته و وفاء عدده و نحن مودعوه»؛ این ماه بعد از آنکه پایانش فرا رسید، از ما مفارقت و هجرت کرد و ما را تنها گذاشت و ما الاین این ماه را وداع می‌کنیم. «وداع من عز فراقه علینا و غمنا»، (۲) چه وداعی؟ وداع تشریفاتی؟ نه، وداع با یک دوست عزیزی که مفارقتش برای ما توانفرساست. آنکه اهل معنا بود خیرش در این ماه بیشتر شد؛ آنکه گرفتار گناه بود گنااهش در این ماه کمتر شد. فرمود: ما کسی را وداع می‌کنیم که رفتنش برای ما عظیم و سخت است و ما را

غمگین کرد؛ این ماهی بود که شب و روزش رحمت بود. بزرگان فقه ما همچون «مرحوم صاحب جواهر» و «سید محمد کاظم» صاحب «عروة الوثقی» و دیگران (رضوان الله علیهم) در کتابهایشان هست که در فضیلت روزه گرفتن، همین بس که انسان از نظر ترک بسیاری از کارها شبیه فرشته می‌شود. همین که انسان از شکم رها شد، یک مقدار به فرشته شدن نزدیک می‌شود. گفته‌اند شش روز اوایل ماه شوال را به عنوان بدرقه، روزه بگیرد. بعد از عید فطر، که عید فطر روزه‌اش حرام است، زیرا اگر کسی دوست عزیزی را بخواهد بدرقه کند، چند قدم به همراه او میرود؛ معنای وداع کردن، به دنبال او چند قدم رفتن است. «و اوحشنا انصرافه عنا» و از اینکه منصرف شد و از ما فاصله گرفت، ما را به وحشت انداخت. ما یک دوست رؤوف و مهربان و پربرکتی را از دست میدهم، لذا ما به وحشت افتادیم؛ آخر ماه مبارک رمضان که میشد احساس غربت می‌کردند. سلام بر تو ای عید اولیاء خدا. «و لزمنا له الذمام المحفوظ و الحرمة المرعیة و الحق المقضی»؛ ما باید حقی که او به عهده ما دارد رعایت کنیم؛ حرمتی که در پیش ما دارد باید ارج بنهیم؛ باید به تعهدی که بین ما و اوست وفا کنیم.

سلام بر تو ای عید اولیاء خدا

«فحن قائلون السلام علیک یا شهر الله الاکبر و یا عید اولیائه»، آن گاه چون این دوست عزیز از ما مفارقت می‌کند، ما در آخر ماه مبارک این چنین می‌گوییم: سلام بر تو ای بزرگترین ماه که به خدا انتساب داری و سلام بر تو ای عید اولیاء الهی. این سلام تودیع است، چون تنها ماهی که اسمش در قرآن کریم است ماه مبارک رمضان است: عارفان هر دمی دو عید کنند عنکبوتان مگس قدید (۳) کنند (۴). کار عنکبوت آن است که بتند و با این تارها مگس صید کند و قرمه درست کند. کار عنکبوت آن است که مگس را ذخیره کند، قدید کرده و قرمه درست کند و کارش غیر از ذخیره کردن چیز دیگری نیست، اما عارف در هر دم و هر نفس دو عید دارد که سعدی گفت: هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب؛ لذا عارف در هر دم دو عید دارد. علی ای حال، بهترین دمی که انسان دارد در ماه مبارک رمضان است که «انفاسکم فیه تسبیح»؛ نفس کشیدن در این ماه «سبوح قدوس» گفتن است؛ لذا امام سجاد (ع) می‌فرماید: سلام بر تو ای عید اولیای الهی. اینکه می‌بینیم در آخر ماه مبارک رمضان عید فطر می‌گیرند، چون جایزه‌های یک ماه را به ما میدهند؛ در حقیقت محصول ماه مبارک رمضان است. این ضیافه الله، آن لقاء الله را در بر دارد و عظمت از آن ماه شوال نیست، بلکه عظمت از آن ماه مبارک رمضان است که نتیجه یک ماهه را در روز عید میدهند. روز عید است و من مانده در این تدبیرم که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم «السلام علیک یا اکرم مصحوب من الاوقات و یا خیر شهر فی الایام و الساعات». (۵) امام سجاد چندین بار به این ماه سلام می‌کند. ماه اگر یک زمانی گذرا بود و باطن و سر و حقیقت و روح و جانی نداشت، این ولی الله که به او سلام نمی‌گفت. آیا اینها معاذ الله نظیر اشعار خیالی شعر است که بر خطابه‌های خیالی حمل شود که مثلاً به کوه و یا آثار مخروبه خطاب می‌کنند، یا نه این ماه یک حقیقتی دارد. می‌گوید: ما خیلی دوست داشته و داریم، اما هیچ دوستی به عظمت این ماه نبود. یک ماهی که نه هیچ روزی مثل روزهای او بود و نه هیچ شبی مثل شب‌های او.

ماه چه و چگونه خواستن از خداوند

«السلام علیک من شهر قربت فیه الامال و نشت فیه الاعمال»؛ سلام بر ماه آرزوهای مشروع و اعمال مرفوع سلام ما بر تو ای ماهی که آرزوها در این ماه نزدیک شد و ما فهمیدیم که چه بخواهیم، لذا آرزوهای طولانی نمی‌طلبیم. و از طول امل آزاد شدیم و بر آمدن آرزوهای مشروع ما نزدیک شد. در همین دعای سحر ماه مبارک رمضان، امام سجاد (ع) به ما آموخت که به خدا عرض کنیم: خدایا، آنها که تو را نمیشناسند و عبادت نمی‌کنند، آنها را روزی میدهی و این همه مار و عقربها را خدا تامین می‌کند، پس

حیف است که انسان تمام حاجتها را در محور ماده و مادیات خلاصه کند. آنها که اصلا خدا را نمیشناسند و عبادت نمی‌کنند، نظیر این همه کفار و منافقین، خداوند آنها را در عالم تاملین می‌کند، پس آیا صحیح است انسان تلاش و کوشش خود را بر این صرف بکند که از خدا طبیعت و دنیا بطلبد؟ امام می‌فرماید: سلام بر این ماه که فهمیدیم در این ماه از خدا چه بخواهیم. آرزوهای طولانی نداشته باشیم، بلکه چیزی بخواهیم که برای ما بماند. وقتی این آیه نازل شد: «و کاین من دابة لا- تحمل رزقها الله یرزقها»، (۶) مهاجرین از مکه به مدینه هجرت کردند. چون اینها وقتی می‌خواستند از مکه به مدینه هجرت کنند، کسی به آنها اجازه نمیداد تا اموالشان را هم منتقل کنند یا بفروشند و می‌گفتند: اگر خواستید از مکه به مدینه بروید باید با دست خالی بروید. وقتی این آیه نازل شد که هیچ جنبه‌ای، چه اهل پسانداز باشد یا نباشد، نیست که از جایی به جایی حرکت بکند، مگر اینکه خدا روزی او را بدهد؛ معنایش این است که همه در عالم روزی خدا را می‌خورند. جنبه‌ها دو قسمتند: بعضی اهل پس‌انداز و ذخیره‌اند مثل موش و مورچه‌ها؛ بعضی آزادانه زندگی می‌کنند، مثل کبوترها، گنجشکها، بلبلها که اینها اهل ذخیره و پس‌انداز نیستند. در این آیه فرمود: هم آن موش و مورچه را که اهل پس‌اندازند خدا روزی بدهد، هم کبوتر و بلبل و گنجشک را که اهل ذخیره نیستند؛ اینطور نیست که فقط موشها را خدا تاملین کند و بلبلها را تاملین نکند، وقتی این آیه نازل شد، مسلمین از مکه به مدینه هجرت کردند. گفتند ما روزیمان را که از جایی به جایی حمل نمی‌کنیم، بالاخره خدای مکه خدای مدینه ماندند و مهاجر نامیده شدند؛ خدا آنها را تاملین می‌کند در مدینه هم اداره می‌کند. با دست خالی آمدند و در مسجدهای مدینه ماندند و مهاجر نامیده شدند؛ خدا آنها را تاملین کرد. این چنین نیست که اگر انسان روح بلند نداشته باشد، به او خوش بگذرد و یا اگر روح بلند و عظیم داشت در جهان تلخ کام باشد. انسان اگر ذهن و جانش را به چیز درستی مشغول نکند، او آدم را به چیز نادرستی مشغول می‌کند؛ تا آدم این نفس و ذهن و مرکز اندیشه را مشغول نکند او آدم را مشغول می‌کند؛ فرمود: ما در این ماه فهمیدیم از خدا چه بخواهیم، اعمالمان باز و آرزوهایمان بسته شد. جلو آرزوهایمان را گرفتیم و دست به کار شدیم.

وداعی غم‌انگیز با یاری عزیز

«السلام علیک من قرین جل قدره موجودا و افجع فقهه مفقودا»؛ سلام بر تو ای نزدیکی که وقتی بودی گرامی بودی و حال که در آستانه رفتن هستی، رفتنت فاجعه است و ما را غمگین می‌کند همچون کسی که عزیزترین عضو خانوادهاش را از دست بدهد. «و مرجو آلم فراقه»؛ سلام بر تو ای تکیه‌گاه امید که در هنگام مفارقت، ما را متالم و رنجور کردی. آن ماه که در جان انسان رسوخ داشت، وقتی از جان فاصله می‌گیرد جایش را غم پر می‌کند. آن فهمیدنها و صفای ضمیر دیگر نیست. آن نشاطی را که انسان در ماه مبارک رمضان برای نثار و ایثار دارد در غیر ماه مبارک رمضان ندارد. اگر انسان در این ضیافت حق از خدا، غنا و بی‌نیازی طلب کند، چیزی او را به خود متوجه و مشغول نمی‌کند؛ نه از کسی میترسد و نه از بذل جان دریغ می‌کند. «السلام علیک من الیف آنس مقبلا فسر و اوحش منقضیا فمض»؛ (۷) سلام بر تو ای دوست با الفت که وقتی آمدی، ما را مسرور کردی و وقتی رفتی، ما را گداختی و رفتی، داغ زدی و رفتی! این حرف، حرف یک انسانی است که با باطن روزه این ماه و با باطن لیل قدر در تماس بوده است.

وداع با ماه رقت قلوب و قلت ذنوب

«السلام علیک من مجاور رقت فیه القلوب و قلت فیه الذنوب»؛ سلام بر تو ای همسایه عزیز که در مجاورت و جوار رحمت تو بودیم. تو همسایه‌ای بودی که در این مدت دلها رقیق میشد و گناهان کم. در مناطق بیلاقی و در سرزمینی که سبز و خرم است چشمه معدنی می‌جوشد، چون با املاح و رسوبات همراه است، این آب زلال نیست که راه خود را طی کند و راه باز کند و تشنه‌ها

را سیراب کرده و به مقصد برسد، بلکه با رسوبات و املاح همراه است. این آب زلال است که وقتی از چشمه می‌جوشد راه خود را باز می‌کند و راه کسی را هم نمی‌بندد؛ همه این درختها و گیاهان تشنه سر راه را هم سیراب می‌کند تا به دریا برسد، این خاصیت آب زلال است که اصلا به دنبال تشنه می‌رود تا سیرابش کند. سرش را به سنگ می‌زند و تلاش و کوشش می‌کند که خود را به تشنه‌ها برساند اما اگر این آب رسوبی باشد همین که می‌جوشد راه خود را میندود. بعد از چند سال در آن مزرع، تلی از سنگ پیدا شده و همه آن سرزمین‌های سبز، خشک می‌شود و از او چیزی روئیده نمی‌شود. این آب وقتی زلال و صاف نباشد جلوی خودش را هم میندود؛ افکار و اندیشه در دلها هم همین طور است، اگر زلال باشد از جان می‌جوشد، با زبان و قلم منتشر می‌شود، به گوش و چشم می‌رسد و از آنجا به دل‌های دیگران می‌رسد؛ لذا یکی از القاب عالم «ماء معین» است که ریشه اصلی آن درباره حضرت ولی عصر (عج) است که یکی از القاب مبارک آن حضرت «ماء معین» است: «قل ارايتم ان اصبح ماكم غورا فمن ياتيكم بماء معين..» (۸) ماء معین یعنی آب جاری؛ آبی که چشم، آن را می‌بیند. علم و عالم را ماء معین می‌گویند، چون مانند چشمه زلال است که می‌جوشد. حرفی که می‌زند، چیزی که مینویسد، علمی است که از جان او تراوش کرده و به گوش و چشم شخصی رسیده است و او می‌فهمد و به دیگری می‌گوید، دیگری هم می‌فهمد و به بعدی می‌گوید. این مانند یک چشمه زلالی است که بالاخره به اصلش می‌رسد اما افکار و اندیشه و خیالات باطل مانند همان رسوبات و املاح معدنی‌اند که همان جا قلب را می‌بندند؛ کم کم این قسی می‌شود، وقتی که دل بسته شد، نه چیزی از آنجا سرایت می‌کند و به دیگران می‌رسد و نه حرف دیگران به آنجا می‌رسد. نه حرف او در غیر مؤثر است و نه حرف غیر در او مؤثر می‌باشد. امام سجاد (ع) فرمود: دلها در این ماه نرم و رقیق و گناهان در این ماه کم می‌باشد.

ماه پیروزی بر شیطان

«السلام عليك من ناصر اعان على الشيطان و صاحب سهل سبل الاحسان»؛ سلام بر تو ای رفیقی که کمک کردی تا ما بر شیطان مسلط شدیم. انسان در این ماه بر شیطان مسلط می‌شود. به خاطرات شیطانی گوش فرا نمیدهد. تو برای ما مصاحب خوبی بودی که ما توانستیم بر شیطان پیروز شویم. ما نه تنها در بعد سلبی از دست شیطان نجات پیدا کردیم که کار بد نکردیم، بلکه در بعد اثباتی هم پیروز شدیم. راه‌های خیر را خوب و به آسانی طی کردیم. اگر در غیر ماه مبارک رمضان کار خیر را به سختی انجام میدادیم، در این ماه به آسانی انجام دادیم، تو باعث شدی که ما راه احسان را با سهولت طی کردیم.

ماه آزادی

«السلام عليك ما اكثر عتقاء الله فيك» سلام بر تو ای ماهی که چقدر بنده‌ها را خدا در این ماه آزاد کرده است. خدا آنها را که گرفتار آتش و رذائل اخلاقی بودند، از دست این بنده‌ها آزاد کرد و نعمتی بهتر از آزادی نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: «من رفض الشهوات فصار حرا»؛ (۹) اگر کسی شهوت را ترک کند، آزاد می‌شود و نعمتی بالاتر از آزادی و آزادگی و حریت نیست که انسان گرفتار شهوت و غضب و برده هوی نباشد و زمامش را به دست هوشش نسپرد. «و ما اسعد من رعى حرمتك بك»؛ چقدر سعادت‌مند شد آن کسی که احترام تو را حفظ کرد و مواظب بود تا در این ماه حرف بد نزند، خیال و گناه بد نکند.

ماه محو کننده گناه

«السلام عليك ما كان امحاك للذنوب و استرك لانواع العيوب»؛ سلام بر تو ای حقیقت ماه مبارک رمضان که تو محو کننده گناه هستی و پوشاننده‌تر از هر چیزی نسبت به عیوب انسان. عیب را می‌پوشانی و گناه را محو می‌کنی. اول پوشاندن و ستر و بعد مغفرت

است. خدای سبحان اول می‌پوشاند، که آبروی انسان محفوظ باشد، بعد میبخشد. این ستار زمینه آن غفار را فراهم می‌کند. انسان تا بتواند آبروی دیگران را حفظ کند، خدا هم آبروی او را حفظ می‌کند، مؤمن حق ندارد کاری بکند که ذلت آور باشد. «السلام علیک ما کان اطولک علی المجرمین»؛ سلام بر تو ای ماه مبارک رمضان که برای افراد تبهکار خیلی طولانی هستی و رمضان برای او حکم چندین ماه است. «و اهیبک فی صدور المؤمنین»؛ ماه مبارک رمضان در دل‌های مؤمنان با یک هیبت و ابهت و جلال و هیمنه و شکوه تلقی می‌شود.

وداع با ماه بی رقیب

اشاره

«السلام علیک من شهر لا- تنافسه الايام»؛ سلام بر تو ای ماهی که هیچ ماهی با تو مسابقه و رقابت ندارد. در منافسه وقتی انسان میدود و مسابقه میدهد، نفس نفس میزند تا به مقصد برسد. خدای سبحان هم فرمود: برای گرفتن فضائل، منافسه بدهید: «فلیتنافس المتنافسون»؛ شما نفس نفس بزنید تا آن شیء نفیس و ارزنده را بگیرید. هیچ ماه و ایام و لیالی و لحظاتی با تو منافسه نمی‌کند و رقابت ندارد. تو پیشگامی و همه یازده ماه سال به دنبال تواند. این چنین نیست که انسان بگوید در ماه مبارک رمضان حرفها را میشنوم و بعدا عمل میکنم. اگر فعلا عمل نشود بعدا هم عمل نمی‌شود؛ چون زمان‌های دیگر آن قدرت را ندارد که با ماه مبارک رمضان در کسب توفیق انسان رقابت کنند. «السلام علیک غیر کریه المصاحبه و لا ذمیم الملبسه»؛ سلام بر تو، در این مدتی که مهمان ما بودی یا ما در خدمت شما بودیم، هیچ رنجی ندیدیم. از مصاحبتبا شما خسته نشدیم. در خدمت شما بودیم و لذت بردیم، ذم، کراهت و مانند آن از شما مشاهده نکردیم. تو مهمان خوبی برای ما بودی. «السلام علیک کما وفدت علینا بالبرکات و غسلت عنا دنس الخطیئات». سلام بر تو ای ماه گرامی مبارک رمضان که برکت آوردی، ما را شستشو کردی و رفتی و بعدا اگر آلوده شدیم به دستخود آلوده شدایم و الا تو ما را تطهیر کردی و رفتی. ما احساس سبکی می‌کنیم.

مهمان بی زحمت

«السلام علیک غیر مودع بر ما و لا متروک صیامه ساما»؛ سلام بر تو که در هنگام تودیع، ما احساس خستگی نکردیم. انسان وقتی مهمان را با تشریفات پذیرایی می‌کند، خود در این مدت خسته می‌شود؛ اما ایشان می‌فرماید ما خسته نشدیم، ما از روزه گرفتن که پذیرایی تو بود خسته نشدیم و رنجی احساس نکردیم، بلکه برای ما گوارا بود. «السلام علیک من مطلوب قبل وقته و محزون علیه قبل فوته»؛ سلام بر تو، قبل از اینکه بیایی ما انتظار تو را داشتیم و الان هم هنوز نرفته‌ای مقداری مانده است. ولی همین که می‌خواهی بروی ما را غمگین کرده‌ای. «السلام علیک کم من سوء صرف بک عنا و کم من خیر فیض بک علینا»؛ سلام بر این مهمان گراندگری که به برکت تو، خدا خیلی از بلاها را از ما برداشت و خیلی از برکات را به ما داد. ما در حقیقت مهمان تو بودیم، نه تو مهمان ما. «السلام علیک و علی لیلۃ القدر الی هی خیر من الف شهر»؛ این زیارتنامه است، این سلام تودیع است، سلام بر تو ای ماه، سلام بر لیلۃ القدرت، آن شب قدری که هزار ماه - تقریباً هشتاد سال - بالاتر است. «السلام علیک ما کان احرصنا بالامس علیک و اشد شوقنا غدا الیک». سلام بر تو ای ماهی که ما دیروز خیلی حریص بودیم که شما بیایی و فردا هم خیلی مشتاقیم که زیارتتان کنیم؛ این طور نیست که به عنوان یک اداء وظیفه این مراسم تودیع را انجام بدهیم. «السلام علیک و علی فضلک الذی حرمانه و علی ماض من برکاتک سلبناه»؛ سلام بر تو و فضیلت تو، سلام بر تو و برکات تو. «اللهم انا اهل هذا الشهر الذی شرفتنا به و وفقتنا بمنک له حین جهل الاشقیاء وقته و حرما لشقائهم فضله»؛ خدایا! آن توفیق را دادی که ما اهل این ماه باشیم، در حالی که

عده‌های از فضیلت این ماه محروم شدند و منشاء حرمان آنها نیز شقاوتشان بود که به سوء اختیار خود آنان فراهم شد. «و انت ولی ما آثرنا به من معرفته و هدیتنا له من سنته»؛ پروردگارا، تو مولی و سرپرست مایی، در آنچه ما را برای شناخت آن برگزیده‌های و راهنمایی نموده‌ای که روش آن را طی نماییم. «و قد تولینا بتوفیقک صیامه و قیامه علی تقصیر و ادینا فیه قلیلا من کثیر». و در پرتو توفیق تو، به روزه و نماز آن با اعتراف به تقصیر نایل آمدیم و اندکی از وظایف بسیار را ادا نمودیم. «اللهم فلك الحمد اقرارا بالاساءة و اعترافا بالاضاعة و لك من قلوبنا عقد الندم و من السنننا صدق الاعتذار». پروردگارا! تو را در حالی ستایش میکنم که به بد رفتاری خود اقرار و به ضایع نمودن نعمت احکام تو و عمر خویش اعتراف داریم. و برای توست از طرف دل‌های ما پیمان پشیمانی و از ناحیه زبان پوزش طلبی صادقانه. «فاجرنا علی ما اصابنا فیه من التفریط اجرا نستدرک به الفضل المرغوب فیه و نعتاض به من انواع الذخر المحروص علیه». پس اجر مصیبتبر تفریط در این ماه را چیزی قرار ده تا به وسیله آن، فضیلتی که مورد رغبت است نائل آییم و به جای آن از انواع ذخایری که بر آن تشویق شده عوض به دست آوریم. «و اوجب لنا عذرک علی ما قصرنا فیه من حقک». و از باب: کتب ربکم علی نفسہ الرحمۃ. پذیرش پوزش را برای ما مقرر نما تا حق تقصیر شده شما بخشوده گردد. «و ابلیغ باعمارنا ما بین ایدینا من شهر رمضان المقبل فاذا بلغتناه فاعنا علی تناول ما انت اهلہ من العبادۃ و ادنا الی القیام بما یستحقه من الطاعة» و عمر ما را تا ماه مبارک آینده طولانی بفرما و هنگامی که ما را به آینده آن رساندی ما را کمک فرما تا آنچه در خور شماست عبادت نمائیم و آنچه سزاوار توست طاعت کنیم «و اجر لنا من صالح العمل ما یکون درکا لحقک فی الشهرین من شهر الدهر»؛ و توفیق انجام کار نیک را به طور جاری و مستمر بهره ما فرما تا آنچه حق و شایسته شماست در تمام ماه مبارک رمضان که در مدت عمر ما پیش می‌آید جبران شود. «و اجر مصیبتنا بشهرنا و بارک لنا فی یوم عیدنا و فطرنا». پروردگارا، هجران ماه مبارک را که مصیبت ماست جبران فرما و برای ما در روز عید فطر برکت مقرر نما... و با سپری شدن این ماه ما را از هر تباهی بیرون بیاور... و هر پاداشی که به افراد شایسته و واجد شرایط این ماه مرحمت می‌کنی، به ما نیز لطف فرما، زیرا فضل تو تمام شدنی نیست، بلکه همواره جوشان است. و ثواب همه کسانی که تا قیامت در آن ماه روز می‌گیرند یا عبادت می‌کنند برای ما ثبت فرما... آمین.

پی نوشتها

۱) صحیفه سجادیه، دعاء ۵۴، وداع ماه مبارک رمضان (۲) همان ماخذ (۳) قدید به گوشت‌های مانده ذخیره لانه‌ها می‌گویند (۴) دیوان سنائی غزنوی (۵) دعای وداع (۶) عنکبوت، ۷۰۶ «مض» آن درد گدازنده را گویند. همچون رنجش از گداختگی آهن سرخ شده‌ای که به انسان اصابت کند. (۸) سوره ملک، آیه ۰۳. ۹) امالی، شیخ مفید، مجلس ۶، حدیث ۴۱

۲۴ - عید سعید فطر

وقت نماز عید

۱ - وقت نماز عید از طلوع آفتاب تا ظهر است. (۲) ۲ - مستحب است نماز عید قربان را بعد از بلند شدن آفتاب بخوانند. ۳ - مستحب است در عید فطر، بعد از بلند شدن آفتاب، افطار کنند و زکات فطره را هم بدهند، سپس نماز عید را بخوانند. (۳)

چگونگی نماز عید

۱ - نماز عید فطر و قربان دو رکعت است با نُه قنوت و اینگونه خوانده می‌شود: در رکعت اول نماز پس از حمد و سوره باید پنج

تکبیر گفته شود، و بعد از هر تکبیر یک قنوت، و بعد از قنوت پنجم تکبیر دیگری و سپس رکوع و دو سجده. در رکعت دوم پس از حمد و سوره چهار تکبیر گفته می‌شود و بعد از هر تکبیر یک قنوت و بعد از قنوت چهارم تکبیر دیگری و سپس رکوع و دو سجده و تشهد و سلام. (۴) در قنوت‌های نماز عید هر دعا و ذکر بی‌خوانند کافی است، ولی بهتر است به امید ثواب این دعا را بخوانند: (۵)

احکام کلی

۱ تمام نمازهای مستحبی، دو رکعت است، مگر نماز وتر و اعرابی. اعرابی یعنی عرب صحرائین روایت شده است که: روزی یک عرب صحرائین خدمت پیامبر اکرم (ص) رسید و عرض کرد که مادر صحرا زندگی می‌کنیم و با مدینه فاصله زیاد داریم و نمی‌توانیم هر هفته به شهر بیاییم و در نماز جمعه شرکت کنیم، عملی به من بیاموزید تا در روز جمعه انجام دهم و فضیلت جمعه را دریابم، حضرت، نمازی به او یاد دادند که جمعاً ده رکعت است، ابتدا دو رکعت و سپس دو نماز چهار رکعتی با آداب خاص که در کتب ادعیه آمده است. ملحقات مفاتیح الجنان (باقیات الصالحات) نمازهای مستحبی. ۲ هیچ کدام از نمازهای مستحبی اذان و اقامه ندارد. ۳ در هیچکدام از نمازهای مستحبی خواندن سوره پس از حمد لازم نیست، مگر آن که خواندن سوره‌ی معینی در آن شرط شده باشد. (۶)

پی‌نوشتها

۱ توضیح المسائل، م ۶۱۵۱ توضیح المسائل، م ۳۷۱۵۱ توضیح المسائل، م ۴۸۱۵۱ همان، م ۹۱۵۱ همان، م ۶۰۲۵۱ العروة الوثقی، ج ۱ ص ۵۱۵ م ۱ و تحریر الوسیله، ج ۱ ص ۵۶۱ م ۲

عید فطر

عید فطر یکی از دو عید بزرگ در سنت اسلامی است که درباره آن احادیث و روایات بیشمار وارد شده است. مسلمانان روزه دار که ماه رمضان را به روزه داری به پا داشته و از خوردن و آشامیدن و بسیاری از کارهای مباح دیگر امتناع ورزیده‌اند، اکنون پس از گذشت ماه رمضان در نخستین روز ماه شوال اجر و پاداش خود را از خداوند می‌طلبند، اجر و پاداشی که خود خداوند به آنان وعده داده است. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در یکی از اعیاد فطر خطبه‌ای خوانده‌اند و در آن مؤمنان را بشارت و مبطلان را بیم داده‌اند. خطب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام یوم الفطر فقال: ایها الناس! ان یومکم هذا یوم یتاب فیہ المحسنون و یخسر فیہ المبتلون و هو اشبه بیوم قیامکم، فاذکروا بخروجکم من منازلکم الی مصلاکم خروجکم من الاجداث الی ربکم و اذکروا بوقوفکم فی مصلاکم و وقوفکم بین یدی ربکم، و اذکروا برجوعکم الی منازلکم، رجوعکم الی منازلکم فی الجنة. عباد الله! ان ادنی ما للصائمین و الصائمات ان ینادیهن ملک فی آخر یوم من شهر رمضان، ابشروا عباد الله فقد غفر لکم ما سلف من ذنوبکم فانظروا کیف تکنون فیما تستانفون (۱) ای مردم! این روز شما روزی است که نیکوکاران در آن پاداش می‌گیرند و زیانکاران و تبهکاران در آن مایوس و ناامید می‌گردند و این شباهتی زیاد به روز قیامتتان دارد، پس با خارج شدن از منازل و رهسپار جایگاه نماز عید شدن به یاد آورید خروجتان از قبرها و رفتنتان را به سوی پروردگار، و با ایستادن در جایگاه نماز به یاد آورید ایستادن در برابر پروردگارتان را و با بازگشت به سوی منازل خود، متذکر شوید بازگشتتان را به سوی منازلتان در بهشت برین، ای بندگان خدا، کمترین چیزی که به زنان و مردان روزه‌دار داده می‌شود این است که فرشته‌ای در آخرین روز ماه رمضان به آنان ندا می‌دهد و می‌گوید: «هان! بشارتتان باد، ای بندگان خدا که گناهان گذشته‌تان آمرزیده شد، پس به فکر آینده خویش باشید که چگونه بقیه

ایام را بگذرانید.» عارف وارسته ملکی تبریزی درباره عید فطر آورده است: «عید فطر روزی است که خداوند آن را از میان دیگر روزها برگزیده است و ویژه هدیه بخشیدن و جایزه دادن به بندگان خویش ساخته و آنان را اجازه داده است تا در این روز نزد حضرت او گرد آیند و بر خوان کرم او بنشینند و ادب بندگی به جای آرند، چشم امید به درگاه او دوزند و از خطاهای خویش پوزش خواهند، نیازهای خویش به نزد او آرند و آرزوهای خویش از او خواهند و نیز آنان را وعده و مژده داده است که هر نیازی به او آرند، بر آورده و بیش از آنچه چشم دارند به آنان ببخشند و از مهربانی و بنده‌نوازی، بخشایش و کارسازی در حق آنان روا دارد که گمان نیز نمیرند.» (۲) روز اول ماه شوال را بدین سبب عید فطر خوانده‌اند که در این روز، امر امساک و صوم از خوردن و آشامیدن برداشته شده و رخصت داده شد که مؤمنان در روز افطار کنند و روزه خود را بشکنند فطر و فطر و فطور به معنای خوردن و آشامیدن، ابتدای خوردن و آشامیدن است و نیز گفته شده است که به معنای آغاز خوردن و آشامیدن است پس از مدتی از نخوردن و نیاشامیدن. ابتدای خوردن و آشامیدن را افطار مینامند و از این رو است که پس از اتمام روز و هنگامی که مغرب شرعی در روزهای ماه رمضان، شروع می‌شود انسان افطار می‌کند یعنی اجازه خوردن پس از امساک از خوردن به او داده می‌شود. عید فطر دارای اعمال و عباداتی است که در روایات معصومین (ع) به آنها پرداخته شده و ادعیه خاصی نیز آمده است. از سخنان معصومین (ع) چنین مستفاد می‌شود که روز عید فطر، روز گرفتن مزد است. و لذا در این روز مستحب است که انسان بسیار دعا کند و به یاد خدا باشد و روز خود را به بطالت و تنبلی نگذراند و خیر دنیا و آخرت را بطلد.

و در قنوت نماز عید می‌خوانیم

...«اسئلك بحق هذا اليوم الذى جعلته للمسلمين عيدا و لمحمد صلى الله عليه و آله ذخرا و شرفا و كرامه و مزيدا ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تدخلنى فى كل خير ادخلت فيه محمدا و آل محمد و ان تخرجنى من كل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد، صلواتك عليه و عليهم اللهم انى اسالك خير ما سئلك عبادك الصالحون و اعوذ بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون» بارالها! به حق این روزی که آن را برای مسلمانان عید و برای محمد (ص) ذخیره و شرافت و کرامت و فضیلت قرار دادی از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی و مرا در هر خیری وارد کنی که محمد و آل محمد را در آن وارد کردی و از هر سوء و بدی خارج سازی که محمد و آل محمد را خارج ساختی، درود و صلوات تو بر او و آنها، خداوندا، از تو می‌طلبم آنچه بندگان شایسته‌ات از تو خواستند و به تو پناه می‌برم از آنچه بندگان خالصت به تو پناه بردند. در صحیفه سجاده نیز دعایی از امام سجاد (ع) به مناسبت وداع ماه مبارک رمضان و استقبال عید سعید فطر وارد شده است: «اللهم صل على محمد و آله و اجر مصيبتنا بشهرنا و بارك لنا فى يوم عيدنا و فطرنا و اجعله من خير يوم مر علينا، اجلبه لعفو و امحاه لذنب و اغفر لنا ما خفى من ذنوبنا و ما علن... اللهم انا نتوب اليك فى يوم فطرنا الذى جعلته للمؤمنين عيدا و سرورا و لاهل ملتك مجمعا و محتشدا، من كل ذنب اذنبناه او سوء اسلفناه او خاطر شرا اضمرناه توبه من لا ينطوى على رجوع الى.» پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست و مصیبت ما را در این ماه جبران کن و روز فطر را بر ما عیدی مبارک و خجسته بگردان و آن را از بهترین روزهایی قرار ده که بر ما گذشته است که در این روز بیشتر ما را مورد عفو قرار دهی و گناهانمان را بشوئی و خداوندا بر ما ببخشایی آنچه در پنهان و آشکارا گناه گردانیم... خداوندا! در این روز عید فطرمان که برای مؤمنان روز عید و خوشحالی و برای مسلمانان روز اجتماع و گردهمائی قرار دادی از هر گناهی که مرتکب شده‌ایم و هر کار بدی که کرده‌ایم و هر نیت ناشایسته‌ای که در ضمیرمان نقش بسته است به سوی تو باز می‌گردیم و توبه می‌کنیم، توبه‌ای که در آن بازگشت به گناه هرگز نباشد و بازگشتی که در آن هرگز روی آوردن به معصیت نباشد. بارالها! این عید را بر تمام مؤمنان مبارک گردان و در این روز، ما را توفیق بازگشت به سویت و توبه از گناهان عطا فرما.» (۳)

پی‌نوشتها

۱ - محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ۷/۱۳۱ - ۲۲۳۱ - میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، المراقبات فی اعمال السنه، تبریز، ۱۸۲۱ ق ص ۷۶۱ مجله پاسدار اسلام، ش ۱۰۱، ص ۳۰۱ - نک: ماهنامه پاسدار اسلام، شماره ۱۰۱، اردیبهشت ماه ۹۶۳۱ ص ۰۱ - ۱۱، ۰۵. رمضان، تجلی معبود (ره توشه راهیان نور) صفحه ۸۴۲ جمعی از نویسندگان

مفهوم عید

واژه عید در اصل از فعل عاد (عود) یعود اشتقاق یافته است. معانی مختلفی برای آن ذکر کرده‌اند، از جمله: «خوی گرفته»، «هر چه باز آید از اندوه و بیماری و غم و اندیشه و مانند آن»، «روز فراهم آمدن قوم»، «هر روز که در آن، انجمن یا تذکار فضیلت مند یا حادثه بزرگی باشد»، گویند از آن رو به این نام خوانده شده است که هر سال شادی نوینی باز آرد. (۱) ابن منظور در لسان العرب گفته است که برخی بر آن هستند که اصل واژه عید از «عاده» است، زیرا آنان (قوم)، بر جمع آمدن در آن روز، عادت کرده‌اند. (۲) چنانکه گفته شده است: القلب یعتاده من حبها عید. و نیز یزید بن حکم ثقفی در ستایش سلیمان بن عبد الملک گفته است: امسی باسماء هذا القلب معمودا اذا اقول صحا یعتاده عیدا (۳) به گفته ازهری: عید در نزد عرب، زمانی است که در آن شادیاها و یا اندوهها، باز می‌گردد و تکرار می‌شود. ابن اعرابی آن را منحصر به شادیاها دانسته است. (۴) واژه عید تنها یک بار در قرآن به کار رفته است: اللهم انزل علينا مائدة من السماء تکنون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیه منک (سوره مائده/ آیه ۴۱۱) در تفسیر نمونه ذیل این آیه گفته شده است: «عید در لغت از ماده عود به معنی بازگشت است، و لذا به روزهایی که مشکلات از قوم و جمعیتی بر طرف می‌شود و بازگشت به پیروزیها و راحتی‌های نخستین می‌کند عید گفته می‌شود، و در اعیاد اسلامی به مناسب اینکه در پرتو اطاعت یک ماه مبارک رمضان و یا انجام فریضه بزرگ حج، صفا و پاکی فطری نخستین به روح و جان باز می‌گردد، و آلودگیها که بر خلاف فطرت است، از میان می‌رود، عید گفته شده است و از آنجا که روز نزول مائده روز بازگشت به پیروزی و پاکی و ایمان به خدا بوده است حضرت مسیح (ع) آن را عید نامیده، و همانطور که در روایات وارد شده نزول مائده در روز یکشنبه بود و شاید یکی از علل احترام روز یکشنبه در نظر مسیحیان نیز همین بوده است، و اگر در روایتی که از علی (ع) نقل شده می‌خوانیم: «و کل یوم لا یعصی الله فیه فهو یوم عید» هر روز که در آن معصیت خدا نشود روز عید است» نیز اشاره به همین موضوع است، زیرا روز ترک گناه، روز پیروزی و پاکی و بازگشت به فطرت نخستین است.» (۵) در روایات معصومین (ع) نیز بارها به این موضوع اشاره شده است، همچنانکه گذشت امیر المومنین علی (ع) هر روزی که در آن معصیت و گناه نشود، روز عید خوانده است. از سوی بن غفله نقل شده است که گفت: در روز عید بر امیرالمؤمنین علی (ع) وارد شدم و دیدم که نزد او نان گندم و خطیفه (۶) و ملبئه (۷) است. پس به آن حضرت عرض کردم روز عید و خطیفه؟! پس از آن حضرت فرمود: انما هذا عید من غفر له، این عید کسی است که آمرزیده شده است. (۸) و نیز در یکی از اعیاد، آن حضرت فرمود: «انما هو عید لمن قبل الله صیامه، و شکر قیامه، و کل یوم لا یعصی الله فیه فهو یوم عید»، «امروز تنها عید کسی است که خداوند روزه‌اش را پذیرفته، عبادتش را سپاس گزارده است، هر روزی که خداوند مورد نافرمانی قرار نگیرد، عید راستین است.» در روایات اسلامی برای اعیاد به ویژه اعیاد مذهبی از جمله عید فطر، آداب و رسوم خاصی توصیه شده در حدیثی از معصوم (ع) آمده است. «زینوا اعیادکم بالتکبیر» عیدهای خودتان را با تکبیر زینت بخشید. «زینوا العیدین بالتهلیل و التکبیر و التحمید و التقدیس» عید فطر و قربان را با گفتن ذکر لا اله الا الله، الله اکبر، الحمد لله و سبحان الله، زینت بخشید.

پی‌نوشتها

۱ - دهخدا، ذیل عید، زبیدی، تاج العروس، ۸/۸۳۴ - ۲۹۳۴ - ابن منظور، لسان العرب، ۳۳/۹۱۳ - ابن منظور، همانجا، زبیدی تاج العروس، ۴۸/۸۳۴ - ابن منظور، همانجا زبیدی / ۵۸/۹۳۸ - تفسیر نمونه، ۵/۱۳۱ - خوراکی از آرد و شیر ۷ - غذا یا حلوایی که با شیر تهیه می‌شود ۸ - مجلسی، بحار الانوار، ج ۴/۰۴ ص ۳۷ رمضان، تجلی معبود (ره توشه راهیان نور) ص ۵۴۲ جمعی از نویسندگان

نکات عید

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه عید فطر می‌فرماید: «الا و ان المضمار الیوم و السباق غذا الا و ان السبقه الجنة و الغایه النار.» (۱) دنیا محل مسابقه است و آخرت زمان اجر گرفتن، بهشت جایزه برندگان این مسابقه و جهنم جزای بازندگان است. در روایتی از فرزند گرامیش چنین آمده است: «مر الحسن (ع) فی یوم فطر بقوم یلعبون و یضحکون فوق علی رؤوسهم، فقال: ان الله جعل شهر رمضان مضمارا لخلقه، فیسبقون فیہ بطاعته الی مرضاته، فسبق قوم ففازوا، و قصر آخرون فخابوا، فالعجب کل العجب من ضاحک لالعاب فی الیوم الذی یتاب فیہ المحسنون و یخسر فیہ المبطلون و ایم الله لو کشف الغطاء لعلمو ان المحسن مشغول باحسانه و المسیء مشغول باسائه. ثم مضی.» (۲) در این حدیث، امام حسن (ع) انجام اعمال عبادی در ماه مبارک رمضان را، تشبیه به مسابقه بین افراد نموده‌اند و عید فطر را زمان اخذ جوایز برندگان آن میدانند. لذا حضرت علی (ع) در ویژگی‌های عید فطر می‌فرمایند: ۱ - روزی که نیکوکاران ثواب می‌برند. «هذا یوم یتاب فیہ المحسنون.» ۲ - روزی که گنهکاران زیان می‌بینند. «و خسر فیہ المبطلون» ۳ - شبیه‌ترین روز به روز قیامت است. «اشبه بیوم قیامکم.» چون در قیامت عدهای که زیان کارند، تاسف می‌خورند و غضبناک می‌گردند و عدهای که نیکوکارند رستگار و متنعم به نعمت‌های الهی می‌شوند. ۴ - روز عبرت گرفتن «فاذکروا بخروجکم» وقتی از منازلتان برای خواندن نماز عید خارج می‌شوید، به یاد آورید زمانی را که از منزل بدن خود خارج خواهید شد و سوی خدای خود خواهید رفت. «من الاجداث الی ربکم» وقتی در جایگاه نماز خود میایستید به یاد آورید زمانی را که در محضر عدل الهی میایستید و از شما حسابرسی می‌کنند «و اذکروا وقوفکم بین یدی ربکم» وقتی از نماز به منازلتان بر می‌گردید به یاد آورید زمانی را که به منازل خود در بهشت خواهید رفت. «و اذکروا منازلکم فی الجنة» ۵ - روز بشارت غفران و بخشش الهی. «ابشروا عباد الله فقد غفر لکم ما سلف من ذنوبکم.»

پی‌نوشتها

(۱) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۶۱۵. (۲) تحف العقول، ص ۰۷۱. کتاب: ره توشه راهیان نور ۷۷۳۱ ش ۹۱۴۱ ق ص ۷۱۱

۲۵ - وجوب زکات فطره و شرایط آن

وجوب زکات فطره و شرایطش

پس از پایان یافتن ماه مبارک رمضان؛ یعنی در شب عید فطر، افرادی که دارای شرایط باشند، باید زکاتی پردازند که مقدار و موارد مصرف آن خواهد آمد. این زکات به نام زکات فطره خوانده می‌شود. افرادی که در شب عید فطر دارای این شرایط باشند زکات فطره بر آنها واجب است: ۱ - بالغ باشد. ۲ - عاقل باشد. ۳ - بنده کسی نباشد. ۴ - فقیر نباشد (۱). فردی که دارای شرایط فوق باشد باید زکات خود و کسانی که در مغرب شب عید فطر نان خور او هستند را پردازد، کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر، خرج آنان بر او واجب باشد یا نه، در شهر خود او باشند یا در شهر دیگر (یعنی حتی اگر فرزند او که نان خور اوست به مسافرت رفته باشد باید زکات او را بدهد) و همچنین مهمانی که با رضایت او پیش از غروب شب عید فطر وارد خانه‌اش شده

باشد، باید زکات او را بدهد. (۲) مقدار زکات فطره: هر نفری یک صاع که تقریباً ۳ کیلو است. (۳) جنس زکات فطره: گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج یا ذرت و مانند اینها (۴) وقت وجوب زکات فطره: شب عید فطر. (۵) وقت پرداخت زکات فطره: از شب عید تا ظهر روز عید فطر و بهتر آن است که در روز عید بدهد و اگر نماز عید می‌خواند بنا بر احتیاط واجب قبل از نماز عید پردازد. (۶) مصرف زکات فطره: همان مصرف زکات مال است، گرچه احتیاط مستحب آن است که فقط به فقرا و مؤمن و اطفال آنها و به مساکین بدهد. (۷)

پی‌نوشتها

۱ - توضیح المسائل، م ۱۹۹۱ - ۲ - توضیح المسائل، م ۱۹۹۱ و ۳۵۹۹۱ - توضیح المسائل، م ۱۹۹۱ - ۴ - همان. ۵ - تحریر الوسیله، ج ۱ ص ۸۴۳ - ۶ - تحریر الوسیله، ج ۱ ص ۸۴۳ - توضیح المسائل، م ۷۹۲۰۲ - توضیح المسائل، م ۴۱۰۲

احکام زکات

۱ - کسی که مخارج سال خود و اهل و عیالش را ندارد و کسبی هم ندارد که بتواند مخارج سال خود و اهل و عیالش را تأمین کند فقیر است و دادن زکات فطره بر او واجب نیست. (۱) ۲ - فطره‌ی مهمانی که پیش از غروب شب عید فطر، بدون رضایت صاحبخانه وارد می‌شود در صورتی که نان خور او حساب شود، واجب است و همچنین است فطره کسی که انسان را مجبور کرده‌اند که خرجی او را بدهد. (۲) ۳ - فطره‌ی مهمانی که بعد از غروب شب عید فطر وارد می‌شود، بر صاحبخانه واجب نیست، اگر چه پیش از غروب او را دعوت کرده باشد و در خانه او هم افطار کند. (۳) ۴ - کسی که دیگری باید فطره‌ی او را بدهد واجب نیست فطره‌ی خود را بدهد. (۴) ۵ - اگر فطره‌ی انسان بر کسی واجب باشد و او فطره را ندهد بر خودش واجب نمی‌شود. (۵) ۶ - کسی که سید نیست نمی‌تواند به سید فطره بدهد، حتی اگر سیدی نان خور او باشد نمی‌تواند فطره‌ی او را به سید دیگر بدهد. (۶) ۷ - فقیری که فطره به او می‌دهند لازم نیست عادل باشد ولی احتیاط واجب آن است که به شرابخوار و کسی که آشکارا معصیت کبیره می‌کند فطره ندهند. (۷) ۸ - به کسی که فطره را در معصیت مصرف می‌کند نباید فطره بدهند. (۹) ۹ - احتیاط واجب آن است که به یک فقیر بیش از مخارج سالش و کمتر از یک صاع فطره ندهند. (۱۰) ۱۰ - اگر فطره را کنار بگذارد، نمی‌تواند آن را برای خودش بردارد و مالی دیگر را برای فطره بگذارد. (۱۱) ۱۱ - اگر در محل خودش مستحق پیدا شود احتیاط واجب آن است که فطره را به جای دیگر نبرد و اگر به جای دیگر ببرد و تلف شود باید عوض آن را بدهد. (۱۲)

پی‌نوشتها

۱ - توضیح المسائل، م ۲۲۹۹۱ - توضیح المسائل، م ۳۶۹۹۱ - توضیح المسائل، م ۴۷۹۹۱ - توضیح المسائل، م ۵۵۰۰۲ - توضیح المسائل، م ۶۶۰۰۲ - توضیح المسائل، م ۷۹۰۰۲ - توضیح المسائل، م ۹۶۱۰۲ - توضیح المسائل، م ۱۰۷۱۰۲ - توضیح المسائل، م ۱۱۸۱۰۲ - توضیح المسائل، م ۱۲۳۲۰۲ - توضیح المسائل، م ۵۳۰۲

۲۶ - دعای جوشن کبیر

دعای جوشن کبیر

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا اَللّٰهُ يَا رَحْمٰنُ يَا رَحِیْمُ يَا كَرِیْمُ يَا مُقِیْمُ يَا عَظِیْمُ يَا قَدِیْمُ يَا عَلِیْمُ يَا حَلِیْمُ يَا حَكِیْمُ سُبْحٰنَكَ يَا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ

الْعُوْثُ الْغُوْثُ خَلِصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ (۲) يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ يَا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ يَا وَلِيَّ الْحَسَنَاتِ يَا غَافِرَ الْخَطِيئَاتِ يَا مُعْطِيَ الْمَسْأَلَاتِ يَا قَابِلَ التَّوْبَاتِ يَا سَامِعَ الْأَصْوَاتِ يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ يَا دَافِعَ الْبَلِيَّاتِ (۳) يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ يَا خَيْرَ الْفَاتِحِينَ يَا خَيْرَ النَّاصِرِينَ يَا خَيْرَ الْحَاكِمِينَ يَا خَيْرَ الرَّازِقِينَ يَا خَيْرَ الْوَارِثِينَ يَا خَيْرَ الْوَالِدِينَ يَا خَيْرَ الذَّاكِرِينَ يَا خَيْرَ الْمُتَزَلِّينَ يَا خَيْرَ الْمُحْسِنِينَ (۴) يَا مَنْ لَهُ الْعِزَّةُ وَالْجَمَالُ يَا مَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَالْكَمَالُ يَا مَنْ لَهُ الْمُلْكُ وَالْجَلَالُ يَا مَنْ هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالُ يَا مُسْتَسْتَسِيءَ السَّمْحَابِ التَّقَالِ يَا مَنْ هُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ يَا مَنْ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ يَا مَنْ هُوَ شَدِيدُ الْعِقَابِ يَا مَنْ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ يَا مَنْ عِنْدَهُ الْكِتَابِ (۵) اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا دَيَّانُ يَا بُرْهَانَ يَا سُلْطَانَ يَا رِضْوَانَ يَا غُفْرَانَ يَا سُبْحَانَ يَا مُسْتَعَانَ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْبَيَانِ (۶) يَا مَنْ تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ يَا مَنْ اسْتَسَلَّمَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ يَا مَنْ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ يَا مَنْ خَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَيْبَتِهِ يَا مَنْ انْقَادَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْ خَشْيَتِهِ يَا مَنْ تَشَقَّقَتِ الْجِبَالُ مِنْ مَخَافَتِهِ يَا مَنْ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ بِأَمْرِهِ يَا مَنْ اسْتَفْقَرَتِ الْأَرْضُونَ بِإِذْنِهِ يَا مَنْ يُسَبِّحُ الرَّعِيدُ بِحَمْدِهِ يَا مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلُوكِيَّتِهِ (۷) يَا غَافِرَ الْخَطَايَا يَا كَاشِفَ الْبَلَايَا يَا مُتَمَتِّهِ الرَّجَايَا يَا مُجْزِلَ الْعَطَايَا يَا وَاهِبَ الْهُدَايَا يَا رَازِقَ الْبُرَايَا يَا قَاضِيَ الْمَنَايَا يَا سَامِعَ الشَّكَايَا يَا بَاعِثَ الْبُرَايَا يَا مُطْلِقَ الْأَسَارَى (۸) يَا ذَا الْحَمْدِ وَالنَّعْمِ يَا ذَا الْفَخْرِ وَالْبَهَاءِ يَا ذَا الْمَجْدِ وَالسَّنَاءِ يَا ذَا الْعَهْدِ وَالْوَفَاءِ يَا ذَا الْعَفْوِ وَالرِّضَاءِ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْعَطَاءِ يَا ذَا الْفَضْلِ وَالْقَضَاءِ يَا ذَا الْعِزِّ وَالْبَقَاءِ يَا ذَا الْجُودِ وَالسَّخَاءِ يَا ذَا الْأَلَاءِ وَالنَّعْمَاءِ (۹) اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مَانِعُ يَا دَافِعُ يَا رَافِعُ يَا صَانِعُ يَا نَافِعُ يَا سَامِعُ يَا جَامِعُ يَا شَافِعُ يَا وَاسِعُ يَا مُوسِعُ (۱۰) يَا صَانِعَ كُلِّ مَصْنُوعٍ يَا خَالِقَ كُلِّ مَخْلُوقٍ يَا رَازِقَ كُلِّ مَرْزُوقٍ يَا مَالِكَ كُلِّ مَمْلُوكٍ يَا كَاشِفَ كُلِّ مَكْرُوبٍ يَا فَارِجَ كُلِّ مَهْمُومٍ يَا رَاحِمَ كُلِّ مَرْحُومٍ يَا نَاصِرَ كُلِّ مَخْذُولٍ يَا سَاتِرَ كُلِّ مَعْتُوبٍ يَا مُلْجَأَ كُلِّ مَطْرُودٍ (۱۱) يَا عُيْدَتِي عِنْدَ شِدَّتِي يَا رَجَائِي عِنْدَ مُصِيبَتِي يَا مُوَسِّئِي عِنْدَ وَخْشَتِي يَا صَاحِبِي عِنْدَ غُرْبَتِي يَا وَليِّي عِنْدَ نِعْمَتِي يَا غِيَاثِي عِنْدَ كُرْبَتِي يَا دَلِيلِي عِنْدَ حَيْرَتِي يَا غَنَائِي عِنْدَ افْتِقَارِي يَا مُلْجِئِي عِنْدَ اضْطِرَارِي يَا مُعِينِي عِنْدَ مَفْرَعِي (۱۲) يَا عَلَامَ الْعُيُوبِ يَا غَفَّارَ الذُّنُوبِ يَا سِتَّارَ الْعُيُوبِ يَا كَاشِفَ الْكُرُوبِ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ يَا طَيِّبَ الْقُلُوبِ يَا مُنَوِّرَ الْقُلُوبِ يَا أَيْسَرَ الْقُلُوبِ يَا مُفْرِجَ الْهُمُومِ يَا مُنْفَسِّ الْغُومِ (۱۳) اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا جَلِيلُ يَا جَمِيلُ يَا وَكِيلُ يَا كَفِيلُ يَا دَلِيلُ يَا قَبِيلُ يَا مُدِيلُ يَا مُنِيلُ يَا مُقِيلُ يَا مُحِيلُ (۱۴) يَا دَلِيلَ الْمُتَحَرِّينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا صَرِيخَ الْمُسْتَضْرِحِينَ يَا جَارَ الْمُسْتَجِيرِينَ يَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ يَا عَوْنَ الْمُؤْمِنِينَ يَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ يَا مُلْجَأَ الْعَاصِينَ يَا غَافِرَ الْمُذْنِبِينَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ (۱۵) يَا ذَا الْجُودِ وَالْإِحْسَانِ يَا ذَا الْفَضْلِ وَالْإِمْتِنَانِ يَا ذَا الْأَمْنِ وَالْأَمَانِ يَا ذَا الْقُدْسِ وَالسُّبْحَانِ يَا ذَا الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ يَا ذَا الرَّحْمَةِ وَالرِّضْوَانِ يَا ذَا الْحُجْبَةِ وَالْبُرْهَانِ يَا ذَا الْعِظَمَةِ وَالسُّلْطَانِ يَا ذَا الرَّأْفَةِ وَالْمُسْتَعَانَ يَا ذَا الْعَفْوِ وَالْغُفْرَانِ (۱۶) يَا مَنْ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ آلهُ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ صَانِعُ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ قَبْلُ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ عَالِمٌ بِكُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ قَادِرٌ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ هُوَ يَبْقَى وَيَفْنَى كُلُّ شَيْءٍ (۱۷) اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مُؤْمِنُ يَا مُهَيِّمُ يَا مُكُونُ يَا مُلْقِنُ يَا مُبِينُ يَا مُهَوِّنُ يَا مُمَكِّنُ يَا مُزِينُ يَا مُعَلِّنُ يَا مُفَسِّمُ (۱۸) يَا مَنْ هُوَ فِي مُلْكِهِ مُقِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِي سُلْطَانِهِ قَدِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِي جَلَالِهِ عَظِيمٌ يَا مَنْ هُوَ عَلَى عِبَادِهِ رَحِيمٌ يَا مَنْ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ يَا مَنْ هُوَ بِمَنْ عَصَاهُ حَلِيمٌ يَا مَنْ هُوَ بِمَنْ رَجَاهُ كَرِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِي صُنْعِهِ حَكِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِي حِكْمَتِهِ لَطِيفٌ يَا مَنْ هُوَ فِي لَطْفِهِ قَدِيمٌ (۱۹) يَا مَنْ لَا يُرْجَى إِلَّا فَضْلُهُ يَا مَنْ لَا يُسْأَلُ إِلَّا عَفْوُهُ يَا مَنْ لَا يُنْظَرُ إِلَّا بَرُّهُ يَا مَنْ لَا يُخَافُ إِلَّا عَدْلُهُ يَا مَنْ لَا يَدُومُ إِلَّا مُلْكُهُ يَا مَنْ لَا سُلْطَانَ إِلَّا سُلْطَانُهُ يَا مَنْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ يَا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمُهُ يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ مِثْلُهُ (۲۰) يَا فَارِجَ الْهَمِّ يَا كَاشِفَ الْغَمِّ يَا غَافِرَ الذَّنْبِ يَا قَابِلَ التَّوْبِ يَا خَالِقَ الْخَلْقِ يَا صَادِقَ الْوَعْدِ يَا مُوفِيَ الْعَهْدِ يَا عَالِمَ الْبَسْرِ يَا فَالِقَ الْحَبِّ يَا رَازِقَ الْأَنَامِ (۲۱) اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا عَلِيُّ يَا وَفِي يَا غُنِّيُّ يَا مَلِيُّ يَا حَفِيُّ يَا رَضِيُّ يَا زَكِيُّ يَا يَدِيُّ يَا قَوِيُّ يَا وَلِيُّ (۲۲) يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى يَا مُتَمَتِّهِ كُلِّ شَكْوَى (۲۳) يَا ذَا النِّعْمَةِ السَّابِعَةِ يَا ذَا الرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ يَا ذَا الْمِنَّةِ السَّابِقَةِ يَا ذَا الْحِكْمَةِ الْبَالِغَةِ يَا ذَا الْقُدْرَةِ الْكَامِلَةِ يَا ذَا الْحُجْبَةِ الْفَاطِعَةِ يَا ذَا الْكِرَامَةِ الظَّاهِرَةِ يَا ذَا الْعِزَّةِ الدَّائِمَةِ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمُتَمَيِّنَةِ يَا ذَا الْعِظَمَةِ الْمُنِيَعَةِ (۲۴) يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ يَا جَاعِلَ الظُّلُمَاتِ يَا رَاحِمَ الْعَبْرَاتِ يَا مُقِيلَ الْعَثَرَاتِ يَا سَاتِرَ

الْعُورَاتِ يَا مُحِييَ الْأَمْوَاتِ يَا مُنْزِلَ الْآيَاتِ يَا مُضَعِفَ الْحَسَنَاتِ يَا مَاجِي السَّيِّئَاتِ يَا شَدِيدَ النَّقِمَاتِ (۲۵) اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا
 مُصَوِّرُ يَا مُقَدِّرُ يَا مُدَبِّرُ يَا مُطَهِّرُ يَا مُنَوِّرُ يَا مُبَسِّرُ يَا مُنْدِرُ يَا مُقَدِّمُ يَا مُؤَخِّرُ (۲۶) يَا رَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَا رَبَّ الشَّهْرِ الْحَرَامِ يَا رَبَّ
 الْبَلَدِ الْحَرَامِ يَا رَبَّ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَا رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ يَا رَبَّ الْمَشْرِجِدِ الْحَرَامِ يَا رَبَّ الْجِلِّ وَالْحَرَامِ يَا رَبَّ النُّورِ وَالظَّلَامِ يَا رَبَّ
 التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ يَا رَبَّ الْقُدْرَةِ فِي الْاَنَامِ (۲۷) يَا اَحْكَمَ الْحَاكِمِيْنَ يَا اَعْدَلَ الْعَادِلِيْنَ يَا اَصْدَقَ الصَّادِقِيْنَ يَا اَطْهَرَ الطَّاهِرِيْنَ يَا اَحْسَنَ
 الْخَالِقِيْنَ يَا اَسْرَعَ الْحَاسِبِيْنَ يَا اَسْمَعَ السَّمَاعِيْنَ يَا اَبْصَرَ النَّاطِرِيْنَ يَا اَشْفَعَ الشَّافِعِيْنَ يَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِيْنَ (۲۸) يَا عِمَادَ مَنْ لَا عِمَادَ لَهُ يَا سَيِّدَ
 مَنْ لَا سَيِّدَ لَهُ يَا ذَخَرَ مَنْ لَا ذَخَرَ لَهُ يَا حِزْزَ مَنْ لَا حِزْزَ لَهُ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ يَا فَخْرَ مَنْ لَا فَخْرَ لَهُ يَا عِزَّ مَنْ لَا عِزَّ لَهُ يَا مُعِيْنَ مَنْ لَا
 مُعِيْنَ لَهُ يَا اَنْيَسَ مَنْ لَا اَنْيَسَ لَهُ يَا اَمَانَ مَنْ لَا اَمَانَ لَهُ (۲۹) اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا عَاصِمَ يَا قَائِمَ يَا دَائِمَ يَا رَاحِمَ يَا سَالِمَ يَا حَاكِمَ
 يَا عَالِمَ يَا قَاسِمَ يَا قَابِضُ يَا بَاسِطُ (۳۰) يَا عَاصِمَ مَنْ اسْتَعْصِمَهُ يَا رَاحِمَ مَنْ اسْتَرْحَمَهُ يَا غَافِرَ مَنْ اسْتَتَغَفَرَهُ يَا نَاصِرَ مَنْ اسْتَنْصَرَهُ يَا حَافِظَ
 مَنْ اسْتَحْفَظَهُ يَا مُكْرِمَ مَنْ اسْتَكْرَمَهُ يَا مُرْسِدَ مَنْ اسْتَرْسَدَهُ يَا صَرِيحَ مَنْ اسْتَضْرَحَهُ يَا مُعِيْنَ مَنْ اسْتَعَانَهُ يَا مُغِيثَ مَنْ اسْتَعَاثَهُ (۳۱) يَا عَزِيْزاً
 لَا يُضَامُ يَا لَطِيْفاً لَا يُرَامُ يَا قَيُّوماً لَا يَنَامُ يَا دَائِماً لَا يَفُوْتُ يَا حَيّاً لَا يَمُوتُ يَا مَلِكاً لَا يَزُولُ يَا بَاقِياً لَا يَفْنَىٰ يَا عَالِماً لَا يَجْهَلُ يَا صَيِّمَ دَماً لَا
 يُطْعَمُ يَا قَوِيّاً لَا يَضْعَفُ (۳۲) اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا اَحَدُ يَا وَاحِدُ يَا شَاهِدُ يَا مَاجِدُ يَا حَامِدُ يَا رَاشِدُ يَا بَاعِثُ يَا وَارِثُ يَا ضَارُّ يَا
 نَافِعُ (۳۳) يَا اَعْظَمَ مَنْ كُلِّ عَظِيْمٍ يَا اَكْرَمَ مَنْ كُلِّ كَرِيْمٍ يَا اَرْحَمَ مَنْ كُلِّ رَحِيْمٍ يَا اَعْلَمَ مَنْ كُلِّ عَلِيْمٍ يَا اَحْكَمَ مَنْ كُلِّ حَكِيْمٍ يَا اَقْدَمَ مَنْ
 كُلِّ قَدِيْمٍ يَا اَكْبَرَ مَنْ كُلِّ كَبِيْرٍ يَا اَلْطَفَ مَنْ كُلِّ لَطِيْفٍ يَا اَجَلَ مَنْ كُلِّ جَلِيْلٍ يَا اَعَزَّ مَنْ كُلِّ عَزِيْزٍ (۳۴) يَا كَرِيْمَ الصَّفْحِ يَا عَظِيْمَ الْمَنِّ يَا
 كَثِيْرَ الْخَيْرِ يَا قَدِيْمَ الْفَضْلِ يَا دَائِمَ الْلُطْفِ يَا لَطِيْفَ الصُّنْعِ يَا مُنْفِسَ الْكَرْبِ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ يَا مَالِكَ الْمُلْكِ يَا قَاضِيَ الْحَقِّ (۳۵) يَا مَنْ
 هُوَ فِي عَهْدِهِ وَفِي يَوْمِهِ وَفِي وَفَائِهِ قَوِيٌّ يَا مَنْ هُوَ فِي قُوَّتِهِ عَلِيٌّ يَا مَنْ هُوَ فِي عُلُوِّهِ قَرِيْبٌ يَا مَنْ هُوَ فِي قُرْبِهِ لَطِيْفٌ يَا مَنْ هُوَ فِي لُطْفِهِ
 شَرِيْفٌ يَا مَنْ هُوَ فِي شَرَفِهِ عَزِيْزٌ يَا مَنْ هُوَ فِي عِزِّهِ عَظِيْمٌ يَا مَنْ هُوَ فِي عَظَمَتِهِ مَجِيْدٌ يَا مَنْ هُوَ فِي مَجِيْدِهِ حَمِيْدٌ (۳۶) اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ
 بِاسْمِكَ يَا كَافِيَّ يَا شَافِيَّ يَا وَافِيَّ يَا مُعَافِيَّ يَا هَادِيَّ يَا دَاعِيَّ يَا قَاضِيَّ يَا رَاضِيَّ يَا عَالِيَّ يَا بَاقِيَّ (۳۷) يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَهُ يَا مَنْ
 كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ كَائِنٌ لَهُ يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ مُّوجُوْدٌ بِهِ يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ مُّنِيْبٌ اِلَيْهِ يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ خَائِفٌ مِنْهُ يَا مَنْ كُلُّ
 شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ صَائِرٌ اِلَيْهِ يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ يُسْبِحُ بِحَمْدِهِ يَا مَنْ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ (۳۸) يَا مَنْ لَا مَفْرَجَ اِلَّا اِلَيْهِ يَا مَنْ
 لَا مَفْرَجَ اِلَّا اِلَيْهِ يَا مَنْ لَا مَقْصَدَ اِلَّا اِلَيْهِ يَا مَنْ لَا مُنْجَا مِنْهُ اِلَّا اِلَيْهِ يَا مَنْ لَا يُرْعَبُ اِلَّا اِلَيْهِ يَا مَنْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِهِ يَا مَنْ لَا يُسْتَعَانُ اِلَّا
 بِهِ يَا مَنْ لَا يُتَوَكَّلُ اِلَّا عَلَيْهِ يَا مَنْ لَا يُرْجَى اِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يُعْبَدُ اِلَّا هُوَ (۳۹) يَا خَيْرَ الْمَرْهُوْبِيْنَ يَا خَيْرَ الْمَرْغُوْبِيْنَ يَا خَيْرَ الْمَطْلُوْبِيْنَ يَا خَيْرَ
 الْمَسْئُوْلِيْنَ يَا خَيْرَ الْمُقْصُوْدِيْنَ يَا خَيْرَ الْمَذْكُوْرِيْنَ يَا خَيْرَ الْمَشْكُوْرِيْنَ يَا خَيْرَ الْمُحْبُوْبِيْنَ يَا خَيْرَ الْمَدْعُوْبِيْنَ يَا خَيْرَ الْمُسْتَأْسِنِيْنَ (۴۰) اَللّٰهُمَّ
 اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا غَافِرُ يَا سَاتِرُ يَا قَادِرُ يَا قَاهِرُ يَا فَاطِرُ يَا كَاسِرُ يَا جَابِرُ يَا ذَاكِرُ يَا نَاطِرُ يَا نَاصِرُ (۴۱) يَا مَنْ خَلَقَ فَسَوَىٰ يَا مَنْ قَدَرَ
 فَهَدَىٰ يَا مَنْ يَكْشِفُ الْبَلْوَىٰ يَا مَنْ يَسْمَعُ النَّجْوَىٰ يَا مَنْ يُنْقِذُ الْعَرْقَىٰ يَا مَنْ يُنْجِي الْهَلْكَىٰ يَا مَنْ يَشْفِي الْمَرْضَىٰ يَا مَنْ اَضْحَكَ وَابْكَىٰ
 يَا مَنْ اَمَاتَ وَاحْيَىٰ يَا مَنْ خَلَقَ الزَّوْجِيْنَ الذَّكَرَ وَالْاُنْثَىٰ (۴۲) يَا مَنْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ سَبِيْلُهُ يَا مَنْ فِي الْاَفَاقِ اَيَاتُهُ يَا مَنْ فِي الْاَيَاتِ بُرْهَانُهُ
 يَا مَنْ فِي الْمَمَاتِ قُدْرَتُهُ يَا مَنْ فِي الْقُبُوْرِ عِيْرَتُهُ يَا مَنْ فِي الْقِيَامَةِ مُلْكُهُ يَا مَنْ فِي الْحِسَابِ هَيْبَتُهُ يَا مَنْ فِي الْمِيْزَانِ قِصَاوُهُ يَا مَنْ فِي الْجَنَّةِ
 ثَوَابُهُ يَا مَنْ فِي النَّارِ عِقَابُهُ (۴۳) يَا مَنْ اِلَيْهِ يَهْرَبُ الْخَائِفُوْنَ يَا مَنْ اِلَيْهِ يَفْرَعُ الْمُذْتَبُوْنَ يَا مَنْ اِلَيْهِ يَقْضِدُ الْمُتَبِيْئُوْنَ يَا مَنْ اِلَيْهِ يَرْعَبُ
 الزَّاهِدُوْنَ يَا مَنْ اِلَيْهِ يَلْجِئُ الْمُتَحَيِّرُوْنَ يَا مَنْ بِهِ يَسْتَأْنِسُ الْمُرِيْدُوْنَ يَا مَنْ بِهِ يَفْتَخِرُ الْمُحْبُوْنَ يَا مَنْ فِي عَفْوِهِ يَطْمَعُ الْخَاطِئُوْنَ يَا مَنْ اِلَيْهِ
 يَسْكُنُ الْمُوقِنُوْنَ يَا مَنْ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُوْنَ (۴۴) اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا حَبِيْبُ يَا طَيِّبُ يَا قَرِيْبُ يَا رَقِيْبُ يَا حَسِيْبُ يَا مُهَيَّبُ يَا
 مُثِيْبُ يَا مُجِيْبُ يَا خَبِيْرُ يَا بَصِيْرُ (۴۵) يَا اَقْرَبَ مَنْ كُلِّ قَرِيْبٍ يَا اَحَبَّ مَنْ كُلِّ حَبِيْبٍ يَا اَبْصَرَ مَنْ كُلِّ بَصِيْرٍ يَا اَخْبَرَ مَنْ كُلِّ خَبِيْرٍ يَا اَشْرَفَ
 مَنْ كُلِّ شَرِيْفٍ يَا اَرْقَعَ مَنْ كُلِّ رَفِيْعٍ يَا اَقْوَىٰ مَنْ كُلِّ قَوِيٍّ يَا اَعْنَىٰ مَنْ كُلِّ غَنِيٍّ يَا اَجْوَدَ مَنْ كُلِّ جَوَادٍ يَا اَرَافَ مَنْ كُلِّ رَوُوْفٍ (۴۶) يَا
 غَالِباً غَيْرَ مَغْلُوْبٍ يَا صَانِعاً غَيْرَ مَصْنُوْعٍ يَا خَالِقاً غَيْرَ مَخْلُوْقٍ يَا مَالِكاً غَيْرَ مَمْلُوْكٍ يَا قَاهِراً غَيْرَ مَفْهُوْرٍ يَا رَافِعاً غَيْرَ مَرْفُوْعٍ يَا حَافِظاً غَيْرَ
 مَحْفُوْظٍ يَا نَاصِراً غَيْرَ مَنْصُوْرٍ يَا شَهِيداً غَيْرَ غَائِبٍ يَا قَرِيْباً غَيْرَ بَعِيْدٍ (۴۷) يَا نُورَ النُّوْرِ يَا مُنَوِّرَ النُّوْرِ يَا خَالِقَ النُّوْرِ يَا مُدَبِّرَ النُّوْرِ يَا مُقَدِّرَ

النُّورِ يَا نُورَ كُلِّ نُورٍ يَا نُورًا قَبْلَ كُلِّ نُورٍ يَا نُورًا بَعْدَ كُلِّ نُورٍ يَا نُورًا فَوْقَ كُلِّ نُورٍ يَا نُورًا لَيْسَ كَمِثْلِهِ نُورٌ (۴۸) يَا مَنْ عَطَاؤُهُ شَرِيفٌ يَا مَنْ فِعْلُهُ لَطِيفٌ يَا مَنْ لُطْفُهُ مُقِيمٌ يَا مَنْ إِحْسَانُهُ قَدِيمٌ يَا مَنْ قَوْلُهُ حَقٌّ يَا مَنْ وَعْدُهُ صِدْقٌ يَا مَنْ عَفْوُهُ فَضْلٌ يَا مَنْ عَذَابُهُ عَدْلٌ يَا مَنْ ذِكْرُهُ حُلُوٌّ يَا مَنْ فَضْلُهُ عَمِيمٌ (۴۹) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مُسَهِّلُ يَا مُصَلِّ يَا مُبَدِّلُ يَا مُدَلِّلُ يَا مُنَزِّلُ يَا مُنَوِّلُ يَا مُفْضِلُ يَا مُجَزِّلُ يَا مُمَهِّلُ يَا مُجَمِّلُ (۵۰) يَا مَنْ يَرَى وَلَا يَرَى يَا مَنْ يَخْلُقُ وَلَا يُخْلَقُ يَا مَنْ يَهْدِي وَلَا يُهْدَى يَا مَنْ يُحْيِي وَلَا يُحْيَا يَا مَنْ يَسْأَلُ وَلَا يُسْأَلُ يَا مَنْ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ يَا مَنْ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ يَا مَنْ يَقْضِي وَلَا يَقْضَى عَلَيْهِ يَا مَنْ يَحْكُمُ وَلَا يُحْكَمُ عَلَيْهِ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۵۱) يَا نِعَمَ الْحَسِيبِ يَا نِعَمَ الطَّيِّبِ يَا نِعَمَ الرَّقِيبِ يَا نِعَمَ الْقَرِيبِ يَا نِعَمَ الْمُجِيبِ يَا نِعَمَ الْحَبِيبِ يَا نِعَمَ الْكَفِيلِ يَا نِعَمَ الْوَكِيلِ يَا نِعَمَ الْمَوْلَى يَا نِعَمَ النَّصِيرِ (۵۲) يَا سُورَ الْعَارِفِينَ يَا مَنَى الْمُحِبِّينَ يَا أُنَيْسَ الْمُرِيدِينَ يَا حَبِيبَ التَّوَابِينَ يَا رَازِقَ الْمُقْلِينَ يَا رَجَاءَ الْمُذْنِبِينَ يَا قُرَّةَ عَيْنِ الْعَابِدِينَ يَا مَنْفِيسَ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ يَا مُفْرِجَ عَنِ الْمُغْمُومِينَ يَا إِلَهَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ (۵۳) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا رَبَّنَا يَا إِلَهَنَا يَا سَيِّدَنَا يَا مَوْلَانَا يَا نَاصِرَنَا يَا حَافِظَنَا يَا دَلِيلَنَا يَا مُعِينَنَا يَا حَبِيبَنَا يَا طَبِيبَنَا (۵۴) يَا رَبَّ النَّبِيِّينَ وَالْأَبْرَارِ يَا رَبَّ الصِّدِّيقِينَ وَالْأَخْيَارِ يَا رَبَّ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ يَا رَبَّ الصِّغَارِ وَالْكَبَارِ يَا رَبَّ الْجُبُوبِ وَالشِّمَارِ يَا رَبَّ الْأَنْهَارِ وَالْأَشْجَارِ يَا رَبَّ الصَّحَارَى وَالْقَفَارِ يَا رَبَّ الْبُرَارَى وَالْبِحَارِ يَا رَبَّ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَا رَبَّ الْإِعْلَانِ وَالْإِسْرَارِ (۵۵) يَا مَنْ نَفَذَ فِي كُلِّ شَيْءٍ أَمْرَهُ يَا مَنْ لِحِقِّ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمُهُ يَا مَنْ بَلَغَتْ إِلَى كُلِّ شَيْءٍ قُدْرَتُهُ يَا مَنْ لَا تَحْصِي الْعِبَادُ نِعْمَهُ يَا مَنْ لَا تَبْلُغُ الْخَلَائِقُ شُكْرَهُ يَا مَنْ لَا تُدْرِكُ الْأَفْهَامُ جَلَالَهُ يَا مَنْ لَا تَنَالُ الْأَوْهَامُ كُنْهَهُ يَا مَنْ لَعَطْمَةُ وَالْكَبْرِيَاءِ رِدَاؤُهُ يَا مَنْ لَا تَزُدُّ الْعِبَادُ قِضَاءَهُ يَا مَنْ لَا مُلْكَ إِلَّا مُلْكُهُ يَا مَنْ لَا عَطَاءَ إِلَّا عَطَاؤُهُ (۵۶) يَا مَنْ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى يَا مَنْ لَهُ الصِّفَاتُ الْعُلْيَا يَا مَنْ لَهُ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى يَا مَنْ لَهُ الْجَنَّةُ الْمَأْوَى يَا مَنْ لَهُ الْآيَاتُ الْكُبْرَى يَا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يَا مَنْ لَهُ الْحُكْمُ وَالْقَضَاءُ يَا مَنْ لَهُ الْهُوَاءُ وَالْقَضَاءُ يَا مَنْ لَهُ الْعَرْشُ وَالثَّرَى يَا مَنْ لَهُ السَّمَاوَاتُ الْعُلَى (۵۷) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا عَفْوُ يَا غَفُورُ يَا صَبُورُ يَا شَكُورُ يَا رُؤُوفُ يَا عَطُوفُ يَا مَسْئُولُ يَا وَدُودُ يَا سَبُوحُ يَا قُدُّوسُ (۵۸) يَا مَنْ فِي السَّمَاءِ عَظَمَتُهُ يَا مَنْ فِي الْأَرْضِ آيَاتُهُ يَا مَنْ فِي كُلِّ شَيْءٍ دَلَالَتُهُ يَا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ يَا مَنْ فِي الْجِبَالِ خَزَائِنُهُ يَا مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ يَا مَنْ إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ يَا مَنْ أَظْهَرَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لُطْفَهُ يَا مَنْ أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ يَا مَنْ تَصَرَّفَ فِي الْخَلَائِقِ قُدْرَتُهُ (۵۹) يَا حَبِيبَ مَنْ لَا حَبِيبَ لَهُ يَا طَبِيبَ مَنْ لَا طَبِيبَ لَهُ يَا مُجِيبَ مَنْ لَا مُجِيبَ لَهُ يَا شَفِيقَ مَنْ لَا شَفِيقَ لَهُ يَا رَفِيقَ مَنْ لَا رَفِيقَ لَهُ يَا مُعِثَّ مَنْ لَا مُعِثَّ لَهُ يَا دَلِيلَ مَنْ لَا دَلِيلَ لَهُ يَا أُنَيْسَ مَنْ لَا أُنَيْسَ لَهُ يَا رَاحِمَ مَنْ لَا رَاحِمَ لَهُ يَا صَاحِبَ مَنْ لَا صَاحِبَ لَهُ (۶۰) يَا كَافِيَ مَنْ اسْتَكْفَاهُ يَا هَادِيَ مَنْ اسْتَهْدَاهُ يَا كَالِيَّ مَنْ اسْتِكَلَاهُ يَا رَاعِيَ مَنْ اسْتَرْعَاهُ يَا شَافِيَ مَنْ اسْتَشْفَاهُ يَا قَاضِيَ مَنْ اسْتَقْضَاهُ يَا مُعْنَى مَنْ اسْتَعْنَاهُ يَا مُوفِيَ مَنْ اسْتَوْفَاهُ يَا مُقْوَى مَنْ اسْتَقْوَاهُ يَا وَلِيَّ مَنْ اسْتَوْلَاهُ (۶۱) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا خَالِقُ يَا رَازِقُ يَا نَاطِقُ يَا صَادِقُ يَا فَالِقُ يَا فَارِقُ يَا فَاتِقُ يَا رَاتِقُ يَا سَابِقُ يَا سَامِقُ (۶۲) يَا مَنْ يُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَا مَنْ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالْأَنْوَارَ يَا مَنْ خَلَقَ الظِّلَّ وَالْحَرُورَ يَا مَنْ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يَا مَنْ قَدَرَ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ يَا مَنْ خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ يَا مَنْ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ يَا مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا يَا مَنْ لَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ يَا مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الدُّنْيَا (۶۳) يَا مَنْ يَعْلَمُ مُرَادَ الْمُرِيدِينَ يَا مَنْ يَعْلَمُ ضَمِيرَ الصَّيَامِتِينَ يَا مَنْ يَسْمَعُ أُنِينَ الْوَاهِنِينَ يَا مَنْ يَرَى بُكَاءَ الْخَائِفِينَ يَا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ يَا مَنْ يَقْبَلُ عُدْرَ التَّائِبِينَ يَا مَنْ لَا يُضِلُّحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ يَا مَنْ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ يَا مَنْ لَا يَبْعُدُ عَنِ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ يَا أَحْوَدَ الْأَجُودِينَ (۶۴) يَا دَائِمَ الْبَقَاءِ يَا سَامِعَ الدُّعَاءِ يَا وَسِعَ الْعَطَاءِ يَا غَافِرَ الْخَطَاةِ يَا بَدِيعَ السَّمَاءِ يَا حَسِينَ الْبَلَاءِ يَا جَمِيلَ التَّنَاءِ يَا قَدِيمَ السَّنَاءِ يَا كَثِيرَ الْوَفَاءِ يَا شَرِيفَ الْجَزَاءِ (۶۵) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا سِتَّارُ يَا غَفَّارُ يَا قَهَّارُ يَا جَبَّارُ يَا صَبَّارُ يَا بَارُ يَا مُخْتَارُ يَا فَتَّاحُ يَا نَفَّاحُ يَا مُزْتَاخُ (۶۶) يَا مَنْ خَلَقَنِي وَسَوَّانِي يَا مَنْ رَزَقَنِي وَرَبَّانِي يَا مَنْ أَطْعَمَنِي وَسَقَّانِي يَا مَنْ قَرَّبَنِي وَآذَنَانِي يَا مَنْ عَصَمَنِي وَكَفَّانِي يَا مَنْ حَفِظَنِي وَكَلَّانِي يَا مَنْ أَعَزَّنِي وَآغَنَانِي يَا مَنْ وَقَفَّنِي وَهَدَّانِي يَا مَنْ آنَسَنِي وَآوَّانِي يَا مَنْ أَمَاتَنِي وَآخَيَانِي (۶۷) يَا مَنْ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ يَا مَنْ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ يَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ يَا مَنْ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَا مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ يَا مَنْ لَا مَعْقَبَ لِحُكْمِهِ يَا مَنْ لَا رَادَ لِقَضَائِهِ يَا مَنْ انْفَادَ كُلِّ شَيْءٍ لِأَمْرِهِ يَا مَنْ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ يَا مَنْ يُوسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ (۶۸) يَا مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ مِهَادًا يَا مَنْ جَعَلَ الْجِبَالَ أوتَادًا يَا مَنْ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا يَا مَنْ جَعَلَ

الْقَمَرَ نُورًا يَا مَنْ جَعَلَ اللَّيْلَ لِيَاسًا يَا مَنْ جَعَلَ النَّهَارَ مَعَاشًا يَا مَنْ جَعَلَ النَّوْمَ سُبَاتًا يَا مَنْ جَعَلَ السَّمَاءَ بِنَاءً يَا مَنْ جَعَلَ الْأَشْيَاءَ أَرْوَاجًا يَا مَنْ جَعَلَ النَّارَ مِرْصَادًا (۶۹) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا سَمِيعٌ يَا شَفِيعٌ يَا رَفِيعٌ يَا مَنِيْعٌ يَا سَرِيعٌ يَا بَدِيعٌ يَا كَبِيرٌ يَا قَدِيرٌ يَا خَبِيرٌ يَا مُجِيرٌ (۷۰) يَا حَيًّا قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ يَا حَيًّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ يَا حَيُّ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ حَيٌّ يَا حَيُّ الَّذِي لَا يُشَارِكُهُ حَيٌّ يَا حَيُّ الَّذِي لَا يَخْتِاجُ إِلَى حَيٍّ يَا حَيُّ الَّذِي يُمِيتُ كُلَّ حَيٍّ يَا حَيُّ الَّذِي يَرْزُقُ كُلَّ حَيٍّ يَا حَيًّا لَمْ يَرِثِ الْحَيَاءَ مِنْ حَيٍّ يَا حَيُّ الَّذِي يُحْيِي الْمَوْتَى يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمٌ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ (۷۱) يَا مَنْ لَهُ ذِكْرٌ لَا يُنْسَى يَا مَنْ لَهُ نُورٌ لَا يُطْفَأُ يَا مَنْ لَهُ نِعْمٌ لَا تُعَدُّ يَا مَنْ لَهُ مُلْكٌ لَا يُزُولُ يَا مَنْ لَهُ ثَنَاءٌ لَا يُحْصَى يَا مَنْ لَهُ جَلَالٌ لَا يُكْفَى يَا مَنْ لَهُ كَمَالٌ لَا يُدْرَكُ يَا مَنْ لَهُ قَضَاءٌ لَا يُرَدُّ يَا مَنْ لَهُ صِفَاتٌ لَا تُبَدَّلُ يَا مَنْ لَهُ نَعْوَتٌ لَا تُغَيَّرُ (۷۲) يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ يَا مَالِكَ يَوْمَ الدِّينِ يَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ يَا ظَهَرَ اللَّاجِينَ يَا مُدْرِكَ الْهَارِبِينَ يَا مَنْ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ يَا مَنْ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ يَا مَنْ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ يَا مَنْ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ يَا مَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷۳) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا شَفِيعٌ يَا رَفِيعٌ يَا حَفِيفٌ يَا مُحِيطٌ يَا مُقِيتٌ يَا مُغِيثٌ يَا مُعِزٌّ يَا مُدِلٌّ يَا مُبْدِيٌّ يَا مُعِيدٌ (۷۴) يَا مَنْ هُوَ أَحَدٌ بِلَا ضِدٍّ يَا مَنْ هُوَ فَرْدٌ بِلَا نِدٍّ يَا مَنْ هُوَ صَيِّمٌ بِلَا عَيْبٍ يَا مَنْ هُوَ وَتَرٌ بِلَا كَيْفٍ يَا مَنْ هُوَ قَاضٍ بِلَا حَيْفٍ يَا مَنْ هُوَ رَبُّ بِلَا وَزِيرٍ يَا مَنْ هُوَ عَزِيزٌ بِلَا ذُلٍّ يَا مَنْ هُوَ غَنِيٌّ بِلَا فَقْرٍ يَا مَنْ هُوَ مَلِكٌ بِلَا عَزَلٍ يَا مَنْ هُوَ مَوْصُوفٌ بِلَا شَبِيهِ (۷۵) يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ يَا مَنْ شُكْرُهُ فَوْزٌ لِلشَّاكِرِينَ يَا مَنْ حَمْدُهُ عِزٌّ لِلْحَامِدِينَ يَا مَنْ طَاعَتُهُ نَجَاةٌ لِلْمُطِيعِينَ يَا مَنْ بَابُهُ مَفْتُوحٌ لِلطَّالِبِينَ يَا مَنْ سَبِيلُهُ وَاضِحٌ لِلْمُنْبِيِّينَ يَا مَنْ آيَاتُهُ بُرْهَانٌ لِلنَّاطِرِينَ يَا مَنْ كِتَابَتُهُ تَذَكُّرَةٌ لِلْمُنْتَقِينَ يَا مَنْ رِزْقُهُ عُمُومٌ لِلطَّائِعِينَ وَالْعَاصِينَ يَا مَنْ رَحْمَتُهُ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۶) يَا مَنْ تَبَارَكَ اسْمُهُ يَا مَنْ تَعَالَى حَيْدُهُ يَا مَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ يَا مَنْ جَلَّ ثَنَاؤُهُ يَا مَنْ تَفَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ يَا مَنْ يَدُومُ بَقَاؤُهُ يَا مَنْ الْعِظَمَةُ بِهَاؤُهُ يَا مَنْ الْكِبْرِيَاءُ رِداؤُهُ يَا مَنْ لَا تُحْصَى الْأَوْهُ يَا مَنْ لَا تُعَدُّ نِعْمَاؤُهُ (۷۷) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مُعِينٌ يَا أَمِينٌ يَا مُبِينٌ يَا مَتِينٌ يَا مَكِينٌ يَا رَشِيدٌ يَا حَمِيدٌ يَا مَجِيدٌ يَا شَدِيدٌ يَا شَهِيدٌ (۷۸) يَا ذَا الْعَرْشِ الْمَجِيدِ يَا ذَا الْقَوْلِ الشَّدِيدِ يَا ذَا الْفِعْلِ الرَّشِيدِ يَا ذَا الْبُطْحِ الشَّدِيدِ يَا ذَا الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ يَا مَنْ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ يَا مَنْ هُوَ فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ يَا مَنْ هُوَ قَرِيبٌ غَيْرٌ بَعِيدٌ يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ يَا مَنْ هُوَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (۷۹) يَا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا وَزِيرَ يَا مَنْ لَا شَبِيهِ لَهُ وَلَا نَظِيرَ يَا خَالِقَ السَّمْسِ وَالْقَمَرِ الْمُنِيرِ يَا مُغْنِيَ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ يَا رَازِقَ الْوَلَدِ الصَّغِيرِ يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيرِ يَا عِصْمَةَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ يَا مَنْ هُوَ بَعَادِهِ خَبِيرٌ بِصِيرٍ يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۸۰) يَا ذَا الْجُودِ وَالنِّعَمِ يَا ذَا الْفَضْلِ وَالْكَرَمِ يَا خَالِقَ اللَّوْحِ وَالْقَلَمِ يَا بَارِي الدَّرِّ وَالنَّسَمِ يَا ذَا الْبَأْسِ وَالنِّقَمِ يَا مُلْهِمَ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ يَا كَاشِفَ الضُّرِّ وَالْأَلَمِ يَا عَالِمَ السِّرِّ وَالْهَمَمِ يَا رَبَّ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ يَا مَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْعَدَمِ (۸۱) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا فَاعِلٌ يَا جَاعِلٌ يَا قَابِلٌ يَا كَامِلٌ يَا فَاصِلٌ يَا وَاصِلٌ يَا عَادِلٌ يَا غَالِبٌ يَا طَالِبٌ يَا وَاهِبٌ (۸۲) يَا مَنْ أَنْعَمَ بِطَوْلِهِ يَا مَنْ أَكْرَمَ بِجُودِهِ يَا مَنْ جَادَ بِلُطْفِهِ يَا مَنْ تَعَزَّزَ بِعُدْرَتِهِ يَا مَنْ قَدَرَ بِحُكْمَتِهِ يَا مَنْ حَكَمَ بِتَدْبِيرِهِ يَا مَنْ دَبَّرَ بِعِلْمِهِ يَا مَنْ تَجَاوَزَ بِحِلْمِهِ يَا مَنْ دَنَا فِي عُلُوِّهِ يَا مَنْ عَلَا فِي دُنُوِّهِ (۸۳) يَا مَنْ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَا مَنْ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ يَا مَنْ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يُعِزُّ مَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يُذِلُّ مَنْ يَشَاءُ يَا مَنْ يَصُورُ فِي الْأَرْحَامِ مَا يَشَاءُ يَا مَنْ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ (۸۴) يَا مَنْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا يَا مَنْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا يَا مَنْ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا يَا مَنْ جَعَلَ الْمَلَائِكَةَ رُسُلًا يَا مَنْ جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا يَا مَنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا يَا مَنْ خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا يَا مَنْ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَمَدًا يَا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا يَا مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۸۵) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا أَوَّلَ يَا آخِرَ يَا ظَاهِرَ يَا بَاطِنَ يَا بُرُّ يَا حَقُّ يَا فَرْدٌ يَا وَتَرٌ يَا صَيِّمٌ يَا سَرِيْمٌ (۸۶) يَا خَيْرَ مَعْرُوفٍ عَرَفَ يَا أَفْضَلَ مَعْبُودٍ عُبِدَ يَا أَجَلَ مَشْكُورٍ شُكِرَ يَا أَعَزَّ مَيْدُورٍ ذُكِرَ يَا أَعْلَى مَحْمُودٍ حُمِدَ يَا أَمْدَمَ مَوْجُودٍ طُلِبَ يَا أَرْفَعَ مَوْصُوفٍ وَصِفَ يَا أَكْبَرَ مَقْصُودٍ قُصِدَ يَا أَكْرَمَ مَسْئُولٍ سُئِلَ يَا أَشْرَفَ مَحْبُوبٍ عُلِمَ (۸۷) يَا حَبِيبَ الْبَاكِينَ يَا سَيِّدَ الْمُتَوَكِّلِينَ يَا هَادِيَ الْمُضِلِّينَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا أُنَيْسَ الذَّاكِرِينَ يَا مَفْرَعَ الْمَلْهُوفِينَ يَا مُنْجِي الصَّادِقِينَ يَا أَقْدَرَ الْقَادِرِينَ يَا أَعْلَمَ الْعَالَمِينَ يَا إِلَهَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ (۸۸) يَا مَنْ عَلَا فَفَهَّرَ يَا مَنْ مَلَكَ فَفَسَدَرَ يَا مَنْ بَطَنَ فَخَبَّرَ يَا مَنْ عُبِدَ فَشَكَرَ يَا مَنْ عَصِيَ فَغَفَرَ يَا مَنْ لَا تَحْوِيهِ الْفِكْرُ يَا مَنْ لَا يُدْرِكُهُ بَصَرٌ يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَثَرٌ يَا رَازِقَ الْبَشَرِ يَا مُقَدِّرَ كُلِّ قَدَرٍ (۸۹) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا حَافِظٌ يَا بَارِيٌّ يَا ذَارِيٌّ يَا بَادِحٌ يَا فَارِحٌ يَا فَاتِحٌ يَا كَاشِفٌ يَا ضَامِنٌ يَا امْرُؤٌ يَا نَاهِي (۹۰) يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا

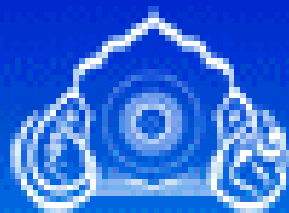
هُوَ يَا مَنْ لَا يَضْرِبُ السُّوءَ إِلَّا - هُوَ يَا مَنْ لَا يَخْلُقُ الْخَلْقَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يُنْفِئُ النَّعْمَةَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَقْلِبُ الْقُلُوبَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يُدَبِّرُ الْأَمْرَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَنْزِلُ الْغَيْثَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَنْسُطُ الرِّزْقَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يُحْيِي الْمَوْتَى إِلَّا هُوَ (۹۱) يَا مُعِينُ الضُّعْفَاءِ يَا صَاحِبَ الْعُرْبَاءِ يَا نَاصِرَ الْأَوْلِيَاءِ يَا قَاهِرَ الْأَعْدَاءِ يَا رَافِعَ السَّمَاءِ يَا أُنَيْسَ الْأَضْيَاءِ يَا حَبِيبَ الْأَتْقِيَاءِ يَا كَنَزَ الْفُقَرَاءِ يَا إِلَهَ الْأَغْنِيَاءِ يَا أَكْرَمَ الْكُرَمَاءِ (۹۲) يَا كَافِيًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَا قَائِمًا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ لَا يُشَبِّهُهُ شَيْءٌ يَا مَنْ لَا يَزِيدُ فِي مُلْكِهِ شَيْءٌ يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ يَا مَنْ لَا يَنْقُصُ مِنْ خَزَائِنِهِ شَيْءٌ يَا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ يَا مَنْ لَا يَعْرُبُ عَنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ يَا مَنْ هُوَ خَيْرٌ بِكُلِّ شَيْءٍ يَا مَنْ وَسِعَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ (۹۳) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مُكْرِمُ يَا مُطْعِمُ يَا مُنْعِمُ يَا مُعْطَى يَا مُغْنَى يَا مُقْنَى يَا مُفْنَى يَا مُحْيَى يَا مُرْضَى يَا مُنْجَى (۹۴) يَا أَوَّلَ كُلِّ شَيْءٍ وَآخِرَهُ يَا إِلَهَ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكَهُ يَا رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَصَانِعَهُ يَا بَارِيَّ كُلِّ شَيْءٍ وَخَالِقَهُ يَا قَابِضَ كُلِّ شَيْءٍ وَبَاسِطَهُ يَا مُبْدِيَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمُعِيدَهُ يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَيْءٍ وَمَقْدِرَهُ يَا مُكُونُ كُلِّ شَيْءٍ وَمُحَوِّلَهُ يَا مُحْيِيَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمُمِيتَهُ يَا خَالِقَ كُلِّ شَيْءٍ وَوَارِثَهُ (۹۵) يَا خَيْرَ ذَاكِرٍ وَمَذْكَورٍ يَا خَيْرَ شَاكِرٍ وَمَشْكُورٍ يَا خَيْرَ حَامِدٍ وَمَحْمُودٍ يَا خَيْرَ شَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ يَا خَيْرَ دَاعٍ وَمَدْعُودٍ يَا خَيْرَ مُجِيبٍ وَمُجَابٍ يَا خَيْرَ مُؤْنِسٍ وَأُنَيْسٍ يَا خَيْرَ صَاحِبٍ وَجَلِيسٍ يَا خَيْرَ مَقْصُودٍ وَمَطْلُوبٍ يَا خَيْرَ حَبِيبٍ وَمَحْبُوبٍ (۹۶) يَا مَنْ هُوَ لِمَنْ دَعَاهُ مُجِيبٌ يَا مَنْ هُوَ لِمَنْ أَطَاعَهُ حَبِيبٌ يَا مَنْ هُوَ إِلَى مَنْ أَحَبَّهُ قَرِيبٌ يَا مَنْ هُوَ بِمَنْ أَسْتَحْفَظُهُ رَقِيبٌ يَا مَنْ هُوَ بِمَنْ رَجَاهُ كَرِيمٌ يَا مَنْ هُوَ بِمَنْ عَصَاهُ حَلِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِي عَظَمَتِهِ رَحِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِي حِكْمَتِهِ عَظِيمٌ يَا مَنْ هُوَ فِي إِحْسَانِهِ قَدِيمٌ يَا مَنْ هُوَ بِمَنْ أَرَادَهُ عَلِيمٌ (۹۷) اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا مُسَبِّبُ يَا مُرْغِبُ يَا مُقَلِّبُ يَا مُعَقِّبُ يَا مُرْتَبِّبُ يَا مُخَوِّفُ يَا مُحَذِّرُ يَا مُذَكِّرُ يَا مُسَخِّرُ يَا مُغَيِّرُ (۹۸) يَا مَنْ عِلْمُهُ سَابِقٌ يَا مَنْ وَعْدُهُ صَادِقٌ يَا مَنْ لَطْفُهُ ظَاهِرٌ يَا مَنْ أَمْرُهُ غَالِبٌ يَا مَنْ كِتَابَتُهُ مُحْكَمٌ يَا مَنْ قَضَاؤُهُ كَاتِنٌ يَا مَنْ قُرْآنُهُ مَجِيدٌ يَا مَنْ مُلْكُهُ قَدِيمٌ يَا مَنْ فَضْلُهُ عَمِيمٌ يَا مَنْ عَرْشُهُ عَظِيمٌ (۹۹) يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا يَمْنَعُهُ فِعْلٌ عَنْ فِعْلٍ يَا مَنْ لَا يُلْهِمُهُ قَوْلٌ عَنْ قَوْلٍ يَا مَنْ لَا يَعْطِطُهُ سُؤَالٌ عَنْ سُؤَالٍ يَا مَنْ لَا يَحْجُبُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ يَا مَنْ لَا يُثْرِمُهُ الْهَاجِ الْمَلْحِينِ يَا مَنْ هُوَ غَايَةُ مُرَادِ الْمُرِيدِينَ يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى هِمَمِ الْعَارِفِينَ يَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى طَلَبِ الطَّالِبِينَ يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ ذَرَّةٌ فِي الْعَالَمِينَ (۱۰۰) يَا حَلِيمًا لَا يَعْجَلُ يَا جَوَادًا لَا يَنْخَلُ يَا صَادِقًا لَا يَخْلِفُ يَا وَهَابًا لَا يَمَلُ يَا قَاهِرًا لَا يَغْلِبُ يَا عَظِيمًا لَا يُوصَفُ يَا عَدْلًا لَا يَحِيفُ يَا غَنِيًّا لَا يَفْتَقِرُ يَا كَبِيرًا لَا يَصْغُرُ يَا حَافِظًا لَا يَغْفُلُ سُبْحَانَكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَوْثُ الْغَوْثُ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبَّ.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد

بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزارهای علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱۸۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محتج غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری

مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

